

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مجموعه کامل

کردشکار آراء وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

در نظم حقوق کنونی

ویرایش نخست - بهمن ۱۳۹۳

تدوین محمد صادق شقایقی

بر اساس گزارشات تارنمای مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی

منتشر شده توسط [سایت حقوقی اختبار](http://www.ekhtebar.com)

صفحه ۱

فهرست تفصیلی آراء وحدت رویه (کلیک کنید)

آراء وحدت رویه

با عدم صدور آراء مختلف در استنباط از قانون نمی توان رای وحدت رویه صادر کرد

ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲؛ هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاهها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آرای مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاهها یا دادستان ها یا وکلای دادگستری نیز می توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیأت عمومی را درباره موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم رؤساء و مستشاران و اعضاء معاون تمام شعب تشکیل می شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی اثر است.

در صورتیکه رأی، اجرا نشده یا در حال اجرا باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکوم علیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آرای مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می شود.

ماده ۴۷۲ - در کلیه مواردی که هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی و یا رسیدگی به آرای اصراری و یا انجام سایر وظایف قانونی تشکیل می گردد، باید با حضور دادستان کل یا نماینده وی باشد. قبل از اتخاذ تصمیم، دادستان کل یا نماینده وی اظهارنظر می کند.

ماده ۴۷۳ - آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، فقط به موجب قانون یا رأی وحدت رویه مؤخری که مطابق ماده (۴۷۱) این قانون صادر می شود، قابل تغییر است.

اعاده دادرسی

محکومان به قصاص نفس که سن آنان در زمان ارتکاب جرم کمتر از هجده سال تمام بوده (۷۳۷)

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۳۸/۹۳ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۳/۹/۱۱ به ریاست حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین کریمی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدابراهیم رئیسی دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف

اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضائی شماره ۷۳۷-۱۳۹۳/۹/۱۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، معروض می دارد: از شعب سی و چهارم و سی و پنجم دیوان عالی کشور با استنباط از بند «ب» ماده ۱۰ و ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آراء متهاافت صادر گردیده است که جریان امر به شرح ذیل گزارش می شود:

الف) حسب محتویات پرونده ۷۹۵۷ شعبه سی و چهارم دیوان عالی کشور آقای ایوب نواصری در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۰ که هفده ساله بوده به اتهام قتل عمد مرحوم رضا جهانگیری تحت تعقیب قرار گرفته و به موجب دادنامه شماره ۱۹۶۵-۱۳۸۰/۸/۲۶ شعبه ۲۳ دادگاه عمومی اهواز (ویژه اطفال) بزهکار تشخیص و حکم بر قصاص نفس او صادر شده است. این رأی مورد تجدیدنظرخواهی متهم قرار گرفته و شعبه سی و نهم دیوان عالی کشور پس از رسیدگی آن را طی دادنامه شماره ۰۰۱۸۹-۱۳۹۱/۲/۱۶ تأیید کرده است. متعاقب آن پرونده به جهات مختلف از جمله درخواست اعاده دادرسی محکوم علیه و اعمال ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه در چندین شعبه دیوان عالی کشور و چند شعبه دادگاه عمومی جزایی اهواز مطرح و مورد رسیدگی و اظهار نظر قضایی واقع شده، لکن رأی محکومیت محکوم علیه نقض نگردیده است. آخر الامر آقایان فیصل سعیدی و عبدالعلی امیری به وکالت محکوم علیه درخواستی به دیوان عالی کشور تقدیم و اعلام کرده اند چون موکل آنان در زمان ارتکاب جرم کمتر از هجده سال تمام داشته، لذا به استناد ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ و بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری درخواست اعاده دادرسی دارند. این درخواست پس از ثبت به شعبه سی و چهارم ارجاع گردیده و هیأت محترم شعبه پس از قرائت گزارش عضو ممیز و بررسی اوراق پرونده طی دادنامه شماره ۰۰۵۸-۱۳۹۲/۸/۱۳ چنین رأی می دهد: «درخصوص درخواست اعاده دادرسی آقایان فیصل سعیدی و عبدالعلی امیری به وکالت آقای ایوب نواصری از رأی محکومیت نامبرده به شرح فوق به استناد بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری (تخفیف مجازات به موجب قانون لاحق) نظر به اینکه به موجب بند ب ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ در صورت تخفیف مجازات به موجب قانون لاحق قاضی اجرای احکام مکلف گردیده از دادگاه صادر کننده حکم قطعی درخواست اصلاح حکم را بنماید و محکوم نیز حق دارد از دادگاه صادر کننده حکم تخفیف مجازات را تقاضا نماید، بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری منسوخ تلقی می گردد، بنابراین بر فرض که ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ موجب تخفیف مجازات جرم ارتكابی محکوم علیه تلقی گردد، درخواست محکوم علیه قابل رسیدگی در دیوان عالی کشور نیست، لذا قرار رد درخواست نامبرده را صادر و اعلام می نماید. محکوم علیه به مراجعه به دادگاه صادر کننده حکم دلالت قانونی می گردد.»

ب) براساس مندرجات پرونده ۲۶۷۳ شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور آقای بابک پولادی گوهرچقایی به علت ارتکاب قتل عمدی مرحوم رضا رازانی به وسیله ایراد جرح عمدی با چاقو و بریدگی عمیق قلبی، در شعبه شانزدهم دادگاه کیفری استان خوزستان تحت تعقیب قرار گرفته و به موجب دادنامه شماره ۰۰۱۱۶-۱۳۹۰/۵/۲۳ به قصاص نفس محکوم گردیده است. شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور طی دادنامه شماره ۱۶۳۸-۱۳۹۰/۱۲/۱۴ به اعتراضات معموله رسیدگی و رأی تجدیدنظر خواسته را عیناً تأیید نموده و درخواست اعاده دادرسی او را نیز با صدور دادنامه ۱۴۶-۱۳۹۱/۲/۳۱ مردود اعلام کرده ولی محکوم علیه با این ادعا که سن وی در زمان ارتکاب قتل کمتر از هجده سال تمام بوده و به حرمت فعل ارتكابی آگاهی نداشته با استناد به مقررات ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی اخیر التصویب و بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مجدداً درخواست

اعاده دادرسی نموده است که پس از ثبت به شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور ارجاع شده و اکثریت اعضای محترم شعبه طی دادنامه ۰۹۴۰ - ۱۳۹۳/۶/۸ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم کرده اند: «نظر به اینکه محکوم علیه آقای بابک پولادی گوهرچقای در زمان ارتکاب بزه قتل انتسابی کمتر از ۱۸ سال سن داشته است و با توجه به اینکه مقنن در مقررات ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ اثبات قتل عمد انتسابی به اینگونه افراد یا مجازات قصاص آنها را منوط به تحقق دو شرط درک ماهیت و حرمت انجام فعل ارتكابی و ثبوت رشد و کمال عقل آنها دانسته است، در غیر این صورت می بایست به مجازات های دیگری که در ماده ۸۹ همان قانون پیش بینی شده محکوم و از مجازات قصاص معاف می گردند [گردند صحیح تر است] این نگاه در وضع قانون در موضع خود نسبت به افراد کمتر از ۱۸ سال در واقع نوعی تخفیف در مجازات محسوب و تلقی می گردد. به دیگر عبارت مجازات قصاص در رابطه با مجرمین کمتر از ۱۸ سال تحت شرایطی تعدیل و با منتفی شدن قصاص، مجازات جایگزین مقرر گردیده است که مطابق بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری از موجبات اعاده دادرسی می باشد و از آنجا که بررسی و احراز شرایط مذکور امری ماهوی است که با رسیدگی قضایی و از طریق مقتضی باید به آن دست یافت و مداخله مجدد محاکم در بررسی امر مستلزم تجویز اعاده دادرسی وفق مقررات فوق می باشد و از طرفی مجازات قصاص به صراحت صدر ماده ۱۰ قانون مجازات مذکور و نیز به لحاظ مفاد رأی وحدت رویه شماره ۴۵ - ۱۳۲۵/۱۰/۶۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور از شمول بند ب ماده مرقوم خارج و اقتضاء بررسی مجدد صرفاً، تجویز اعاده دادرسی می باشد، لذا ضمن موافقت با تقاضای مطروحه، مستند به ماده ۲۷۴ همان قانون و تجویز محاکمه مجدد، پرونده جهت رسیدگی به شعبه هم عرض محاکم کیفری استان خوزستان ارجاع می گردد.»

همان طور که ملاحظه می فرمایید به شرح دادنامه صادر شده از شعبه سی و چهارم دیوان عالی کشور بند هفتم ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری را به موجب بند ب ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ منسوخ تلقی و درخواست اعاده دادرسی با فرض تخفیف مجازات جرم ارتكابی محکوم علیه به موجب ماده ۹۱ قانون اخیر مردود اعلام شده است ولی در دادنامه شعبه سی و پنجم، مجازات قصاص را مشمول بند ب ماده ۱۰ قانون مرقوم ندانسته و براساس بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی مذکور در فوق به اعتبار خفیف بودن مجازات موضوع ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی اعاده دادرسی را تجویز نموده اند که بر این اساس با استناد به ماده ۲۰ ۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، طرح موضوع در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای صدور رأی وحدت رویه قضایی را درخواست می نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسین مختاری

ج: نظریه دادستان کل کشور

اختلاف در شعب بر این موضوع متمرکز است که آیا با تصویب بند ب ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲، بند ۷ از ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری نسخ شده است یا خیر؟ موضوع دیگر دایره شمول ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تا کجاست و آیا حدود و قصاص و دیات را شامل می شود یا صرفاً مختص تعزیرات است. بنده معتقدم آنچه که در ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی آمده این گونه نیست که هیچ تأثیری در بند ۷ ماده ۲۷۲ نداشته است؛ حتماً تأثیر داشته و دامنه شمول بند ۷ ماده ۲۷۲ حداقل نسبت به تعزیرات محدود شده است. قبل از تصویب ماده ۱۰ از دیوان عالی کشور تقاضای تخفیف در مجازات جرایمی که مجازات آنها با قانون لاحق تخفیف یافته بود به عمل می آمد و با تصویب این ماده اجرای احکام موظف گردیده تا از دادگاه صادرکننده حکم قطعی اصلاح حکم را تقاضا کند. قبلاً نیاز به اجازه دیوان عالی کشور بود و حالیه نیاز به این اجازه نیست. البته قدر متقین صدر ماده ۱۰ مشمول مجازات های تعزیراتی است. شامل حدود و قصاص و دیات نمی شود

چرا که اصولاً این مجازات‌ها قابل تغییر و تخفیف نمی‌باشند و محدوده آنها توسط شارع مقدس تعیین شده است. نکته دیگر که توجه به آن ضروری است مفاد ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی است. همانطوری که از منطوق این ماده استفاده می‌شود در این ماده قانون‌گذار در مقام تبیین اوصاف و شرایط مرتکب جرم از حیث اعمال مجازات قانونی است و به هیچ وجه موضوع تخفیف در مجازات مطرح نمی‌باشد. علی‌احال نظر به مراتب اینجانب معتقدم ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و بندهای آن ناسخ بند ۷ از ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به طور مطلق نبوده، بلکه رابطه مطلق و مقید است نه ناسخ و منسوخ که محدوده اعمال آن را تغییر داده و به نحوی دامنه شمول را ضیق نموده و اعمال بند ۱۰ ماده ۷ با توجه به صدر ماده ۲۷۲ شامل مجازات‌های تعزیری است و شامل مجازات حدود، قصاص و دیات نمی‌گردد. نتیجتاً از حیث عدم نسخ بند ۷ ماده ۲۷۲ نظر شعبه محترم سی و پنجم دیوان عالی کشور که نظر صائبی است مورد تأیید می‌باشد. با این توضیح که مفاد این ماده در ارتباط با مجازات تعزیری دایره اختیارات دیوان عالی کشور را نسبت به اعاده دادرسی محدود نموده است و در واقع ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی قیدی برای اطلاق بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری خواهد بود.

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۷ مورخ ۱۳۹۳/۹/۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه مقررات بند «ب» ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ با توجه به عبارت صدر ماده از جرایم حدود و قصاص انصراف دارد و اختیارات پیش‌بینی شده برای قاضی اجرای احکام در مورد درخواست اصلاح حکم و یا حق مراجعه محکوم‌علیه به دادگاه برای تخفیف مجازات به نحوی که در بند مذکور مقرر شده است با بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مغایرتی نداشته و آن را نسخ ننموده است، لذا محکومان به قصاص نفس که سن آنان در زمان ارتکاب جرم کمتر از هجده سال تمام بوده و احکام قطعی محکومیت آنان قبل از لازم‌الاجراء شدن قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ صادر شده، چنانچه مدعی شمول شرایط مقرر در ماده ۹۱ این قانون باشند به لحاظ اینکه تبدیل و تغییر مجازات به ترتیب مذکور در این ماده مآلاً تخفیف مجازات و تعیین کیفر مساعدتر به حال متهم به شمار می‌آید، می‌توانند براساس بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی مذکور در فوق درخواست اعاده دادرسی نمایند^۱. بنا به مراتب رأی شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

^۱ ماده ۴۷۴ قانون جدید آیین دادرسی کیفری؛ درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها اعم از آنکه حکم مذکور به اجراء گذاشته شده یا نشده باشد در موارد زیر پذیرفته می‌شود:

- الف- کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شود و سپس زنده بودن وی محرز گردد.
- ب- چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب آن جرم به گونه‌ای باشد که نتوان بیش از یک مرتکب برای آن قائل شد.
- پ - شخصی به علت انتساب جرمی محکوم شود و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد، به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم، بی‌گناهی یکی از آنان احراز گردد.
- ت- درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود.
- ث- در دادگاه صالح ثابت شود که اسناد جعلی یا شهادت خلاف واقع گواهان، مبنای حکم بوده است.
- ج - پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث و یا ظاهر یا ادله جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم‌علیه یا عدم تقصیر وی باشد.
- چ- عمل ارتكابی جرم نباشد و یا مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد.

بنابراین؛ تخفیف مجازات در قانون جدید آیین دادرسی کیفری از موجبات اعاده دادرسی نیست و اعتبار این رأی تا زمان لازم‌الاجرا شدن قانون جدید است.

صلاحیت

رسیدگی به جرم قاچاق کالاهای ممنوع مطلقاً در صلاحیت دادگاه انقلاب است (۷۳۶)

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۳۹/۹۳ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۳/۹/۴ به ریاست حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین کریمی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدابراهیم رئیسی دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤسا، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضائی شماره ۷۳۶-۱۳۹۳/۹/۴ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، به عرض عالی می‌رساند: طبق بررسی‌هایی که به عمل آمده است در مورد تعیین صلاحیت مرجع رسیدگی‌کننده به جرایم مرتکبین قاچاق کالاهای ممنوع، با استنباط از مواد ۲۲ و ۴۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، آراء مختلفی از شعب دیوان عالی کشور صادر گردیده‌است به طوری که در تعدادی از آنها رسیدگی به این قبیل جرایم به طور مطلق در صلاحیت دادگاه انقلاب اعلام شده ولی در تعدادی دیگر، در صورتی که مجازات قانونی جرایم مستلزم حبس و انفصال از خدمت باشد در صلاحیت دادگاه و در غیر این صورت در صلاحیت ادارات تعزیرات حکومتی تشخیص گردیده است که به عنوان نمونه جریان قسمتی از پرونده‌های شعب صادرکننده دادنامه‌های مورد بحث به شرح ذیل منعکس می‌گردد:

بخش اول - آرای مربوط به صلاحیت مطلق دادگاه‌های انقلاب اسلامی در رسیدگی به اتهام مرتکبین جرایم قاچاق کالاهای ممنوع

۱- به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۳۰۰۱۱۶ شعبه یازدهم دیوان عالی کشور، شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی سنندج درخصوص رسیدگی به اتهام آقای مهدی زاهدی دایر بر قاچاق مشروبات الکلی با منحصر دانستن صلاحیت محاکم انقلاب اسلامی به قاچاق این نوع کالا و اینکه اتهام انتسابی حمل مشروبات خارجی است پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت به محاکم عمومی شهرستان دیوان دره ارسال داشته و شعبه ۱۰۱ عمومی جزایی دیوان دره نیز مستنداً به ماده ۲۲ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز با نفی صلاحیت خود و با اعلام صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی سنندج، پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال نموده است که پس از ثبت به کلاسه مذکور به شعبه یازدهم دیوان عالی کشور ارجاع گردیده و اعضای محترم این شعبه پس از رسیدگی طی دادنامه ۱۳۹۳/۶/۱۷-۱۳۲۴ چنین رأی داده‌اند: «با توجه به محتویات پرونده، نظر به اینکه ماده ۲۲ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، مشروبات خارجی را مشمول کالاهای ممنوع دانسته و ماده ۴۴ قانون مذکور نیز رسیدگی به پرونده‌های با موضوع این قبیل کالاها را مطلقاً در صلاحیت محاکم انقلاب اسلامی قرار داده؛ علی هذا بدینوسیله با پذیرش استدلال شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی دیوان دره و تشخیص و اعلام صلاحیت شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی سنندج حل اختلاف می‌نماید.»

۲- به حکایت محتویات پرونده ۸۰۰۸۰۲ شعبه چهاردهم دیوان عالی کشور، دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان ارومیه در مورد اتهام آقای محمدایوب کریمیان فرزند صالح دایر به قاچاق کالای خارجی (۶۳ عدد تی - وی فلاش) ساخت کشور کره، پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت محلی، به دادگاه عمومی بخش نازلو ارسال کرده و شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی نازلو نیز به شرح دادنامه ۱۳۹۳/۲/۱۵-۹۱۱۷۸۲ به استناد ماده ۴۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ به شایستگی سازمان تعزیرات حکومتی ارومیه قرار عدم صلاحیت صادر نموده و شعبه چهارم اداره تعزیرات حکومتی ویژه رسیدگی به قاچاق کالا و ارز نیز ضمن تذکر به حکم مقنن در ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی که دادگاه بخش نازلو مراعات نکرده است با نفی صلاحیت خویش پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال و پس از ثبت به کلاس مذکور در فوق به شعبه چهاردهم ارجاع و اعضای محترم شعبه طی دادنامه ۱۳۹۳/۶/۱-۴۰۰۶۵۰ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم کرده‌اند: «درخصوص قرار صادر شده از شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی بخش نازلو به صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی ارومیه اولاً، ارسال پرونده به تعزیرات بدون ابرام آن از سوی دیوان عالی کشور خلاف صریح ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی [دادگاههای عمومی و انقلاب در امور] مدنی مصوب ۱۳۷۸ و مدلول رأی وحدت رویه شماره ۶۶۰ - ۱۳۸۲/۱/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور می‌باشد، مضافاً براینکه حدوث اختلاف بین مرجع قضایی و غیرقضایی به لحاظ برتری اعتبار قضایی منتفی است ثانیاً، موضوع پرونده به صراحت نامه مدیرکل گمرکات استان آذربایجان غربی از جمله کالاهای ممنوع‌الورود می‌باشد که به دلالت ماده ۴۴ قانون اخیر مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی و از صلاحیت تعزیرات حکومتی خارج است؛ بنابراین صرفنظر از قرار صادره از تعزیرات حکومتی ارومیه، قرار صادره از شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی بخش نازلو خلاف مقررات و موازین قانونی تشخیص و به استناد ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی [دادگاههای عمومی و انقلاب در امور] مدنی مصوب ۱۳۷۹ ضمن فسخ قرار مزبور پرونده جهت اقدام مقتضی و قانونی به دادگاه یاد شده اعاده می‌گردد.»

۳- حسب محتویات پرونده ۳۰۰۰۸۲ شعبه چهاردهم دیوان عالی کشور، شعبه ۱۱۰ دادگاه عمومی جزایی ارومیه به اتهام آقای سعید شیخ‌لو فرزند مهدی دایر بر نگهداری و قاچاق مشروبات الکلی موضوع کیفرخواست، رسیدگی و مجرمیت وی را احراز و به استناد ماده ۷۰۲ و تبصره یک از ماده ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی علاوه بر معدوم نمودن مشروبات مکشوفه و ضبط خودرو حامل قاچاق و تحمل یک سال حبس تعزیری و ۵۰ ضربه شلاق تعزیری و پرداخت جزای نقدی بر مبنای پنج برابر ارزش عرفی مشروبات مکشوفه محکوم نموده و با تجدیدنظرخواهی وکیل محکوم‌علیه از رأی مرقوم شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی عهده‌دار رسیدگی شده و به شرح دادنامه ۱۳۹۲/۱۲/۲۱-۱۴۵۷ با استناد به ماده ۴۴ قانون اخیرالتصویب مبارزه با قاچاق کالا و ارز رسیدگی به موضوع اتهام را در صلاحیت تعزیرات حکومتی تشخیص و ضمن نقض دادنامه بدوی پرونده را به تعزیرات حکومتی ارومیه ارسال نموده و شعبه هشتم بدوی اداره کل تعزیرات حکومتی استان یاد شده با این استدلال که وفق مواد ۲۷ و ۴۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ رسیدگی به جرایم قاچاق کالاهای ممنوع در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی می‌باشد، با تذکر این مطلب که پرونده می‌بایست توسط مرجع قضایی ابتدا به دیوان عالی کشور ارسال می‌شد با نفی صلاحیت خویش پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال کرده که پس از ثبت به کلاس فوق به شعبه چهاردهم ارجاع و به شرح ذیل به صدور دادنامه ۱۳۹۳/۵/۱۴-۴۰۰۵۷۱ منتهی شده است: «درخصوص اختلاف حاصله متذکر می‌شود که اولاً، دادگاه تجدیدنظر استان در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی [دادگاههای عمومی و انقلاب در امور] مدنی مصوب ۱۳۷۹ با اعتقاد به نفی صلاحیت از محاکم قضایی و صلاحیت رسیدگی مرجع غیرقضایی و تعزیرات حکومتی لزوماً می‌بایست با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال می‌داشت ثانیاً، با توجه به صراحت بیان اخیر مقنن در تبصره ذیل ماده ۴۴ مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اعتقاد سازمان تعزیرات حکومتی به عدم صلاحیت خویش در رسیدگی به پرونده و صدور قرار به صلاحیت محاکم قضایی موجبی برای ارسال پرونده به دیوان عالی کشور نیست و مرجع قضایی مکلف به رسیدگی است ثالثاً، رسیدگی به جرایم قاچاق کالاهای ممنوع از

قبیل مشروبات الکلی در صلاحیت محاکم قضایی (دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی) می باشد؛ بنا به مراتب علی القاعده اختلاف حاصله به شرح اوراق پرونده حاضر قابل طرح در دیوان عالی کشور نیست و رد می شود. دفتر مقرر است پرونده از آمار کسر و به دادگاه عمومی جزایی ارومیه اعاده گردد.»

که شعبه محترم در این تصمیم نیز به صلاحیت دادسراها و دادگاه های انقلاب اسلامی در رسیدگی به مرتکبین جرایم قاچاق کالاهای ممنوع تصریح نموده است.

۴- براساس پرونده ۵۴۴۵ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور در پی کشف مقداری مشروبات الکلی خارجی از کابین متعلق به آقایان فرهاد امیری و هادی محمدزاده در کشتی جهان یک و گزارش آن به دادسرای عمومی و انقلاب بندرانزلی، پرونده امر در تاریخ ۱۳۹۳/۳/۳۱ با صدور قرار عدم صلاحیت از شعبه چهارم دادیاری آن شهرستان به اداره تعزیرات حکومتی بندرانزلی ارسال شده و شعبه ویژه رسیدگی به قاچاق کالا و ارز و تعزیرات حکومتی انزلی نیز طی دادنامه شماره ۱۳۹۳/۴/۱۴-۳۰۰۲۹۵ به دلیل اینکه مشروب الکلی مکشوفه در شمار کالاهای ممنوع است با نفی صلاحیت خویش، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال و پس از ثبت به شعبه سی و هفتم ارجاع گردیده که طی دادنامه شماره ۱۳۹۳/۶/۲۴-۲۳۹۴ چنین اتخاذ تصمیم شده است: «درخصوص اعلام صلاحیت دادیاری دادسرای عمومی و انقلاب بندرانزلی به اعتبار صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی به شرحی که در قرار صادر شده از سوی آن مرجع بازتاب یافته است اگرچه پرونده امر برخلاف مقررات ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مستقیماً به تعزیرات حکومتی فرستاده شده است و با عدم پذیرش آن سازمان مواجه شده است، هرچند مرجع غیرقضایی مجال اختلاف با مرجع قضایی را ندارد لیکن مستنداً به ماده ۴۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز و تبصره ۴ ماده ۲۲ آن قانون که مشروبات الکلی را از مصادیق کالاهای ممنوع دانسته است با اعلام صلاحیت دادسرای عمومی و انقلاب بندرانزلی حل اختلاف می شود.»

بخش دوم- آرای مربوط به صلاحیت دواير سازمان تعزیرات حکومتی در رسیدگی به جرایم فاقد مجازات حبس و انفصال از خدمت.

۵- حسب محتویات پرونده ۲۰۰۷۶۲ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور، برابر صورت مجلس مورخ ۱۳۹۲/۷/۲۳ مأموران پاسگاه کرسف خداینده مقدار ۱۱۶ بطری مشروب الکلی خارجی از شخصی به نام جمال صابری کشف و به دادسرای عمومی و انقلاب خداینده گزارش شده است. با صدور کیفرخواست از سوی این دادسرا شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی خداینده متهم را به تحمل مجازات قانونی محکوم کرده ولی شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان زنجان برابر دادنامه ۱۳۹۳/۷/۲-۰۰۹۲۱ رسیدگی به موضوع را در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی دانسته و با نقض دادنامه تجدیدنظر خواسته، پرونده را برای امان نظر به دیوان عالی کشور فرستاده است و شعبه سی و هفتم طی دادنامه ۱۳۹۳/۸/۵-۳۱۰۱ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم کرده اند: «درخصوص اعلام عدم صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان زنجان به اعتبار صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی زنجان به شرحی که در قرار ۱۳۹۳/۷/۲-۰۰۹۲۱ آن دادگاه بازتاب یافته است اگرچه برحسب قانون، کالای مکشوفه در شمار کالاهای ممنوعه به حساب آمده است؛ لیکن مستنداً به مواد ۲۲ و ۴۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز و با لحاظ ارزش کالا توجهاً به ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی به تأیید و تنفیذ قرار موصوف اعلام نظر می شود.»

۶- حسب محتویات پرونده ۹۰۰۹۳۸ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور، در تاریخ ۱۳۹۲/۱۰/۲۳ از شخصی به نام مصطفی شریفی مقداری مشروب الکلی کشف می شود که ترکیبی از مشروب دست ساز و ودکا بوده است. دادگاه عمومی شهرستان سنقر طی

قرار ۱۳۹۳/۱/۹-۳۰۰۲۸ به لحاظ قاچاق بودن مشروب الکلی کشف شده، رسیدگی را در صلاحیت دادگاه انقلاب دانسته - شعبه دادگاه انقلاب اسلامی مستقر در سنقر نیز به موجب دادنامه مورخ ۱۳۹۳/۱۰/۲۳ به دلیل اینکه نگهداری ۵ بطری مشروب الکلی خارجی عرفاً قاچاق محسوب نمی‌شود و مجازات نگهداری آن مستلزم حبس و انفصال نیست با نفی صلاحیت خود پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال کرده است که پس از ثبت به کلاس مزبور به شعبه سی و هفتم ارجاع گردیده که دادنامه ۱۳۹۳/۳/۱۰-۲۰۰۹۰۵ شعبه مرجوع‌الیه عیناً نقل می‌گردد: «درخصوص اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های انقلاب اسلامی و عمومی سنقر به نحوی که در قرارهای صادر شده از سوی مراجع قضایی مذکور انعکاس یافته و با عنایت به صائب بودن نظر دادگاه عمومی و اینکه بر فرض همراه نبودن مجازات با حبس و انفصال، قانون مرجع دیگری را برای رسیدگی تعیین کرده‌است؛ مستنداً به ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی با اعلام صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی مستقر در سنقر حل اختلاف می‌شود.»

۷- به دلالت محتویات پرونده کلاس ۱۰۰۲۵۵ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور به دنبال کشف مقداری و دکای پاکتی و قلیان مخصوص استعمال تریاک از شخصی به نام محمد علی پور و انعکاس آن به دادسرای عمومی و انقلاب مراغه و صدور کیفرخواست و قرار مجرمیت و طرح آن در دادگاه انقلاب این شهرستان، شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی مراغه طی دادنامه ۱۳۹۳/۳/۱۹-۴۰۰۳۹۲ به صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه عمومی مبادرت کرده است و متقابلاً شعبه ۱۰۱ عمومی جزایی مراغه به موجب قرار ۶۰۰۲۹۹ - ۱۳۹۳/۳/۲۴ با توجه به دلایل مذکور در متن قرار با نفی صلاحیت خود پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال که پس از ثبت به کلاس مرقوم به شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور ارجاع و این شعبه دادنامه ۱۳۹۳/۵/۴-۱۷۱۵ را به شرح ذیل صادر کرده است:

«درخصوص اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های انقلاب اسلامی و عمومی مراغه در رسیدگی به اتهام نگهداری مشروب خارجی با عنایت به مواد ۲۲ و ۴۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ که رسیدگی به کالاهای ممنوع مستلزم حبس و انفصال از خدمت را در صلاحیت دادگاه انقلاب دانسته و جز آن را تخلف به شمار آورده است، مستنداً به ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی با اعلام صلاحیت دادگاه انقلاب مراغه حل اختلاف می‌کند. بدیهی است در حدود ماده‌های مرقوم از قانون مبارزه با قاچاق کالا در صورتی که دادگاه فعل ارتكابی را تخلف تشخیص دهد بدون نیاز به ارسال مجدد پرونده به دیوان عالی کشور اتخاذ تصمیم خواهد کرد.»

لازم به ذکر است که شعبه محترم سی و هفتم دیوان عالی کشور طی دادنامه‌های ۱۳۹۳/۵/۲۱-۱۹۱۰، ۱۳۹۳/۵/۲۵-۱۹۵۰، ۱۳۹۳/۵/۲۱-۱۹۱۰، ۱۳۹۳/۵/۲۵-۱۹۷۰ صادر شده از این شعبه نیز نظیر آنچه که در بند هفتم گزارش انعکاس یافته اتخاذ تصمیم نموده و تصریح کرده که اگر دادگاه انقلاب فعل ارتكابی را تخلف تشخیص دهد باید بدون فرستادن مجدد پرونده به دیوان عالی کشور، آن را به تعزیرات حکومتی محل ارسال نماید که برای جلوگیری از اطاله گزارش از نقل آنها خودداری و به ذکر شماره دادنامه‌ها و پیوست کردن تصاویر آنها اکتفا می‌شود.

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایند، مطابق دادنامه‌های ۱۳۹۳/۶/۱۷-۱۳۲۴ شعبه یازدهم و ۱۳۹۳/۶/۱۴-۴۰۰۶۵۰، ۱۳۹۳/۵/۱۴-۴۰۰۵۷۱ شعبه چهاردهم و ۱۳۹۳/۶/۲۴-۲۳۹۴ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور رسیدگی به جرایم مرتکبین قاچاق کالاهای ممنوع کلاً در صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های انقلاب تشخیص گردیده‌است ولی طبق دادنامه‌های ۱۳۹۳/۵/۶-۱۷۷۷، ۱۳۹۳/۵/۲۱-۱۹۱۰، ۱۳۹۳/۵/۲۵-۱۹۵۰ و تصاویر سه فقره دادنامه‌های شماره ۱۳۹۳/۵/۴-۱۷۱۵، ۱۳۹۳/۳/۱۰-۲۰۰۹۰۵ به شرح پیوست که از شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور صادر گردیده است فقط جرایم واجد مجازات‌های

حبس و انفصال از خدمت مرتکبین جرایم قاچاق کالاهای ممنوع در صلاحیت دادگاه‌های انقلاب می‌باشد و به جرایم فاقد مجازات حبس و انفصال از خدمت مرتکبین این قبیل از بزهکاری‌ها باید به عنوان تخلف در دوائر سازمان تعزیرات حکومتی رسیدگی شود که چون با این ترتیب در استنباط از مواد ۲۲ و ۴۴ قانون مجازات اسلامی مرتکبین قاچاق کالا و ارز از شعب مختلف دیوان عالی کشور به شرحی که معروض گردید آراء مغایر صادر شده است، لذا برای جلوگیری از صدور آراء متشتت و متهافت، با استناد به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، طرح موضوع برای صدور رأی وحدت رویه را تقاضا می‌نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسین مختاری

ج: نظریه دادستان کل کشور

در آراء صادره از سه شعبه دیوان عالی کشور نسبت به ماده ۴۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲/۱۰/۳ دو برداشت وجود دارد: یک برداشت عبارت از آن است که قید «مستلزم حبس یا انفصال» صرفاً به بخش اخیر مربوط می‌شود. برداشت دوم این است که این قید شامل قاچاق کالاهای ممنوع هم می‌شود. با مطالعه ماده ۴۴ ملاحظه می‌شود بند اول شامل رسیدگی به جرایم قاچاق کالا و ارز به صورت سازمان یافته و بند دوم شامل رسیدگی به جرایم قاچاق کالا و ارز به صورت حرفه‌ای است که هر دو وجه آن در قانون تعریف شده است؛ لیکن در مورد قاچاق کالاهای ممنوع مقید به قیدی نبوده و مطلق می‌باشد. در تعریف این هم آمده است کالایی که ورود و صدورش ممنوع می‌باشد و از مصادیق آن به طور تمثیلی مواردی هم ذکر شده است. قاچاق کالاهای ممنوع مطلق است، قید ندارد و صلاحیت رسیدگی به آن با دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی می‌باشد؛ لیکن قاچاق کالا و ارز به دو وجه است: ۱- مستلزم مجازات حبس و انفصال. ۲- سایر مجازات‌ها. به قرینه این عبارت «سایر» که بیان شده است این دلیل است که این قید فقط مربوط به قاچاق کالا و ارز است و نه کالاهای ممنوع. علی‌ای حال با توجه به ماده ۴۴ از قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۵ از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ به نظر اینجانب آراء صادره از شعب یازدهم و چهاردهم دیوان عالی کشور که با قانون منطبق می‌باشد صحیح بوده و قابل تأیید می‌باشد و با حفظ احترام به قضات محترم شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور معتمد قید اخیر در ماده مذکور شامل قاچاق کالاهای ممنوع نمی‌شود.

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۶ مورخ ۱۳۹۳/۹/۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه در ماده ۴۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲/۱۰/۳ مجلس شورای اسلامی، عبارت «مستلزم حبس و یا انفصال از خدمات دولتی» به قرینه جمله بعد آن با این عبارت: (سایر پرونده‌های قاچاق کالا و ارز تخلف محسوب و رسیدگی به آن در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی است) معطوف به قاچاق کالا و ارز و منصرف از قاچاق کالاهای ممنوع است، بنابراین رسیدگی به بزه قاچاق کالاهای ممنوع همانند رسیدگی به بزه قاچاق کالا و ارز سازمان یافته و حرفه‌ای و بزه قاچاق کالا و ارز مستلزم حبس و یا انفصال از خدمات دولتی مطلقاً در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب است؛ براین اساس آراء شعب یازدهم و چهاردهم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

صلاحیت

تغییر قاضی صادرکننده قرار امتناع از رسیدگی نافذ صلاحیت دادگاه مرجوع الیه نخواهد بود (۷۳۵)

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۳۵/۹۳ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۳/۸/۲۰ به ریاست حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای حسین کریمی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای سید احمد مرتضوی مقدم نماینده دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه نماینده دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضائی شماره ۷۳۵-۱۳۹۳/۸/۲۰ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، به استحضار می رساند دادستان محترم عمومی و انقلاب گرمی، طی گزارشی اعلام کرده قضات شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان اردبیل طی دادنامه شماره ۴۰۳۵۰۰۷۷۶-۱۳۹۱/۷/۱۳ تغییر قاضی صادرکننده قرار امتناع از رسیدگی را موجب تغییر در صلاحیت قاضی مرجع مرجوع الیه ندانسته، در حالی که شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان طی رأی شماره ۳۴۰۰۲۴۰-۱۳۹۱/۳/۹ تغییر قاضی صادرکننده قرار امتناع از رسیدگی را موجب تغییر در صلاحیت مرجع مرجوع الیه دانسته و در نهایت تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی را نموده است.

اجمال قضیه این است:

الف: در پرونده کلاسه ۹۱۰۵۲۵ دادگاه عمومی بخش انگوت موضوع اتهام آقایان جان حسین اصلانی و غیره دایر بر ممانعت از حق و شکایت متقابل چند نفر دیگر آقای دادرس دادگاه چنین رأی داده و استدلال کرده که چون از ناحیه اینجانب شکایتی علیه برخی از شکات و متشاکیان مطرح می باشد به استناد بند ه ماده ۴۶ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، قرار امتناع از رسیدگی صادر و اعلام می گردد و پرونده را به دادرسی عمومی گرمی فرستاده است، اما پس از مدتی با تغییر قاضی دادگاه بخش انگوت دادیار دادرسی عمومی گرمی قرار عدم صلاحیت خود را صادر و پرونده را به دادگاه مزبور اعاده داده است. رئیس دادگاه عمومی انگوت با استدلال به اینکه تغییر قاضی صادرکننده قرار امتناع از رسیدگی موجب عدم صلاحیت قاضی مرجوع الیه و اعاده پرونده نمی شود دادگاه انگوت را صالح ندانسته و پرونده را جهت حل اختلاف به دادگاه تجدیدنظر استان اردبیل ارسال نموده است و شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان اردبیل طی دادنامه صدورالذکر اجمالاً چنین رأی داده است: با عنایت به محتویات پرونده و مذاقه در اوراق پرونده و استدلال قضات محترم بدوی صرف نظر از اینکه قرار امتناع از رسیدگی به لحاظ جهات ردی که مقنن در ماده ۴۶ از قانون آیین دادرسی [دادگاه های عمومی و انقلاب در امور] کیفری احصاء کرده قابل تجدیدنظرخواهی نمی باشد. نظر به اینکه صرف صدور قرار امتناع از رسیدگی از دادگاه بخش انگوت به شایستگی دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان گرمی با فرض اینکه دادگاه عمومی بخش انگوت با یک حاکم اداره می شود دعوی مطروحه از صلاحیت آن دادگاه خارج و دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان گرمی به لحاظ صلاحیتی که برای وی ایجاد شده مکلف به رسیدگی می باشد و مناط عدم صلاحیت ناشی از صدور قرار امتناع از

رسیدگی، ملاحظه شرایط زمان صدور قرار می‌باشد و انتصاب رئیس جدید یا تغییر قاضی بخش انگوت تغییری در صلاحیت‌های محقق شده سابق ایجاد نمی‌نماید. نظر به مراتب اعلامی با صالح دانستن دادرای عمومی و انقلاب گرمی که در معیت دادگاه عمومی جزائی آن حوزه قضایی انجام وظیفه می‌نماید رفع اختلاف می‌نماید.

ب: در مورد مشابه شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان اردبیل، طی دادنامه شماره ۳۴۰۰۲۴ - ۱۳۹۱/۳/۹ اجمالاً چنین رأی داده است: نظر به اینکه رسیدگی دادگاه محترم بدوی با لحاظ صدور قرار امتناع از رسیدگی از سوی رئیس سابق شعبه اول دادگاه محترم عمومی نیر به عنوان نزدیک‌ترین دادگاه به حوزه قضایی نیز به عمل آمده و حسب اعلام امور اداری دادگستری کل استان اردبیل رئیس دادگاه نیز (در حکم نام قاضی نوشته شده است) در تاریخ ۱۳۹۰/۷/۱۷ از حوزه قضایی نیز منفک گردیده و در حال حاضر تصدی دادگاه نیز با همکار قضایی غیرممتنع می‌باشد تجدیدنظرخواهی نه به جهاتی که اعلام شده، بلکه به جهت صدور رأی از دادگاه غیر صالح وارد است، لذا با اجازه حاصل از ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور] مدنی و مستنداً به بند د ماده ۳۴۸ و ماده ۳۵۲ قانون مرقوم و قاعد (اذا ازال المانع عاد الممنوع) ضمن نقض دادنامه معترض‌عنه ارسال پرونده را جهت رسیدگی به دادگاه محترم عمومی شهرستان نیر به عنوان دادگاه ذی صلاح مقرر می‌نماید؛ علی‌هذا ملاحظه می‌فرمایید که شعب محترم اول و دوم دادگاه تجدیدنظر استان اردبیل درخصوص یک موضوع رأی متفاوت صادر کرده‌اند، لذا مراتب مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری جهت طرح در هیأت عمومی و کسب نظر قضات محترم دیوان عالی کشور به خدمت اعلام می‌گردد.

دادستان کل کشور - سیدابراهیم رئیسی

ج: نظریه نماینده دادستان کل کشور

نظر به اینکه صلاحیت مراجع قضایی به موجب قانون مشخص می‌شود و با صدور قرار امتناع از رسیدگی توسط قاضی رسیدگی‌کننده دادگاه عمومی و نبودن شعبه هم‌عرض در محل، پرونده به نزدیک‌ترین حوزه قضایی ارجاع می‌گردد؛ لذا با تغییر قاضی دادگاه مبدأ هر چند صلاحیت دادگاه اعاده شده، لکن این امر تکلیفی را برای حوزه مرجوع‌الیه در صدور قرار عدم صلاحیت ایجاد نمی‌کند و به معنای سلب صلاحیت آن نیست، لذا با نظر شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان اردبیل که مشعر بر این معناست، موافقم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۵ مورخ ۱۳۹۳/۸/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

در مواردی که دادرس دادگاه به سبب وجود یکی از جهات رد، قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌نماید و به علت نبودن دادرس و یا شعبه دیگر، پرونده به نزدیک ترین دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌گردد؛ تغییر دادرس صادرکننده قرار امتناع از رسیدگی با توجه به ملاک ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی^۱ و لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۳۳ - ۱۳۵۲/۳/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نافی صلاحیت دادگاه مرجوع‌الیه نخواهد بود؛ بر این اساس رأی شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان اردبیل به اکثریت آراء صحیح و منطبق با قانون تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

خسارت بدنی

مطالبه خسارت از صندوق تامین خسارت های بدنی نیازمند تقدیم دادخواست نیست (۷۳۴)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۲

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۳۱/۹۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

معاون قضائی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۳۱/۹۳ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۲۲/۷/۱۳۹۳ به ریاست حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین کریمی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید ابراهیم رئیسی دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضائی شماره ۷۳۴ - ۲۲/۷/۱۳۹۳ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

^۱ ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوائی که به آن رجوع شده است با همان دادگاه است. مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده باشد.

^۲ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۸۴۸۶ مورخ ۵/۹/۱۳۹۳

با احترام، به عرض می‌رساند: براساس گزارش شماره ۸۹۹/۹۲ - ۲۵/۱۱/۱۳۹۳ آقای رئیس حوزه قضائی شهرستان دزفول از شعب هشتم و دوازدهم دادگاه‌های تجدیدنظر استان خوزستان در مورد پرداخت خسارت بدنی ناشی از تصادف رانندگی از صندوق خسارت بدنی موضوع مواد ۴ و ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۶/۴/۱۳۸۷ به شرح ذیل آراء مختلف صادر گردیده است:

الف - حسب محتویات پرونده کلاسه ۸۵۰۱۳۹۷ شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان، آقای صادق تیرکان فرزند محمد، در تاریخ ۲۱/۹/۱۳۹۰ اعلام نموده همراه دوست خود امین دبیری با موتورسیکلت ۱۲۵ شخصی در محور دزفول - اندیمشک به سمت اندیمشک در حرکت بوده، روبروی تالار سیمرغ یک دستگاه خودرو سواری پژو ۲۰۶ سفید رنگ از سمت راننده - از پشت با موتورسیکلت وی برخورد کرده و موتورسیکلت آنان پس از برخورد به نرده فلزی وسط جاده (گاردریل) واژگون و راننده سواری از محل متواری شده است.

استوار دوم دهقانی مأمور حراست بیمارستان بزرگ دزفول طی صورتجلسه مورخ ۷/۸/۱۳۹۰ مصدوم شدن آقای صادق تیرکان و بستری شدن وی را در بیمارستان گزارش و پزشک قانونی نیز به موجب گواهی ۹۰/م/۳۹۸۰ - ۲۱/۹/۱۳۹۰ شکستگی استخوان ران راست همراه با در رفتگی را تأیید نموده است.

شخص مصدوم به خاطر رانندگی بدون پروانه منجر به سانحه موتورسیکلت در شعبه ۱۴۱ شورای حل اختلاف دزفول طی دادنامه ۱۳۹۰/۱۴۱/۱۲۲ - ۵/۱۰/۱۳۹۰ به پرداخت هفتصد هزار ریال جزای نقدی محکوم شده و کاردان فنی تصادفات به موجب نظریه ۲۱۵۷/۱۳/۱/۲۴۹ - ۲۸/۹/۱۳۹۰ علت تامه تصادف را بی احتیاطی از ناحیه راننده نامعلوم یک دستگاه سواری پژو ۲۰۶ مورد ادعا که شماره آن در دست نیست به دلیل تغییر مسیر ناگهانی به چپ و نقض ماده ۱۱۹ آیین نامه راهور، اعلام نموده و آقای دادیار شعبه پنجم تحقیق دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان دزفول در تاریخ ۲۳/۱۲/۱۳۹۰ به صدور قرار نهایی ذیل مبادرت ورزیده:

«در خصوص شکایت آقای صادق تیرکان فرزند محمد علیه ناشناس دایر بر بی‌احتیاطی در امر رانندگی منجر به ایراد صدمه بدنی غیرعمد و متواری شدن از صحنه تصادف با عنایات به تحقیقات به عمل آمده و محتویات پرونده با توجه به عدم شناسایی هویت راننده خودروی متواری، اتهام فوق قابل انتساب به شخص معین نمی‌باشد» علاوه بر آنکه راکب موتورسیکلت به جهت نداشتن گواهی‌نامه به شورای حل اختلاف معرفی و رسیدگی به این اتهام (به شرح منعکس در پرونده) در آن مرجع صورت پذیرفته است»

علی ای حال از نظر جنبه عمومی بزه دلیل کافی بر توجه اتهام به متهم معین وجود ندارد؛ لهذا مستنداً به بند الف ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور] کیفری و بند ک ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ قرار منع تعقیب نامبرده صادر و اعلام می‌گردد؛ ضمناً مصدوم حادثه در راستای ماده ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه زمینی در مقابل شخص ثالث به دادگاه عمومی - جزایی شهرستان دزفول معرفی می‌گردد.» که پس از موافقت نماینده دادستان، پرونده طی نامه ۹۰/۵۱۲ - ۱۴/۱/۱۳۹۱ به دفتر دادگاه‌های عمومی دزفول ارسال و پس از ثبت، جهت رسیدگی به شعبه ۱۰۴ دادگاه عمومی جزایی ارجاع شده و دادگاه مرقوم بدون عنایت کافی به مفاد لایحه ۱۶۱۴۵۴۰۰۹۱ - ۲۴/۱۲/۱۳۹۱ نماینده بیمه در مورد ایرادات موجود در نظریه کاردان فنی، به شرح دادنامه ۴۰۰۲۳۷ - ۱۳/۳/۱۳۹۱ چنین اتخاذ تصمیم کرده است:

در خصوص درخواست صادق تیرکان فرزند محمد مبنی بر پرداخت دیه از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی با توجه به جمیع اوراق و محتویات پرونده از جمله شکایت شاکی، گواهی پزشک قانونی، نظریه کارشناس تصادفات، گزارش مرجع انتظامی و نیز اداره حوادث و فوریت‌های پزشکی دزفول و اینکه اقدامات و تحقیقات دادسرا جهت شناسایی راننده مقصر به نتیجه نرسیده است، دادگاه با پذیرش درخواست مصدوم به استناد ماده ۱۰ قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه زمینی و مواد ۳۶۷، ۴۴۲ و ۴۹۵ قانون مجازات اسلامی، حکم به پرداخت چهارپنجم خمس نصف دیه کامل بابت شکستگی استخوان ران راست که بدون عیب جوش خورده و نیز ده درصد دیه کامل به عنوان ارش بابت دررفتگی خلفی مفصل رانی - لگنی راست همراه با آسیب دیدگی رباط و چهار درصد دیه کامل به عنوان ارش بابت آسیب دیدگی رباط صلیبی خلفی و زانوی راست توسط صندوق تأمین خسارت‌های بدنی به مصدوم صادق تیرکان در حدود و سقف تعهدات صندوق صادر می‌نماید. رأی صادره حضوری و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدید نظر استان خوزستان می‌باشد که شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر به موجب دادنامه ۷۹۰۰۳۰۰ - ۱۱/۳/۱۳۹۲ که عیناً نقل می‌گردد آن را مورد تأیید قرار داده است:

در خصوص تجدید نظرخواهی مدیریت صندوق تأمین خسارت‌های بدنی نسبت به دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۶۱۴۵۴۰۰۲۳۷ - ۱۳/۳/۱۳۹۱ شعبه یکصد و چهارم دادگاه عمومی جزایی شهرستان دزفول که مطابق آن در باب درخواست آقای صادق تیرکان فرزند محمد، مبنی بر پرداخت دیات صدمات وارده در اثر حادثه تصادف و متواری شدن راننده مقصر سانحه مورخ ۶/۸/۱۳۹۰ در محور دزفول - اندیمشک پس از رسیدگی دادگاه مربوطه و احراز شرایط امر مستنداً به ماده ۱۰ قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه زمینی و مواد ۳۶۷، ۴۴۲ و ۴۹۵ قانون مجازات اسلامی حکم به محکومیت تجدید نظرخواه به پرداخت هشت درصد دیه کامله بابت شکستگی استخوان ران راست که بدون عیب جوش خورده و ده درصد دیه کامله به عنوان ارش دررفتگی خلفی مفصل رانی - لگن راست همراه با آسیب دیدگی رباط و چهار درصد دیه کامله ارشاً برای آسیب دیدگی رباط صلیبی خلفی و زانوی راست مجموعاً در حق شاکی محکوم گردیده و پرونده جهت رسیدگی به این شعبه ارجاع و به کلاس فوق ثبت گردید. هیأت دادگاه با بررسی اوراق و محتویات پرونده ملاحظه می‌نمایند که ایراد و اعتراض مؤثر و مدلی که به اساس دادنامه خدش‌های وارد نماید یا موجب نقض آن گردد در این مرحله از رسیدگی از سوی تجدیدنظرخواه به عمل نیامده و دادنامه از حیث بررسی و احراز موضوع و تطبیق با مقررات حاکم صحیحاً صادر گردیده و اشکالی بر آن مترتب نمی‌باشد چرا که ماحصل تحقیقات مقدماتی و بررسی‌های دادگاه بدوی و این محکمه مؤید وقوع سانحه تصادف به شرح مزبور و ایراد صدمات نسبت به تجدیدنظرخوانده بوده مضافاً نظریه کارشناس تصادفات نیز گویای تقصیر راننده خودرو متواری (پژو ۲۰۶) می‌باشد. نتیجتاً به رأی صادره ایراد یا اعتراض موجهی به عمل نیامده و دادگاه با رد تقاضای تجدیدنظرخواهی واصله مستنداً به بند الف ماده ۲۵۷ از قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری] دادنامه تجدیدنظرخواسته را تأیید و استوار می‌نماید. رأی صادره قطعی است.

ب - به دلالت محتویات پرونده ۰۰۳۴۵ شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان شخصی به نام یارمحمد مختاری فرزند کریم در تاریخ ۲۳/۲/۱۳۹۰ به واسطه تصادف با موتورسیکلت مصدوم و به بیمارستان نبوی دزفول انتقال یافته و در صفحات دوم و ششم پرونده عنوان شده که شماره انتظامی موتورسیکلتی که با وی تصادف کرده ۳۹۴۴- اهواز ۵ و شماره تلفن همراه صاحب آن نیز ۰۹۳۸۸۳۴۰۱۷۳ می‌باشد و راننده موتورسیکلت نیز در بیمارستان همراه مصدوم بوده ولی بعداً متواری شده است، رئیس کلانتری انتظامی شماره ۱۲ در ۹/۳/۱۳۹۰ گزارش کرده که از پلیس راهور، جوابی درباره هویت مالک موتورسیکلت واصل نشده ولی مصدوم حادثه، صمد سگوند فرزند مرادخان ساکن اندیمشک، کوی دور، بلوار شهید بهشتی، جنب بازار، خیابان انقلاب را راکب موتورسیکلت معرفی کرده و اضافه نموده او را توسط راننده تاکسی شماره ۸۰۴ که ناظر صحنه بوده شناسایی نموده که شخص معرفی شده نیز گفته که ترک‌نشین موتورسیکلت بوده و راکب آن را نمی‌شناسد و از محل سکونت او هم اطلاعی ندارد. کاردان فنی تصادفات در

نظریه مورخ ۱۹/۱۲/۱۳۹۰ فقط با مطالعه پرونده، اظهارات صمد سگوند را که ترک نشین موتورسیکلت بوده کذب محض و علت تامه تصادف را، بی احتیاطی از ناحیه راکب موتورسیکلت هوندا ۱۲۵ به خاطر عدم توجه کافی به جلو اعلام نموده است.

آقای صمد سگوند در بازجویی مورخ ۱۶/۳/۱۳۹۰ گفته اند: «در دزفول بودم می خواستم به سمت بنی جعفر بروم. در مسیر، موتورسواری را دیدم که ساکن اندیمشک بود مرا سوار کرد که بعداً با شاکی تصادف کرد او را نمی شناسم.» که آقای دادیار شعبه چهارم تحقیق، بعد از انجام پاره ای اقدامات، طی قرار نهایی مورخ ۱/۹/۱۳۹۱ در مورد اتهام آقای صمد سگوند و یک نفر ناشناس به علت فقد دلیل کافی بر توجه اتهام قرار منع تعقیب کیفری صادر، پرونده را جهت جلوگیری از تضییع حقوق شاکی در اجرای ماده ۱۰ قانون بیمه اجباری اشخاص ثالث به دادگاه عمومی دزفول ارسال و در شعبه ۱۰۴ عمومی جزایی آن شهرستان ارجاع گردیده و این شعبه به موجب دادنامه ۱۲۲۷ - ۱۰/۱۲/۱۳۹۱ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده:

«در خصوص شکایت آقای یارمحمد مختاری فرزند کریم مبنی بر ایراد صدمه بدنی غیرعمدی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی علیه راننده ناشناس و متواری با توجه به مجموع اوراق و محتویات پرونده و نظریه افسر کارشناس تصادفات که تا این مرحله مصون از اعتراض مانده است و علت تامه تصادف را بی احتیاطی از جانب راکب موتورسیکلت هوندا ۱۲۵ به علت عدم توجه به جلو و نقض ماده ۱۸۰ آیین نامه راهور تشخیص داده است و ملاحظه گواهی های پزشکی قانونی مندرج در پرونده و تقاضای شاکی مبنی بر دریافت دیه و لوائج تقدیمی نماینده حقوقی صندوق تأمین خسارت های بدنی و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده این دادگاه مستنداً به مواد ۲، ۴۸۰، ۴۸۴، ۳۶۷، ۴۹۵ و ۴۳۸ از قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۰ از قانون بیمه اجباری (قانون اصلاحی) مسؤولیت بدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث حکم به پرداخت ۱۲ دینار بابت سیاه شدگی در بالای هر دو چشم، دو صدم دیه کامله بابت ساییدگی در بالای ابروی چپ و ناحیه بینی (دو حارصه) چهار و نیم صدم دیه کامله بابت ساییدگی در پشت هر دو دست و مچ دست چپ، هر دو زانو و ساق پای چپ هر دو آرنج و ساعد چپ (نه عدد)، یک درصد دیه کامله به عنوان ارش بابت ساییدگی در ناحیه هر دو پهلوی، دو صدم دیه کامله بابت پارگی در سمت راست صورت (دامیه)، چهل دینار بابت شکستگی ترقوه طرف چپ که بدون عیب عملکردی جوش خورده است و چهار درصد دیه کامله به عنوان ارش بابت باقی مانده محدودیت حرکتی در ناحیه مفصل شانه راست از سوی صندوق تأمین خسارت های بدنی (شرکت سهامی بیمه ایران) در حق شاکی مصدوم محکوم می نماید. رأی صادره حضوری ظرف مهلت مقرر قانونی قابل تجدید نظرخواهی در محاکم محترم تجدید نظر مرکز استان خوزستان می باشد.» که با اعتراض تجدیدنظرخواه شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر به موجب دادنامه ۳۰۰۴۲۶ - ۲۵/۳/۱۳۹۲ که عیناً نقل می شود آن را نقض و شاکی را برای اقامه دعوی حقوقی به مرجع ذی ربط ارشاد نموده است:

به موجب دادنامه شماره ۱۲۲۷ - ۹۱۰۹۹۷۶۱۴۵۴۰ مورخ ۱۰/۱۲/۱۳۹۱ صادره از شعبه ۱۰۴ دادگاه جزایی شهرستان دزفول در پرونده کلاسه ۹۰۰۹۹۸۶۱۴۸۴۰۰۳۴۵ صندوق تأمین خسارت های بدنی (شرکت سهامی بیمه ایران) به پرداخت مقادیری دیه در حق آقای یارمحمد مختاری محکوم گردیده است. پس از ابلاغ رأی، محکوم علیه نسبت به آن اعتراض و تجدیدنظرخواهی نموده است. با عنایت به اوراق و محتویات پرونده ملاحظه می شود محکومیت تجدیدنظرخواه به پرداخت دیه به تبع طرح دادخواست از سوی مدعی صورت نگرفته است و با توجه به شخصیت حقوقی تجدید نظرخواه ارتکاب بزه از سوی ایشان متصور نبوده و کیفرخواستی نیز در پرونده منعکس نگردیده است؛ بنابراین با توجه به اینکه دادنامه تجدید نظرخواسته بدون رعایت تشریفات رسیدگی منعکس در آیین دادرسی مدنی و کیفری صادر گردیده است، لذا به استناد بند ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، دادنامه مذکور نقض و شاکی به طرح دعوی حقوقی ارشاد می گردد. رأی صادره قطعی است.

با عنایت به مراتب مذکور در فوق چون شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان، صرفاً براساس تقاضای مصدوم سانحه رانندگی و بدون اینکه نیاز به تنظیم و تقدیم دادخواست باشد دادنامه ۴۰۰۲۳۷ - ۱۳/۳/۱۳۹۱ شعبه ۱۰۴ دادگاه عمومی جزایی دزفول، مبنی بر محکومیت صندوق خسارت‌های بدنی به پرداخت دیه را تأیید نموده ولی شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر استان، در نظیر مورد مطالبه دیه از صندوق مرقوم را به تقدیم دادخواست موکول و دادنامه تجدیدنظرخواسته را به علت عدم رعایت تشریفات دادرسی نقض نموده است، لذا به لحاظ صدور آراء متهاافت در موارد مشابه با استنباط از مواد ۴ و ۱۰ قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۷۸ صدور رأی وحدت رویه قضایی موضوع ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مورد تقاضا می‌باشد و چون در اغلب موارد با صدور حکم بر محکومیت صندوق بیمه اجباری پرونده‌ها مختومه و در نتیجه تعقیب راننده مقصر و متواری که به اشخاص حقیقی و حقوقی صدمه جانی و خسارت مالی وارد نموده است فراموش می‌شود و قانون‌گذار ماده ۱۰ قانون بیمه اجباری را صرفاً برای حمایت از زیان دیدگان حوادث رانندگی تصویب کرده است نه برای رهایی رانندگان مقصر و متواری، بنا به مراتب از ریاست محترم دیوان عالی کشور درخواست می‌شود در صورت تصویب مراتب را به قوه قضائیه اعلام تا با صدور بخشنامه، به مراجع قضائی کشور تکلیف نمایند با اتخاذ تدابیر قانونی لازم نسبت به شناسایی رانندگان مقصر متواری اقدام و از مختومه شدن سریع پرونده‌ها به بهانه پرداخت خسارت از صندوق بیمه خودداری فرمایند.

معاون قضائی دیوان عالی کشور - حسین مختاری

ج: نظریه دادستان کل کشور

در خصوص این موضوع چند سؤال مطرح است:

سؤال اول اینکه محاکم کیفری حق دارند نسبت به این شکواییه رسیدگی نمایند یا خیر؟ قانون به دادگاه کیفری در مواردی اجازه داده تا به موضوع خسارت بدنی ناشی از تصادفات رانندگی وارد شده رسیدگی نموده و اتخاذ تصمیم نماید.

سؤال دوم اینکه دیه و ارش به عنوان خسارت مطرح است یا مجازات که قانون‌گذار تکلیف این موضوع را نیز در مواد ۱۴ و ۱۷ قانون مجازات اسلامی روشن نموده و از دیه به عنوان مجازات مالی نام برده است. تعیین دیه برای افرادی غیر از جانی در قانون پیش‌بینی شده، نظیر پرداخت دیه توسط عاقله یا پرداخت دیه از بیت‌المال و مواردی از این قبیل.

در مانحن‌فیه نیز در ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۶/۴/۱۳۸۷ قانون‌گذار به اشخاص ثالث زیان‌دیده اجازه داده که به طور مستقیم جهت دریافت خسارت‌های خود با داشتن شرایط مذکور در قانون مستقیماً به صندوق خسارت بدنی مراجعه کنند به طریق اولی اذن برای محاکم نیز وجود دارد تا بدون نیاز به تقدیم دادخواست وارد رسیدگی شده و حکم لازم را انشاء نمایند. ممکن است بیان شود آیا دیه ماهیت کیفری دارد یا مدنی؟ البته با یک نگاه می‌توان پذیرفت دیه می‌تواند هر دو ماهیت را داشته باشد ولیکن در جایی که قانون‌گذار اجازه داده، جای ابهامی در قضیه به وجود نمی‌آید مگر آنکه مطرح شود ماده ۲۲ از قانون مذکور لغو و این با حکمت قانون‌گذار در تضاد بوده و قابل پذیرش نمی‌باشد؛ علی‌هذا با توجه به مفاد مواد ۱۴ و ۲۲ و توضیحاتی که بیان شد و با عنایت به آنکه تردیدی وجود ندارد که این قانون در مقام دفاع از زیان و تسهیل در تحصیل زیان از سوی زیان‌دیده می‌باشد و سردرگمی و قرار گرفتن در پیچ و خم اداری و تحمیل هزینه، با فلسفه تدوین این قانون منافات دارد؛ لذا به نظر اینجانب در موارد مذکور در این قانون هیچ نیازی به تقدیم دادخواست

نبوده و محاکم بدون نیاز به تقدیم دادخواست مجازند وارد رسیدگی شده و انشاء رأی نمایند، بنابراین رأی شعبه هشتم دادگاه تجدید نظر استان خوزستان را که مطابق با مقررات صادر شده را تأیید می‌نمایم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۴ مورخ ۲۲/۷/۱۳۹۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه برابر ماده ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۶/۴/۱۳۸۷، فلسفه تشکیل «صندوق تأمین خسارت‌های بدنی» حمایت از زیان‌دیدگان حوادث رانندگی است که خسارت‌های وارد شده به آنها از سوی شرکت‌های بیمه قابل پرداخت نیست و با عنایت به اینکه از مقررات قانون و آیین‌نامه اجرایی آن در خصوص نحوه مراجعه زیان‌دیدگان به صندوق برای دریافت خسارت چنین مستفاد می‌شود که نظر قانون‌گذار تسریع و تسهیل در پرداخت خسارت به آنان بوده است؛ بنابراین در صورت امتناع صندوق از پرداخت خسارت بدنی زیان‌دیده، دادگاه عمومی جزایی صالح به رسیدگی و اظهارنظر در خصوص مورد خواهد بود و رعایت تشریفات مقرر برای دعای حقوقی در این موارد ضرورت ندارد. بدیهی است در صورت پرداخت خسارت نیز اقدامات قضایی برای تعقیب و شناسایی راننده مقصر باید ادامه یابد؛ بنا به مراتب رأی شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بیع

در صورت کاهش ارزش ثمن، در بیع فاسد، با بیع قانوناً ملزم به جبران آن است (۷۳۳)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۳۰/۹۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

معاون قضائی دیوان عالی کشور- ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

^۱ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۸۴۸۵ مورخ ۵/۹/۱۳۹۳

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۳۰/۹۳ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۵/۷/۱۳۹۳ به ریاست حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین کریمی رییس دیوان عالی کشور و حضور حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید ابراهیم ریسی دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضائی شماره ۷۳۳ - ۱۵/۷/۱۳۹۳ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، به استحضار می رساند: براساس گزارش شماره ۹۰۲۲/۸۱۱/۵۰۰۲ الف مورخ ۱۷/۱۱/۱۳۸۹ آقای رئیس حوزه قضائی شهرستان ماکو از شعب سوم و یازدهم دادگاه های تجدیدنظر استان آذربایجان غربی در مورد غرامات موضوع ماده ۳۹۱ قانون مدنی، طی پرونده های کلاسه ۵۲۰۰۲۹۶ و ۸۹۰۰۸۶/۸۹ آرای مختلف صادر شده است که خلاصه جریان هر یک از آنها به شرح ذیل منعکس می گردد:

الف - طبق محتویات پرونده کلاسه ۵۲۰۰۲۹۶ شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان مرقوم، در پرونده کلاسه ۷۳۳/۸۸ ح ۲، شعبه دوم دادگاه حقوقی ماکو در مورد دعوی آقای سلیمان قاسم زاده فرزند محمدعلی علیه آقای علی مقدسی فرزند فتحاله، دادنامه شماره ۹۱۴/۸۸ - ۳۰/۸/۱۳۸۸ را به این شرح صادر نموده است:

«در خصوص دعوی آقای سلیمان قاسم زاده، فرزند محمدعلی به طرفیت آقای علی مقدسی، فرزند فتحاله به خواسته بطلان معامله دو قطعه زمین خالی قطعات تفکیکی به شماره های ۱۴/۲۳ به مساحت هفتصد مترمربع از پلاک ۱۰۱۹ - اصلی به علت مستحق للغير در آمدن مبيع مقوم به ده میلیون ریال و استرداد ثمن به مبلغ سی و پنج میلیون ریال و استرداد غرامات (افزایش قیمت) به مبلغ سیصد و نود میلیون ریال جمعاً پانصد و پنجاه و پنج میلیون ریال با اعسار از پرداخت هزینه دادرسی اولاً، در خصوص اعسار سابق بر این حکم بر قبول اعسار صادر که قطعیت یافته است. ثانیاً، در خصوص ماهیت امر توجهاً به شرح دادخواست تقدیمی، مبیعه نامه مورخ ۱۳/۶/۱۳۸۶ استعلام واصله از منابع طبیعی پیوست پرونده که مبین وجود پلاک ۱۰۹۱ - اصلی در محدوده ثبتی پلاک ۱۰۸ فرعی از ۱۰۶ - اصلی قاسم آغلی و خارج نویسی پرونده کلاسه ۱۲۰۴/۸۷ و ۹۶۵/۸۷ که بر ملی اعلام شدن رقبه مذکور اشعار دارد و اینکه خواننده دفاعیات موجهی که بطلان دعوی خواهان را مدلل سازد ارائه نداده است؛ لذا دادگاه با لحاظ نظریه کارشناس مصون مانده از تعرض، دعوی خواهان را وفق نظریه مذکور، محمول بر صحت تلقی به استناد ماده ۳۴۸ قانون مدنی و ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی حکم بر بطلان مبیعه نامه مورخ ۱۳/۶/۱۳۸۶ مربوط به قطعات ۲۳ و ۱۴ جمعاً به مساحت هفتصد مترمربع از پلاک ۱۰۹۱ - اصلی و الزام خواننده به پرداخت مبلغ سی و پنج میلیون ریال ثمن معامله در حق خواهان محکوم و اعلام می دارد مضاف بر آن در خصوص مطالبه غرامات (افزایش قیمت ملک) توجهاً به اینکه از غرامات مندرج در ماده ۳۹۱ قانون مدنی صرفاً هزینه های دلالی و مخارج مصروفه بر رقبه موضوع مستحق للغير مستفاد نمی گردد چه اینکه عبارت «غرامات» به صورت مطلق به کار برده شده و حسب استفتائات معموله از آیات عظام مندرج در نشریه پیام آموزش شماره ۳۴ پیوست پرونده غرامات شامل افزایش قیمت نیز خواهد بود؛ لذا دادگاه با لحاظ مراتب فوق و نظریه کارشناسی، خواننده را به پرداخت مبلغ دویست و ده میلیون ریال از بابت افزایش قیمت در حق خواهان محکوم و اعلام می دارد. خواسته مازاد بر محکوم به، به جهت عدم اتکاء [به] دلیل اثباتی محکوم به رد است؛ لذا دادگاه به استناد ماده ۱۹۷ قانون اخیرالذکر [حکم] بر بی حقی خواهان در این خصوص صادر و اعلام

نشده است. ج - غرامات مقرر در ماده ۳۹۱ قانون مدنی به صورت مطلق آورده شده عدم تسری آن به افزایش قیمت ملک با توجه به تورم و کاهش ارزش پول و تلقی آن صرفاً هزینه‌های دلالی و نگهداری و امثال آن مستفاد نمی‌شود بالاخص اینکه حسب استفتاء اخیر از مراجع عظام به اکثریت اعتقاد به پرداخت روز ثمن یا براساس تورم بوده‌اند. بنا به مراتب دادگاه دعوی خواهان را محمول بر صحت تلقی به استناد مواد ۳۹۰، ۳۹۱ و ۳۴۸ قانون مدنی، مواد ۱۹۸ و ۵۱۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، ضمن صدور حکم بر بطلان بیع مورخ ۵/۱۲/۱۳۸۳ فی مابین متداعیین پرونده خوانده را به پرداخت مبلغ هفت میلیون و چهارصد و پنجاه هزار ریال از بابت ثمن معامله، مبلغ یکصد و چهل میلیون و هفتصد و پنجاه هزار ریال از بابت غرامات (افزایش قیمت) و مبلغ پنج میلیون و هفتصد و سی و یک‌هزار و دویست ریال از بابت شصت درصد حق‌الوکاله وکیل در مرحله نخستین دادرسی و مبلغ سه میلیون و یکصد و سی و پنج هزار و یکصد ریال از بابت هزینه دادرسی در حق خواهان محکوم و اعلام می‌دارد خسارت دادرسی پرونده کلاسه ۶۷۹/۸۶ این دادگاه به جهت صدور حکم بر بطلان دعوی و قطعیت آن مردود است؛ لذا دادگاه به استناد ماده ۱۹۷ قانون مارالذکر حکم بر بی‌حقی خواهان در این خصوص صادر و اعلام می‌دارد. رأی صادره حضوری تلقی، ظرف مهلت بیست روز از تاریخ [ابلاغ] قابل تجدیدنظر در محاکم محترم تجدید نظر استان می‌باشد.» که با اعتراض محکوم علیه، شعبه یازدهم دادگاه تجدید نظر استان مربوطه دادنامه ۱۴۵۰۰۳۶۰ - ۳۱/۳/۱۳۸۹ را به این شرح صادر کرده است:

«تجدید نظرخواهی آقای هوشنگ فتح‌اله‌زاده نسبت به دادنامه شماره ۸۸/۹۵۰ صادره در پرونده کلاسه ۸۸/۳۶۷ شعبه دوم دادگاه محترم حقوقی ماکو که به موجب آن حکم به بطلان بیع مورخ ۵/۱۲/۱۳۸۳ قرارداد شماره ۱۰۲۵ و پرداخت ثمن مورد معامله به نرخ روز صادر شده است، به لحاظ عدم ایراد و اعتراض مؤثر در راستای نقض دادنامه وارد نبوده به استناد ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور] مدنی ضمن رد تجدیدنظرخواهی عین دادنامه بدوی تأیید می‌گردد. رأی صادره قطعی است.»

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید برداشت شعب سوم و یازدهم دادگاه‌های تجدید نظر استان آذربایجان غربی از عبارت «غرامات» مذکور در ماده ۳۹۱ قانون مدنی متفاوت بوده که منجر به تصمیمات صدراالشعار گردیده به طوری که شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر تورم موجود در جامعه را که موجب افزایش قیمت‌ها می‌شود غرامت تلقی نکرده و دادنامه ۹۱۴/۸۸ شعبه دوم دادگاه عمومی حقوقی ماکو را در این قسمت نقض و حکم بر بی‌حقی خواهان بدوی صادر کرده ولی شعبه یازدهم این دادگاه، افزایش قیمت ناشی از تورم موجود در جامعه را غرامت تلقی و دادنامه ۹۵۰/۸۸ شعبه دوم دادگاه عمومی حقوقی ماکو را تأیید نموده است که برای جلوگیری از صدور آرای متهاافت طرح قضیه را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی موضوع ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را تقاضا دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسین مختاری

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام، در خصوص پرونده وحدت رویه شماره ۳۰/۹۳ موضوع اختلاف بین شعب سوم و یازدهم دادگاه‌های تجدیدنظر استان آذربایجان غربی نظر خود را به شرح ذیل اعلام می‌دارم. قبلاً ذکر چند نکته را ضروری می‌دانم:

۱- آنچه ملاک در جبران خسارت مشتری است کاهش قدرت خرید وی در اثر تورم و به عبارتی کاهش قیمت ثمن است نه آنچه در نظریه اداره حقوقی با عبارت افزایش قیمت ملک آمده است. در فتاوی مراجع عظام حضرات آیات بهجت، شبیری زنجانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی و همچنین مقام معظم رهبری نظر به مصالحه در برخی از موارد و توجه به کاهش قدرت خرید در موارد

دیگری، حضرت امام (ره) در مورد غصب بودن آن دارایی‌ها فرموده‌اند که از جهت ملاک قابل استناد است که جبران خسارت مشتری را فتوای داده‌اند و نیز اشاره به قیمت ثمن یا نرخ تورم شده است.

۲- مستفاده از مواد ۳۹۱ و ۳۹۲ قانون مدنی و فتاوی غالب مراجع عظام این است که خسارت وارده بر مشتری نباید بلا جبران و حتی در صورت کسر قیمت ملک، بایع مکلف شده اصل ثمن را استرداد نماید؛ لذا حمل لفظ غرامات فقط بر هزینه‌های مشتری در ملک مورد معامله خلاف ظاهر و اطلاق آن است.

۳- نظر به اینکه در سؤال مورد استفتاء اشاره‌ای به افزایش قیمت نشده است شاید بتوان فتاوی که اصل ثمن را تصریح دارد حمل بر فرض کسر قیمت ملک دانست به این معنا که حتی در صورت کسر قیمت ملک بایع موظف است اصل ثمن را مسترد دارد.

علی‌هذا با توجه به مراتب فوق نتجتاً رأی شعبه یازدهم دادگاه تجدید نظر استان آذربایجان غربی، مبنی بر اینکه غرامات شامل افزایش قیمت با توجه به تورم اقتصادی می‌شود را صائب دانسته و تأیید می‌نمایم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۵/۷/۱۳۹۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

به موجب ماده ۳۶۵ قانون مدنی، بیع فاسد اثری در تملک ندارد، یعنی مبیع و ثمن کماکان در مالکیت بایع و مشتری باقی می‌ماند و حسب مواد ۳۹۰ و ۳۹۱ قانون مرقوم، اگر بعد از قبض ثمن، مبیع کلاً یا جزئاً مستحق للغير درآید، بایع ضامن است و باید ثمن را مسترد دارد و در صورت جهل مشتری به وجود فساد، از عهده غرامات وارد شده بر مشتری نیز برآید و چون ثمن در اختیار بایع بوده است در صورت کاهش ارزش ثمن و اثبات آن، با توجه به اطلاق عنوان غرامات در ماده ۳۹۱ قانون مدنی بایع قانوناً ملزم به جبران آن است؛ بنابراین دادنامه شماره ۳۶۰ مورخ ۳۱/۳/۱۳۸۹ شعبه یازدهم دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تعیین تاریخ وفات

در صورت نامعلوم بودن تاریخ واقعه فوت یا ادعای خلاف آن، نیازمند اظهار نظر قضایی است (۷۳۲)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

^۱ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۸۲۸۴ مورخ ۱۳۹۳/۳/۱۱

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۱۴/۹۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۴/۹۱ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۳/۱/۱۹ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید احمد مرتضوی مقدم نماینده دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه معاون دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۳۲ - ۱۳۹۳/۱/۱۹ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، به استحضار می رساند رئیس محترم دادگستری شهرستان خواف با ارسال دو نسخه دادنامه مربوط به شعبه چهارم دیوان عالی کشور به شماره ۰۰۵۲۱ - ۱۳۹۰/۱۱/۱۵ و شعبه سوم دیوان عالی کشور به شماره ۰۰۴۶۳ - ۱۳۹۰/۱۲/۱۳ که در دادنامه شعبه چهارم اثبات تاریخ فوت (تعیین تاریخ فوت) در صلاحیت هیأت حل اختلاف موضوع ماده ۳ اصلاحی قانون ثبت احوال تشخیص داده شده و در دادنامه شعبه سوم تعیین یا تغییر تاریخ فوت در صلاحیت دادگاه قرار داده شده است، تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور کسب نظر هیأت نموده است. اجمال قضیه به شرح ذیل است:

الف - خانم فاطمه مردانی علی آبادی دادخواستی به طرفیت آقای محمد مردانی و غیره و نیز اداره ثبت احوال خواف به خواسته اثبات تاریخ فوت مرحوم بیداله مردانی علی آبادی از تاریخ فوت نامعلوم به تاریخ ۱۳۷۰/۱/۱ تقدیم دادگاه عمومی خواف نموده است. شعبه اول دادگاه عمومی خواف پس از رسیدگی حسب دادنامه شماره ۰۰۱۴۸۸ مورخ ۱۳۸۹/۱۰/۸ حکم به اثبات تاریخ فوت مرحوم بیداله مردانی علی آبادی به تاریخ ۱۳۷۰/۱/۱ صادر کرده است. حکم صادره غیابی بوده و بر اثر واخواهی، به شرح دادنامه ۰۰۰۵۲ مورخ ۱۳۹۰/۱/۲۲ تأیید شده است. از این رأی تجدیدنظرخواهی شده و شعبه ۱۷ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی با این استدلال که دادگاه بدوی در مورد الزام اداره ثبت احوال به ثبت تاریخ فوت اظهارنظر ننموده است، پرونده را به دادگاه بدوی اعاده کرده است. این بار شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی خواف، در مورد الزام اداره ثبت احوال به ثبت تاریخ فوت، مستنداً به بند ج ماده ۳ اصلاحی قانون ثبت احوال و ماده ۲۹ همان قانون قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت هیأت حل اختلاف مستقر در ثبت احوال صادر نموده است و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال داشته اند. شعبه چهارم دیوان عالی کشور با این استدلال که دادگاه بدوی می بایست در محدوده تصمیم دادگاه تجدیدنظر اقدام می نمود و تا زمانی که نسبت به دو دادنامه بدوی در دادگاه تجدیدنظر اتخاذ تصمیم نشده، صدور قرار عدم صلاحیت توجیه قانونی ندارد، قرار عدم صلاحیت را نقض و پرونده را به دادگاه عمومی خواف اعاده نموده اند. دادگاه عمومی خواف بدون اظهارنظر، پرونده را به تجدیدنظر فرستاده است و شعبه ۱۷ دادگاه تجدیدنظر خراسان رضوی به موجب دادنامه شماره ۰۰۰۹۸۳ مورخ ۱۳۹۰/۸/۱ با نقض دادنامه بدوی (حکم به اثبات تاریخ فوت)، موضوع را در صلاحیت هیأت حل اختلاف اداره ثبت احوال دانسته و پرونده را در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی به دیوان عالی کشور ارسال داشته اند. پرونده به شعبه چهارم دیوان عالی کشور ارجاع و طبق دادنامه شماره ۰۰۰۵۲۱ مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۵ تصمیم شعبه ۱۷ دادگاه

تجدیدنظر خراسان رضوی، قرار عدم صلاحیت تلقی شده و ضمن تأیید، آن پرونده را اعاده کرده اند. (هیأت حل اختلاف را صالح دانسته اند)

ب - در پرونده مشابه خانم فاطمه شجاعی سجاوندی به طرفیت اداره ثبت احوال شهرستان خواف به خواسته صدور گواهی فوت برای مرحوم حسین شجاعی دادخواستی تقدیم می نماید. شعبه اول دادگاه عمومی خواف طی دادنامه شماره ۰۰۰۹۷۶ - ۱۳۹۰/۶/۲۷ با استناد به بند یک ماده ۳ قانون ثبت احوال قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت هیأت حل اختلاف ثبت احوال صادر و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال داشته اند. شعبه سوم دیوان عالی کشور طی دادنامه شماره ۳/۴۶۳ - ۱۳۹۰/۱۲/۱۳ استدلال کرده که چون تغییر در تاریخ فوت یا تعیین آن دارای آثار حقوقی تبعی است و محتاج به رسیدگی قضایی می باشد لذا رأی بدوی را نقض و پرونده را جهت رسیدگی اعاده نموده اند.

ملاحظه فرمایید که شعبه محترم سوم دیوان عالی کشور با استنباط از ماده ۳ اصلاحی قانون ثبت احوال نظری غیر از شعبه محترم چهارم دیوان عالی کشور دارد؛ علیهذا مراتب جهت طرح در هیأت عمومی به خدمت اعلام می گردد.

دادستان کل کشور - غلامحسین محسنی اژه

ج: نظریه نماینده دادستان کل کشور

خواهان دعوی تعیین تاریخ فوت تقدیم کرده و این امر بیانگر آن است که اسناد و مدارک مثبته ای در اختیار نبوده تا اداره ثبت احوال الزاماً آن را ثبت نماید؛ علیهذا چون تعیین تاریخ فوت و یا صدور گواهی فوت ماهیت قضایی دارد و مرجع صالح قضایی می بایست به این خواسته رسیدگی کند رأی شعبه محترم سوم دیوان عالی کشور صائب و مورد تأیید می باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۲ مورخ ۱۳۹۳/۱/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق ماده ۹۵۶ قانون مدنی اهلیت برای دارا بودن حقوق، با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود، لذا در صورت نامعلوم بودن تاریخ واقعه فوت یا ادعای خلاف آن، با توجه به آثار حقوقی مترتب بر واقعه فوت، مثل بقاء و زوال اهلیت و حقوق قانونی و وراثت، تعیین یا تغییر آن محتاج به رسیدگی قضایی و احراز واقع است و این امر از صلاحیت هیأت حل اختلاف موضوع ماده سوم اصلاحی قانون ثبت احوال خارج و در صلاحیت دادگاه های عمومی حقوقی است. بنا به مراتب رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح، قانونی و مورد تأیید است. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ برای دادگاه ها و شعب دیوان عالی کشور در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

آزادی مشروط

اظهارنظر درخصوص آزادی مشروط با دادگاه صادرکننده حکم قطعی خواهد بود (۷۳۱)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۲۱/۹۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۲۱/۹۲ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۲/۸/۲۸ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای غلامحسین محسنی اژییه دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤسا، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۳۱-۱۳۹۲/۸/۲۸ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، معروض می دارد: در اثر اختلاف استنباط از ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تعیین مرجع اظهارنظر در مورد آزادی مشروط، از شعب نهم و نوزدهم دادگاه های تجدیدنظر استان تهران به شرح ذیل آراء مختلف صادر گردیده است.

۱- شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران درخصوص مورد به موجب پرونده کلاسه ۲۲۰۰۰۲۴۲۶ و طی دادنامه ۱۳۹۲/۴/۲۶-۹۰۰۴۲۴ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده است:

«با التفات به پیشنهاد آزادی مشروط از سوی دادیار محترم جانشین دادستان به شرح صفحه ۲۳۷ پرونده، درخصوص آقای ابوالفضل شیرمحمد کریمی و ارسال آن به این شعبه، نظر به اینکه اولاً: در ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی سابق مرجع صالح برای اتخاذ تصمیم در رابطه با آزادی مشروط دادگاه صادرکننده دادنامه محکومیت قطعی بوده و در ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی اخیرالتصویب با حذف قید قطعیت، منصرف از دادگاه صادرکننده حکم قطعی می باشد و ثانیاً: در این قانون هر کجا که مراد قانون گذار از دادگاه صادرکننده حکم، دادگاه صادرکننده حکم قطعی بوده است به صراحت به قید «قطعی» تصریح شده است که فی الجمله می توان به بند «ب» ماده ۱۰، تبصره ذیل ماده ۱۱ و یا به مواد ۴۶، ۵۰ و ۵۷ اشاره نموده و ثالثاً: از آنجا که به موجب ماده ۲۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری اجرای حکم در هر حال با دادگاه بدوی صادرکننده حکم و تحت نظر این دادگاه انجام می گیرد، لذا اظهارنظر دادگاه بدوی در رابطه با استفاده از آزادی مشروط و استحقاق یا عدم استحقاق محکوم علیه در این خصوص با التفات به شرایط مندرج در بند الف ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب خرداد ۱۳۹۲ مناسب تر تشخیص داده می شود، بنابراین به عقیده این دادگاه مرجع اظهارنظر در مورد آزادی مشروط، دادگاه بدوی و تلقی از عبارت دادگاه صادرکننده حکم در ماده ۵۸ قانون مارالذکر دادگاه مذکور می باشد، لذا مقتضی است دفتر پرونده از آمار کسر و به دادگاه بدوی صادرکننده حکم ارسال گردد.»

^۱ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۸۱۶۱ مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۱۷

۲- شعبه نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز در مورد مذکور، به موجب دادنامه شماره ۱۹۰۰۵۹۶ - ۱۳۹۲/۵/۱۲ پرونده کلاسه ۹۰۲۸۵ خود چنین رأی داده است:

«آقای عزیز کریمی دیزج فرزند جعفر به موجب دادنامه قطعی شماره ۱۵۶۱ مورخ ۱۳۸۹/۱۰/۱۸ صادره از شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر تهران به اتهام معاونت در جعل و به طریق آن تحصیل مال نامشروع و به اتهام جعل ریز نمرات تحصیلی دانش آموزان و مهر مدارس با متهم ردیف اول به تحمل یک سال حبس محکوم گردیده اینک از سوی ریاست محترم زندان با توجه به مدت حبس متحملة و اظهار ندامت و پشیمانی از سوی خود وی در ص ۱۰۲۳ پرونده و لحاظ فقدان سابقه محکومیت کیفری و قبول درخواست مستنداً به ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی دادگاه حکم به آزادی مشروط مشارالیه از این تاریخ (اجرای حکم) به مدت پنج سال صادر و اعلام می دارد که در صورت ارتکاب جرم مجدد عمدی و حصول محکومیت قطعی کیفری حبس باقیمانده را نیز تحمل نماید. رأی صادره قطعی است.»

هر چند که شعبه ۱۹ به جای تعیین مدت آزادی مشروط وفق قسمت اخیر ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مدت تعلیق را اشتباهاً پنج سال تعیین کرده است، اما همان طور که ملاحظه می فرمایند شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر با استناد به ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی سابق و بند «ب» ماده ۱۰، تبصره ذیل ماده ۱۱ و مواد ۴۶، ۵۰، ۵۷ و بند الف ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب خرداد ماه ۱۳۹۲ اظهارنظر در مورد پیشنهاد آزادی مشروط را از وظایف قانونی دادگاه صادرکننده حکم بدوی دانسته ولی شعبه نوزدهم با استناد به ماده ۵۸ قانون مرقوم رأساً درباره پیشنهاد آزادی مشروط اتخاذ تصمیم نموده است که با استناد به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، بررسی موضوع اختلاف را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور- حسین کریمی

ج: نظریه دادستان کل کشور: تأیید رأی شعبه ۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۱ مورخ ۱۳۹۲/۸/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مقررات مربوط به پیشنهاد آزادی مشروط ناظر به اجرای احکام قطعی و لازم الاجراست و اظهارنظر قانونی درخصوص مورد هم علی الاصول با دادگاه صادرکننده حکم قطعی (اعم از بدوی یا تجدیدنظر) خواهد بود همچنان که در مقررات نیمه آزادی موضوع ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز این امر مورد تصریح قرار گرفته است، لذا رأی شعبه نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در حدی که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می گردد. این رأی مطابق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تغییر کاربری

حذف عوارض از شمار مجازات های بزه تغییر کاربری مساعد به حال متهم نمی باشد (۷۳۰)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش وحدت رویه پرونده ردیف ۵۴/۸۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

ابراهیم ابراهیمی معاون قضایی دیوان عالی کشور

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۵۴/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۲/۳/۲۸ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای مرتضوی مقدم نماینده دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۳۰ - ۱۳۹۲/۳/۲۸ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می دارد: براساس گزارش رسیده به دیوان عالی کشور از شعب دادگاه تجدیدنظر استان همدان در استنباط از ماده ۳ اصلاحی قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها مصوب ۱۳۸۵/۸/۱ در خصوص شمول این ماده نسبت به جرایمی که مقدم بر تاریخ تصویب آن واقع شده، آراء مختلفی صادر گردیده است. تفصیل امر به شرحی است که ذیلاً بیان می شود:

۱- حسب محتویات پرونده شماره ۰۰۸۳۰ شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان، آقای یوسف عبدالرحمانی به اتهام تغییر کاربری مقدار دو هزار متر از اراضی زراعی - در زمان قبل از اصلاح ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها - مورد تعقیب دادرسی همدان قرار گرفته است. پرونده با کیفرخواست به دادگاه عمومی همدان ارسال و به شعبه ۱۰۴ ارجاع گردیده و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۰۰۸۶۶ - ۱۳۸۸/۹/۲۴ با احراز بزهکاری نامبرده به استناد مواد ۲ و ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها مصوب سال ۱۳۷۴ (قانون حاکم در زمان وقوع جرم) و عطف به ماسبق کردن ماده ۳ اصلاحی قانون مزبور مصوب ۱۳۸۵/۸/۱ به این جهت که حذف عوارض از شمار مجازات های بزه مذکور مساعد به حال متهم می باشد او را به پرداخت مبلغ سی میلیون ریال جزای نقدی در حق دولت محکوم کرده است. اداره کشاورزی همدان از این رأی تجدیدنظرخواهی کرده، پرونده در شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان مورد رسیدگی قرار گرفته و این شعبه طبق دادنامه شماره ۰۰۷۱۶ - ۱۳۸۸/۱۱/۱۲ رأی دادگاه نخستین را تأیید کرده است.

۲- طبق محتویات پرونده شماره ۰۰۱۱۰ شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان همدان، آقای قاسم سیفی به اتهام تغییر کاربری مقدار یکصد مترمربع زمین زراعی در سال ۱۳۸۴، تحت تعقیب دادرسی همدان واقع شده، درباره او کیفرخواست صادر، پرونده به دادگاه عمومی همدان ارسال و به شعبه ۱۰۵ ارجاع گردیده و این شعبه حسب دادنامه شماره ۰۰۳۳۹ - ۱۳۸۸/۴/۱۴ نامبرده را بزهکار

^۱ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۸۰۳۲ مورخ ۱۳۹۲/۶/۳۰

دانسته و به استناد مواد ۱ و ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها مصوب سال ۱۳۷۴ به پرداخت مبلغ دو میلیون و پانصد هزار ریال جزای نقدی در حق صندوق دولت محکوم کرده است. بر اثر تجدیدنظرخواهی اداره کشاورزی همدان پرونده در شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان همدان مطرح رسیدگی قرار گرفته و این شعبه طی دادنامه شماره ۰۱۵۶۴ - ۱۳۸۸/۹/۳۰ چون دادگاه نخستین متهم را به پرداخت عوارض موضوع ماده ۲ قانون مذکور محکوم نکرده، رأی تجدیدنظرخواسته را با اضافه نمودن پرداخت عوارض مزبور به محکومیت متهم اصلاح و با این وصف تأیید کرده است.

با توجه به مراتب فوق ملاحظه می فرمایید شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان ماده ۳ اصلاحی قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها مصوب ۱۳۸۵/۸/۱ را به لحاظ حذف عوارض موضوع ماده ۲ قانون از شمار مجازات های قانونی بزه، مساعد به حال متهم تشخیص داده و شخصی را که در زمان قبل از اصلاح ماده مزبور مرتکب بزه گردیده صرفاً به پرداخت جزای نقدی محکوم کرده است ولی شعبه ششم همان دادگاه در مورد مشابه ماده مزبور را اعمال نکرده، بلکه ماده ۳ قانون مصوب ۱۳۷۴ را قابل اجرا دانسته و متهم را به مجازات های مقرر در آن ماده محکوم کرده است؛ بنا به مراتب در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضا دارد موضوع به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

ج: نظریه نماینده دادستان کل کشور

اقدامات متهم در تغییر کاربری اراضی زراعی مربوط به زمان حاکمیت قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها مصوب سال ۱۳۷۴ است. قانون گذار در ماده ۳ این قانون مقرر کرده: مرتکب علاوه بر الزام به پرداخت عوارض به پرداخت جزای نقدی محکوم گردد، اما در قانون اصلاحی مؤخر مصوب سال ۱۳۸۵ به جای جمله «الزام به پرداخت عوارض» از جمله قلع و قمع استفاده کرده است.

در دو پرونده مطروحه، اولاً: شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان دادنامه بدوی را که فقط مجازات جزای نقدی را حکم داده است تأیید کرده ولی شعبه ششم دادگاه مزبور علاوه بر جزای نقدی عوارض متعلقه را نیز مورد حکم قرار داده است، لذا با توجه به این که الزام و اجبار از خصایص مرجع قضایی است در نتیجه حکم شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان همدان را تأیید می نمایم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۰ مورخ ۱۳۹۲/۳/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ماده ۳ (اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱) قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها مصوب ۱۳۷۴/۳/۳۱ که دادگاه را مکلف کرده ضمن صدور حکم مجازات برای مالکان یا متصرفان اراضی زراعی و باغ های موضوع این قانون که به صورت غیرمجاز و بدون اخذ مجوز از کمیسیون موضوع تبصره (۱) اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱ ماده (۱) قانون اقدام به تغییر کاربری نمایند، حکم بر قلع و قمع بنا نیز صادر نماید با توجه به اینکه قلع و قمع بنا جزء لاینفک حکم کیفری است، نسبت به جرایم واقع شده پیش از لازم الاجرا شدن آن ماده حاکمیت ندارد. بنابراین رأی شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان همدان که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

کلاهبرداری رایانه ای

جرم کلاهبرداری رایانه ای به محض برداشت وجه از حساب شاکی در مبدأ تحقق می یابد (۷۲۹)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش وحدت رویه ردیف ۲۱/۹۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور درمورد پرونده وحدت رویه ردیف ۲۱/۹۱ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۱ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای محسنی اژیبه دادستان کل کشور و شرکت رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۹ - ۱۳۹۱/۱۲/۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً به عرض می رساند: براساس گزارش رسیده، برای رسیدگی به بزه کلاهبرداری الکترونیکی در مواردی که مبدأ انتقال وجه و مقصد آن در حوزه های قضایی مختلف بوده بین دادسراهای شهرستان های مربوطه اختلاف در صلاحیت حاصل شده و شعب دیوان عالی کشور در مقام حل اختلاف و تعیین دادرسی صالح با استنباط از ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری آراء متهاافت صادر کرده اند که خلاصه جریان آن ذیلاً بیان می گردد:

۱- شعبه یازدهم دیوان عالی کشور درموردی که بین دادرسی عمومی و انقلاب اصفهان «محل اقامت شاکی/ مبدأ انتقال وجه» و دادرسی عمومی کرج «مقصد انتقال وجه» اختلاف در صلاحیت ایجاد گردیده، به موجب دادنامه شماره ۰۰۹۹۰ - ۱۳۹۱/۱۰/۱۰ با این استدلال که «محل کار و اقامت شاکی، محل برقرار شدن تماس تلفنی و فریب خوردن شاکی و همچنین محل انجام عملیات بانکی و انتقال وجه از حساب شاکی به حساب مورد نظر متهم، اصفهان بوده است...» صلاحیت دادرسی عمومی و انقلاب اصفهان را تأیید کرده است. شعبه سی و دوم دیوان عالی کشور نیز در این موارد عقیده به صلاحیت دادرسی مبدأ جرم داشته و با این استدلال که «جرم مورد ادعا به محض برداشت وجه از حساب شاکی در مبدأ تحقق یافته و حساب مقصد که وجه مذکور به آن واریز شده در صلاحیت تأثیری نخواهد گذاشت» صلاحیت آن دادسرا را مورد تأیید قرار داده است.

^۱ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۷۸۲۷/۱ مورخ ۱۳۹۲/۲/۱۸

۲- شعبه هفدهم دیوان عالی کشور برعکس عقیده شعب یازدهم و سی و دوم اعتقاد به صلاحیت دادسرای مقصد انتقال وجه داشته و در مورد مشابه که بین دادسراهای عمومی و انقلاب اسفراین «مبدأ انتقال وجه» و تهران «مقصد انتقال وجه» اختلاف در صلاحیت حاصل شده طبق دادنامه شماره ۰۰۶۴۳ - ۱۳۹۱/۱۱/۳ به این استدلال که «مقدمات ارتکاب بزه عنوان شده و از جمله طراحی نقشه و عملیات اجرایی در حوزه قضایی تهران تدارک شده و نتیجه اقدامات مزبور نیز که بردن مال غیر به نحو متقلبانه بوده است در همین حوزه بدست آمده و امکان برداشت و تحصیل وجوه فراهم گردیده است...» با اعلام صلاحیت دادسرای عمومی و انقلاب تهران، حل اختلاف نموده است. همچنین شعبه ششم دیوان عالی کشور در این موارد به همین نحو حل اختلاف کرده است. با توجه به مراتب فوق در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

تأیید رأی شعبه هفدهم دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۹ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه در صلاحیت محلی، اصل صلاحیت دادگاه محل وقوع جرم است و این اصل در قانون جرایم رایانه ای نیز مستفاد از ماده ۲۹ مورد تأکید قانون گذار قرار گرفته، بنابراین در جرم کلاهبرداری مرتبط با رایانه هرگاه تمهید مقدمات و نتیجه حاصل از آن در حوزه های قضایی مختلف صورت گرفته باشد، دادگاهی که بانک افتتاح کننده حساب زیان دیده از بزه که پول به طور متقلبانه از آن برداشت شده در حوزه آن قرار دارد صالح به رسیدگی است. بنا به مراتب آراء شعب یازدهم و سی و دوم دیوان عالی کشور که براساس این نظر صادرشده به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص و تأیید می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قاچاق کالا و ارز

پرونده های قاچاق کالا و ارز قابل تجدید نظر است (۷۲۸)

الف: مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور درمورد پرونده وحدت رویه ردیف ۲۹/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۱/۹/۲۸ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای محسنی اژیله دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت

^۱ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۷۷۲۲/۶ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۲۴

تجدیدنظرخواهان به اتهام قاچاق کالا صادر شده رسیدگی و آن را به شرح دادنامه شماره ۱۰۳۳-۱۳۸۸/۶/۲۲ تأیید کرده ولی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان کردستان در مورد مشابه رأی دادگاه نخستین را به استناد تبصره ۱ ماده ۴ قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز و ماده ۱۱ دستورالعمل نحوه رسیدگی به پرونده های قاچاق کالا و ارز قطعی و لازم الاجرا دانسته و به موجب دادنامه شماره ۱۱۷۲-۱۳۸۸/۱۰/۹ قرار رد تجدیدنظرخواهی را صادر کرده است.

با توجه به مراتب فوق در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

حسینعلی نیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ج: نظریه دادستان کل کشور تأیید رأی شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۸ مورخ ۱۳۹۱/۹/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

تبصره ۱ ماده ۴ قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۷۴/۴/۱۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام که رسیدگی به پرونده های موضوع این قانون را تابع تشریفات آیین دادرسی قرار نداده است دلالت بر غیرقابل تجدیدنظر بودن آراء دادگاه ها در خصوص جرایم موضوع قانون مزبور ندارد و برحسب مستفاد از اصول کلی حقوقی «تجدیدنظر احکام»، ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری بر آراء دادگاه ها در این موارد حاکم است، بنابراین رأی شعبه شانزدهم دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

^۱ ماده ۴۴- قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲؛ رسیدگی به جرائم قاچاق کالا و ارز سازمان یافته و حرفه‌ای، قاچاق کالاهای ممنوع و قاچاق کالا و ارز مستلزم حبس و یا انفصال از خدمات دولتی در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب است. سایر پرونده‌های قاچاق کالا و ارز، تخلف محسوب و رسیدگی به آن در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی است. چنانچه پرونده‌ای، متهمان متعدد داشته و رسیدگی به اتهام یکی از آنان در صلاحیت مرجع قضائی باشد، به اتهامات سایر اشخاص نیز در این مراجع رسیدگی می‌شود.

تبصره- در صورتی که پس از ارجاع پرونده به سازمان تعزیرات حکومتی و انجام تحقیقات محرز شود رسیدگی به جرم ارتكابی در صلاحیت مرجع قضائی است، شعبه مرجوع‌الیه مکلف است بلافاصله قرار عدم صلاحیت خود را صادر نماید و پرونده را به مرجع قضائی ذیصلاح ارسال نماید.

این قرار پس از تأیید مقام مافوق شعبه در سازمان تعزیرات حکومتی و یا در صورت عدم اعلام نظر آن مقام ظرف یک هفته، قطعی است. مقررات این تبصره از شمول ماده (۲۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ مستثنی است.

ماده ۵۰- آراء شعب بدوی تعزیرات در مورد قاچاق کالا و ارز که ارزش آنها کمتر از بیست میلیون (۲۰۰۰۰۰۰۰) ریال باشد، قطعی است. در سایر موارد آراء شعب ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ با درخواست محکوم‌علیه قابل تجدیدنظرخواهی است.

تبصره ۱- جهات تجدیدنظرخواهی در شعب تعزیرات حکومتی مطابق قانون آیین دادرسی کیفری است.

تبصره ۲- آراء صادره از شعب تعزیرات حکومتی در مورد پرونده های قاچاق کالا و ارز قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری و سایر مراجع قضائی نیست.

تبصره ۳- آراء صادره از شعب بدوی تعزیرات حکومتی و دادگاه انقلاب در صورتی که مبنی بر برائت متهم باشد ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ و پس از درخواست دادستان یا دستگاه مأمور وصول درآمدهای دولت یا ستاد و یا عندالزوم دستگاه کاشف، قابل تجدیدنظرخواهی است.

قاچاق اسلحه

رسیدگی به خرید و فروش، حمل و نقل، نگهداری سلاح در صلاحیت دادگاه عمومی است (۷۲۷)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش وحدت رویه ردیف ۷/۹۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضائی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور درمورد پرونده وحدت رویه ردیف ۷/۹۱ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۱/۹/۲۱ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سیداحمد مرتضوی مقدم نماینده دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه معاون دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضائی شماره ۷۲۷ - ۱۳۹۱/۹/۲۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً، به عرض می رساند: بعد از تصویب و لازم الاجراشدن قانون مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و دارندگان سلاح و مهمات غیرمجاز مصوب ۱۳۹۰/۶/۷ که در تاریخ ۱۳۹۰/۷/۱۸ در روزنامه رسمی چاپ و منتشر گردیده، برای رسیدگی به جرایم حمل و نگهداری غیرمجاز سلاح از انواع مختلف (شکاری، کمری، کلاش) مهمات (فشنگ جنگی) و اقلام و مواد تحت کنترل (گاز اشک آور، شوکر برقی) بین دادگاه های عمومی و انقلاب شهرستان های مختلف اختلاف در صلاحیت حاصل شده و شعب دیوان عالی کشور در مقام حل اختلاف در صلاحیت با استنباط از قانون مزبور، آراء مختلفی صادر کرده اند به این شرح:

الف: شعبه ششم رسیدگی به بزه حمل سلاح شکاری غیرمجاز، شعبه پانزدهم رسیدگی به بزه حمل و نگهداری سلاح جنگی غیرمجاز و کلاشینکف، شعبه شانزدهم رسیدگی به بزه نگهداری فشنگ جنگی و سلاح کمری، شعبه بیست و چهارم رسیدگی به بزه حمل و نگهداری سلاح شکاری غیرمجاز، کلاش با سه خشاب مربوط و ۴۲ تیر جنگی غیرمجاز و شعبه سی و دوم رسیدگی به بزه نگهداری سلاح گرم و مهمات جنگی را در صلاحیت دادگاه عمومی دانسته و صلاحیت این دادگاه را تأیید کرده اند. تصاویر دادنامه های شعب مزبور به شماره های ۶۹۷/۶ - ۱۳۹۰/۱۰/۱۸، ۱۵/۶۰۲/۹۱ - ۱۳۹۱/۶/۲۹، ۱۵/۶۶۵/۹۱ - ۱۳۹۱/۷/۱۰، ۰۰۳۵۷ - ۱۳۹۱/۵/۱۴، ۰۰۰۴۶ - ۱۳۹۱/۱/۲۹، ۰۰۳۱۶ - ۱۳۹۱/۴/۲۸ و ۰۰۰۸۷ - ۱۳۹۱/۱/۳۰ پیوست است.

^۱ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۷۶۱۶/۱ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۴

استدلال این دسته از شعب در تأیید صلاحیت دادگاه عمومی این است که قانون مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و دارندگان سلاح و مهمات غیرمجاز مصوب شهریور ماه ۱۳۹۰ قاچاق اسلحه را منحصر در وارد کردن و یا خارج کردن از مرز دانسته و بین قاچاق و حمل و نگهداری سلاح تفکیک قائل شده و بزه اخیر را جرم مستقلی دانسته که خارج از شمول مقررات بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب است.

ب - شعبه دوم رسیدگی به بزه خرید و نگهداری اسلحه شکاری غیرمجاز، شعبه بیست و نهم رسیدگی به بزه حمل اسلحه شکاری غیرمجاز، حمل اسلحه کمری غیرمجاز با فشنگ جنگی و حمل سلاح جنگی کلاشینکف و شعبه سی و یکم رسیدگی به بزه حمل کلت و خشاب و فشنگ را در صلاحیت دادگاه انقلاب دانسته اند که تصاویر دادنامه های مربوط به شماره های ۸۹ - ۱۳۹۱/۲/۲۷، ۲۹/۳۳ - ۱۳۹۱/۱/۲۷، ۲۹/۱۶۸ - ۱۳۹۱/۳/۲۷، ۲۹/۳۸۱ - ۱۳۹۱/۶/۱۵ و ۷۲۴ - ۱۳۹۰/۱/۲۱ پیوست است.

استدلال این دسته از شعب در تأیید صلاحیت دادگاه انقلاب این است که قانون مجازات قاچاق و اسلحه و مهمات و دارندگان سلاح و مهمات غیرمجاز مصوب شهریور ماه ۱۳۹۰ ذکری پیرامون صلاحیت مرجع رسیدگی کننده به جرایم مذکور در قانون نکرده و متعرض صلاحیت دادگاه انقلاب نگردیده است و انحصار صلاحیت دادگاه انقلاب به بزه قاچاق محتاج دلیل و نص قانونی می باشد که در قانون مزبور وجود ندارد.

ج - شعبه چهاردهم به موجب دادنامه شماره ۱۴/۱۲۳/۹۱ - ۱۳۹۱/۲/۲۷ رسیدگی به نگهداری اسبیری غیرمجاز و شعبه پانزدهم طبق دادنامه شماره ۱۵/۶۴۱/۹۱ - ۱۳۹۱/۷/۸ رسیدگی به بزه حمل و نگهداری شوکر برقی غیرمجاز را در صلاحیت دادگاه عمومی دانسته اند ولی شعبه بیست و نهم برابر دادنامه شماره ۲۹/۳۵۹ - ۱۳۹۱/۶/۶ رسیدگی به بزه حمل و نگهداری گاز اشک آور غیرمجاز و حسب دادنامه شماره ۲۹/۲۴ - ۱۳۹۱/۱/۲۶ رسیدگی به بزه نگهداری شوکر برقی غیرمجاز را در صلاحیت دادگاه انقلاب دانسته است. تصاویر دادنامه های مزبور نیز پیوست است.

با توجه به مراتب فوق تقاضا دارد در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، موضوع به منظور ایجاد وحدت رویه قضائی در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردد.

حسینعلی نبیری - معاون قضائی دیوان عالی کشور

ج: نظریه نماینده دادستان کل کشور

الف: قضات محترم و شریف دیوان عالی کشور استحضار دارند که قاچاق اسلحه و مهمات مستقیماً با حفظ نظم و امنیت کشور ارتباط دارد. اسلحه های جنگی غیرمجاز عموماً مورد استفاده سارقان مسلح، اشرار و ضدانقلاب می باشد، لذا قانون گذار هرچند در عنوان قانون اخیرالتصویب بین قاچاق اسلحه و نگهداری تفکیک قائل شده ولی در مقام تفکیک صلاحیت مرجع قضائی نبوده است.

ب - قانون گذار در ماده ۴ قانون مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و دارندگان سلاح و مهمات غیرمجاز، تمام موارد جرم (اعم از قاچاق و نگهداری) را در ردیف هم آورده و مجازات را تفکیک نکرده است. از مفاد این ماده استفاده می شود که قانون گذار بزه نگهداری را از جرایم مربوط به قاچاق دانسته است که به موجب ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب رسیدگی در صلاحیت دادگاه انقلاب است؛ بنابراین آراء صادره از شعب محترم دوم و بیست و نهم و سی و یکم دیوان عالی کشور را صائب می دانم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۷ مورخ ۱۳۹۱/۹/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

چون ماده ۴۵ قانون مجازات مرتکبین قاچاق مصوب ۱۳۱۲/۱۲/۲۹ که مقصود از قاچاق اسلحه را وارد کردن به مملکت و یا صادر کردن از آن یا خرید و فروش و یا حمل و نقل و یا مخفی کردن و نگاهداشتن آن در داخل مملکت عنوان کرده بود، طبق ماده ۲۱ قانون مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و دارندگان سلاح و مهمات غیرمجاز مصوب ۱۳۹۰/۶/۷ لغو گردیده و در ماده یک این قانون قاچاق سلاح، مهمات، اقلام و مواد تحت کنترل وارد کردن آنها به کشور یا خارج نمودن آنها از کشور به طور غیرمجاز تعریف شده است، لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور خرید و فروش، حمل و نقل، مخفی کردن و نگاهداشتن سلاح، مهمات، اقلام و مواد تحت کنترل به طور غیرمجاز از شمول عنوان قاچاق خارج و رسیدگی به این جرایم در صلاحیت دادگاه عمومی است. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری صادر شده و برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اسناد ثبت احوال

دادگاه محل اقامت خواهان صالح به دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال است (۷۲۶)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش وحدت رویه ردیف ۲۹/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۲۹/۸۶ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۷ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سیداحمد مرتضوی نماینده دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء ، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه معاون دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۶ - ۱۳۹۱/۴/۲۷ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

^۱ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۵۹۴۴/۱ مورخ ۱۳۹۱/۷/۱۲

گردیده است به این شرح که شعبه ۳۸ سابق دیوان عالی کشور ماده ۴ قانون ثبت احوال در خصوص صلاحیت دادگاه محل اقامت خواهان را برای رسیدگی به دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال به استناد مواد ۱۱ و ۵۲۹ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب منسوخ دانسته ولی شعبه هجدهم دیوان عالی کشور ماده مزبور را معتبر و لازم الاجرا دانسته است، لذا به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می نماید.

حسینعلی نبیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ج: نظریه نماینده دادستان کل کشور

قانون گذار که در ماده ۴ قانون ثبت احوال محل اقامت خواهان را برای رسیدگی به اسناد سجلی تعیین نموده است از باب تسهیل کار برای خواهان است و ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب هر چند عمومیت دارد و مؤخر از قانون ثبت احوال است اما عقیده دارم تخصیص همچنان به قوت خود باقی است مضافاً اینکه اگر ملاک، محل اقامت خوانده موضوع ماده ۱۱ هم باشد چون خوانده در حقیقت سازمان ثبت احوال است هر کجا دعوا مطرح شود محل اقامت خوانده (به لحاظ حضور نماینده سازمان) محسوب می گردد؛ بنابراین نتیجتاً رأی شعبه محترم هجدهم دیوان عالی کشور را صائب می دانم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۶ مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ماده ۴ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ که دادگاه محل اقامت خواهان را صالح برای رسیدگی به دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال اعلام کرده است برحسب مستفاد از ماده ۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی با مقررات این قانون مغایرت ندارد؛ بنا به مراتب رأی شعبه هجدهم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد موافق قانون تشخیص و به اکثریت آراء تأیید می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اعتراض ثالث در اسناد غیر رسمی

اعتراض ثالث، چنانچه مستند به سند غیر رسمی باشد قابل تجدید نظر است (۷۲۵)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۴۶/۸۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

^۱ شماره ۱۱۰/۱۵۲/۷۱۶۱ مورخ ۱۳۹۱/۵/۱۴

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۴۶/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۰ به ریاست حضرت آیت ... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محسنی اژیبه دادستان کل کشور و شرکت کلیه اعضای شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام ... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۵ - ۱۳۹۱/۴/۲۰ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می رساند که براساس گزارش رسیده شعب پنجم و نهم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان در مورد قابلیت تجدیدنظر آرائی که دادگاه های عمومی در مقام رسیدگی به اعتراض معترض ثالث اجرائی موضوع ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی صادر کرده، آراء مختلفی صادر کرده اند که جریان پرونده ها را ذیلأً به عرض می رساند:

۱- به موجب پرونده شماره ۱۴۲۲ شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان آقای مسعود کریمی به عنوان معترض ثالث اجرائی به استناد یک قولنامه نسبت به توقیف یک باب منزل مسکونی در پرونده اجرایی شماره ۲۳۸/۸۸ شعبه اول دادگاه عمومی گرگان که به تقاضای خانم انسیه قربانی - محکوم لهای اجرائیه - صورت گرفته اعتراض کرده است. شعبه مزبور به اعتراض نامبرده رسیدگی نموده و طبق دادنامه شماره ۰۱۷۵۸ - ۱۳۸۸/۱۱/۵ مالکیت او را بر منزل توقیف شده محرز ندانسته و حکم به رد دعوی معترض ثالث صادر کرده است. بر اثر تجدیدنظرخواهی معترض پرونده در شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر گلستان مطرح رسیدگی قرار گرفته و این شعبه برابر دادنامه شماره ۰۰۰۴۸ - ۱۳۸۹/۱/۱۶ چنین رأی داده است: «... نظر به اینکه دادنامه تجدیدنظرخواسته در مقام رسیدگی به اعتراض تجدیدنظرخواه به عنوان ثالث و در راستای مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی صادر شده و مستفاد از سیاق عبارت مذکور در ماده ۱۴۷ قانون مذکور که به اعتراضات موصوف بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه و به هر نحو و در هر محل که دادگاه لازم بداند رسیدگی می شود، رسیدگی به موضوع تابع تشریفات و مقررات آیین دادرسی مدنی نمی باشد و تصمیم نهایی دادگاه نیز رأی تلقی نمی شود تا تابع مقررات مزبور از جمله تجدیدنظرخواهی باشد و هر چند دادگاه مبادرت به صدور حکم نموده لکن از آنجا که اثر آن صرفاً در حد یک تصمیم اداری است و مبنای آثار حکم نمی باشد قابلیت تجدیدنظرخواهی نداشته و غیرقابل اعتراض است و بدین لحاظ قرار رد تجدیدنظرخواهی صادر و اعلام می گردد...»

۲- حسب پرونده شماره ۸۹۰۰۹۵ شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان آقایان حمیدرضا آزاد مهر و محمد خواجه علی جهان تیغ هر یک جداگانه و به استناد یک برگ قولنامه نسبت به توقیف یک قطعه زمین که در اجرای حکم صادر شده از شعبه ششم دادگاه عمومی گرگان و به درخواست محکوم لهای حکم صورت گرفته اعتراض کرده اند. شعبه یادشده به اعتراض آنان رسیدگی نموده و برابر دادنامه شماره ۰۱۶۵۸ - ۱۳۸۸/۱۱/۷ قولنامه های ابرازی نامبردگان را به عنوان دلیل مالکیت نپذیرفته و حکم به رد اعتراض آنان صادر کرده است. معترضان از این رأی درخواست تجدیدنظر کرده اند. پرونده به شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان ارجاع گردیده و این شعبه به تجدیدنظرخواهی رسیدگی و مطابق دادنامه شماره ۰۰۳۲۵ - ۱۳۸۹/۵/۲۰ با قبول اعتراض نامبردگان و احراز مالکیت آنان نسبت به دو قطعه زمین توقیف شده حکم بر نقض رأی تجدیدنظرخواسته و نتیجتاً رفع توقیف از دو قطعه زمین مزبور صادر کرده است.

دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام ... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۲۴-۱۳۹۱/۱/۲۲ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً، معروض می دارد: حسب محتویات پرونده های کلاسه ۷۶۸-۵/۸۶/ت و ۱۳/۸۶/ک ۱۰۲ محاکم تجدیدنظر استان مازندران از شعب پنجم و دهم دادگاه های تجدیدنظر این استان طی دادنامه های ۷۱۵-۱۳۸۶/۵/۲۵ و ۸۴۸-۱۳۸۶/۶/۱۷ با اختلاف استنباط از تبصره یک ماده ۲ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱ و ماده ۳ این قانون، در مواردی که وسعت اراضی تغییر کاربری داده شده کمتر از پانصد مترمربع بوده باشد، آراء متهاافت صادر گردیده است که خلاصه جریان آن به شرح ذیل است:

۱- حسب محتویات پرونده کلاسه ۷۶۸-۵/۸۶/ت شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر مازندران، شعبه ۱۰۲ دادگاه عمومی جزایی چالوس، در پرونده کلاسه ۸۱۶/۸۵/ک دادنامه شماره ۱۲۵-۱۳۸۶/۲/۲۳ را که عیناً منعکس می گردد، صادر نموده است:

«در خصوص شکایت اداره جهاد کشاورزی شهرستان چالوس علیه آقای غلام رضا سام دلیری دایر بر تغییر کاربری غیرمجاز صدمترمربع از اراضی زراعی به مسکونی، از توجه به اوراق پرونده و تحقیقات معموله و صرف نظر از کیفرخواست صادره، نظر به قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱ و رعایت تبصره یک ماده ۳ قانون فوق الایماء و میزان قلت تغییر کاربری متهم در اراضی زراعی تا حد احصاء شده در قانون مذکور، لذا دادگاه بنا به مراتب فوق قرار منع تعقیب متهم موصوف از اتهام انتسابی را صادر و اعلام می نماید. رأی صادره حضوری و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در مرکز استان مازندران است.» از این رأی در فرجه قانونی تجدیدنظرخواهی شده که پس از طرح در شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران، به شرح ذیل به صدور دادنامه ۷۱۵-۱۳۸۴/۵/۲۵ منتهی شده است:

«سازمان جهاد کشاورزی از آقای غلام رضا سام دلیری به اتهام تغییر کاربری به صورت غیرمجاز در یکصد مترمربع از اراضی زراعی به مسکونی مورد پیگرد قرار گرفته سرانجام شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری چالوس در دادنامه ۱۲۵-۱۳۸۶/۲/۲۳ به لحاظ اینکه میزان تغییر کاربری از حدنصاب مقرر در قانون کمتر است و بزهی واقع نشده است قرار منع پیگرد صادر نموده، آنگاه اداره شاکی از این رأی به تجدیدنظرخواهی برخاسته است. اینک دادگاه با نگرش به مندرجات پرونده اعتراض را نادرست می انگارد و رأی براساس موازین قانونی صادرشده و خدشه ای بر آن وارد نمی باشد. با تصحیح ماده استنادی دادگاه نخستین به تبصره یک ماده ۲ قانون حفظ کاربری مصوّب ۱۳۷۴ با اصلاحات مورخ ۱۳۸۵/۸/۱ به استناد ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری، دادنامه پیش گفته را تأیید و استوار می نماید، این رأی قطعی است.»

۲- به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۱۳/۸۶/ک ۱۰۲ شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران شعبه ۱۰۲ دادگاه عمومی جزایی چالوس در مورد اتهام آقای رسول طیبیه خباز مبنی بر تغییر غیرمجاز کاربری اراضی زراعی، طی دادنامه شماره ۱۳۸-۱۳۸۶/۲/۲۷ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده است:

«در خصوص شکایت اداره جهاد کشاورزی شهرستان چالوس علیه آقای رسول طیبه خباز، دایر بر تغییر کاربری غیرمجاز ۲۵۰ مترمربع از اراضی زراعی و باغ ها واقع در روستای عباس کلاچالوس، از توجه به اوراق پرونده و ملاحظه شکایت اداره شاکی و گزارش اعضای اکیپ و دهگردشی و صورت جلسه اعضای کمیسیون ارزشیابی در خصوص تغییر کاربری و عدم حضور متهم در جلسه دادگاه و نظر بر اینکه به موجب قانون اخیرالتصویب مورخ ۱۳۸۵/۸/۱ قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی و باغ ها مصوب ۱۳۷۴/۳/۳۱ و رعایت تبصره یک ماده ۳ قانون فوق الایماء چون تغییر کاربری مشتکی عنه به مساحت ۲۵۰ مترمربع از اراضی زراعی است و قانون مذکور تغییر کاربری زیر پانصد مترمربع را مشمول عوارض و مجازات آن قانون ندانسته، لذا دادگاه بنا به مراتب فوق قرار منع تعقیب صادر و اعلام می نماید...» که بر اثر اعتراض اداره شاکی اعضای محترم شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران به موجب دادنامه ۸۴۸ - ۱۳۸۶/۶/۱۷ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده اند: «در خصوص تجدیدنظرخواهی مدیریت جهاد کشاورزی شهرستان چالوس نسبت به دادنامه شماره ۱۳۸۶/۲/۲۷-۱۳۸ صادر شده از شعبه ۱۰۲ دادگاه جزایی چالوس که متضمن قرار منع تعقیب نسبت به تجدیدنظرخوانده آقای رسول طیبه خباز از اتهام تغییر کاربری غیرمجاز ۲۵۰ مترمربع از اراضی زراعی و باغ ها واقع در روستای عباس کلا چالوس می باشد، نظر به اینکه وصف جزایی تغییر کاربری کمتر از مساحت ۵۰۰ مترمربع زایل نشده است بلکه به کمتر از مساحت مذکور، عوارض تعلق نمی گیرد لذا دادگاه ضمن وارد دانستن تجدیدنظرخواهی به عمل آمده، مستنداً به فراز دوم بند ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری دادنامه معترض عنه را نقض و جهت ادامه رسیدگی به مرجع محترم صادرکننده رأی بدوی اعاده می نماید این رأی حضوری و قطعی است.»

نظر به اینکه شعب مرقوم به شرح فوق با استنباط از تبصره یک اصلاحی سال ۱۳۸۵ ماده ۲ قانون حفظ کاربری اراضی و باغ ها مصوب ۱۳۷۴ و ماده ۳ این قانون آراء مختلف صادر کرده اند: شعبه پنجم با تصویب این تبصره، وصف کیفری مرتکبین تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ ها به مسکونی در مساحت کمتر از پانصد مترمربع را منتفی دانسته، ولی شعبه دهم در نظیر مورد تعقیب کیفری متهم و مجازات وی را تجویز نموده است، لهذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع را جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می نماید.

معاون قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور

۱- مستفاد از ماده یک و تبصره یک همین ماده از قانون حفظ کاربری اراضی زراعی این است که قانون گذار مصداق تغییر کاربری را مواردی می داند که اراضی زراعی و باغ ها از حالت زراعی و باغ بودن خارج شود و به همین جهت در تبصره چهار از ماده یک احداث گلخانه، دامداری، مرغداری، پرورش ماهی و امثال آن را تغییر کاربری به حساب نیاورده است.

۲- در مفاد تبصره یک ماده ۲ نیز استفاده می شود که احداث مسکن در اراضی زراعی و باغ ها تا پانصد متر مربع را که در زمره موارد استثناء شده موضوع تبصره ۴ ماده یک آمده است تغییر کاربری نیست و قابلیت تعقیب جزایی ندارد.

۳- موضوع ماده ۲ از همین قانون که برای موارد مذکور عوارض تعیین نموده است مربوط به جایی است که با مجوز کمیسیون مربوطه کل زمین یا باغ تغییر کاربری داده شده است و به همین جهت نگفته، عوارض قسمتی که تغییر کاربری داده شده است اخذ گردد، بلکه هشتاد درصد قیمت اراضی و باغ های مذکور به صورت مطلق آمده است. بنابراین رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران را صائب می دانم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۴ مورخ ۱۳۹۱/۱/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تغییر کاربری اراضی زراعی تا پانصد مترمربع، برای سکونت شخصی صاحبان زمین اگر با اجازه اعضای کمیسیون موضوع تبصره یک اصلاحی سال ۱۳۸۵ ماده یک قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها باشد، طبق تبصره یک ماده دو این قانون فقط برای یک بار از پرداخت عوارض قانونی معاف خواهد بود. مفاد این تبصره به معافیت از مجازات افرادی که بدون اخذ مجوز از کمیسیون مزبور اقدام به تغییر کاربری کرده اند دلالت نمی نماید؛ زیرا ماده ۳ قانون مرقوم، این قبیل اشخاص را کلاً، قابل تعقیب دانسته و موارد استثنایی و خارج از شمول مجازات نیز در تبصره ۴ همین ماده صراحتاً ذکر گردیده است؛ لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور تغییر غیرمجاز کاربری اراضی زراعی و باغ ها به منظور سکونت مطلقاً ممنوع و مرتکبین آن قابل تعقیب کیفری می باشند و رأی شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر مازندران در حدی که با این نظر مطابقت داشته باشد صحیح و قانونی تشخیص می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای کلیه شعب دادگاه ها و دیوان عالی کشور لازم الاتباع خواهد بود.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تقسیم وجه

تقسیم مهریه موضوع اجراییه ثبتی در صورت مخالفت دائن منوط به اظهار نظر قضایی است (۷۲۳)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش وحدت رویه ردیف ۱۲/۹۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور درمورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۲/۹۰ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۷ به ریاست حضرت آیت ا... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سیداحمد مرتضوی نماینده دادستان کل کشور و شرکت اعضای کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام ا... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۳ - ۱۳۹۰/۱۰/۲۷ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

^۱ شماره ۱/۷۳۵۷/۱۱۰ هـ مورخ ۱۳۹۱/۱/۲۳

با احترام، به استحضار می رساند: حسب اعلام ریاست محترم شعبه ۲۷۶ دادگاه خانواده تهران شعب بیست و چهارم و سی ام دیوان عالی کشور با استنباط از ماده ۳۷ قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ در مقام تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به دعوی اعسار در مقابل اوراق اجراییه ثبت اسناد و درخواست تقسیط آن آراء مختلفی صادر نموده اند و ضمن ارسال رونوشت آراء شعب یادشده تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی نموده است. جریان پرونده ها به شرحی است که ذیلاً بیان می شود:

۱- به موجب پرونده شماره ۳۰/۲۷۲۰/۱۱ شعبه سی ام دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۳۸۶/۳/۶ آقای یوسف شریفی به وکالت از آقای مهدی موسوی دادخواستی به خواسته اعسار از پرداخت مهریه خانم فریبا شریفی یا اقساط در پرداخت مهریه مورد مطالبه زوجه به استناد قانون اعسار به دادگاه عمومی تهران تقدیم نموده و ضمن دادخواست توضیح داده است که خوانده برای وصول مهریه خود از طریق اجرای اداره ثبت اقدام و موکل را ممنوع الخروج نموده و به لحاظ اعسار موکل از تأدیه مهریه خوانده به میزان ۳۵۰ عدد سکه بهار آزادی و نیم عشر اجرایی به استناد قانون اعسار و شهادت شهود تقاضای رسیدگی و صدور حکم بر اعسار موکل از تأدیه مهریه و یا تقسیط آن و لغو ممنوعیت خروج موکل را از کشور نموده است. پرونده به شعبه ۲۷۶ دادگاه عمومی تهران «خانواده» ارجاع گردیده و این شعبه طرفین دعوی را به دادرسی دعوت و پس از استماع اظهارات و مدافعات وکلاء آنان طی دادنامه شماره ۰۲۵۷۲ - ۱۳۸۶/۱۱/۲۱ مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت نموده است به شرح ذیل:

«با توجه به جمیع اوراق پرونده نظر به اینکه خواسته تقسیط مهریه موضوع اجراییه صادره از اجرای ثبت اسناد می باشد و اینکه درخصوص مورد حکمی از مراجع قضایی صادر نگردیده و به صراحت ماده ۳۷ از قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ که اشعار داشته اشخاصی که با عایدات حرفه خود بتوانند قسمتی از بدهی خود را بپردازند درمورد اوراق لازم الاجرای ثبت (اداره ثبت) با در نظر گرفتن مبلغ بدهی و عایدات بدهکار و معیشت ضروری او میزان و مدت اقساط را تعیین خواهد کرد، لذا رسیدگی به موضوع خواسته خواهان خارج از صلاحیت دادگاه و داخل در صلاحیت اداره ثبت مربوطه می باشد و مستنداً به مواد ۲۶ و ۲۷ از قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم صلاحیت این دادگاه به اعتبار شایستگی و صلاحیت اداره ثبت اسناد تهران صادر و اعلام می گردد.»

پرونده در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه سی ام دیوان عالی کشور ارجاع گردیده و این شعبه برابر دادنامه شماره ۸۷/۳۰/۲۷ - ۱۳۸۷/۷/۳۱ به شرح زیر قرار عدم صلاحیت دادگاه را تأیید نموده است:

«با توجه به جمیع اوراق پرونده به ویژه اجراییه صادره از اجرای ثبت تهران خانم فریبا شریفی به منظور وصول تعداد ۳۵۰ عدد سکه بهار آزادی از یک هزار و دوازده عدد سکه طلای بهار آزادی مندرج در سند نکاحیه خود به اجرای ثبت اسناد تهران مراجعه و اجراییه صادر نموده و اجراییه صادر نیز به مدیون ابلاغ شده و اکنون وکیل مدیون به علت عدم قدرت و توانایی موکل به پرداخت دفعته واحده وجه اجراییه تقاضای تقسیط در پرداخت دین موکل و یا قبول اعسار او نموده و شعبه محترم ۲۷۶ دادگاه عمومی تهران مستنداً به ماده ۳۷ از قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ تقاضای تقسیط در پرداخت وجه اجراییه را در صلاحیت اداره ثبت اسناد (سازمان صادرکننده اجراییه) تشخیص و به اعتبار آن سازمان قرار عدم صلاحیت خود را صادر و اعلام نموده است و با توجه به ماده ۳۷ از قانون اعسار ایراد و اشکالی بر قرار عدم صلاحیت صادره به نظر نمی رسد و با تأیید قرار صادره مقرر می شود با کسر پرونده از موجودی شعبه مستقیماً جهت ارسال به مرجع مربوطه... اعاده شود.»

۲- طبق پرونده شماره ۲۴/۳۸۱۵/۱۴ شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۳۸۹/۸/۱۰ آقای حسن اقدامی با وکالت آقای حمیدرضا کاکاوند دادخواستی به طرفیت خانم الهام بیگلری به خواسته اعسار و تقسط مهریه خوانده به تعداد ۸۰۰ سکه موضوع اجراییه شماره الف - ۴۳۴۰ اداره اجرای ثبت شمیران به دادگاه عمومی تهران تقدیم نموده است. وکیل خواهان در دادخواست توضیح داده است که خوانده از طریق اداره ثبت اسناد شمیران اقدام به صدور اجراییه برای تمام مهریه مافی القباله خویش به تعداد ۱۰۰۰ سکه نموده و اجراییه صادر و موکل ممنوع الخروج گردیده است. سپس به موجب دادنامه های صادرشده از شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران و شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور موفق به دریافت گواهی عدم امکان سازش با بدل ۲۰۰ عدد سکه بهار آزادی گردیده است و چون موکل توان پرداخت یکجای مهریه را ندارد، لیکن در صورت تقسیت توان استهلاک آن را دارد تقاضای صدور حکم بر اعسار او را نموده است. پرونده به شعبه ۲۷۶ دادگاه عمومی تهران «خانواده» ارجاع گردیده و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۱۵۷۴ - ۱۳۸۹/۱۱/۱۶ با توجه به ماده ۳۷ قانون اعسار قرار عدم صلاحیت به شایستگی و صلاحیت اداره ثبت اسناد مربوط صادر و پرونده را در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال نموده است. پرونده به شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور ارجاع گردیده و این شعبه به موجب دادنامه ۲۴/۱۵۰۳ - ۱۳۸۹/۱۲/۱۰ چنین رأی داده است: «... نظر به اینکه مطابق ماده ۲۰ قانون اعسار دعوی اعسار در مقابل اوراق اجراییه ثبت اسناد در محکمه محل اقامت مدعی اعسار اقامه خواهد شد و نیز وفق ماده ۲۱ همان قانون درمورد ورقه لازم الاجراء ثبت اسناد به طرفیت متعهدله اقامه خواهد شد و موضوع خارج از شمول ماده ۳۷ قانون اخیرالذکر که صرفاً اداره ثبت درمورد اوراق لازم الاجراء میزان وعده اقساط را تعیین می نماید نمی باشد و نسبت به اعسار که خواسته خواهان است فقط در محکمه قابل طرح است و از طرفی لازمه تقسیت بدهی موضوع اوراق لازم لاجراء ثبتی احراز اعسار مدیون توسط دادگاه می باشد؛ بنابراین در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی و با نقض دادنامه شماره ۱۵۷۴ - ۱۳۸۹/۱۱/۱۶ شعبه ۲۷۶ دادگاه عمومی تهران پرونده جهت ادامه رسیدگی به همان شعبه با تشخیص صلاحیت آن در رسیدگی به دعوی مطروحه ارسال می گردد.»

به شرحی که معروض گردید شعبه سی ام دیوان عالی کشور رسیدگی به درخواست اعسار و تقسیت دین موضوع اجراییه ثبت اسناد را در صلاحیت اداره ثبت تشخیص داده ولی شعبه بیست و چهارم این امر را در صلاحیت دادگاه دانسته و اداره ثبت را در این مورد فاقد صلاحیت اعلام کرده است، لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

حسینعلی نیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ج - نظریه نماینده دادستان کل کشور

در اینکه ادعای اعسار امر ترافعی و مرجع صالح به رسیدگی دادگاه های عمومی است شبهه نیست. دعوی تقسیت نیز به نوعی ادعای عدم تمکن مالی است و این ادعا باید در مرجع قضایی به اثبات برسد. موضوع ماده ۳۷ قانون اعسار ناظر به مواردی است که در اعسار بدهکار اختلافی نیست و یا به حکم قضایی معسر شناخته و بدهکار تقاضای تقسیت دارد از این رو رسیدگی به دعوی اعسار چه مستقلاً مطرح شود و چه همراه با ادعای تقسیت باشد در صلاحیت دادگاه عمومی است. بنابراین رأی شعبه محترم بیست و چهارم دیوان عالی کشور صائب و مورد تأیید است.

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۳ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از مواد ۲۰، ۲۱ و ۳۷ قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ این است که چنانچه مدیون سند لازم الاجرا که منتهی به صدور اجرائیه از سوی اداره ثبت گردیده است به ادعای اعسار از پرداخت وجه آن، درخواست تقسیط بنماید در صورتی که دائن با آن موافق نباشد تقسیط وجه سند لازم الاجرا از سوی اداره ثبت منوط به اثبات اعسار مدیون از پرداخت دفعتاً واحده آن در دادگاه صالح است، بنابه مراتب رأی شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور که موافق با این نظر است به اکثریت قریب به اتفاق آراء صحیح و منطبق با قانون تشخیص می شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

صدور حکم اعسار

پس از صدور حکم محکومیت مدیون می توان اعسار او را نیز مورد حکم قرار داد (۷۲۲)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۵۲/۸۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۵۲/۸۵ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۳ به ریاست حضرت آیت ا... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور دادستان محترم کل کشور حجت الاسلام والمسلمین محسنی اژییه و شرکت رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام ا... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه دادستان محترم کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۲-۱۳۹۰/۱۰/۱۳ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می دارد براساس گزارش ۱۹۲۸-۱۳۸۵/۱۱/۲ واصله از حوزه قضایی شهرستان ملایر از شعب اول و چهارم دادگاههای تجدیدنظر استان همدان طی دادنامه های ۱۰۱۲-۱۳۸۵/۷/۳۰ و ۱۲۳۵/۸۵-۱۳۸۵/۸/۲۴ با استنباط از ماده ۳ قانون

^۱ شماره ۵۶۷۳/۱۱۰/۱۵۲ مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۱

نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۷۷ و مواد ۲۳، ۳۷ و قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ با اصلاحات بعدی و ماده ۲۷۷ قانون مدنی آراء مختلف صادر گردیده است که جریان پرونده های مربوط به آراء مذکور ذیلاً منعکس می گردد:

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۶۳۰/۸۵ شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان خانم مریم به خواسته مطالبه هفتصد عدد سکه تمام بهار آزادی و یک سفر حج عمره از بابت مهریه ما فی القباله به طرفیت شوهرش آقای داوود اقامه دعوی کرده که به شعبه چهارم دادگاه عمومی ملایر ارجاع و به کلاسه ۷۲۳/۸۴ ثبت گردیده است.

آقای داوود نیز متقابلاً به طرفیت خواهان اصلی به خواسته رسیدگی و صدور حکم اعسار از پرداخت دفعه‌تاً واحده مهریه مورد مطالبه اقامه دعوی نموده که در همین شعبه تحت شماره ۵۹۱/۸ ثبت و با پرونده قبلی توأم گردیده است. دادگاه رسیدگی کننده پس از بررسی لازم ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامه های ۲۳۱-۲۳۲ مورخ ۱۳۸۵/۳/۲۴ به شرح ذیل رأی صادر نموده است:

«در خصوص دعوی خواهان، خانم مریم به طرفیت خوانده آقای داوود مبنی بر تقاضای رسیدگی و صدور حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مهریه (تعداد ۷۰۰ عدد سکه تمام بهار آزادی و یک سفر حج عمره) و دعوی تقابل ... آقای داوود بطرفیت ... خانم مریم مبنی بر تقاضای صدور حکم بر اعسار از تأدیه دفعه‌تاً واحده مهریه همسرش ... و تقسیت آن ... با بررسی محتویات پرونده و ملاحظه مستند ابرازی خواهان که رونوشت مصدق سند رسمی نکاحیه پیوست که دلالت بر تحقق علقه زوجیت دائم بین طرفین پرونده با تعیین تعداد هفتصد عدد سکه تمام بهار آزادی و یک سفر حج عمره به عنوان مهریه عندالمطالبه جهت زوجه می نماید، نظر به اینکه حسب مندرجات قانونی به مجرد وقوع عقد، زن مالک مهر می گردد و می تواند هرگونه تصرفی که بخواهد در آن بنماید و با عنایت به عدم ابراز ادله توسط زوج مبنی بر پرداخت دین (مهریه) و برائت ذمه خویش و با توجه به تقاضای زوج مبنی بر اعسار از تودیع دفعه‌تاً واحده مهریه و تقسیت آن و با لحاظ برگ استشهادیه محلی ابرازی توسط زوج، مؤدای شهادت شهود تعرفه شده زوج، پاسخ تحقیقات محلی معموله و سایر قرائن و امارات منعکس در پرونده، دادگاه با احراز استقرار دین و اشتغال ذمه زوج نسبت به زوجه دعوی زوجه را در مطالبه مهریه از زوج وارد تشخیص، مستنداً به مواد ۱۰۷۸ و ۱۰۸۲ ق.م.رأی بر محکومیت خوانده به پرداخت مهریه در حق زوجه صادر و اعلام می نماید. با عنایت به دعوی تقابل زوج، دعوی مشارالیه نیز مورد پذیرش دادگاه قرار گرفت و از تأدیه دفعه‌تاً واحده مهریه معسر تشخیص داده شد، با لحاظ میزان محکوم به و وضعیت مالی زوج مستنداً به مواد ۱ و ۳۷ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ با اصلاحات بعدی رأی بر پرداخت یکجای ۳۵ عدد سکه تمام بهار آزادی و تقسیت مابقی مهریه از قرار هر شش ماه سه عدد سکه تمام بهار آزادی و لحاظ یک سفر حج عمره و معادل سازی آن با ارزش سکه و تأدیه آن بر مبنای فوق در حق زوجه صادر و اعلام می نماید...» خواهان دعوی تقابل (زوج) از حکم صادره تجدیدنظرخواهی نموده، پرونده در شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان به کلاسه ۶۳۰/۸۵ ثبت و به شرح ذیل به صدور دادنامه ۱۳۸۵/۷/۳۰-۱۰۱۲ منتهی گردیده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای داوود بطرفیت خانم مریم نسبت به دادنامه شماره ۲۳۱ و ۲۳۲ سال ۱۳۸۴ صادر شده از شعبه چهارم محاکم عمومی ملایر در رابطه با نحوه تقسیت مهریه با دقت در این امر که تقسیت در مقابل محکوم به در مورد اعسار مصداق دارد، تا زمانی که محکوم به مسلم نگردیده امکان تقسیت وجود ندارد لذا بدواً بایستی به محکوم به معین دادنامه صادر شود آنگاه در این مورد اتخاذ تصمیم شود، با رعایت مواد ۲۰-۲۵ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ و ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ضمن نقض دادنامه در رابطه با اعسار قرار رد دعوی صادر و اعلام می شود. این رأی قطعی است.»

۲- به حکایت اوراق پرونده کلاسه ۱۲۲۵/۸۵ شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان، خانم فائزه باقری بطرفیت شوهرش آقای عباس زنگنه بخواسته صدور حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مهریه به تعداد ۶۸۲ عدد سکه تمام بهار آزادی اقامه دعوی کرده است که برای رسیدگی و صدور حکم به شعبه دوم دادگاه عمومی ملایر ارجاع گردیده، خوانده دعوی نیز متقابلاً با ادعای اعسار از پرداخت دفعه‌تاً واحده خواسته مرقوم، به طرفیت خواهان اصلی (زوجه) اقامه دعوی نموده که آن هم به دادگاه مزبور ارجاع و توأمأ مورد رسیدگی قرار گرفته و طی دادنامه های ۷۰۷، ۷۰۸ مورخ ۱۳۸۵/۶/۲۲ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده اند: «درخصوص

دادخواست خانم فائزه باقری به طرفیت آقای عباس زنگنه به خواسته صدور رأی بر محکومیت خوانده به پرداخت مهریه (۶۸۲ عدد سکه بهار آزادی) دادگاه با عنایت به محتویات پرونده، اظهارات اصحاب دعوی، عقدنامه اصحاب دعوی، نظر به اینکه مطابق قانون به محض وقوع عقد زن مالک مهریه می گردد و می تواند هرگونه دخل و تصرفی در آن بنماید طی دادنامه های ۷۰۷ و ۷۰۸ - ۱۳۸۵/۶/۲۲ دعوی خواهان را وارد تشخیص داده مستنداً به ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده یک آیین نامه اجرایی قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی مبادرت به صدور رأی بر محکومیت خوانده به پرداخت تعداد ۶۸۲ عدد سکه بهار آزادی به نرخ روز در حق خواهان می نماید و در خصوص دعوی تقابل آقای عباس زنگنه به طرفیت خانم فائزه باقری مبنی بر اعسار از پرداخت محکوم به با عنایت به محتویات پرونده، اظهارات خواهان دعوی تقابل، شغل مشارالیه و وضعیت مالی وی، عدم ارائه ادله یا بینه از سوی خوانده مبنی بر ملائت خواهان در پرداخت یک جای مهریه، دعوی خواهان را وارد تشخیص و مستنداً به مواد ۱، ۲۳ و ۳۷ از قانون اعسار و ماده ۲۷۷ قانون مدنی و تبصره ذیل ماده ۱۹ آیین نامه اجرایی ماده ۶ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی، دعوی خواهان را وارد تشخیص مبادرت به صدور رأی بر اعسار خواهان از پرداخت یک جای مهریه نموده و خواهان را مکلف کرده هر فصل دو سکه بهار آزادی تا تأدیه دین در حق خواهان پرداخت نماید» و شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان در مقام رسیدگی به اعتراضات معموله طی دادنامه ۱۳۸۵/۸/۲۴ - ۱۳۳۵/۸۵ به شرح ذیل مبادرت به صدور رأی نموده است:

«در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای عباس زنگنه و خانم فائزه باقری بطرفیت یکدیگر نسبت به دادنامه ۷۰۸/۸۵ صادره از شعبه دوم عمومی ملایر در پرونده کلاسه ۱۴۸۰/۸۴، نظر به اینکه از سوی تجدیدنظر خواهان ایراد و اعتراض مؤثر و موجهی که سبب نقض اساس دادنامه صادره را فراهم سازد بعمل نیامده و دادنامه تجدیدنظر خواسته از حیث رعایت قواعد و اصول آیین دادرسی مدنی فاقد اشکال مؤثر می باشد و جهات تجدیدنظرخواهی با شقوق مندرج در ماده ۳۴۸ قانون ذکر شده انطباق ندارد، لذا مستنداً به ماده ۳۵۸ همان قانون ضمن رد اعتراض به عمل آمده دادنامه معترض عنه را تأیید می نماید، این رأی قطعی است.»

همانطور که ملاحظه می فرمایید شعب چهارم و دوم دادگاههای عمومی ملایر با استناد به مواد ۱، ۲۳ و ۳۷ قانون اعسار و ۲۷۷ قانون مدنی به دعوی اصلی مطالبه مهریه و طاری ادعای اعسار از پرداخت دفعته واحده آن توأماً رسیدگی نموده و با قبول دعوی اعسار، ایداع اقساطی مهریه را در حکم مربوط به الزام زوج به پرداخت مهریه، مورد لحوق قرار داده اند که پس از اعتراضات معموله شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان مرقوم با توجه به این امر که در مورد اعسار، تقسیت در مقابل محکوم به مصداق دارد و تا زمانی که محکوم به مسلم نگردیده امکان تقسیت وجود ندارد و بایستی نسبت به محکوم به معین، دادنامه قطعی صادر شود آنگاه در این خصوص اتخاذ تصمیم نمایند، دادنامه صادر شده از شعبه چهارم عمومی ملایر را در مورد قبول ادعای اعسار نقض و حکم به رد آن صادر نموده است، ولی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان بموجب دادنامه ۱۳۳۵/۸۵ - ۱۳۸۵/۸/۲۴ دادنامه صادر شده از شعبه دوم عمومی ملایر، مبنی بر قبول ادعای زوج به مطالبه مهریه و قبول ادعای زوج به اعسار از پرداخت یک جای آن را مورد تأیید قرار داده و چون به ترتیب مذکور از شعب مختلف دادگاههای تجدیدنظر استان همدان با استنباط از مواد ۱، ۲۳ و ۳۷ قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ با اصلاحات بعدی و ماده ۲۷۷ قانون مدنی و تبصره ماده ۱۹ آیین نامه اجرایی ماده ۶ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی آراء مختلف صادر گردیده است، لذا با استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح آن را جهت بررسی و عندالاقضا صدور رأی وحدت رویه قضایی دارد.

ج - نظریه دادستان کل کشور: تأیید رأی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان

رأی وحدت رویه شماره: ۷۲۲ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از صدر ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ و لحاظ مقررات قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ این است که دعوی اعسار که مدیون در اثناء رسیدگی به دعوی داین اقامه کرده قابل استماع است و دادگاه به لحاظ ارتباط آنها باید به هر دو دعوی یکجا رسیدگی و پس از صدور حکم بر محکومیت مدیون در مورد دعوی اعسار او نیز رأی مقتضی صادر نماید؛ بنابراین رأی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاه ها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مزاحمت تلفنی

در مزاحمت تلفنی زمانی جرم محقق می شود که شخص مخاطب گوشی تلفن را بردارد (۷۲۱)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۱۴/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

ابراهیم ابراهیمی - معاون قضایی دیوان عالی کشور

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۴/۸۶ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۱ به ریاست حضرت آیت... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجه الاسلام والمسلمین محسنی اژیله دادستان کل کشور و شرکت اعضای کلیه شعب دیوان عالی کشور در سالن هیأت عمومی تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۱ - ۱۳۹۰/۴/۲۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

الف - طبق محتویات پرونده کلاسه ۳۰۲/۱۵ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور، آقای مسعود ترکاشوند از فردی ناشناس به ایجاد مزاحمت های تلفنی مکرر به دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان اصفهان شکایت نموده و توضیح داده است از حدود یک سال پیش آسایش او و اعضای خانواده اش بر اثر تماس های تلفنی فرد مزاحم مختل گردیده و مزاحمتها، اوایل با تلفن همراه بود ولی از مدتی قبل با تلفن ثابت که با رقم ۰۲۱ (کد تهران) شروع می شود صورت می پذیرد که پرونده جهت رسیدگی و اظهار نظر به شعبه ۱۴

^۱ شماره ۵۸۶۷/۱ هـ مورخ ۱۶/۷/۱۳۹۰

دادباری دادرسی شهرستان مزبور ارجاع و پس از انجام تحقیقات مقدماتی به زعم اینکه جرم در حوزه قضایی تهران به وقوع پیوسته است با استناد به ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی مرجع اخیرالذکر منتهی و پس از وصول پرونده به دادرسی عمومی و انقلاب تهران و ارجاع آن به شعبه نهم دادباری دادرسی ناحیه ۴، با این استدلال که در مزاحمت تلفنی زمانی جرم محقق می‌شود که شخص مخاطب گوشی تلفن را بردارد و این معنی در اصفهان تحقق یافته، با عدم پذیرش صلاحیت مواجه و نتیجتاً به حصول اختلاف منجر می‌گردد و شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور به شرح دادنامه ۱۰۴۵ - ۱۳۸۵/۷/۲۰ با تأیید استدلال شعبه نهم دادباری دادرسی ناحیه چهار تهران و اعلام صلاحیت رسیدگی دادرسی اصفهان و ترجیحاً شعبه ۱۴ دادباری این شهرستان حل اختلاف می‌نمایند.

ب - برابر اوراق پرونده کلاسه ۴۱۳/۱۲ شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور خانم طلعت ساکن گنبدکاووس از شخصی به مزاحمت تلفنی مکرر شکایت نموده و اعلام داشته تلفن‌های فرد مزاحم با رقم ۰۲۱ (پیش‌شماره تهران) شروع می‌شود و مدت شش ماه است که وقت و بی‌وقت هر روز چند بار مزاحمت فراهم می‌نماید. پرونده برای رسیدگی و اظهارنظر در شعبه سوم دادباری دادرسی عمومی و انقلاب گنبد مطرح شده و به موجب قرار ۸۵۵ - ۱۳۸۵/۷/۲۵ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم می‌نمایند: «درخصوص شکایت خانم طلعت ... دایر بر ایجاد مزاحمت تلفنی با عنایت به اظهارات شاکیه و شماره تلفن اعلامی به نظر می‌رسد محل وقوع بزه احتمالی تهران می‌باشد لذا مستنداً به ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادرسی عمومی و انقلاب صادر و اعلام می‌گردد...» پرونده پس از موافقت دادستان محل، به دادرسی تهران ارسال و به شعبه نهم دادباری دادرسی ناحیه ۴ ارجاع می‌گردد و قاضی این شعبه نیز با همان استدلال قبلی که در پرونده شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور منعکس گردیده از خود نفی صلاحیت نموده و پرونده را در اجرای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می‌دارد که در شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور طی دادنامه ۳۳۰ - ۱۳۸۶/۶/۳ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند:

با توجه به اوراق پرونده و با توجه به قرارهای عدم صلاحیت رسیدگی صادره از شعبه سوم دادباری دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان گنبدکاووس و دادیار شعبه نهم ناحیه چهار دادرسی عمومی و انقلاب تهران و با توجه به استدلالی که در هر یک از دو قرار مزبور شده است و با توجه به اظهارات شاکیه به وقوع بزه مورد شکایت و مزاحمت تلفنی، به شرح منعکس در پرونده و صرفنظر از صحت و سقم موضوع مستنداً به ماده ۵۴ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در حال حاضر حوزه قضایی شهرستان تهران برای رسیدگی به پرونده مطروحه صالح خواهد بود.

هر چند شعب بیست و هفتم و سی و پنجم دیوان عالی کشور در استنباط از ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری اختلافی نداشته و در اصل صلاحیت محکمه‌ای که جرم در حوزه قضایی آن واقع شده است اتفاق نظر دارند ولی چون در تشخیص محل وقوع جرم مزاحمت تلفنی و صلاحیت مرجع رسیدگی‌کننده به آن در مواردی که قسمتی از فعل تشکیل‌دهنده آن از یک حوزه قضایی صادر و حاصل آن در حوزه قضایی دیگر بروز نموده و کامل شود، رویه‌های مختلف اتخاذ نموده‌اند و شعبه ۲۷ حوزه قضایی محل استماع مزاحمت تلفنی و شعبه ۳۵ حوزه قضایی محل صدور مزاحمت و محل مکالمه موجد مزاحمت را صالح به رسیدگی دانسته‌اند، لذا به منظور ایجاد رویه واحد قضایی در محاکم و شعب دیوان عالی کشور مستنداً به اصل ۱۶۱ قانون اساسی و ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور و صدور رأی وحدت رویه قضایی را دارد.

حسینعلی نبیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ج: نظریه دادستان کل کشور

جرم مزاحمت تلفنی در صورتی محقق می‌شود که نتیجه آن که مقصود مزاحم است حاصل گردد، بنابراین در مواردی که محل شروع جرم و محل حدوث نتیجه در حوزه‌های قضایی مختلف باشد - محل حدوث نتیجه محل وقوع جرم است و دادگاهی که این محل در حوزه آن قرار دارد طبق ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری صالح برای رسیدگی است و اینجانب با نظر شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور موافق هستم و آن را تأیید می‌نمایم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۱ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

وقوع بزه مزاحمت برای اشخاص به وسیله تلفن یا دستگاه‌های مخابراتی دیگر - موضوع ماده ۶۴۱ قانون مجازات اسلامی منوط به آن است که نتیجه آن که مقصود مرتکب است محقق گردد، بنابراین در مواردی که اجرای مزاحمت از یک حوزه قضایی شروع و نتیجه آن در حوزه قضایی دیگر حاصل شود، محل حدوث نتیجه مزبور، محل وقوع جرم محسوب و مناط صلاحیت دادگاه رسیدگی‌کننده نیز همین امر خواهد بود. بر این اساس رأی شماره ۱۰۴۵-۱۳۸۵/۷/۲۰ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت آراء صحیح و منطبق با موازین قانون تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌های سراسر کشور لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مرجع صالح در دعوی پرداخت حق بیمه

الزام کارفرما به انجام تکلیف پرداخت حق بیمه ایام اشتغال در صلاحیت تامین اجتماعی است (۷۲۰)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۴۷/۸۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۴۷/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۰/۳/۳ به ریاست حضرت آیت‌الله احمد محسنی‌گرگانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور نماینده محترم دادستان کل کشور جناب آقای سیداحمد مرتضوی‌مقدم و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۰ - ۱۳۹۰/۳/۳ منتهی گردید.

^۱ شماره ۷۳۹۹/۱۱۰/هـ مورخ ۴/۴/۱۳۹۰

ب: گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می‌رساند: سرپرست دفتر امور حقوقی و دعاوی سازمان تأمین اجتماعی گزارش داده است که دادگاه‌های دادگستری در موارد مشابه با استنباط از مواد ۳۹ و ۴۰ قانون تأمین اجتماعی آراء مختلفی صادر کرده‌اند که برای نمونه ذیلاً جریان دو پرونده ذکر می‌گردد:

۱- به موجب پونده شماره ۸۸۰۸۰۶ شعبه ۲۰ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان آقای عباس‌علی میرزاخانین مارنانی دادخواستی به طرفیت آقای نعمت‌اله زرگر و سازمان تأمین اجتماعی اصفهان به خواسته الزام خوانده ردیف اول به پرداخت حق بیمه او از تاریخ ۱۳۵۷/۶/۱ لغایت ۱۳۶۰/۴/۱۷ و ۱۳۶۲/۴/۱۹ لغایت ۱۳۶۵/۱۱/۳۰ و الزام خوانده ردیف دوم به قبول حق بیمه و احتساب سنوات خدمت به دادگاه عمومی اصفهان تقدیم نموده و با این توضیح که در ایام مذکور در کارگاه خوانده ردیف اول مشغول کار بوده ولی او از پرداخت حق بیمه‌اش استنکاف کرده خواستار رسیدگی و صدور حکم به شرح خواسته گردیده است. پرونده به شعبه پانزدهم دادگاه عمومی اصفهان ارجاع گردیده و در جریان رسیدگی قرار گرفته است. در جلسه اول دادرسی که وکیل خواهان، خوانده ردیف اول و نماینده خوانده ردیف دوم حاضر بوده‌اند، نماینده خوانده ردیف دوم (سازمان تأمین اجتماعی اصفهان) به صلاحیت دادگاه ایراد کرده و خواستار صدور قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت سازمان تأمین اجتماعی گردیده، ولی دادگاه بدون اتخاذ تصمیم نسبت به ایراد مزبور به ماهیت دعوی رسیدگی و سرانجام طبق دادنامه شماره ۸۷۰۱۳۲۰ - ۱۳۸۷/۱۱/۲۰ حکم بر محکومیت سازمان تأمین اجتماعی استان اصفهان به احتساب سوابق کاری خواهان و اخذ بیمه مربوط از کارفرما (خوانده ردیف اول) صادر نموده است. اداره کل تأمین اجتماعی استان اصفهان به رأی مزبور اعتراض و در لایحه اعتراضیه ایراد به صلاحیت دادگاه را تکرار کرده است. پرونده به شعبه ۲۰ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان ارجاع گردیده و این شعبه به تجدیدنظرخواهی رسیدگی و رأی تجدیدنظرخواسته را به موجب دادنامه شماره ۸۸۰۱۱۷۵ - ۱۳۸۸/۹/۱۸ تأیید نموده است.

۲- طبق پرونده شماره ۲۵/۳۱۱۵/۳ شعبه بیست و پنجم دیوان عالی کشور آقای حسین‌علی فدایی دادخواستی به طرفیت شرکت تعاونی تاکسیرانی و خطوط ویژه نجف‌آباد و حومه و سازمان تأمین اجتماعی شهرستان نجف‌آباد به خواسته الزام خوانده ردیف اول به پرداخت حق بیمه او از تاریخ ۱۳۶۲/۴/۲۰ لغایت ۱۳۸۳/۱۲/۲۹ و الزام خوانده ردیف دوم به قبول حق بیمه و احتساب سنوات خدمت به دادگاه عمومی نجف‌آباد تقدیم نموده و توضیح داده در شرکت تعاونی تاکسیرانی و خطوط ویژه نجف‌آباد و حومه به عنوان فروشنده مشغول کار بوده ولی آن شرکت برای او حق بیمه منظور نکرده است. پرونده به شعبه دوم دادگاه ارجاع گردیده و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۱۳۸۸/۱/۱۱-۲۷ به استناد مواد ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳ قانون تأمین اجتماعی با نفی صلاحیت خود قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت هیأت بدوی تشخیص مطالبات سازمان تأمین اجتماعی صادر و پرونده را در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال نموده که به شعبه بیست و پنجم ارجاع گردیده و این شعبه به شرح دادنامه شماره ۰۰۱۲۶ - ۱۳۸۸/۴/۱ قرار مزبور را در حد نفی صلاحیت دادگاه و تصریح به اینکه مرجع صالح برای رسیدگی به تقاضای خواهان سازمان تأمین اجتماعی نجف‌آباد می‌باشد تأیید کرده است.

ملاحظه می‌فرمایید درمورد دعوی به خواسته الزام کارفرما به پرداخت حق بیمه کارگر و الزام سازمان تأمین اجتماعی به قبول حق بیمه و احتساب سنوات خدمت، از دادگاه‌های یادشده آراء مختلفی صادر گردیده است شعبه ۱۵ دادگاه عمومی اصفهان خود را صالح دانسته و به دعوی رسیدگی و حکم صادر نموده، ولی شعبه ۲ دادگاه عمومی نجف‌آباد از خود نفی صلاحیت کرده است، لذا در اجرای

ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

ج: نظریه نماینده دادستان کل کشور

با احترام، در خصوص پرونده وحدت رویه شماره ۴۷/۸۹ نظر خود را به شرح ذیل به عرض می‌رسانم: قانون‌گذار کارفرما را مکلف به پرداخت حق بیمه ماهیانه کرده و سازمان تأمین اجتماعی نیز مرجع رسیدگی‌کننده صورت مزد، اسناد و مدارک کارفرما تعیین شده است همچنین ضمانت اجرای تکلیف کارفرما در ذیل ماده ۳۹ و ۴۰ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ پیش‌بینی شده است به این معنا که سازمان باید در صورت ناقص بودن مدارک مابه‌التفاوت و در صورت امتناع کارفرما حق بیمه را رأساً تعیین و از کارفرما مطالبه و وصول نماید از این تکلیف قانونی چنین استنباط می‌شود که سازمان مکلف است از یک طرف سابقه خدمت مستخدم را محاسبه نماید و از طرف دیگر حق بیمه و یا مابه‌التفاوت را از کارفرما وصول کند با این توصیف موجبی برای طرح دعوی در محاکم قضایی نخواهد بود. علیهذا در صورتی که سازمان از انجام وظیفه قانونی مبنی بر محاسبه سنوات خدمتی خودداری کند کارگر حق خواهد داشت به دیوان محترم عدالت اداری رجوع نماید، بنابراین در نتیجه رأی شعبه محترم ۲۵ دیوان عالی کشور مورد تأیید است.

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۰ مورخ ۱۳۹۰/۳/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق مقررات مواد ۳۰، ۳۶، ۳۹ و ۴۰ قانون تأمین اجتماعی کارفرما مسؤول پرداخت حق بیمه سهم خود و بیمه‌شده در مهلت مقرر در قانون به سازمان تأمین اجتماعی است و در صورت خودداری از انجام این تکلیف، سازمان تأمین اجتماعی مکلف به وصول حق بیمه از کارفرما و ارائه خدمت به بیمه‌شده می‌باشد؛ بنابراین در صورتی که کارفرما در ایام اشتغال بیمه‌شده به تکلیف قانونی خود عمل ننماید و بیمه‌شده خواستار الزام او به انجام تکلیف پرداخت حق بیمه ایام اشتغال و پذیرش آن از سوی سازمان تأمین اجتماعی گردد، رسیدگی به موضوع در صلاحیت سازمان تأمین اجتماعی محل خواهد بود، لذا رأی شماره ۲۷ - ۱۳۸۸/۱/۱۱ شعبه دوم دادگاه عمومی نجف‌آباد در حد نفی صلاحیت دادگاه (که طبق رأی شماره ۰۰۱۲۶ - ۱۳۸۸/۴/۱ شعبه بیست و پنجم دیوان عالی کشور تأیید شده) به اکثریت آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاههای سراسر کشور لازم‌الاتباع است. هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تقسیم ترکه

با عدم تراضی وراثت در تقسیم ترکه صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع مال منتفی است (۷۱۹)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

^۱ شماره ۷۳۸۸/۱۱۰/هـ مورخ ۱۹/۳/۱۳۹۰

گزارش وحدت رویه ردیف ۶/۸۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۶/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۰/۲/۲۰ به ریاست حضرت آیت‌الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای محسنی اژیبه دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۹ - ۱۳۹۰/۲/۲۰ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً به عرض عالی می‌رساند که حسب اعلام آقای رئیس شعبه دوم دادگاه عمومی ازنا شعب دیوان عالی کشور با استنباط از ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب سال ۱۳۵۷ درخصوص تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به درخواست تقسیم ترکه که از اموال غیرمنقول بوده، آراء مختلفی صادر کرده‌اند. تصاویر آراء ارسال و تقاضا شده مراتب به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردد. جریان امر به شرحی است که ذیلاً منعکس می‌گردد:

شعبه دوم دادگاه عمومی ازنا در چندین پرونده به شماره‌های ۱۴۲۴/۲/۸۶، ۷۰۹/۲/۸۶، ۱۷۳/۲/۸۸ و ۰۰۳۶۳ که خواسته دعوی تقسیم ترکه، که اراضی کشاورزی اعم از آبی و دیمی و باغ‌های مثمر و غیرمثمر بوده به لحاظ اینکه جریان ثبتی املاک مورد درخواست تقسیم خاتمه یافته، مستنداً به ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب سال ۱۳۵۷ قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع املاک صادر کرده است. پرونده‌های مذکور در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال و به شعب بیست و یکم، بیست و سوم و پنجم ارجاع گردیده است. شعبه بیست و سوم برابر دادنامه‌های شماره‌های ۵۸/۸۷ - ۱۳۸۷/۱/۳۰ و ۶۶۳/۸۷ - ۱۳۸۷/۱۰/۲۸ قرارهای عدم صلاحیت دادگاه در پرونده‌های شماره‌های ۱۴۲۴/۲/۸۶ و ۷۹۰/۲/۸۶ و شعبه بیست و پنجم به موجب دادنامه شماره ۲۵/۳۰۳/۸۸ - ۱۳۸۸/۸/۳ قرار عدم صلاحیت دادگاه در پرونده شماره ۱۷۳/۲/۸۸ را تأیید کرده‌اند، لکن شعبه بیست و یکم حسب دادنامه شماره ۲۸۹/۸۸ - ۱۳۸۸/۱۰/۳۰ قرار عدم صلاحیت دادگاه در پرونده شماره ۰۰۳۶۳ را با این استدلال: «آنچه در صلاحیت اداره ثبت اسناد و املاک محل می‌باشد دعوی افراز سهم مشاع یکی از شرکاء از یک ملک مشاع است نه درخواست تقسیم ترکه و چون تقسیم ترکه ملازمه با افراز ندارد، لذا از شمول قانون افراز و فروش املاک مشاع خارج است و رسیدگی به آن طبق ماده ۳۰۰ قانون امور حسبی در صلاحیت دادگاه است...» نقض و پرونده را جهت رسیدگی به دادگاه اعاده نموده است. همچنین شعبه پنجم دیوان عالی کشور طبق دادنامه شماره ۵/۳۳۲ - ۱۳۸۷/۸/۲۲ رسیدگی به درخواست تقسیم ترکه را در صلاحیت دادگاه دانسته و قرار عدم صلاحیت را که شعبه اول دادگاه عمومی ازنا به اعتبار صلاحیت واحد ثبتی محل صادر کرده نقض نموده است.

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید شعب بیست و سوم و پنجم دیوان عالی کشور قرار عدم صلاحیت را که دادگاه در دعوی تقسیم ترکه [غیرمنقول] به اعتبار واحد ثبتی محل وقوع املاک به استناد ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب سال ۱۳۵۷ صادر کرده تأیید نموده‌اند، ولی شعب پنجم و بیست و یکم موضوع را از شمول قانون یاد شده خارج دانسته و رسیدگی به آن را در

صلاحیت دادگاه اعلام کرده‌اند، بنا به مراتب در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور: تأیید رأی شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۹ مورخ ۱۳۹۰/۲/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از مقررات قانون امور حسبی راجع به تقسیم، تقسیم ترکه در صورت عدم تراضی ورثه امری است که محتاج رسیدگی قضایی است و باید در دادگاه به عمل آید. همین حکم در موردی هم که ترکه منحصر به یک یا چند مال غیرمنقول باشد جاری است، بنابراین آراء شعب پنجم و بیست و یکم دیوان عالی کشور که تقسیم ترکه غیرمنقول را از صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع مال خارج و در صلاحیت دادگاه دانسته به اکثریت آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌های سراسر کشور لازم‌الاتباع است. هیأت عمومی دیوان عالی کشور

حق حبس زوجه

تمکین به معنای مطلق وظایف شرعی و قانونی است (۷۱۸)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۱۸/۸۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف) مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۸/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۰/۲/۱۳ به ریاست حضرت آیت‌الله احمد محسنی‌گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سید احمد مرتضوی نماینده دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۸ - ۱۳۹۰/۲/۱۳ منتهی گردید.

^۱ شماره ۱/۷۱۰۴/۱۱۰/هـ

ب: گزارش پرونده

با احترام به استحضار می‌رساند شعبه محترم نهم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان با شعبه پنجم همان دادگاه در استان لرستان در موضوع امکان استفاده زوجه از حق حبس خود تا دریافت مهریه نظر مغایر داده‌اند که اجمال آن به شرح ذیل است:

الف: شعبه اول دادگاه عمومی الشتر در خصوص دعوی آقای امیر علیه همسرش خانم سمیه دایر به الزام به تمکین با احراز رابطه زوجیت و با استدلال به اینکه صرف عدم پرداخت مهریه مستلزم عدم تمکین خاص می‌باشد « نه تمکین عام » خوانده را محکوم به تمکین از زوج نموده است و شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان با استدلال به اینکه زوجه در مقابل پرداخت مهریه حاضر به تمکین است و اقدام وی منطبق با ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی است رأی بدوی را نقض و حکم به بطلان دعوی خواهان صادر کرده است.

ب: شعبه اول دادگاه عمومی الشتر در مورد مشابه رأی به تمکین داده و پرونده جهت رسیدگی به تجدیدنظرخواهی زوجه به شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان ارجاع شده و در این شعبه رأی بدوی را خالی از اشکال دانسته و تأیید نموده است. علیهذا ملاحظه می‌فرمایید شعبه پنجم و شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان در مورد واحدی دو نظر مغایر داده‌اند بدین معنا که یک شعبه نظر داده که زوجه می‌تواند صرفاً در خصوص تمکین خاص از حق استفاده کند و شعبه دیگر زوجه را به طور کلی مختار در اعمال حق حبس می‌داند.

معاون اول دادستان کل کشور - سیداحمد مرتضوی مقدم

ج: نظریه دادستان کل کشور؛ با احترام، به عنوان نماینده دادستان محترم کل کشور نظر خود را اعلام می‌دارم:

با ایجاد علقه زوجیت مهریه بر ذمه زوج مستقر می‌شود و طرفین مکلف می‌شوند به وظایف خود (که بخشی از آن در مواد ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ آمده است) عمل نمایند. ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی به زن اختیار اعمال حق حبس را در قبال وظایفی که در مقابل شوهر دارد داده است قانونگذار به نحو عام تعبیر به وظایف کرده است و در اختیار دادن خود به شوهر به معنی خاص یکی از وظایف زن (است)، لذا حق حبس علی‌الظاهر ناظر به عموم وظایف است و از آنجایی که به صرف وقوع عقد زن مالک مهر می‌شود، لذا نمی‌توان آن را تنها در قبال دخول قرار داد زیرا با طلاق زن قبل از دخول نصف مهریه به وی پرداخت می‌شود مضافاً اینکه حیثیت زن تنها با عمل زناشویی مخدوش نمی‌شود بنابراین اگر زن مکلف باشد در تمام استمتاعات به جز عمل زناشویی تسلیم مرد گردد حیثیت فردی و اجتماعی وی که حفظ آن کمتر از ازاله بکارت نیست چگونه جبران شود؟

علیهذا در نتیجه رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان که حق حبس را به طور مطلق برای زن مقرر کرده صائب می‌دانم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۸ مورخ ۱۳۹۰/۲/۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی این است که زن در صورت حال بودن مهر می تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء مطلق وظایفی که شرعاً و قانوناً در برابر شوهر دارد امتناع نماید، بنابراین رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص و تأیید می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاهها لازم الاتباع است.^۱

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

میزان مسؤولیت رانندگان

مسؤولیت هر یک از رانندگان در برخورد دو یا چند وسیله نقلیه به میزان تقصیر نیست (۷۱۷)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۲

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۲۰/۸۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاء می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف) مقدمه

^۱ دکتر ناصر کاتوزیان تا قبل از این رأی بر این اعتقاد بودند که "ایفاء وظایفی که زن در مقابل شوهر دارد" تمکین به معنی خاص است و زن می بایست در خانه شوهر زندگی کند و سایر تکالیف زناشویی به استثنای تمکین به معنای خاص را به جا آورد. (قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، توضیحات ذیل ماده ۱۰۸۵) سؤال

آیا اعمال حق حبس از سوی زوجه (موضوع ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی) و عدم تمکین خاص از زوج درحالی که سابقاً تمکین عام داشته است را می توان از مصادیق معاذیر پیش بینی شده در تبصره ماده ۵۳ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ دانست؟ به عبارت دیگر درفرض عدم پرداخت نفقه از سوی زوج آیا زوجه با وجود عدم تمکین خاص در حالی که تمکین عام دارد به استناد اعمال حق حبس خود می تواند اقدام به طرح شکایت کیفری بابت ترک انفاق نماید یا خیر، با توجه به مفهومی که رأی وحدت رویه شماره ۷۱۸-۱۳۹۰/۲/۱۳ از عبارت تمکین ارائه داده است؟

نظریه شماره ۷/۹۲/۲۲۱۱ - ۱۳۹۲/۱۱/۱۹

تمکین عام (نه خاص) از سوی زوجه، موجب اسقاط حق وی به شرح مندرج در ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی (حق حبس) نمی گردد و رأی وحدت رویه شماره ۷۱۸ مورخ ۱۳۹۰/۲/۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مغایرتی با این نظر ندارد. ضمن آن که قانون حمایت خانواده استنادی مصوب ۱۳۹۱ و مؤخر بر تاریخ صدور رأی وحدت رویه مزبور است.

ماده ۵۳ هرکس با داشتن استطاعت مالی، نفقه زن خود را در صورت تمکین او ندهد یا از تأدیه نفقه سایر اشخاص واجب النفقه امتناع کند به حبس تعزیری درجه شش محکوم می شود. تعقیب کیفری منوط به شکایت شاکی خصوصی است و در صورت گذشت وی از شکایت در هر زمان تعقیب جزائی یا اجرای مجازات موقوف می شود.

تبصره - امتناع از پرداخت نفقه زوجه ای که به موجب قانون مجاز به عدم تمکین است و نیز نفقه فرزندان ناشی از تلقیح مصنوعی یا کودکان تحت سرپرستی مشمول مقررات این ماده است.

^۲ شماره ۱/۶۴۱۵/۱۱ هـ

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۲۰/۸۷ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۰/۲/۶ به ریاست حضرت آیت‌الله احمد محسنی‌گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجة الاسلام والمسلمین محسنی اژیه دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۷ - ۱۳۹۰/۲/۶ منتهی گردید.

(ب) گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می‌رساند: براساس گزارش رئیس شعبه محترم یکصد و هفده دادگاه عمومی جزایی تبریز که تحت شماره ۳۷۱۹ مورخ ۱۳۸۵/۲/۳۱ ثبت گردیده است از شعب پنجم و بیست و هفتم دیوان عالی کشور طی دادنامه‌های ۵/۱۱۲۰ - ۱۳۸۲/۷/۲۸ و ۲۷/۱۵۹ - ۱۳۷۹/۵/۱۸ با استنباط از ماده ۳۳۷ (ماده ۵۲۸ قانون جدید) قانون مجازات اسلامی آراء مختلف صادر گردیده است که خلاصه جریان امر ذیل منعکس می‌گردد.

(۱) به دلالت اوراق پرونده کلاسه ۲۶۵۹/۸۲ شعبه پنجم دیوان عالی کشور (تشخیص) خودرو سواری پیکان به رانندگی آقای خلیل نصیری، هنگام حرکت از تبریز به اهر، با وانت مزدا به رانندگی آقای قادر احتشام زین‌کش تصادف نموده است که در اثر این سانحه راننده وانت مزدا و یک نفر دیگر از سرنشینان وسایط نقلیه فوت و تعدادی دیگر از سرنشینان آنها مجروح شده‌اند. کارشناسان تصادفات بدون تصریح به علت تامه تصادف، راننده پیکان سواری (آقای خلیل نصیری) را ۸۰٪ و راننده وانت مزدا (مرحوم قادر احتشام زین‌کش) را ۲۰٪ مقصر تشخیص داده‌اند و دادگاه عمومی جزایی رسیدگی‌کننده، بزهکاری آقای خلیل نصیری را در قتل غیرعمدی حسن شیرین‌زاده، اقدم باباخان و قادر احتشام زین‌کش و ایراد صدمه غیرعمدی نسبت به هفت نفر دیگر مستنداً به نظرات کارشناسی، شکایت اولیاء دم و مصدومین حادثه و گواهی‌های پزشکی و اقاریر موجود در پرونده احراز و به نسبت تقصیر وی در وقوع تصادف، (۸۰٪) او را به پرداخت (سه فقره) هشتاد صدم دیه کامل یک مرد مسلمان در حق اولیای دم (هر یک از مقتولان) و هشتاد صدم دیه جراحات وارده در حق مجروحان دیگر و تحمل حبس از جهت عدم رعایت نظامات دولتی محکوم نموده است. شعبه نهم تجدیدنظر استان در مقام رسیدگی به اعتراض آقای قاضی اجرای احکام، طی دادنامه ۱۱۷ - ۱۳۸۱/۲/۸ چنین رأی داده: در خصوص تذکر مورخه ۱۳۸۰/۶/۲۷ آقای قاضی اجرای احکام نسبت به دادنامه شماره ۳۲۲ و ۳۲۳ مورخه ۱۳۸۰/۴/۹ صادره از شعبه سی و هشتم دادگاه عمومی شهرستان تبریز در پرونده‌های کلاسه ۷۸/۳۸ و ۲۲۱۹ که طی آن آقای خلیل نصیری فرزند سرخای به اتهام بی‌احتیاطی در تصادف و تصادم رانندگی مورخ ۱۳۷۸/۱۰/۱۴ منجر به قتل و ایراد صدمات غیرعمدی به شکات، به شرح مندرج در دادنامه‌های بدوی به تحمل هجده ماه حبس و پرداخت ۸۰٪ دیات متعلقه به لحاظ اینکه هیأت کارشناسان وی را در به وقوع پیوستن حادثه ۸۰٪ مقصر تشخیص داده‌اند، محکوم شده است و آقای قاضی اجرای احکام حسب تذکر فوق‌الاشعار به لحاظ عدم رعایت قاعده تنصیف در پرداخت دیه موضوع ماده ۳۳۷ (۵۲۸ قانون جدید) مجازات اسلامی وقوع اشتباه را متذکر شده که مورد قبول محکمه محترم صادرکننده رأی قرارنگرفته است. دادگاه با بررسی محتویات پرونده به ویژه کیفیت تصادف که به صورت تصادم در وسیله نقلیه نبوده، با قبول تذکرهای قاضی محترم اجرای احکام، به استناد ماده ۲۵۰ (۴۵۷ قانون جدید) آیین دادرسی کیفری ضمن تعدیل محکومیت آقای خلیل نصیری در پرداخت دیات مقرر در دادنامه بدوی از هشتاد درصد به پنجاه درصد (ماده ۳۳۷) قانون مجازات اسلامی، دادنامه صادره را تأیید می‌نماید. این رأی قطعی است.

شعبه پنجم تشخیص دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده نسبت به دادنامه ۱۱۷ - ۱۳۸۱/۲/۸ شعبه نهم تجدیدنظر استان آذربایجان شرقی، طی دادنامه ۱۱۲۰ - ۱۳۸۲/۷/۲۸ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده است: اشتباه معنونه و اعلامی از ناحیه رئیس کل دادگستری استان آذربایجان شرقی در دادنامه فوق‌الذکر وارد است هم از جنبه تأیید دیه و ارش معینه در

حق خانم حبیبه احمدپور و هم از نظر تعدیل محکومیت محکوم علیه از ۸۰٪ به ۵۰٪ دیه، زیرا استناد به ماده ۳۳۷ قانون مجازات اسلامی زمانی صحیح است که امکان تعیین درصد تقصیر نباشد و مستند محکومیت فقط استناد عمل به هر دو نفر باشد، ولی در مانحن فیه کارشناس دقیقاً میزان تقصیر را استخراج و مشخص کرده است، علیهذا دادنامه فوق الذکر نقض و محکوم علیه را به دیات و ارش های تعیین شده در دادنامه بدوی و در مورد خانم حبیبه احمدپور به نصف دیات و ارش مذکور محکوم می نماید. این حکم قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است.

۲) طبق محتویات پرونده کلاسه ۷۲۶/۲۳ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور آقایان بابا احمدزاده و اباذر حسین زاده، در اثر بی احتیاطی در امر رانندگی وسیله نقلیه موتوری هر کدام به ترتیب با ۸۵٪ و ۱۵٪ تقصیر مرتکب قتل غیر عمدی و صدمه غیر عمدی شده اند. موضوع در شعبه اول دادگاه عمومی هشتگرد مطرح و هر کدام از آنان طی دادنامه ۷۷-۲۴۱۹/۱۰ به نسبت تقصیرشان به پرداخت دیه و ارش محکوم شده اند و این رأی در شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان شرقی طی دادنامه ۶۸-۱۳۷۸/۱/۲۲ مورد تأیید قرار گرفته است. از این رأی در اجرای ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری تجدیدنظرخواهی فوق العاده به عمل آمده که شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه ۱۵۹-۱۳۷۹/۵/۱۸ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده اند: با توجه به محتویات پرونده و با عنایت به فتوایی استفتاء از امام خمینی قدس سره در این زمینه که ضمیمه می گردد جواباً مرقوم گردیده میزان صدق استناد عرفی به هر دو طرف است (به هر نسبت که به هر کدام باشد) دیه تنصیف می گردد و ماده ۳۳۷ قانون مجازات اسلامی هم همین است، بنابراین اعتراض و ایراد قاضی محترم اجرای احکام هشتگرد به رأی صادره از دادگاه محترم شعبه اول هشتگرد (۲۴۱۱-۱۳۷۷/۱۰/۱۶) که در شعبه دوم دادگاه محترم تجدیدنظر استان مورد تأیید قرار گرفته (۶۸-۱۳۷۸/۱/۲۲) وارد تشخیص، لذا طبق تبصره ۴ ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ رأی تجدیدنظرخواسته نقض و پرونده جهت رسیدگی به دادگاه هم عرض ارجاع می گردد. همان طور که ملاحظه می فرمایید، در اثر معلوم نشدن علت تامه تصادف و در نتیجه استناد نتایج حاصله از سانحه رانندگی به رانندگان هر دو وسیله نقلیه، شعبه پنجم تشخیص دیوان عالی کشور به نسبت تعیین شده در نظریه کارشناسان و شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور به میزان صدق استناد عرفی به هر دو طرف (تنصیف دیه) به محکومیت متهمان اظهار عقیده فرموده اند و بالتیجه به ترتیب مذکور از ماده ۳۳۷ قانون مجازات اسلامی استنباط مختلف صورت پذیرفته است، لذا به تجویز ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج) نظریه دادستان کل کشور

تأیید رأی شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۷ مورخ ۱۳۹۰/۲/۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

برحسب مستفاد از ماده ۳۳۷ قانون مجازات اسلامی هرگاه برخورد دو یا چند وسیله نقلیه منتهی به قتل سرنشین یا سرنشینان آنها گردد، مسؤولیت هر یک از رانندگان در صورت تقصیر - به هر میزان که باشد - به نحو تساوی خواهد بود، بنابراین رأی شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور که مطابق این نظر صادر شده، به اکثریت آراء موافق قانون تشخیص و تأیید می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاهها لازم الاتباع است.^۱

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

وکالت در طلاق

وکالت زوجه در طلاق، در صورت محکومیت به تمکین و امتناع از وظایف زوجیت قابل اعمال نیست (۷۱۶)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش وحدت رویه ردیف ۷/۸۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۷/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۹/۷/۲۰ به ریاست حضرت آیت... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حضرت آیت... محسنی اژیله دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۶ - ۱۳۸۹/۷/۲۰ منتهی گردید.

^۱ اصولاً: در حقوق ایران پرداخت دیه به تناسب تاثیر موضوعیتی نداشته، بلکه باید همواره حکم به پرداخت دیه از سوی همه ی شرکاء بالسویه صادر شود. البته قانونگذار در ماده (۵۲۶) و ماده (۵۲۷) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مسؤولیت به تناسب میزان تاثیر را پذیرفته که استثناً بر اصل تساوی مسؤولیت ها است. ماده ۵۲۶ در خصوص اجتماع سبب و مباشر و ماده ۵۲۷ در خصوص برخورد بی واسطه دو نفر با یکدیگر است. همانطور که گفتیم این دو ماده استثناً بر اصل، و متاثر از مسائل فقهی می باشند، به همین جهت قانونگذار متعرض این رای وحدت رویه نگردیده و در ماده ی ۵۲۸ قانون جدید اشعار می دارد:

«هر گاه در اثر برخورد دو وسیله نقلیه زمینی، آبی یا هوایی، راننده یا سرنشینان آنها کشته شوند یا آسیب ببینند در صورت انتساب برخورد به هردو راننده، هر یک مسئول نصف دیه راننده مقابل و سرنشینان هر دو وسیله نقلیه است و چنانچه سه وسیله نقلیه با هم برخورد کنند هر یک از رانندگان مسئول یک سوم دیه ی راننده های مقابل و سرنشینان هر سه وسیله نقلیه می باشد و به همین صورت در وسایل نقلیه بیشتر، محاسبه می شود و هرگاه یکی از طرفین مقصر باشد به گونه ای که برخورد به او مستند شود، فقط او ضامن است»

ب: گزارش پرونده

با احترام، حسب اعلام رئیس محترم حوزه قضایی فامنین، شعب دادگاه تجدیدنظر استان همدان در مواردی که زوج با اجازه دادگاه و بدون اذن زوج از دواج مجدد نموده و زوج از دادگاه به استناد شرط ضمن عقد نکاح درخواست طلاق نموده، آراء مختلفی صادر کرده اند. خلاصه جریان پرونده های مربوطه را به شرح زیر به عرض می رساند:

۱- به موجب پرونده شماره ۱/۱۱۳۲/۸۴ شعبه اول دادگاه عمومی فامنین خانم سمیه در تاریخ ۱۳۸۴/۹/۱۴ دادخواستی به طرفیت همسرش آقای احمد به خواسته صدور حکم طلاق به دادگاه عمومی فامنین تقدیم داشته که به شماره فوق ثبت و در جریان رسیدگی قرار گرفته است. نامبرده در دادخواست و همچنین در جلسه اول دادرسی اظهار داشته که در تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۱۰ به عقد رسمی و شرعی خوانده درآمده، ولی قبل از عروسی اختلافاتی بین آنان بروز کرده که منتهی به تشکیل چندین پرونده گردیده و به علت ازدواج مجدد خوانده به استناد بند ۱۲ از شروط ضمن عقد نکاح تقاضای صدور حکم طلاق نموده است. خوانده دفاعاً اظهار داشته که چون خواهان از او تمکین ننموده و با وجود صدور حکم محکومیت به تمکین نیز حاضر به تمکین نشده از دادگاه اجازه ازدواج مجدد اخذ و دختری را به عقد موقت خود درآورده است. تصاویر احکام مورد استناد خوانده که از دادگاه های عمومی و تجدیدنظر استان قم صادر شده به دادگاه ارائه گردیده است. دادگاه پس از استماع اظهارات زوجین و شهود تعرفه شده از سوی زوج قرار ارجاع امر به داور را صادر کرده که قرار مزبور اجرا شده، سپس به شرح دادنامه شماره ۱۴۰۲ - ۱۳۸۴/۱۰/۲۴ پس از بیان موضوع دعوی و خلاصه اظهارات طرفین، تحقق بند ۱۲ از شرایط ضمن العقد مندرج در نکاح نامه رسمی را محرز دانسته و به استناد مواد ۲۳۴، ۲۳۷، ۱۱۱۹، ۱۳۱۲، ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ قانون مدنی و ماده ۴ قانون ازدواج و ماده ۹ قانون حمایت خانواده گواهی عدم امکان سازش بین زوجین را صادر نموده و ضمن بیان میزان مهریه خواهان و نحوه دریافت آن به زوج اجازه داده تا به یکی از دفاتر رسمی ثبت طلاق مراجعه و پس از اجرای صیغه طلاق با اعمال وکالت حاصل از طریق تحقق شرط ضمن العقد نسبت به ثبت رسمی آن اقدام کند و اسناد و دفاتر مربوطه را اصالتاً و نیز به وکالت از شوهرش امضاء نماید. نوع طلاق به لحاظ غیرمدخوله بودن زوج باین اعلام شده است. بر اثر تجدیدنظرخواهی خوانده پرونده در شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان مطرح رسیدگی قرار گرفته و این شعبه طبق دادنامه شماره ۲۷۸/۸۵ - ۱۳۸۵/۳/۳۱ رأی دادگاه نخستین را تأیید کرده است. از دادنامه اخیر به گواهی دفتر دادگاه، فرجام خواهی نشده است.

۲- حسب پرونده شماره ۱/۵۷۶/۸۷ شعبه اول دادگاه عمومی فامنین خانم زهرا در تاریخ ۱۳۸۷/۶/۶ دادخواستی به طرفیت همسرش آقای عباس به خواسته صدور گواهی عدم امکان سازش به منظور اجرای صیغه طلاق به دادگاه عمومی فامنین تقدیم و ضمن آن اظهار داشته است که زوج با او سوءرفتار شدید دارد و بدون اجازه او اقدام به ازدواج نموده و برای او عسر و حرج ایجاد شده است. پرونده به شعبه اول دادگاه ارجاع گردیده و در جریان رسیدگی قرار گرفته است. در جلسه اول دادرسی که با حضور خواهان و در غیاب خوانده که با وجود ابلاغ اخطاریه حاضر نگردیده، تشکیل شده خواهان با ادای توضیحاتی پیرامون اختلافاتش با خوانده و پرونده هایی که در مورد مطالبه مهریه و جهیزیه تشکیل داده و منتهی به صدور آراء قطعی گردیده، به علت اینکه خوانده بدون اجازه او مجدداً ازدواج و به این ترتیب از شرط مقرر در بند ۱۲ نکاح نامه تخلف کرده تقاضای اعمال وکالت در طلاق خود را نموده است. خوانده در لایحه ای که بعد از جلسه اول دادرسی به دادگاه تقدیم داشته اظهار نموده که خواهان از او تمکین نداشته و با وجود صدور حکم محکومیت بر تمکین حاضر به تمکین نشده و او با اخذ اجازه از دادگاه اقدام به ازدواج نموده است. تصاویر احکام مورد استناد خود را نیز ارائه نموده است. دادگاه پس از ارجاع امر به داور و اظهار نظر داوران سرانجام به موجب دادنامه شماره ۱۳۸۸/۲/۲۹۵ بعد از بیان موضوع دعوا و خلاصه اظهارات زوجین تخلف خوانده از شرط ضمن عقد نکاح را محرز و مسلم دانسته و با استناد به مواد

۲۳۴، ۲۳۷ و ۱۱۱۹ قانون مدنی و ماده ۴ قانون ازدواج و ماده ۱۰ قانون حمایت خانواده گواهی عدم امکان سازش صادر نموده و ضمن بیان اینکه زوجه مهریه و جهیزیه خود را در پرونده‌های دیگری مطالبه نموده و نفقه معوقه را نیز جداگانه مطالبه می‌نماید به زوجه اجازه داده است تا به یکی از دفاتر رسمی ثبت طلاق مراجعه و پس از اجرای صیغه طلاق با اعمال وکالت حاصل از طریق تحقق شرط ضمن‌العقد نسبت به ثبت رسمی طلاق اقدام و اسناد و دفاتر مربوطه را اصالتاً و نیز به وکالت از شوهرش امضاء نماید. نوع طلاق بائن اعلام شده است. بر اثر تجدیدنظرخواهی زوج پرونده در شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان مطرح رسیدگی قرار گرفته و این شعبه طبق دادنامه شماره ۶۴۰۰۸۵۲ - ۱۳۸۸/۵/۱۹ خلاصتاً با این استدلال که تحقق شرط اعمال وکالت در طلاق برای زوجه موضوع بند ۱۲ نکاح‌نامه مختص به موردی است که زوج بدون امتناع زوجه از تمکین و بدون اجازه دادگاه ازدواج نماید و در صورت امتناع زوجه از تمکین و ازدواج مجدد زوج با اجازه دادگاه، شرط مزبور محقق نخواهد شد، تجدیدنظرخواهی را وارد تشخیص داده و ضمن نقض رأی تجدیدنظرخواسته حکم بر بطلان دعوی خواهان بدوی (زوجه) صادر کرده است. به گواهی دفتر دادگاه از این رأی فرجام‌خواهی نگردیده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان وکالت زوجه از زوج موضوع بند ۱۲ نکاح‌نامه را به اعتبار اطلاق شرط، در موردی هم که زوجه تمکین نداشته و زوج با اجازه دادگاه اقدام به ازدواج مجدد کرده، محقق و قابل اعمال دانسته، ولی شعبه چهارم همان دادگاه شرط مزبور را منصرف از موردی دانسته که زوجه از زوج تمکین نداشته و زوج با اجازه دادگاه مبادرت به ازدواج مجدد نموده است، بنا به مراتب در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد. شایان ذکر است که هیأت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور در پرونده‌های اصراری ردیف‌های ۵۰/۸۵ و ۱۳/۸۷ شرط وکالت زوجه در طلاق را با این عبارت « چنانچه زوج بدون رضایت زوجه همسر دیگری اختیار نماید، زوجه حق وکالت در طلاق را دارد » منصرف از ازدواج مجدد زوج به حکم دادگاه به جهت عدم تمکین زوجه ندانسته و آراء اصراری دادگاه‌ها را که متضمن این معنا بوده به شرح آراء شماره‌های ۴ - ۱۳۸۶/۲/۲۵ و ۱۶ - ۱۳۸۷/۱۰/۲۴ ابرام کرده است.

حسینعلی نیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

نظریه دادستان کل کشور: تأیید رأی شعبه ۴ دادگاه تجدیدنظر استان همدان

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۶ مورخ ۱۳۸۹/۷/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه مطابق ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی تمکین از زوج تکلیف قانونی زوجه است، بنابراین در صورتی که بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع و زوج این امر را در دادگاه اثبات و با اخذ اجازه از دادگاه همسر دیگری اختیار نماید، وکالت زوجه از زوج در طلاق که به حکم ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی ضمن عقد نکاح شرط و مراتب در سند ازدواج ذیل بند ب شرایط ضمن عقد در ردیف ۱۲ قید گردیده، محقق و قابل اعمال نیست، لذا به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان که با این نظر انطباق دارد مورد تأیید است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تجدید نظر از آراء دادگاه انقلاب

آراء دادگاههای عمومی و انقلاب در مورد مجازات اعدام، قابل تجدیدنظر در دیوان عالی است (۷۱۵)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش وحدت رویه ردیف ۱۴/۸۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۴/۸۸ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۹/۱/۲۴ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سیداحمد مرتضوی نماینده دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۵ - ۱۳۸۹/۱/۲۴ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، به استحضار می رساند: حسب اعلام رئیس شعبه ۵۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران پس از صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مورخه ۱۳۸۶/۵/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، شعب بیست و هفتم و سی و یکم دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از احکام اعدام که از دادگاههای انقلاب اسلامی درباره متهمان به محاربه و افساد فی الارض صادر شده، آراء مختلفی صادر کرده اند. ابتدا جریان پرونده ها را به نحو اختصار به عرض رسانده سپس اظهارنظر می نماید:

۱- در پرونده شماره ۱۳۲۴/۲۷/۲۰ آقای محمدرضا آذری به اتهام افساد فی الارض از طریق تهیه فیلم از ارتباط نامشروع خود با شاکي پرونده و تهدید شاکي به انتشار آن با هدف اجبار او به برقراری ارتباط جنسی تحت تعقیب دادرسی عمومی و انقلاب تهران قرار گرفته، درباره او کیفرخواست صادر و پرونده به دادگاه انقلاب اسلامی تهران ارسال و به شعبه ۲۹ ارجاع گردیده و این شعبه پس از رسیدگی بزهکاری نامبرده را محرز و مسلم تشخیص داده و او را به استناد قسمت دوم بند الف ماده ۳ و تبصره ۵ از قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت های غیرمجاز می نمایند مصوب سال ۱۳۸۶ به اعدام با چوبه دار محکوم نموده

^۱ شماره ۷۰۷/هـ مورخ ۲۹/۲/۱۳۸۹

است. وکیل متهم از رأی دادگاه تقاضای تجدیدنظر کرده، پرونده به شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور ارجاع گردیده و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۱۳۸۷/۱۱/۷-۱۲۴۰ چنین رأی داده است: «با توجه به اینکه رأی تجدیدنظرخواسته از سوی دادگاه انقلاب صادر شده و ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ علی الاطلاق مرجع تجدیدنظر آراء محاکم عمومی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان قرار داده و ماده ۳۹ الحاقی به قانون اصلاحی مرقوم کلیه قوانین و مقررات مغایر از جمله ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری را در آن قسمت که مغایرت دارد ملغی نموده است چنانکه رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳-۱۳۸۶/۵/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور بر آن دلالت دارد، لذا پرونده قابل طرح در دیوان عالی کشور نمی باشد و جهت رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر اعاده می گردد...»

۲- در پرونده شماره ۳۱/۸۷۰۹۹۸۰۰۰۲۰۰۵۳۸۹ آقایان ۱- صلاح الدین سیدی ۲- خلیل اله زارعی ۳- عبیداله مچکوری ۴- عبدالمجید صلاح زهی به اتهام عضویت در گروه محارب عبدالمالک به قصد مقابله مسلحانه با نظام و تلاش مؤثر در پیشبرد اهداف گروه از طریق کار گذاشتن بمب در مسیر حرکت خودروی نیروی انتظامی، تیراندازی به طرف خودروی پلیس راه و مجروح کردن یک نفر سرباز و اقدام نافرجام برای ترور آقای رحیم بخش پرواز که به مذهب شیعه گرایش پیدا کرده تحت تعقیب کیفری قرار گرفته اند. پرونده در دادگاه انقلاب اسلامی زاهدان مورد رسیدگی قرار گرفته و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۸۷/۸۷۰۹۹۷۵۴۱۲۱۰۰۳۸۸ قانون مجازات اسلامی، متهمان را از بابت محاربه و افساد فی الارض احراز و به استناد مواد ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶ و بند ۱ ماده ۱۹۰ قانون مجازات اسلامی، متهمان ردیف های اول و دوم را به اعدام و ردیف های سوم و چهارم را به پانزده سال نفی بلد به ترتیب در زندان های سراب و خلخال محکوم کرده است. علاوه بر آن هر یک از متهمان را به لحاظ خروج غیرمجاز از مرز به دو سال حبس و متهم ردیف سوم را به لحاظ جعل شناسنامه به پرداخت سه میلیون ریال جزای نقدی و متهم ردیف چهارم را از لحاظ استفاده از سند مجعول به دو سال حبس محکوم نموده است. متهمان از رأی صادر شده تقاضای تجدیدنظر کرده اند. پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه سی و یکم ارجاع گردیده و این شعبه برابر دادنامه شماره ۳۱/۸۷۰۹۹۸۰۰۰۲۰۰۵۳۸۹ مورخه ۱۳۸۷/۱۱/۲۳ چنین رأی داده است: «در مورد اعتراض متهمان... با توجه به اینکه از ناحیه متهمان اعتراضی که مؤثر در مقام باشد به عمل نیامده و دادنامه از حیث نحوه احراز بزهکاری متهمان و انطباق اعمال ارتكابی و رعایت اصول و ضوابط دادرسی فاقد ایراد و اشکال است، اعتراض آنان را مردود اعلام، دادنامه تجدیدنظرخواسته را ابرام می نماید.»

همچنین حسب اعلام اداره دفتر دیوان عالی کشور، شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور طبق دادنامه شماره ۳۱/۸۸۰۹۹۷۰۹۰۸۷۰۰۲۵۸ مورخه ۱۳۸۸/۴/۳ به تجدیدنظرخواهی آقای اسماعیل اکبری از رأی شعبه ۳۰ دادگاه انقلاب اسلامی تهران که بر محکومیت او به اعدام به اتهام محاربه و افساد فی الارض به استناد مواد ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۰ و ۱۹۱ قانون مجازات اسلامی صادر شده رسیدگی و رأی تجدیدنظر خواسته را به جهت عدم کفایت دلایل برای احراز مجرمیت او نقض و رسیدگی مجدد را به شعبه همعرض ارجاع نموده است.

همانطور که ملاحظه می فرمایید شعب بیست و هفتم و سی و یکم دیوان عالی کشور با استنباط از ماده ۲۱ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ و ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری آراء مختلفی صادر کرده اند: شعبه بیست و هفتم به تجدیدنظرخواهی شخصی که به حکم دادگاه انقلاب به اتهام محاربه و افساد فی الارض به اعدام محکوم شده رسیدگی ننموده و دادگاه تجدیدنظر استان را صالح به رسیدگی تشخیص داده، ولی شعبه سی و یکم در موارد مشابه تجدیدنظرخواهی رسیدگی و مبادرت به صدور رأی نموده است. اضافه می نماید با بررسی هایی که به عمل آمده مشخص گردیده است دادگاههای تجدیدنظر استان ها نیز در این خصوص اختلاف نظر داشته و آراء متناقضی صادر کرده اند: به عنوان نمونه شعبه

دهم دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی به تجدیدنظرخواهی محکوم علیه حکم دادگاه انقلاب اسلامی خوی که بر اعدام او به اتهام محاربه صادر شده رسیدگی و رأی تجدیدنظرخواسته را طبق دادنامه شماره ۸۸۰۹۹۷۴۴۱۴۴۰۱۱۰ مورخه ۱۳۸۸/۱/۲۶ تأیید نموده ولی شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان در مورد مشابه حسب دادنامه شماره ۸۸۰۰۹۹۷۰۳۷۰۲۰۰۴۸۳ مورخه ۱۳۸۸/۵/۱۱ با این استدلال: «... به مصلحت حقوق کشور و ضرورت احتیاط در دماء نیست که تجدیدنظر حکم اعدام در دیوان عالی کشور رسیدگی نشود و مهم ترین جرم در نظام قضائی کشور بدو در دادگاه های بدوی و سپس در دادگاه تجدیدنظر استان رسیدگی شود و باب اظهار نظر دیوان در این خصوص بسته شود و در هیچ کجای دنیا احکام مربوط به اعدام بدون صحه دیوان عالی کشور مشروعیت ندارد و به نظر می رسد رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مورخه ۱۳۸۶/۵/۹ منصرف از آراء صادره اعدام باشد و رأی شماره ۶۸۹ مورخه ۱۳۸۵/۴/۲۰ تأیید ضمنی مانحن فیه می باشد، علاوه بر این رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴ مورخه ۱۳۸۲/۱۰/۳۰ به طور ضمنی دادگاه انقلاب را در رابطه با صدور آراء اعدام به موازات دادگاه کیفری استان قلمداد نموده...» خود را صالح به رسیدگی ندانسته و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال نموده است. با توجه به مراتب فوق در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور: با احترام، به عنوان نماینده دادستان محترم کل کشور نظر خود را اعلام می نمایم:

الف - در ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب آمده است ترتیب رسیدگی در دادگاه ها طبق مقررات مزبور در آیین دادرسی مربوطه خواهد بود و طبق ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب مرجع تجدیدنظر دادگاه های عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی دادگاه تجدیدنظر همان استان است مگر مجازات های موضوع بند الف و ب و ج ذیل همین ماده قانونی در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۸۱ قانون گذار قصد تسهیل امر رسیدگی در خصوص جرایم با مجازات اعدام و قصاص را نداشته، بلکه هدف تعدد قاضی و دقت بیشتر برای استحکام آراء و جلوگیری از اشتباه بوده است، لذا به همین جهت دادرها را احیاء و دادگاه های کیفری استان را با حضور پنج نفر قاضی برای رسیدگی به جرایم مزبور تشکیل داده است. بدین ترتیب از فلسفه و هدف اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب استنباط می شود که قانون گذار نمی خواهد رأی دادگاه با مجازات اعدام در غیر دیوان عالی کشور قطعی شود و قانون گذار نمی خواهد برخلاف هدف خود قانون وضع نماید.

ب - آراء دادگاه های کیفری استان که با پنج نفر قاضی تشکیل می شود و در مورد جرایم موضوع تبصره ماده ۴ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب رسیدگی می کند ابتدایی است و مرجع تجدیدنظر آن دیوان عالی کشور است. تعیین دو مرجع تجدیدنظر برای یک نوع مجازات خلاف هدف قانون گذار است. از مفاد تبصره ماده ۴ که در تبصره یک ماده ۲۰ نیز تکرار شده به ویژه قسمت ذیل تبصره یک ماده ۲۰ استفاده می شود که قانون گذار برای جرایم با مجازات اعدام و قصاص و صلب توجه خاص دارد و تصریح کرده که دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به آن با هشت یا پنج نفر قاضی تشکیل شود.

ج - قانون گذار ابتدا در تبصره یک ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مرجع ابتدایی رسیدگی به جرایم با مجازات اعدام و صلب و قصاص را تعیین و سپس در ماده ۲۱ مرجع تجدیدنظر آراء دادگاه های عمومی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر قرار داده است و اگر صلاحیت رسیدگی به جرم خاصی مصلحتاً به دادگاه انقلاب داده شده این امر صلاحیت مرجع تجدیدنظر را تخصیص نمی زند. مفاد ماده ۲۰ آیین نامه قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مؤید همین نظر است و دیوان عالی کشور مطابق

اصل ۱۶۱ قانون اساسی نظارت عالی بر آراء محاکم دارد و مرجع تجدیدنظر احکام با مجازات اعدام و صلب و قصاص است؛ لذا به دور ماندن این گونه مجازات‌ها از نظر این مرجع خلاف منظور و هدف قانون‌گذار است و خلاف احتیاط در دماء است؛ علی‌هذا ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را منسوخ نمی‌دانم، زیرا قانون‌گذار در مقام تحدید صلاحیت دادگاه‌های عمومی است نه توسعه آن، در نتیجه رأی شعبه محترم سه و یکم دیوان عالی کشور را صائب می‌دانم.

رأى وحدت رویه شماره ۷۱۵ مورخ ۱۳۸۹/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بنا به حکم مقرر در ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب رسیدگی این دادگاه‌ها باید طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام شود، همچنین به صراحت ماده ۲۲ اصلاحی قانون یادشده رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به درخواست تجدیدنظر از احکام قابل تجدیدنظر دادگاه‌های عمومی جزایی و انقلاب باید وفق مقررات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ به عمل آید و ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز که در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ و مؤخر بر ماده ۲۱ قانون یادشده تصویب گردیده تصریح و تأکید کرده است که تجدیدنظر و فرجام‌خواهی از آراء قابل تجدیدنظر یا فرجام دادگاه‌های عمومی و انقلاب طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام می‌شود، بنابراین مستفاد از مواد مذکور این است که آراء دادگاه‌های عمومی جزایی و انقلاب در مواردی که مجازات قانونی جرم اعدام باشد قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است و به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور که نتیجتاً با این نظر مطابقت دارد صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاهها لازم‌الاتباع است.

هيات عمومى، ديوان عالم، كشور

وکالت

دادخواهی حق مسلم هر فرد است، در پیرونده های حقوقی تعیین وکیل الزامی نیست (۷۱۴)

مدیر عامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش وحدت رویه ردیف ۶/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

ابراہیم ابراہیمی - معاون قضاے دیوان عالی کشور

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۶/۸۶ ، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۸/۱۲/۱۱ به ریاست حضرت آیت‌الله محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حضرت آیت‌الله محسنی‌اژیّه دادستان کل کشور و شرکت رؤساء، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی

از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات قضات شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۱۴ - ۱۳۸۸/۱۲/۱۱ منتهی گردید.

ب : گزارش پرونده

با احترام، به استحضار عالی می رساند: از شعب پنزدهم و سیزدهم دادگاههای تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه های ۱۲۲۰ - ۱۳۸۵/۸/۲۷ و ۳۴۷ - ۱۳۸۵/۳/۹ با استنباط از مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری و آیین نامه الزامی شدن حضور وکیل در دادگاهها و ماده ۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، آراء متهاافت صادر گردیده است که جریان آن ذیلاً منعکس می گردد:

۱- براساس محتویات پرونده کلاسه ۱۹۱۹/۸۵ شعبه پنزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران آقای به طرفیت اداره تربیت بدنی کرج به خواسته ابطال یک فقره تعهدنامه در دادگاههای عمومی این شهرستان اقامه دعوی نموده که جهت رسیدگی به شعبه چهاردهم دادگاههای مزبور ارجاع و پس از ثبت به کلاسه ۱۳۸۶/۸۴ طی دادنامه ۱۸۵ - ۱۳۸۵/۲/۲۳ با توجه به الزامی بودن طرح دعوی به وسیله وکیل دادگستری و اینکه خواهان بدون استفاده از وکیل دادگستری مبادرت به تقدیم دادخواست کرده و با ابلاغ اخطاریه نیز به تعیین وکیل مبادرت ننموده است، دعوی را با کیفیت موجود مسموع ندانسته و به استناد مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ و آیین نامه اجرایی آن و نیز ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم استماع صادر نموده است که در مهلت مقرر قانونی از این حکم تجدیدنظرخواهی شده که در شعبه پنزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به کلاسه ۱۹۱۹/۸۵ ثبت و طی دادنامه ۱۲۲۰ - ۱۳۸۵/۸/۲۷ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده اند: « در تجدیدنظرخواهی آقای به طرفیت اداره تربیت بدنی کرج در رأی ۱۸۵ - ۱۳۸۵/۲/۲۳ شعبه ۱۴ دادگاه عمومی حقوقی کرج که به موجب آن قرار رد دعوی تجدیدنظرخواه به خواسته ابطال تعهدنامه صادر گردیده است، استدلال دادگاه در انشای رأی استناد به مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ و آیین نامه اجرایی آن و نیز ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی می باشد که با وجود اخطار دادگاه، مبنی بر معرفی وکیل و ملات اقدامی در این مورد ننموده، با توجه به رویه محاکم عدلیه اختیار وکیل برای متداعیین الزامی نیست و دعاوی بسیاری با خواسته های میلیاردی بدون دخالت وکیل رسیدگی و حکم مقتضی صادر می گردد. به نظر این دادگاه ماده ۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ با استفاده از واژه (می تواند)، در واقع قانون خاص سال ۱۳۵۶ را دچار تزلزل نموده و آیین نامه اجرایی اخیرالتصویب نیز تأثیری در استحکام آن و الزام به اختیار وکیل نداشته است. بنابراین و صرفنظر از نحوه ابلاغ اخطار رفع نقص دادگاه نخستین به تجدیدنظرخواه، دادگاه با وارد تشخیص دادن اعتراض تجدیدنظرخواه ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته پرونده را در اجرای قسمت اخیر ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی به دادگاه نخستین جهت رسیدگی مجدد ارسال می دارد.

۲- حسب محتویات پرونده کلاسه ۳۲۴/۸۵ شعبه سیزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران آقای ابوالقاسم به طرفیت شرکت به خواسته ایفای تعهد، مبنی بر تحویل مبیع در دادگاههای عمومی کرج اقامه دعوی نموده که در شعبه چهاردهم دادگاه عمومی این شهرستان به کلاسه ۸۹۳/۸۴ ثبت و طی دادنامه ۱۴۴۸ - ۱۳۸۴/۱۲/۸ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده اند: « در این پرونده آقای ابوالقاسم دادخواستی علیه شرکت به خواسته ایفای تعهد مبنی بر تحویل مبیع تقدیم کرده است. اینک نظر به الزامی بودن طرح دعوی به وسیله وکیل دادگستری و نظر به اینکه خواهان بدوی بدون استفاده از وکیل دادگستری مبادرت به تقدیم دادخواست کرده و با ابلاغ اخطاریه نیز اقدام نکرده است دعوی به کیفیت مطروح قابلیت استماع نداشته، مستند به مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اصلاح

پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ و آیین‌نامه اجرایی آن، همچنین ماده ۲ از قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود...» از این رأی تجدیدنظرخواهی به عمل آمده که در شعبه سیزده دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه ۳۴۷ - ۱۳۸۵/۳/۹ اعلام داشته‌اند: «درخصوص تجدیدنظرخواهی آقای ابوالقاسم نسبت به دادنامه ۱۴۴۸ - ۱۳۸۴/۱۲/۸ صادره از شعبه چهاردهم دادگاه عمومی کرج که بموجب آن درخصوص دعوی تجدیدنظرخواه به خواسته تحویل آپارتمان به دلیل عدم معرفی وکیل قرار عدم استماع دعوی صادر گردیده، ایرادات و اعتراضات به عمل آمده انطباق با بندهای ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ندارد تا موجبات حصول علم به اشتباه را فراهم آورد ضمن رد ایرادات و اعتراضات بعمل آمده، مستنداً به قسمت صدر ماده ۳۵۳ قانون مرقوم رأی صادره تأیید می‌گردد. این رأی قطعی است.»

با توجه به مراتب مذکور نظر به اینکه شعبه پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه ۱۲۲۰ - ۱۳۸۵/۸/۲۷ با این استدلال که ماده ۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ را به طور ضمنی نسخ کرده و نتیجتاً آیین‌نامه اجرایی اخیرالتصویب قوه قضائیه بی‌تأثیر می‌باشد، دخالت اختیار وکیل را برای متداعیین الزامی ندانسته، ولی شعبه سیزدهم دادگاه تجدیدنظر تهران به موجب دادنامه فوق‌الاشعار به ضرورت دخالت وکیل در دعاوی مطروحه در دادگستری معتقد می‌باشد و به این ترتیب از دو شعبه دادگاه تجدیدنظر استان تهران در موضوع واحد (اختیار وکیل در اقامه دعوی یا طرح شکایت) با استناد به مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ و آیین‌نامه آن مصوب رئیس قوه قضائیه و مواد ۲ و ۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ آراء متضاد صادر شده است. با استناد به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت بررسی و صدور رأی وحدت رویه قضایی را دارد.

ج : نظریه دادستان کل کشور

با احترام، درخصوص دستور جلسه مورخه ۱۳۸۸/۱۲/۱۱ هیأت عمومی وحدت رویه قضایی دیوانعالی کشور موضوع پرونده ردیف ۶/۸۶ در مورد اختلاف نظر فیما بین شعب ۱۵ و ۱۳ دادگاههای تجدیدنظر استان تهران در استنباط از مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب خرداد ۱۳۵۶ و آئین‌نامه الزامی شدن حضور وکیل در دادگاهها مصوب ۱۳۸۴/۲/۵ ریاست محترم وقت قوه قضائیه و ماده ۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نظر اینجانب به عنوان دادستان کل کشور جهت استحضار حضرتعالی و قضات محترم شرکت کننده در جلسه ذیلاً اعلام می‌گردد:

نظریه: با توجه به گزارش قرائت شده موضوع مطروحه این است که در دعاوی حقوقی تقدیم دادخواست الزاماً از طریق وکیل ممکن است یا می‌تواند هم از طریق وکیل و هم از طریق خواهان صورت پذیرد. در این رابطه ممکن است بیان شود استفاده از وکیل در طرح دعاوی حقوقی به صورت الزامی موجب تضییع و تضییع حقوق افراد باشد و اعلام شود طی سالهای متمادی رویه عملی این بوده که چنین الزامی وجود نداشته است، همچنین اجرای ماده ۳۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ تا زمان تصویب آیین‌نامه مصوب ۱۳۸۴ صورت نگرفته و سه دهه تأخیر داشته است و همینطور نبود وکیل معاضدتی به اندازه کافی و مشکلات پرداخت حق الوکاله نیز از دیگر مشکلات موجود بر سر راه اصحاب دعواست، ضمن آنکه در ماده مذکور به صورت مطلق اعلام نشده همه دعاوی حقوقی الزاماً از طریق وکیل طرح گردد، بلکه پیش‌بینی گردیده بخشی از دعاوی و در نقاط معین از کشور الزاماً از طریق وکیل باید طرح گردد. بیان‌کنندگان مشکلات مذکور نتیجه می‌گیرند که قانون مذکور خلاف شرع و قانون اساسی بوده و نسخ گردیده است، لکن آنچه از منطوق ماده مذکور مشخصاً بیان می‌شود آن است که در برخی دعاوی حقوقی و شکایت از آراء و در نقاطی که

رای وحدت رویه شماره ۷۱۴ مورخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

طبق اصل سی و چهارم قانون اساسی: « دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید... و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد» انتخاب وکیل هم بنا به حکم مقرر در اصل سی و پنجم قانون اساسی از حقوق اصحاب دعواست و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز با تأکید بر حق متداعیین در انتخاب وکیل، در ماده ۲ مقرر داشته: « هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند.» و در ماده ۳۹ تصریح کرده: « در صورتی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید...» همچنین قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ در فصل هشتم در قسمت اخیر ماده ۳۴ یادآور شده که اجرای مقررات این فصل نباید حق تظلم و مراجعه مستقیم و بدون مانع اشخاص به دادگاه‌ها و دیوان عالی کشور را از آنان سلب نماید، بنابراین به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای اقامه دعاوی حقوقی، شکایت از آراء و دفاع از آنها دخالت وکیل قانوناً الزامی نیست و دادنامه شماره ۱۳۲۰ - ۱۳۸۵/۸/۲۷ شعبه پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران که با این نظر مطابقت دارد نتیجتاً صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رای طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قانون توزیع عادلانه آب

محکومیت مرتکب را به مسلوب‌المنفعه نمودن چاه فاقد مجوز جزء لاینفک مجازات است (۷۱۳)

الف : مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۱۶/۸۸ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۸/۱۰/۱۵ به ریاست حضرت آیت‌الله محسنی‌گرگانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حضرت آیت‌الله محسنی‌اژی به دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رای وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۳ - ۱۳۸۸/۱۰/۱۵ منتهی گردید.

ب : گزارش پرونده

^۱ ۱۳۸۸/۱۱/۱۷ شماره ۶۶۱۸/هـ

احتراماً به عرض می‌رساند: دادرسی محترم شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان تربت حیدریه اعلام داشته است که شعب یازدهم و دوازدهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی در موضوع واحدی آراء مختلفی صادر کرده‌اند و ضمن ارسال تصاویر آراء صادرشده، تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور نموده است. خلاصه جریان پرونده‌ها به شرح ذیل است:

۱- حسب پرونده شماره ۱۶۴۳- ۸۵ شعبه اول دادگاه عمومی تربت حیدریه، اداره امور آب تربت حیدریه، دادخواستی به طرفیت آقای عزیزاله مهاجر به خواسته صدور حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت خسارات وارده به آب‌خوان دشت زاوه و جمع‌آوری منصوبات غیرمجاز و مسدود نمودن یک حلقه چاه که به صورت غیرمجاز حفر با احتساب خسارات دادرسی به دادگاه عمومی تربت حیدریه تقدیم داشته که به شعبه اول ارجاع گردیده و تحت رسیدگی قرار گرفته است. دادگاه پس از دعوت طرفین و استماع اظهارات نماینده خواهان و مدافعات خوانده و جلب نظر هیأت کارشناسان به موجب دادنامه شماره ۱۳۲۹ - ۱۳۸۶/۹/۲۹ دعوی خواهان را مقرون به صحت دانسته و به استناد مواد ۲۱ و ۴۵ قانون توزیع عادلانه آب، ۱ و ۲ قانون مسئولیت مدنی، ۱۹۸، ۵۱۵، ۵۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و تبصره ۳۰ قانون بودجه سال ۱۳۳۹ کل کشور، حکم بر انسداد و مسلوب‌المنفعه نمودن چاه موضوع دعوی، پرداخت مبلغ ۲۸۲/۵۹۲/۸۰۰ ریال بابت خسارت وارده به آب‌خوان زیرزمینی، پرداخت مبلغ ۱۷۲/۰۰۰ ریال بابت هزینه دادرسی و حق الوکاله وکیل و پرداخت مبلغ ۲/۵۰۰/۰۰۰ ریال بابت هزینه کارشناسی صادر نموده است. خوانده از این رأی تجدیدنظرخواهی کرده و شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی برابر دادنامه شماره ۸۷۸۰۰۸۷۸۱۳۳۲۰۹۹۷۵۸۷۰ مورخه ۱۳۸۷/۵/۲۸ آن را تأیید نموده است.

۲- طبق پرونده شماره ۸۶/۱۰۱۱ شعبه اول دادگاه عمومی تربت حیدریه، اداره امور آب تربت حیدریه دادخواستی به طرفیت آقای محمد رضانی به خواسته صدور حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت خسارات وارده به آب‌خوان دشت زاوه از طریق بهره‌برداری از یک حلقه چاه بدون پروانه و اعاده وضع به حال سابق با احتساب خسارات دادرسی به دادگاه عمومی تربت حیدریه تقدیم نموده که به شعبه اول ارجاع و مورد رسیدگی واقع شده و دادگاه پس از دعوت طرفین و استماع اظهارات نماینده خواهان و مدافعات خوانده و جلب نظر کارشناسان، حسب دادنامه شماره ۹۵۱ - ۱۳۸۷/۹/۲۰ دعوی خواهان را وارد دانسته و به استناد مواد ۲، ۱۹۸، ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، ۴۵ قانون توزیع عادلانه آب و ۱ و ۲ قانون مسئولیت مدنی حکم بر محکومیت خوانده به پر و مسدود نمودن چاه موضوع دعوی، پرداخت مبلغ ۱۰/۰۰۱/۰۰۰ ریال بابت خسارات وارده به آب‌خوان زیرزمینی و پرداخت مبلغ ۴/۱۵۳/۱۰۰ ریال بابت خسارات دادرسی در حق خواهان صادر نموده است. خوانده از این رأی درخواست تجدیدنظر نموده که در شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی مورد رسیدگی قرار گرفته و این شعبه طبق دادنامه شماره ۸۷۰۹۹۷۵۸۷۰۱۸۰۷ مورخه ۱۳۸۷/۱۱/۳۰ رأی تجدیدنظر خواسته را در قسمت محکومیت خوانده به انسداد چاه موضوع دعوی تأیید نموده ولی در قسمت محکومیت او به پرداخت خسارت وارده به آب‌خوان زیرزمینی، به این استدلال: «توجهاً به مفاد دادنامه شماره ۱۰۴ - ۱۳۷۹/۳/۸ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری که به موجب آن بخشنامه ۲۴۷۸/۵۰۵ - ۱۳۷۱/۹/۱ وزارت نیرو ابطال و نتجتاً دریافت وجه از اشخاص بابت جبران افت سفره آب زیرزمینی خلاف قانون تشخیص داده شده» تجدیدنظرخواهی را وارد دانسته و ضمن نقض رأی تجدیدنظر خواسته حکم بر رد دعوی خواهان بدوی صادر نموده است. از توجه به آنچه گفته شد ملاحظه می‌شود شعب ۱۱ و ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی با استنباط از ماده ۴۵ قانون توزیع عادلانه آب آراء مختلفی صادر کرده‌اند: شعبه ۱۲ شخصی را که بدون رعایت مقررات قانون اقدام به حفر چاه و بهره‌برداری از آن کرده مسؤول جبران خسارت وارده شده به سفره آب زیرزمینی دانسته و رأی محکومیت او را تأیید کرده ولی شعبه ۱۱ چنین شخصی را مسؤول جبران افت سفره آب زیرزمینی ندانسته و محکومیت او را از این بابت خلاف قانون تشخیص داده و رأی محکومیت او را نقض کرده است، لذا به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت ایجاد وحدت رویه قضایی مورد تقاضاست.

حسینعلی نیری - معاون قضائی دیوان عالی کشور

ج : نظریه دادستان کل کشور

با احترام درخصوص جلسه مورخه ۱۳۸۸/۱۰/۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع گزارش ردیف ۱۶/۸۸ وحدت رویه، در ارتباط با اختلاف نظر فی مابین شعب ۱۱ و ۱۲ دادگاههای تجدیدنظر استان خراسان رضوی در استنباط از ماده ۴۵ قانون توزیع عادلانه آب، نظر اینجانب به عنوان دادستان کل کشور جهت استحضار حضرتعالی و قضات ارجمند شرکت کننده در جلسه بدین شرح اعلام می گردد:

نظریه: اهمیت موضوع آب و مدیریت استفاده از منابع آبی با در نظر گرفتن اولویتهای مربوط در جهت شرب، کشاورزی، دامداری و صنعت بر کسی پوشیده نمی باشد به خصوص به علت وضعیت نزولات جوی و منابع آبی کشور امر جمع آوری، بهره برداری و توزیع عادلانه آب ضرورتاً در چهارچوب مقررات و قوانین مربوطه و با مدیریت وزارت نیرو اجتناب ناپذیر می باشد. کم آبی در بخشهایی ممکن است باعث شود افراد با عدول از مقررات مبادرت به حفر غیرمجاز چاه و یا بهره برداری غیرمجاز از سایر منابع آبی نموده و این امر موجبات ورود خسارت را به سایر بخشهایی که علیرغم اخذ مجوز و رعایت میزان بهره برداری مجاز نتوانند آب مورد نیاز را تأمین نمایند و منابع آب زیرزمینی را نیز با مشکلاتی روبرو می نمایند؛ فلذا قانونگذار با تصویب قانون توزیع عادلانه آب در اسفندماه ۱۳۶۱ موجبات بهره برداری قانونمند را فراهم آورد. همانطوری که استحضار دارند براساس ماده ۴۵ از قانون توزیع عادلانه آب مصوبه ۱۳۶۱/۱۲/۱۶ مجلس شورای اسلامی « اشخاص زیر علاوه بر اعاده وضع سابق و جبران خسارت وارده به ۱۰ تا ۵۰ ضربه شلاق و یا از ۱۵ روز تا سه ماه حبس تأدیبی برحسب موارد جرم به نظر حاکم شرع محکوم می شوند... ه - هرکسی بدون رعایت مقررات این قانون به حفر چاه و یا قنات و یا بهره برداری از منابع آب مبادرت کند.» که در خصوص جبران خسارت پس از طرح ادعای خسارت و جری تشریفات آئین دادرسی مدنی و عنداللزوم جلب نظر کارشناسی دادگاه در صورت احراز ورود خسارت به جبران آن وفق صدر ماده فوق الاشعار اتخاذ تصمیم می نماید. آنچه که هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در رأی شماره ۱۰۴ مورخه ۱۳۷۹/۳/۸ مورد بررسی و اتخاذ تصمیم قرار داده است نسبت به بخشنامه شماره ۲۴۷۸/۵۰۵ مورخه ۱۳۷۱/۹/۱ وزیر محترم وقت نیرو بوده که متن بخشنامه مذکور جهت استحضار قرائت می گردد:

بخشنامه: « در مواردی که برای جبران افت سفره آب زیرزمینی و جایگزینی آب، وجوهی در اجرای قراردادهای مربوط به تبصره ماده ۳ قانون توزیع عادلانه آب و ماده ۱۲ آئین نامه اجرائی فصل دوم قانون مذکور می بایستی دریافت گردد لازم است ضوابط دریافت وجوه مذکور را برای ملاحظه و تصویب اینجانب ارسال فرمائید. ضمناً وجوه یادشده باید در حساب خاصی واریز شود و برداشت از آن تنها با امضاء مقامات مجاز آن شرکت باضافه معاونت امور آب وزارت نیرو و صرفاً برای هزینه شدن در طرحهای جبران افت و جایگزین آب صورت گیرد. عدم اقدام به ترتیب فوق و نیز هرگونه برداشت برای مصارف دیگر از حساب مذکور تصرف غیرقانونی در وجوه و اموال دولتی تلقی شده و مستوجب مسؤولیت مقرر در قوانین مربوطه است. بیشن زنگنه وزیر نیرو - امضاء» هیأت محترم عمومی دیوان عدالت اداری در رأی مذکور چنین استناد نموده است: « نظر به اینکه اخذ هرگونه وجه از اشخاص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی اعم از مالیات، عوارض، هزینه ها و حقوق دیوانی منوط به حکم صریح قانونگذار است و تبصره ماده ۳ قانون توزیع عادلانه آب نیز متضمن جواز دریافت وجهی از اشخاص نمی باشد، بنابراین بخشنامه شماره ۲۴۷۸/۵۰۵ مورخه ۱۳۷۱/۹/۱ وزارت نیرو، مبنی بر لزوم اخذ وجوهی از اشخاص بابت جبران افت سفره آب زیرزمینی و جایگزینی آب مغایر قانون و خارج از حدود اختیارات قوه مجریه در وضع مقررات دولتی تشخیص داده می شود و به استناد قسمت دوم ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری ابطال می گردد.»

ملاحظه می فرمائید بخشنامه مذکور و رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری بر ابطال آن ارتباطی به موضوع جبران خسارت مصرح در ماده ۴۵ قانون توزیع عادلانه آب ندارد، لیکن آنچه در جریان دادرسی حائز اهمیت بوده و می بایست مورد توجه قرار گیرد احراز ورود خسارت و مکانیسم تعیین میزان خسارت است که با رعایت موازین قانونی و مقررات مربوطه و تدقیق همکاران محترم قضائی

تعیین خواهد شد. بنابر مراتب از آنجائیکه رأی شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی موافق مقررات مربوطه و صحیحاً انشاء گردیده است و بنده با رأی شعبه مذکور موافقم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۳ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بنا به حکم مقرر در ماده ۴۵ قانون توزیع عادلانه آب مصوب ۱۳۶۱/۱۲/۱۶ حفر چاه یا قنات یا بهره‌برداری از منابع آب بدون رعایت مقررات قانونی مزبور ممنوع است و مرتکب علاوه بر اعاده وضع سابق و جبران خسارات وارد شده به مجازات مقرر در آن ماده نیز محکوم می‌گردد، بنا به مراتب به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه دوازده دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی که محکومیت مرتکب را به مسلوب‌المنفعه نمودن چاه موضوع دعوی و پرداخت خسارت وارد شده به آب خوان زیر زمینی تأیید نموده است صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق آراء منتشره از اداره کل وحدت رویه و نشر مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ترتیب شمارش رأی وحدت رویه شماره ۷۱۲ ظاهراً رعایت نشده است.

حل اختلاف بازپرس و دادستان

رفع اختلاف بازپرس و دادستان حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل بعمل می‌آید (۷۱۰)

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور^۱

گزارش وحدت رویه ردیف ۲۲/۸۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۲۲/۸۷ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۸/۱/۱۸ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری‌نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۰ - ۱۳۸۸/۱/۱۸ منتهی گردید.

^۱ شماره ۶۳۳۳/هـ مورخ ۱۳۸۸/۲/۵

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می‌دارد: از شعب یازدهم و چهارم دیوان عالی کشور به شرح محتویات پرونده‌های کلاسه ۱۰۱۲/۱۱/۲۰ و ۴۰/۱۰۱۲/۱۲ در استنباط از بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ آراء متهافت صادر گردیده است که جریان آن به شرح آتی منعکس می‌گردد:

۱- حسب محتویات پرونده ۱۰۱۲/۲۰ شعبه یازدهم دیوان عالی کشور آقای بازپرس شعبه پانزدهم دادرسی ویژه امور جنایی شیراز درخصوص اتهام آقایان فرخ برزگر و مهران زارع مبنی بر شرکت در قتل عمدی مرحوم محمد فیوج دره‌شوری طی قرار ۲۴۱/۸۶ به لحاظ فقدان دلیل کافی بر انتساب بزه، منع تعقیب کیفری صادر نموده، این قرار پس از موافقت دادرسی مورد اعتراض وکلای اولیای دم قرار گرفته، شعبه بازپرسی پرونده را جهت رسیدگی به اعتراض به دادگاه کیفری استان فارس ارسال نموده، شعبه پنجم دادگاه کیفری استان فارس رسیدگی به اعتراض واصله را در صلاحیت دادگاه عمومی دانسته، که پس از اعاده به دادرسی در شعبه ۱۰۸ دادگاه عمومی جزایی شیراز مطرح گردیده و شعبه اخیرالذکر طی دادنامه ۱۸/۸۷ به صلاحیت دادگاه کیفری استان اظهارنظر نموده و پرونده را به این مرجع اعاده کرده، که به واسطه اختلاف حاصله موضوع در شعبه یازدهم دیوان عالی کشور مطرح و طی صدور دادنامه ۱۸۳/۸۷ - ۱۳۸۷/۲/۲۸ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند: نظر به اینکه دادرسی عمومی و انقلاب هر شهرستان در معیت دادگاه‌های عمومی و انقلاب شهرستان انجام وظیفه می‌نماید، رسیدگی به اعتراض شاکی نسبت به قرار منع تعقیب، در صلاحیت دادگاه عمومی بوده و با تأیید نظریه دادگاه کیفری استان فارس مبنی بر صلاحیت دادگاه عمومی جزایی (ترجیحاً شعبه ۱۰۸ دادگاه عمومی شیراز) حل اختلاف صورت می‌پذیرد.

۲- به دلالت محتویات پرونده ۱۰۱۲/۱۲ شعبه چهارم دیوان عالی کشور، آقای دادرسی دادگاه عمومی و انقلاب زرین‌دشت به موجب قرار ۴-۱۳۸۴/۷/۳۰ به جانشینی بازپرس درخصوص اتهام آقای محسن افزولگان فرزند خورشید مبنی بر ارتکاب قتل عمدی مرحوم هوشنگ جعفری قرار منع تعقیب کیفری صادر نموده، که پس از موافقت دادستان در اثر اعتراض آقای وکیل اولیای دم در شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی داراب مطرح و موضوع در صلاحیت دادگاه کیفری استان تشخیص و پرونده با قرار عدم صلاحیت در شعبه پنجم دادگاه کیفری استان فارس مطرح و این شعبه نیز با عدم پذیرش صلاحیت خود پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال داشته، که شعبه چهارم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه ۱۵ - ۱۳۸۵/۱/۲۸ به شرح ذیل رأی صادر نموده است: در خصوص اختلاف نظر قضایی راجع به صلاحیت رسیدگی بین دادگاه‌های کیفری استان فارس و دادگاه عمومی شهرستان داراب، چون نظریه مرجع اخیر به نظر صائب و رسیدگی به اصل اتهام در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌باشد، با تأیید نظر دادگاه عمومی داراب و تشخیص صلاحیت دادگاه کیفری استان فارس حل اختلاف می‌گردد. که با توجه به مراتب مذکور، نظر به اینکه شعب یازدهم و چهارم دیوان عالی کشور با استنباط از بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به قرار منع بازپرسی درخصوص جرایم موضوع تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب آراء متهافت صادر گردیده است، لذا مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام درخصوص جلسه مورخ ۱۳۸۸/۱/۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور راجع به طرح پرونده وحدت رویه ردیف ۲۲/۸۷ موضوع اختلاف نظر بین شعب ۱۱ و ۴۰ دیوان عالی کشور در استنباط از بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ در دو بخش ذیل نظریه خود را به عنوان دادستان کل کشور جهت استحضار حضرت عالی و قضات محترم شرکت‌کننده در جلسه اعلام می‌نمایم: مقتضاً به استحضار می‌رساند در بند «ن» از ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اسلامی ۱۳۸۱/۱/۲۸ اعلام گردیده است: قرارهای بازپرس که دادستان با آنها موافق باشد در موارد ذیل قابل اعتراض در دادگاه صالحه بوده و نظر دادگاه که در جلسه اداری خارج از نوبت و بدون حضور دادستان به عمل می‌آید قطعی خواهد بود.... ذکر عبارت دادگاه صالحه در این متن مستوجب برداشت‌های مختلف قضایی گردیده و اختلاف نظر حاصله نیز در همین راستا می‌باشد. برای تبیین موضوع که مراد مقنن از دادگاه صالحه چه بوده توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است. اولاً قانونگذار در بند «ل» از همان ماده از همان قانون اعلام می‌دارد: «... هرگاه بین بازپرس و دادستان توافق عقیده نباشد (یکی عقیده به مجرمیت یا موقوفی و یا منع تعقیب متهم و دیگری عقیده عکس آن را داشته باشد) رفع اختلاف حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل به عمل می‌آید و موافق تصمیم دادگاه رفتار می‌شود.» ملاحظه می‌گردد در این متن مطلق اختلاف نظر مطرح است ممکن است این اختلاف نظر فی‌مابین دادستان و بازپرس مربوط به پرونده‌هایی باشد که در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد یا خیر. ثانیاً بر اساس صدر ماده ۲۰ از همان قانون اعلام شده: «به منظور تجدیدنظر در آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مرکز هر استان دادگاه تجدیدنظر به تعداد موردنیاز مرکب از یک نفر رئیس و دو عضو مستشار تشکیل می‌شود....» در تبصره یک از ماده ۲۰ از همان قانون قانونگذار اعلام می‌نماید: «رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد و در این مورد دادگاه مذکور (دادگاه کیفری استان) نامیده می‌شود....» ملاحظه می‌فرمایند قانونگذار در صدر این ماده دادگاه‌های تجدیدنظر را اصالتاً جهت تجدیدنظر در آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب معرفی و در تبصره یک به صورت استثناء جرایمی را تصریحاً اعلام می‌دارد که به صورت ابتدایی در شعب تجدیدنظر که در این مورد دادگاه کیفری استان نامیده می‌شود، رسیدگی می‌گردد. از آنجا که هرگاه استثناء براصل وارد شود نیاز به تصریح دارد و ملاحظه می‌گردد در این ماده و مواد دیگر این قانون تصریحی بر رسیدگی دادگاه‌های کیفری استان نسبت به اعتراض به قرارهای بازپرسی وجود ندارد. ثالثاً در سوابق تاریخی قانونگذاری بعد از انقلاب دادگاه‌های کیفری دو، امر رسیدگی به اعتراض نسبت به قرارهای بازپرسی را برعهده داشتند هرچند رسیدگی به اتهام متهم در صلاحیت دادگاه کیفری یک بود و در قبل از انقلاب نیز محاکم شهرستان و بعضاً استان و نه دادگاه‌های جنایی که معادل دادگاه‌های کیفری استان فعلی است امر رسیدگی به اعتراض نسبت به کلیه قرارهای بازپرس را برعهده داشته‌اند. رابعاً صلاحیت عمومی دادگستری و دادگاه‌ها اقتضاء دارد که صلاحیت رسیدگی به قرارهای بازپرس و اعتراض نسبت به آن را داشته باشند والا باید قانونگذار حکیم تصریح برخلاف می‌نمود. خامساً سهولت دسترسی به محاکم عمومی و جلوگیری از اطاله دادرسی ایجاب می‌نماید که اعتراض به این نوع قرارها در محاکم عمومی و انقلاب مورد رسیدگی قرار گیرد. وانگهی دادگاه‌های کیفری استان استثناء و قدر متیقن دارد.

نظریه: با توجه به مقدمه مذکور و با عنایت به مفاد بند «ل» از ماده ۳ از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ و عدم امکان اتخاذ تصمیم مغایر با این بند و نیز مفاد ماده ۲۰ و تبصره یک همان ماده از همان قانون که تصریحاً مواردی که در صلاحیت دادگاه‌های کیفری استان قرار دارد ذکر گردیده و در آن اشاره‌ای به امر رسیدگی به اعتراض نسبت به قرارهای بازپرسی نشده است و همچنین سابقه تاریخی قانونگذاری نیز حکایت از آن دارد که محاکم جنایی یا دادگاه‌های کیفری یک به این اعتراضات رسیدگی نمی‌نمودند و توجه به جلوگیری از اطاله دادرسی و سهولت دسترسی به محاکم عمومی و جزایی نیز ایجاب می‌نماید تا اعتراض به قرارهای بازپرس در محاکم عمومی جزایی مورد بررسی و رسیدگی قرار گیرد، فلذا اینجانب رأی و نظر قضات محترم شعبه یازدهم دیوان عالی کشور که براساس جهات یادشده است منطبق با قانون و معیارهای حقوقی دانسته و تأیید می‌نمایم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۰ مورخ ۱۳۸۸/۱/۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه به موجب بند «ل» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸: هرگاه بین بازپرس و دادستان توافق عقیده در مجرمیت یا منع و یا موقوفی تعقیب متهم نباشد، رفع اختلاف حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل بعمل می‌آید و این دستور قانونی بر کلیه جرائم صرف‌نظر از نوع آن اطلاق دارد، لذا عبارت «دادگاه صالحه» مندرج در بند «ن» ماده ۳ قانون مذکور به قرینه قسمت اخیر بند «ل» همان ماده دادگاه عمومی و انقلاب است، بنابراین رأی شعبه یازدهم دیوان عالی کشور به نظر اکثریت اعضاء حاضر در هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح و منطبق با قانون تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

صلاحیت

دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اتهام مهم تر را دارد، صلاحیت رسیدگی به سایر اتهامات را دارد

(۷۰۹)

گزارش وحدت رویه ردیف ۲۸/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.^۱

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۲۸/۸۶ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری‌نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۹ - ۱۳۸۷/۱۱/۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

^۱ شماره ۵۹۳۴/هـ - ۱۳۸۷/۱۲/۳

احتراماً معروض می‌دارد: طبق گزارش ۱۳۸۶/۹/۲۴ ریاست محترم شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی شهرستان یزد از شعب بیست و هفتم و سی و سوم دیوان عالی کشور در پرونده‌های ۷۶۹/۱۰/۲۷ و ۷۸۷/۳۳/۱۵ با استنباط از مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ آراء مختلف صادر گردیده است که به شرح زیر خلاصه جریان پرونده‌های یادشده گزارش می‌گردد.

۱- طبق محتویات پرونده ۷۶۹/۱۰/۲۷ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور آقای «م - غ» فرزند «ح» به اتهام ربودن طفل ۱۱ ساله بنام «الف - ب» و انجام عمل شنیع لواط با وی تحت پیگرد قانونی قرار گرفته است، پرونده در مورد اتهام انتسابی مربوط به عمل لواط تفکیک و در شعبه اول دادگاه تجدیدنظر (کیفری) استان یزد با این استدلال که چون با توجه به اظهارات شاکی لواط ایقابی تحقق نیافته، طی دادنامه ۱۳۸۶/۴/۱۰ - ۳۸۴ بلحاظ فقدان ادله اثباتی بر وقوع آن به استناد ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای مرقوم در امور کیفری قرار منع پیگرد صادر و درخصوص اتهام دیگر متهم دایر بر تفخیز صرفنظر از صحت و سقم آن قرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم عمومی جزایی یزد صادر نموده و متقابلاً شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی نیز با این استدلال که طبق مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی در امور کیفری که باید به اتهامات متعدد متهم توأماً و یکجا رسیدگی شود از خود نفی صلاحیت نموده که با حدوث اختلاف پرونده در شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور مطرح و به شرح ذیل به صدور دادنامه ۸۸۰ - ۱۳۸۶/۸/۲۱ منتهی گردیده است: «ضمن تأیید استدلال شعبه ۱۰۳ محاکم عمومی جزایی یزد با اعلام صلاحیت رسیدگی شعبه اول دادگاه کیفری استان یزد حل اختلاف می‌گردد. شایان ذکر است قرار منع تعقیب صادره در مورد لواط ایقابی هم مخدوش و فاقد وجهت حقوقی است چرا که در صورت فقد ادله اثباتی باید رأی به براءة صادر شود.»

۲- به حکایت پرونده ۷۸۷/۱۵ شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور آقای «م - ح» به موجب دادنامه ۶۱۴ و ۶۱۵ - ۱۳۸۶/۵/۲۸ شعبه اول دادگاه کیفری استان یزد از اتهام لواط ایقابی مبری و درخصوص اتهام وی دایر به آدم‌ربایی و تفخیز به شایستگی دادگاه عمومی جزایی یزد قرار عدم صلاحیت صادر گردیده، شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی یزد نیز طی دادنامه ۱۰۴۷ - ۱۳۸۶/۸/۱۲ با توجه به اینکه به اتهامات متعدد متهم باید یکجا رسیدگی شود و دادگاه کیفری استان که صلاحیت رسیدگی به جرم اهم را دارد و صالح به رسیدگی به جرایم مرتبط نیز هست، لذا به استناد مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون فوق‌الذکر از خود نفی صلاحیت نموده که پرونده در شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور رسیدگی و طی دادنامه ۵۶۹ - ۱۳۸۶/۹/۵ بدین شرح اعلام رأی شده است که: «با توجه به محتویات پرونده و لحاظ محدوده قانونی صلاحیت محاکم کیفری استان مصرّح در تبصره ماده ۴ و تبصره یک ماده ۲۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با تأیید صلاحیت شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی یزد حل اختلاف می‌گردد. نظر به اینکه شعب بیست و هفتم و سی و سوم دیوان عالی کشور با استنباط از مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی در امور کیفری در موارد تحقق اختلاف در صلاحیت فی‌مابین دادگاه عمومی جزایی یک شهرستان با دادگاه تجدیدنظر (کیفری استان) مستقر در حوزه قضایی آن استان آراء متفاوتی صادر کرده‌اند، لذا به استناد ماده ۲۷۰ قانون مرقوم تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می‌نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام درخصوص جلسه مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور راجع به طرح پرونده وحدت رویه ردیف ۲۸/۸۶ موضوع اختلاف نظر فی‌مابین شعب ۲۷ و ۳۳ دیوان عالی کشور در استنباط از مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی

و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۸۷^۱ در دو بخش ذیل نظریه خود را به عنوان دادستان کل کشور جهت استحضار حضرتعالی و قضات محترم شرکت‌کننده در جلسه اعلام می‌نمایم.

مقدمتاً به استحضار می‌رساند دادگاه‌های کیفری استان براساس مفاد ماده ۴ و ماده ۲۰ از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ پس از انقلاب و برای اولین بار در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از سیستم تعدد قاضی یا به عرصه وجود نهاد. دادگاه‌های کیفری استان شعبی از محاکم تجدیدنظر استان‌ها هستند که به پاره‌ای از جرایم رسیدگی نخستین می‌نمایند. با بررسی در پرونده‌های ارجاعی به این نوع محاکم مواجهه با دو دسته پرونده می‌شویم. ۱- پرونده‌های منافی عفت مستوجب مجازات اعدام یا رجم ۲- پرونده مستوجب مجازات قصاص عضو، قصاص نفس، صلب و اعدام یا حبس ابد است. دسته اول بطور مستقیم به دادگاه‌ها ارجاع و مرحله تحقیقات مقدماتی و مرحله دادرسی مستقیماً تحت نظر و تعالیم قضات محترم دادگاه کیفری استان انجام و دسته دوم با طی نمودن مرحله تحقیقات مقدماتی در دادسرا و صدور کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ارجاع می‌گردد.

ملاحظه شده بعضاً در پرونده‌های دسته اول جرایم دیگری از قبیل آدم‌ربایی، سرقت، ضرب و جرح هم مطرح و در برخی موارد اقراریه متهم به حدنصاب شرعی در جهت اجراء حد نمی‌رسد (موضوع ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی) و یا تحقیقات به عمل آمده اثبات بزه مستوجب حد قتل را نمی‌نماید بلکه جرم دیگری که مستوجب حدشلاق یا تعزیرات است اثبات می‌گردد. در برخی از موارد نیز اتهاماتی از قبیل مواد مخدر یا جرایم خاص نظامی و انتظامی که در صلاحیت دیگر محاکم اختصاصی است مطرح می‌گردد. در برخی موارد هم که پرونده با تنظیم کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ارجاع می‌گردد نظیر قتل عمد، تحقیقات دادگاه منجر به اثبات قتل عمد نمی‌شود و قتل شبه عمد یا خطای اثبات می‌گردد. قضات محاکم در مواجهه با این قبیل موارد رویه‌های مختلفی را در پیش گرفته‌اند برخی به استناد مواد ۵۴ و ۱۸۳ از قانون آیین دادرسی کیفری جرایم متعدد را به لحاظ صلاحیت در رسیدگی به جرم اهم یکجا رسیدگی می‌نمایند و برخی صلاحیت دادگاه کیفری استان را صرفاً در محدوده استنادی در قانون تشخیص داده و نسبت به آنچه خارج از صلاحیت منصوص بوده رسیدگی ننموده و قرار عدم صلاحیت صادر می‌نمایند و در شعب محترم دیوان عالی کشور نیز آراء مختلفی صادر گردیده. برخی شعب رسیدگی توأمان را قبول داشته اما مرجع تجدیدنظر را به صورت واحد و در دیوان عالی کشور نمی‌دانند و قائل به تفکیک شده و جرایمی را که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نبوده را برای رسیدگی به اعتراض به محاکم تجدیدنظر استان‌ها ارجاع داده‌اند. برخی صلاحیت محاکم کیفری استان را صرفاً در موارد مصرح در مواد ۴ و ۲۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب دانسته و آراء صادره نسبت به سایر جرایم را نقض و رسیدگی را به دادگاه‌های عمومی جزایی ارجاع می‌نمایند. و برخی از شعب رأی دادگاه‌های کیفری استان در رسیدگی توأمان به جرایم متعدد متهم را صحیح و مبادرت به رسیدگی به اعتراض به عمل آمده نموده‌اند. در همه موارد توجیهاتی وجود دارد که پرداختن به آنها در فرصت موجود امکان‌پذیر نیست. ضمن آنکه قضات محترم حاضر در جلسه به تفصیل به دلایل استنادی نسبت به آراء هر گروه صحبت فرمودند. آنچه بیشتر از هر چیز موجب رویه‌های متفاوت شده، رسیدگی به پرونده‌ها به صورت دوگانه یعنی در بعضی موارد مستقیم و بدون کیفرخواست و در برخی موارد با صدور کیفرخواست می‌باشد. که بنظر می‌رسد اتخاذ تصمیم در مورد رسیدگی توأمان یا عدم رسیدگی توأمان نیز رافع همه مشکلات

^۱ اصلاحیه قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ شماره ۵۹۳۴/هـ ۱۳۸۸/۲/۲

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

احتراماً، عبارت: « قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۸۷ » را در صفحه ۴، ستون اول، سطر ۴۰ رأی وحدت رویه شماره ۷۰۹ - ۱۳۸۷/۱/۱ منتشره در روزنامه رسمی شماره ۱۸۶۴۳-۱۳۸۷/۱۲/۱۲، به: «قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸» اصلاح می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

موجود نمی‌باشد. زیرا قضات می‌بایست اتهام منافی عفت مستوجب حد اعدام یا رجم را به طور مستقیم رسیدگی کنند و نسبت به ادعاهای دیگر نظیر آدم‌ربایی، ضرب و جرح، سرقت و از این قبیل را، پس از تنظیم کیفرخواست مورد رسیدگی قرار دهند. حال اگر محل وقوع جرم ایرانشهر در استان سیستان و بلوچستان و یا خواف در استان خراسان باشد طرفین پرونده مجبورند فاصله چند صدکیلومتری تا مرکز استان را چندین بار طی کنند و این مسیر چه مشکلاتی و زحماتی را به دنبال خواهدداشت و امید است در جهت اصلاح وضع موجود اقدامات قانونی شایسته‌ای صورت پذیرد و با ارزیابی همه جانبه از قانون فعلی تدابیر لازمی برای تسهیل و صیانت از حقوق مردم و عفاف عمومی انجام پذیرد.

نظریه: علی‌ایحال با توجه به جمیع جهات مذکور به نظر می‌رسد رسیدگی توأمان به جرایم متعدد متهم در یک مرجع قضایی به صورت واحد منشأ آثار و نتایج قابل قبول و مطلوبی است و علیرغم وجود مشکلات ارجح آن است که پرونده به قسمت‌های مختلف و در مراجع متعدد مورد رسیدگی قرار نگیرد. در عین توجه به نظرات مخالف مع‌الوصف با توجه به بررسی‌های انجام پذیرفته و با عنایت به روح قانون و مبانی شرعی و مصالح عمومی و رویه‌های قضایی و دکترین حقوقی و صلاحیت اعم که دادگاههای کیفری استان دارند چنانکه در دادگاههای جنایی گذشته نیز همین حکم وجود داشته و در دادگاه کیفری یک نیز رویه مذکور مجرا بوده. نظر شعبه محترم ۲۷ دیوان عالی کشور مبنی بر رسیدگی توأمان به جرایم متعدد در دادگاه کیفری استان را راجح دانسته و تأیید می‌نمایم.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۹ مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از اصول کلی حقوقی و مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، هرگاه متهم به ارتکاب چند جرم از درجات مختلف باشد دادگاهی باید به اتهامات او رسیدگی نماید که صلاحیت رسیدگی به مهم‌ترین جرم را دارد. با این ترتیب به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور در صورتی که یکی از اتهامات متهم از جرایمی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، این دادگاه باید به اتهامات دیگر او نیز که در صلاحیت دادگاه عمومی است رسیدگی نماید. همچنین چنانچه بزه‌ی به اعتبار ترتب یکی از مجازات‌های مندرج در تبصره الحاقی به ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ در دادگاه کیفری استان مطرح گردد و دادگاه پس از رسیدگی تشخیص دهد عمل ارتكابی عنوان مجرمانه دیگری دارد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است، این امر موجب نفی صلاحیت دادگاه نخواهد بود و باید به این بزه رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید. آراء دادگاه کیفری استان در موارد فوق قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.^۱

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مهریه

^۱ قانون جدید آیین دادرسی کیفری

ماده ۳۰۲ - به جرایم زیر در دادگاه کیفری یک رسیدگی می‌شود:

الف - جرایم موجب مجازات سلب حیات؛

ب- جرایم موجب حبس ابد؛

پ- جرایم موجب مجازات قطع عضو و رنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی با میزان ثلث دیه کامل یا بیش از آن؛

ت- جرایم موجب مجازات ت زبری دره چهار و بالاتر؛

ث- جرایم سیاسی و مطبوعاتی.

ماده ۳۰۳ - به جرایم زیر در دادگاه انقلاب رسیدگی می‌شود:

الف - جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی، محاربه و افساد فی الارض، بغی، تبانی و اجتماع علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه یا احراق تخریب و اتلاف اموال به منظور مقابله با نظام

ب- توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و مقام رهبری

پ- تمام جرایم مربوط به مواد مخدر روانگردان و پیشسازهای آن و قاچاق اسلحه‌های مهمات و اقلام و مواد تحت کنترل

ت- سایر مواردی که به موجب قوانین خاص در صلاحیت این دادگاه است.

ماده ۳۱۴ - هر کس متهم به ارتکاب جرایم متعدد باشد که رسیدگی به بعضی از آنها در صلاحیت دادگاه کیفری یک و دو و بعضی دیگر در صلاحیت دادگاه انقلاب یا نظامی باشد، متهم ابتدا در دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به مهم‌ترین اتهام را دارد، محاکمه می‌شود و پس از آن برای رسیدگی به اتهام دیگر به دادگاه مربوط اعزام می‌شود. در صورتی که اتهامات از حیث مجازات مساوی باشد متهم حسب مرور، به ترتیب در دادگاه نظامی، انقلاب، کیفری یک یا کیفری دو محاکمه می‌شود.

ماده ۴۲۸ - آرای صادره درباره جرایمی که مجازات قانونی آنها سلب حیات قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه چهار و بالاتر است و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آنها ثلث دیه کامل مجنی علیه یا بیش از آن است و آرای صادره درباره جرایم سیاسی و مطبوعاتی، قابل فرجام خواهی در دیوانعالی کشور است.

تقسیم مهریه مسقط حق حبس زوجه نیست (۷۰۸)

الف: مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۳/۸۷ وحدت رویه، رأس ساعت ۱۰ بامداد روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۷/۵/۲۲ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۸-۱۳۸۷/۵/۲۲ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می‌دارد: براساس گزارش ۱۳۸۶/۱۲/۱۲-۴۳۰۲۸ رئیس کل محترم حوزه قضایی استان اصفهان، از شعب ششم و نوزدهم دادگاه‌های تجدیدنظر این استان به موجب دادنامه‌های ۱۳۷۰-۱۳۸۶/۸/۱۳ پرونده کلاسه ۱۲۲۰/۸۶ و ۱۳۸۶/۹/۴-۷۵ پرونده کلاسه ۸۶-۱۰۵، در استنباط از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی آراء مختلف صادر گردیده است که خلاصه جریان امر ذیل منعکس می‌گردد.

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۸۶-۱۲۲۰ شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان، آقای بهنام ... فرزند ... به طرفیت خانم الهه ... فرزند ... به خواسته الزام به تمکین و ادامه زندگی مشترک اقامه دعوی نموده، که موضوع در شعبه بیستم دادگاه عمومی حقوقی اصفهان به شرح ذیل به صدور دادنامه ۱۳۸۶/۵/۲۷-۸۶۰۹۹۷۰۳۵۲۰۰۲۱ منتهی گردیده است:

«... با عنایت به اینکه زوجه صراحتاً تمکین خود را منوط به دریافت کل مهریه نموده و به حق حبس استناد نموده‌است، نظر به اینکه نامبرده مهریه را مطالبه نموده و با احراز اعسار خواهان از پرداخت یکجای مهریه، حکم به تقسیت صادر شده و خواهان در حال پرداخت اقساط است و حسب استعلام از اجرای احکام، خوانده نسبت به وصول اقساط اقدام نموده‌است، لذا تمسک به حق حبس و اناطه تمکین به دریافت کل مهریه با وضعیت اعسار خواهان از پرداخت یک جای مهریه، که مدت‌ها طول خواهد کشید، عملاً موجب حرج برای زوج خواهد بود. نظر به اینکه حکم موضوع منوط نمودن تمکین، وصول مهریه در چنین حالتی اعسار خواهان و صدور حکم تقسیت به وسیله دادگاه در قانون مدنی مبهم می‌باشد، لذا به استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی و با توجه به فتاوی مراجع عظام تقلید از جمله حضرات آیات محمدتقی بهجت، ناصر مکارم شیرازی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، حسین نوری همدانی، در این مورد حق حبس ساقط می‌گردد، لذا دادگاه دعوی خواهان را وارد دانسته، حکم به الزام خوانده به تمکین از زوج صادر و اعلام می‌گردد.»

این رأی در شعبه ششم تجدیدنظر استان به موجب دادنامه ۱۳۷۰-۱۳۸۶/۸/۱۳ به لحاظ اینکه با صدور حکم اعسار و تعیین اقساط برای پرداخت مهریه، زوج باید فقط اقساط معینه را پرداخت نماید و مهریه صرفاً نسبت به همان مقدار حال و مابقی مؤجل است و با وصف تقسیت مهریه شرط مذکور در قسمت اخیر ماده ۱۰۸۵ محقق نمی‌شود و زوجه نمی‌تواند از حق حبس موضوع ماده مذکور استفاده نماید، مورد تأیید قرار گرفته‌است.

^۱ شماره ۶۰۱۲/هـ مورخ ۱۳۸۷/۶/۱۶

۲- به حکایت محتویات پرونده کلاسه ۱۰۵-۸۶ شعبه نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان، شعبه بیستم دادگاه عمومی و حقوقی، در مورد دعوی آقای سعید ... فرزند ... به طرفیت خانم بهناز ... فرزند ...، به خواسته الزام خواننده به تمکین، طی دادنامه ۱۳۸۶/۵/۲۵ - ۸۶۰۹۹۷۰۳۵۲۰۰۷۰۹ عیناً با استدلالی که در دادنامه مذکور در بند اول این گزارش معروض گردیده است، حکم به الزام خواننده به تمکین از زوج و ایفای وظایف زوجیت، صادر نموده است، که شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر در مقام رسیدگی به تجدیدنظر خواهی محکوم علیه، طی دادنامه ۱۳۸۶/۹/۴-۷۵ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده است: «... نظر به اینکه اولاً: قانونگذار در ضمن ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی صراحتاً نسبت به موضوع تعیین تکلیف نموده و چنانچه مهریه حال باشد به زوجه حق داده تا از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع نماید و موضوع تعیین تکلیف نموده و چنانچه مهریه حال باشد به زوجه حق داده تا از صراحت قانونی به استناد فتاوی، غیر از حکم قانونگذار را مورد حکم قرار داد. ثانیاً: در ماده قانونی مارالذکر پرداخت مهریه به طور مطلق عنوان شده و بر کل مهریه اطلاق دارد و پرداخت قسمتی از آن نمی تواند نافی حق حبس زوجه گردد. ثالثاً: تصمیم دادگاه، مبنی بر تقسیط مهریه، وصف حال بودن مهریه را که در زمان انعقاد عقد نکاح طرفین بر آن توافق کرده اند تبدیل به مؤجل نمی نماید. رابعاً: زمانی که قانون منتشر می گردد فرض بر این است که آحاد جامعه نسبت به قانون عالم می باشند و با آگاهی از این حق، زوجین نسبت به انعقاد عقد نکاح اقدام نموده اند و به عنوان یک حق مکسب برای زوجه، تصمیم بعدی دادگاه مبنی بر تقسیط مهریه نمی تواند حق مذکور را ضایع نماید مضافاً، زوج با علم و اطلاع از چنین حقوقی اقدام به تعیین مهریه نموده است و عدم بضاعت وی نمی تواند حق زوجه را در این خصوص ساقط نماید ... لذا ضمن نقض دادنامه معترض عنه حکم به رد دعوی صادر و اعلام می نماید.»

همان طور که ملاحظه می فرمایند با استنباط از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی از دو شعبه تجدیدنظر استان اصفهان به شرح مرقوم آراء مختلف صادر گردیده، که به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضای طرح موضوع را جهت بررسی و صدور رأی وحدت رویه قضایی دارد.

حسینعلی نیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام در خصوص جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور مورخه ۱۳۸۷/۵/۲۲ در مورد طرح گزارش وحدت رویه ردیف ۳/۸۷ نسبت به اختلاف نظر فیما بین شعب محترم ششم و نوزدهم دادگاههای تجدیدنظر استان اصفهان در استنباط از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی نظر اینجانب به عنوان دادستان کل کشور در دو بند به شرح ذیل شامل مقدمه و نتیجه گیری جهت استحضار حضرتعالی و قضات محترم حاضر در جلسه اعلام می گردد. مقدمه: همان طوری که در طرح گزارش جلسه اعلام گردیده شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان در پرونده مطروحه به خواسته الزام به تمکین و ادامه زندگی مشترک زوج به طرفیت زوجه نظر خود را این گونه اعلام نموده است «... با عنایت به اینکه زوجه صراحتاً تمکین خود را منوط به دریافت کل مهریه نموده و به حق حبس استناد نموده است، نظر به اینکه نامبرده مهریه را مطالبه نموده و با احراز اعسار خواهان از پرداخت یک جای مهریه، حکم به تقسیط صادر شده و خواهان در حال پرداخت اقساط است و حسب استعلام از اجرای احکام، خواننده نسبت به وصول اقساط اقدام نموده است، لذا تمسک به حق حبس و اناطه تمکین به دریافت کل مهریه با وضعیت اعسار خواهان از پرداخت یکجای مهریه، که مدت ها طول خواهد کشید، عملاً موجب حرج برای زوج خواهد بود. نظر به اینکه حکم موضوع منوط نمودن تمکین به وصول مهریه در چنین حالتی اعسار خواهان و صدور حکم تقسیط به وسیله دادگاه در قانون مدنی مبهم می باشد، لذا با استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی و با توجه به فتاوی مراجع عظام تقلید از جمله حضرات آیات محمدتقی بهجت، ناصر مکارم شیرازی، سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، حسین نوری

ندارد در مورد پرونده و تقسیط براساس حکم محکمه و بلکه بصورت مطلق را می گوید که حال باشد یا مؤجل (متن شرایع و نظر صاحب جواهر نیز مربوط به صورت مطلق است نه موضوع مورد بحث ما) و قانون صراحت ندارد والا اختلاف شعب نیز معنا نداشت لذا ادعای صراحت بلاوجه است. استنباط اینکه مهریه نیز برکل مهریه اطلاق می شود. و ادعای اینکه پرداخت قسمتی نمی تواند نافی حق حبس زوجه گردد اول الکلام است بلکه ادعای بدون دلیل است. اینکه گفته تصمیم دادگاه مبنی بر تقسیط مهریه وصف حال بودن مهریه که در زمان عقد نکاح طرفین بر آن توافق دارند، نمی تواند تبدیل به مؤجل نماید، این هم صحیح نمی باشد، چون وصف حال بودن مهریه و توافق طرفین بر آن شامل صورت اعسار نمی شود و مهریه هایی که در دهه های اخیر در دفترچه ها ذکر می شود نوعاً امکان پرداخت بصورت حال را ندارند و توافق نیز معلوم نیست، بلکه عندالقدره و الاستطاعه است. اینکه انتشار قانون دلیل بر علم به قانون است و یا حق مکتسب است، تردیدی در حق مکتسب بودن نمی باشد، بلکه فرض تقسیط توسط مرجع ذیصلاح است و حقی نیز ضایع نمی شود. چطور عدم بضاعت زوج موجب می شود تا زوجه فرد غیر ملئی را زندانی کند. زندان کردن فردی که ملاتت ندارد، خود خلاف شرع است. و فرض این است که زوج از اول نیز واجد نبوده و یا دچار سانحه و حادثه شده، آیا باز حکم به محبوس کردن زوج می نماییم. این با سیاست های حبس زدائی نیز منافات دارد. در هر صورت نظر به جهات یادشده، نظر شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان مورد تأیید می باشد، سایر مسائل باید براساس مقررات دیگر پیگیری شود.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۸ مورخ ۱۳۸۷/۵/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

به موجب ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی زن می تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند، مشروط بر اینکه مهر او حال باشد. ضمناً در صورت احراز عسرت زوج، وی می تواند که مهر را به نحو اقساط پرداخت کند. با توجه به حکم قانونی ماده مذکور که مطلق مهر مورد نظر بوده و با عنایت به میزان مهر که با توافق طرفین تعیین گردیده، صدور حکم تقسیط که صرفاً ناشی از عسر و حرج زوج در پرداخت یک جای مهر بوده مسقط حق حبس زوجه نیست و حق او را مخدوش و حاکمیت اراده وی را متزلزل نمی سازد، مگر به رضای مشارالیه، زیرا اولاً حق حبس و حرج دو مقوله جداگانه است که یکی در دیگری مؤثر نیست. ثانیاً موضوع مهر در ماده مزبور دلالت صریح به دریافت کل مهر داشته و اخذ قسط یا اقساطی از آن دلیل بر دریافت مهر به معنای آنچه مورد نظر زوجه در هنگام عقد نکاح بوده، نیست. بنابه مراتب رأی شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان که موافق با این نظر است منطبق با قانون تشخیص می شود. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاه ها و شعب دیوان عالی کشور لازم الاتباع می باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تغییر کاربری

صدور حکم به قلع و قمع بنای غیرمجاز، نیازی به تقدیم دادخواست ندارد (۷۰۷)

الف: مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۲۷/۸۶ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله درینجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۷ - ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می‌دارد: براساس گزارش شماره ۶۲ مورخه ۱۳۸۶/۹/۲۶ معاون محترم دادستان عمومی و انقلاب شهرستان گنبدکاوس، از شعب دوم و هشتم دادگاه‌های تجدیدنظر استان گلستان در پرونده‌های ۱۰۰۳ - ۸۶/۹۹۵/ش و ۸/۸۶/۱۰۹۷ با استنباط از ماده سوم اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴/۳/۳۱ آراء مختلفی صادر گردیده، که خلاصه جریان پرونده‌ها ذیل منعکس می‌گردد.

خلاصه جریان پرونده‌ها

۱- شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی گنبدکاوس در پرونده کلاسه ۸۶/۲۱۲ طی دادنامه ۵۷۶ - ۱۳۸۶/۴/۱۱ درخصوص اتهام آقای ح فرزند ب به تغییر کاربری اراضی زراعی به مساحت هشتاد مترمربع به تجاری، با توجه به محتویات پرونده، کیفرخواست تنظیمی مستند به شکایت و اعلام گزارش اداره جهاد کشاورزی، اقرار متهم در دادرسی و دفاعیات غیرموجه وی در دادگاه، با احراز بزهکاری متهم موصوف و انطباق آن با ماده ۳ قانون فوق‌الاشعار نامبرده را با رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی به لحاظ وضعیت خاص متهم و فقدان سابقه کیفری به پرداخت یک میلیون ریال جزای نقدی و قلع و قمع بنای احداثی محکوم نموده، که پس از تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه در فرجه قانونی شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان طی دادنامه ۱۱۰۵ و ۱۱۰۴ - ۸۶ حکم تجدیدنظر خواسته را در قسمت محکومیت تجدیدنظرخواه به پرداخت جزای نقدی را مستنداً به مواد ۲۴۸ و ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تأیید و درخصوص محکومیت به قلع و قمع بنای احداثی، چون قلع و قمع بنا نیاز به تقدیم دادخواست حقوقی دارد اعتراض محکوم‌علیه را در این خصوص وارد تشخیص و به استناد بند ب ماده ۲۵۷ قانون اخیرالذکر دادنامه را نقض نموده است.

۲- شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی گنبدکاوس در پرونده کلاسه ۸۶/۲۱۳ طی دادنامه ۵۷۵ - ۱۳۸۶/۴/۱۱ آقای دردی محمدداز فرزند قزاق را به استناد ماده ۳ قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغات به لحاظ تغییر کاربری ۱۶۰ متر مربع اراضی زراعی بدون مجوز قانونی به پرداخت یک میلیون ریال جزای نقدی و قلع و قمع بنای احداثی محکوم نموده، که بر اثر تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه موصوف، پرونده در شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان به شرح ذیل به صدور دادنامه ۸۶/۱۳۵۵ - ۱۳۸۶/۵/۳۰ منتهی گردیده است: «درخصوص تجدیدنظرخواهی آقای دردی محمد داز فرزند قزاق نسبت به دادنامه ۸۶/۵۷۵ شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی گنبد که مشعر بر محکومیت تجدیدنظرخواه به پرداخت جزای نقدی در حق دولت و قلع و قمع بنای احداثی از باب تغییر کاربری اراضی کشاورزی می‌باشد، نظر به اینکه دادنامه معترض‌عنه مطابق با قانون صادر گردیده و از ناحیه تجدیدنظرخواه هم ایراد و اعتراض مفید و مؤثری که موجب نقض آن گردد به عمل نیامده، فلذا تجدیدنظرخواهی غیروارد بوده و به استناد قسمت «الف» ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری دادنامه معترض‌عنه را تأیید و

استوار می‌نماید.....» که چون شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان قلع و قمع بنای احداثی در اراضی تغییر کاربری شده غیرمجاز را، مستلزم تقدیم دادخواست حقوقی دانسته، در حالی که شعبه هشتم به شرحی که منعکس گردیده حکم به قلع و قمع بنا بدون تقدیم دادخواست جداگانه را مورد تأیید قرار داده و با این ترتیب با استنباط از ماده ۳ اصلاحی قانون حفظ کاربری اراضی و باغات آراء متفاوت صادر نموده‌اند، لذا به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می‌نماید.

حسینعلی نبیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ج : نظریه دادستان کل کشور

با احترام؛ درخصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۲۷/۸۶ هیأت محترم دیوان عالی کشور، موضوع اختلاف نظر بین شعب دوم و هشتم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان، در استنباط از مقررات ماده ۳ اصلاحی قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۸۵/۸/۱، با توجه به گزارش تنظیمی و لحاظ مقررات قانونی به شرح آتی اظهار نظر می‌گردد: مستنبط از اصول کلی و عمومات قانونی از جمله وظایف مراجع قضایی، رسیدگی به شکایات و تعیین تکلیف امور متنازع فیه با لحاظ جمیع آثار و لوازم آنها می‌باشد. به همین اعتبار مقررات ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی برای تعیین تکلیف اموال و اشیاء و وسایل مربوط به جرایم و یا حاصل از آنها وظایفی را محول به عهده دادگاه‌ها نموده است و در مواردی هم علاوه بر این حکم کلی مقنن، حسب مقتضیات اعمال مجرمانه و کیفیت اموال راجع به جرم و یا حاصل از آن به موجب مقررات خاص از جمله مقررات قسمت اخیر ماده ۶۹۰ همان قانون جهت تعیین تکلیف اموال از جهت ابقاء، امحاء و استرداد آنها وظایفی را به عهده دادگاه محول کرده است. نوعاً انجام این وظیفه تکلیف دادگاه بوده و مستغنی از دادخواست شاکی می‌باشد و در مواردی هم تحقق وظیفه موکول به درخواست شاکی است، نظر مقنن منصرف از تشریفات قانون آیین دادرسی مدنی از جمله تقدیم دادخواست می‌باشد. در مانحن فیه علاوه بر مراتب مذکور به تصریح ماده ۳ اصلاحی فوق‌الاشعار قلع و قمع بنای احداثی توأم با پرداخت جزای نقدی از جمله محکومیت‌های قانونی اشخاصی است که بدون اخذ مجوز از کمیسیون‌های ذیربط اقدام به تغییر کاربری اراضی زراعی یا باغ‌ها می‌نمایند، سیاق عبارات و الفاظ مستعمل در این ماده به نحوی است که افاده تکلیف دادگاه بر لحاظ موضوع قلع و قمع بنای احداثی در اراضی مذکور در احکام صادره می‌نماید به عبارتی مفید تکلیف شاکی برای تقدیم دادخواست در این مورد نمی‌باشد اصولاً مقررات قانون حفظ کاربری از جمله مقررات مربوط به انتظام امور و احکام حکومتی است و اجرای آنها باید به نحوی باشد که تأمین‌کننده اغراض مقنن و مراد شارع باشد و چون الزام شاکی برای ازاله آثار تصرف و قلع و قمع بنای حاصل از تغییر کاربری اراضی زراعی و باغات به تقدیم دادخواست و رعایت جمیع تشریفات مربوط به دادرسی مدنی با اهداف و اغراض و لزوم سرعت قانون و تسهیل در امور منافات دارد و در مواردی ناقض اغراض مذکور به نظر می‌رسد به علاوه رویه قضایی نیز بر همین اساس استوار بوده و در موارد مشابه نیاز به دو نوع دادخواست احساس نمی‌شود. مقتضای مقدمات حکمت نیز عدم نیاز به ارائه دادخواست دیگری است و اگر لازم بود باید مقنن اظهار می‌نمود و اگر قاضی بر اساس ماده ۳ و تبصره‌های مربوط نسبت به قلع و قمع نظر بدهد نمی‌توان گفت قاضی تخلف کرده بلکه در صورت امتناع از اظهار نظر قابل مؤاخذه خواهد بود و باید با او برخورد شود. در هر صورت به نظر موضوع روشن و سیاق قانون و تأکیدات منظور در آن مانند: علاوه، علاوه‌ها و عناوین مشابه گویاست. بر لزوم اظهار نظر قضایی توأمان جرمه و جزای نقدی با حکم قلع و قمع بنا در صورت نیاز، بدین جهت رأی شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان را که با لحاظ این موارد و رعایت اصول و موازین صادر شده است موجه تشخیص و مورد تأیید قرار می‌دهد.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۷ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ هیأت عمومی

چون مطابق ماده ۳ قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴/۳/۳۱، کلیه مالکان یا متصرفان اراضی زراعی و باغهای موضوع این قانون که به صورت غیرمجاز و بدون اخذ مجوز از کمیسیون مربوطه اقدام به تغییر کاربری نمایند، علاوه بر قلع و قمع بنا به سایر مجازاتهای مذکور در این ماده محکوم می‌شوند و عبارت «.....علاوه بر قلع و قمع بنا.....» در صدر مجازاتهای مقرر به تقدم آن نسبت به مجازاتهای دیگر ماده مزبور، دلالت می‌نماید و معلوم می‌دارد که قلع و قمع بنا جزء لاینفک حکم کیفری است، کما اینکه در تبصره ۲ ماده ۱۰ این قانون نیز جلوگیری از ادامه عملیات غیرمجاز و توقف آن، حتی به صورت قلع و قمع بنای غیرمجاز، البته با رعایت مقررات قانونی به مأمورین کشف و تعقیب بزه موصوف تکلیف گردیده است، لذا با توجه به اهمیت حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها و صراحت قانونی فوق‌الاشعار، صدور حکم به قلع و قمع بنای غیرمجاز، به عنوان تکلیف قانونی، وظیفه دادگاه صادرکننده حکم کیفری بوده و نیازی به تقدیم دادخواست از سوی اداره شاکی ندارد، لذا به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان در حدی که با این نظر مطابقت داشته باشد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاههای سراسر کشور و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

دادگاه نظامی

تجدیدنظر از آراء صادره که به تبع جرم مهمتر در دادگاه نظامی یک رسیدگی می‌شود دیوان است

(۷۰۶)

الف: مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۱۲/۸۶ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۶/۸/۱ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله درینجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۶ - ۱۳۸۶/۹/۲۰ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

^۱ شماره ۵۵۰۷ هـ مورخ ۱۳۸۶/۱۰/۱۱

احتراماً معروض می‌دارد: براساس گزارش ۱۳۸۵/۴/۷ - ۷/۳۴/۸۵/۳۲۵۰۶ معاونت حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح، از شعب سی و یکم و سی و سوم دیوان عالی کشور با استنباط از تبصره ذیل ماده ۳ قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها مصوب ۱۳۷۲ طی دادنامه‌های صادر شده در پرونده‌های ۱۳۹۴۵۷/۱۳ و ۳۳-۹۷۶۵/۱۴ آراء مختلف صادر گردیده است که جریان آن ذیلاً منعکس می‌گردد.

۱- به حکایت محتویات پرونده ۹۴۵۷/۱۳ شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور سرگرد کریم فرزند به اتهام اهانت به مافوق و اخذ رشوه تحت تعقیب دادرسی نظامی اردبیل قرار گرفته، که پس از انجام تحقیقات مقدماتی پرونده جهت رسیدگی با صدور کیفرخواست به شعبه اول دادگاه نظامی یک استان اردبیل ارسال شده است. دادگاه پس از رسیدگی متهم را درخصوص اتهام اهانت به مافوق به استناد ماده ۳۱ قانون قبلی مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۷۱ با اعمال تخفیف به پرداخت مبلغ دویست هزار ریال جزای نقدی و از حیث اتهام رشوه مستند به ماده ۱۱۸ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ به یک سال حبس و جزای نقدی معادل وجه مأخوذه و تنزیل یک درجه محکوم کرده است.

محکوم‌علیه با پرداخت هزینه دادرسی به رأی صادر شده اعتراض کرده که پرونده جهت رسیدگی به اعتراض نامبرده به شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور ارجاع می‌گردد. شعبه مزبور نیز برابر دادنامه ۹۱-۱۳۸۴/۲/۴ نسبت به تقاضای تجدیدنظرخواهی محکوم علیه در مورد هر دو اتهام، رسیدگی و دادنامه تجدیدنظر خواسته را به لحاظ عدم انطباق حکم دادگاه با موازین قانونی نقض و رسیدگی را به دادگاه همعرض محول می‌نماید.

۲- به دلالت پرونده ۹۷۶۵/۱۴ شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور، ستوان یکم پاسدار حسین فرزند به اتهامات جعل، استفاده از سند مجعول و سرقت سه برگ از دفترچه درمانی آقای و همسرش تحت تعقیب دادرسی نظامی استان خراسان رضوی قرارگرفته که پرونده پس از انجام تحقیقات مقدماتی با صدور کیفرخواست جهت رسیدگی به شعبه دوم دادگاه نظامی یک استان خراسان رضوی ارجاع می‌گردد. دادگاه پس از رسیدگی، متهم را درخصوص جعل و استفاده از سند مجعول، مستنداً به مواد ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و رعایت مواد ۳ و ۴ قانون موصوف و اعمال کیفیات مخففه به یک سال انفصال موقت از خدمت و یک سال محرومیت از ترفیع درجه محکوم می‌کند و راجع به سرقت اوراق دفترچه خدمات درمانی نیز مستند به ماده ۹۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و با اعمال کیفیات مخففه وی را به چهار سال محرومیت از ترفیع محکوم می‌نماید. محکوم‌علیه با تقدیم لایحه‌ای به حکم صادره اعتراض می‌کند که پرونده جهت رسیدگی به شعبه ۳۳ دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود. شعبه مزبور نیز برابر دادنامه ۴۲۹ - ۱۳۸۴/۵/۲۳ تقاضای تجدیدنظرخواه را در مورد سرقت اسناد موضوع ماده ۹۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مردود و رأی صادره را به استناد بند یک ماده ۵ قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها عیناً تأیید و در مورد جعل و استفاده از سند مجعول موضوع مواد ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح را با لحاظ میزان مجازات قانونی جرایم مزبور و مقررات تبصره ذیل ماده ۳ قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها، موضوع را در صلاحیت دادگاه نظامی هم عرض دانسته و در مورد صلاحیت مرجع رسیدگی‌کننده به درخواست تجدیدنظرخواهی نسبت به اتهامات متعدد، در مواردی که به لحاظ میزان مجازات قانونی هر یک از جرایم، رسیدگی به تقاضای تجدیدنظرخواهی نسبت به بعضی از اتهامات در صلاحیت دادگاه نظامی یک و رسیدگی به تجدیدنظرخواهی نسبت به اتهامات دیگر در صلاحیت دیوان عالی کشور باشد، به ترتیب فوق از شعب ۳۱ و ۳۳ دیوان عالی کشور با استنباط از تبصره ذیل ماده ۳ قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها آراء مختلف صادر گردیده که در اجرای مقررات ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور و صدور رأی وحدت رویه قضایی را دارد.^۱

^۱ متن مواد ۳۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵ و ۱۱۸ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح.

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام؛ درخصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۱۲/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب محترم ۳۱ و ۳۳ دیوان عالی کشور در استنباط از مقررات تبصره ذیل ماده ۳ قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها مصوب ۱۳۷۲ با توجه به مفاد گزارش تنظیمی به شرح آتی اظهار نظر می‌گردد:

نظر به اینکه حسب مقررات ماده ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به اتهامات متعدد متهم باید توأماً و یک جا رسیدگی شود و حسب مقررات ماده ۵۴ همان قانون در موارد تعدد محل وقوع جرایم متعدد اهمیت یکی از جرایم ارتكابی اولین ملاک برای تشخیص صلاحیت دادگاه بوده و در صورت فقد این وصف محل دستگیری متهم یا تقدم دادگاه در شروع تعقیب کیفری ملاک صلاحیت دادگاه خواهد بود و نظر به اینکه مستنبط از مقررات ماده یک قانون فوق‌الاشعار و نیز مقررات ماده ۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی رسیدگی مرجع تجدیدنظر امری جداگانه از مرحله بدوی نبوده، بلکه در طول رسیدگی در مرحله نخستین و در واقع ادامه رسیدگی بدوی می‌باشد، بنابراین ملاکهای رسیدگی توأماً به اتهامات متعدد را در مرحله بدوی توجیه و ضروری می‌نماید و در مراحل بعدی نیز ضروری و قابل اعمال خواهد بود، مگر اینکه خلاف آن مقرر گردیده باشد و در غیر این صورت دلیلی برای عدول از آن وجود ندارد، فلذا مقررات تبصره ذیل ماده ۳ قانون تجدیدنظر در آراء دادگاهها ناظر به مورد نبوده و منصرف از آن است، خصوصاً اینکه عموماً مقررات آیین دادرسی علاوه بر مرحله بدوی برای مراحل بعدی هم حاکم است و موارد استثناء را قانون مقرر می‌دارد که در مانحن فیه دلیلی بر این موضوع به نظر نمی‌رسد و در موارد احتمالی مغایرت ماده ۳ مرقوم با قوانین فوق‌الاشعار نیز حسب تصریح مقررات ماده ۵ قانون آیین دادرسی کیفری نسخ ضمنی ماده ۳ مرقوم محتمل

- ماده ۳۱ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۷۲: هر نظامی حین خدمت یا در ارتباط با آن به مافوق خود به نحوی از انحاء اهانت نماید به حبس از یک ماه تا یک سال محکوم می‌شود.

- ماده ۱۰۳ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲: هر نظامی که در احکام و تقریرات و نوشته‌ها و اسناد و سجلات و آمار و محاسبات و دفاتر و غیر آنها از نوشته‌ها و اوراق رسمی مربوط به امور نظامی و یا راجع به وظایفش جعل یا تزویر کند اعم از اینکه امضاء یا مهری را ساخته و یا امضاء یا مهر یا خطوطی را تحریف کرده یا کلماتی را الحاق کند یا اسامی اشخاص را تغییر دهد به حبس از دو تا پنج سال محکوم می‌گردد.

- ماده ۱۰۴ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲: هر نظامی که در تحریر نوشته‌ها، قراردادهای و مقاوله‌نامه‌های راجع به وظایفش مرتکب جعل یا تزویر شود اعم از اینکه موضوع یا مضمون آن را تغییر دهد یا گفته و نوشته یکی از مقامات یا تقریرات یکی از طرفها را تحریف کند یا امر باطلی را صحیح و یا صحیحی را باطل یا چیزی را که به آن اقرار نشده اقرار شده جلوه دهد به حبس از دو تا پنج سال محکوم می‌شود.

- ماده ۱۰۵ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲: هر نظامی که اوراق مجعول مذکور در مواد (۱۰۳) و (۱۰۴) این قانون را با علم به جعل و تزویر مورد استفاده قرار دهد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد.

- ماده ۱۱۸ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲: هر نظامی برای انجام یا خودداری از انجام امری که از وظایف او یا یکی دیگر از کارکنان نیروهای مسلح است وجه یا مال یا سند پرداخت وجه یا تسلیم مالی را بلاعوض یا کمتر از قیمت معمول به هر عنوان قبول نماید اگرچه انجام یا خودداری از انجام امر بر خلاف قانون نباشد در حکم مرتشی است و به ترتیب ذیل محکوم می‌شود:

الف - هرگاه قیمت مال یا وجه مأخوذ تا یک میلیون (۱.۰۰۰.۰۰۰) ریال باشد به حبس از یک تا پنج سال و جزای نقدی معادل وجه یا قیمت مال مأخوذ و تنزیل یک درجه یا رتبه.

ب - هرگاه قیمت مال وجه مأخوذ بیش از یک میلیون (۱.۰۰۰.۰۰۰) ریال تا ده میلیون (۱۰.۰۰۰.۰۰۰) ریال باشد به حبس از دو تا ده سال و جزای نقدی معادل وجه یا قیمت مال مأخوذ و تنزیل دو درجه یا رتبه.

ج - هرگاه قیمت مال یا وجه مأخوذ بیش از ده میلیون (۱۰.۰۰۰.۰۰۰) ریال باشد به حبس از سه تا پانزده سال و جزای نقدی معادل وجه یا قیمت مال مأخوذ و اخراج از نیروهای مسلح.

می‌باشد، بنابراین مراتب چون رأی شعبه محترم سی و یک دیوان عالی با لحاظ این مراتب صادر گردیده، منطبق با اصول و موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۶ مورخ ۱۳۸۶/۹/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

طبق ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ و اصلاحات بعدی آن، هرگاه کسی متهم به ارتکاب چند جرم از درجات مختلفه باشد، در دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به مهم‌ترین جرم را دارد محاکمه می‌گردد و مطابق تبصره ذیل ماده ۳ قانون تجدیدنظر آراء دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲، اگر در محلی دادگاه نظامی دو نباشد به جرائم در صلاحیت این دادگاه‌ها نیز در دادگاه نظامی یک رسیدگی می‌شود و در این صورت احکام دادگاه‌های نظامی یک که به جانشینی دادگاه‌های نظامی دو صادر گردیده، قابل اعتراض در دادگاه نظامی یک هم عرض خواهد بود، ولی اگر دادگاه نظامی یک به استناد ماده ۱۹۷ قانون مرقوم و تبصره ذیل آن و به تبع جرم مهم‌تر به جرائم در صلاحیت دادگاه‌های نظامی یک و دو توأماً رسیدگی نماید به اعتبار قابلیت تجدیدنظر احکام دادگاه‌های نظامی یک در دیوان عالی کشور و لزوم رسیدگی توأماً، به کلیه اعتراضات واصله باید در دیوان عالی کشور رسیدگی شود، لذا به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و یکم که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی مطابق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ در موارد مشابه برای دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مهریه

دعوی مطالبه مهریه در دادگاه محل وقوع عقد قابل طرح است (۷۰۵)

الف: مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۴/۸۶ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۶/۸/۱ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری‌نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۵ - ۱۳۸۶/۸/۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

^۱ شماره ۵۷۲۵/هـ مورخ ۱۳۸۶/۸/۱۹

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام؛ درخصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۴/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، موضوع اختلاف نظر بین شعب ۲۲ و ۲۴ دیوان عالی کشور درخصوص ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، از آن جائیکه الفاظ عقود و قراردادهای در ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی به نحو اطلاق استعمال شده و شامل عموم مصادیق عقد و قراردادهای می باشد و انصراف آن از عقد نکاح و روابط مالی ناشی از آن از جمله مهریه، نفقه، جهیزیه و امثال آن مستلزم دلایل، قرائن و امارات خارجی است و مواد ۱ و ۷ قانون حمایت از خانواده مبنی بر رسیدگی به کلیه اختلافات مدنی ناشی از امر زناشویی و دعاوی خانوادگی بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و ... که ضمن تشریح صلاحیت محاکم ذیصلاح که امر اختلافات خانوادگی دعاوی مدنی ناشی از آن به دادگاه مذکور رجوع می گردد مقرر می دارد که در صورت تقارن زمانی در امر صلاحیت آنها دادگاه حوزه محل اقامت زن (زوجه) صالح بر رسیدگی خواهد بود، ولی مقررات ماده ۱۳ فوق الذکر در مقام نفی مقررات ماده ۱۱ همان قانون نبوده و ضمن تأیید صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده، بر خواهان اختیار مراجعه به دادگاه محل وقوع عقد را نیز واگذار می نماید، به نظر می رسد: ۱- سیر تدوین قوانین و مقررات در زمینه اموال منقول و غیرمنقول و صلاحیت مراجع قضایی نشان دهنده تسهیلات بیشتر در امر رسیدگی به اختلافات و دعاوی مربوط به اموال منقول و دیون و تعهدات در کلیه قراردادهای عقود مربوطه است. به نظر می رسد این حکمت با گذشت زمان و وسعت دایره مبادلات و خرید و فروش و تعهدات و قراردادهای مربوط به اموال منقول نه تنها از بین نرفته بلکه شمول و نیاز به آن و نوع فعالیت های مربوط به صورت مستمر توسعه یافته شاهد آن نقل و انتقال خودرو و موتورسیکلت، وسعت دامنه چک و اعتبارات بانکی و طلا و ارز و سکه و مانند آن است. ۲- قوانین مربوط به خانواده از سالهای ۱۳۴۶ تا امروز که در این رابطه دهها قانون به تأیید مراجع ذیربط رسیده نشان دهنده حمایتی بودن و ایجاد تسهیلات بیشتر در انواع رسیدگی ها و تأمین حقوق خانواده و همسران و فرزندان است. ۳- عنوان قرارداد بدون تردید شامل مقررات مربوط به مهریه و عقد نکاح نیز می شود و به فرض با القاء خصوصیت می توان به ماده ۱۳ قانون مربوط استناد نمود. ۴- آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور، سیره عملی قضات، شیوه رسیدگی به دعاوی خانواده در دادگاه خانواده نیز مؤید این معناست، به علاوه ماده ۲۰ قانون مدنی نیز مراتب بالا را از عنوان مهریه نموده اند و ماده ۱۳ را بر داد و ستد در اموال منقول حمل نموده، چندان با عنوان قرارداد که عقد نکاح نیز قطعاً یکی از مصادیق آن است سازگار و منطبق نبوده. ۵ - ضمناً بحث اینکه مهریه ناشی از تعهد نسبت به عقد است یا تعهد از حکم شارع و الزام شارع است و یا به عبارت دیگر ماهیت عقد نکاح عقد معوض است یا مهریه، ماهیتاً مؤثر در رابطه زوجیت و به نوعی جزء مقومات عقد نکاح است. البته به نظر می رسد ریشه طرح این موضوع بیشتر به فرهنگ غرب بر می گردد و طرح عقد و توافق و اشتراک و مشارکت در زندگی و احکام و آثار و تبعات این نوع همکاری و مشارکت والا با عنایت به فرهنگ عمیق اسلامی و جایگاه ازدواج و خانواده در اسلام و فرهنگ قرآنی و بلکه در نظام آفرینش و اینکه از آیات الهی است و از بدو خلقت حضرت آدم (ع) و حضرت حوا (ع) مطرح بوده و قوانین اسلامی نیز در این باره امضایی و تنفیذی است نه تأسیسی و ابتدایی و آثار و لوازم آن نیز تابع آن است. و بالجمله دو دیدگاه و دو نوع نظر در رابطه با امر ازدواج و تشکیل خانواده در جهان دیده می شود، یکی بر مبنای توافق و قراردادهای اجتماعی و اومانیزم که بیشتر ریشه در فرهنگ غرب و قراردادهای اجتماعی دارد. بر این اساس عقد ازدواج مانند هر نوع توافق و قرارداد دوجانبه دیگری است و لوازم خاص خود را دارد. لیکن از دیدگاه اسلام و شرایع الهی که ریشه در فطرت از نوعی توافق ساده فراتر بوده و به عنوان عقد و قرارداد مقدس بلکه مستحب و به بهترین بنیانهای معنوی و انسانی و شرعی شناخته می شود و در این نکاح، نحله و مهریه جزء عقد نکاح و از لوازم لاینفک آن است. در هر صورت مهریه جز مقومات و یا لوازم قطعی عقد نکاح بوده و در صورت عدم ذکر به مهرالمثل تبدیل می گردد. نهایتاً این قبیل دغدغه ها در استنباط و تفسیر قانون تأثیری نداشته و در رأس شعب محترم دیوان عالی کشور نیز مبنای بحث و رد و ایراد قرار نگرفته، صرفاً قضات محترم شعبه ۲۲ ادعای

انصراف ماده ۱۳ را از مهریه نموده‌اند که این استظهار نیز اولاً ادعاست و ثانیاً برای دیگران حجت نیست. ثالثاً ظهور بلکه صراحت ماده ۱۳ در قراردادهاست که عقد نکاح نیز بدون تردید از عقود و قراردادهاست. بنابر آنچه بیان شد رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور که با عنایت به جهات یاد شده اصدار یافته منطبق با قانون بوده و تأیید می‌گردد.

رأی شماره ۷۰۵ مورخ ۱۳۸۶/۸/۱ وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

« چون مطابق ماده سیزده قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ (در دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقد و قرارداد ناشی شده‌باشد، خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده‌است یا تعهد می‌بایست در آنجا انجام شود.) و مهر نیز از عقد نکاح ناشی شده و طبق ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، به مجرد عقد، بر ذمه زوج مستقر می‌گردد و به دلالت ماده ۲۰ همان قانون کلیه دیون از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول می‌باشد، لذا به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور دعوی مطالبه مهریه از حیث صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده مشمول مقررات ماده ۱۳ قانون مرقوم بوده و رأی شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی براساس ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع می‌باشد.»

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی

صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به جرائم مندرج در قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور (۷۰۴)

الف: مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۴۹/۸۵ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۶/۷/۲۴ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۴ - ۱۳۸۶/۷/۲۴ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می‌رساند: شعبه محترم سی و سوم دیوان عالی کشور با شعبه محترم ۲۷ دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت دادگاه‌های عمومی و انقلاب در رسیدگی به اتهام اخلال در نظام اقتصادی کشور دو نظر متفاوت ابراز فرموده‌اند، که مراتب جهت

^۱ شماره ۵۶۲۶/هـ مورخ ۱۹/۸/۱۳۸۶

کسب نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور منعکس می‌گردد. الف - در پرونده کلاسه ۸۲۴/۸۳ شعبه ۱۰۹ دادگاه عمومی اصفهان آقای حسن سلیمان ایزدی فرزند علی به اتهام ۱- کلاهبرداری ۲- اخلال در نظم اقتصادی موضوع بند ه- ماده یک قانون مجازات اخلال در نظام اقتصادی ۳- خیانت در امانت نسبت به اعضاء هیأت مدیره صندوق قرض الحسنه قائمیه ۴- پرداخت ربا به مشتریان ۵- صدور چهار فقره چک بلامحل تحت تعقیب بوده، دادرسی عمومی و انقلاب اصفهان کلیه اعمال (اتهامات) را اخلال در نظام اقتصادی تلقی و با صدور قرار مجرمیت، پرونده را به دادگاه انقلاب اسلامی ارسال نموده‌است و طبق بند ه- ماده فوق‌الذکر و نیز ماده ۲ و تبصره ۵ این ماده از قانون مذکور با رعایت ماده ۴۷ و تبصره ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی تقاضای مجازات کرده است. شعبه ششم دادگاه انقلاب اسلامی طی دادنامه شماره ۸۴۷ - ۱۳۸۴/۷/۷ با استدلال به اینکه تبصره ۶ ذیل ماده دو قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور به موجب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و اصلاحیه آن نسخ گردیده، قرار عدم صلاحیت خود را به صلاحیت دادگاه‌های عمومی اصفهان صادر کرده‌است که به شعبه ۱۰۹ ارجاع شده‌است و این شعبه طی دادنامه شماره ۹۱۶- ۱۳۸۵/۷/۲۳ استدلال کرده که ماده پنج قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تکمیل صلاحیت‌های سابق دادگاه انقلاب بوده و دلالت بر نسخ صلاحیت‌های سابق محاکم انقلاب ندارد، به استناد ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی با نفی صلاحیت از خود، پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال داشته است و شعبه محترم سی‌وسوم دیوان عالی کشور طی دادنامه شماره ۳۳/۶۴۴ - ۱۳۸۴/۸/۱۱ چنین رأی داده‌است: با توجه به محتویات پرونده و لحاظ محدوده صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی مصرح در ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ و اصلاحیه مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ آن و تأخیر تاریخ تصویب هر دو قانون مذکور از تاریخ قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور مصوب ۱۳۶۹/۹/۱۹ نظریه شعبه ششم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان صائب است، لذا با تأیید آن به صلاحیت رسیدگی شعبه ۱۰۹ دادگاه عمومی اصفهان حل اختلاف می‌گردد.

ب - در موضوع مشابه که شخصی بنام آقای اکبر غ و چند نفر دیگر به اتهام اخلال در نظام اقتصادی کشور در شعبه پنجم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان تحت تعقیب بوده‌اند، شعبه مذکور با استدلال به اینکه تبصره ۶ ذیل ماده دو قانون اخلالگران در نظام اقتصادی کشور بموجب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و اصلاحیه آن نسخ شده، قرار عدم صلاحیت خود را به صلاحیت دادگاه عمومی اصفهان صادر کرده‌است. شعبه ۱۱۴ دادگاه عمومی حسب الارجاع طی دادنامه شماره ۵۱۱/۸۵ استدلال کرده که قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور خاص بوده و با تصویب قانون عام مؤخر نسخ نمی‌شود، لذا از خود نفی صلاحیت کرده و پرونده با حدوث اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال و شعبه محترم ۲۷ حسب الارجاع رسیدگی و طی دادنامه شماره ۷۹۰- ۱۳۸۵/۵/۲۲ چنین رأی داده‌است:

رأی شعبه: ضمن تأیید استدلال شعبه ۱۱۴ محاکم عمومی جزایی اصفهان با اعلام صلاحیت رسیدگی دادگاه انقلاب اسلامی آن شهرستان و ترجیحاً شعبه پنجم آن حل اختلاف می‌گردد. علیهذا مراتب در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری اعلام می‌گردد تا در هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور مطرح و کسب نظر شود.

معاون اول دادستان کل کشور - سیداحمد مرتضوی مقدم

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام؛ در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۴۹/۸۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، موضوع اختلاف در استنباط شعب ۲۷ و ۳۳ دیوان عالی کشور از مقررات قانونی مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور مصوب ۱۳۶۹/۹/۱۹ و ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ در خصوص صلاحیت دادگاه عمومی و دادگاه انقلاب اسلامی در رسیدگی به اتهام

اقتصادی کشور با لحاظ گزارش تنظیمی بشرح آتی اظهارنظر می‌گردد. هر چند طبق اصل ۱۵۹ قانون اساسی اصل، مرجعیت عام مراجع دادگستری در رسیدگی به تظلمات عمومی است، لیکن تشکیل دادگاه انقلاب در سازمان قضایی دادگستری کشور به معنی ایجاد دادگاه اختصاصی در قبال دادگاه عمومی نمی‌باشد، بلکه دادگاه انقلاب مرجع تخصصی در دادگستری کشور است مقررات ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ در مقام احصاء صلاحیت انحصاری برای دادگاه انقلاب نمی‌باشد، بلکه به موجب مقررات قانونی، دادگاه انقلاب علاوه بر موارد مصرح در ماده ۵ مرقوم صلاحیت رسیدگی به جرایم دیگری از جمله جرایم پزشکی را نیز دارا می‌باشد و در مانحن فیه مقررات قانون مجازات اخلاک‌گران در نظام اقتصادی کشور بعنوان قانون خاص و حاکم نسبت به مقررات ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب بعنوان قانون عام می‌باشد و طبق قواعد اصولی، مقررات عام مؤخر ناسخ مقررات خاص مقدم نمی‌باشد، بخصوص در این مورد مقررات تبصره ۶ قانون مجازات اخلاک‌گران در نظام اقتصادی کشور به لحاظ صراحت بیان نسبت به مفهوم و ظاهر مقررات دیگر حاکم است و از این جهت تهافت و مغایرت احکام آنها با قانون اصلاح قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۳ تحقق و فعلیت نخواهد یافت. خصوصاً اینکه مقنن در سال ۱۳۸۴ در مقام الحاق یک بند و یک تبصره به ماده یک قانون مرقوم نظر به مقررات تبصره ۶ قانون داشته که با عطف‌نظر به صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به جرایم موضوع قانون مجازات اخلاک‌گران در نظام اقتصادی کشور متعرض اعتبار تبصره مذکور نگردیده‌است. در هر صورت صراحت قانون اخلاک‌گران در نظام اقتصادی مصوب سال ۱۳۶۹ با ادعای نسخ ضمنی و مانند آن از اعتبار ساقط نمی‌شود و ادعای شمول بند الف ماده ۵ نیز نسبت به مسائل امنیت اقتصادی نیاز به تفسیر قانونی و یا مؤنه اضافه دارد. ادعای اینکه ماده ۵ در مقام تحدید است صرفاً برداشت مفهومی است و با منطوق و صراحت قانون سازگار نمی‌باشد. در هر صورت به نظر اینجانب رأی شعبه ۲۷ ارجح است و قضات محترم نیز در مقام رسیدگی اگر به قانون اخلاک‌گران استناد نمایند اقدام ایشان طبق مقررات صورت پذیرفته است. بدین جهت رأی شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور با لحاظ مراتب مذکور منطبق با موازین قانونی به نظر می‌رسد مورد تأیید می‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۴ مورخ ۱۳۸۶/۷/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

«طبق بند اول ماده پنجم قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، به کلیه جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور و محاربه و یا افساد فی‌الارض در دادگاه‌های انقلاب اسلامی رسیدگی می‌گردد و رسیدگی به جرائم مذکور در بندهای مختلف ماده یک قانون مجازات اخلاک‌گران در نظام اقتصادی کشور نیز در صورتی که طبق ماده ۲ این قانون به قصد ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران یا به قصد مقابله با آن و یا با علم به مؤثر بودن اقدام در مقابله با نظام مزبور باشد، به لحاظ اینکه متضمن اقدام علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور است، با این دادگاه‌ها خواهد بود و در سایر موارد به علت نسخ ضمنی تبصره ۶ ماده ۲ قانون اخیرالذکر در این قسمت، دادگاه‌های عمومی صلاحیت رسیدگی خواهند داشت. بنابراین به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر مطابقت داشته باشد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی براساس ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

آدم ربایی

اعتراض به رأی صلاحیت کدام مرجع است؟ منسوخ (۷۰۳)

توضیح: اعتراض به آراء در خصوص آدم ربایی با وجود این رای وحدت رویه در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان قرار گرفته بود که با تصویب قانون جدید آیین دادرسی کیفری دوباره (تحت عنوان فرجام خواهی) در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار گرفت.

نسخ ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد تعارض با ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در موارد تجدید نظر از احکام کیفری

الف: مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۹/۸۵ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۶/۵/۹ به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت الله دری نجف آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۳ - ۱۳۸۶/۵/۹ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می دارد؛ براساس گزارش شماره ۱۳۸۵/۲/۵-۱/۳۲۳/۸۵ ریاست محترم کل دادگستری استان چهارمحال و بختیاری، از شعب بیست و هفتم و سی و پنجم دیوان عالی کشور در استنباط از ماده ۲۱ اصلاحی ۱۳۸۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۲۳۳ آیین دادرسی در امور کیفری این قانون و ماده ۳۹ الحاقی به قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، طی پرونده های کلاسه ۹۷۴۰/۲۷/۱۷ و ۹۷۹۱/۳ - ۳۵ آراء مختلف صادر گردیده است که گزارش مربوطه ذیلاً منعکس می گردد.

الف - براساس کیفرخواست صادره از دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان فارس، آقایان: ۱- علیرضا ارژنگ فرزند لطف الله ۲۲ ساله ۲- عارف حیدری گوجان فرزند علی رضا ۲۱ ساله، به ترتیب به مباشرت در یک فقره آدم ربایی طفل هشت ساله با وسیله نقلیه موتوری و معاونت در آدم ربایی از طریق ترغیب و تحریک مباشر و تسهیل وقوع جرم تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند و انگیزه آنان نیز مطالبه دویست میلیون ریال وجه نقد بوده که نهایتاً طفل ربوده شده آزاد و تحویل می گردد... شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی فارس طی دادنامه ۱۳۴۴/۸۳-۱۳۸۳/۱۲/۲۰ به موضوع رسیدگی و باستناد به اقرار صریح متهمان در مرحله تحقیقات مقدماتی در دادسرا و همچنین در دادگاه و سایر قرائن و امارات، بزه های انتسابی را محرز دانسته و متهم ردیف اول را بلحاظ مباشرت در آدم ربایی با وسیله نقلیه، مستنداً به ماده ۶۲۱ قانون مجازات اسلامی، با رعایت بند ۵ ماده ۲۲ همان قانون بخاطر اظهار ندامت و پشیمانی ... به تحمل شش سال و متهم ردیف دوم را با استناد به ماده ۷۲۶ قانون مرقوم به تحمل پنج سال زندان محکوم نموده است. از این رأی تجدیدنظرخواهی شده که پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه بیست و هفتم ارجاع و پس از قرائت گزارش عضو ممیز و اوراق پرونده، طی دادنامه ۱۳۸۴/۳/۱۷-۳۷۷ به شرح ذیل رأی صادر گردیده است: «با توجه به محتویات پرونده، درخواست محکوم علیه علیرضا ارژنگ با هیچ یک از شقوق مذکور در ماده ۲۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری انطباق نداشته و مردود است، لذا دادنامه تجدیدنظر خواسته ابرام می گردد و پرونده در اجرای بند الف ماده ۲۶۵ قانون مرقوم به مرجع

^۱ شماره ۵۴۴۲/هـ مورخ ۳۱/۵/۱۳۸۶

مربوطه اعاده می‌شود. ضمناً اعتراض و تجدیدنظرخواهی معاون جرم (عارف حیدری) قابل طرح رسیدگی در محاکم تجدیدنظر استان است.»

ب - بدالات محتویات پرونده کلاسه ۹۷۹۱/۳ شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور، طبق دادنامه شماره ۱۳۸۳/۹/ ۲۳-۸۲۲/۸۳ صادره از شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی فارسان آقایان یاسر پسند، حسین احمدی و مسلم فاضلی باتهام شرکت در آدم‌ربایی بااستناد مواد ۶۲۱، ۴۷ و ۲۲ قانون مجازات اسلامی هریک به ترتیب به تحمل پانزده، یازده و شش سال حبس تعزیری محکوم گردیده‌اند. محکوم علیهم از دادنامه صادره تجدیدنظرخواهی نموده‌اند که پرونده طی نامه ۱۰۶۵/۸۳/ج ۱۰۱/۴-۱۳۸۴/۳ به دیوان عالی کشور ارسال و پس از ثبت به شماره ۱۳۸۴/۳/۱۶-۱۰۰۲۱ به شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور ارجاع و پس از قرائت گزارش عضو ممیز و اوراق پرونده و اخذ نظریه دادیار دادرسی دیوان عالی کشور طی دادنامه ۹۷۹۱/۳ بشرح آتی‌الذکر بصورت رأی مبادرت گردیده‌است: «با عنایت به محتویات پرونده، درخصوص تجدیدنظرخواهی تجدیدنظرخواهان مذکور در صدر صورتجلسه، نظر به اینکه با تصویب ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱، ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ درخصوص صلاحیت رسیدگی دیوان عالی کشور در مرحله تجدیدنظر و فرجام ملغی گردیده و در حال حاضر صلاحیت دیوان عالی کشور در رسیدگی به موضوع مذکور، صرفاً موارد مصرح در ماده مارالذکر است، لذا با امعان نظر به مقررات ماده مرقوم، رسیدگی و اظهارنظر درخصوص امر با دادگاههای تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری است. بنابراین با اعلام صلاحیت دادگاههای تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری مقرر می‌دارد دفتر پرونده از آمار کسر و عیناً به دادگاههای تجدیدنظر استان مذکور ارسال تا وفق مقررات اقدام شایسته معمول فرمایند.»

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمائید از شعب بیست و هفتم و سی و پنجم دیوان عالی کشور در استنباط از مواد ۲۱ اصلاحی سال ۱۳۸۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۳۹ الحاقی همین قانون و ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی در امور کیفری آراء متهاافت صادر گردیده‌است. به این توضیح که شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور طی دادنامه شماره ۱۳۸۴/۳/۱۷-۳۷۷ علیرغم تصویب ماده ۲۱ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری را معتبر تلقی و براساس آن به صدور رأی مبادرت ورزیده، ولی شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور آن را ملغی‌الاثرا اعلام نموده و پرونده را به دادگاه تجدیدنظر استان مربوطه اعاده‌نموده‌است. بنابراین مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون اخیرالذکر تقاضای طرح موضوع را در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام؛ درخصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۹/۸۵ هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب ۲۷ و ۳۵ دیوان عالی کشور در استنباط از مواد ۲۱ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، با ملاحظه گزارش تنظیمی و سوابق امر بشرح آتی اظهارنظر می‌گردد. به موجب مقررات قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به کلیه دعاوی، شکایات و تعقیب جرایم در صلاحیت دادگاههای عمومی و انقلاب هر حوزه مقرر گردیده‌بود لیکن با وجود اینکه به موجب مقررات ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۷ دادگاه تجدیدنظر استان مرجع تجدیدنظر احکام دادگاههای عمومی و انقلاب تعیین شده‌است، مقنن رسیدگی به درخواست تجدیدنظر از احکام دادگاه عمومی و انقلاب در مورد: جرایمی که مجازات قانونی آن اعدام یا رجم باشد، جرایمی که مجازات قانونی آنها قطع عضو یا قصاص نفس یا اطراف باشد. جرایمی که مجازات قانونی آنها حبس بیش از ده سال باشد و مصادره اموال. را در صلاحیت دیوان عالی کشور مقرر نموده است. بموجب مقررات تبصره ذیل ماده

۴ اصلاحی قانون مصوب ۱۳۸۱ رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است و همچنین رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی در صلاحیت دادگاه کیفری استان مقرر گردیده است و مرجع تجدیدنظر از احکام دادگاه کیفری استان حسب مقررات ذیل ماده ۲۱ اصلاحی قانون مرقوم دیوان عالی کشور تعیین گردید و طبق مقررات صدر ماده ۲۱ مرقوم مرجع تجدیدنظر آراء قابل تجدیدنظر دادگاههای عمومی حقوقی، جزایی و انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استانی است که آن دادگاهها در حوزه قضایی آن استان قرار دارد. هر چند اقتضای تأمین عدالت قضایی و مصالح اجتماعی رسیدگی به جرایم مهم چون آدمربایی و سایر جرایم مستوجب حد و حبسهای طویل‌المدت در محاکم کیفری استان با هیأت دادرسان مجرب و متبحر می‌باشد و این مهم که باید در مقررات اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مورد توجه قرار می‌گرفت به سکوت برگزار گردیده است و درحال حاضر مادام که مقررات قانون مورد اصلاح مقنن واقع نشده است تکلیفی جز التزام به قوانین جاری نمی‌باشد.

بنابراین مراتب چون بموجب مقررات ماده ۶۲۱ قانون مجازات اسلامی حداکثر مجازات قانونی جرم آدمربایی ۱۵ سال حبس می‌باشد لذا رسیدگی به جرم مذکور خارج از صلاحیت دادگاه کیفری استان و در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی خواهدبود و مرجع تجدیدنظر آن هم به تصریح صدر ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد و بدین ترتیب مقررات ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب تا حدی که مغایر ماده ۲۱ مرقوم می‌باشد به تصریح ماده ۳۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ منسوخ خواهدبود. چون رأی شعبه ۳۵ دیوان عالی کشور با لحاظ این مراتب و طبق اصول صادر گردیده است، منطبق با موازین و مقررات تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مورخ ۱۳۸۶/۵/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

«ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ علی‌الاطلاق مرجع تجدیدنظر آراء دادگاههای عمومی حقوقی، جزایی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان محل استقرار آن دادگاهها و مرجع فرجامخواهی آراء دادگاه کیفری استان را دیوان عالی کشور دانسته و ماده ۳۹ الحاقی به قانون اصلاحی مرقوم کلیه قوانین و مقررات مغایر از جمله ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری را در آن قسمت که مغایرت دارد ملغی نموده است، بنابراین به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی رأی شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی مطابق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع می‌باشد.»

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اراضی کشاورزی

صلاحیت شورای اصلاحات ارضی در اشتباهات واگذاری اراضی کشاورزی (۷۰۲)

^۱ ماده ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲؛ آرای صادره درباره جرایمی که مجازات قانونی آنها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه چهار و بالاتر است و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آنها ثلث دیه کامل مجنی علیه یا بیش از آن است و آرای صادره درباره جرایم سیاسی و مطبوعاتی، قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است.

صلاحیت شورای اصلاحات ارضی در بررسی و اصلاح اشتباه در واگذاری یا تنظیم اسناد اراضی کشاورزی واگذار شده به زارعین صاحب نسق بر اساس ماده ۳۸ آیین نامه قانونی مصوب کمیسیون مشترک مجلسین سابق

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۴۶/۸۴ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۶/۵/۲ به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت الله دری نجف آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۲ - ۱۳۸۶/۵/۲ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می رساند: براساس گزارش ۱۸/۲ مورخ ۱۳۸۴/۱۱/۱۵ ریاست محترم شعبه هجده دیوان عالی کشور از شعبه چهارده سابق و هجده فعلی و شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور در استنباط از ماده ۳۸ آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب سال ۱۳۴۳ کمیسیون خاص مشترک مجلسین، طی پرونده های کلاسه ۱۳۶۲/۶۹ و ۱۶۷۲/۲۴ آراء مختلف صادر گردیده است که جریان پرونده های مرقوم بشرح ذیل گزارش می گردد.

۱- حسب محتویات پرونده کلاسه ۱۳۶۲/۶۹ شعبه چهاردهم سابق دیوان عالی کشور، آقای جهانگیر ... دادخواستی به خواسته ابطال سند نسق زراعی شماره ۲۷۱۱۱ - ۱۳۴۹/۵/۴ و ۲۹۶۰۰ - ۱۳۵۱/۴/۱۸ تنظیمی در دفترخانه اسناد رسمی آستارا و ۲۷۳۲ - ۱۳۴۵/۵/۲۰ دفتر اسناد رسمی شماره ۴۲ رشت و خلع ید خوانده از زمین های مزبور به طرفیت آقای ماشاء الله ... به دادگاه عمومی آستارا تقدیم، که برای رسیدگی به شعبه دوم دادگاه آن شهرستان ارجاع گردیده است که شعبه مرقوم با استناد به مفاد ماده ۳۸ آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۳ و تبصره آن به شایستگی شورای اصلاحات ارضی سازمان جهاد کشاورزی استان گیلان قرار عدم صلاحیت صادر نموده و پرونده را در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال که به شعبه چهاردهم ارجاع و طی دادنامه شماره ۳۷۶ - ۱۳۸۲ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده اند: ((نظر به مرجعیت عام محاکم دادگستری و اینکه ماده ۳۸ آیین نامه اصلاحات ارضی استنادی در قرار صادره، مغایرتی با حق اقامه دعوی از ناحیه خواهان در محاکم دادگستری ندارد، لذا قرار مزبور غیرموجه تشخیص و با نقض آن، پرونده در اجرای بند الف ماده ۴۱۰ قانون آیین دادرسی در امور مدنی به همان شعبه اعاده می شود.))

۲- به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۱۶۷۲/۲۴ شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور آقایان علی، گل علی و ذکرعلی شهرت همگی دادخواستی به طرفیت آقایان عوض آذری و قوچعلی و نیز به طرفیت ادارات ثبت اسناد و املاک و امور اراضی اردبیل به خواسته صدور حکم به الزام خواندگان به اصلاح نسق های زراعی شماره ۴۹ - ۴۱۸۱۱۵ و ۵۷۷۴۴ و صدور سند زراعی مشاعی جدید نسبت به سهم خواهانها به دادگاه عمومی بخش سرعین تقدیم نموده اند. دادگاه رسیدگی کننده با استدلال اینکه ماده ۳۸ آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۳ و ماده ۶ قانون الحاق موادی به آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۶ حاکی است که اصلاح اسناد اصلاحات ارضی در صلاحیت شورای اصلاحات ارضی می باشد، لذا طی دادنامه ۱۵۶۰ قرار عدم صلاحیت خود را به صلاحیت

شورای اصلاحات ارضی صادر و پرونده را در اجرای ماده ۲۸ ق.آ.د.ع و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال که به شعبه بیست و یکم ارجاع و طی دادنامه ۸۲۰ - ۸۳ به شرح زیر رأی صادر گردیده است:

((با توجه به اینکه اصلاح سند طبق ماده ۳۸ آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۳ و ماده ۶ قانون مواد الحاقی به آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۶ از وظایف خاص شورای اصلاحات ارضی می باشد، لذا قرار صادره تأیید می شود.))

همان طور که ملاحظه می فرمایید، شعبه چهاردهم سابق دیوان عالی کشور طی دادنامه فوق الاشعار، صرف نظر از عنوان ((خلع ید)) مرقوم در قسمتی از خواسته خواهان، ماده ۳۸ آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۳ را مانع مراجعه مستقیم به دادگاههای عمومی و طرح دعوی به خواسته موارد مذکور در این ماده از آیین نامه نمی داند ولی شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور اظهارنظر در خصوص موارد مذکور در ماده ۳۸ آیین نامه مرقوم را فقط در صلاحیت شورای اصلاحات ارضی دانسته که با عنایت به صدور آراء متفاوت از شعب مذکور طرح موضوع را به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای صدور رأی وحدت رویه قضایی تقاضا می نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

باحترام؛ در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی حقوقی ردیف ۴۶/۸۴ هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب ۱۴ و ۲۱ دیوان عالی کشور در استنباط از مقررات ماده ۳۸ آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۳ با لحاظ مندرجات گزارش تنظیمی و مقررات قانونی بشرح آتی اظهارنظر می گردد. نظر به اینکه به موجب مقررات ماده ۳۸ آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۳ مرداد ۱۳۴۳ مصوب کمیسیون خاص مشترک مجلسین وقت: (در مواردی که شورای اصلاحات ارضی تشخیص دهد در اسنادی که در اجرای مقررات اصلاحات ارضی تنظیم شده اشتباهی رخ داده است رأی به اصلاح یا اقاله یا ابطال سند خواهد داد. رأی مزبور برای دفاتر اسناد رسمی و دوایر ثبت اسناد و املاک لازم الاجرا خواهد بود، در صورتیکه رأی مزبور خللی به حق دیگری برساند حسب تقاضای ذینفع طبق قسمت اخیر ماده یک قانون مربوط به اشتباهات ثبتی و اسناد معارض مصوب ۱۳۳۳ عمل خواهد شد.) و طبق ماده ۶ قانون مواد الحاقی به آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۳/مرداد/۱۳۴۳ کمیسیون خاص مشترک مجلسین تصویب شده در تاریخ ۱۲/اردیبهشت/۱۳۴۶ مجلس شورای ملی وقت (اگر اختلافی در تشخیص اینکه کسی زارع ملکی است که در تصرف دارد یا آنرا در تاریخ ۱۹/دی/۱۳۴۰ به عنوان زارع صاحب نسق در تصرف داشته یا رابطه او با ملک براساس دیگری می باشد حادث شود، رفع اختلاف با توجه به تعاریف مذکور در مقررات اصلاحات ارضی مصوب ۱۹/دی/۱۳۴۰ با سازمان اصلاحات ارضی است و رأی سازمان در این خصوص قاطع است، دعاوی مطروحه در محاکم قضایی که هنوز منتهی به صدور حکم قطعی نشده است تابع مقررات این ماده می باشد.) نظر به مراتب مذکور آیین نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳/مرداد/۱۳۴۳ مصوب کمیسیون خاص مشترک مجلسین می باشد، به استناد قانون مربوط به اجازه اجرای آیین نامه قانون اصلاحات ارضی دارای ارزش اعتبار و آثار مصوبات قوه مقننه می باشد و از طرفی به موجب مقررات قانون مواد الحاقی ... مذکور در فوق آیین نامه مذکور به عنوان قانون مورد تنفیذ مقنن قرار گرفته است. و به اعتبار مقررات مرقوم رسیدگی به اختلافات راجع به تصرفات مبنای نسق زراعی و اختلافات و اشتباهات حادث در اسناد تنظیمی در اجرای قانون مذکور در صلاحیت شورا یا سازمان اصلاحات ارضی مقرر گردیده است و حتی در مواردی که دعاوی مطروحه در خصوص اختلاف در محاکم قضایی منتهی به حکم قطعی نگردیده باشد با عدول از صلاحیت عام محاکم قضایی موضوع به صلاحیت سازمان اصلاحات ارضی احاله گردیده است، النهایه بشرح قسمت اخیر ماده ۳۸ فوق الاشعار در صورتیکه رأی شورا یا سازمان اصلاحات ارضی محل حقوق اشخاص باشد حسب درخواست ذینفع طبق مقررات قسمت اخیر ماده یک قانون مربوط به اشتباهات ثبتی و اسناد معارض عمل خواهد شد و مقررات قسمت اخیر ماده یک قانون مربوط به اشتباهات ثبتی و ... نیز تصریح دارد به اینکه (ذینفع

(متضرر از رأی) می‌تواند به دادگاه مراجعه نماید و در هر حال تعیین تکلیف نهایی در دادگاه خواهد بود. بنابراین: اولاً مقررات مربوط به رسیدگی به اختلافات مربوط به نسق زراعی و اسناد مربوط به آن به موجب مقررات خاص در صلاحیت سازمان اصلاحات ارضی مقرر گردیده و مقررات عمومی ناظر به صلاحیت عام مراجع قضایی در مقام تعارض ناسخ و یا مخصص مقررات خاص نخواهد بود. ثانیاً تخصیص صلاحیت برای سازمان اصلاحات ارضی به معنی عدول از صلاحیت عام محاکم قضایی نبوده بلکه متضرر از تصمیم سازمان اصلاحات ارضی می‌تواند از تصمیم مذکور در محاکم ذیصلاح قضایی درخواست احقاق حق نماید. بنا بر جهات مرقوم رأی شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور که با لحاظ این مراتب صادر گردیده است منطبق با موازین و مقررات تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۲ مورخ ۱۳۸۶/۵/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

« واگذاری اراضی کشاورزی به زارعین صاحب نسق و تشخیص استحقاق و تعیین مقدار زمینی که به هر یک از آنها واگذار می‌شود براساس ضوابط و مقررات خاص قانون اصلاحات ارضی است، و در صورتیکه در نحوه این واگذاری و یا تنظیم سند اشتباهی رخ دهد بموجب ماده ۳۸ آیین‌نامه قانونی مصوب کمیسیون مشترک مجلسین (مرجع صالح در زمان تصویب) شورای اصلاحات ارضی آن را اصلاح می‌نماید. شورای انقلاب اسلامی در ۱۳۵۹/۹/۷ با الحاق یک تبصره به آیین‌نامه مذکور و نیز در ۱۳۵۹/۲/۱۳ اصلاح تبصره ۳ ماده ۲ لایحه قانونی راجع به تکمیل پاره‌ای از مواد قانون اصلاحات ارضی تلویحاً آنرا تأیید نموده است، لذا با عنایت به قسمت اخیر اصل ۱۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شماره ۸۲۰/۸۳ شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیحاً صادر شده و تأیید می‌گردد. این رأی به موجب ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع می‌باشد.»

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق آراء منتشره از اداره کل وحدت رویه و نشر مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ترتیب شمارش رأی وحدت رویه شماره ۷۰۱ ظاهراً رعایت نشده است.

اختیارات دادستان

نظارت دادستان شهرستان به انجام وظایف رئیس یا دادرس عل البدل حوزه قضائی بخش (۷۰۰)

الف: مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۳۹/۸۵ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۶/۴/۱۲ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری نجف‌آبادی دادستان کل کشور

^۱ شماره ۵۵۷۶/هـ مورخ ۱۳۸۶/۵/۱۶

و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۰ - ۱۳۸۶/۴/۱۲ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می دارد؛ براساس گزارش ۱/۶۳۳۸ - ۱۳۸۵/۶/۳۰ معاون محترم قضایی رئیس کل حوزه قضایی استان کردستان طی دادنامه های ۱۴۹۰ - ۱۳۸۴/۹/۶ پرونده کلاسه ۲۲۶/۸۴ شعبه چهارم تجدیدنظر و ۱۱۴ - ۱۳۸۵/۴/۱۲ پرونده کلاسه ۱۱۹/۸۵ شعبه نهم با استنباط از بند الف ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب آراء مختلف صادر گردیده است که گزارش جریان امر ذیلاً منعکس می گردد.

۱- به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۲۲۶/۸۴ شعبه چهارم تجدیدنظر استان کردستان، اداره منابع طبیعی شهرستان بیجار از آقایان مصطفی بهرامزاده فرزند نبی و صفر تاروردی فرزند غلامرضا در دادگاه عمومی بخش حسن آباد باتهام تخریب و تصرف اراضی ملی شده شکایت نموده که موضوع در شعبه اول دادگاه عمومی بخش مذکور طی پرونده کلاسه ۱/۸۲۴/۸۳ به شرح ذیل به صدور دادنامه ۲۴۷ - ۱۳۸۴/۲/۲۸ منتهی گردیده است: « در خصوص شکایت اداره منابع طبیعی شهرستان بیجار علیه آقایان: ۱- مصطفی بهرامزاده ... ۲- صفر تاروردی دایر بر تخریب و تصرف اراضی ملی شده ... در خصوص متهم ردیف اول مستنداً به ماده ۶۹۰ قانون مجازات و بند ۲ ماده ۳ قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین حکم به محکومیت مشارالیه به پرداخت یکصد هزار ریال جزای نقدی و رفع تصرف از اراضی موصوف ... صادر و اعلام می نماید و در خصوص متهم ردیف دوم ... اتهام انتسابی را محرز و مسلم تشخیص نداده ... حکم بر براءة نامبرده صادر و اعلام می نماید و در خصوص ... مطالبه خسارات ناشی از تصرف و تخریب اراضی موصوف ... مستنداً به ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی و مواد ۲۱ و ۲۰ قانون مسؤولیت مدنی حکم به محکومیت خواننده ردیف اول به پرداخت پانصد هزار ریال به عنوان اصل خواسته ... صادر و اعلام می نماید ...» بر اثر تجدیدنظرخواهی محکوم علیه (آقای مصطفی بهرامزاده) پرونده در شعبه چهارم تجدیدنظر استان کردستان طی دادنامه ۱۴۹ - ۱۳۸۴/۹/۶ مورد تأیید واقع شده است.

۲- برابر محتویات پرونده کلاسه ۱۱۹/۸۵ شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان کردستان در شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی بخش دهگلان طی دادنامه ۲۵۶۳ - ۱۳۸۴/۱۲/۹ پرونده کلاسه ۲۴۵۸/۸۴ نسبت به اتهام آقای حمید غفوری فرزند عبدالله مبنی بر صدور یک فقره چک بلامحل به شماره ۸۳۶۳۹۷ مورخ ۱۳۸۴/۷/۱۷ عهده جاری ۱۷۱۴ بانک صادرات ایران شعبه دهگلان به مبلغ سه میلیون ریال مستنداً به بند الف ماده ۷ موضوع ماده ۳ قانون اصلاح موادی از قانون صدور چک مصوب ۱۳۸۲ به تحمل ۹۱ روز حبس حکم صادر شده که بر اثر اعتراض محکوم علیه در شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر طی دادنامه ۱۱۴ - ۱۳۸۵/۴/۱۲ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده اند: «انجام ندادن وظایف دادستان و صدور حکم از جانب دادرسی علی البدل که عهده دار تحقیقات مقدماتی بوده خلاف ذیل بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و بندهای «و» و «م» همان ماده و روح قانون مزبور است. بنابراین دادنامه تجدیدنظر خواسته نقض و پرونده به دادگاه بخش دهگلان برگردانده می شود تا نخست وفق مقررات بیان ادعا صورت گیرد سپس با دعوت از طرفین محاکمه انجام و آنگاه رأی مقتضی صادر گردد.»

همانگونه که ملاحظه می فرمایند شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر یادشده با استنباط از قسمت اخیر بند الف ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب رسیدگی و صدور حکم در امور جزایی را در حوزه قضایی بخش، منوط به انجام تحقیقات مقدماتی و سپس

صدور کیفرخواست از سوی دادرسی علی‌البدل به جانشینی دادرسان دانسته در حالی که شعبه چهارم تجدیدنظر تحقیقات مقدماتی و صدور کیفرخواست را در این حوزه لازم ندیده و پرونده‌های کیفری داخل در صلاحیت دادگاههای جزایی بخش را مستقیماً قابل طرح و رسیدگی و صدور حکم تشخیص داده است که چون به ترتیب مذکور در استنباط از بند الف ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، آراء متهاافت صادر گردیده است، لذا مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع را جهت صدور رای وحدت رویه قضایی تقاضا می‌نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نبیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

احتراماً؛ در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۳۹/۸۵ موضوع اختلاف نظر بین شعب چهارم و نهم دادگاه تجدیدنظر استان کردستان در استنباط از بند الف ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/ ۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با توجه به گزارش تنظیمی و لحاظ سوابق قانونی امر به شرح آتی اظهارنظر می‌گردد. نظر به اینکه به موجب ماده ۲۰۸ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ در نقاطی که محکمه ابتدایی در مقرر صلح نباشد رسیدگی به امر جنحه قابل واگذاری به محکمه صلح مقرر گردیده است. در اینصورت محکمه صلح تابع مقررات محکمه جنحه بوده و وظیفه مدعی‌العموم را در این موارد کمیسر پلیس نایب‌الحکومه و مدیر دفتر انجام می‌دهد. به موجب مقررات تبصره ماده ۲۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه ووظایف مدعی‌العموم محول به عهده محکمه صلح گردیده‌است. تغییر عنوان محکمه صلح به دادگاه بخش و یا عمومی بخش موجب تغییر در آیین رسیدگی در محاکم مذکور نگردیده به موجب مقررات ماده ۱۹۷ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری در صورت عدم تشکیل شعب دادگاه حقوقی و کیفری در یک نقطه یک شعبه دادگاه به دعاوی حقوقی و جرایم کیفری رسیدگی می‌کند در این دادگاه شکایت شاکی یا اعلام ضابطین دادگستری مبنای رسیدگی بوده‌است. مقررات قسمت اخیر بند الف ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ناظر به این قسمت از مقررات دایر بر واگذاری وظیفه دادستان به دادرسی علی‌البدل حوزه قضایی بخش می‌باشد. چون بشرح مذکور مقنن در مقام بیان وظایف دادستان بوده است به قراین سوابق قانونی مذکور به نظر می‌رسد که مراد مقنن از واگذاری وظایف دادستان به دادرسی علی‌البدل حوزه قضایی بخش با عطف نظر به سوابق قانونی و رویه جاری صرف اختیارات مذکور در بند الف ماده ۳ بوده و نظر به مقررات سایر شقوق و بندهای ماده مذکور نداشته‌است، وانگهی محدود کردن اختیارات نیز نیاز به دلیل روشن دارد والا دادگاه بخش از کلیه اختیارات مربوط به دادگستری در زمینه احقاق حق و اجرای عدالت برخوردار است و سوابق قبلی و رویه فعلی و تجربی و تاریخی نیز این معنا را تأیید می‌نماید.

بنابراین اناطه رسمیت رسیدگی دادگاه عمومی حوزه بخش به اقدام طبق بند (و) و (م) ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب یعنی لزوم صدور کیفرخواست توسط دادرسی علی‌البدل خلاف مراد مقنن و مغایر اصول تشکیلات قضایی به نظر می‌رسد و چون رأی شعبه چهارم دادگاه تجدید نظر استان کردستان با لحاظ این اصول و مقررات صادر گردیده است منطبق با قانون و موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۰ مورخ ۱۳۸۶/۴/۱۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

چون مطابق ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۱/۱/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادسرا در حوزه قضایی شهرستان تشکیل و در معیت دادگاههای آن حوزه انجام وظیفه می نماید و طبق تبصره ۶ الحاقی به ماده مرقوم - در حوزه قضایی بخش - رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرائمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، بجانشینی بازپرس، تحت نظارت دادستان مربوطه اقدام می نمایند و در سایر جرائم باید تا تصویب آیین دادرسی مربوطه وفق مقررات آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و این قانون رسیدگی و به صدور رأی اقدام نمایند، لهذا نظارت دادستان شهرستان در انجام وظایف مذکور در بند الف ماده فوق الذکر - در حوزه قضایی بخش - به موارد مربوط به صلاحیت دادگاه کیفری استان محدود بوده و در سایر جرائم دادستان نظارتی نداشته، نتیجتاً نیازی به صدور کیفرخواست نمی باشد، براین اساس به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان کردستان صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع می باشد.^۱

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری

سازمانهای دولتی می توانند برای رفع هر نوع تخلف احتمالی از قانون به مراجع دادگستری مراجعه نمایند (۶۹۹)

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۸/۸۵ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۶/۳/۲۲ به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت الله دری نجف آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۹۹ - ۱۳۸۶/۳/۲۲ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

^۱ ماده ۳۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۹۲؛ در جرایم موضوع ماده (۳۰۲) این قانون، رئیس دادگاه بخش به جانشینی از بازپرس و تحت نظارت و تعلیمات دادستان شهرستان مربوط، انجام وظیفه می نماید. در صورت تعدد شعب با ارجاع رییس حوزه قضایی، رؤسای شعب عهده دار این وظیفه هستند. هرگاه دادگاه بخش فاقد رییس باشد، دادرس علی البدل به عنوان جانشین بازپرس اقدام می کند و در هر حالت صدور کیفرخواست بر عهده دادستان است.

احتراماً معروض می‌دارد؛ بر اساس گزارش ۵۰/۲۱۰۵۷-۱۳۸۴/۱۲/۳ دادگستری کل استان تهران، از شعب ششم و سی و پنجم دادگاههای تجدیدنظر این استان طی پرونده‌های کلاسه ۲۹۷/۶/۸۱ و ۳۶۰/۸۰ در مورد مرجع رسیدگی‌کننده به شکایت مراجع دولتی از تصمیمات کمیسیون موضوع ماده ۷۷ قانون شهرداری آراء مختلف صادر گردیده است که خلاصه جریان هر یک از پرونده‌های مذکور بشرح ذیل گزارش می‌شود.

۱- طبق مندرجات پرونده کلاسه ۲۹۷/۸۱ شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، شرکت دخانیات ایران در تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۱۲ دادخواستی به طرفیت شهرداری تهران، اداره کل درآمد و کمیسیون ماده ۷۷ شهرداری بخواسته صدور حکم به ابطال رای شماره ۹۲ مورخ ۱۳۸۰/۷/۱۴ کمیسیون موضوع ماده مرقوم تقدیم که رسیدگی به شعبه ۲۰۳ دادگاه عمومی شهرستان ارجاع می‌گردد. شعبه مرجوع‌الیه پس از رسیدگی بموجب دادنامه ۷۷۰-۱۳۸۰/۱۰/۲۴ با این استدلال که ... قانونگذار آراء قطعی صادره از مراجع غیر دادگستری از جمله کمیسیون ماده ۷۷ شهرداری را حسب ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری، تنها در آن دیوان قابل طرح دانسته و در این باره نصی دایر بر رسیدگی در دادگاههای عمومی به آراء قطعی مراجع مذکور وجود ندارد، بنابراین چون خواهان شخصی دولتی است دعوی را غیرقابل استماع تشخیص و قرار رد آن را صادر و اعلام می‌نماید. به دنبال تجدیدنظرخواهی شرکت دخانیات، پرونده در شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران مورد رسیدگی قرار گرفته و شعبه مذکور بموجب دادنامه شماره ۳۴۹-۱۳۸۱/۴/۲۵ با این استدلال که ... در ماده ۷۷ قانون شهرداریها آراء کمیسیون مذکور قطعی و لازم الاجرا دانسته شده، نتیجتاً دادنامه بدوی را عیناً تایید می‌نماید.

۲- برابر محتویات پرونده کلاسه ۳۶۰/۸۰ شعبه سی و پنجم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، شرکت دخانیات ایران در تاریخ ۱۳۷۹/۲/۲۰ دادخواستی بطرفیت شهرداری منطقه ۱۶ و کمیسیون ماده ۷۷ شهرداری منطقه مزبور بخواسته ابطال رای کمیسیون ماده ۷۷ شهرداری منطقه ۱۶ به شماره ۱۶۰/۴۸۰/۳۶ مورخ ۱۳۷۲/۲/۱۱ که متضمن محکومیت آن شرکت به پرداخت عوارض مورد اختلاف شرکت مذکور و شهرداری می‌باشد، تقدیم که رسیدگی به موضوع به شعبه ۹۰۵ دادگاه عمومی تهران ارجاع می‌گردد. شعبه مرقوم پس از رسیدگی، بموجب دادنامه ۳۲۱۸/۷۹-۱۳۷۹/۷/۱۰ با وارد دانستن دعوی، مستنداً به تبصره ۲ از ماده ۳ قانون وصول مالیات‌های غیرمستقیم و ماده ۳۰ قانون مدنی حکم به ابطال رأی کمیسیون ماده ۷۷ شهرداری منطقه ۱۶ تهران صادر و اعلام می‌نماید. به دنبال اعتراض شهرداری منطقه ۱۶ به این رأی پرونده به دادگاه تجدیدنظر استان تهران ارسال که رسیدگی آن به شعبه ۳۵ این دادگاه ارجاع می‌گردد. شعبه مذکور پس از رسیدگی بموجب دادنامه شماره ۳۲۷۲ مورخ ۱۳۸۰/۸/۱۹ با رد اعتراض شهرداری، رأی بدوی را عیناً تایید می‌نماید. با توجه به موارد فوق و با عنایت به اینکه بموجب ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری کلیه آراء قطعی صادره از دادگاههای تخلفات اداری و کمیسیون‌های مختلف مانند کمیسیون‌های مالیاتی، کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری و ... قابل شکایت و تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری اعلام گردیده و برای اشخاص حق شکایت در نظر گرفته شده است اما چون بموجب رای وحدت رویه شماره ۳۷، ۳۸ و ۳۹ مورخ ۱۳۶۸/۷/۱۰ هیات عمومی دیوان عدالت اداری، شکایات و اعتراضات واحدهای دولتی در هیچ مورد قابل طرح در آن مرجع تشخیص داده نشده و از طرف دیگر دو رأی متهافت در موضوع واحد بر اساس استنباط از ماده ۷۷ قانون شهرداری از شعب مختلف دادگاههای تجدیدنظر استان تهران به شرحی که گذشت، صادر گردیده است؛ لذا مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی تقدیم می‌دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۸/۸۵ موضوع اختلاف نظر بین شعب ۶ و ۳۵ دادگاههای تجدید نظر استان تهران در موضوع مرجع رسیدگی به شکایت مراجع دولتی از تصمیمات کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری، با ملاحظه سوابق قانونی و مفاد گزارش تنظیمی بشرح آتی اظهارنظر می‌گردد. ظاهراً احکام مستند گزارش تنظیمی ناظر به قطعیت یا عدم قطعیت تصمیمات کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری می‌باشد. لیکن چون شخصیت مراجع دولتی در شمول اطلاق کلمه (مردم) به عنوان شاکی نیز محل اختلاف است لحاظ هر دو جنبه در بررسی موضوع حائز اهمیت است بی‌شک اجرای آرای کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری نوعاً مستلزم تصرف در حقوق اشخاص می‌باشد و طبق اصول مندرج در قانون اساسی مصونیت حقوق افراد از تعرض تضمین گردیده است و استثنای این مصونیت موقوف به حکم قانون است از لوازم تضمینات قانون اساسی حق مسلم افراد بر دادخواهی می‌باشد برای رسیدگی به دادخواهی افراد به موجب اصول ۱۵۹ و ۱۷۳ قانون اساسی مراجعی با صلاحیت مشخص قانونی مقرر گردیده است. بنابراین عدم استماع دعاوی و شکایات مردم از تصمیمات کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری به ادعای قطعیت تصمیمات مذکور مغایر اصول مذکور و ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری بوده که در نتیجه موجب نقض حقوق اساسی افراد به شرح اصل ۳۷ قانون اساسی خواهد بود و از طرفی مغایر وظیفه قوه قضائیه به شرح بند ۱ اصل ۱۵۶ قانون اساسی و اصول ۱۵۹ و ۱۷۳ همان قانون در مقام احقاق حق و فصل خصومت بوده و موجب تعطیلی وظیفه نظارتی قوه قضائیه بشرح مصرحات قانون اساسی و تکلیف ذاتی سازمانی آن می‌باشد و چون پذیرش مصونیت حقوق افراد از تعریض و قبول حق دادخواهی افراد در این خصوص ملازمه با وجود تشکیلات مناسب دارد که بشرح اصل ۱۷۳ قانون اساسی مقرر گردیده برای رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدهای دولتی و احقاق حقوق آنان دیوان عدالت اداری تشکیل شود، صلاحیت دیوان مذکور بشرح مقررات قانون تشکیل دیوان عدالت اداری از جمله ماده ۱۱ آن احصاء گردیده است لیکن چون به قرینه کلمه مردم در اصل ۱۷۳ و قانون دیوان عدالت اداری طبق رأی شماره ۳۷، ۳۸ و ۳۹ وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مورخ ۱۳۶۸/۷/۱۰ شاکی باید فردی از آحاد مردم باشد و این امر منصرف از مراجع عمومی و دولتی است دیوان عدالت اداری واجد صلاحیت قانونی برای رسیدگی به شکایات مطروحه از ناحیه آنان نخواهد بود لیکن نتیجه فقدان صلاحیت دیوان عدالت اداری غیرقابل استماع بودن شکایات مراجع مذکور نمی‌باشد بلکه با انصراف صلاحیت استثنایی دیوان عدالت اداری، طبق اصول کلی و صلاحیت عام مراجع قضایی دادگستری به شرح اصل ۱۵۹ قانون اساسی موضوع قابل استماع و رسیدگی در محاکم عمومی ذیصلاح خواهد بود. بدین جهت چون رأی شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران که به لحاظ این مراتب صادر گردیده است، در نتیجه منطبق با اصول و موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۶۹۹ مورخ ۱۳۸۶/۳/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قانونگذار برای آراء صادره از مراجع غیر دادگستری نوعاً مرجعی را برای رسیدگی به اعتراضات و رفع اشتباهات احتمالی تعیین نموده است، در حالی که برای رسیدگی با اعتراض نسبت به آراء کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری که ابتدائاً رسیدگی می نماید چنین مرجعی پیش بینی نشده است، بنابراین، همانطور که بموجب اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی و ماده ۱۳ قانون دیوان عدالت اداری مردم می توانند اعتراضات خود را در دیوان عدالت اداری مطرح نمایند^۱، سازمانهای دولتی نیز می توانند برای رفع هر نوع تخلف احتمالی از قانون، در صدور آراء کمیسیون ماده ۷۷ از حیث نقض قوانین یا مقررات و مخالفت با آنها، به مراجع دادگستری که مرجع تظلم عمومی است مراجعه نمایند و بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در حدی که با این نظر تطابق داشته باشد صحیح تشخیص می گردد. این رأی بموجب ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قتل عمدی

تجدید نظر خواهی قتل عمدی حتی در صورت عدم حکم به قصاص در صلاحیت دیوان است (۶۹۸)

الف: مقدمه^۲

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۱۰/۸۵ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۶/۱/۱ به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت الله دری نجف آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۹۸ - ۱۳۸۶/۱/۲۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می دارد؛ طبق گزارش ۱۳۸۵/۲/۲۷ - ۱۹/ت/۳۰۶/۱/۸۵ معاون محترم رئیس کل دادگستری استان تهران در محاکم کیفری این استان، از شعب بیست و هفتم و سی و هفتم دیوان عالی کشور طی پرونده های کلاسه ۱۰۰۷۱/۲۳/۲۷ و

^۱ ماده ۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری ۱۳۹۲؛ در اجرای اصل یکصد و هفتاد و سوم (۱۷۳) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران، واحدها و آیین نامه های دولتی خلاف قانون یا شرع یا خارج از حدود اختیارات مقام تصویب کننده، دیوان عدالت اداری که در این قانون به اختصار «دیوان» نامیده می شود زیر نظر رئیس قوه قضائیه تشکیل می گردد.

^۲ پرونده ردیف ۱۰/۸۵ وحدت رویه شماره ۵۴۴۷-ه مورخ ۱۳۸۶/۲/۱۹

۹۸۴۰/۲۵/۳۷ در استنباط از ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی تبصره ۴ ماده ۲۰ و ماده ۲۱ اصلاحی ۱۳۸۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب آراء مختلف صادر گردیده است که جریان امر ذیلاً گزارش می‌گردد:

۱- حسب محتویات پرونده کلاسه ۱۰۰۷۱/۲۳ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور، براساس کیفرخواست شماره ۱۴۸۷ - ۱۳۸۴/۷/۴ صادره از دادسرای عمومی و انقلاب تهران آقای ماشاء... امینی اسفید واجانی فرزند محمدرضا متولد ۱۳۵۸ به اتهام قتل عمدی برادر خود روح... امینی اسفید واجانی تحت پیگرد قانونی قرار گرفته و متهم موصوف صریحاً اظهار داشته بعد از ظهر بود که به منزل رفتم، دیدم برادرم در حال مصرف هروئین است، با او صحبت کردم که به من فحاشی کرد و با من درگیر شد، من با گلدان به پشت سر او ضربه زدم و او به زمین افتاد و بعد با دستم او را خفه کردم، والدین مقتول اعلام داشته‌اند که هیچگونه شکایتی ندارند و اضافه کرده‌اند که متهم سابقه بیماری اعصاب و روان دارد. موضوع برای رسیدگی در شعبه هفتاد و یک دادگاه کیفری استان تهران مورد رسیدگی قرار گرفته و به صدور دادنامه ۱۱۷ - ۱۳۸۴/۹/۱۳ منتهی و به موجب آن علیرغم محرز و مسلم بودن اتهام انتسابی به متهم، به لحاظ گذشت قطعی اولیای دم از جنبه خصوصی جرم، قرار موقوفی تعقیب صادر و لیکن از جهت عمومی آن به استناد ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی متهم نامبرده را به تحمل هشت سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی محکوم نموده‌اند. رأی صادره در تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۷ به محکوم‌علیه ابلاغ و در فرجه قانونی مورداعتراض قرار گرفته، پرونده جهت رسیدگی به تجدیدنظرخواهی معموله به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه بیست و هفتم ارجاع و به شرح ذیل به صدور دادنامه ۶ - ۱۳۸۵/۱/۱۴ منتهی گردیده است: « با توجه به محتویات پرونده و اوضاع و احوال منعکس در آن، درخواست تجدیدنظر با هیچ یک از شقوق مذکور در ماده ۲۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری انطباق نداشته و مردود است و لذا دادنامه تجدیدنظرخواسته در مورد محکومیت متهم به حبس تعزیری ابرام و پرونده به مرجع مربوطه اعاده می‌گردد.»

۲- برابر محتویات پرونده کلاسه ۹۸۴۰/۲۵ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور، آقای احمد رشیدی فرزند صمد تبعه افغانستان به اتهام قتل عمدی مرحوم خال محمد ستاری تحت تعقیب جزایی قرار گرفته و جریان را به این شرح توضیح داده است: «..... ایشان (مقتول) قصد داشت به عنف به من تجاوز کند و شب واقعه قصد داشت شلوارش را درآورد و من گفتم اجازه بدهید من توالت بروم و برگردم هرکاری خواستی بکن به شرط آن که به کسی نگوئی چون من زن و بچه دارم، من رفتم و برگشتم دیدم شلوارم را درآورده و روی تشک دراز کشیده، من وارد شدم و چاقو را از زیر تشک برداشتم، او بلند شد من هم با چاقو او را زدم و چاقوی فراوانی به او زدم، به سینه و شکم او زدم، فریاد کشید، من سریعاً با سیم برق گردنش را بسته و او را خفه کردم..... شعبه هفتاد و یکم دادگاه کیفری استان تهران، پس از رسیدگی‌های لازم طی دادنامه ۸ - ۱۳۸۴/۱/۲۷ با انطباق مورد با مواد ۲۰۵ و ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی به لحاظ گذشت ولی دم مقتول، درخصوص قتل عمدی به استناد بند ۲ ماده ۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری قرار موقوفی تعقیب صادر نموده ولی چون اقدام متهم موجب اخلال نظم شده، با ملحوظ نظر قرار دادن بیم تجری وی، نامبرده را به استناد ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی به تحمل پنج سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی محکوم نموده است. متهم در مهلت مقرر قانونی به حکم صادره از حیث محکومیت به حبس اعتراض نموده که پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه سی و هفتم ارجاع و طی دادنامه شماره یک مورخ ۱۳۸۵/۱/۵ به شرح ذیل به صدور رأی منتهی گردیده است: « با توجه به محتویات پرونده و گذشت ولی دم مقتول که تنها وراث بوده است، تبرئه متهم از اتهام قتل عمدی طبق بند ۲ ماده ۶ قانون آیین دادرسی در امور کیفری صحیح است و اعتراض هم نشده، لکن محکوم نمودن وی به پنج سال حبس تعزیری با ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی منطبق بوده و رسیدگی به اعتراض محکوم‌علیه از صلاحیت دیوان عالی کشور خارج و در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان است، لذا به آن مرجع ارجاع داده می‌شود.»

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید راجع به رسیدگی به اعتراض تجدیدنظرخواه در مورد محکومیت به حبس تعزیری موضوع ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی از شعب ۲۷ و ۳۷ دیوان عالی کشور طی دادنامه‌های فوق‌الاشعار با استنباط از ماده مرقوم و تبصره ۴ ماده ۲۰ و ماده ۲۱ اصلاحی سال ۱۳۸۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب آراء متهاافت صادر گردیده و شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور رسیدگی به اعتراض واصله در مورد محکومیت به تحمل حبس تعزیری موضوع ماده ۶۱۲ قانون فوق‌الاشعار را که به تبع انتساب قتل عمدی به تجدیدنظرخواه صادر گردیده است در صلاحیت دیوان عالی کشور دانسته در حالی که شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور محکومیت به حبس تعزیری مورد بحث را مجازات مستقل تلقی و رسیدگی به اعتراضات مربوط به آن را به دادگاه تجدیدنظر استان ارجاع داده است. لذا مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی تقدیم می‌دارد.

معاون قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۱۰/۸۵ موضوع اختلاف نظر بین شعب ۲۷ و ۳۷ دیوان عالی کشور در استنباط از ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی و تبصره ۴ ماده ۲۰ و مفاد ماده ۲۱ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با ملاحظه سوابق امر و مفاد گزارش تنظیمی به شرح آتی اظهارنظر می‌گردد:

همانطوریکه استحضار دارند از جمله ملاکهای مصرح در قوانین برای احراز صلاحیت دادگاههای و مراجع قضایی، عناوین اعمال کیفری و به تبع آن مجازات قانونی مقرر برای اعمال مذکور می‌باشد و تشخیص این امر با مرجع قضایی و دادگاه رسیدگی کننده است با احراز صلاحیت و شروع به رسیدگی، حدوث امور اتفاقی از قبیل شمول عفو عمومی، حجر، زوال وصف کیفری اتهام انتسابی و گذشت شاکی خصوصی مؤثر در مبانی صلاحیت دادگاهها و مراجع قضایی نمی‌باشد بلکه دادگاهها و مراجع مذکور تکلیف قانونی دارند با استصحاب صلاحیت خود تصمیم نهایی اتخاذ نمایند در مانحن فیه بشرح گزارش، عنوان مجرمانه اعمال انتسابی به متهمین در هر دو پرونده محاکماتی قتل عمدی می‌باشد که حسب مقررات ماده ۲۰۵ قانون مجازات اسلامی موجب قصاص است و بموجب تبصره الحاقی به ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آن قصاص نفس و.... است. در دادگاه کیفری استان بعمل می‌آید و به تصریح تبصره ۱ ماده ۲۰ قانون اخیرالذکر دادگاه کیفری استان با لحاظ ترکیب هیأت دادرسان همان دادگاه تجدیدنظر استان است و تصمیمات آن ظرف مهلت مقرر طبق مقررات تبصره ۴ ماده ۲ و مفاد ماده ۲۱ همان قانون قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور می‌باشد بنابراین مراتب با احراز صلاحیت دادگاه کیفری استان و شروع به رسیدگی به اتهام قتل عمدی انتسابی به متهم و گذشت بعدی شاکی خصوصی و اولیای دم، موجب زوال صلاحیت دادگاه کیفری استان نمی‌گردد و در نهایت نیز تأثیری در صلاحیت دیوان عالی کشور برای رسیدگی به تجدیدنظر از احکام دادگاه کیفری استان نخواهد داشت. نتیجه پذیرش نظریه خلاف آن ایجاد صلاحیت برای دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد که به شرح مصرح در تبصره ۱ ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در شرایط عادی متعارف عدل و هم عرض دادگاه کیفری استان بوده که در موقع رسیدگی به جرایم قتل عمدی ترکیب دادرسان آن بیشتر از ترکیب دادگاه تجدیدنظر استان و کاملتر از آن است پذیرش مرجعیت دادگاه تجدیدنظر استان با ترکیب محدودتر نسبت به تصمیمات دادگاه کیفری استان با ترکیب کامل آن خواهد بود که در هر صورت خلاف مواد مقنن و فاقد توجیه حقوقی، اصولی و منطقی به نظر می‌رسد بعلاوه در این نوع پرونده‌ها جرم اصلی و سنگین تر ملاک رسیدگی است و جرائم سبک تر تابع جرم و جنایت اصلی بوده و تفکیک جرائم و رسیدگی در مراجع گوناگون براساس صلاحیت مختلف در مواردی مانند قتل عمد و مسائل حاشیه‌ای آن از جمله ادعای تجاوز به عنف و آدم ربائی و موارد مشابه نه صحیح است و نه مصلحت موجب اطاله دادرسی سردرگمی در مقام رسیدگی و تبعات منفی فراوان دیگری خواهد شد بنابراین چون رأی شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور که با لحاظ این مراتب صادر گردیده است منطبق با اصول و موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.

رای وحدت رویه شماره ۶۹۸ مورخ ۱۳۸۶/۱/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تعیین کیفر در حدود مقررات ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی با احراز عمدی بودن قتل به طریق مقتضی و سایر شرایط مذکور در این ماده ملازمه داشته و رسیدگی به آن نیز براساس تبصره ۱ ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، از خصائص دادگاه کیفری استان می باشد و رأی صادر شده از دادگاه کیفری استان نیز ظرف مهلتی که برای تجدیدنظرخواهی مقرر گردیده قابل رسیدگی در دیوان عالی کشور است. بنا به مراتب به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور حکم محکومیت به حبس موضوع ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی نیز قابل رسیدگی در دیوان عالی کشور بوده و رأی شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم الاتباع می باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تعیین تکلیف اراضی اختلافی

رای کمیسیون موضوع م ۵۶ ق. ح و ب از ج و م از حیطة صلاحیت دادگاه عمومی خارج است (۶۹۷)

رای وحدت رویه دیوان عالی کشور در خصوص اعتراضات وارده به قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی اجرای قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و مراتع - فارغ از محل وقوع اراضی مربوطه

الف: مقدمه^۱

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۱۵/۸۵ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۵/۱۱/۲۴ به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور آیت الله دری نجف آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۹۷-۱۳۸۵/۱۱/۲۴ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می رساند: براساس گزارش شماره ۷۳۱/۸۳ مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۱۸ رئیس محترم شعبه پنجم دادگاه عمومی اراک از شعب بیست و یکم و سی و هشتم دیوان عالی کشور نسبت به تعیین مرجع رسیدگی کننده به اعتراض مربوط به اجرای ماده ۵۶

^۱ شماره ۴۶۸۹ هـ مورخ ۹/۱۲/۱۳۸۵

قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع کشور مصوب ۱۳۴۶ در موارد اراضی واقع در داخل محدوده قانونی شهرها، طی پرونده‌های کلاسه ۱۶۷۸/۳ و ۱۵۸۶/۱۹ آراء مختلف صادر گردیده است که جریان امر به شرح ذیل منعکس می‌گردد:

۱- به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۱۶۷۸/۳ شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور، آقای غلام‌رضا شهرجودی فرزند علی حسن به رأی کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها، در مورد ملی بودن پلاک ۱۳۶۳ فرعی از ۲ اصلی حومه بخش ۲ اراک در کمیسیون ماده واحده اراضی اختلافی موضوع ماده مرقوم اعتراض نموده و قاضی کمیسیون در تاریخ ۱۳۷۸/۹/۳۰ طی پرونده ۴۸۳/۷۸ به لحاظ اینکه اراضی معترض‌عنه در محدوده قانونی شهر واقع گردیده و صلاحیت کمیسیون در رسیدگی به اعتراضات صرفاً مربوط به اراضی خارج از محدوده قانونی شهر می‌باشد، از خود نفی صلاحیت نموده و پرونده را به دادگستری اراک ارسال داشت. موضوع جهت رسیدگی و اظهارنظر به شعبه هشتم دادگاه عمومی این شهرستان ارجاع و این شعبه نیز طی دادنامه ۱۱۶۴/۸۳ مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۱۵ مستنداً به مقررات ماده ۹ آیین‌نامه اصلاحی آیین‌نامه اجرایی قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی مصوب ۱۳۷۳/۷/۱۶ و رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۰۱-۱۳۷۴/۷/۲۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و اینکه مراجع قضایی صرفاً به اعتراض نسبت به رأی قاضی کمیسیون، صلاحیت رسیدگی دارند و عدم صلاحیت صادره از ناحیه قاضی ماده واحده در این خصوص، یک مرحله حق اعتراض به تشخیص منابع طبیعی را از معترض سلب می‌نماید، خود را صالح به رسیدگی ندانسته و با اعتقاد به شایستگی کمیسیون ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی، پرونده را برای تعیین مرجع صالح در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب به دیوان عالی کشور ارسال نموده است.

پرونده جهت رسیدگی و اظهارنظر قانونی به شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور ارجاع گردیده که طی دادنامه ۹۹۲ - ۱۳۸۳/۱۱/۲۴ به ترتیب ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند: «..... خواسته خواهان اعتراض به رأی کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها می‌باشد که به صراحت بیان مقنن در ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع، هیأت موضوع ماده مزبور تنها به اعتراض زارعین صاحب اراضی نسقی و مالکین و صاحبان باغات و تأسیسات در خارج از محدوده قانون شهرها و حریم روستاها، سازمانها و مؤسسات دولتی رسیدگی می‌نماید و صلاحیت عام دادگستری مطابق آراء وحدت رویه ۴۰ - ۱۳۶۰/۱۱/۱۹، ۵۱۶ - ۱۳۶۷/۱۰/۲۰ و ۵۶۸ - ۱۳۷۰/۹/۱۹ اقتضاء دارد که به دعوی مطروح در مورد اعتراض به رأی کمیسیون مزبور در دادگستری رسیدگی شود و اصل بر عدم صلاحیت سایر مراجع می‌باشد و بیان مقنن در این مورد صریح بوده و جایی برای اجتهاد و استنباط در مقابل نص مزبور نیست و استدلال ذکر محدوده مزبور قید غالب بوده یا استناد به اصل استصحاب یا تمسک به سلب حقوق مکتسبه و اینکه اثبات شیئی نفی ماعدی نیست، در مانحن فیه فاقد توجیه حقوقی و قانونی است، بلکه به حکم رأی وحدت رویه شماره ۶۵۵ - ۱۳۸۰/۹/۲۷ دادگستری مرجع رسمی تظلمات و رسیدگی به شکایات است و صلاحیت مراجع غیر دادگستری، صلاحیت عام مراجع دادگستری را منتفی نمی‌نماید، کما اینکه استناد به رأی وحدت رویه شماره ۶۰۱ - ۱۳۷۴/۷/۲۵ که موضوع آن تنها در مورد عنوان شکایت از رأی قاضی موضوع ماده واحده می‌باشد نه چیز دیگر که براساس آن شکایت از رأی مزبور تجدیدنظرخواهی محسوب نمی‌شود، نیز کافی در مقام نمی‌باشد، کما اینکه تمسک به آیین‌نامه‌های اجرایی کافی برای سلب صلاحیت دادگستری نیست، لذا در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، دادنامه ۱۱۶۴ - ۱۳۸۳/۱۰/۱۵ مخدوش تشخیص و نقض می‌گردد. پرونده جهت رسیدگی به شعبه هشتم محاکم عمومی اراک اعاده می‌گردد.

۲- طبق محتویات پرونده ۱۵۸۶/۱۹ شعبه سی و هشتم دیوان عالی کشور، آقای قاضی هیأت مربوط به قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع در شهرستان اراک در مقام رسیدگی به اعتراض آقای رضاعلی کرمی نسبت به ملی اعلام شدن دو دانگ از مساحت ششصد متر مربع از اراضی پلاک ۳۹۶۷ قطعه ۷۶۴ بخش یک اراک به شرح رأی مورخ

۱۳۸۰/۱۰/۲۲ به اعتبار اینکه رسیدگی هیأت موضوع قانون فوق‌الذکر راجع است به اراضی و باغات و تأسیسات خارج از محدوده قانونی شهرها و حریم روستاها، در صورتی که قطعه زمین موضوع اعتراض آقای رمضانعلی کرمی مطابق نقشه ارائه شده از طرف کارشناس نقشه بردار در همسایگی نیروی انتظامی اراک و داخل در محدوده قانون شهر اراک می‌باشد و بررسی اعتراض نسبت به اراضی داخل شهرها و روستاها در حیطه صلاحیت این هیأت نمی‌باشد، قرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم عمومی دادگستری شهرستان اراک صادر نموده و پرونده را به دادگستری شهرستان اراک فرستاده که در تاریخ ۱۳۸۳/۵/۳۱ به شعبه هشتم دادگاه عمومی شهرستان مزبور ارجاع و پرونده به کلاس ۵۹۴/۸۳ - ۸ ثبت شده و دادگاه مزبور در تاریخ ۱۳۸۳/۶/۱۱ در وقت فوق‌العاده ختم رسیدگی اعلام و به شرح رأی مورخ ۱۳۸۳/۶/۱۱ خلاصه به شایستگی هیأت ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها، قرار عدم صلاحیت صادر و در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه سوم دیوان عالی کشور که متعاقباً به شعبه سی و هشتم تبدیل شده است ارجاع و به شرح زیر به صدور دادنامه ۵۱۳ - ۱۳۸۳/۸/۲۶ منتهی گردیده است:

«مطابق ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع، زارعین صاحب اراضی نسقی و مالکین و صاحبان باغات و تأسیسات در خارج از محدوده قانون شهرها و حریم روستاها که به اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع کشور مصوب ۱۳۴۶ و اصلاحیه‌های بعدی آن اعتراض داشته باشند، می‌توانند به هیأت مذکور در ماده واحده اشعاری مراجعه نمایند و این مطلب که بعداً زمین و یا باغ در محدوده شهر قرار گیرد، با لحاظ اطلاق تبصره ۲ ذیل ماده واحده و رأی شماره ۳/۷۶ - ه - ۱۳۷۶/۱۰/۱۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و ماده ۲۰ قانون دیوان عدالت اداری موجب زوال صلاحیت هیأت مذکور نیست، بنابراین با توجه به ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و اینکه رسیدگی به اعتراض نسبت به مطلق رأی کمیسیون موضوع ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع کشور از حیطه صلاحیت عام دادگاههای عمومی خروج موضوعی داشته است، بنابراین در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، با تشخیص صلاحیت هیأت موضوع ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی..... مصوب شهریور ماه ۱۳۶۷ مستقر در شهرستان اراک، حل اختلاف می‌نماید.....».

بنا به مراتب فوق نظر به اینکه در استنباط از ماده واحده مرقوم از شعب بیست و یکم و سی و هشتم دیوان عالی کشور، در تعیین مرجع صلاحیت‌دار رسیدگی کننده به اعتراض اشخاص نسبت به رأی کمیسیون ماده ۵۶ قانون فوق‌الاشعار، در مواردی که اراضی مورد اعتراض در محدوده شهرها قرار گرفته باشد، آراء مختلف صادر گردیده است، لذا مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضای طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۱۵/۸۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب محترم ۲۱ و ۳۸ دیوان عالی کشور نسبت به تعیین مرجع رسیدگی کننده به اعتراض مربوط به اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع کشور در مورد اراضی واقع در محدوده قانونی شهرها با توجه به گزارش تنظیمی به شرح آتی اظهارنظر می‌گردد. با توجه به مقررات ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع مصوب ۱۳۶۴ و ماده ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی کشور مصوب ۱۳۷۱، تشخیص منابع ملی و مستثنیات آن با مراجع مقرر در مواد مرقوم (وزارت جهاد کشاورزی و

سازمان جنگل بانی و منابع طبیعی) است، معترضین به تصمیمات مراجع مذکور به تجویز تبصره ۱ ماده ۲ اخیرالذکر به هیأت مذکور در قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع مصوب ۱۳۶۷ مراجعه نمایند و به موجب تبصره ۵ قانون اخیر ضمن القاء کلیه قوانین و مقررات مغایر، تنها مرجع رسیدگی به شکایات مربوط به اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع و.... هیأت موضوع این قانون (قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶.....) می باشد. چون از جمله شکایات و جهات اعتراض اشخاص ادعای خروج مرجع تشخیص منابع طبیعی و مستثنیات آن از حدود صلاحیت قانونی، محلی و عدم رعایت مقررات مربوط به آنها می باشد، با توجه به تصریح و اطلاق تبصره ۵ مذکور، مرجع رسیدگی به شکایات و اعتراضات در این موارد هم هیأت مقرر در ماده واحده قانون یادشده خواهد بود و لاغیر، به علاوه در این صورت نه تنها حقی از مردم ضایع نمی شود که یک مرحله در مسیر رسیدگی نیز منظور شده و پس از رسیدگی هیأت مذکور می توان به مراجع قضایی مراجعه نمود و با عنایت به اینکه شرایط کشور در جهت توسعه شهرها و شهرکها و احداث شهرهای جدید و توسعه شهرنشینی می باشد، نوعاً زمینهای مربوط به منابع طبیعی، جنگلها و مراتع و یا کاربری های دیگر و در داخل محدوده شهرها قرار می گیرد و در صورت اختلاف شاکی می تواند به هیأت مزبور مراجعه و نهایتاً صلاحیت مراجع عام دادگستری نیز به قوت خود باقی است و نه تنها حقی ضایع نشده که اوفق به قواعد و اصول و احتیاط نیز آن است که این امکان را از شاکیان سلب ننماییم و قانون متأخر نیز در راستای قانون متقدم تصویب شده جز موارد خلاف شرع که براساس نظر شورای محترم نگهبان اصلاح و نتیجه همین امکان مراجعه به مراجع قضایی می باشد. بنابراین چون رأی شعبه ۳۸ دیوان عالی کشور متضمن مراتب مذکور به نظر می رسد منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید می باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۶۹۷ مورخ ۱۳۸۵/۱۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قطع نظر از اینکه به موجب رأی شماره ۳/۷۶ - ه - ۱۳۷۶/۱۰/۱۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مرجع صالح به اعتراضات موضوع قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی اجرای قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و مراتع - فارغ از محل وقوع اراضی مربوطه - هیأت موضوع ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع شناخته شده و به موجب قسمت اخیر ماده ۲۰ قانون دیوان عدالت اداری رأی اکثریت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری برای شعب دیوان و سایر مراجع مربوطه من جمله هیأت موضوع ماده واحده فوق الذکر در موارد مشابه لازم الاتباع است، اساساً با لحاظ تبصره ۲ و اطلاق و عموم تبصره ۵ ماده واحده فوق الذکر از تاریخ تصویب آن ماده واحده کلیه قوانین و مقررات و آیین نامه های مغایر با این قانون لغو و تنها مرجع رسیدگی به شکایات مربوط به اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع و اصلاحیه های آن هیأت موضوع این قانون خواهد بود، بنا به مراتب رأی شماره ۵۱۳ - ۱۳۸۳/۸/۲۶ شعبه ۳۸ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد از نظر اکثریت قاطع اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح تشخیص و مورد تأیید است. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مجازات های بازدارنده

انتقال مال غیر از تعزیرات شرعی است (منسوخ (۶۹۶)

حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور با سلام و تحیت؛ باستحضار می‌رساند: معاونت محترم قضایی و رئیس شعبه پنجم دادگاه عمومی علی‌آباد کتول، همچنین آقای گریگور میرزایانس و خانم شوشیک بدایانسان با ارسال نامه و پرونده‌ای که حاوی دو رأی متفاوت از دو شعبه دادگاه تجدیدنظر استان گلستان در موضوع واحدی می‌باشند تقاضای تعیین تکلیف نموده‌اند. از آنجا که موضوع قابل طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشخیص داده شد ابتدا خلاصه‌ای از جریان پرونده‌های موردنظر را منعکس سپس اظهارنظر می‌نماید:

۱- در پرونده کلاسه ۷۴/۲۴۷/ش ۲ آقای گریگور میرزایانس و خانم شوشیک بدایانسان علیه آقایان میرزاجانعلی جهان تیغ و غیره شکایتی مبنی بر کلاهبرداری (فروش مال غیر) و جعل و استفاده از سند مجعول و نشر اکاذیب و تحریق و سرقت اسناد و مدارک تقدیم دادگاه عمومی علی‌آباد کتول نموده‌اند، دادرسی شعبه دوم دادگاه پس از رسیدگی طی دادنامه شماره ۱۴۸ مورخ ۱۳۷۹/۳/۱۶ به شرح ذیل مبادرت به صدور قرار نموده است: چون شکایات طرح شده در سال ۱۳۷۰ شروع شده و با توجه به نوع اتهام متهمان که از نوع بازدارنده می‌باشد (در مورد سرقت نیز بلحاظ فقدان شرایط شرعی و قانونی اجرا و اثبات حد، نوع اتهام از انواع بازدارنده می‌باشد) و نظر به اینکه مواعد مذکور در ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب جهت صدور حکم منقضی شده لذا مستنداً به ماده مذکور قرار موقوفی تعقیب کلیه متهمان و موضوعات عنوانی توسط شکات پرونده صادر و اعلام می‌گردد. شکات به قرار صادره اعتراض و با تقاضای تجدیدنظر آنان پرونده به شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان گلستان ارسال و شعبه مزبور طی دادنامه شماره ۱۱۱۹/ت ۸۰/مورخ ۱۳۸۰/۷/۱۸ به شرح ذیل انشاء رأی نموده است:

نظر به اینکه از ناحیه تجدیدنظرخواه دلایل موجه و مدلی که موجب فسخ دادنامه گردد ارایه نگردیده و دادنامه منطبق با مقررات و با رعایت تشریفات آیین دادرسی و خالی از اشکال مؤثر قانونی تشخیص داده شد با رد اعتراض معترض حکم تجدیدنظر خواسته را عیناً تأیید و ابرام می‌نماید.

۲- در پرونده کلاسه ۵/۸۰/۶۹۲ آقای ابوالقاسم روحی به وکالت از سوی آقایان حاج غلامحسین نادری و غیره علیه آقای گریگور میرزایانس و خانم شوشیک بدایانسان شکایتی مبنی بر فروش مال غیر تقدیم دادگاه عمومی علی‌آباد کتول داشته و رئیس شعبه پنجم دادگاه پس از رسیدگی، طی دادنامه شماره ۷۰۷ مورخ ۱۳۸۰/۵/۱۴ به شرح ذیل مبادرت به انشاء رأی و صدور قرار نموده است: با توجه به سال وقوع بزه مورد ادعا در سال ۱۳۶۰ و با توجه به مقررات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که در بند الف آن ماده قید شده است که (اگر) حداکثر مجازات مقرر بیش از سه سال حبس یا جزای نقدی بیش از یک میلیون ریال باشد با انقضای مدت ده سال از تاریخ وقوع جرم تعقیب نشده و یا از تاریخ اولین اقدام تعقیبی تا انقضای مواعد مذکور به صدور حکم منتهی نشده باشد مشمول مرور زمان شده و تعقیب موقوف خواهد شد. اگر چه قید مرور زمان در فصل ششم قانون و ماده ۱۷۳ قانون فوق‌الاشعار در خصوص مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی می‌باشد لکن بنا به مراتب ذیل مجازات مقرر در ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری را نیز از جرائم بازدارنده محسوب می‌داند زیرا در ماده ۱۷ ق.م.ا در تعریف مجازات بازدارنده قید گردیده:

«تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی تعیین می‌گردد» بدیهی است قانون مجازات تشدید، از قوانینی است که به تأیید و تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام و به مرحله اجرا درآمده و از قوانین حکومتی است و کتاب پنجم ق.م.ا تحت عنوان تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده تدوین شده لکن در قانون در هیچ یک از مواد، ذکر از صراحت مجازات بازدارنده نشده و فقط در بعضی از مواد عنوان مجازات تعزیری قید گردیده که این موضوع دلیل بر این است که مجازات‌های مقرر در این قانون تماماً تعزیری نیستند و آن دسته از موادی که به صراحت به تعزیری

^۱ شماره ۵۶۴۷/هـ ۱۳۸۵/۱۰/۱۳ پرونده وحدت رویه ردیف: ۸/۸۱ هیأت عمومی

بودن مجازات اشاره نشده است می توان عنوان بازدارنده به آنها داد، لذا بنا به مجموع مراتب فوق دادگاه موضوع مورد ادعای پرونده را مشمول مرور زمان تشخیص داده و با استناد بند الف ماده ۱۷۳ ق.آ.د.ک قرار موقوفی تعقیب صادر می نماید. رأی صادره مورد اعتراض و تجدیدنظرخواهی شکات قرار گرفته و پرونده به شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان ارسال و شعبه مزبور طی دادنامه شماره ۱۴۰۱ مورخ ۱۳۸۰/۹/۲۱ به شرح ذیل انشاء رأی نموده است: نظر به اینکه مجازات تعیین شده برای بزه فروش مال غیر، از مصادیق مجازاتهای بازدارنده تلقی نمی گردد زیرا این نوع مجازاتها بدون مسائلی فقهی، صرفاً جهت نظم و انتظام امور جامعه تدوین شده، در صورتی که فروش مال غیر از مصادیق اکل مال به باطل بوده و شرع نیز اقدام کننده به فروش مال غیر را قابل تعزیر دانسته و از مصادیق تعریف ماده ۱۶ ق.م.ا در مبحث تعزیر، که تأدیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع مقدس تعیین نشده بوده، زیرا آنچه مسلم است در صورت احراز فروش مال غیر، شارع مرتکب را مستحق تعزیر دانسته و مجازات تعیین شده در این خصوص جهت ایجاد وحدت در نوع و لحاظ نمودن مجازات می باشد و نه از حیث مجازات بازدارنده بودن آن، هر چند فلسفه مجازات مرتکبین به جرائم مختلف یکی بازداشتن مرتکب و آحاد اجتماع از ارتکاب همان نوع بزه نیز می باشد و همچنین مجازات بازدارنده در شرع بعنوان نتیجه عمل حرام و خلاف شرع پیش بینی نشده بلکه با توجه به تعریف مجازات بازدارنده صرفاً برای حفظ صیانت در امور اجتماعی و نظم لازم اداره امور بوده، چه آنکه تعیین مجازات تعزیری نتیجه بازدارندگی را نیز در پی خواهد داشت اما این معنی را به منزله مجازات بازدارنده بنحوی که در ماده ۱۷ ق.م.ا از آن تعریف شده نمی توان تلقی نمود زیرا تعزیر مرتکب فروش مال غیر از مصادیق تعزیر شرعی است و نه از مجازاتهای بازدارنده و عنایتاً به استفتاء بعمل آمده از حضرت امام خمینی (ره) حتی در مورد احکام سلطانیه (حکومتی) که خارج از تعزیرات شرعیه باشد، مجازات متخلفین را به مجازاتهای بازدارنده بلامانع دانسته و این نظریه و استنباط نیز خود مؤید بر توجیه آن است که مجازات مباشر فروش مال غیر را قابل تعزیر شرعی بدانیم و جزء مجازاتهای بازدارنده محسوب ننماییم لذا بنا به مراتب، اعتراض بعمل آمده وارد تشخیص و منطبق با بند ب از ماده ۲۴۰ ق.آ.د.ک بوده و مستنداً به شق ۲ از بند ب ماده ۲۵۷ قانون اخیرالذکر دادنامه معترض عنه (قرار) نقض و پرونده جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی اعاده می گردد.

نظریه: همانگونه که ملاحظه می فرمایید درخصوص مجازات فروش مال غیر که شعب بدوی دادگاههای رسیدگی کننده آن را مشمول مرور زمان دانسته اند، صرف نظر از صحت و سقم آن، یکی از شعب دادگاههای تجدیدنظر استان گلستان آن را از مصادیق ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی دانسته و نهایتاً با استناد مواد ۶ و ۱۷۳ ق.آ.د.ک قرار دادگاه بدوی را تأیید و شعبه دیگر از مصادیق ماده ۱۷ قانون مزبور ندانسته بلکه منطبق با بند ب ماده ۲۴۰ ق.آ.د.ک دانسته و به استناد شق ۲ از بند ب ماده ۲۵۷ همان قانون قرار صادره را نقض نموده است. بدین جهت بین دو شعبه دادگاه تجدیدنظر استان گلستان در موضوع واحدی اختلاف در استنباط از قانون بوجود آمده و منتهی به صدور آراء متفاوتی شده است، لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری خواهشمند است مقرر فرمایید به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی موضوع در دستور کار هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور قرار گیرد.

معاون اول دادستان کل کشور

بتاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۵/۹/۱۴ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور، و با حضور حضرت آیت الله دری نجف آبادی دادستان کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۸/۸۱ موضوع اختلاف نظر بین شعب ۱ و ۳ دادگاههای تجدیدنظر استان گلستان در مورد ماهیت مجازات جرم فروش مال غیر از حیث شمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری با توجه به گزارش تقدیمی و سوابق امر به شرح ذیل اظهار نظر می گردد: احکام تعزیرات تابعی از مصالح و مفاصل اجتماعی و شخصی است لازمه این تبعیت تأثیرپذیری نوع، میزان و نحوه اعمال تعزیرات از متغیرهای مصلحت و مفسده در امور است بدین

رأی وحدت رویه شماره ۶۹۶ مورخ ۱۳۸۵/۹/۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

تعریف تعزیرات شرعی در تبصره یک ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ مندرج است و مطابق ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی کیفرهای بازدارنده، تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع مقرر می‌گردد. نظر به اینکه قانونگذار انتقال مال غیر را با علم به اینکه مال غیر است، در حکم کلاهبرداری و مشمول مجازات آن دانسته و اقدام به این امر نیز ماهیتاً از مصادیق اکل مال به باطل به شمار می‌آید که شرعاً حرام محسوب گردیده، لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور بزه انتقال مال غیر موضوعاً از شمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون مرقوم خارج است و رأی شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ضبط وثیقه

صلاحیت دادگاه عمومی در رسیدگی به اعتراض نسبت به دستور ضبط وثیقه توسط دادستان (۶۹۴)

محضر مبارک حضرت آیت‌الله مفید دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً معروض می‌دارد:^۲
طبق گزارش شماره ۵۷۳ مورخ ۱۳۸۵/۴/۲۷ معاون محترم دادستان عمومی و انقلاب شهرستان اهواز از شعب سوم و هفتم دادگاههای تجدیدنظر استان خوزستان با استنباط از بند «ج» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۱۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای مرقوم در امور کیفری آراء مختلف صادر گردیده که جریان آن به شرح ذیل گزارش می‌گردد:

۱- حسب محتویات پرونده کلاسه ۹۹۴/۳/۸۴ شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان آقای رامین تابع‌احمدی نسبت به دستور مورخه ۱۳۸۴/۹/۲۶ دادستان عمومی و انقلاب اهواز مبنی بر دستور ضبط وجه‌الکفاله اعتراض نموده که موضوع جهت رسیدگی به این شعبه ارجاع و به صدور دادنامه ۱۱۰۵/۸۴ - ۱۳۸۴/۱۰/۲۲ به شرح منجر شده است: «در مورد تجدیدنظرخواهی آقای رامین تابع‌احمدی نسبت به دستور مورخه ۱۳۸۴/۹/۲۶ دادستان محترم عمومی و انقلاب اهواز در باب ضبط وجه‌الکفاله تجدیدنظرخواه، نظر به مجموع محتویات پرونده و اینکه با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۶۷۹ - ۱۳۸۴/۵/۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و عنایت به اینکه براساس ماده ۳ قانون اصلاح قانون دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ دادسرا در معیت دادگاه بدوی انجام وظیفه

^۱ نظریه شماره ۷/۹۲/۱۰۱۹ - ۲/۶/۹۲

۱- در ماده ۱۰۹ قانون مجازات اسلامی جرائمی به شرح بندهای سه گانه از شمول مرور زمان خارج گردیده است، با این استثناء که جرائم اقتصادی شامل کلاهبرداری و جرائم سیزده گانه مندرج در تبصره ذیل ماده ۳۶ قانون مرقوم در صورتی از شمول مرور زمان خارج است که میزان مال موضوع جرم ارتكابی یک میلیارد ریال تمام و بالاتر باشد، بنابراین آراء وحدت رویه شماره ۶۷۷ مورخ ۱۳۸۴/۴/۱۴ و شماره ۶۹۶ مورخ ۱۳۸۵/۵/۱۴ در خصوص ارتشاء و فروش مال غیر از درجه اعتبار ساقط است و در شرایط فعلی کاربردی ندارد.

^۲ نقل از شماره ۱۸۰۰۹ - ۱۳۸۵/۱۰/۲ روزنامه رسمی شماره ۵۵۲۸ هـ ۱۳۸۵/۹/۲۱ پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۳/۸۵ هیأت عمومی

می‌نماید و با عنایت به قسمت اخیر بند «ج» از ماده مرقوم و وحدت ملاک آن به نظر دادگاه مرجع صالح به رسیدگی در این مورد دادگاه بدوی است لذا با صدور قرار عدم صلاحیت مقرر می‌دارد پرونده از آمار کسر و جهت ارسال به دادگاه بدوی اعاده شود.»

۲- به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۱۳۷۶/۷/۸۵ شعبه هفتم تجدیدنظر استان خوزستان آقای کریم حمادی به دستور دادستان عمومی و انقلاب اهواز در مورد ضبط وثیقه اعتراض نموده که با ارجاع موضوع به شعبه مذکور طی دادنامه ۱۰۳/۸۵ - ۱۳۸۵/۱/۲۹ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند. «در خصوص اعتراض آقای کریم حمادی نسبت به دستور ضبط وثیقه مورخ ۱۳۸۳/۱۱/۱۰ دادستان عمومی و انقلاب اهواز که جهت رسیدگی به این شعبه ارجاع گردیده با توجه به اوراق و مدارک مندرج، اعتراض معترض با توجه به عذر وی و اجرای حکم درخصوص محکوم‌علیه وارد تشخیص و با اینکه حکم صادره اجرا گردیده و تحصیل حاصل از صدور قرار مذکور فراهم شده استناداً به تبصره ماده ۱۴۳ قانون آیین دادرسی کیفری با قبول اعتراض معترض فسخ دستور صادره مورد اعتراض صادر و اعلام می‌گردد رأی صادره قطعی است.» همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان تلویحاً ماده ۱۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری را در قسمت مرجعیت دادگاه تجدیدنظر استان برای رسیدگی به اعتراض مربوط به دستور ضبط وثیقه یا وجه‌الکفاله را منسوخ تلقی و رسیدگی به این قبیل اعتراضات را در صلاحیت دادگاههای عمومی حوزه قضایی مربوطه دانسته ولی شعبه هفتم تجدیدنظر استان مرقوم، کماکان دادگاه تجدیدنظر را مرجع صالح به رسیدگی به اعتراضات مربوط به دستور ضبط وثیقه و یا وجه‌الکفاله می‌داند و چون به ترتیب مذکور در استنباط از ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و بند «ج» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۸۱ آراء متفاوت صادر گردیده است لهذا باستناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی تقاضا می‌نماید.

حسینعلی نبیری - معاون قضائی دیوان عالی کشور

بتاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۵/۸/۹ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری‌نصف‌آبادی دادستان کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «..... احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۳۳/۸۵ هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف‌نظر بین شعب سوم و هفتم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان در استنباط از مقررات بند ج ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۱۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری با توجه به گزارش تنظیمی و لحاظ سوابق امر بشرح ذیل اظهارنظر می‌گردد:

(۱) طبق مقررات ماده ۱۳۶ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری سابق هرگاه متهمی که التزام و یا وثیقه داده در موقعی که حضور او لازم دانسته شده بدون عذر موجه حاضر نگردد وجه التزام به دستور دادستان از متهم اخذ و وثیقه به نفع دولت ضبط خواهد شد. متهم می‌تواند پس از ابلاغ دستور دادستان..... به دادگاه شهرستان شکایت نماید با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به موجب تبصره ۳ ماده ۱۲ قانون مذکور کلیه اختیارات دادستان به رئیس دادگستری شهرستان و استان تفویض گردید. با لحاظ این مقررات طبق ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب دستور ضبط وثیقه هم در اختیار رئیس حوزه قضایی قرار گرفت النهایه جهت رعایت جایگاه سازمانی رئیس حوزه قضایی که برتر از دادرس محاکم عمومی بوده مقنن رسیدگی به اعتراض متضرر از دستور ضبط را در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان مقرر نمود.

با تصویب و اجرای قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ با توجه به نسخ تبصره ۲ ماده ۱۲ مرقوم اختیارات مذکور از رئیس حوزه قضایی منتزع و به دادستان عمومی و انقلاب محول گردید بدین جهت و با توجه به رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۷۹ مورخ ۱۳۸۴/۵/۱۸ هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور صدور دستور ضبط وثیقه از اختیارات مقامی دادستان عمومی و انقلاب قرار گرفت با اعاده اختیارات مذکور به دادستان اقتضای ندادن جایگاه سازمانی وی با دادرسی محاکم عمومی این است رسیدگی به اعتراض نسبت به کلیه تصمیمات دادستان عمومی و انقلاب از جمله تصمیم به بازداشت و سلب آزادی از متهم بشرح مقررات ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با دادگاه عمومی ذیصلاح باشد بدین جهت بنظر می‌رسد که با تنقیح مناط از مقررات ماده ۳ مرقوم رسیدگی به شکایت از دستور ضبط وثیقه و سایر تصدات مالی مربوط به متهم با دادگاه عمومی باشد و در غیر اینصورت موضوع در جای خود دچار نوعی تمایز و ترجیع بلامرجع بدون دلیل و توجیه می‌شود که مغایر روح قانون و اغراض مقنن در احیاء دادرسی خلاف مصالح و حکمت حاکم بر رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور خواهد بود.

خصوصاً اینکه با استنتاج منطقی از قسمت اخیر ماده ۳۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب غلبه بر نسخ مقررات مغایر از جمله ماده ۱۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌باشد. بنا بر مراتب مذکور بنظر می‌رسد: اولاً) صلاحیت دادگاه عمومی برای رسیدگی به اعتراض به دستور دادستان در مورد ضبط وثیقه به قرینه و صلاحیت دادگاه مذکور در رسیدگی به اعتراض سایر قرارها، تصمیمات و دستورات دادستان قابل دفاع و توجیه به نظر می‌رسد. ثانیاً) منطبق با منطق و حکمت حاکم بر مقررات طبقه‌بندی مراجع و مشاغل قضایی و سلسله مراتب ناشی از آن است. ثالثاً) موافق با اهداف و اغراض مقنن در احیاء دادرسی و در جهت آرای وحدت رویه قضایی سابق الصدور هیأت محترم دیوان عالی کشور می‌باشد.

رابعاً) از جهت استقرار دادرسی بعنوان مرجع صدور دستور ضبط وثیقه در معیت دادگاه عمومی به عنوان مرجع رسیدگی به اعتراض وارده نسبت به دستور مرقوم در یک حوزه قضایی مانع اطاله رسیدگی و از موجبات اعمال وظیفه نظارتی دادستان بر حسن اجرای قوانین در مراجع ذیربط خواهد بود. بنابر جهات مذکور چون رأی شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان با لحاظ این مراتب و مطابق اصول و موازین صادر گردیده است مورد تأیید می‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۶۹۴ مورخ ۱۳۸۵/۸/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ و ماده ۱۰ آئین‌نامه اصلاحی قانون مذکور، اختیار دادستان که از او سلب شده بود، مجدداً به وی اعطاء شده و دستور ضبط وثیقه یا وجه‌الکفاله یا وجه‌الالتزام نیز حسب رأی وحدت رویه قضایی ۶۷۹-۱۳۸۴ از وظایف دادستان تشخیص داده شده و در ماده ۳ اصلاحی قانون مرقوم، در موارد متعدد به صلاحیت دادگاه عمومی در رسیدگی به اعتراضات معموله نسبت به تصمیمات دادرسی تصریح گردیده و مطابق اصول کلی و روح حاکم بر آیین دادرسی کیفری، تصمیمات دادرسی در دادگاهی که آن دادرسی در معیت آن انجام وظیفه می‌نماید قابل اعتراض می‌باشد و چون در حال حاضر به اعتبار تشکیل دادرسیهای عمومی و انقلاب در سراسر کشور دیگر دستور ضبط وثیقه از ناحیه رئیس حوزه قضایی صادر نمی‌گردد، لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان مبنی بر صلاحیت دادگاه عمومی در رسیدگی به اعتراض نسبت به دستور ضبط وثیقه توسط دادستان، صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

حرفه‌های وابسته پزشکی

تصدی به امر ساخت عینک طبی محتاج الیه داشتن پروانه کار از وزارت بهداشت است (۶۹۲)

حضرت آیت‌الله مفید دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً؛ آقای رئیس اجرای احکام محاکم انقلاب اسلامی کرمانشاه به شرح نامه ۲۴۶۲/۲۴۶۰/۷۹ د - ۱۳۷۹/۱۲/۱۳، با ارسال دو فقره پرونده اعلام کرده که شعبات دوم و دهم دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه درخصوص امر واحدی رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند و موضوع جهت بررسی و اعلام نظر مقتضی ارسال می‌گردد، که موضوع جهت رسیدگی به دادسرای دیوان عالی کشور ارسال گشته است، لذا بدو خلاصه‌ای از جریان پرونده‌های مربوطه منعکس و سپس مبادرت به اظهارنظر می‌نماید:^۱

۱- در پرونده ۲۴۶۲/۷۹ د آقای رضا بابایی‌نژاد به اتهام دایرکردن مؤسسه عینک‌سازی و دخالت غیرمجاز در ساخت و تراش عینک طبی بدون داشتن مجوز قانونی از وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی تحت تعقیب دانشگاه پزشکی کرمانشاه بوده که بموجب صورتجلسه مورخ ۱۳۷۹/۲/۲۲ اعضای کمیسیون مربوطه، تخلف متهم مزبور را مبنی بر پذیرش نسخه طبی و دخالت غیرمجاز در ساخت و فروش عینک طبی بدون صلاحیت علمی و فنی تأیید و او را قابل تعقیب دانسته‌اند. آقای دادرس شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه با توجه به شکایت و صورتجلسه واصله از معاونت امور درمان دانشگاه و اقرار صریح متهم با توجه به قانون آموزش مداوم جامعه پزشکی کشور مصوب سال ۱۳۷۵ و رعایت مواد ۶ و ۸ آیین‌نامه فروش عینک‌های طبی مصوب سال ۱۳۴۶ وزارت بهداشتی که مقرر داشته صدور پروانه تأسیس مؤسسه عینک‌سازی بایستی دارای مدارک علمی معتبر در رشته پزشکی باشد و متهم فاقد مجوز قانونی می‌باشد به استناد تبصره سه از ماده یک قانون مارالذکر و مواد ۲ و ۳ و تبصره‌های ۲ و ۶ از ماده ۳ مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی مصوب سال ۱۳۴۳ و اصلاحات مربوطه و رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات‌های اسلامی، وی را به پرداخت دویست هزار ریال جزای نقدی و شش ماه حبس محکوم می‌نماید لیکن مجازات حبس را با استناد ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی به مدت دو سال تعلیق می‌نماید و این حکم بموجب دادنامه شماره ۳۲۴-۱۳۷۹/۶/۲۸ در شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه تأیید گردیده است.

۲- در پرونده ۲۴۶۰/۷۹ د خانم رشیدی میان‌رودی به اتهام ایجاد مؤسسه عینک‌سازی طبی و دخالت غیرمجاز در ساخت و تراش عینک طبی بدون داشتن صلاحیت علمی و پروانه از وزارت بهداشت و آموزش پزشکی تحت تعقیب دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه بوده و آقای دادرس شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه با توجه به گزارش و صورتجلسه تنظیمی از طرف کمیسیون پزشکی و اقرار صریح متهم، بزه انتسابی را محرز تلقی و به استناد تبصره ۳ از ماده ۱ قانون آموزش مداوم جامعه پزشکی مصوب سال ۱۳۷۵ و تبصره‌های ۲ و ۶ از ماده سه مقررات امور پزشکی و دارویی مصوب سال ۳۴ و رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی وی را به پرداخت پانصد هزار ریال جزای نقدی و شش ماه حبس محکوم نموده لیکن به استناد ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی مدت حبس را برای دو سال تعلیق می‌نماید و بواسطه تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه‌ها، آقایان دادرسان شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه به موجب دادنامه شماره ۱۰۴۶-۱۳۷۹/۱۱/۵ اجمالاً چنین انشاء رأی کرده‌اند:

^۱ نقل از شماره ۱۷۹۹۳ - ۱۳۸۵/۹/۱۳ روزنامه رسمی شماره ۵۶۰۷/هـ ۱۳۸۵/۸/۲۸ پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۶/۸۰ هیأت عمومی

رأی - با توجه به رأی شماره ۵۳ - ۱۳۷۴/۴/۳ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری که ساخت عینک طبی را از حِرَف پزشکی ندانسته و خانم محکوم‌علیها برابر پروانه شماره ۲۱۱ - ۱۳۷۸/۹/۱ اجازه ساخت و فروش عینک‌های طبی را اخذ کرده و موضوع اتهام خانم رشیدی میان‌رودی مشمول هیچ‌یک از تخلفات موضوع ماده یک قانون مورد استناد دادگاه انقلاب نمی‌باشد با نقض دادنامه بدوی حکم برائت بانوی نامبرده را صادر می‌نمایند. بنا به مراتب بشرح ذیل مبادرت به اظهارنظر می‌نماید:

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمایید متهمان هر دو پرونده با اخذ پروانه صنفی اقدام به فروش عینک طبی و تراش آن کرده‌اند لیکن دادگاههای تجدیدنظر استان کرمانشاه در استنباط از تبصره ۳ ماده ۱ قانون آموزش مداوم جامعه پزشکی مصوب سال ۱۳۷۵ و تبصره‌های ۲ و ۶ از ماده ۳ مقررات امور پزشکی و دارویی مصوب سال ۱۳۳۴ رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند، بدین ترتیب که آقایان دادرسان شعبه دوم عینک‌سازی را با توجه به رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری از جمله حِرَف پزشکی ندانسته‌اند لیکن آقایان دادرسان شعبه دهم بعکس ایجاد اینگونه مؤسسات را نیاز به اخذ پروانه از وزارت بهداشت و آموزش پزشکی دانسته‌اند، بنا به مراتب تقاضا دارد دستور فرمایید جهت ایجاد رویه واحد باستناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری موضوع در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور مطرح گردد.

معاون اول دادستان کل کشور بتاريخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۵/۷/۱۸ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری‌نجف‌آبادی دادستان کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور، تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: « احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه کیفری ردیف ۱۶/۸۰ موضوع اختلاف بین شعب ۲ و ۱۰ دادگاههای تجدیدنظر استان کرمانشاه در استنباط از مقررات تبصره ۳ ماده ۱ قانون آموزش مداوم جامعه پزشکی و ماده ۳ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی با لحاظ سوابق امر و گزارش آن بشرح آتی اظهارنظر می‌گردد. هرچند بموجب مقررات ماده یک قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی مصوب ۱۳۳۴/۳/۲۹ ایجاد هر نوع مؤسسه پزشکی نظیر بیمارستان، زایشگاه، تیمارستان، آسایشگاه، آزمایشگاه، پلی‌کلینیک، مؤسسات فیزیوتراپی، الکتروفیزیوتراپی، هیدروتراپی، لابراتوار، کارخانه‌های داروسازی، داروخانه، درمانگاه، بخش تزریقات و پانسمان به هر نام و عنوان باید با اجازه وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و با اخذ پروانه مخصوص باشد. و بموجب ماده ۳ همان قانون فقط اشتغال به امور پزشکی، داروسازی، دندانپزشکی، آزمایشگاه، فیزیوتراپی، مامایی، بدون داشتن پروانه و نیز تأسیس یکی از مؤسسات مصرح در ماده یک بدون پروانه جرم و مستوجب مجازات مقرر در ذیل همان ماده مقرر گردیده است. بنابراین ملاحظه می‌شود که هر چند تمثیلی بودن بیان مقنن در ذکر مؤسسات و امور پزشکی در ماده ۱ قانون ظهور در شمول مقررات بر ساخت عینک طبی هم دارد ولی با توجه به اینکه فقط اشتغال به امور پزشکی مذکور در صدر ماده ۳ قانون مذکور و ایجاد مؤسسات مصرح در ماده یک قانون بدون پروانه جرم و قابل مجازات اعلام گردیده است و با توجه به اینکه به تصریح مقررات تبصره ۳ ماده ۱ قانون آموزش مداوم جامعه پزشکی مصوب ۱۳۷۵/۲/۱۲ ساخت عینک طبی جز مشاغل حرفه‌ای وابسته پزشکی بوده که شاغلان به ساخت عینک علاوه بر الزام به شرکت در دوره‌های آموزشی، صدور یا تمدید جواز و پروانه اشتغال آنها منوط به ارایه گواهی شرکت در این دوره می‌باشد. بنابراین مراتب و با توجه به مقررات بند ۳ آیین‌نامه سایر حِرَف پزشکی وابسته پزشکی مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۰ رأی وحدت رویه ۱۱۵/۷۹ - ۱۳۸۳/۳/۱۱ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری ساخت عینک طبی را در زمره حِرَف وابسته پزشکی تشخیص و صدور پروانه اشتغال افراد به حرفه مذکور به عهده مراجع ذیصلاح وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و آن هم با لحاظ الزامات مقرر در قوانین از جمله آیین‌نامه فروش عینک‌های طبی مصوب ۱۳۴۶ و مقررات مربوط به حدود وظایف و اختیارات تکنسینهای دیدسنجی مصوب ۱۳۵۷ و خارج از وظایف سازمان‌های صنفی اعلام داشته است. بنابر مراتب مذکور: چون حرفه عینک‌سازی طبی از مشاغل و امور مصرح در صدر ماده ۳ قانون مربوط به

مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی است که در ماده ۱ قانون مذکور به آن تصریح شده باشد و اشتغال به آن مستلزم طی دوره آموزش و مجوز خاص بوده و الا طبق مقررات ماده ۲ قانون آموزشی مداوم جامعه پزشکی پروانه اشتغال صادر نشده و یا اعتبار پروانه صادره قبلی تمدید نخواهد شد و در اینصورت با زوال اعتبار آن دخالت اشخاص درخصوص عینکهای طبی بدون پروانه و جواز بوده که طبق مقررات ماده ۳ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی، مواد خوردنی و آشامیدنی مصوب ۱۳۳۴/۳/۲۹ اقدام آنها واجد وصف مجرمانه و مستوجب مجازات مقرر در ماده مرقوم می‌باشد. بنابراین رأی شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه که با لحاظ این مراتب صادر گردیده منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید است.

رأی وحدت رویه شماره ۶۹۲ مورخ ۱۳۸۵/۷/۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بموجب تبصره ۳ ماده ۱ قانون آموزش مداوم جامعه پزشکی کشور مصوب ۱۳۷۵/۲/۱۲ مجلس شورای اسلامی کلیه شاغلان حرفه‌های وابسته پزشکی که بنحوی دارای مؤسسه یا دفتر کار هستند و خدماتی مانند ساخت عینک طبی ارائه می‌نمایند و کلیه مشمولان قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی موظف به شرکت در دوره‌های خاص آموزش مداوم هستند و صدور و تجدید مجوز کار آنها منوط به ارائه گواهی شرکت در این دوره است بنابراین بر حسب مفاد تبصره مزبور تصدی به امر ساخت عینک طبی محتاج‌الیه داشتن پروانه کار از وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی است و رأی شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی وحدت رویه قضایی دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر مطابقت داشته باشد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی براساس ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

عدم تداخل دیه

شکستن استخوان درشت نی و نازک نی یک عضو دیه جداگانه دارد (۶۹۱)

حضرت آیت‌الله مفید دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور با سلام و تحیت باستحضار می‌رساند: مسئول اجرای احکام دادرسی عمومی و انقلاب همدان با ارسال نامه‌ای به ضمیمه چند فقره دادنامه صادره از شعب مختلف دادگاه عمومی همدان که حاوی آرای متفاوتی در موضوع واحدی می‌باشند تقاضای طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را نموده است، از آنجا که پس از بررسی موضوع قابل طرح تشخیص داده شد، ابتدا خلاصه‌ای از جریان دو پرونده موردنظر معروض، سپس اظهارنظر می‌نماید:^۱

۱- در پرونده کلاسه ۱۰۵/۷۵/۸۲ آقای محمدحسن علیه آقای حسن شکایتی به عنوان ایراد ضرب غیرعمدی بر اثر بی‌احتیاطی در رانندگی تقدیم شعبه ۱۰۵ دادگاه عمومی همدان نموده، دادگاه مزبور پس از رسیدگی طی دادنامه شماره ۳۳۵ -

^۱ نقل از شماره ۱۷۹۹۳ - ۱۳۸۵/۹/۱۳ روزنامه رسمی شماره ۵۶۰۸ هـ ۱۳۸۵/۸/۲۸ پرونده وحدت رویه ردیف: ۵/۸۳ هیأت عمومی

۱۳۸۲/۶/۱۰ باستناد موادی از قانون مجازات اسلامی از جمله ماده ۴۴۲ مشککی عنه را بابت شکستگی انتهای تحتانی استخوانهای درشت نی و نازک نی ساق پای راست به پرداخت چهار پنجم از یک پنجم نصف دیه کامل مرد مسلمان محکوم نموده است.

۲- در پرونده کلاسه ۴/۱۴۵۲/۸۱ آقای محمدعلی قربانی علیه آقای روح... رحیمی شکایتی مبنی بر ایراد صدمه بدنی بر اثر بی احتیاطی در رانندگی تقدیم شعبه ۴ دادگاه عمومی همدان نموده، دادگاه مزبور پس از رسیدگی به موجب دادنامه شماره ۳۸۳-۱۳۸۲/۴/۷ باستناد موادی از قانون مجازات اسلامی از جمله ماده ۴۴۲ مشککی عنه را به پرداخت چهارپنجم از یک پنجم از یک دوم دیه کامل مرد مسلمان بابت شکستگی استخوان نازک نی پای چپ و چهار پنجم از یک پنجم از یک دوم دیه کامل برای شکستگی استخوان درشت نی پای چپ که هر دو بدون عیب جوش خورده اند محکوم نموده است و بهمین ترتیب در چند فقره پرونده دیگر ارسالی در این خصوص آرای متفاوتی از دادگاهها صادر یافته است.

نظریه: همانگونه که ملاحظه می فرمایید درخصوص شکستگی دو استخوان نازک نی و درشت نی یک پا در حادثه رانندگی از دو شعبه دادگاه دو رأی متفاوت صادر گردیده، یکی از شعب به استناد ماده ۴۴۲ متهم را به پرداخت فقط یک دیه (یعنی چهار پنجم از یک پنجم از یک دوم دیه کامل) برای دو شکستگی و شعبه دیگر با استناد به همان ماده ۴۴۲ متهم را به پرداخت دو دیه یکی برای شکستگی درشت نی و دیگری برای شکستگی نازک نی محکوم نموده است و بدین ترتیب با استنباط از یک قانون دو رأی متفاوت در یک موضوع صادر شده است، لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، خواهشمند است مقرر فرمایید به منظور ایجاد وحدت رویه قضائی موضوع در دستور کار هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور قرار گیرد.

به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۵/۷/۱۱ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت الله دری نجف آبادی دادستان کل کشور و جنابان آقایان رؤساء و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور، تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «..... احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۵/۸۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب چهارم و یکم و پنجم دادگاه عمومی همدان درخصوص شکستگی دو استخوان نازک نی و درشت نی یک پا در حادثه رانندگی با لحاظ مفاد گزارش تنظیمی به شرح آتی اظهار نظر می گردد: اصل وجود دیه مقدر به کسر ساعد یا ساق در میان فقهای عظام محل اختلاف و بحث و نظر است و بدین جهت برخی فتاوی در تخصیص دیه در موارد مذکور قائل به احتیاط بوده و برخی دیگر نظر به جمع دیه و ارش به اعتبار ماهیت استخوان درشت نی و نازک نی پا داده اند. مستنبط از بیان ماده ۴۴۲ قانون مجازات اسلامی هم این است که برای شکستن استخوان هر عضوی که برای آن دیه معینی مقرر شده دیه مربوط پرداخت شود. ظاهر عبارت ماده ۴۴۲ دلالت بر شکستن یک استخوان از عضو معین دارد و منصرف از استخوانهای متعدد آن عضو می باشد و بلکه در صورت شکستن بیش از یک استخوان مراد شارع تعیین دیه بر هر شکستگی استخوان است زیرا بعضی از اعضای بدن بیش از یک استخوان دارد که در صورت شکستن آنها لازم است برای هر یک دیه مستقل علیحده تعیین شود لذا تعیین دیه برای شکستن هر یک از استخوانهای زنداعلی و زنداسفل در ساعد و استخوان درشت نی و نازک نی در ساق از لحاظ تعدد مجازات انطباق آن با اصول و موازین اقرب بنظر می رسد و اصل نیز عدم تداخل مسببات است و ملاک تعدد جنایات است و هر کدام یک استخوان است و یک دیه دارد. بدین جهت رأی شعبه چهارم دادگاه عمومی همدان که با لحاظ این مراتب برای استخوان نازک نی پای چپ و دشت نی همان پا دو فقره دیه معین نموده است طبق مقررات و موازین بنظر می رسد و مورد تأیید می باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۶۹۱ مورخ ۱۳۸۵/۷/۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

با توجه به ماده ۴۴۲ قانون مجازات اسلامی که مقرر داشته: « دیه شکستن استخوان هر عضوی که برای آن عضو دیه معینی است خمس آن می‌باشد... » بنابراین چنانچه دو استخوان از یک عضو نیز شکسته شود برای هر استخوان طبق ماده مذکور بایستی دیه جداگانه تعیین شود علیهذا به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور رأی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان که با این نظر منطبق است قانونی تشخیص و مورد تأیید است. این رأی باستناد ماده ۲۷۰ از قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاههای عمومی لازم‌الاتباع خواهد بود.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تجدید نظر آراء کیفری

آیا قرار های قابل اعتراض قابل تجدیدنظر هستند ^{منسوخ (۶۹۰)}

محضر مبارک حضرت آیت‌الله مفید دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور به استحضار می‌رساند:^۱

دادستان محترم عمومی و انقلاب تهران با ارسال نامه شماره ۲۰/۳۰۴۲۷/۸۳ مورخ ۱۳۸۳/۹/۲۱ به عنوان دادستان محترم کل کشور نسبت به آرای شماره ۱۵۲۱ - ۱۳۸۲/۱۰/۱۴ صادره از شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران و شماره ۳۲۳ - ۱۳۸۳/۴/۲۷ صادره از شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران که در موضوع واحدی، رأی متفاوت صادر گردیده درخواست طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را نموده است از آنجا که پس از بررسی، موضوع قابل طرح در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور تشخیص داده شد ابتدا خلاصه‌ای از جریان پرونده‌های مورد نظر را منعکس سپس اظهار نظر می‌نماید:

۱- در پرونده کلاسه ۱۸۶/د۷/۸۲ خانم فاطمه . ف علیه آقای احمد رضا . د شکایتی تحت عنوان فریب و اغفال در ازدواج تقدیم داشته که به لحاظ فقد ادله قرار منع تعقیب صادر می‌گردد. شکیه به قرار صادره اعتراض و پرونده به دادگاه بدوی ارسال و شعبه ۱۰۵۴ دادگاه عمومی جزایی تهران اعتراض را رد و قرار منع تعقیب را تأیید می‌نماید. مجدداً شکیه به رأی دادگاه اعتراض و تقاضای تجدیدنظر نموده و پرونده به شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ارسال و دادگاه مذکور طی دادنامه شماره ۱۵۲۱ - ۱۳۸۲/۱۰/۱۴ با ورود در ماهیت امر و استدلال حقوقی، اعتراض را رد و رأی دادگاه بدوی را تأیید نموده، در اجرای بند الف ماده ۳۶۸ ق.آ.د.م رأی صادره را قابل فرجام اعلام نموده است. شکیه از رأی صادره فرجامخواهی کرده و پرونده به شعبه ۳۳ دیوان عالی کشور ارسال و شعبه مذکور طی دادنامه شماره ۳۳/۳۴۷ - ۱۳۸۳/۶/۱۲ با این استدلال که امر مطروحه جزایی بوده و دادخواست لازم در مورد اصل نکاح تقدیم نشده و حکمی نفیاً یا اثباتاً صادر نشده موضوع را قابل طرح در دیوان عالی کشور ندانسته است.

۲- در پرونده کلاسه ۱۱۱۷/د۷/۸۲ آقای محمدمهدی تهرانی علیه آقای سعید حسین پور شکایتی تحت عنوان تصرف عدوانی تقدیم داشته که به لحاظ فقد ادله قرار منع تعقیب صادر می‌گردد. شکای به قرار صادره اعتراض و پرونده به دادگاه بدوی ارسال و شعبه ۱۰۵۴ دادگاه عمومی جزایی تهران اعتراض را رد و قرار منع تعقیب را تأیید می‌نماید.، مجدداً شکای نسبت به رأی دادگاه اعتراض و

^۱ نقل از شماره ۱۷۹۱۱ - ۱۳۸۵/۶/۲ روزنامه رسمی شماره ۵۵۳۲ هـ/ ۱۳۸۵/۵/۲۵ پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۱/۸۵ هیأت عمومی

تقاضای تجدیدنظر نموده و پرونده به شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ارسال و دادگاه مذکور طی دادنامه شماره ۳۲۳ - ۱۳۸۳/۴/۲۷ با این استدلال که دادنامه بدوی قطعی و غیرقابل تجدیدنظرخواهی می‌باشد، به استناد بند ن ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، قرار رد تجدید نظرخواهی صادر و اعلام نموده است. همانطور که ملاحظه می‌فرمایید دو شعبه دادگاه تجدیدنظر استان تهران در موضوع واحدی اقدام به صدور آرای متفاوتی نموده‌اند، به نحوی که شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر، رأی دادگاه عمومی جزایی را که در مقام رسیدگی به اعتراض معترض نسبت به قرار منع تعقیب دادرسی صادر گردیده قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان دانسته و نسبت به آن انشاء رأی نموده است، لکن شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر رأی دادگاه عمومی جزایی را که در مقام رسیدگی به اعتراض معترض نسبت به قرار منع تعقیب دادرسی صادر گردیده قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر ندانسته و قرار رد صادر کرده است و بدین ترتیب در موضوع واحدی از دو مرجع قضایی آرای متفاوتی صادر یافته، بنابراین مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، خواهشمند است مقرر فرمایید به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی موضوع در دستور کار هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور قرار گیرد.

معاون اول دادستان کل کشور - محمدجعفر منتظری به تاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۵/۵/۳ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله درتی نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً؛ در خصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۱۱/۸۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب بیست و چهارم و شانزدهم دادگاههای تجدیدنظر استان تهران در استنباط از بند ن ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و سایر مقررات با توجه به گزارش تنظیمی و محتویات پرونده به شرح ذیل اظهار نظر می‌گردد:

۱- با عنایت به تصریح بند ن ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵، قرارهای صادره در دادسرا که قابل اعتراض بوده و با اعتراض اشخاص مجاز به دادگاه صالح ارسال گردد، نظر دادگاه رسیدگی کننده در خصوص قرار دادسرا، قطعی خواهد بود و قطعیت رأی به معنای غیرقابل تجدیدنظر در مراجع تجدیدنظر است.

۲- آراء اصداری در زمینه وحدت رویه‌های قبلی و مصلحت عمومی در عدم اطاله دادرسی و نیز فقد دلیل کافی برای دادرسی و مقتضای عرف و عقلا از تکلیف به رسیدگی قضایی و عدم تضییع حقوق مراجعه‌کنندگان در صورتی است که قرائن و اماراتی محکمه‌پسند و قابل تعقیب، پی‌گیری و رسیدگی ارائه گردد و الا در صورت عدم دلیل محکمه‌پسند و نظر بازپرس و تأیید دادستان و رأی دادگاه صالحه دیگر تجدیدنظرخواهی و رسیدگی مجدد موجه نمی‌نماید.

۳- البته با فرض وجود دلیل جدید و یا ادعای خلاف بین بودن رأی دادگاه، راهکارهای قانونی دیگری از قبیل استفاده از ماده ۲ قانون حدود وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه و یا تقدیم دادخواست به شعب تشخیص دیوان عالی کشور پیش‌بینی شده است. در هر حال طرح اینگونه پرونده‌ها در دادگاههای تجدیدنظر استان در جهت اعتراض به رأی دادگاه بدوی موجه به نظر نمی‌رسد. علیهذا رأی صادره از شعبه شانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران را موجه و منطبق با قانون تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.» مشاوره نموده و با اکثریت قریب به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۹۰ مورخ ۱۳۸۵/۵/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

با توجه به بند «ن» از ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ قرار منع تعقیب صادره از بازپرسی به تقاضای شاکی خصوصی قابل اعتراض در دادگاه صالحه بوده و نظر دادگاه در این مورد قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است، علیهذا به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضاء هیأت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور، رأی شعبه شانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران که با این نظر منطبق است قانونی تشخیص و مورد تأیید است. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازمالاتباع خواهد بود.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

آراء خلاف شرع بین

رسیدگی اعم از شکلی یا ماهوی در شعب تشخیص دیوان فقط در مورد آراء قطعی است (۶۸۹)

محضر مبارک حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً معروض می دارد: از شعب بیست و هفتم و چهل و دوم دیوان عالی کشور در استنباط از بند دوم ماده هجده قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ طی دادنامه ۱۳۸۳/۱۲/۳-۱۵۷۵ پرونده کلاسه ۹۶۶۱/۲۷/۱۵ و دادنامه ۱۳۸۳/۶/۳۱-۱۷۶ پرونده کلاسه ۹۳۲۳/۱۸/۴۲ آراء مختلف صادر گردیده است که گزارش مربوط به هریک از پروندههای فوق الذکر ذیلاً منعکس می گردد:

۱- حسب محتویات پرونده کلاسه ۹۶۶۱/۱۵ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور، خانمی به نام زهرا عطایی حدوداً بیست و یک ساله که خراشیدگی و هماتوم ناشی از فشار طناب در اطراف گردنش کاملاً مشخص بوده و هیچگونه علائم حیاتی نداشته در ساعت ۱۶:۴۵ مورخه ۱۶/۱۳۸۱/۶ به درمانگاه فجر شهر مشهد مقدس آورده شده و کمیسیون پزشکی قانونی به شرح صفحه ۶۸ علت مرگ متوفات را خفگی به شکل حلق آویز تعیین کرده و تصریح نموده با توجه به فقدان آثار ضرب و جرح و مسمومیت در جنازه، امکان دخالت مستقیم شخص دیگر در این حادثه بعید به نظر می رسد. آقای محمدرحیم عطایی پدر متوفات (زهرا عطایی) از دامادش آقای رضا حکیمی به علت اذیت و آزار نسبت به زهرا شکایت نموده و آقای حکیمی منکر قتل عیالش گردیده و گفته است که زهرا خودش را حلق آویز نموده و شعبه سی و ششم دادگاه عمومی مشهد با شرح ماقوع و قید عدم احراز اتهام متهم، طی دادنامه شماره ۴۵۰/۲۲۰ مورخه ۱۳۸۳/۲/۲۹ در پرونده کلاسه ۱۳۸۱/۲۸۸۳ بر براءت متهم از اتهام انتسابی رأی صادر نموده است. پس از

^۱ ماده ۲۷۱ - مرجع حل اختلاف بین دادستان و بازپرس و رسیدگی به اعتراض شاکی یا متهم نسبت به قرارهای قابل اعتراض با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به آن اتهام را دارد. چنانچه دادگاه انقلاب یا دادگاه کیفری یک در حوزه قضایی دادرسی تشکیل نشده باشد، دادگاه کیفری دو محل صالح به رسیدگی است.

ماده ۲۷۲ - در صورت اختلاف دادستان و بازپرس در صلاحیت نوع جرم یا مصادیق قانونی آن حل اختلاف با دادگاه کیفری دویی است که دادسرا در معیت آن انجام وظیفه می کند.

ماده ۲۷۳ - حل اختلاف بین بازپرس و دادستان و رسیدگی به اعتراض شاکی یا متهم نسبت به قرارهای قابل اعتراض در جلسه فوق العاده دادگاه صورت می گیرد. تصمیم دادگاه در این خصوص قطعی است مگر در مورد قرارهای منع یا موقوفی تعقیب در جرایم موضوع بندهای (الف)، (ب)، (پ)، و (ت) ماده (۳۰۲) این قانون که در صورت تأیید، این قرارها مطابق مقررات قابل تجدیدنظر است.

تجدیدنظرخواهی آقای محمدرحیم عطایی، پدر متوفات، شعبه نهم تجدیدنظر استان خراسان به موجب دادنامه شماره ۱۴۹/۸۱۶ مورخه ۱۳۸۳/۴/۱۷ پرونده کلاسه ۸۳/۸۴۰ با رد اعتراضات تجدیدنظرخواه، دادنامه تجدیدنظر خواسته را ابرام نموده و رئیس دادگاه بدوی در تاریخ ۱۳۸۳/۵/۷ رسیدگی دادگاه تجدیدنظر خراسان را به اعتراض پدر متوفات خارج از صلاحیت اعلام و پرونده را با کسب موافقت رئیس کل دادگستری استان به دیوان عالی کشور ارسال داشته که به شعبه محترم پانزدهم تشخیص! دیوان عالی کشور ارجاع و طی دادنامه ۱۵/۱۲۴۹-۱۳۸۳/۹/۲۸ در پرونده کلاسه ۱۵۹۶/۸۳/۱۵ با موجه تلقی نمودن تجدیدنظرخواهی آقای رئیس دادگستری استان خراسان ضمن نقض دادنامه شماره فوق‌الاشعار شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان مرقوم، رسیدگی به تجدیدنظر خواهی پدر متوفات را در صلاحیت دیوان عالی کشور اعلام نموده که پرونده به شعبه محترم بیست و هفتم دیوان عالی کشور ارجاع و به شرح ذیل به صدور دادنامه ۱۵۷۵-۱۳۸۳/۱۲/۳ در پرونده کلاسه ۲۷/۹۶۶۱/۱۵ منتهی گردیده است: « با توجه به صراحت ذیل تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته: در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می‌نماید، اقتضا داشت شعبه محترم تشخیص پس از نقض رأی تجدیدنظر نسبت به رأی بدوی هم رسیدگی می‌فرمودند. فلذا پرونده قابل طرح در دیوان عالی کشور نبوده عیناً اعاده می‌گردد».

۲- به حکایت اوراق پرونده کلاسه ۹۳۲۳/۱۸ شعبه چهل و دوم دیوان عالی کشور، آقای نعمت‌الله شهبزاری یا شهدادی به اتهام شرکت در سرقت مسلحانه در شعبه سوم دادگاه عمومی میناب تحت تعقیب کیفری قرار گرفته و پس از تحقیق و تکمیل رسیدگی به موجب دادنامه ۱۳۸۱/۱۱/۲۷-۲۴۶۳ به استناد مواد ۶۵۴، ۶۶۷ و ۱۹۰ قانون مجازات اسلامی به تحمل پنج سال حبس و هفتاد و چهار ضربه شلاق و سه سال تبعید در ایرانشهر محکوم شده است. محکوم علیه در فرجه قانونی به حکم صادر شده، اعتراض نموده که پرونده اشتبهاً به دادگاه تجدیدنظر استان هرمزگان ارسال و به شعبه اول ارجاع می‌گردد و این شعبه نیز طی دادنامه ۱۳۸۲/۲/۳۱-۱۹۴ حکم تجدیدنظر خواسته را تأیید و پرونده را عیناً جهت اقدام قانونی به دادگاه مربوطه اعاده می‌نماید. شعبه سوم دادگاه عمومی میناب (دادگاه صادر کننده حکم بدوی) با توجه به حداکثر مجازات قانونی مذکور در ماده ۶۵۴ قانون مرقوم (۱۵ سال حبس) رسیدگی شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان هرمزگان را به علت فقدان صلاحیت، خلاف قانون بین تشخیص! و پرونده را مستقیماً به دیوان عالی کشور ارسال داشته که در شعبه چهل و دوم مطرح می‌گردد اما این شعبه، پرونده را در وضعیت موجود قابل طرح نمی‌داند و آن را از طریق دادگاه بدوی جهت ملاحظه رئیس کل دادگستری استان اعاده می‌نماید تا در اجرای بند ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، نسبت به ملغی‌الاثربودن دادنامه ۱۳۸۲/۲/۳۱-۱۹۴ شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان اقدام نمایند که پرونده این بار با درخواست آقای رئیس کل دادگستری استان به دبیرخانه تشخیص دیوان عالی کشور ارسال و در شعبه سیزدهم به شرح ذیل به صدور دادنامه ۱۳۸۳/۱۱/۳۰-۱۰۰ منتهی گردیده: «با عنایت به اینکه حداکثر مجازات در ماده ۶۵۴ قانون مجازات اسلامی پانزده سال حبس تعیین شده است و با توجه به بند ج ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری؟! مرجع رسیدگی دیوان عالی کشور بوده، لہذا به جهت عدم صلاحیت دادگاه تجدیدنظر دادنامه به شماره ۱۳۸۲/۲/۳۱-۱۹۴ شعبه اول تجدیدنظر نقض و پرونده جهت ارسال به دیوان عالی کشور به مرجع مربوطه اعاده می‌گردد».

متعاقب قضیه پرونده به لحاظ سبق ارجاع مجدداً در اختیار شعبه چهل و دوم دیوان عالی کشور قرار گرفته و به شرح آتی به صدور دادنامه ۱۳۸۳/۶/۳۱-۱۷۶ منجر گردیده است: اولاً: دادگاه بدوی دعوت از شکات و استماع شکایت و تحقیق از آنان در رابطه با نحوه سرقت و مشخصات اموال مسروقه و نیز نوع اسلحه بکار گرفته شده در هنگام سرقت اقدام به صدور حکم نموده و مفاد ماده ۱۹۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری را رعایت نکرده است. ثانیاً: در گزارش شماره ۶۲/۵۳/۳۱۲۰/۰۷/۶/۹ در گزارش شماره ۱۳۸۱/۱۱/۱۰- فرماندهی پایگاه اطلاعاتی و عملیاتی شهید خاتم الانبیا (ع) اسلحه بکار رفته را یک قبضه کلت کمری اعلام نموده که وضعیت اسلحه مرقوم مشخص نشده است. ثالثاً: پرونده مورد اشاره در رأی صادره در رابطه با محکومیت سارق دیگر (هدایت

شهادتی) مورد مطالبه و ملاحظه قرار نگرفته و موضوع شکایت شکات در رابطه با شخص اخیرالذکر و نحوه سرقت انجام شده توسط مشارالیه و میزان محکومیت وی و ماده استنادی در پرونده مطروحه منعکس نیست. رابعاً: مشخصات بقیه اموال مسروقه که باید به شکات مسترد شود در رأی تجدیدنظر خواسته ذکر نگردیده.

علیهذا رأی مورد درخواست تجدیدنظر خواسته به لحاظ نقص در رسیدگی مخدوش تشخیص و با نقض آن رسیدگی به پرونده به موجب بند ۲ شق ب ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به دادگاه صادر کننده رأی منقوض محول تا پس از تکمیل رسیدگی حسبالمورد رأی مقتضی صادر نماید.

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید، شعب بیست و هفتم و چهل و دوم دیوان عالی کشور در استنباط از بند ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب طی دادنامه‌های فوق‌الاشعار آراء مختلف صادر کرده‌اند. به این توضیح که شعبه بیست‌وهفتم دیوان عالی کشور موضوع را در دیوان عالی کشور قابل طرح ندانسته و تصریح نموده که شعبه تشخیص پس از نقض دادنامه مورد اعتراض فوق‌العاده، مکلف است وارد رسیدگی ماهیتی شده و رأی مقتضی صادر نماید در حالی که شعبه چهل و دوم دیوان عالی کشور در نظیر مورد، موضوع را قابل طرح در دیوان عالی کشور دانسته و ضمن رسیدگی رأی مقتضی صادر کرده‌است. مراتب در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، درخواست طرح در هیأت عمومی و صدور رأی وحدت رویه قضایی می‌شود.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

به تاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۵/۴/۲۰ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوانعالی کشور، و با حضور حضرت آیت‌الله درّی نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۱۸/۸۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور و شعبه ۴۲ دیوان عالی کشور در استنباط از تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با ملاحظه سوابق گزارش تنظیمی به شرح آتی اظهار نظر می‌گردد:

مستنبط از ظاهر قسمت اخیر تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب این است که در صورت نقض حکم در شعبه تشخیص رأی مقتضی صادر می‌گردد و این رأی قطعی و لازم‌الاجرا است. این امر مفید تکلیف برای شعبه تشخیص دیوان عالی کشور جهت رسیدگی ماهوی نمی‌باشد بلکه مرجع مذکور به اقتضای امر اتخاذ تصمیم می‌نماید و در این صورت شعبه تشخیص الزاماً برای رسیدگی در ماهیت امر و صدور حکم ماهوی تکلیفی ندارد زیرا ممکن است اصولاً موضوع فاقد ماهیت قضایی و یا خارج از صلاحیت ذاتی مراجع قضایی بوده باشد در این صورت ورود شعبه تشخیص به موضوع و رسیدگی ماهیتی و صدور حکم ماهوی خلاف قانون خواهد بود. در مانحن فیه به نظر می‌رسد بموجب رأی شماره ۲۲۰/۴۵۰ مورخ ۱۳۸۳/۲/۲۹ شعبه ۳۶ دادگاه عمومی مشهد به لحاظ عدم احراز اتهام رأی بر براءة متهم صادر گردیده و این رأی بموجب دادنامه شماره ۱۴۹/۸۱۶ مورخ ۱۳۸۳/۴/۱۷ شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان تأیید و ابرام گردیده است.

شعبه ۱۵ تشخیص دیوان عالی کشور هم طی دادنامه شماره ۱۲۴۹ مورخ ۱۳۸۳/۹/۲۸ با احراز صلاحیت دیوان عالی کشور برای رسیدگی به اعتراض اولیای دم و تجدیدنظر از حکم بدوی و فقدان صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رأی صادره از

شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر را نقض نموده و در نتیجه اعتراض به رأی صادره از شعبه ۳۶ دادگاه عمومی مشهد به قوت خود باقی است و چون به موجب مقررات قانونی مرجع تجدیدنظر نسبت به آن دیوان عالی کشور بوده و بدون اظهار نظر دیوان عالی کشور حکم دادگاه عمومی فاقد وصف قطعیت قانونی بوده و حتی بر فرض نقض رأی شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان موضوع قابلیت طرح در غیر شعبه دیوان عالی کشور از جمله شعب تشخیص دیوان عالی کشور را نخواهد داشت و در صورت ورود شعبه تشخیص به اقتضای موضوع رأی مقتضی صادر می شود و ملاک و آیین رسیدگی در شعب تشخیص دیوان عالی کشور با توجه به تصریح ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مقررات آیین دادرسی مربوطه می باشد.

نظر به اینکه رأی شعبه ۴۲ دیوان عالی کشور به لحاظ این مراتب صادر گردیده، منطبق با اصول و موازین تشخیص و مورد تأیید می باشد.» مشاوره نموده و با اکثریت آراء بدین شرح رأی داده اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۸۹ مورخ ۱۳۸۵/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (کیفری)

طبق قوانین مصوب، صلاحیت دادگاهها در امور کیفری از حیث رسیدگی تابع نوع مجازات و میزان آن است، بنابراین رسیدگی به تجدیدنظرخواهی شاکی در مورد اتهام متهم به ارتکاب قتل عمد، با توجه به نوع مجازات آن در صلاحیت دیوان عالی کشور است و رسیدگی به اعتراض معترض نسبت به آراء قطعی با شعب تشخیص دیوان عالی کشور می باشد. علیهذا تا زمانیکه رأیی قطعیت حاصل نکرده، شعب تشخیص صالح به رسیدگی نخواهند بود، حال چنانچه به درخواست تجدیدنظر در مرجع غیر صالح رسیدگی ولی اعتراض فوق العاده نسبت به آن به شعبه تشخیص محول شده باشد، به این لحاظ که یک مرحله از رسیدگی در مرجع صالح انجام نگرفته و رأی مرجع فاقد صلاحیت قانونی نیز بلا اثر می باشد، اعاده پرونده جهت طرح در مرجع واجد صلاحیت صحیح و منطبق با قانون است. بنابه مراتب به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی، رأی شعبه چهل و دوم دیوان عالی کشور صحیح و قانونی تشخیص و به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع می باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

دعاوی چک

دارنده چک می تواند به دادگاه محل صدور، یا استقرار بانک، یا محل اقامت، مراجعه کند (۶۸۸)

محضر مبارک حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً براساس گزارش مورخ ۱۳۸۳/۵/۶ ریاست شعبه سوم دادگاه عمومی کرمانشاه از شعب سوم و هفدهم دیوان عالی کشور در استنباط از مواد ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و ۳۱۴ قانون تجارت، آراء مختلف صادر گردیده است که جریان امر ذیلاً گزارش می گردد:^۱

^۱ شماره: ۵۵۵۰۲/گ-هـ ۱۴/۴/۱۳۸۵ پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۲/۸۳ هیأت عمومی

کلاس ۱۹۲/۸۲ شعبه اول آن دادگستری ثبت گردیده است. خواهان در شرح دادخواست توضیح داده است: آقای نامدار حاجی علیانی صادرکننده یک فقره چک به شماره مرقوم از جاری شماره ۱۴۴۴ بابت دین در وجه ایشان است که با مراجعه به بانک محال علیه به موجب گواهینامه عدم پرداخت چک بعلت کسر موجودی برگشت خورده و بلحاظ صدور چک بلامحل علیه صادر کننده چک در دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان ایوان شکایت نموده ولی خوانده تاکنون نسبت به استیفای حقوق خواهان اقدامی معمول نداشته است، علیهذا با تقدیم این دادخواست تقاضای رسیدگی و صدور حکم مبنی بر الزام خوانده به پرداخت اصل خواسته و خسارات وارده را معمول نموده است. شعبه اول دادگاه عمومی ایوان طی دادنامه شماره ۱۶۱ مورخ ۱۳۸۲/۵/۹ چنین رأی داده است: « در خصوص دادخواست آقای علی کریمیان بطرفیت آقای نامدار حاجی علیانی بخواسته مبلغ چهارده میلیون ریال وجه یک فقره چک بشماره ۱۷۴۸۴۶ نظر باینکه خواهان در دادخواست تقدیمی خود محل اقامت خوانده را شهرستان کرمانشاه منطقه جعفرآباد ... ذکر نموده و با عنایت به اینکه وفق مقررات، دعاوی در محل اقامت خوانده دعوی رسیدگی می شود لذا این دادگاه مستنداً به ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی خود را جهت رسیدگی به دعوی مطروحه صالح ندانسته و قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی محاکم عمومی کرمانشاه صادر و اعلام می دارد ...» پرونده پس از ارسال به کرمانشاه به شعبه سوم دادگاه عمومی این شهرستان ارجاع و به کلاس ۶۵۴/۸۲ ثبت و شعبه مرجوع الیه طی قرار شماره ۶۵۱ مورخ ۱۳۸۲/۶/۱ چنین رأی داده است: نظر به اینکه: اولاً - خواهان در دعاوی بازرگانی علاوه بر دادگاه محل اقامت خوانده، می تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد در آنجا باید انجام شود. ثانیاً - دعوی خواهان در مطالبه وجه چک شماره ۱۷۴۸۴۶ بانک ملی ایوان غرب در اقامه دعوی از دعاوی بازرگانی (برات) پیروی می کند. ثالثاً - مدعی برابر قاعده تخیر، دعوی خویش را در محل پرداخت چک (بانک محال علیه) اقامه کرده است. با طرح چنین دعوایی در دادگاه صالح با توجه به قاعده (مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است) همزمان و خود به خود از دیگر مراجع صلاحیت دار، صلاحیت رسیدگی سلب می شود نتیجه این مقدمات چیزی جز صالح نبودن این دادگاه نیست، بنابراین ضمن نفی صلاحیت از خویش باستناد ماده ۳۱۴ قانون تجارت و مواد ۱۳، ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی پرونده برای حل اختلاف در صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه هفدهم ارجاع و بشرح ذیل بصورت دادنامه ۳۷-۱۳۸۲/۶/۸ منتهی گردیده است: «نظر باینکه ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ در دعاوی بازرگانی و نیز دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد خواهان اختیار داده که می تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در آنجا واقع شده است یا تعهد می بایست در آنجا انجام شود و با توجه به اینکه ماده فوق عیناً همان ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ با اصلاحات بعدی می باشد که در خصوص آن رأی وحدت رویه شماره ۹-۱۳۵۹/۳/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور اصدار یافته که رأی مزبور از نظر ایجاد تسهیل در رسیدگی به دعاوی بازرگانی و هر دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قرارداد ناشی شده باشد انتخاب بین سه دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد یا محل انجام تعهد و دادگاه محل اقامت خوانده را برای اقامه دعوی در اختیار خواهان گذاشته است و با عنایت به اینکه در ما نحن فیه خواهان بشرح دادخواست، دادگاه عمومی شهرستان ایوان را بعنوان دادگاه محل انجام تعهد برای اقامه دعوی خود انتخاب کرده است لهذا نظر به مراتب فوق، در اختلاف حاصله ضمن تأیید نظر شعبه سوم دادگاه عمومی کرمانشاه، به صلاحیت شعبه اول دادگاه عمومی ایوان حل اختلاف می نماید.» بطوری که ملاحظه می فرمایید شعبه محترم سوم دیوان عالی کشور طی دادنامه ۲۰۵-۱۳۸۳/۴/۲ با عدم تلقی دعوی مربوط به صدور چک به عنوان دعوی بازرگانی و عدم شمول مقررات ماده ۳۱۴ قانون تجارت و ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب نسبت به مورد، دادگاه محل اقامت خوانده را صالح به رسیدگی دانسته، در حالی که شعبه هفدهم به موجب دادنامه ۳۷-۱۳۸۲/۶/۸ آن را از دعاوی بازرگانی تشخیص و مطابق ماده ۱۳ قانون مرقوم، خواهان را در انتخاب هر یک از دادگاههای محل انعقاد قرارداد، محل اجرای تعهد و محل اقامت خوانده مختار دانسته است که چون در مورد مشابه با استناد به مواد ۳۱۴ قانون تجارت و ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب از دو شعبه دیوان عالی کشور آراء مغایر

صادر گردیده است، لذا مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی تقاضا می نماید.

معاون قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

بتاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۵/۳/۲۳ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت الله درّی نجف آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: ((... احتراماً: در خصوص پرونده وحدت رویه حقوقی ردیف ۲۲/۸۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف شعب محترم سوم و هفدهم دیوان عالی کشور در مورد شمول مقررات مربوط به دعاوی بازرگانی نسبت به دعاوی چک با توجه به گزارش امر نظریه حضرت آیت الله درّی نجف آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اعلام می گردد: با توجه به اصول کلی حقوقی ناظر به لزوم مراجعه به مراجع قضایی محل اقامت خوانده و با توجه به ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر می دارد دعوی باید در دادگاهی اقامه شود که خوانده در حوزه قضایی آن اقامتگاه دارد، اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده می باشد و مفاد ماده ۱۳ قانون مرقوم هم مقرر داشته که در دعاوی بازرگانی و همچنین در هر دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قرارداد ناشی شده باشد، مدعی می تواند به دادگاه محلی رجوع کند که عقد و قرارداد در آنجا واقع شده و یا تعهد در آنجا باید انجام شود و حسب مفاد رأی وحدت رویه قضایی شماره ۹-

۲۸/۳/۱۳۵۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقرر در ماده ۱۳ فوق الاشعار (ماده ۲۲ قانون سابق) راجع به مراجعه خواهان به دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد و یا محل انجام تعهد قاعده عمومی صلاحیت نسبی دادگاه محل اقامت خوانده را که در ماده ۱۱ مذکور در فوق (ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی سابق) پیش بینی شده نفی نکرده، بلکه از نظر ایجاد تسهیل در رسیدگی به دعاوی بازرگانی و هر دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قرارداد ناشی شده باشد انتخاب بین سه دادگاه (دادگاه محل اقامت خوانده، دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد، دادگاه محل انجام تعهد) را در اختیار خواهان گذاشته است. بنابراین مراتب هر چند طبق ماده ۳۱۴ قانون تجارت صدور چک ولو اینکه از محلی به محل دیگر باشد، ذاتاً عملی تجارتي نیست، ولی مقررات قانون تجارت از ضمانت صادرکننده، ظهرونیسی، اعتراض، اقامه دعوی، ضمان مفقود شدن راجع به بروات شامل چک نیز خواهد بود. بدین جهت بنظر می رسد کلیه احکام ناظر به اقامه دعوی و سایر موارد مصرح از جمله اختیار انتخاب مرجع ذیصلاح در مورد دعاوی بازرگانی از جمله دعاوی راجع به اسناد تجاری و بروات شامل چک نیز خواهد بود و از طرفی صدور و مبادله چک علاوه بر ماهیت اعتباری خاص به شرح ماده ۳۱۱ قانون تجارت و قانون صدور چک ۱۳۵۵ واجد ماهیت قراردادی مشابه عقد حواله بوده، از این جهت هم دعوی مربوط به آن از جمله دعاوی ناشی از عقود یا قرارداد بوده و می تواند در دادگاه محل اقامت صادرکننده چک یا محل استقرار بانک محال علیه و یا محل صدور چک طرح و اقامه شود. در هر صورت روح قانون تسهیل در روابط بازرگانی و تجاری و دعاوی مربوط به اموال منقول است. بطور قطع چک با توجه به گستردگی آن و نقش بسیار مهم آن در روابط بازرگانی و تجاری از این امر مستثنی نمی باشد. طبیعی است که بدهکار همواره برای فرار از مسئولیت و تأخیر در پرداخت حقوق دیگران بهانه تراشی می نماید و طلبکار و خواهان برای احقاق حقوق خود باید امکان دادخواهی و احیای حقوق خود را در هر شرایطی داشته باشند. رویه هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور در صدور آرای وحدت رویه شماره ۹ مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۸ و شماره ۱۶/۸۲ مورخ ۱۳۸۳/۷/۲۱ مبتنی بر این نظرات بوده، با عنایت به جهات یاد شده، رأی شعبه هفدهم دیوان عالی کشور که با لحاظ این مراتب صادر گردیده منطبق با اصول و موازین تشخیص و مورد تأیید است.» مشاوره نموده و به اکثریت آراء بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۸۸ مورخ ۱۳۸۵/۳/۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (حقوقی)

نظر به اینکه چک با وصف فقدان طبع تجاری، از جهت اقامه دعوی توجهاً به ماده ۳۱۴ قانون تجارت، مشمول قواعد مربوط به بروات، موضوع بند ۸ ماده ۲ قانون تجارت است و از این منظر به لحاظ صلاحیت از مصادیق قسمت فراز ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی به شمار می‌رود. نظر باینکه در همان حال، محل صدور چک در وجه ثالث، با تکیه بر ترکیب « محال علیه » در ماده ۳۱۰ قانون تجارت نوعی حواله محسوب است که قواعد ماده ۷۲۴ قانون مدنی حاکم بر آن می‌باشد، و از این نظر با توجه به مبلغ مقید در آن جزء اموال منقول بوده و همچنین مصداقی از ماده ۱۳ مسبق‌الذکر می‌تواند باشد، بی‌تردید دارنده چک می‌تواند تخیراً به دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد یعنی محل صدور چک، یا به دادگاه محل انجام تعهد، یعنی محل استقرار بانک محال علیه و یا با عنایت به قاعده عمومی صلاحیت نسبی موضوع ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی برای اقامه دعوی به دادگاه محل اقامت خوانده مراجعه کند. با وصف مراتب رجوع دارنده چک به هر یک از دادگاههای یاد شده توجهاً به ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب برای آن دادگاه در رسیدگی به دعوا ایجاد صلاحیت خواهد کرد. در نتیجه اکثریت اعضاء هیأت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور رأی شعبه ۱۷ دیوان عالی کشور را که متضمن این معنی است صحیح و قانونی تشخیص داده است و این رأی باستناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

جرایم اطفال و نوجوانان

صلاحیت رسیدگی به جرایم مهم ^{منسوخ (۶۸۷)}

محضر مبارک حضرت آیت‌الله مفید دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً معروض می‌دارد؛ براساس گزارش ۱۵۰/۸۴/ک - ۱۳۸۴/۱۲/۲۷ دادگاه کیفری استان همدان از شعب بیستم و بیست و هفتم دیوان عالی کشور طی پرونده‌های کلاسه ۹۸۰۰/۲۲ و ۱۰۰۱۹/۲ در استنباط از تبصره ۳ ماده ۳ و تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، در مورد صلاحیت دادگاه رسیدگی‌کننده به جرائم مستوجب کیفر قصاص نفس یا عضو اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام، آراء مختلف صادر گردیده‌است که جریان امر ذیلاً منعکس می‌گردد:^۱

۱- به دلالت اوراق و محتویات پرونده کلاسه ۹۸۰۰/۲۲ شعبه بیستم دیوان عالی کشور، در تاریخ ۱۳۸۳/۴/۱۵ آقای قاضی کشیک ناحیه ۲۹ دادرسی عمومی و انقلاب تهران از متهم پرونده آقای حسین احمدی به اتهام ربودن فرزند هفت ساله شاکي، و لواط با وی بازجویی و پس از صدور قرار تأمین وثیقه معادل پانصد میلیون ریال، متهم را به کانون اصلاح و تربیت تهران اعزام نموده‌است. پرونده متعاقباً به شعبه سوم بازپرسی ارجاع و بازپرس محترم این ناحیه طی قرار شماره ۱۷۲۵ مورخ ۱۳۸۳/۴/۲۰ درخصوص اتهام متهم به آدم‌ربائی به صلاحیت دادرسی عمومی و انقلاب کرج و درخصوص اتهام دیگر وی (لواط) مستنداً به تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری پرونده را مستقیماً به دادگاه کیفری استان تهران ارسال و به شعبه هفتاد و هفتم ارجاع گردیده‌است و این شعبه به موجب رأی شماره ۴۹ مورخ ۱۳۸۴/۲/۲۸ اعلام نموده: نظر به اینکه متهم کمتر از

^۱ نقل از شماره ۱۷۸۶۵ - ۱۳۸۵/۴/۷ روزنامه رسمی شماره ۵۴۳۲/هـ - ۱۳۸۵/۴/۳ پرونده وحدت رویه ردیف: ۶/۸۵ هیأت عمومی

هجده سال تمام دارد و حسب محتویات پرونده ۱۶ ساله می‌باشد و رسیدگی به جرائم اینگونه افراد مستنداً به تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و رأی وحدت رویه قضائی شماره ۶۵۵ - ۱۳۷۹/۸/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در دادگاه اطفال به عمل می‌آید با نفی صلاحیت، به شایستگی دادگاه عمومی جزائی کرج (محل وقوع بزه) ویژه رسیدگی به جرائم اطفال، قرار صادر نموده‌است. پرونده به شعبه ۱۲۲ دادگاه عمومی جزائی کرج ویژه رسیدگی به جرائم اطفال ارجاع و شعبه مرجوع‌الیه به موجب رأی ۱۳۸۴/۳/۱۱-۲۶۸ اعلام نموده: به موجب تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها اعدام باشد در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داده شده‌است، بنابراین با توجه به نوع اتهام مذکور و مجازات قانونی آن، رسیدگی به اتهام متهم یاد شده در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌باشد... که با حدوث اختلاف! پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه بیستم ارجاع و طی دادنامه ۲۰/۱۲۰ - ۱۳۸۴/۴/۲۵ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند: «طبق تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود و چون حسب تبصره ذیل ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد باشد در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار گرفته‌است. با تصویب تبصره ماده ۴ تبصره ذیل ماده ۲۲۰ در مورد افراد بالغ کمتر از ۱۸ سال در جرائمی که از مصادیق تبصره ذیل ماده ۴ باشد نسخ ضمنی شده، زیرا قانونگذار در تصویب تبصره ذیل ماده ۲۲۰ نظر به مساعدت اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال داشته و بعید به نظر می‌رسد با حکومت تبصره ذیل ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، قانونگذار اعتقاد داشته باشند محاکمه کسانی که مرتکب جرائم مذکور در تبصره ذیل ماده ۴ گردند و بیش از ۱۸ سال سن داشته باشند در دادگاه کیفری استان با شرکت پنج نفر قاضی انجام شود و اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال در دادگاههایی با وحدت قاضی محاکمه شوند. فلذا با تأیید رأی شعبه دادگاه عمومی جزائی کرج (ویژه رسیدگی به جرائم اطفال) و اعلام صلاحیت دادگاه کیفری استان حل اختلاف می‌گردد.»

۲- طبق محتویات پرونده کلاسه ۱۰۰۱۹/۲ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور، آقای پیمان فرزند حسین هفده ساله به اتهام قتل عمدی مرحوم مرتضی و سرقت مسلحانه مقرون به آزار و تهدید و سوزاندن جنازه در شعبه کیفری دادگاه تجدیدنظر استان همدان تحت تعقیب قرار گرفته و شعبه مرقوم طی دادنامه ۸۱/۸۴ جرائم انتسابی را اساساً در صلاحیت دادگاه کیفری استان ندانسته و به لحاظ سن متهم که کمتر از ۱۸ سال می‌باشد، به شایستگی دادگاه اطفال همدان قرار عدم صلاحیت صادر نموده و دادگاه اطفال شهرستان مذکور نیز با نفی صلاحیت خویش و تحقق اختلاف پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه بیست و هفتم ارجاع گردیده که طی دادنامه ۱۵۶۴-۱۰/۲۷-۱۳۸۴ به شرح ذیل رأی صادر نموده‌اند: «ضمن تأیید استدلال دادگاه کیفری استان همدان، صلاحیت رسیدگی دادگاه ویژه اطفال یا محاکم عمومی قائم مقام آن اعلام و حل اختلاف می‌گردد.»

حسینعلی نیری - معاون قضائی دیوانعالی کشور

همانطور که ملاحظه می‌فرمایند از شعب بیستم و بیست و هفتم دیوان عالی کشور طی دادنامه‌های فوق‌الاشعار در استنباط از تبصره ۳ ماده ۳ و تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در مورد صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به جرائم مستوجب قصاص و ... اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام آراء متهاافت صادر گردیده، که مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضای طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضائی دارد.

به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۵/۳/۲ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور، و با حضور حضرت آیت الله درّی نجف آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً: درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۶/۸۵ هیأت محترم دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب محترم ۲۷ و ۲۰ دیوان عالی کشور در استنباط از تبصره ۳ ماده ۳ و تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در مورد صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به جرایم مستوجب کیفر قصاص نفس یا عضو اشخاص بالغ کمتر از هیجده سال تمام با لحاظ مندرجات گزارش مربوط، نظریه حضرت آیت الله درّی نجف آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اعلام می گردد:

۱- قبل از ورود به موضوع ذکر دو مطلب ضروری است:

الف) موضوع گزارش مشابه گزارش مضبوط در پرونده وحدت رویه ردیف ۳/۸۵ به نظر می رسد و جهت گیری مذاکرات مخالفین و موافقین محترم در پرونده مذکور در جهت گزارش این پرونده می باشد و حق این بود که تنظیم مفاد رأی صادره معطوف به جوانب عدیده آرای متهافت باشد که بی نیاز از طرح مجدد آن باشیم.

ب) عبارت صدر گزارش حاضر معطوف به جرایمی است که کیفر آنها قصاص نفس یا عضو یا مرتکب آن اشخاص بالغ کمتر از هیجده سال تمام می باشد در حالی که موضوع مختلف فیه می تواند شامل تمام جرایم ارتكابی اشخاص بالغ کمتر از هیجده سال باشد که طبق قانون مستوجب کیفر قصاص نفس، عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد می باشد بدین جهات و با توجه به مفاد احکام مختلف فیه مناسب است رأی هیأت محترم عمومی کشور جامع تمام موارد مندرج در احکام مذکور باشد.

۲- همانطور که استحضار دارند مقنن در تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و همچنین ذیل ماده ۲۰ همان قانون به نوع جرم و مجازات آن توجه نموده است و در فصل ۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به وضعیت سنی اشخاص توجه شده است و به تناسب سن افراد دادگاههای خاص با تشریفات ویژه مقرر داشته است با توجه به جهت یاد شده در رسیدگی به جرایم اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال با ایجاد صلاحیت برای دادگاههای اطفال و نوجوانان در هیچ یک از مقررات حاکم بر رسیدگی، صدور و اجرای حکم اوصاف خاصی جز مقررات عمومی مورد نظر مقنن نبوده است با وجود این، اراده مقنن در تقنین تبصره های مواد ۴ و ۲۰ بشرح فوق ناظر به تفکیک جرایم مهم از غیر آن و ایجاد دادگاه کیفری استان با ترکیب و شیوه خاصی از نظر نحوه رسیدگی، فراهم بودن امکانات دفاع متناسب، اتقان احکام و تضمین تسهیلات برای احقاق حقوق طرفین در مقایسه با دادگاه عمومی می باشد. که مقررات مذکور مؤخر بر مقررات آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری بوده و قطعاً در مقام اجرا مقررات اخیر حاکم خواهد بود و یا به صورت ضمنی مقررات سابق منسوخ به نظر می رسد در ضمن صراحت ماده ۳۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر می دارد کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون در آن قسمت که مغایرت دارد ملغی است مؤید این نظر می باشد به عبارت دیگر ذات امتنانی و حمایتی مقررات اخیر متضمن مصالح اجتماعی و فردی اشخاص در اجرای مقررات مؤخر و تشکیل دادگاه با پنج نفر از قضات با تجربه و صاحب نظر می باشد و این اصل و انفع برای حمایت از حقوق اشخاص زیر ۱۸ سال در پنج نوع جرایم مربوط به دادگاه کیفری استان است. البته در صورت نیاز دادگاه کیفری

استان می‌تواند از کارشناسان خبره نیز در رسیدگی، نظرخواهی نماید و چنانچه لازم باشد نیز می‌توان از قضات خبره و شایسته در امر رسیدگی به پرونده این قبیل اشخاص استفاده کرد، تا جمعی باشد بین تعدد قاضی از یک سو و شرایط قاضی مربوط به دادگاه اشخاص کمتر از هیجده سال و بدیهی است که این نوع رسیدگی با احتیاط در دین و احتیاط در رعایت حقوق این قبیل اشخاص نزدیک‌تر است. و در هر صورت قانون متأخر در رابطه با این پنج نوع جرم خاص است. و حداقل در مورد خود قانون عام قبلی و تبصره ماده ۲۲۰ را تخصیص می‌زند و یا تقیید می‌کند و یا بر آن حکومت دارد و یا نسخ صریح یا ضمنی می‌نماید و یا عنوانی مشابه. با عنایت به جهات یاد شده چون رأی شعبه محترم ۲۰ دیوان عالی کشور با لحاظ این مراتب صادر گردیده است مورد تأیید می‌باشد» مشاوره نموده و به اکثریت آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۸۷ مورخ ۱۳۸۵/۳/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

برابر تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۱/۲۲ به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود و مطابق تبصره یک ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۱ رسیدگی به جرائم مستوجب قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد و نیز جرائم مطبوعاتی و سیاسی، در دادگاه تجدیدنظر استان که در این مورد دادگاه کیفری استان نامیده می‌شود، بعمل می‌آید و بموجب این تبصره، رسیدگی بدوی به جرائم مذکور در این قانون، با توجه به اهمیت آنها از نظر شدت مجازات و لزوم اعمال دقت بیشتر از حیث آثار اجتماعی، از صلاحیت عام و کلی دادگاه اطفال که با یک نفر قاضی اداره می‌شود به طور ضمنی منتزع گردیده و در صلاحیت انحصاری دادگاه کیفری استان که غالباً از پنج نفر قاضی تشکیل می‌یابد قرار داده شده است. بنا به مراتب فوق، به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، صلاحیت کلی دادگاههای اطفال در رسیدگی به تمامی جرائم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام، با تصویب تبصره ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، منحصرأ در رسیدگی به جرائم مذکور در این تبصره، مستثنی گردیده است و رأی شعبه بیستم دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی وفق ماده ۲۷۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای کلیه دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اختلاف در صلاحیت

دادگاه اطفال و دادگاه کیفری استان در جرایم اطفال و نوجوانان زیر ۱۸ سال^{منسوخ (۶۸۶)}

^۱ ماده ۳۱۵ - در صورتیکه اطفال و نوجوانان مرتکب یکی از جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری یک یا انقلاب شوند به جرایم آنان در دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان رسیدگی می‌شود و متهم از کلیه امتیازاتی که در دادگاه اطفال و نوجوانان اعمال می‌شود، بهره مند می‌گردد. تبصره ۱- در هر شهرستان به تعداد مورد نیاز، شعبه یا شعبی از دادگاه کیفری یک به عنوان دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان برای رسیدگی به جرایم موضوع این ماده اختصاص می‌یابد. تخصصی بودن این شعب، مانع از ارجاع سایر پرونده ها به آنها نیست. تبصره ۲- حضور مشاوران با رعایت شرایط مقرر در این قانون، برای رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان در دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم آنان الزامی است.

آراء صادره در استنباط از تبصره ۱ الحاقی مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و مواد ۲۷، ۲۸ و ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و تبصره ماده ۲۲۰ آیین دادرسی در امور کیفری^۱

حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً معروض می دارد: در استنباط از تبصره یک الحاقی مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و مواد ۲۷، ۲۸ و ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و تبصره ماده ۲۲۰ آیین دادرسی در امور کیفری، از شعب مختلف دیوان عالی کشور طی پرونده های کلاسه ۹۲۷۷/۲۶/۲۴ و ۹۱۱۶/۴/۱۶ آراء مختلف صادر گردیده است. به این توضیح که شعبه بیست و ششم دیوان مستنداً به صراحت ماده ۲۰ فوق الاشعار و اینکه: «رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام... باشد... ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان بعمل خواهد آمد و در این مورد، دادگاه مذکور دادگاه کیفری استان نامیده می شود.»، نظر دادگاه کیفری استان را در مورد صلاحیت دادگاه عمومی ویژه جرائم اطفال، در رسیدگی به جرائم مستوجب قصاص اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام، برای دادگاه عمومی مستقر در حوزه قضائی همان استان لازم الاتباع دانسته، ولی شعبه شانزدهم دیوان عالی کشور دادگاه کیفری استان را هم عرض دادگاه عمومی رسیدگی کننده به جرائم اطفال دانسته و با این فرض، بین دادگاه کیفری استان در مورد صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به جرائم واجد مجازات های مذکور در تبصره ۱ ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب از یک سو و دادگاه عمومی اطفال مستقر در حوزه قضائی همان استان از سوی دیگر حل اختلاف نموده است که شرح دادنامه های صادره از شعب مزبور ذیلاً منعکس می گردد:

۱- برابر محتویات پرونده کلاسه ۹۲۷۷/۲۴ شعبه بیست و ششم دیوان عالی کشور، به موجب کیفرخواست شماره ۱۰۷ - ۱۳۸۲/۹/۲۴ صادره از دادسرای عمومی و انقلاب تهران، آقای محمد جمالی پاقلعه اهل و ساکن تهران به اتهام قتل عمدی مرحوم ایمان میرحسینی فرزند سیدحسین، تحت تعقیب کیفری قرار گرفته و برای نامبرده از دادگاه رسیدگی کننده به جرائم اطفال تقاضای مجازات شده است. شعبه ۱۱۸۴ ویژه رسیدگی به جرائم کودکان و نوجوانان تهران به موجب دادنامه ۷۸۴ - ۱۳۸۲/۹/۲۵ با استناد به تبصره یک الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب هزار و سیصد و هشتاد و یک که رسیدگی به جرائمی را که مجازات قانونی آنها قصاص نفس و... باشد در صلاحیت محاکم کیفری استان دانسته، با قرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم کیفری استان تهران، پرونده را به آن مرجع ارسال نموده است. پرونده در شعبه هفتاد و یکم دادگاه کیفری استان مزبور مورد بررسی قرار گرفته و چهارنفر از اعضای محترم شعبه یادشده در نظریه مورخ ۱۳۸۲/۱۲/۹ با توجه به سن متهم که کمتر از هجده سال می باشد و توجهاً به ماده ۲۱۹ و تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه اطفال صادر نموده، و ملاً پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه بیست و ششم ارجاع و هیأت محترم شعبه طی دادنامه ۱۶۲۰ - ۱۳۸۳/۱/۲۴ چنین رأی داده اند:

«درخصوص حدوث اختلاف فی مابین شعبه محترم ۷۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران و شعبه محترم ۱۱۸۴ دادگاه عمومی تهران، ویژه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان درخصوص رسیدگی به پرونده اتهامی آقای محمد جمالی پاقلعه پانزده ساله مبنی بر قتل عمدی مرحوم ایمان میرحسینی هجده ساله، صرفنظر از صحت و یا سقم آراء صادره از دو دادگاه، نظر به اینکه اکثریت اعضای محترم شعبه ۷۱ دادگاه کیفری یک استان تهران که براساس مفاد تبصره یک الحاقی ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادگاه تجدیدنظر می باشند و در اجرای ذیل ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، هنگام حدوث اختلاف فی مابین محاکم بدوی و تجدیدنظر، نظر محاکم تجدیدنظر لازم الاتباع برای محاکم بدوی است، بنابراین قابلیت طرح در

^۱ نقل از شماره ۱۷۸۴۷ - ۱۳۸۵/۳/۱۷ روزنامه رسمی شماره ۵۳۹۱/هـ/۱۳۸۵/۳/۷ پرونده وحدت رویه ردیف: ۳/۸۵ هیأت عمومی

دیوان عالی کشور را ندارد.....» همچنین اعضای محترم این شعبه در پاسخ به تقاضای ارشاد رئیس محترم دادگاه شعبه ۱۱۸۴ مرقوم داشته‌اند: «در خصوص تقاضای ارشاد نسبت به دادنامه اصداری از شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور به شماره ۱۶۲ - ۱۳۸۳/۱/۲۴ که به موجب آن در خصوص حدوث اختلاف فی‌مابین شعبه محترم ۱۱۸۴ دادگاه عمومی تهران ویژه رسیدگی به جرائم کودکان و نوجوانان و شعبه محترم ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران اظهارنظر به عدم قابلیت طرح آن در دیوان عالی کشور شده بود، مجدداً اعلام می‌گردد که این شعبه در مقام صدور نفی صلاحیت محاکم کیفری استان در خصوص رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آن قصاص و.... می‌باشد اعم از بالغ و غیربالغ نمی‌باشد بلکه چون با توجه به اهمیت موضوع و فلسفه وجودی تشکیل محاکم کیفری استان و بعضاً اشعار بخشی از مواد قانون نظر به صلاحیت محاکم کیفری استان در اینگونه موارد دارد، النهایه نظر به اینکه مستفاد از تبصره یک الحاقی ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ این است که از محاکم کیفری استان تعبیر به محاکم تجدیدنظر شده و از طرفی در اجرای ذیل ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، هنگام حدوث اختلاف فی‌مابین محاکم تجدیدنظر و بدوی، نظر محاکم تجدیدنظر متبع برای محاکم بدوی است، بنابراین موضوع حدوث اختلاف در مورد این پرونده و طرح آن در دیوان عالی کشور وجاهت قانونی ندارد.....» ۲- براساس محتویات پرونده کلاسه ۹۱۲۷/۸ شعبه شانزدهم دیوان عالی کشور، متعاقب شکایت رحیم عوضی از فردی بنام حسین میرزاده مبنی لواط به عنف، موضوع بدو در دادسرای عمومی و انقلاب تهران مطرح می‌شود و پس از تحقیقات مقدماتی بازپرس ناحیه ۱۸ دادسرای عمومی و انقلاب نظر به صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌دهد و در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۳۰ با موافقت معاون دادسرا پرونده به مرجع مزبور ارسال می‌گردد که به شعبه ۷۹ دادگاه کیفری استان ارجاع می‌گردد و شعبه مزبور با صدور دادنامه شماره ۳۶ - ۱۳۸۲/۶/۱ با این استدلال که متهم کمتر از ۱۸ سال سن دارد، باستناد ماده ۲۱۹ و تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی عمومی و انقلاب به صلاحیت دادگاه اطفال قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند و به استناد ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاه عمومی و انقلاب در امور مدنی رأی را برای محکمه اطفال لازم‌الاتباع اعلام می‌نماید، علیهذا پرونده به شعبه ۱۱۸۳ محاکم جزائی تهران ویژه اطفال ارجاع می‌شود و شعبه مزبور با صدور دادنامه شماره ۴۸۱ - ۱۳۸۲/۷/۲۳ اجمالاً بشرح زیر استدلال و اظهارنظر می‌نماید:

۱- نظر به اینکه به موجب تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل محاکم عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ رسیدگی به جرائم اطفال مستقیماً در دادگاههای اطفال صورت می‌گیرد و بر طبق تبصره یک ماده ۲۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره یک ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی و تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی منظور از طفل فردی است که به سن بلوغ نرسیده باشد، یعنی رسیدگی به جرائم پسران کمتر از ۱۵ سال تمام و دختران کمتر از ۹ سال تمام مستقیماً در دادگاه اطفال انجام خواهد شد و رسیدگی به جرائم افراد بیش از این سن تا سن ۱۸ سال مشمول این مقررات نمی‌باشد.

۲- به موجب ماده ۴ قانون تشکیل محاکم عمومی و انقلاب و تبصره یک الحاقی به ماده ۲۰ قانون مزبور رسیدگی به جرائم دارای مجازات اعدام در صلاحیت محاکم کیفری استان با حضور ۵ قاضی است و طبق ماده ۳۹ این قانون قوانین مغایر لغو شده است و بنابراین تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری مبنی بر اینکه به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود درخصوص جرائم دارای مجازات اعدام که مغایر با قانون مذکور است منسوخ تلقی می‌شود و در نتیجه رسیدگی به اتهام لواط پسر ۱۷ ساله در صلاحیت دادگاه اطفال نیست و در صلاحیت دادگاه کیفری استان است.

۳- از آنجا که دادگاه کیفری استان در مقام دادگاه بدوی به پرونده لواط رسیدگی می‌نماید به موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۰۵ مورخ ۱۳۷۵/۱/۱۴ دیوان عالی کشور اختلاف مزبور قابل طرح در دیوان عالی کشور بوده از شمول ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی خارج است که با صدور این دادنامه پرونده جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه شانزدهم ارجاع می‌گردد.

هیأت محترم شعبه پس از قرائت گزارش آقای علی رازینی عضو ممیز و اوراق پرونده و نظریه کتبی آقای سام سوادکوهی فر دادیار دیوان عالی کشور اجمالاً مبنی بر اتخاذ تصمیم وفق مقررات و مآلاً اینکه موضوع قابل طرح در دیوان عالی محترم کشور بنظر نمی‌رسد و دادگاه عمومی بموجب ماده ۳۰ آیین دادرسی مدنی ملزم به تبعیت از دادگاه کیفری استان می‌باشد، مشاوره نموده و طی دادنامه ۴۰۷ - ۱۳۸۲/۸/۴ چنین رأی می‌دهند:

«اولاً - هرچند تبصره یک ماده ۲۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادگاههای کیفری استان را در عداد محاکم تجدیدنظر استان ذکر کرده است، لکن از آنجا که این دادگاهها از نظر صلاحیت و آیین دادرسی و شرح وظائف کاملاً با خصوصیات محاکم تجدیدنظر متمایز می‌باشند و همانند محاکم عمومی و انقلاب به رسیدگی بدوی به برخی از پروندههای کیفری می‌پردازند تمام احکام دادگاه تجدیدنظر بر آن قابل تسری نیست و از جمله ذیل ماده ۳۰ قانون آیین محاکم عمومی و انقلاب در امور مدنی مبنی بر لزوم تبعیت محاکم بدوی از محاکم تجدیدنظر نسبت به این محاکم انصراف دارد و شامل نمی‌شود، بنابراین اختلاف در صلاحیت بین دادگاه اطفال و دادگاه کیفری استان محقق می‌شود و پرونده قابل طرح در مرجع حل اختلاف می‌باشد.

ثانیاً - نظر به اینکه طبق تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل محاکم عمومی و انقلاب رسیدگی به برخی از جرائم از جمله جرائم مستوجب قصاص نفس و اعدام در صلاحیت محاکم کیفری استان قرار گرفته و طبق ماده ۳۹ همان قانون قوانین مغایر با این قانون ملغی اعلام شده است. تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی عمومی و انقلاب که مبنای رسیدگی به جرائم بالغین زیر ۱۸ سال در دادگاه اطفال است در مورد جرائم مشمول تبصره ماده ۴ نسخ ضمنی شده است، علیهذا با تأیید نظر شعبه ۱۱۸۳ محاکم کیفری اطفال و اعلام صلاحیت دادگاه کیفری استان نسبت به رسیدگی پرونده حل اختلاف می‌شود.» با عنایت به مراتب مذکور و صدور آراء متهاافت از شعب مختلف دیوان عالی کشور در استنباط از مواد قانونی فوق‌الاشعار، باستناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع برای صدور رأی وحدت رویه قضائی را معمول می‌دارد.

بتاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۵/۲/۵ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوانعالی کشور، و با حضور حضرت آیت‌الله درّی‌نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً: درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۳/۸۵ هیأت محترم عمومی دیوان عالی موضوع اختلاف نظر بین شعب محترم ۲۶ و ۱۶ دیوان عالی کشور در استنباط از تبصره یک الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و مواد ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به لحاظ مندرجات گزارش و محتویات پرونده محاکماتی نظریه حضرت آیت‌الله درّی‌نجف‌آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اعلام می‌گردد:

۱- با توجّه به جریان مشروح در گزارش مربوط به رأی شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور به نظر می‌رسد که از جمله مبانی استدلال شعبه ۱۱۸۴ دادگاه عمومی ویژه جرایم اطفال و نوجوانان در نفی صلاحیت از خود توجّه به عناوین جرایم و مجازاتهای قانونی آن و مبانی استدلال شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران توجّه به وضعیت شخصی و سنی متهم و مجرم برای احراز صلاحیت دادگاه عمومی ویژه جرایم اطفال و نوجوانان می‌باشد و شعبه محترم ۲۶ دیوان عالی کشور فارغ از نظرات محاکم مرقوم موضوع را مشمول ماده ۳۰

قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی تشخیص داده که به موجب آن مقرر می‌دارد نظر مرجع عالی لازم‌الاتباع است و در نتیجه مورد را از موارد اختلاف تشخیص نداده است.

۲- و با توجه به موارد ناظر به رأی شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور در گزارش به نظر می‌رسد که مبانی استدلال شعبه ۱۱۸۳ دادگاه عمومی ویژه جرایم اطفال و نوجوانان و شعبه ۷۹ دادگاه کیفری استان تقریباً عبارت آخری نظرات شعب ۱۱۸۴ و ۷۱ سابق‌الذکر می‌باشد و لیکن مبانی استدلال شعبه محترم ۱۶ دیوان عالی کشور عبارت است از اینکه: الف) دادگاه عمومی و دادگاه کیفری استان به موارد ارجاعی در حدود صلاحیت خود رسیدگی بدوی می‌نمایند در نتیجه دادگاه کیفری استان نسبت به دادگاه عمومی، دادگاه عالی نبوده و مقررات ماده ۳۰ استنادی منصرف از مورد است و بین مراجع مذکور اختلاف قابل تحقق می‌باشد. ب) طبق تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به برخی جرایم از جمله جرایم مستوجب قصاص نفس و اعدام در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار گرفته طبق ماده ۳۹ قانون، قوانین مغایر با آن ملغی اعلام گردیده است و در نتیجه تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب نسخ ضمنی گردیده و رسیدگی به جرایم اشخاص زیر ۱۸ سال هم در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌باشد.

نظر به مراتب فوق و عنایت به اینکه مقنن بشرح مقررات تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و همچنین تبصره ذیل ماده ۲۰ همان قانون نظر به نوع جرم و مجازات داشته در حالی که در مقررات فصل پنجم قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری وضعیت شخصی سنی اشخاص زیر ۱۸ سال را مورد توجه قرار داد و رسیدگی به جرایم آنها را در دادگاه اطفال و نوجوانان با تشریفات خاصی مقرر داشته است که با توجه به نحوه رسیدگی و مقررات حاکم بر دادگاه اطفال به نظر می‌رسد مقنن بر خلاف مجازاتهای تنبیهی و تزدیلی نظر به تأدیب و اصلاح مجرمین کمتر از ۱۸ سال سن دارد. از این جهات مقررات فصل ۵ مذکور از جمله تبصره ذیل ماده ۲۲۰ آن بنابه مصالحی مقرر داشته که به جرایم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام از دادگاه عمومی منصرف و در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی شود و در واقع جز تغییر عنوان دادگاه هیچ یک از ارکان دادرسی از جمله مقررات حاکم بر رسیدگی و صدور و اجرای احکام امتیاز و تسهیلاتی به نفع اشخاص مذکور در نظر مقنن نبوده است. و مقررات تبصره‌های ذیل مواد ۴ و ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در مقام تفکیک جرایم مهم از غیر آن برای رسیدگی به جرایم مهم دادگاه کیفری استان را با ترکیب و شیوه خاص تأسیس که از نظر شیوه رسیدگی و فراهم بودن امکانات دفاع و اتقان احکام متضمن تسهیلاتی بر حقوق طرفین نسبت به دادگاه عمومی می‌باشد. علاوه بر اینکه مقررات تبصره‌های مذکور مؤخر بر مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری بوده که در مقام تعیین بستر اجرای تبصره‌های مرقوم نتیجه حاصل نسخ ضمنی مقررات تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری نسبت به جرائم خاص از قبیل قتل و... به موجب قانون اخیرالتصویب می‌باشد و صراحت ماده ۳۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر می‌دارد کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون در آن قسمت که مغایرات دارد... ملغی می‌شود مؤید این استنتاج می‌باشد و با توجه به مقررات حمایتی و ذات امتنانی تبصره‌های مذکور ظاهراً درخصوص مورد مقررات قانون مؤخر حاکم می‌باشد که این امر به احتیاط نزدیک و اصلح به حقوق افراد و مصالح نظام می‌باشد. بدین جهت چون رأی صادره از شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور با لحاظ این مراتب صادر گردیده است مورد تأیید می‌باشد.» مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۸۶ مورخ ۱۳۸۵/۲/۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (کیفری)

به موجب تبصره ۱ ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، رسیدگی به جرائمی که مجازات آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام ... باشد در صلاحیت محاکم کیفری استان است و برطبق مواد ۲۱۹ و ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام در دادگاه اطفال رسیدگی می شود، که رسیدگی در هر دو دادگاه رسیدگی بدوی است و مرجع تجدیدنظر آراء صادره از دادگاه اطفال که مجازات آنها قصاص نفس یا اعدام ... باشد دیوان عالی کشور است نه دادگاه کیفری استان. بنابراین مورد از شمول ماده ۳۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی خارج است و در صورت حدوث اختلاف بین دادگاه اطفال مستقر در حوزه قضایی یک استان و دادگاه کیفری همان استان، مرجع حل اختلاف دیوان عالی کشور می باشد. بنابراین رأی شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور قانونی تشخیص می شود. این رأی مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع می باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تعدد مادی تخریب

تخریب منابع طبیعی به منظور تصرف و قطع اشجار، هریک واجد جنبه جزایی خاص است (۶۸۵)

حضرت آیت الله مفید موحد دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً، به عرض عالی می رساند: براساس گزارش مورخ ۱۳۸۲/۳/۸ دادرس محترم شعبه پنجم دادگاه عمومی اسلام آباد غرب، از شعب پنجم و یازدهم دادگاه های تجدید نظر استان کرمانشاه، در رسیدگی به جرائم موضوع مواد ۴۲ و ۵۵ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگل ها مصوب ۱۳۴۶ و ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی و انطباق اعمال ارتكابی با ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی، آرا مختلف صادر گردیده که جریان امر به شرح زیر معروض می دارد:^۱

الف: در پرونده کلاسه ۹۲۳/۸۱ شعبه پنجم تجدید نظر استان مرقوم اداره منابع طبیعی شهرستان اسلام آباد غرب طی گزارش شماره ۶۳۴۹ مورخ ۱۳۷۹/۱۰/۱۴ از سه نفر به اسامی الفت یوسفی، جهانگیر و سیاوش قدمی به اتهام (شرکت در) تخریب و تصرف سی هزار متر مربع از اراضی ملی پلاک ۱۷۰ بخش پنج و قطع غیرمجاز ۵۰۰۰ اصله نهال بلوط جنگلی شکایت نموده و تصریح کرده متخلفین یاد شده خسارت وارده و بهای مال از بین رفته را طی قبض شماره ۳۲۴۵۸۲ مورخ ۱۳۷۷/۴/۱۴ پرداخت نموده اند. پرونده جهت رسیدگی به شعبه پنجم دادگاه عمومی ارجاع و به کلاسه ۵۵۰/۸۰ ثبت و پس از تکمیل تحقیقات به شرح دادنامه ۵۰۸ - ۱۳۸۱/۴/۱۰ که ذیل منعکس می گردد مورد حکم قرار گرفته است: «درخصوص گزارش اداره منابع طبیعی اسلام آباد غرب برعلیه: ۱- الفت یوسفی فرزند پیرمرد ۲- جهانگیر قدمی ۳- سیاوش قدمی فرزندان نامدار دائر بر (شرکت در) تخریب سی هزار متر مربع از اراضی ملی واقع در پلاک ۱۷۰ بخش پنج قریه گهواره و قطع پنج هزار اصله نهال بلوط جنگلی و مطالبه شش میلیون و پانصد هزار ریال ضرر و زیان ناشی از جرم، دادگاه با بررسی محتویات پرونده و گزارش مرجع انتظامی و صورت جلسه تنظیمی و دفاعیات بلاوجه متهم و سایر قرائن و امارات منعکس در پرونده، بزه انتسابی به متهم ردیف سوم محرز و مسلم است، ضمن انطباق عمل وی با ماده

^۱ شماره ۵۳۹۸ هـ مورخ ۵/۲/۱۳۸۵

۶۹۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۵۵ و ۴۲ قانون حفظ و حمایت از جنگل ها و ذخایر جنگلی و اعمال بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدها و مصرف آن در موارد معین، متهم مذکور را از بابت تخریب به پرداخت یک میلیون ریال جزای نقدی بدل از حبس و از بابت قطع نهال به پانصد هزار ریال جزای نقدی بدل از حبس در حق دولت و رفع آثار تصرف محکوم می نماید.» محکوم علیه در فرجه قانونی به رأی صادره اعتراض نموده که موضوع در شعبه پنجم تجدید نظر استان، به صدور دادنامه ۱۰۵۵ - ۱۳۸۱/۸/۱۱ منتهی گردیده است که عیناً منعکس می گردد: «در مورد محکومیت تجدید نظرخواه به پرداخت جزای نقدی به مبلغ یک میلیون ریال به لحاظ تخریب اراضی ملی، چون اعتراض موجهی ارائه نشده و رأی معترض عنه نیز در این خصوص منطبق با موازین قانونی صادر شده، لذا دادگاه با ردّ اعتراض معترض، وفق بند الف ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری رأی تجدید نظر خواسته را عیناً تأیید می نماید و اما در مورد محکومیت وی به پرداخت جزای نقدی به مبلغ پانصد هزار ریال، با عنایت به اینکه قطع نهال های مورد ادعا نتیجه قهری تخریب است و عمل مجرمانه مرتکب، فعل واحدی بوده که دارای عناوین مختلف جرم می باشد، موضوع جرم خارج از شمول مقررات راجع به تعدد جرم است و تعیین دو نوع مجازات بر خلاف موازین قانونی است، لذا دادگاه به استناد شق ۴ بند ب ماده ۲۵۷ قانون مرقوم، این قسمت از اعتراض را موجه تشخیص، حکم به نقض مجازات مزبور و برائت آقای سیاوش قدمی صادر می نماید، رأی صادره قطعی است.»

ب: در پرونده کلاسه ۱۱۵/۸۲ شعبه یازدهم دادگاه تجدید نظر استان کرمانشاه، اداره منابع طبیعی شهرستان اسلام آباد غرب طی گزارش ۴۷۳۵ - ۱۳۸۱/۹/۹ از آقای شاهپور بهرامی به اتهام تخریب و تصرف سه هزار متر مربع از منابع ملی شده و قطع غیرمجاز ده اصله نهال شکایت نموده که جریان امر طی پرونده کلاسه ۱۰۹۸/۸۱ در شعبه پنجم دادگاه شهرستان مذکور مورد رسیدگی و طی دادنامه ۱۳۹۲-۱۳۸۱/۹/۲۳ به ترتیب ذیل به صدور حکم منجر گردیده است: «درخصوص شکایت اداره منابع طبیعی اسلام آباد غرب بر علیه شاهپور بهرامی فرزند جوهر دایر بر تخریب و تصرف سه هزار متر مربع از اراضی ملی واقع در پلاک ۲۵ بخش ۶ قریه بره سیله و قطع ۱۰ اصله نهال بلوط جنگلی و مطالبه خسارت به مبلغ ششصد و دوازده هزار ریال بابت ضرر و زیان ناشی از جرم، دادگاه با عنایت به گزارش و صورت جلسه اداره منابع طبیعی اسلام آباد غرب و اقرار متهم و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده، بزه انتسابی محرز و مسلم است. دادگاه با انطباق عمل متهم با ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی و اعمال بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدها و مصرف آن در موارد معین متهم موصوف را از بابت تخریب به پرداخت مبلغ نهصد هزار ریال جزای نقدی و رفع تصرف و از بابت قطع ده اصله نهال تر بلوط با استناد به ماده ۴۲ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگل ها و مراتع کشور با اعمال بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدها و مصرف آن در موارد معین متهم مذکور را به پرداخت مبلغ دویست هزار ریال جزای نقدی بدل از حبس در حق صندوق دولت محکوم می نماید و درخصوص درخواست تقدیمی مدعی خصوصی اداره منابع طبیعی اسلام آباد غرب به طرفیت شاهپور بهرامی به خواسته مطالبه مبلغ ششصد و دوازده هزار ریال بابت ضرر و زیان ناشی از جرم دادگاه با استناد به قسمت اخیر ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری خوانده را به پرداخت مبلغ ششصد و دوازده هزار ریال بابت ضرر و زیان ناشی از جرم معادل رقم خواسته از باب قاعده تسبیب در حق خواهان محکوم می نماید. رأی صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ، قابل تجدید نظر در مراجع تجدید نظر استان کرمانشاه می باشد.» محکوم علیه در مهلت مقرر قانونی به رأی صادره اعتراض و موضوع در شعبه ۱۱ تجدید نظر استان کرمانشاه مطرح و منجر به صدور دادنامه شماره ۱۰۲ - ۱۳۸۲/۲/۹ گردیده که عیناً بیان می گردد: «از ناحیه تجدید نظرخواه شاهپور بهرامی دلایل و مدارک موجه و مدلی که نقض دادنامه را ایجاب نماید معمول نگردیده و بر دادنامه صادره از حیث مبانی استدلال و رعایت اصول دادرسی اشکال مؤثری وارد نیست، با ردّ اعتراض، با استناد به بند الف از ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ دادنامه شماره ۱۳۹۲ - ۱۳۸۱/۹/۲۳ صادره از شعبه پنجم دادگاه عمومی کرمانشاه تأیید می گردد. رأی صادره وفق ماده ۲۴۸ قانون مرقوم قطعی و قابل درخواست تجدید نظر مجدد نیست.» همانطور که ملاحظه می فرمایید از شعب پنجم و یازدهم دادگاه های تجدید نظر استان کرمانشاه در انطباق جرائم ارتكابی با مواد ۴۶ و ۴۷ قانون

رأی وحدت رویه شماره ۶۸۵ مورخ ۱۳۸۴/۱۲/۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اعمال ارتكابی متهمان در مورد تخریب منابع طبیعی و محیط زیست به منظور تصرف با ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی و در مورد قطع اشجار با ماده ۴۲ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگل ها و مراتع منطبق است زیرا: هریک از اعمال ارتكابی واجد جنبه جزایی خاص بوده و از مصادیق ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی و تعدد مادی جرم، محسوب می گردد. علیهذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی وحدت رویه قضایی دیوان عالی کشور رأی شعبه یازدهم دادگاه تجدید نظر استان کرمانشاه که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قاچاق کالا

کالای مکشوفه در حدود مصرف شخصی باشد و مرتکب عالم به قاچاق بودن آن نباشد، قاچاق^۱ نیست (۶۸۴)

قاچاق محسوب نشدن کالاهایی که واردات آن واجد جنبه تجاری نبوده و کالای مکشوفه برحسب عرف از نظر مقدار در حدود مصرف شخصی باشد و در مبادی ورودی کشور کشف نشود و امثال و نظائر آن در بازار بحد وفور در دسترس عموم باشد

الف: مقدمه^۲

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۱۲/۸۰ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۴/۱۱/۴ به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت الله دری نجف آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۸۴ - ۱۳۸۴/۱۱/۴ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً؛ آقای دادرس دادگاه انقلاب اسلامی نائین بشرح نامه ۱۶۲۳ - ۱۳۷۹/۱۰/۲۸ بعنوان ریاست محترم دیوان عالی کشور اعلام داشته درخصوص بزه قاچاق رویه های مختلفی اتخاذ شده که با ارسال دو پرونده تقاضا نموده موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی

^۱ بند الف ماده ۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲؛ قاچاق کالا و ارز: هر فعل یا ترک فعلی است که موجب نقض تشریفات قانونی مربوط به ورود و خروج کالا و ارز گردد و براساس این قانون و یا سایر قوانین، قاچاق محسوب و برای آن مجازات تعیین شده باشد، در مبادی ورودی یا هر نقطه از کشور حتی محل عرضه آن در بازار داخلی کشف شود.

^۲ شماره ۵۸۰۲ هـ مورخ ۱۳۸۶/۵/۲

کشور مطرح گردد که موضوع جهت رسیدگی به دادسرای دیوان عالی ارسال گشته است. لذا بدو خلاصه‌ای از جریان پرونده‌ها معروض و سپس مبادرت به اظهار نظر می‌نماید:

۱- در پرونده ۶۸۴/۷۹ مأمورین انتظامی در مسیر تهران - نائین اتوبوسی را متوقف و با بازرسی، تعدادی کالای قاچاق مشاهده می‌نمایند (۶۷ دستگاه تلفن پانافن آشپزخانه و ۲۰۰ ساعت رومیزی کوچک) که اجناس متعلق به آقای محمدحسین هادی‌نژاد بوده که از طرف گمرک دستور ضبط کالاها صادر می‌شود. نامبرده به اقدام گمرک معترض و گفته است: اجناس را در بازار بندرعباس خریداری کرده‌ام و مغازه‌ها این اجناس را برای فروش دارند و بدون توجه به قاچاق بودن برای امرارمعاش خریده‌ام. آقای دادرس دادگاه انقلاب نائین پس از استماع مدافعات متهم بشرح دادنامه ۱۳۷۹/۹/۱۶-۶۴۸ با احراز اینکه کالای مکشوفه خارجی و صاحب آن به حمل اعتراف کرده و مدارک قانونی که مفید بی اطلاعی از قاچاق باشد ارائه نکرده به استناد بند الف ماده ۲ قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز و تصمیم اداره گمرک نائین را مبنی بر ضبط کالا به نفع دولت تأیید می‌نماید و با توجه به ارزش کالا که بیش از یک میلیون ریال ارزیابی شده حکم را قابل تجدیدنظر اعلام کرده‌است که موضوع تجدیدنظرخواهی به شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان ارجاع و شعبه مذکور دادنامه را تأیید نموده‌است.

۲- در پرونده ۷۲۳/۷۹ در تاریخ ۱۳۷۹/۹/۱۷ مأمورین انتظامی نائین اتوبوسی را که بطرف تهران می‌آمده بازرسی و در نتیجه از بار متعلق به آقای شیرعلی رحیمی ۲۳۵ دستگاه ماشین اسباب‌بازی کشف می‌کنند چون خارجی بوده به گمرک ارسال می‌نمایند و ضبط می‌شوند. متهم در دادگاه اظهار داشته: اسباب بازی را از بازار بندرعباس خریداری کرده‌ام و علم به قاچاق بودن آن نداشته‌ام. آقای دادرس دادگاه انقلاب نائین پس از استماع اظهارات متهم بشرح دادنامه ۱۳۷۹/۹/۲۱-۶۷۸ با توجه به اقرار وی به حمل کالا و احراز وقوع بزه به استناد بند الف ماده ۲ قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز، تصمیم گمرک را به ضبط کالا تأیید می‌نماید. محکوم علیه به حکم اعتراض و پرونده در شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان مطرح رسیدگی و آقایان دادرسان شعبه با این استدلال که متهم حسب فاکتور ارائه شده کالای مکشوفه را در بندرعباس و داخل کشور خریداری کرده و اشباه و نظائر آن در بازار داخلی به حد وفور وجود دارد و جزء کالای ممنوع‌الورود و خروج نمی‌باشد و نتیجتاً عمل متهم فاقد وصف کالای قاچاق است و ضبط آن محمل قانونی ندارد و با نقض دادنامه بدوی حکم به استرداد کالای مکشوفه به صاحب آن صادر می‌نماید. بنابراین بشرح ذیل مبادرت به اظهار نظر می‌نماید:

همانطوری که ملاحظه می‌فرمایید: آقایان دادرسان شعبه چهارم و ششم دادگاه‌های تجدیدنظر استان اصفهان در مورد بزه قاچاق و ضبط کالا در موضوع مشابه رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند و این موضوع نظایر فراوان دارد، لذا تقاضا دارد مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری دستور فرمایید موضوع جهت اتخاذ رویه واحد در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور مطرح گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۱۲/۸۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب چهارم و ششم دادگاه‌های تجدیدنظر استان اصفهان در استنباط از مقررات مربوط به قاچاق با لحاظ گزارش تنظیمی، نظریه حضرت آیت‌الله دری نجف‌آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح ذیل اعلام می‌گردد: بموجب ذیل ماده ۴۵ قانون مجازات مرتکبین قاچاق ۱۳۱۲/۱۲/۲۹ که مقرر می‌دارد: مقصود از قاچاق اشیاء ممنوع‌الورود یا ممنوع‌الصدور، وارد کردن اشیاء ممنوع‌الورود است به خاک ایران در هر نقطه از مملکت که اشیاء مزبور کشف شود... وارد کردن کالایی که ورود آن به هر نقطه ممنوع است، قاچاق می‌باشد. طبق تفسیر قانون مذکور مقررات آن: شامل مواردی نیز می‌باشد که اشیاء ممنوع‌الورود را اشخاص در داخل کشور برای تجارت یا کسب و با علم به این که ممنوعاً وارد شده نقل و انتقال نموده یا واسطه در آن امر شوند و نیز به موجب مقررات ماده ۱

قانون مجازات مرتکبین قاچاق و اصلاحات بعدی آن: هرکس در مورد مالی که موضوع درآمد دولت بوده، مرتکب قاچاق شود علاوه بر رد مال در صورت نبودن عین مال رد بهای آن حسب مورد با توجه به شرایط و امکانات و دفعات و مراتب جرم به پرداخت جریمه نقدی تا حداکثر پنج برابر معادل ربالی مال مورد قاچاق و شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم می‌گردد... و نیز بموجب مقررات ماده ۳۴ همان قانون: نسبت به قاچاق اجناسی که حقوق و عوارض آنها توسط اداره گمرکات در موقع ورود و خروج اخذ و وصول می‌شود اعم از اینکه مقررات قوانین انحصار تجارت خارجی را رعایت نموده باشند یا نه، مقررات فصل اول این قانون مجری خواهد شد و طبق مقررات ماده ۲۹ قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۵۰: مواد مشروحه زیر قاچاق گمرکی محسوب می‌شود: ۱- وارد کردن کالا به کشور یا خارج کردن کالا از کشور به ترتیب غیرمجاز یا مجاز مشروط مگر آنکه کالای مزبور در موقع ورود یا صدور ممنوع یا غیرمجاز مشروط نبوده و از حقوق گمرکی و سود بازرگانی و عوارض بخشوده باشد. ۲- ... قاچاق مورد نظر مقنن ورود یا خروج کالایی است که موضوع درآمد دولت باشد، هرچند ظاهر عبارات و الفاظ مستعمل در مواد قانونی اخیرالذکر ظهور بر شمول مقررات مذکور به مبادی ورودی و خروجی دارد، لیکن با توجه به اینکه مجمع تشخیص مصلحت نظام بموجب مصوبه تفسیری خود مقرر داشته: ماده ۸ قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۷۴/۱۲/۱۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام ناظر به کلیه مبادی ورودی کشور اعم از عادی و ویژه بوده و منحصر به مرزهای عادی نیست و ناظر بر تعریف قاچاق کالا و سایر مواد قانونی مربوط به احکام قاچاق نمی‌باشد و محدودیتی در سایر قوانین قاچاق و کالا ایجاد نمی‌نماید. جزء سوم بند (ر) تبصره ۱۹ قانون بودجه سال ۱۳۸۳ که تکرار مقررات قوانین بودجه سنوات قبل می‌باشد مقرر می‌دارد که: تبصره ۱۹... ر - ... ۳- نگهداری، توزیع و حمل و نقل و فروش کالاهای خارجی که جنبه تجاری داشته و از طریق غیرمجاز و بدون پرداخت حقوق ورودی وارد کشور می‌گردد ممنوع و قاچاق محسوب شده و مشمول مجازاتهای قوانین قاچاق کالا می‌گردد. بموجب بند ۱ ماده ۲ آیین‌نامه اجرایی جزء سوم فوق‌الذکر کالاهای دارای جنبه تجاری عبارت از کالاهایی است که به تشخیص گمرک جمهوری اسلامی ایران برای فروش وارد می‌گردند. بنابراین مراتب بنظر می‌رسد: کالای مکشوفه در داخل کشور که ورود آن مشروط به تحقق شرایطی بوده و یا موضوع درآمد دولت بوده و ورود یا عرضه آن مستلزم پرداخت حقوق دولتی و عمومی است، در صورتی که حامل یا صاحب آنها واردکننده از مبادی ورودی و مجاری قانونی در کشور نباشد، در صورتی که به تشخیص مراجع ذیصلاح، غیرمجاز و یا به تشخیص گمرک دارای جنبه تجاری باشد، مشمول مقررات قاچاق خواهد بود و طبق رأی وحدت رویه شماره ۵ مورخه ۱۳۶۱/۱۲/۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به فرض وجود اشباه و نظایر آن در بازار داخلی مغیر ماهیت آن و رافع مسئولیت مرتکب نخواهد بود. خصوصاً این که مبارزه با پدیده قاچاق از ارکان سیاست کلی نظام در عرصه اقتصادی بوده و به تصریح مندرجات بند چهارم فرمان مقام معظم رهبری خطاب به رئیس جمهور وقت در تاریخ ۱۳۸۱/۴/۱۲ که مقرر می‌دارد:

عزم جدی بر این باشد که عمل قاچاق برای قاچاقچی کاملاً برخلاف صرفه و همراه با خطر باشد و جنس قاچاق از پیش از مبادی ورودی تا محل عرضه آن در بازار آماج اقدامات گوناگون این مبارزه قرار گیرد و قطعاً قوه قضائیه در این مبارزه وظیفه خطیری دارد که ایفای آن وظیفه را وجهه همت خود قرار داده است. بدین جهت رأی شعبه ۴ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان که قاچاق بودن اموال، اجناس و کالاهایی که به تشخیص گمرک واجد جنبه تجاری بوده و بدون ارائه دلیل پرداخت حقوق دولت و سایر مجوزهای قانونی حمل و نقل و یا عرضه شده تأیید نموده است منطبق با اصول و موازین قانونی تشخیص و مورد تأیید است.

رأی شماره ۶۸۴ مورخ ۱۳۸۴/۱۱/۴ وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (کیفری)

بموجب قانون مجازات مرتکبین قاجاق، هرکس در مورد مالی که موضوع درآمد دولت باشد مرتکب قاجاق شود قابل تعقیب جزائی است، لیکن چنانچه عمل ارتكابی مرتکب واجد جنبه تجاری نبوده و کالای مکشوفه برحسب عرف از نظر مقدار در حدود مصرف شخصی باشد و در مبادی ورودی کشور کشف نشود و امثال و نظائر آن در بازار بحد وفور در دسترس عموم باشد و مرتکب عالم به قاجاق بودن کالا نباشد، مورد فاقد جنبه جزائی است. بنابراین رأی شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان که با این نظر منطبق است بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی مطابق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

دیه جنایت بر اناث

اگر دیه جنایات وارده بر اناث به ثلث برسد؟ منسوخ (۶۸۳)

حضرت آیت‌الله مفید دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً؛ گزارش واصله از دادستانی محترم کل کشور در رابطه با اختلاف نظر بین شعب ۴ و ۸ دادگاههای تجدیدنظر استان آذربایجان غربی در استنباط از مفاد ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی جهت طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور بعرض می‌رسد:^۱

معاون قضائی دادگستری خوی بعنوان حضرت آیت‌الله مقتدائی دادستان محترم کل کشور بشرح لایحه ۱۰۵۳/ج ۱-۱۳۷۹/۱۱/۲۷ ارسال دادنامه هائی از دادگاههای عمومی و تجدیدنظر شهرستان خوی درخواست صدور رأی وحدت رویه نموده است که پرونده‌های مربوطه مطالبه و با بررسی و انعکاس خلاصه‌ای از جریان آنان مبادرت به اظهارنظر می‌نماید:

۱- در پرونده ۲/۷۸/۷۳۸ آقای حسن عباس‌زاده به اتهام ایراد ضرب منجر به نقص عضو بانو رقیه محمدزاده - همسرش - تحت تعقیب دادگاه عمومی خوی بوده. آقای دادرش شعبه دوم پس از رسیدگی‌های لازم بموجب دادنامه شماره ۲/۷۸/۷۳۸ - ۱۳۷۹/۴/۲۲ متهم مزبور را برای زخمهای جائفه در شکم و سمحاق در شانه راست و متلاحمه در بازوی راست و متلاحمه در ساعد دست چپ و سمحاق در ساق پای چپ و سمحاق در خلف سینه راست و ارشهای متعلقه به استناد مواد ۴۸۲ و ۴۸۴ و ۴۹۵ از قانون مجازات اسلامی متهم را کلاً به پرداخت ۱۳۶۱/۵ دینار شرعی در حق شاکیه محکوم می‌نماید. ضمناً به استناد تبصره دو از ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی بعلت اینکه متهم همسرش را با چاقو مورد جرح قرار داده با توجه به سابقه ایراد ضرب و جرح شاکیه، تجری را محرز دانسته و متهم مزبور را به یک سال حبس نیز محکوم کرده است و بواسطه تجدیدنظرخواهی محکوم علیه آقایان دادرسان شعبه ۴ دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی طی دادنامه ۱۰۸۵ - ۱۳۷۹/۶/۵ چنین رأی داده‌اند: رأی - حسب گواهی‌های پزشکی صدمات وارده به شاکیه عبارت بوده از: یک فقره جائفه و سه فقره سمحاق و دو فقره متلاحمه که بر حسب احتساب به دینار جمع صدمات مذکور مساوی ۵۱۰ دینار خواهدشد و ضمناً مصدومه مستحق هشت فقره ارش می‌باشد که جمع مبالغ آن ۹۳۰ دینار می‌باشد و باستناد ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی شاکیه مستحق دریافت نصف این مبلغ است بنا به مراتب شاکیه مستحق دریافت

^۱ نقل از شماره ۱۷۷۷۰ - ۱۳۸۴/۱۲/۶ روزنامه رسمی شماره ۵۳۰۷ - هـ - ۱۳۸۴/۱۱/۲۶ پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۳/۸۰ هیأت عمومی

نصف ۵۱۰ دینار بابت شش فقره صدمه باضافه ۹۳۰ دینار مربوط به ارش جمعاً ۱۱۸۵ دینار خواهدبود لذا مستنداً به ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری رأی صادره بشرح فوق اصلاح و تأیید می‌شود.

۲- در پرونده ۷۱/۷۸/۲۰۸ آقای محرم به اتهام ایراد صدمه به بانو افسانه به استناد ماده ۷۱۶ قانون مجازات اسلامی و مواد ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۳۶۷ قانون مزبور علاوه بر پرداخت ۱۳۰ درهم بابت کبودی و تورم زانوی راست به پرداخت ده درصد دیه کامل زن مسلمان برای نقص عضو (بعنوان ارش) و به ۶ ماه حبس از طرف رئیس دادگاه عمومی خوی (شعبه ۷) بعلت عدم رعایت نظامات دولتی محکوم می‌گردد و بواسطه تجدیدنظرخواهی شاکیه آقایان دادرسان شعبه ۸ دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی اجمالاً چنین انشاء رأی کرده‌اند: برحکم ۷۸/۱۳۷۷ شعبه ۷ دادگاه عمومی خوی اشکالی چند وارد است. زیرا: اولاً - درخصوص عدم رعایت مقررات ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولتی در مورد صدمات وارده در امر رانندگی فقط موارد مندرج در ماده ۷۱۴ و ۷۱۸ قانون مجازات اسلامی موردنظر بوده و لذا شش ماه حبس مقرر برای محکوم علیه با اعمال بند یک از ماده ۳ قانون برخی از درآمدهای دولت و بواسطه بلاذلیل بودن ادعای فرار راننده از صحنه تصادف به پرداخت یک میلیون ریال جزای نقدی تبدیل می‌گردد. ثانیاً - ارش پاره‌گی مینیسک‌های زانوی راست از ده درصد دیه به پانزده درصد افزایش می‌یابد و ارش نقص عضو حادث شده نیز از ده درصد به بیست درصد ترقی داده می‌شود و ۱۳۰ درهم مقرر در حکم بدوی نیز به قوت خود باقی است. ثالثاً - در اجرای ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی بعلت تجاوز دیه و ارش مورد حکم از ثلث دیه و ارش مقرر به نصف تقلیل داده می‌شود.

بنا به مراتب بشرح ذیل مبادرت به اظهارنظر می‌نماید.

نظریه - همانطوری که ملاحظه می‌فرمائید در ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی دیه زن و مرد مسلمان مادامی‌که مقدار آن به ثلث نرسد یکسان است ولی با رسیدن به ثلث، دیه زن مسلمان نصف دیه مرد خواهدبود و محاکم تجدیدنظر استان آذربایجان غربی در استنباط از ماده مرقوم رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند. بدین توضیح آقایان دادرسان شعبه ۴ در مورد ارش مقررات ماده مورد بحث را ضروری ندانسته‌اند، لیکن دادرسان شعبه ۸ ماهیت حقوقی دیه و ارش را یکی دانسته و عدم ذکر ارش در ماده ۳۰۱ را بدین عنوان چون ارش از احکام دیه تبعیت می‌نماید مقررات ماده ۳۰۱ بطریق اولی در ارش هم جاری و ساری است بنابه مراتب و اینکه قانون در مورد ارش ساکت است موضوع اقتضای صدور رأی وحدت رویه دارد و تقاضا می‌نماید در صورتی که موافقت فرمائید موضوع مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور جهت ایجاد رویه واحد مطرح شود.

بتاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۴/۱۰/۱۳ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوانعالی کشور، و با حضور حضرت آیت‌الله درّی نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور، تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: « ... احتراماً: درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۲۳/۸۰ موضوع اختلاف نظر بین شعب ۴ و ۸ دادگاههای تجدیدنظر استان آذربایجان غربی در استنباط از مفاد ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی ناظر به شمول مقررات آن به عموم و اطلاق دیه و یا دیه مقدر تّوام با ارش غیرمقدر با ملاحظه گزارش تنظیمی و سوابق امر، نظریه حضرت آیت‌الله درّی نجف‌آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اعلام می‌گردد: نظر به اینکه بشرح مقررات ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی مجازات‌های مقرر در آن قانون عبارت از حدود، قصاص، دیات، تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده است و به تصریح ماده ۱۵ همان قانون دیه عبارت از مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است و بشرح مذکور، قانون نسبت به عنوان ارش و احکام آن بصورت ضمنی بحث شده و در موارد عدیده مجازات جرایمی را ارش مقرر داشته است. با عنایت به توضیح فوق سکوت مقنن در مقام بیان حکم بلحاظ شمول عموم و اطلاق احکام دیه بر

نوع مقدر و غیرمقدر آن، ارش قابل قبول بنظر می‌رسد و احکام عامه دیه بر ارش نیز حاکم است و ارش در حقیقت همان دیه است منتهی دیه مقدر و دیه غیرمقدر، ولی هر دو مجازات شرعی است. بعلاوه در صورت سکوت قانون در این خصوص موضوع از مصادیق اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی بوده و به صراحت مقررات مرقوم باید به اصول و مبانی فقه اسلامی و فتاوی مسلم رجوع کرد که از جمله مبانی روایی مرقوم صحیح منقول از رئیس مذهب شیعه امام ناطق بحق جعفر صادق (ع) می‌باشد که براساس آن در جراحات و صدمات مردان و زنان در قصاص و دیه برابرند و چون جراحت به ثلث برسد دیه مرد دو برابر زن است اطلاق جراحات در این روایات ظهور بر جراحاتی دارد که دارای دیه مقدر و یا ارش غیرمقدر باشد و آراء و اقوال مشهور فقها از جمله حضرات آیات عظام فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، صافی گلپایگانی، مرحوم آیت الله گلپایگانی و همچنین صاحب جواهر مبتنی بر اطلاق مبانی روایات مذکور می‌باشد و حضرت امام خمینی (ره) طی مسئله هفتم در باب مقصد سوم در شکستن سر و زخم زدن کتاب شریف تحریرالوسیله نظر به قول مشهور فقها داشته‌اند و طبق نظریه شورای محترم نگهبان فتاوی ایشان بشرح کتاب تحریرالوسیله از مصادیق فتاوی معتبر قابل استناد در مقام سکوت اجمال و ابهام قوانین می‌باشد. با عنایت به جهات یادشده و روایات و فتاوی و اینکه ارش و دیه یک مفهوم را بیان نموده و مکمل یکدیگر هستند چون رأی شعبه هشتم دادگاههای تجدیدنظر استان آذربایجان غربی با توجه به مراتب یادشده صادر گردیده است لذا منطبق با اصول و موازین تشخیص و تأیید می‌گردد.» مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۸۳ مورخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (کیفری)^۱

برطبق ماده ۳۶۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ هر جنایتی که بر عضو کسی وارد شود و شرعاً مقدار خاصی به عنوان دیه برای آن تعیین نشده باشد جانی باید ارش بپردازد و در فصول مختلف باب نهم قانون مرقوم، مربوط به دیه اعضاء، ارش (دیه غیرمقدر) به عنوان مجازات قانونی مکرراً موردعنایت قانونگذار واقع شده و در ماده ۴۷۴ این قانون نیز مترادف با دیه ذکر گردیده است لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی وحدت رویه قضائی دیوان عالی کشور در مواردی که جمع صدمات وارده بر اناث، ناشی از سبب واحد بوده و مجموع دیه مقدر و ارش زاید بر ثلث دیه کامل مرد مسلمان گردد در احتساب آن مقررات ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی ملاک عمل خواهدبود و رأی شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی در حدی که با این نظر موافقت دارد صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی برابر ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

رباخوااری

دعاوی راجع به ثروت های غیر مشروع در صلاحیت دادگاه انقلاب است، نه رسیدگی به جرایم آنها

(۶۸۲)

^۱ ماده ۵۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در مورد ارش فرقی میان زن و مرد نیست لکن میزان ارش جنایت وارده بر اعضاء و منافع زن نباید بیش از دیه اعضاء و منافع او باشد، اگرچه مساوی با ارش همان جنایت در مرد باشد.

حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً؛ گزارش واصله از دادستانی محترم کل کشور در رابطه با اختلاف استنباط قضات محترم از اصل ۴۹ قانون اساسی^۱ و بند ۱۳ ماده پنجم قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ و ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، بشرح زیر جهت طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور بعرض می‌رسد:^۲

قائم مقام رئیس کل دادگستری استان گلستان بشرح نامه شماره ۶/۲/۵۵۲ - ۱۳۸۰/۲/۱۰ بعنوان حضرت آیت الله مقتدائی دادستان محترم کل کشور با ارسال دو پرونده از دادگاههای عمومی گلستان (گرگان) اعلام کرده چون شعب ۲۷ و ۳۱ دیوان عالی نسبت به امر واحدی رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند تقاضا نموده موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردد. بدواً خلاصه‌ای از جریان پرونده‌ها منعکس و سپس مبادرت به اظهارنظر می‌نماید:

۱- در پرونده ۸۹۵ - ۱۶/۷۹ شعبه ۱۶ دادگاه عمومی گرگان خانم طیبه رافضی به اتهام رباخواری تحت تعقیب بوده و آقای دادرس شعبه مذکور به استناد ماده ۵۹۵ قانون مجازاتهای اسلامی و اینکه دعوای مربوط به اصل ۴۹ در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی است بموجب قرار شماره ۱۱۹۹ و ۱۱۹۸ - ۱۳۷۹/۱۰/۳ با اعلام عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی گرگان اظهارنظر می‌نماید و چون دادرس دادگاه انقلاب اسلامی گرگان نیز با توجه به بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به رباخواری را در صلاحیت دادگاه عمومی دانسته بموجب قرار شماره ۱/۱۱۹۳ - ۱۳۷۹/۱۰/۲۰ اعلام عدم صلاحیت نموده و اختلاف محقق شده است و پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال شده و به شعبه ۳۱ ارجاع گردیده و شعبه مذکور طی دادنامه شماره ۱۳۷۹ - ۱۳۷۹/۱۲/۶ چنین انشاء رأی کرده‌اند:

رأی - با توجه به اینکه ماده ۵۹۵ قانون مجازاتهای اسلامی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفری در مقام تعیین مرجع صالح به رسیدگی به دعوای نیستند و بموجب ماده ۳ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ مرجع رسیدگی و ثبوت شرعی اینگونه دعوای محاکم انقلاب اسلامی تعیین گردیده و مقررات این ماده بموجب قواعد بعدی نیز ملغی نگردیده و بند ۶ ماده ۵ قانون تشکیل محاکم عمومی و انقلاب رسیدگی به دعوای مربوط به اصل ۴۹ را از صلاحیتهای محاکم انقلاب اسلامی دانسته علیهذا با اکثریت آراء نظر شعبه ۱۶ دادگاه عمومی گرگان مبنی بر تأیید صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی گرگان در رسیدگی به پرونده مطروح بدین وسیله حل اختلاف می‌گردد.

۲- در پرونده ۱۱/۷۹/۹۷۲ شعبه ۱۱ دادگاه عمومی گرگان آقای عبدالصمد زینعلی به اتهام رباخواری تحت تعقیب قرار گرفته. آقای دادرس شعبه ۱۱ دادگاه مذکور به استناد بند ۱ از ماده ۱ و شقوق الف و ب قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی و بند ۶ از ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بموجب قرار شماره ۹۷۹ - ۱۳۷۹/۸/۱۰ با اعلام صلاحیت دادگاه انقلاب به عدم صلاحیت خود اظهارنظر می‌نماید. چون دادرس دادگاه انقلاب گرگان نیز با توجه به وضع ماده ۵۹۵ قانون مجازاتهای اسلامی و اینکه صلاحیت دادگاه انقلاب در ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب احصاء شده و رباخواری از جمله موارد مندرج در ماده ۵ نمی‌باشد خود را صالح به رسیدگی ندانسته بواسطه تحقق اختلاف پرونده به دیوان عالی کشور ارسال می‌گردد و به شعبه ۲۷ دیوان عالی ارجاع و شعبه مذکور بموجب دادنامه شماره ۴۸۵ - ۱۳۷۹/۱۰/۳ چنین انشاء رأی کرده‌اند: رأی - با توجه به اینکه بندهای سیزده گانه ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی شامل رباخواری نمی‌شود و عنوان رباخواری مانند عناوین غصب و ارتشاء و اختلاس و سرقت و ... خارج از موضوع قانون مرقوم و همچنین بند ۶ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب

^۱ اصل چهل نهم؛ دولت موظف است ثروت های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوء استفاده از موقوفات، سوء استفاده از مقاطعه کاری و معاملات دولتی، فروش زمین های موات ومباحات اصلی، دایر کردن اماکن فساد و سایر موارد غیر مشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجراء شود.

^۲ نقل از شماره ۱۷۷۴۵ - ۱۳۸۴/۱۱/۳ روزنامه رسمی شماره ۵۲۶۰ هـ/ ۱۳۸۴/۱۰/۲۷

۱۳۷۳ می باشند بنابراین با تأیید قرار صادره از شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی گرگان و اعلام صلاحیت رسیدگی شعبه ۱۱ دادگاه عمومی گرگان حل اختلاف می گردد. بنابه مراتب بشرح ذیل مبادرت به اظهار نظر می نماید:

نظریه - همانطور که ملاحظه می فرمائید بین شعب ۲۷ و ۳۱ دیوان عالی کشور در استنباط از اصل ۴۹ قانون اساسی و بند ۱۳ ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ و ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رویه های مختلفی اتخاذ شده است، بنابه مراتب و چون موضوع حائز اهمیت است تقاضا دارد دستور فرمائید موضوع جهت ایجاد رویه واحد در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور مطرح گردد.

معاون قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۴/۱۰/۶ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور، و با حضور حضرت آیت الله درّی نجف آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور، تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً: درخصوص پرونده وحدت رویه کیفری ردیف ۱۵/۸۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف بین شعب محترم ۲۷ و ۳۱ دیوان عالی کشور در استنباط از ماده ۵۹۵ قانون مجازات اسلامی و بند ۶ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با ملاحظه گزارش تنظیمی و سوابق امر، نظریه حضرت آیت الله درّی نجف آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اعلام می گردد:

مستنبط از اصول کلی حاکم بر مقررات قانون مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری این است که مقررات مربوط به کشف جرم و پیگرد متهم به ارتکاب آن منصرف از رسیدگی به اموال ناشی از جرم و ادعای اشخاص نسبت به آن بوده و در هر مورد به اقتضای شاکی و مرجع تعقیب و اقتضای شکایت، ادعا و ماهیت عمل مجرمانه، مقررات و آیین رسیدگی خاصی اعمال می گردد و هرچند مراجع رسیدگی کننده به اصل جرم و دعوای ناشی از آن، مرجع واحدی باشد و با وجود این بشرح بند ۶ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب فقط رسیدگی به دعوای مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی در صلاحیت دادگاه انقلاب مقرر گردیده است. ولیکن این امر موجب ایجاد صلاحیت برای دادگاه انقلاب در تعقیب و رسیدگی به جرایم مصرح در اصل ۴۹ قانون اساسی نمی باشد. زیرا: اولاً - بشرح بند ۶ مرقوم فقط رسیدگی به دعوای مذکور در صلاحیت دادگاههای انقلاب اسلامی مقرر گردیده است و در عرف حقوقی و رویه قضایی کلمه دعوای منصرف از شکایات و منازعات و اعمال مجرمانه می باشد. ثانیاً - بشرح اصل ۴۹ قانون اساسی و ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ آنچه که مورد نظر مقنن مقررات مذکور بوده رسیدگی به ثروت های ناشی از جرایم مصرح در اصل مرقوم و دعوای مربوط به آنها در موارد مصرح در بندهای ۱۳ گانه ماده ۵ مذکور است که بنحو حصری در صلاحیت دادگاه انقلاب ذیصلاح مقرر گردیده است نه رسیدگی به مطلق عناوین کیفری مذکور که بر طبق قوانین موضوعه و رویه قضایی بطور قطع در صلاحیت رسیدگی محاکم عمومی قرار دارد. به اقتضای مرجعیت عام محاکم دادگستری تظلمات، شکایات و اعلامات اشخاص علیه مرتکبین جرایم مذکور از جمله سرقت، ارتشاء، اختلاس و ... در دادگاههای عمومی رسیدگی می گردد و جرم ربا هم از جمله اعمال مجرمانه مشابه جرایم مذکور و فاقد ویژگی خاص جهت عدول از صلاحیت عام دادگاههای عمومی و یا احراز صلاحیت ویژه برای دادگاههای انقلاب می باشد و به عبارت دیگر صلاحیت عام مراجع عمومی دادگستری به قوت و قدرت خود حاکم بوده است و مفاد هیچ یک از قوانین آن را نفی نکرده است.

لازم به ذکر است مقررات ماده ۱۰ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی فقط در مقام بیان وضعیتی است که در جریان رسیدگی به دعوی موضوع اصل ۴۹ دادگاه حصول ثروت ناشی از جرم را احراز می نماید در این صورت دادگاه انقلاب به تبع سابقه رسیدگی

مجاز به رسیدگی به جرم مذکور می‌گردد که این امر هم منحصر به جرم ربا نبوده و اطلاق عبارت شامل کلیه جرایم مصرح در اصل ۴۹ قانون اساسی می‌گردد و بدین جهت است که رسیدگی به اعلام جرائم و شکایات اشخاصی که بدو در مرجع قضایی مطرح می‌گردد خارج از موضوع ثروت ناشی از جرم بوده و مشمول مقررات عمومی و داخل در صلاحیت دادگاههای عمومی دادگستری خواهد بود و از طرفی وقتی که جرم به جهتی از جهات قانونی قابل پیگرد جزائی نباشد باز رسیدگی به ثروتهای ناشی از آن قابل رسیدگی در دادگاه انقلاب ذیصلاح خواهد بود. زیرا مفاد اصل ۴۹ ناظر به ثروتهای نامشروع بوده و منصرف از اعمال مجرمانه و اشخاص مجرم می‌باشد و جز در موارد خاص بیشتر ناظر به شرایط و مقتضات دوران مقارن انقلاب به نظر می‌رسد. بدین جهت رأی شعبه محترم ۲۷ دیوان عالی کشور که با لحاظ این مراتب انشاء و صادر گردیده است منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید است.» مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۸۲-۱۳۸۴/۱۰/۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بموجب بند ۶ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی از جمله ثروتهای ناشی از ربا، در صلاحیت دادگاه انقلاب می‌باشد. و بر طبق ماده ۵۹۵ قانون مجازات اسلامی رسیدگی به جرم رباخواری در صلاحیت محاکم عمومی است. بنابه مراتب رأی شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور که بر همین اساس صدور یافته، به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور منطبق با قانون تشخیص می‌شود. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مالکیت دولت

عدم صدور سند مالکیت بنام دولت، نافی مالکیت دولت نسبت به منابع ملی شده نخواهد بود (۶۸۱)

محضر مبارک حضرت آیت‌الله محمدی گیلانی دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور با احترام، به استحضار می‌رساند:^۱

آقای مدیرکل منابع طبیعی خراسان با ارسال نامه شماره ۳/۴۲۳۴۸ - ۱۳۷۷/۱۱/۱۲ بعنوان حضرت آیت‌الله مقتدائی دادستان محترم کل کشور به پیوست دو دادنامه اعلام نموده: چون دادرسان دادگاههای تجدیدنظر استان خراسان نسبت به امر واحدی رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند تقاضا دارد موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت اتخاذ رویه واحد مطرح گردد و پس از مطالبه پرونده‌های مربوطه و وصول آن خلاصه‌ای از جریان پرونده‌ها معروض و سپس مبادرت به اظهارنظر می‌نماید:

۱- در پرونده کلاسه ۷۱/۱۵ - ۵/۷۵ مطروحه در شعبه ۵ دادگاه عمومی کاشمر اداره منابع طبیعی دادخواستی به طرفیت آقای علی‌اکبر مرادی بخواسته خلع ید از دو هکتار اراضی جنگلی و مطالبه شصت هزار ریال خسارت به منابع طبیعی تقدیم نموده و توضیح داده: به موجب رأی کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع قسمتی از پلاک ۹۳ اصلی موسوم به

^۱ نقل از شماره ۱۷۷۰۲ - ۱۳۸۴/۹/۱۰ روزنامه رسمی شماره ۵۱۷۴ هـ/ ۱۳۸۴/۹/۶ پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۳/۸۰ هیأت عمومی

چشمه نماز از بخش ۷ کوهسرخ کاشمر ملی اعلام گردیده خوانده بدون مجوز دو هکتار از زمینها را متصرف گردیده و تقاضای صدور حکم نموده است و آقای دادرش شعبه چگونگی جریان ثبتی ملک را از اداره ثبت استعلام می‌نماید. پاسخ واصله اینست که علی‌اکبر علیزاده و چند نفر دیگر تقاضای ثبت شش‌دانگ مزرعه نماز پلاک ۹۳ اصلی را کرده‌اند که در جریان ثبتی است مراتب به اداره منابع طبیعی کاشمر اعلام شده لیکن تاکنون پاسخ واصله نشده و سابقه‌ای از اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها در پرونده ثبتی ملاحظه نمی‌شود. دادرش دادگاه مرقوم با توجه به نامه واصله از اداره ثبت بشرح دادنامه شماره ۱۲۱۹/۳۳ - ۱۳۷۶/۸/۵ چنین رأی داده است: رأی - چون اداره ثبت با توجه به استعلام دادگاه اعلام کرده اداره خواهان در پلاک مورد دعوی مالکیتی ندارد دعوی مطروحه را محکوم به رد اعلام می‌نماید و منابع طبیعی به حکم صادره اعتراض و اعلام نموده بموجب رأی صادره از کمیسیون ماده ۵۶ ملک مورد تصرف خوانده ملی اعلام شده و جزو انفال است و همین حکم برای مالکیت منابع طبیعی کافی است و تقاضا نموده با ارجاع به کارشناس و با نقض دادنامه بدوی حکم به خلع ید خوانده از اراضی ملی شده صادر شود.

با ارجاع پرونده به شعبه ۶ دادگاه تجدیدنظر دادرسان دادگاه ارجاع به کارشناسی نموده و با اعطای نیابت قضائی قرار صادره اجراء و کارشناس با معاینه محل و ترسیم کروکی مشخص نموده که ملک مورد تصرف خوانده جزء اراضی ملی شده می‌باشد و با اعاده پرونده به دادگاه تجدیدنظر آقایان دادرسان شعبه ۶ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان طبق دادنامه ۷۵/۸۴۲ - ۱۳۷۷/۸/۳۱ چنین رأی داده‌اند: رأی - با توجه به رأی کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع و با توجه به نظریه کارشناس منتخب که دو هکتار ملک متصرفی خوانده بدوی را جزء اراضی ملی شده اعلام نموده با نقض دادنامه بدوی حکم به محکومیت آقای علی‌اکبر مرادی به خلع ید از دو هکتار از اراضی پلاک ۹۳ چشمه نماز و پرداخت شصت هزار ریال بابت خسارت وارده به اداره منابع طبیعی کاشمر صادر می‌گردد.

۲- در پرونده ۵۴۷۶/۶/۹۳ اداره منابع طبیعی دادخواستی بطرفیت آقای محمدحسین باذوق بخواسته خلع ید از دو هکتار اراضی ملی شده در پلاک ۹۳ اصلی و مطالبه نود هزار ریال خسارت وارده به دادگاه عمومی کاشمر تقدیم و اعلام شده حسب رأی کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع قسمتی از پلاک مورد دعوی ملی اعلام شده و خوانده بدون مجوز متصرف است و تقاضای محکومیت و خلع ید شده است. آقای دادرش شعبه دوم عمومی کاشمر با استماع اظهارات خوانده که این ملک سی سال در تصرف او و اجدادش بوده و مالک آنست و جریان ثبتی استعلام و حاکی است شش دانگ مزرعه چشمه نماز پلاک ۹۳ اصلی بخش کاشمر از طرف علی‌اکبر علیزاده و چند نفر دیگر تقاضای ثبت شده و تا این تاریخ سابقه‌ای از اجرای ماده ۵۶ در پرونده ثبتی ملاحظه نمی‌شود که با توجه به نامه واصله از اداره ثبت آقای دادرش شعبه دوم دادگاه عمومی کاشمر بموجب دادنامه ۱۰۳۴/۴۰ - ۱۳۷۶/۷/۷ بعلت اینکه اداره منابع طبیعی در ملک مورد دعوی مالکیتی ندارد حکم به رد دعوی مطروحه صادر نموده و این حکم بموجب رأی شماره ۵۹/۱۰۴۵ - ۱۳۷۶/۹/۱۷ شعبه ۱۵ تجدیدنظر استان خراسان تأیید شده است. بنا به مراتب بشرح ذیل مبادرت به اظهار نظر می‌نماید.

نظریه - همانطوری که ملاحظه می‌فرمائید با توجه به اینکه آقایان دادرسان شعب ۶ و ۱۵ دادگاههای تجدیدنظر استان خراسان در استنباط از مواد قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع خصوصاً ماده ۵۶ آن رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند بنحوی که دادرسان شعبه ۶ رأی کمیسیون ماده ۵۶ را کافی برای احراز مالکیت دولت دانسته و دادرسان شعبه ۱۵ بعکس اظهار نظر نموده‌اند و موضوع حائز اهمیت می‌باشد تقاضا دارد باستناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد رویه واحد دستور فرمائید موضوع در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور مطرح گردد.

بتاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۴/۷/۲۶ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت الله درّی نجف آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور، تشکیل گردید:

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: « احتراماً: درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۱۳/۸۰ موضوع اختلاف نظر بین شعب ششم و پانزدهم دادگاههای تجدیدنظر استان خراسان در استنباط از مواد قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و مراتع خصوصاً ماده ۵۶ آن با لحاظ مواد گزارش تنظیمی و سوابق امر، نظریه حضرت آیت الله درّی نجف آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اظهار نظر می گردد:

۱- بموجب ماده یک تصویب نامه قانونی مصوب ۱۳۴۱/۱۰/۲۷ عرصه و اعیانی کلیه جنگلها و مراتع و بیشه های طبیعی و اراضی جنگلی کشور جز اموال عمومی محسوب و متعلق به دولت است اعم از اینکه قبل از آن تاریخ افراد متصرف شده و سند مالکیت گرفته باشند یا خیر و طبق ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و مراتع تشخیص منابع ملی و مستثنیات قانونی با وزارت منابع طبیعی (وزارت جهاد کشاورزی فعلی) است که ظرف مدت یک ماه پس از اخطار و یا آگهی بطریق مصرح در ماده مرقوم و سایر وسایل معمول و مناسب محل، اشخاص ذینفع می توانند به نظر یاد شده اعتراض نمایند پس از رسیدگی به اعتراض مذکور در کمیسیون مقرر در ماده مرقوم و قطعیت آن دستور رفع تصرف صادر و توسط مراجع انتظامی اجرا می گردد.

بنا به مراتب مذکور و با توجه به عموم و اطلاق ماده یک تصویب نامه قانونی فوق الذکر منابع طبیعی مصرح در ماده مرقوم فاقد قابلیت تملک خصوصی بوده و بعنوان اموال عمومی بدون هیچگونه اقدامی از جمله ثبت در دفتر املاک و به صرف تشخیص وزارت فوق الاشعار و قطعیت آن در مالکیت دولت قرار می گیرد و به تصریح تبصره ۳ همان ماده تشخیص مرجع مذکور تا اظهار نظر کمیسیون معتبر و لازم الرعایه می باشد.

۲- رأی وحدت رویه ردیف ۲۳/۵۳ شماره ۳۵ مورخ ۱۳۵۳/۳/۲۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور صرف اجرای مقررات ماده ۵۶ فوق الذکر از حیث تشخیص منابع طبیعی و بالمال مالکیت و ذینفع بودن دولت در تعقیب کیفری تجاوز به منابع طبیعی را کافی اعلام می نماید.

۳- همانطوری که از سیاق الفاظ و عبارات مستعمل در ماده ۲۲ قانون ثبت استنباط می گردد مقررات این ماده در مقام ایجاد اختیار و تکلیف دولت در شناسایی مالکیت املاکی است که طبق مقررات بنام افراد در دفتر املاک به ثبت رسیده و بموجب انتقال عقدی یا قهری به تملک افراد درآمده و این انتقال هم در دفتر املاک ثبت شده باشد و در مقام این نیست که ثبت مالکیت های قانونی دولت را اجباری نماید هر چند دولت بموجب قوانین دیگر از جمله مقررات راجع به مستندسازی دارایی های خود دارای تکالیفی می باشد.

نظر به مراتب فوق بنظر می رسد تشخیص مراجع قانونی بر ملی بودن اراضی و قطعیت تشخیص مذکور کفایت بر مالکیت دولت بر اراضی ملی دارد و به تبع این حق دولت ذینفع در دعاوی حقوقی و درخواست احقاق حق و شکایت کیفری نسبت به مدعیان و متجاوزین به اراضی مذکور می باشد و مدعیان این قبیل اراضی باید استناد و مدارک کامل و قابل قبول ارائه نمایند والا مالکیت دولت روشن است. چون رأی شماره ۷۵/۸۴۲ مورخ ۱۳۷۷/۷/۳۱ شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان با لحاظ این مراتب صادر گردیده منطبق با اصول و موازین تشخیص و مورد تأیید می باشد.» مشاوریه نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده اند.

به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، جهت ایجاد وحدت رویه قضائی طرح قضیه را در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور تقاضامند است.

بتاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۴/۵/۲۵ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوانعالی کشور، و با حضور حضرت آیت الله درّی نجفآبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: « ... احتراماً: در خصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۲۰/۸۲ موضوع اختلاف نظر بین شعب ۲ و ۳ دادگاههای تجدیدنظر استانهای لرستان، سیستان و بلوچستان درخصوص دستور ضبط وثیقه‌هایی که در قبال مرخصی محکومین زندانی اخذ می‌گردد با ملاحظه گزارش معاون محترم اول دیوان عالی کشور، نظریه حضرت آیت الله درّی نجفآبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح ذیل اعلام می‌گردد: بموجب مقررات ماده ۱۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری پس از تفهیم اتهام به منظور دسترسی به متهم و حضور به موقع وی در موارد لزوم و جلوگیری از فرار یا پنهان شدن و یا تبانی وی با دیگری، از متهم تأمین کیفری متناسب و با ضمانت اجرای مشخص اخذ می‌گردد. بشرح مواد ۲۰۶ تا ۲۱۳ آیین‌نامه اجرایی سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور در موارد مصرح زندانی واجدالشرایط با معرفی کفیل یا تودیع وثیقه می‌تواند از مرخصی استفاده نماید و در صورت عدم مراجعه وی به زندان بشرح مقرر در ماده ۲۱۴ همان آیین‌نامه با لحاظ مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری وجه‌الکفاله اخذ و وثیقه ضبط می‌گردد. در موارد منعکس در پرونده مذکور در هر دو مورد جهت استفاده زندانی از مرخصی، وثیقه مقرر معرفی و متهم، کفیل و وثیقه‌گذار بشرح قرار صادره و قرار قبولی آن ملتزم به لوازم مرخصی و تأمین مأخوذه می‌شوند که با عدم مراجعه زندانی به زندان و عدم توانایی وثیقه‌گذار بر معرفی وی، الزامات ناشی از قرار تأمین وثیقه و یا تحقق موجبات تعهد کفیل یا وثیقه‌گذار، شرایط قانونی برای ضبط وثیقه فراهم شده است. در این صورت مرجع قضایی ذیربط مکلف به صدور دستور مقتضی بود و صرف صدور دستور و اجرای آن برای ضبط وثیقه کافی است و بعلاوه بنظر می‌رسد که اعطای مرخصی با لحاظ مصالح فردی و اجتماعی از طرف حاکمیت و از اختیارات و شئون مقام قضایی است که در مقام اعمال آن شرایطی را مقرر می‌دارد و همینطور ضمانت اجرای آن را نیز تعیین می‌نماید و متقاضی مرخصی با لحاظ یادشده درخواست مرخصی می‌نماید که نوعی شرط معاوضی و قراردادی ضمن عقد و امثال آن است و بنابراین در صورت عدم حضور یا ایفاء تعهد، قاضی مربوطه مجاز به ضبط وثیقه و یا وجه‌الکفاله براساس قرار صادره می‌باشد. فلذا الزام مرجع قضایی برای تقدیم دادخواست حقوقی خلاف مقررات ماده ۲۱۴ آیین‌نامه فوق‌الاشعار ناظر به مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌باشد.

بنا بر مراتب فوق رأی شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان که ضبط وثیقه ایداعی در قبال آزادی محکوم علیه زندانی برای استفاده از مرخصی را مشمول مقررات قرار تأمین مذکور در مبحث دوم فصل چهارم قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تشخیص داده منطبق با اصول و موازین بوده و مورد تأیید است.» مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۸۰ مورخ ۱۳۸۴/۵/۲۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (کیفری)

بر طبق مادتين ۲۰۶ و ۲۰۷ آیین‌نامه اجرایی سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور زندانی واجد شرایط با معرفی کفیل یا تودیع وثیقه می‌تواند از مرخصی استفاده کند و ماده ۲۱۴ آیین‌نامه مذکور نحوه اجرای قرار تأمین صادره در این مورد را مطابق مقررات ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تعیین کرده است. بنا به مراتب رأی شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان که با این نظر انطباق دارد به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح و قانونی تشخیص می‌شود. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون اخیرالذکر برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اختیارات دادستان

ضبط وثیقه، اخذ وجه الکفاله (۶۷۹)

محضر مبارک حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور با سلام و تحیت به استحضار می‌رساند:^۱

معاون محترم دادستان عمومی و انقلاب مشهد با ارسال نامه شماره ۲۵۹/الف/۴۹ مورخ ۱۳۸۳/۹/۲۹ نسبت به آرای شماره ۷۲/۱۹۳۵ - ۱۳۸۳/۹/۱۴ صادره از شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی و شماره ۴۵۶ - ۱۳۸۳/۹/۸ صادره از شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی که در موضوع واحدی متفاوت صادر گردیده از دادستان محترم کل کشور تقاضای تعیین تکلیف نموده است. از آنجا که پس از بررسی، موضوع قابل طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشخیص داده شد. ابتدا خلاصه‌ای از جریان پرونده‌های مورد نظر را منعکس سپس اظهارنظر می‌نماید. ضمناً موارد مشابه دیگری نیز از سایر دادگستری‌ها اعلام شده که به همین یک مورد اکتفا می‌شود.

۱- در پرونده کلاسه ۷/۷۹/۸۳ در مورد اعتراض آقای محمود عباسی نسبت به تصمیم مورخ ۱۳۸۳/۸/۲۷ معاون دادستان عمومی و انقلاب مشهد مبنی بر ضبط وجه‌الکفاله به مبلغ ده میلیون ریال شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی طی دادنامه شماره ۷۲/۱۹۳۵ - ۱۳۸۳/۹/۱۴ چنین رأی داده است: نظر به اینکه در تاریخ ۱۳۸۳/۶/۱۵ نامبرده در اجرای احکام حضور داشته و شخصاً به وی ابلاغ شده تا ظرف ۲۰ روز مکفول‌عنه خویش را معرفی نماید که به تعهد خویش عمل ننموده و در تاریخ ۱۳۸۳/۹/۱۰ محکوم علیه خود را به زندان معرفی کرده است، بنابراین اعتراض نامبرده وارد بنظر نمی‌رسد و تصمیم معترض‌عنه برابر موازین قانونی اتخاذ شده و تأیید می‌گردد.

۲- در پرونده کلاسه ۹/۶۲۰/۸۳ در مورد اعتراض آقای حسین رحیمی نسبت به دستور ضبط وجه‌الکفاله صادره از سوی معاونت دادستان عمومی و انقلاب و سرپرست واحد اجرای احکام، شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی طی دادنامه شماره ۴۵۶ - ۱۳۸۳/۹/۸ به شرح ذیل مبادرت به انشاء رأی نموده است: نظر به محتویات پرونده و دستگیری مکفول‌عنه با همکاری مأمورین نیروی انتظامی و معرفی به اجرای احکام و از طرفی دستور ضبط وجه‌الکفاله و وثیقه برابر ذیل ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری

^۱ نقل از شماره ۱۷۶۳۳-۱۳۸۴/۶/۱۷ روزنامه رسمی شماره ۵۰۴۰/هـ/۱۳۸۴/۶/۱۳ پرونده وحدت رویه ردیف: ۵/۸۴ هیأت عمومی

با رئیس حوزه قضائی است که در پرونده حاضر معاون دادستان دستور ضبط را صادر کرده و با تفویض اختیار اعمال مقررات قانونی ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری از سوی دادستان که بنظر می‌رسد امور قضائی قابل تفویض به دیگری نباشد بنا به مراتب مذکور دادگاه اعتراض را وارد تشخیص داده و مستنداً به ماده ۱۴۳ قانون مزبور دستور ضبط مزبور کان لم یکن و ملغی‌الاثراً اعلام می‌گردد.

همانگونه که ملاحظه می‌فرمائید دو شعبه دادگاه تجدیدنظر در خصوص موضوع واحدی که عبارتست از رسیدگی به اعتراض کفیل نسبت به ضبط وجه‌الکفاله با دستور دادستان عمومی و انقلاب به نحوی که شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر اعتراض به دستور دادستان را مبنی بر ضبط وجه‌الکفاله مردود اعلام کرده و اقدام دادستان را قانونی دانسته است در حالیکه شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر اعتراض به دستور دادستان را مبنی بر ضبط وجه‌الکفاله وارد تشخیص داده و اقدام دادستان را ملغی‌الاثراً نموده است و بدین ترتیب در استنباط از ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری در دو شعبه دادگاه ایجاد اختلاف رأی گردیده، بنابراین مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، خواهشمند است مقرر فرمائید به منظور ایجاد وحدت رویه قضائی موضوع در دستور کار هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور قرار گیرد.

معاون اول دادستان کل کشور - محمدجعفر منتظری

به تاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۴/۵/۱۸ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوانعالی کشور و با حضور حضرت آیت الله درّی نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور، بشرح ذیل تشکیل گردید: پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً: در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۵/۸۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب هفت و نه دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی در خصوص رسیدگی به اعتراض کفیل نسبت به وجه‌الکفاله با دستور دادستان عمومی و انقلاب با لحاظ مفاد گزارش و محتویات پرونده امر، نظریه حضرت آیت الله درّی نجف‌آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اعلام می‌گردد: با توجه به سوابق امر از جمله مقررات ماده ۱۳۶ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ در صورت عدم تسلیم متهم به دستور دادستان وجه‌الکفاله و وجه‌الضمان از کفیل یا وثیقه‌گذار حسب مورد اخذ می‌گردد. با انحلال دادرسی و استقرار دادگاههای عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳ بموجب تبصره ۲ ذیل ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بنحو عام کلیه اختیارات دادستان بعهده رئیس دادگستری محول گردید و علاوه بر آن اختیارات دادستان بشرح مقرر در ماده ۱۳۶ فوق‌الذکر بنحو خاص طبق ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به رئیس حوزه قضائی واگذار گردید. متعاقب آن با اصلاح قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب خصوصاً ماده ۱۲ آن دادرسیها مجدداً مستقر و تصدی امور آن به دادستان ذیربط محول گردید و با عنایت به سیاق الفاظ مستعمل در عبارات ماده ۱۲ اصلاحی بنظر می‌رسد مقنن در مقام بیان نظر به حذف تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون فوق‌الاشعار داشته است. بدین جهت حسب اراده مقنن اختیارات رئیس دادگستری بشرح تبصره مربوط با لحاظ سایر موارد قانونی به دادستان محول گردیده است و در نتیجه اختیارات ذیل ماده ۱۴ مذکور هم از رئیس حوزه قضائی منتزع و به دادستان ذیربط محول گردیده است. از طرفی با توجه به اینکه کلیه امور مربوط به تعقیب کیفری و اختیارات ناظر به آن طبق قانون به دادستان مربوطه تفویض گردیده و از جمله لوازم مربوط به تعقیب کیفری اخذ تأمین کیفری، تشدید، تخفیف و فک آن هم به عهده دادستان واگذار شده است و رئیس حوزه قضائی در این موارد فاقد اختیارات قانونی گردیده است و اصولاً قرار تأمین کیفری نوعی قرارداد بین متهم و در برخی مواقع بین کفیل و وثیقه‌گذار از یک طرف و دادستان (دادسرا) از طرف دیگر می‌باشد که با لحاظ این مراتب طرفین قرارداد جزء اشخاص ذیربط نخواهد بود و با فرض تخلف اشخاص، دادستان بعنوان بالاترین مقام دادسرا قانوناً مکلف اقدام حسب قرار بوده و در نتیجه حق صدور دستور و اخذ وجه‌الکفاله یا وجه‌الضمان را خواهد داشت.

نظر به مراتب فوق چون رأی شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی با لحاظ این مراتب صادر گردیده است منطبق با اصول و موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.»

مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند:

ردیف: ۵/۸۴ هیأت عمومی

رأی شماره: ۶۷۹ مورخ ۱۳۸۴/۵/۱۸ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (شعب کیفری)

بر طبق ماده ۱۳۶ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری سابق در صورتی که متهم در موقعی که حضور او لازم بوده و بدون عذر موجه حاضر نشود به دستور دادستان بر حسب مورد وجه التزام و وجه الکفاله اخذ و وثیقه ضبط می‌شود. پس از تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و انحلال دادرهاها بر طبق تبصره ماده ۱۲ قانون مذکور کلیه اختیاراتی که در سایر قوانین به عهده دادستان عمومی بوده به جز اختیاراتی که بموجب این قانون به رؤسای محاکم تفویض شده به رئیس دادگستری شهرستان و استان محول شد و سپس به استناد ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ به اختیارات رئیس حوزه قضایی تأکید می‌شود. تا اینکه با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ مجدداً دادرها تأسیس و بر طبق ماده سوم همان قانون دادستان دارای اختیارات مقامی خویش می‌گردد. بنا به مراتب رأی شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان که بر همین اساس صادر شده بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور منطبق با قانون تشخیص و مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.^۱

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تخلف از مقررات ارزی

مجازات بزه تخلف از مقررات ارزی در زمره مجازات های بازدارنده است ^{منسوخ (۶۷۸)}

محضر مبارک حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور باسلام و تحیت به استحضار می‌رساند:^۲

اداره حقوقی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران با ارسال نامه شماره ۱۱۶۲ مورخ ۱۳۸۲/۳/۱۹ به ضمیمه چندین فقره دادنامه صادره از شعب مختلف دادگاههای تجدیدنظر تهران و اصفهان که حاوی آرای متفاوتی در موضوع واحدی می‌باشند تقاضای طرح

^۱ ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲؛ متهمی که برای او قرار تأمین صادر و خود ملتزم شده یا وثیقه گذاشته است، در صورتی که حضورش لازم باشد، احضار می‌شود و هرگاه ثابت شود بدون عذر موجه حاضر نشده است، در صورت ابلاغ واقعی اخطاریه، وجه التزام تعیین شده به دستور دادستان اخذ و یا از وثیقه سپرده شده معادل وجه قرار ضبط می‌شود. چنانچه متهم، کفیل معرفی کرده یا شخص دیگری برای او وثیقه سپرده باشد به کفیل یا وثیقه گذار اخطار می‌شود که ظرف یک ماه متهم را تحویل دهد. در صورت ابلاغ واقعی اخطاریه و عدم تحویل متهم، به دستور دادستان، حسب مورد، وجه الکفاله اخذ و یا از وثیقه، معادل وجه قرار، ضبط می‌شود. دستور دادستان پس از قطعیت، بدون صدور اجرائیه در اجرای احکام کیفری و مطابق مقررات اجرای احکام مدنی اجرا می‌شود.

تبصره- مبلغ مازاد بر وجه قرار وثیقه، پس از کسر هزینه های ضروری مربوط به اجرای دستور، به وثیقه گذار مسترد می‌شود.

^۲ نقل از شماره ۱۷۶۰۸- ۱۳۸۴/۵/۱۹ روزنامه رسمی شماره ۴۹۷۹ هـ ۱۳۸۴/۵/۱۱

موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را نموده است. از آنجا که پس از بررسی و امعان نظر در آرای صادره و پرونده های مربوطه موضوع قابل طرح تشخیص داده شد، ابتداء خلاصه ای از جریان دو فقره پرونده مورد نظر معروض سپس اظهار نظر می نماید.

۱- در پرونده کلاسه ۹/۱۴/۸۲ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران علیه آقای علی اصغر زر سیفی به عنوان تخلف از مقررات ارزی اعلام شکایت کرده و موضوع در شعبه ۱۴۰۴ دادگاه عمومی تهران رسیدگی و به موجب دادنامه شماره ۱۳۸۱/۱۱/۱۰-۳۴۸ به جهت اینکه عمل متهم مشمول مرور زمان گردیده قرار موقوفی تعقیب صادر نموده است و با تجدید نظرخواهی بانک مرکزی پرونده در شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران مورد رسیدگی قرار گرفته است.

دادگاه مزبور طی دادنامه شماره ۱۱۷-۱۳۸۲/۱/۲۸ بدین شرح مبادرت به انشاء رأی نموده است: تجدید نظرخواهی بانک مرکزی نسبت به رأی شماره ۳۴۸ دادگاه عمومی تهران که قرار موقوفی تعقیب آقای علی اصغر زر سیفی از اتهام تخلف ارزی صادر شده وارد است زیرا صدور قرار مذکور باستناد مدلول ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری به لحاظ شمول مرور زمان می باشد که با توجه به اینکه موضوع اتهام از مصادیق مدلول ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی محسوب است نه از مصادیق ماده ۱۷ قانون مذکور لذا به استناد مدلول و مستفاد از مدلول مادتين ۱۶ و ۱۷ قانون مذکور و مستفاد از رأی شماره هیأت عمومی دیوان عالی کشور و مدلول بند دوم قسمت ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن نقض قرار تجدید نظر خواسته پرونده را جهت ادامه رسیدگی به مرجع صادر کننده قرار اعاده می نماید.

۲- در پرونده کلاسه ۹/۸۰/۲۰۴۸ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران علیه شرکت صنایع پشم اصفهان به عنوان تخلف از مقررات ارزی اعلام شکایت کرده و موضوع در شعبه ۳ دادگاه عمومی اصفهان رسیدگی و به موجب دادنامه شماره ۱۳۸۰/۲/۱۲-۲۶۱ به علت اینکه از سال ۱۳۶۶ تاکنون پرونده منتهی به صدور حکم نشده و مشمول مرور زمان گردیده به استناد ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری قرار موقوفی تعقیب صادر نموده است. با تجدید نظرخواهی بانک مرکزی پرونده در شعبه ۹ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان مورد رسیدگی قرار گرفته و دادگاه مزبور طی دادنامه شماره ۱۳۸۱/۸/۲۷-۱۱۹۱ به شرح ذیل انشاء رأی نموده است: از طرف تجدیدنظرخواه، اداره حقوقی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران بر دادنامه شماره ۱۳۸۰/۲/۱۲-۲۶۱ صادره از شعبه ۳ دادگاه عمومی اصفهان که مبتنی بر صدور قرار موقوفی پیگرد به لحاظ مرور زمان اصدار یافته است اعتراض موجهی عنوان نشده است، نظر به انقضای مدت نقض شده در قانون، دادگاه ضمن رد اعتراض تجدیدنظرخواه، دادنامه معترض عنه را تأیید می نماید. همانگونه که ملاحظه می فرمائید درخصوص کسانی که از مقررات ارزی کشور تخلف نموده اند و پرونده های آنان از طریق بانک مرکزی در دادگاه های کشور تعقیب و پیگیری می شود و وحدت موضوع دارند دو رأی متفاوت اصدار یافته بنحوی که یک شعبه دادگاه تجدیدنظر تخلف مذکور را مشمول مرور زمان دانسته و قرار منع تعقیب مرتکب صادره از دادگاه بدوی را تأیید و تنفیذ کرده است و شعبه دیگر دادگاه تجدیدنظر قرار منع تعقیب صادره از دادگاه بدوی را نقض و مرتکب را مستحق تعقیب دانسته است و بدین ترتیب دو رأی متفاوت در یک موضوع صادر گردیده، لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، خواهشمند است مقرر فرمائید به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی موضوع در دستور کار هیأت عمومی دیوان عالی کشور قرار گیرد.

به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۴/۴/۲۸ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای منتظری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: (.... احتراماً: درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۸/۸۳ موضوع اختلاف نظر بین شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران و شعبه ۹ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان درخصوص شمول یا عدم شمول قاعده مرور زمان مقرر در ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نسبت به جرایم تخلف از مقررات ارزی نظریه دادستان محترم کل کشور، بشرح ذیل اعلام می‌گردد: نظر به اینکه مالکیت اشخاص بر نقود داخلی و ارزهای خارجی و حقوق ناشی از آن مستثنی از قواعد عمومی ناظر بر حقوق اشخاص بر سایر اموال نبوده و به صرف وجود اسباب و علل تملک حق مالکیت برای اشخاص نسبت به آنها ایجاد می‌گردد و رعایت حرمت حق مذکور مثل سایر حقوق اساسی از ناحیه دولت و اشخاص لازم است. لکن دولت با لحاظ مصالح عامه و منافع ملی و ضرورت تنظیم امور جامعه می‌تواند اعمال حق مذکور را همانند سایر حقوق مقید به شرایط و مقررات قانونی نماید و برای متخلفین از مقررات مذکور ضمانت اجرایی و مسئولیت کیفری منظور دارد و یا با لحاظ شرایطی و حتی بدون هیچگونه شرطی از اعمال آن مقررات مذکور صرف نظر و اشخاص را از مسئولیت مذکور مبری نماید. بنابراین چون اصل تشریع و قانونگذاری بشرح فوق با صوابدید حکومت بوده انصراف از آن هم از اختیارات حکومت می‌باشد. بدین ترتیب چون مقررات مربوط در این موارد از جمله قانون راجع به معاملات ارزی مصوب ۱۳۳۶ و ماده ۴۲ قانون نظام پولی و بانکی کشور از جمله مقررات حکومتی است و مجازاتهای مقرر در آن از مصادیق مجازاتهای بازدارنده و تأمینی و ... می‌باشد. لذا به تصریح صدر ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری با تحقق شرایط مقرر در ماده مرقوم و انقضای مواعد قانونی مشمول مرور زمان تعقیب کیفری خواهدشد. بنا به مراتب رأی شماره ۱۱۹۱ مورخ ۱۳۸۱/۸/۲۷ صادره از شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر اصفهان را منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.) مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

ردیف: ۸/۸۳ هیأت عمومی

رأی شماره : ۶۷۸ مورخ ۱۳۸۴/۴/۲۸ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (جزائی)

قانون راجع به واگذاری معاملات ارزی به بانک ملی ایران مصوب ۱۳۲۶ و قانون پولی و بانکی کشور مصوب ۱۳۵۱ از جمله مقررات حکومتی است که به منظور رعایت مصالح عمومی و حفظ منافع ملی تصویب شده و مجازاتهای مقرر در آنها مجازاتهای بازدارنده می‌باشد و بموجب ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری جرائمی که مجازات آنها از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد با تحقق شرایط مقرر در ماده مذکور مشمول مرور زمان تعقیب می‌شود. بنا به مراتب بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان که بر همین اساس صادر شده صحیح و منطبق با قانون تشخیص می‌گردد. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ارتشاء

اخذ رشوه شامل مرور زمان مجازات های بازدارنده نمی شود (منسوخ ۶۷۷)

پرونده وحدت رویه ردیف: ۶/۸۳ هیأت عمومی بسمه تعالی محضر مبارک حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور با سلام و تحیت. به استحضار می‌رساند:^۱

قائم مقام رئیس کل دادگستری استان اصفهان با ارسال نامه‌ای به ضمیمه دو فقره دادنامه صادره از دادگاههای تجدید نظر استان که در موضوع واحدی دو رأی متفاوت اصدار یافته است، تقاضای طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را نموده، از آنجا که پس از بررسی، موضوع قابل طرح تشخیص داده شد ابتداء خلاصه‌ای از جریان هر دو پرونده منعکس سپس اظهار نظر می‌نماید.

۱- در پرونده کلاسه ۱۱/ع/۴۷۶/۷۶ اداره امور اقتصادی و دارائی اصفهان علیه فردی بنام علی ... به عنوان اخذ رشوه طرح شکایت نموده و پرونده به شعبه یازدهم دادگاه عمومی اصفهان ارجاع، دادگاه مزبور پس از رسیدگی طی دادنامه شماره ۲۳۷۱ - ۱۳۸۰/۱۱/۶ چنین مبادرت به انشاء رأی نموده است: « نظر به اینکه از زمان اولین اقدام تعقیبی مدتی بیش از ۵ سال گذشته و پرونده تاکنون منتهی به صدور حکم نشده است، بنابراین بواسطه شمول مرور زمان مستنداً به بند ب ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ ناظر به مجازات مقرر در ماده ۵۸۸ قانون مجازات اسلامی قرار موقوفی تعقیب صادر و اعلام می‌گردد.» رأی صادره به درخواست اداره شاکی تجدید نظرخواهی شده و در شعبه نهم دادگاه تجدید نظر استان اصفهان مورد رسیدگی قرار گرفته و طی دادنامه شماره ۹۴۳ مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۵ بدین شرح انشاء رأی نموده است: اعتراض تجدیدنظرخواه نسبت به رأی شماره ۲۳۷۱ - ۱۳۸۰/۱۱/۶ صادره از شعبه ۱۱ دادگاه عمومی اصفهان که متضمن موقوفی تعقیب تجدید نظر خوانده آقای علی ... از اتهام اخذ رشوه به علت مرور زمان می‌باشد وارد است زیرا تنها جرائمی که مجازات قانونی آنها از نوع بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد مشمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری و مرور زمان می‌باشند و نظر به اینکه طبق ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی و تبصره ۱ ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری جرم ارتشاء فعل حرام بوده که مجازات آن شرعاً از نوع تعزیری می‌باشد لذا مشمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون مذکور و مرور زمان نیست بنابراین مستنداً به بند ۲ از شق ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری با نقض قرار بدوی پرونده جهت ادامه رسیدگی به دادگاه بدوی اعاده می‌شود.

۲- در پرونده کلاسه ۱۱/ع/۷۵/۸۲۵ سرپرستی بانک سپه اصفهان علیه افرادی بنامهای پرویز...، اصغر...، محمدحسن... و ... به عنوان تصرف غیر قانونی در اموال دولتی و پرداخت رشوه شکایت نموده و پرونده به شعبه یازدهم محاکم عمومی اصفهان ارجاع، دادگاه مزبور پس از رسیدگی طی دادنامه شماره ۲۴۲۲ - ۱۳۸۰/۱۲/۹ چنین مبادرت به انشاء رأی نموده است: «نظر به اینکه از زمان اولین اقدام تعقیبی مدتی بیش از ۵ سال گذشته و پرونده تاکنون منتهی به صدور حکم نشده است، بنابراین به واسطه شمول مرور زمان و مستنداً به بند ب از ماده ۱۷۳ قانون آیین نامه دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ ناظر به مجازاتهای مقرر در مواد ۵۸۸ و ۵۹۰ و ۵۹۲ و ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی قرار موقوفی تعقیب قضیه صادر و اعلام می‌گردد.» رأی صادره به درخواست اداره شاکی تجدید نظرخواهی شده و در شعبه هشتم دادگاه تجدید نظر استان اصفهان مورد رسیدگی قرار گرفته و طی دادنامه شماره ۴۶۵ مورخ ۱۳۸۱/۴/۲ به شرح ذیل انشاء رأی نموده است: در خصوص تجدیدنظرخواهی سرپرستی بانک سپه اصفهان نسبت به دادنامه شماره ۲۴۲۲ - ۱۳۸۰/۱۲/۹ صادره از دادگاه شعبه ۱۱ عمومی اصفهان درباره صدور قرار موقوفی تعقیب برای تصرف غیر قانونی در اموال دولتی به لحاظ مرور زمان، دادگاه با توجه به محتویات پرونده و با عنایت به اینکه موضوع مطروحه شامل مرور زمان شده و از طرفی بانک تجدید نظر خواه ایراد و اعتراض موجه و مستدلی نسبت به دادنامه مرقوم به عمل نیاورده است قرار صادره مطابق موازین قانونی صادر، مستنداً به ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری تأیید و استوار می‌گردد.

^۱ نقل از شماره ۱۷۶۰۸ - ۱۳۸۴/۵/۱۹ روزنامه رسمی شماره ۴۹۸۰ هـ/ ۱۳۸۴/۵/۱۱

نظریه: همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید دو شعبه دادگاه تجدید نظر استان اصفهان در خصوص جرائمی که دارای جنبه مجازات تعزیری می‌باشند دو رأی متفاوت صادر نموده‌اند بنحوی که یکی از شعب آن را مشمول مرور زمان دانسته و به استناد بند ب ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی در امور کیفری قرار موقوفی تعقیب را تأیید و استوار نموده و شعبه دیگر آن را مشمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون مذکور ندانسته و قرار موقوفی تعقیب صادره از دادگاه بدوی را نقض و مرتکب را با انقضای ۵ سال مستحق مجازات دانسته و بدین ترتیب دو رأی متفاوت در یک موضوع از دو شعبه دادگاه صادر شده است. لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی در امور کیفری، خواهشمند است مقرر فرمایید به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی موضوع در دستور کار هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور قرار گیرد.

به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۴/۴/۱۴ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای محمد منتظری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: (... احتراماً: در خصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۶/۸۳ هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب ۸ و ۹ دادگاههای تجدید نظر استان اصفهان در مورد شمول یا عدم شمول قاعده مرور زمان مقرر در ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نسبت به جرایمی که دارای مجازات تعزیری می‌باشند، نظریه دادستان محترم کل کشور، بشرح ذیل اعلام می‌گردد: با توجه به صراحت صدر ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری فقط تعقیب کیفری جرایمی که مجازات قانونی آن از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی است با انقضای مواعد مشروحه در ذیل ماده مرقوم از تاریخ اولین اقدام تعقیبی موقوف می‌گردد. عنصر مادی جرایم مصرح در ماده مرقوم با توجه به تعریف مندرج در ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی اعمال مباحی می‌باشد که حکومت با لحاظ ضرورت حفظ نظم و رعایت مصالح جامعه عنوان مجرمانه به آنها داده و برای بازداشتن افراد از ارتکاب آن اعمال و یا اجبار به انجام تکالیف ناشی از آن مجازاتی مقرر می‌دارد و طبعاً اعمال مذکور غیر از افعال حرام و یا ترک واجباتی است که شارع مقدس اسلام آنها را بعنوان معاصی و مستوجب عقوبت و تعزیر مقرر فرموده است. در مانحن فیه اخذ رشوه علاوه بر اینکه خود از افعال حرام منصوص در شرع انور بوده و همچنین تصرف غیر قانونی در اموال دولتی که از مصادیق بارز اکل مال به باطل است و هر دو از معاصی کبیره و موجب تعزیر و مجازات می‌باشد. بنابراین وضع حرمت و یا سلب آن از اختیارات فقیه و حاکم نمی‌باشد و مآلاً توقف پیگرد کیفر اینگونه جرائم و یا تجویز معافیت مرتکبین آنها از مجازات منوط به اراده و اختیار حکومت نخواهد بود. بنا به مراتب دادنامه شماره ۹۴۳ - ۱۳۸۱/۷/۲۵ صادره از شعبه نهم دادگاه تجدید نظر استان اصفهان را منطبق با موازین شرعی و قانونی تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.) مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

ردیف: ۶/۸۳ هیأت عمومی

رأی وحدت رویه شماره ۶۷۷ مورخ ۱۳۸۴/۴/۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

واضع جرائم واجد مجازات‌های بازدارنده حکومت است، زیرا مطابق ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی مصوب هزار و سیصد و هفتاد، کیفرهای مذکور برای حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماعی در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی، اعمال می‌گردد و براساس تبصره ۱ ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ «تعزیرات شرعی عبارت است از مجازاتی که در شرع مقدس اسلام برای ارتکاب فعل حرام یا ترک واجب بدون تعیین نوع و مقدار مجازات مقرر گردیده...» و اصل حکم پرداخت و دریافت رشوه را نیز شرع انور بیان فرموده‌اند و در مواد مربوط به موضوع، در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و ماده ۳ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی، به ممنوعیت مستخدمین دولتی، به طور کلی، اعم از قضایی و اداری، از دریافت رشوه، به هر عنوان، تصریح گردیده و در تبصره‌های ۲ و ۵ قانون اخیرالذکر، نوع مجازات را «تعزیری» اعلام نموده‌اند، لذا رشوه از عداد مجازات‌های بازدارنده که از طرف حکومت تعریف می‌گردد خارج و به حکم شرع دارای مجازات تعزیری بوده و مشمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نمی‌باشد و به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی، رأی شعبه نهم تجدید نظر استان اصفهان، در حدی که با این استنباط مطابقت داشته باشد، صحیح و موافق موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی فوق‌الاشعار، در موارد مشابه، برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قاچاق کالا و ارز

مرجع رسیدگی به جرایم قاچاق کالا و ارز منسوخ (۶۷۶)

محضر مبارک حضرت آیت‌الله مفید دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً؛ معروض می‌دارد:

از شعب بیست و هشتم و سی و سوم دیوان عالی کشور، در استنباط از بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۲ دستورالعمل نحوه رسیدگی به پرونده‌های قاچاق کالا و ارز موضوع تبصره یک ماده ۴ قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۷۴ مجمع تشخیص مصلحت نظام آراء مختلف صادر گردیده است که جریان پرونده‌های مربوطه به شرح ذیل منعکس می‌گردد: ۱- حسب محتویات پرونده کلاسه ۵۳۵/۸۲ شعبه بیست و هشتم دیوان عالی کشور، مأمورین انتظامی شهرستان ایجرود زنجان در تاریخ ۱۳۸۲/۹/۱۱ در طرح ایست و بازرسی مقطعی در سطح حوزه استحقاقی به یک دستگاه خودرو به شماره ۸۳۴ ب ۲۳ همدان مشکوک و در بازرسی به عمل آمده، تعداد بیست و سه کیسه شکر پنجاه کیلوئی که ۱۰ کیسه آن متعلق به آقای توفیق بقائی و بقیه متعلق به آقای احمد صالحیان بوده است کشف و به گمرک زنجان تحویل می‌نمایند. متهمان به اقدامات اداره گمرک شهرستان مذکور مبنی بر ضبط کالای مکشوفه در فرجه قانونی اعتراض نموده که مراتب به دادگاه انقلاب اسلامی زنجان منعکس و به کلاسه ۸۲/۶۲۶۶۴ ثبت و در شعبه دوم دادگاه انقلاب این شهرستان به تصمیم ذیل منتهی گردیده است: «در خصوص اعتراض آقایان: ۱- توفیق بقائی فرزند محمد ۲- احمد صالحیان فرزند سعید نسبت به تصمیم اداره گمرک زنجان

^۱ نقل از شماره ۱۷۵۶۳-۱۳۸۴/۳/۲۸ روزنامه رسمی شماره ۴۸۱۱/و/ح ۱۳۸۴/۳/۲۱ پرونده وحدت رویه ردیف: ۱/۸۴ هیأت عمومی

قضایی شماره ۱/۸۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب محترم ۲۸ و ۳۳ دیوان عالی کشور در احراز صلاحیت محاکم عمومی و انقلاب با استنباط از مقررات بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، تبصره ۲ ماده ۴ قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز و ماده ۲ دستورالعمل اجرائی آن و نحوه رسیدگی به پروندههای قاچاق کالا و ارز نظریه حضرت آیتالله درونی نجفآبادی دادستان محترم کل کشور به شرح ذیل اظهار می‌گردد: با توجه به مقررات ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب دایر بر تشکیل دادرسی عمومی و انقلاب در هر حوزه قضایی شهرستان و تکلیف قانونی دادرسی در کشف جرم، تعقیب متهم اقامه دعوی از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی و اجرای حکم و ... شمول اطلاق مقررات مرقوم بر کلیه جرایم از جمله جرایم مربوط به قاچاق موضوع اختلاف بین محاکم عمومی و انقلاب، لیکن با توجه به احتمال حدوث اختلاف بین محاکم عمومی و انقلاب در رسیدگی به کیفرخواست صادره از دادرسی عمومی و انقلاب طرح موضوع قابل توجیه خواهد بود که با لحاظ این مراتب و با توجه به اینکه به موجب بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ که رسیدگی به جرائم مربوط به قاچاق را بنحو اطلاق و عام در صلاحیت دادگاههای انقلاب مقرر داشته است. ولی مقنن طبق قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی و مقررات مربوط به آن در صورت عدم تشکیل دادگاه انقلاب از قاعده صلاحیت مطلق و عام مرجع مذکور عدول و رسیدگی به جرایم مربوط به قاچاق را در صلاحیت محاکم عمومی قرار داده است. بنابراین در فرض وجود دادگاه انقلاب اصل صلاحیت آن و در صورت عدم تشکیل دادگاه انقلاب صلاحیت رسیدگی با دادگاه عمومی می‌باشد و در ما نحن فیه چون عدم تشکیل دادگاه انقلاب در حوزه قضایی ایجرود مفروض است لذا رسیدگی به جرایم مربوط به قاچاق در حوزه قضایی مذکور با دادگاه عمومی ایجرود خواهد بود. بنابراین رأی شعبه محترم ۳۳ دیوان عالی کشور که با لحاظ این مراتب صادر گردیده منطبق با اصول و موازین قانونی تشخیص و مورد تأیید است. « مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۷۶ مورخ ۱۳۸۴/۳/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

هر چند به صراحت ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، رسیدگی به جرائم مربوط به قاچاق و مواد مخدر علی‌الاطلاق به دادگاه انقلاب منطقه یا استان محول گردیده ولی از آنجائی که مجمع تشخیص مصلحت نظام، با عنایت به اهمیت بزه قاچاق کالا و ارز و اثرات سوء آن، به منظور رعایت غبطه مملکت و ممانعت از بروز اختلالات بیشتر در امور ارزی، ضرورت تسریع در رسیدگی و اعمال مجازات قانونی خارج از تشریفات آیین دادرسی کیفری را مطابق تبصره ۱ ماده ۴ قانون اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۷۴ تجویز نموده و در ماده ۲ دستورالعمل مربوط به آن مقرر گردیده: «در شهرستانها و بخشهایی که دادگاه انقلاب تشکیل نشده دادگاههای عمومی به پروندههای قاچاق کالا و ارز رسیدگی خواهند نمود.» با این تقدیر اصل صلاحیت قانونی دادگاه محل وقوع جرم، در صورت عدم تشکیل دادگاه انقلاب پذیرفته شده و به عقیده اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و سوم در حدی که با این نظر انطباق دارد صحیح تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

آراء خلاف شرع بین

اعاده دادرسی در شعب تشخیص دیوان عالی کشور^{منسوخ (۶۷۴)}

محضر مبارک حضرتآیتالله مفید دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور با سلام و تحیت؛ به استحضار می‌رساند:^۱

قائم مقام رئیس کل دادگستری استان گلستان با ارسال نامه شماره ۵/۲۲۰۲/د مورخ ۱۳۸۳/۳/۱۲ نسبت به آرای شماره ۵/۱۱۰۶ - ۱۳۸۲/۷/۲۷ صادره از شعبه پنجم تشخیص و شماره ۷/۶۸۸ - ۱۳۸۳/۲/۲۷ صادره از شعبه هفتم تشخیص که در موضوع واحدی به گونه متفاوت صادر گردیده، از دادستان محترم کل کشور تقاضای تعیین تکلیف و طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را نموده است. از آنجا که پس از بررسی، موضوع قابل طرح در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور تشخیص داده شد، ابتدا خلاصه‌ای از جریان پرونده‌های موردنظر را منعکس سپس اظهارنظر می‌نماید.

۱- در پرونده تجدیدنظر کلاسه ۵/۱۲۹۹/۸۲ آقای ق - به اتهام کلاهبرداری و خیانت در امانت به موجب دادنامه ۲۰۶ - ۷۸ توسط شعبه هفتم دادگاه عمومی گرگان به یک سال و شش ماه حبس و رد مال به صاحبش محکوم گردیده و با تجدیدنظرخواهی محکوم علیه پرونده در شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان مطرح و به دلایل مذکور در دادنامه شماره ۴۵۵ - ۱۳۸۰/۵/۱ مجازاتهای تعیین شده در حکم بدوی را تبدیل و به خاطر گذشت شکات در مورد رد مال ضمن نقض حکم بدوی قرار موقوفی تعقیب صادر نموده است لکن اجرای احکام طی شرحی به معاون قضائی دادگستری گرگان به علت اینکه شاکي اعلام کرده: اولاً - من رضایت نداده‌ام. ثانیاً - اصل مال مسترد نشده است و دیه هم پرداخت نگردیده به حکم دادگاه تجدیدنظر اعتراض و معاون قضائی دادگستری به علت مغایرت حکم با موازین شرعی و قانونی از دیوان عالی کشور تقاضای نقض حکم را نموده است و پرونده در شعبه پنجم تشخیص مطرح و شعبه مذکور طی دادنامه شماره ۵/۱۱۰۶ مورخ ۱۳۸۲/۷/۲۷ بدین شرح انشاء رأی نموده است:

... قطع نظر از صحت و سقم قضیه اشتباه و اینکه آیا کلاهبرداری صورت گرفته یا نه؟ چون اعلام‌کننده اشتباه معاون قضائی و قاضی اجرای احکام دادگستری گرگان می‌باشند و در قانون فقط حق اعلام اشتباه برای دادستان مربوطه و یا رئیس حوزه قضائی در جایی که دادسرا تشکیل نشده می‌باشد، علیهذا با وصف مذکور پرونده قابلیت طرح در شعبه را ندارد و به استناد ذیل ماده ۱۸ اصلاحی قرار رد صادر می‌شود. قرار قطعی است.

۲ - در پرونده تجدیدنظر کلاسه ۳۸۲/۸۳ - ۷ دو نفر به نامهای ایمان و فاطمه به اتهام رابطه نامشروع به موجب دادنامه‌های شماره ۷۷۰ مورخ ۱۳۸۲/۶/۲۴ صادره از شعب نهم و ۱۳۷۰ مورخ ۱۳۸۲/۹/۲۷ و ۵ مورخ ۱۳۸۳/۱/۹ صادره از شعبه هجدهم دادگاه عمومی گرگان به تحمل شلاق محکوم شده‌اند و معاون قضائی رئیس کل دادگستری استان گلستان به دلیل اینکه موضوع دارای اعتبار امر مختومه بوده و مورد حکم قرار گرفته و حکم صادره مبنی بر اشتباه می‌باشد، تقاضای نقض حکم را از دیوان عالی کشور نموده است. پرونده به شعبه هفتم تشخیص ارجاع و شعبه مذکور طی دادنامه شماره ۷/۶۸۸ مورخ ۱۳۸۳/۲/۲۷ بدین شرح انشاء رأی نموده است:

^۱ نقل از شماره ۱۷۵۴۵ - ۱۳۸۴/۳/۴ روزنامه رسمی شماره ۴۷۸۰/ و/ ح ۱۳۸۴/۲/۲۶ پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۶/۸۳ هیأت عمومی

... نظر به اینکه آقای ایمان به اتهام برقراری رابطه نامشروع بموجب رأی شماره ۷۷۰ محکوم به تحمل شلاق گردیده، محکومیت وی طی رأی شماره ۱۳۷۰ به همان اتهام خلاف موازین قانونی (اصل اعتبار امر مختومه) می‌باشد، علیهذا با اختیارات حاصله از تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رأی مؤخرالصدور نقض و بلا اثر اعلام می‌گردد.

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید از دو شعبه تشخیص دیوان عالی کشور در موضوع واحدی دو رأی متفاوت صادر شده به نحوی که شعبه پنجم تقاضای معاون قضائی رئیس کل دادگستری را مبنی بر اشتباه بودن حکم دادگاه به دلیل اینکه در قانون تصریح به این مقام نشده و فقط حق اعلام اشتباه برای دادستان و یا رئیس حوزه قضائی در جائی که دادسرا تشکیل نشده است می‌باشد، رد کرده و شعبه هفتم تقاضای معاون قضائی رئیس کل دادگستری را مبنی بر اشتباه بودن حکم دادگاه پذیرفته و رأی صادره را نقض نموده است. بدین ترتیب از دو شعبه تشخیص دیوان عالی کشور آرای متفاوتی در موضوع واحدی اصدار یافته است.

لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را جهت ایجاد رأی وحدت رویه دارد.

به تاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۴/۱/۳۰ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوانعالی کشور، و با حضور حضرت آیت‌الله درّی نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً: درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۳۶/۸۳ موضوع اختلاف نظر بین شعب محترم پنجم و هفتم تشخیص دیوان عالی کشور در پذیرش یا عدم پذیرش اعلام اشتباه در احکام دادگاهها ازطرف معاون قضائی رئیس دادگستری با توجه به اینکه با انحلال دادسراها و حذف آن از سازمان قضائی کشور، وظایف دادسرا عموماً به رئیس حوزه قضائی و در موارد خاص به محاکم واگذار شده بود و با تشکیل و استقرار دادسرا در کلیه حوزه قضائی استانها و شهرستانها وظایف دادسراها و دادستانها به دادستان عمومی و انقلاب حوزه قضائی هر شهرستان اعاده گردیده است.

بدین جهت با عنایت به قسمت اخیر ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب موضوع در ارتباط با دادستان و معاون وی هم قابل تحقق است لذا با لحاظ همین مراتب نظریه حضرت آیت‌الله درّی نجف‌آبادی، دادستان محترم کل کشور، به شرح ذیل اظهار می‌گردد:

۱- طبق اصول کلی و موازین شرعی تکالیف و اختیارات مقامات رسمی از جمله مقامات قضائی شخصی بوده و بطور کلی و اساسی قابل تفویض به غیر نمی‌باشد مگر به حکم قانون. در صورت تفویض کلی اختیارات اساسی مشارالیه مستنکف از انجام وظیفه و مستعفی از خدمت خواهند بود. لیکن بنابر مقتضیات اداری، تراکم و تخصصی بودن امور اداری، عذر شخصی تفویض برخی از وظایف و اختیارات به غیر ضرورت دارد ولی لازمه این امر، تصریح قانون، شرح وظایف سازمانی، اراده مقامات صلاحیت‌دار و یا تشخیص شخصی در حدود جواز قانونی است که معمولاً به صورت تکلیف قانونی، کفالت سازمانی، تصمیم اداری و فردی محقق می‌گردد. و به عبارت دیگر در اموری که برای تصدی آن انتخاب یا انتصاب اشخاص ضرورت دارد چون لازمه این اقدام احراز شرایطی چند است لذا شخصی منتصب و منتخب مجاز به تفویض اختیار خود به اشخاص غیر نبوده و تفویض آن مستلزم نص و تصریح می‌باشد در مانحن فیه اختیارات دادستان به شرح ذیل ماده ۱۸ قائم به شخص دادستان بوده که غیر اختیارات سازمانی دادسرا است

و در نتیجه قابل تصدی توسط غیر دادستان نمی باشد در حالیکه اختیارات دادسرا به لحاظ وحدت اجزای آن قابل تصدی توسط غیر از جمله معاون و دادیار خواهد بود. و در هر صورت مسئولیت با دادستان است نه بالعکس.

۲- جواز مصرح در ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب برای درخواست احکام قطعیت یافته خلاف اصل و قاعده اعتبار امر مختوم بها و امر قضاوت شده، است و محدود به موارد نادر و جهات خاص و منحصر به محکوم علیه و دادستان و در صورت عدم استقرار دادسرا رئیس حوزه قضائی می باشد و تسری اختیار آنها به اشخاص غیر بدون نص صریح فاقد جواز خواهد بود. بدین جهت و با توجه به اینکه در موارد تردید در ابتدای امر بر اصل یا استثناء بر آن، رافع تکلیف فقط انجام وظیفه و اکتفاء به قدر متیقن است که در مورد بحث به لحاظ وجود صراحت در بیان مقنن و دلالت لفظ، قدر متیقن شخص دادستان بوده و لا غیر.

بدین جهت رأی شعبه محترم پنجم تشخیص دیوان عالی کشور که با لحاظ این مراتب و اظهار نظر بر انحصار حق تجدیدنظر خواهی از احکام به لحاظ اعلام اشتباه و خلاف بین شرع یا قانون برای دادستان و در برخی موارد رئیس حوزه قضائی و عدم قابلیت تسری به اشخاص دیگر از جمله معاونین قضائی آنها صادر گردیده منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید است. «مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۷۴ مورخ ۱۳۸۴/۱/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

به موجب ماده ۳۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نسخ شده و صرفاً بر طبق ماده ۳۲ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و اصلاحات بعدی مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹ رئیس قوه قضائیه در حوزه هائی که دادسرا تشکیل نگردیده به رئیس حوزه قضائی اجازه داده شده در صورتی که حکم کیفری را خلاف بین قانون یا شرع تشخیص دهد پرونده را برای رسیدگی مجدد به شعبه تشخیص دیوان عالی کشور ارسال نماید. بنا به مراتب قانون مزبور با توجه به اعتبار قضیه محکوم بها موضوع حصر را مدنظر داشته نه تفسیر موسع را و مطلقاً زیرمجموعه رئیس حوزه قضائی موردنظر نبوده است. بنابراین بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه پنجم تشخیص دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد صحیح و موافق موازین قانونی می باشد. این رأی به موجب ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع می باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

^۱ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲؛ در صورتیکه رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می یابند رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید.

شعب خاص مذکور مبنیاً بر خلاف شرع اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی بعمل می آورند و رأی مقتضی صادر می نمایند.

تبصره ۳- در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند، می توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یک بار قابل اعمال است مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد.

ضرب و جرح

حبس تعزیری ضرب و جرح عمدی^{منسوخ (۶۷۳)}

محضر مبارک حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً؛ حسب گزارش منضم به نامه ۱۳۷۳/۴/۷-۱۴۶۳ / ۸۲/۸۴ شعبه اول دادگاه عمومی سیب و سوران استان سیستان و بلوچستان، طی دادنامه های ۱۰۴۴/۱۰۲ و ۲۲۴/۷۴ شعب اول و دوم دادگاههای تجدیدنظر این استان در استنباط از تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی و ماده ۶۱۴ قانون مرقوم، آراء متهاافت صادر گردیده است که جریان امر ذیلاً گزارش می گردد:^۱

الف - به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۹۲۳-۸۲ شعبه اول دادگاه تجدید نظر سیستان و بلوچستان آقای محمد صدیق حسین زائی فرزند عیسی بر اساس شکایت آقای کریم بخش اربابی فرزند باهوت به اتهام ایراد صدمه عمدی منتهی به خراشیدگی های متعدد در حد حارصه در ابروی چپ، لب فوقانی، کمر، زیر بغل چپ و لقی دندان و کبودی بالای ران منتهی به چهارده روز طول درمان در پرونده کلاسه ۷۴۶/۸۲ شعبه اول دادگاه عمومی سوران تحت تعقیب واقع و در جلسه مورخ ۱۳۸۲/۷/۱۴ این شعبه شکایت خود را تکرار و از بابت صدمات وارده مطالبه دیه نموده است و دادگاه رسیدگی کننده به لحاظ تکمیل تحقیقات، ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامه ۱۰۲۶-۱۳۸۲/۷/۲۱ به شرح ذیل به صدور رأی مبادرت نموده است:

«در خصوص شکایت آقای کریم بخش اربابی... علیه آقای محمد صدیق فاقد سابقه کیفری دائر به ایراد ضرب و جرح عمدی با توجه به شکایت شاکی، گزارش نیروی انتظامی و اقرار صریح و مقرون به واقع متهم، بزه انتسابی محرز، لهذا دادگاه متهم موصوف را از لحاظ جنبه خصوصی حارصه ایجاد شده روی ابروی چپ به استناد ماده ۴۸۰ قانون مجازات اسلامی به پرداخت یک شتر و بابت حارصه ایجاد شده روی لب به استناد تبصره ماده اخیر به پرداخت یک شتر و بابت لقی دندانها و حارصه روی کمر و زیر بغل جمعاً به چهارصد و هفتاد و پنج صدم درصد و بابت کبودی روی باسن به استناد بند د ماده ۴۸۴ به پرداخت سه دینار در حق شاکی محکوم می نماید و همچنین دادگاه با توجه به مجموع مطالب فوق و علت درگیری که انگیزه انتقام جویی دانسته و با توجه به محل و نحوه درگیری، موضوع را دارای جنبه عمومی دانسته و چون بیم تجرّی مرتکب می رود لهذا دادگاه متهم موصوف را به استناد تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون فوق الذکر و با اعمال بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین به پرداخت پانصد هزار ریال جزای نقدی در حق دولت محکوم می نماید...» که بر اثر تجدید نظرخواهی محکوم علیه، موضوع د رشعبه اول دادگاه تجدید نظر استان سیستان و بلوچستان طی دادنامه ۱۰۴۴/۱۰۲ به شرح ذیل مورد حکم قرار گرفته است:

«در خصوص تجدید نظرخواهی آقای محمد صدیق از دادنامه شماره ۱۰۲۶-۸۲ مورخ ۱۳۸۲/۹/۳۰ شعبه اول دادگاه عمومی سوران ... با عنایت به اینکه میزان محکومیت به دیه حسب مفهوم مخالف بند د ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری قطعی و غیر قابل تجدیدنظرخواهی می باشد، فلذا به لحاظ قطعیت در خصوص محکومیت تجدیدنظرخواه به پرداخت دیه، قرار رد تجدیدنظرخواهی صادر و اعلام می گردد. راجع به محکومیت تجدیدنظرخواه به جزای نقدی، با توجه به اینکه در این مرحله از دادرسی از ناحیه تجدید نظرخواه ایراد و اعتراض مؤثر و موجهی که موجبات خدشه بر اساس دادنامه بدوی را فراهم آورد به دادگاه ارائه و اقامه نگردیده است، فلذا مستنداً به بند الف ماده ۲۵۷ قانون فوق الاشعار، ضمن رد تجدید نظرخواهی، دادنامه

^۱ نقل از شماره ۱۷۴۸۳ - ۱۳۸۳/۱۲/۱۲ روزنامه رسمی شماره ۴۶۱۱/ و ح ۱۳۸۳/۱۲/۸

تجدید نظرخواسته را در این قسمت تأیید می‌نماید.» ب - حسب محتویات پرونده کلاسه ۸۲-۱۰۹۲ شعبه دوم دادگاه تجدید نظر سیستان و بلوچستان، آقایان ارسلان سپاهی و حسن دهانی به اتهام حمل سلاح غیرمجاز، شرکت در تهدید با سلاح و شرکت در ایراد صدمه عمدی نسبت به یونس سپاهی منتهی به هفت روز طول درمان، تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که نسبت به اتهامات انتسابی در شعبه اول دادگاه عمومی سوران طی دادنامه ۱۳۰۳-۱۳۸۲/۱۰/۱۵ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم به عمل آمده است: «...در خصوص شق اول اتهام وارده به متهمان (حمل سلاح) به استناد ماده پنج قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قرار عدم صلاحیت صادر و اعلام می‌نماید و در خصوص شق دوم اتهام (شرکت در تهدید با سلاح) وارده به متهم ردیف اول (ارسلان سپاهی) ... به استناد ماده ۶۱۷ قانون مجازات اسلامی و با اعمال ماده ۲۲ قانون مرقوم، به لحاظ فقد سابقه کیفری، متهم موصوف را به پرداخت پنج میلیون ریال جزای نقدی و سی ضربه شلاق محکوم می‌نماید و در مورد اتهام متهم ردیف دوم مبنی بر شرکت در تهدید با سلاح به لحاظ فقد ادله اثباتی... رأی بر براءة متهم صادر و اعلام می‌گردد و در مورد شق سوم اتهام (شرکت در ایراد صدمه عمدی)... با توجه به گذشت شاکی (یونس سپاهی) به استناد ماده ۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، قرار موقوفی تعقیب کیفری صادر و اعلام می‌گردد و با توجه به علت و انگیزه درگیری چون بیم تجری مرتکبین و دیگران و اخلاف در نظم می‌رود، لهذا دادگاه موضوع را دارای جنبه عمومی دانسته و به استناد تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی و با اعمال بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین، هریک از متهمان موصوف را به پانصد هزار ریال جزای نقدی در حق دولت محکوم می‌نماید...» از این رأی تجدیدنظرخواهی به عمل آورده‌اند که شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان مزبور طی دادنامه ۱۳۸۲/۳/۱۷-۲۲۴/۷۴ به شرح ذیل اقدام نموده است:

« در خصوص تجدید نظرخواهی آقایان: ۱- ارسلان سپاهی... ۲ - حسن دهانی... نسبت به آن قسمت از دادنامه ۸۲-۱۳۰۳ صادره از شعبه اول دادگاه عمومی سبب و سوران که حسب آن نامبردگان به اتهام تهدید و قدرت نمایی با اسلحه و ایراد ضرب و جرح به پرداخت پنج میلیون ریال جزای نقدی و سی ضربه شلاق و همچنین پانصد هزار ریال جزای نقدی از جهت جنبه عمومی بزه محکومیت حاصل نموده‌اند، با عنایت به محتویات پرونده: اولاً - در خصوص محکومیت به تهدید و قدرت نمایی با اسلحه توسط ارسلان سپاهی چون ایراد و اعتراض مؤثر و موجهی که موجبات نقض دادنامه بدوی را فراهم آورد اقامه و ابراز نگردیده، النهایه چون مجازات حبس و شلاق جمعاً یک مجازات است و با اعمال ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی باید کمتر از حداقل مجازات قانونی تعیین مجازات نمود و کمتر از یک ضربه شلاق قابل تصور و اجرا نمی‌باشد، لذا شلاق مقرر در حکم نیز به یک میلیون ریال جزای نقدی تبدیل و ضمن رد تجدید نظرخواهی به عمل آمده و به استناد ماده ۲۵۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، دادنامه معترض عنه به عمل آمده تأیید و استوار می‌گردد و در خصوص اتهام ایراد ضرب و جرح عمدی از جهت جنبه عمومی با توجه به حاکمیت ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی و تبصره ذیل آن و اینکه قانونگذار ضرب و جرح ساده را قابل مجازات ندانسته است و تبصره ۲ ماده ۲۶۹ این قانون با توجه به میزان مجازات مندرج در آن با ماده ۶۱۴ و تبصره آن نسخ ضمنی شده است، لذا به دلیل فقد عنصر قانونی مجازات تعیین شده به استناد بندیک از قسمت ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی... در امور کیفری نقض و در خصوص اتهام آقایان ارسلان سپاهی و حسن دهانی از جهت جنبه عمومی بزه، رأی بر براءة صادر و اعلام می‌گردد.» بنابه مراتب، نظر به اینکه از شعب اول و دوم دادگاههای تجدید نظر استان سیستان و بلوچستان به شرح دادنامه‌های مشروحه فوق در استنباط از مواد ۲۶۹ و ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی و تبصره‌های مربوط به آن مواد آراء مختلف صادر گردیده و شعبه دوم محاکم مرقوم تبصره ۲ ماده ۲۶۹ را مستنداً به مفاد ماده ۶۱۴ منسوخ دانسته، لذا به منظور جلوگیری از صدور آراء مختلف و ایجاد وحدت رویه قضائی مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور را دارد.

بتاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۳/۱۱/۶ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوانعالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله درّی نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «...احتراماً: در خصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۲۳/۸۳ موضوع اختلاف نظر بین شعب اول و دوم دادگاه تجدید نظر استان سیستان و بلوچستان در خصوص اعتبار قانونی تبصره ۲ ذیل ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی با توجه به گزارش معاون محترم دیوان عالی کشور و محتویات پرونده محاکماتی نظر حضرت آیت‌الله درّی نجف‌آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اعلام می‌گردد:

مقررات ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی ناظر به قابلیت قصاص قطع عضو و یا قابلیت قصاص جرح وارده به عضو به نحو عموم و اطلاق است. و طبق تبصره ۲ ذیل همین ماده با احراز شرایطی موجب حبس مرتکب از سه ماه تا دو سال است در حالیکه مقررات ماده ۶۱۴ همان قانون ناظر به ورود جرح و یا ضربی است که موجب نقصان یا شکستن یا از کارافتادن عضو یا مرض دائمی یا فقدان حواس یا منافع یا عقل مجنی علیه و یا نقص در حواس، منافع و عقل شخص شده باشد و طبق مقررات قسمت اخیر ماده مرقوم با احراز شرایط مصرح در آن موجب محکومیت مرتکب به حبس از دو تا پنج سال خواهد بود. بنابراین ملاحظه می‌شود که مقنن در ماده ۶۱۴ نظر بر حصول نتیجه خاص از ایراد ضرب و جرح دارد و از این حیث تعارض بین مقررات مواد مرقوم وجود ندارد. مقررات ماده ۲۶۹ که عام مطلق و مقدم بوده و مقررات صدر ماده ۶۱۴ که خاص مقید ومؤخر است و منطقاً خاص مؤخر ناسخ عام مقدم نبوده و تحت شرایطی مخصص آن خواهد بود. بلکه قابل جمع عرفی است و به نوعی مفسر و مبین و مکمل و ناظر بر ماده مذکور و تبصره مربوط می‌باشد و عنوان تعارض و یا نسخ و ماندن آن وفق مقررات نمی‌باشد. و از طرفی مقررات قسمت اخیر ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی علاوه بر اینکه در مقام نسخ مقررات تبصره ۲ ماده ۲۶۹ فوق‌الاشعار نبوده بلکه مراد مقنن تقویت مواضع قانونی در قبال جرایم با نتایج خاص و تشدید مجازات مرتکب می‌باشد که بدین ترتیب احراز تعارض بین تبصره ۲ ذیل ماده ۲۶۹ و قسمت اخیر ماده ۶۱۴ مذکور و استنتاج نسخ مقدم بوسیله مقررات مؤخر خلاف اراده مقنن خواهد بود. لکن بموجب تبصره ذیل ماده ۶۱۴ چنانچه جرح وارده منتهی به ضایعات مندرج در متن ماده نشده باشد ولی آلت جارحه اسلحه یا چاقو و امثال آن باشد، مرتکب به سه ماه تا یک سال حبس محکوم می‌گردد. در نتیجه در صورتی که جرح وسیله آلات مذکور وارد نشده باشد مقررات تبصره مرقوم منصرف از آن خواهد بود و دلیل این انصراف بیان حکم جرح وارده به نحو مطلق در تبصره ۲ ماده ۲۶۹ بوده که با جمع مقررات ماده مرقوم و ماده ۶۱۴ و تبصره‌های آن به نظر می‌رسد:

چنانچه جرح و ضرب منتهی به نتایج مقرر در ماده ۶۱۴ شود از حیث جنبه عمومی و بیم تجّری مجازات آن دو تا پنج سال خواهد بود. مطلق جرح از حیث جنبه عمومی و بیم تجّری مستوجب تحمل حبس از سه ماه تا دو سال می‌باشد. صرف ضرب و جرح وارده با اسلحه یا چاقو و امثال آن منصرف از جنبه عمومی و بیم تجّری مستوجب حبس از سه ماه تا یک سال است. بدین ترتیب در مورد مرتکبین ایراد جرح با اسلحه و چاقو علاوه بر تحمل مجازات مقرر در تبصره یک ماده ۶۰۴ با فرض وجود بیم تجّری و لحاظ جنبه عمومی جرم مجازات مقرر در تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی قابلیت اعمال خواهد داشت.

بنابراین چون دادنامه شماره ۱۰۴۴/۱۰۲ مورخ ۱۳۸۲/۹/۳۰ صادره از شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان سیستان و بلوچستان با لحاظ این مراتب صادر گردیده منطبق با موازین و مقررات قانونی تشخیص و مورد تأیید است.» مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند:

رأی شماره ۶۷۳ مورخ ۱۳۸۳/۱۱/۶ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی و ماده ۶۱۴ این قانون برای مرتکبین جرائم مذکور در این مواد، در صورتی که بزه‌های ارتكابی سبب اخلال در نظام جامعه و یا خوف شده و یا بیم تجری مرتکب یا دیگران باشد، با شرایط مندرج در هریک از آنها، مجازات تعیین کرده است و هریک از این دو ماده صرفاً جرائمی را شامل است که از آنها نام برده شده و تداخلی هم بین آنها وجود ندارد. بنابراین، بنظر اکثریت قریب باتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان سیستان صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی باستناد ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها، در موارد مشابه لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

خلع ید

طرح دعوای خلع ید از زمین قبل از احراز و اثبات مالکیت قابل استماع نیست (۶۷۲)

محضر مبارک حضرت آیت‌الله مفید دامت برکاته ریاست معظم دیوان عالی کشور با احترام، به عرض عالی می‌رساند: به دلالت گزارش مورخ ۱۳۸۲/۶/۱۰ آقای رئیس محترم شعبه سوم دادگاههای عمومی شهرستان الشتر از استان لرستان که تحت شماره ۴۱۶۶/و/ح مورخ ۱۳۸۲/۶/۲۵ در اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات دیوان عالی کشور به ثبت رسیده است، از شعب چهارم و پنجم دادگاههای تجدیدنظر استان مرقوم، طی دادنامه‌های ۸۲/۲۰۷ و ۱۳۴۶/۸۱ در استنباط از مواد ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ آراء مختلف صادر گردیده است، که جریان امر جهت اتخاذ تصمیم قانونی به شرح ذیل گزارش می‌گردد:^۱

الف) در تاریخ ۱۳۸۱/۱۰/۳ آقای علی‌عباس یوسفوند به استناد یک فقره فروشنده عادی مورخ ۱۳۶۷/۱/۱۹ به طرفیت بایع، آقای علی نصرت یوسفوند به خواسته خلع ید و تحویل دویست متر مربع زمین اقامه دعوی نموده است که به شماره ۸۱/۹۳۷ ثبت وجهت رسیدگی به شعبه سوم دادگاه عمومی شهرستان الشتر ارجاع گردیده و شعبه مرجوع‌الیه به موجب دادنامه شماره ۴۶۰/۳/۸۱ مورخ ۱۳۸۱/۱۲/۵ که عیناً منعکس می‌گردد به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده است:

«در خصوص دادخواست آقای علی‌عباس یوسفوند فرزند شیخ عباس به طرفیت آقای علی نصرت یوسفوند فرزند ملا میرزا به خواسته خلع ید و تحویل دویست متر مربع زمین جای ساختمان واقع در الشتر - پشت سپاه پاسداران مقوم به ششصد هزار تومان و هزینه دادرسی طبق قولنامه عادی مورخ ۱۳۶۷/۱/۱۹ با عنایت به اینکه به موجب مادتهای ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ ثبت کلیه اسناد و معاملات راجع به عین یا منافع املاکی که قبلاً در دفتر املاک ثبت شده اجباری است و نیز در نقاطی که اداره ثبت اسناد و املاک و دفاتر اسناد رسمی موجود بوده ثبت کلیه اسناد و عقود و معاملات راجع به عین یا منافع اموال

^۱ نقل از شماره ۱۷۴۶۰ - ۱۳۸۳/۱۱/۱۲ روزنامه رسمی شماره ۴۵۷۵/و/ح ۱۳۸۳/۱۱/۳ پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۱/۸۳ هیأت عمومی

غیر منقول که در دفتر املاک ثبت نشده را الزامی دانسته و در مانحن فیه خواهان صرفاً به یک فقره سند عادی مورخ ۱۳۶۷/۱/۱۹ استناد نموده‌اند و براین اساس دعوی خواهان به لحاظ عدم رعایت تشریفات ثبت، صرفنظر از صحت و یا سقم آن، در حال حاضر قابلیت استماع نداشته مستنداً به مواد ۲۲، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت و ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم استماع دعوی صادر و اعلام می‌گردد...» با اعتراض خواهان پرونده در شعبه چهارم دادگاه تجدید نظر استان طی پ رونده کلاس ۶۶/۴/۸۲ به شرح ذیل به صدور دادنامه ۲۰۷/۸۲ مورخ ۱۳۸۲/۲/۳۰ منتهی گردیده است:

« درخصوص تجدید نظرخواهی آقای علی عباس یوسفوند به طرفیت آقای علی نصرت یوسفوند نسبت به دادنامه ۴۶۰/۳/۸۱ - ۱۳۸۱/۱۲/۵ صادره از شعبه سوم دادگاه عمومی شهرستان الشتر که به موجب آن درخصوص دادخواست تجدیدنظرخواه به خواسته خلعید و تحویل مساحت دویست مترمربع زمین ساختمانی به شرح و کیفیت مذکور در دادنامه تجدید نظرخواسته به جهت عدم ثبت معامله قرار عدم استماع دعوی صادر گردیده، با توجه به اصل صحت معاملات و لزوم قراردادننامه موضوع ماده ۱۰ قانون مدنی که قراردادهای خصوصی بین افراد را در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ و معتبر دانسته و اینکه انعقاد قرارداد بیع فی مابین طرفین براساس قرارداد عادی تنظیمی مورد تردید و تکذیب قرار نگرفته به موجب ماده ۳۶۲ قانون مدنی از آثار بیع صحیح این است که بایع را به تحویل و تسلیم مبیع ملزم می‌نماید و عدم رعایت مواد ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک که به جهت رعایت تشریفات صوری معامله می‌باشد نمی‌تواند به اراده طرفین که مبنی بر انجام معامله بوده خللی وارد نماید فلذا قرار عدم استماع دعوی به جهت عدم ثبت معامله خلاف انصاف و عدالت قضایی است بنابراین با پذیرش اعتراض تجدید نظرخواه و به استناد ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی رأی تجدید نظرخواسته نقض و پرونده جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی صادرکننده رأی منقوض اعاده می‌گردد...»

ب) به دلالت پرونده کلاس ۱۳۰۸/۵/۸۱ شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان آقایان رحمت، احمد و نعمت حسونند در تاریخ ۱۳۸۰/۸/۲۱ به استناد یک فقره قرارداد عادی مورخ ۱۳۷۲/۹/۲۲ به طرفیت چهار نفر به اسامی آقایان علی عباس، چراغعلی، کرملی و القاض شهرت همگی حسونند به خواسته خلعید از مبذر یک صدمن تبریز زمین کشاورزی از اراضی پلاک ۱۰۳ طالب بیگ علیا مقوم به سی میلیون ریال اقامه دعوی نموده است که پس از ثبت به شعبه سوم دادگاه عمومی الشتر ارجاع و به موجب دادنامه ۳۱۵/۳/۸۱ - ۱۳۸۱/۹/۱۴ به ترتیب ذیل اتخاذ تصمیم شده است:

« درخصوص دادخواست آقایان: ۱- رحمت ۲- احمد ۳- نعمت... فرزندان مرحوم حسن... به طرفیت آقایان: ۱- علی عباس ۲- القاض ۳- چراغعلی ۴- کرملی فرزندان روشن علی... به خواسته خلعید از مبذر یک صد من زمین کشاورزی... نظربه اینکه به موجب مادتين ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ ثبت کلیه اسناد و معاملات راجع به عین یا منافع املاکی که قبلاً در دفتر املاک ثبت شده اجباری است و نیز در نقاطی که اداره ثبت اسناد و املاک و دفاتر رسمی موجود بوده ثبت کلیه عقود و معاملات راجع به عین یا منافع اموال غیرمنقول که در دفتر املاک ثبت نشده را الزامی دانسته و در مانحن فیه خواهان‌ها صرفاً به یک فقره سند عادی مورخ ۱۳۷۲/۹/۲۲ استناد نموده‌اند و براین اساس دعوی خواهان‌ها به لحاظ عدم رعایت تشریفات ثبتی صرفنظر از صحت و یا سقم آن در حال حاضر قابلیت استماع نداشته مستنداً به مواد ۲۲، ۴۶، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت و ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم استماع دعوی صادر و اعلام می‌گردد...» که در اثر تجدید نظرخواهی وکیل خواهان‌ها پرونده در شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان مطرح و طی دادنامه ۱۳۴۶/۸۱ بشرح ذیل مورد تأیید واقع گردیده است:

« در خصوص اعتراض واصله به وکالت از طرف خواهان‌ها: ۱- احمد ۲- رحمت ۳- نعمت شهرت همگی حسونند... نسبت به دادنامه شماره ۳۱۵/۸۱ در پرونده کلاس ۲۶۶/۸۰ صادره از شعبه سوم دادگاه عمومی الشتر با توجه به اینکه اعتراض موجه و مستدلی که

موجب فسخ دادنامه شود از ناحیه تجدیدنظرخواه در این مرحله از رسیدگی به عمل نیامده و در رسیدگی بدوی نیز مقررات قانونی رعایت شده، اعتراض تجدید نظرخواهان بنظر دادگاه غیروارد تشخیص و دادگاه به استناد ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ضمن رد اعتراض تجدیدنظرخواه دادنامه بدوی را تأیید می‌نماید، ضمناً تجدید نظرخواهان پس از اخذ سند رسمی می‌توانند به تقاضای خلع ید اقدام قانونی نمایند...».

به طوری که ملاحظه می‌فرمایند شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان لرستان دعاوی خلع ید مستند به سند عادی را به حکم مواد ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت غیرقابل استماع تشخیص و دادنامه بدوی را که براین اساس صادر گردیده است مورد تأیید قرار داده، درحالی که شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر همین استان به شرحی که گذشت دادنامه صادره از دادگاه بدوی را که به لحاظ عدم ثبت مدعی به، غیرقابل استماع اعلام گردیده نقض نموده است.

به این ترتیب در استنباط از مواد ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت از شعب چهارم و پنجم دادگاههای تجدیدنظر استان لرستان به موجب دادنامه‌های ۲۰۷/۸۲ و ۱۳۴۶/۸۱ آرای مختلفی صادر گردیده است. لذا به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضا می‌نماید موضوع جهت ایجاد وحدت رویه قضایی در هیأت محترم دیوان عالی کشور مطرح شود.

معاون قضایی ریاست دیوان عالی کشور - حسینی نیری

بتاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۳/۱۰/۱ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوانعالی کشور وبا حضور جناب آقای درّی نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع بیانات جناب آقای درّی نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «... احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۱/۸۳ موضوع اختلاف نظربین شعب چهارم و پنجم دادگاههای تجدیدنظر استان لرستان دراستنباط از مواد ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک کشور، باتوجه به گزارش معاون محترم دیوان عالی کشور و ملاحظه سوابق امر، نظریه دادستان کل کشور بشرح ذیل اعلام می‌گردد:

۱- براساس مندرجات دادنامه شماره ۴۶۰- ۱۳۸۱/۱۲/۵ صادره از شعبه سوم دادگستری (محاکم عمومی) الشتر، دعوی خواهان علیه خوانده خلع ید و تحویل دویست متر زمین به استناد یک فقره قولنامه عادی مورخ ۱۳۶۷/۱/۱۹ بوده که دادگاه بدوی بلحاظ عدم رعایت تشریفات ثبت مستنداً به مواد ۲۲، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت قرار عدم استماع دعوی خواهان را صادر می‌نماید و رأی صادره طی دادنامه شماره ۲۰۸ مورخ ۱۳۸۲/۲/۳۰ شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان به استناد اصل صحت در معاملات و لزوم قرارداد و اعتبار قرارداد خصوصی طبق ماده ۱۰ قانون مدنی و با توجه به آثار تملیکی عقد بیع طبق ماده ۳۶۲ قانون مذکور قرار صادره را نقض و جهت رسیدگی به مرجع بدوی اعاده می‌شود.

۲- بشرح دادنامه شماره ۳۱۵ مورخ ۱۳۸۱/۹/۱۴ شعبه سوم محاکم عمومی الشتر دعوی خواهانها علیه خواندگان بخواسته خلع ید از مبدل یک صد من زمین زراعی به استناد یک فقره سند عادی مورخ ۱۳۷۲/۹/۲۲ تنظیمی فی ما بین خواهانها و وراث مرحومه حاجیه سرور منظمی بوده که به استناد مستندات مرقوم در بند یک قرار عدم استماع دعوی خواهانها صادر می‌گردد. رأی صادره طی دادنامه شماره ۱۳۴۶ مورخ ۱۳۸۱/۱۰/۳۰ شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان لرستان عیناً تأیید گردیده است.

بنابراین مراتب ملاحظه می‌گردد که:

اولاً- بلحاظ عدم قطعیت رأی صادره از شعبه چهارم دادگاه تجدید نظر استان لرستان رأی مذکور در تهاافت با رأی صادره از شعبه پنجم دادگاه فوق‌الاشعار نمی‌باشد تا قابلیت طرح موضوع در هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور را داشته باشد.

ثانیاً - مستند احکام مذکور در قبال خواندگان بدوی واجد آثار یکسان نمی‌باشد زیرا مستند رأی شعبه چهارم منتسب به خواندگان بوده و عقد موضوع آن به تصریح مواد ۱۰، ۹، ۲۱، ۲۲۰، ۲۳۱ قانون مدنی فقط بین طرفین نافذ؛ لازم‌الاتباع و مؤثر بوده متعاملین و قائم مقام قانونی آنها ملتزم به آثار حقوقی سند و عقد مذکور می‌باشند و در نتیجه الزام خواندگان به خلعید و تحویل مورد معامله از آثار قانونی قرارداد مذکور و بلاشکال است.

در حالی که مستند دادنامه صادره از شعبه پنجم بین خواهانها و وراث مرحومه حاجیه سرور منظمی تنظیم گردیده و ارتباطی به اشخاص ثالث از جمله خواندگان دعوی ندارد زیرا تسری آثار عقد موضوع مستند مرقوم به اشخاص دیگر ملازم با رعایت تشریفات مقرر و نص قانون خواهد داشت.

بدین جهت مستند و مبانی استدلال احکام صادره مختلف و محکوم به هریک علیحده و دارای آثار جداگانه بوده که در نهایت صدور حکم مختلف در خصوص موارد مشابه با استنباط از قوانین محقق نمی‌باشد و هریک از احکام منطبق با قوانین استنادی تشخیص می‌گردد.

فارغ از بحث شکلی فوق‌الاشاره و با عنایت به اینکه: موضوع بحث و اختلاف و تهاافت آراء به این حیث برمی‌گردد که در هر صورت آیا استناد به اسناد عادی در محاکم و مراجع قضائی و اداری صحیح است یا طبق مواد ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت استناد به اسناد غیر رسمی نیاز به اثبات جداگانه در مراجع قضائی و حقوقی و کارشناسی دارد و دو رأی صادره از شعب تجدید نظر از این حیث با یکدیگر متهاافت بنظر می‌رسند.

زیرا شعبه چهارم تجدید نظر از این حیث رأی شعبه بدوی را مخدوش و اسناد عادی را طبق قانون و شرع دانسته، فلذا عدم ثبت معامله خلاف انصاف و عدالت قضائی است و شعبه پنجم تجدید نظر رأی شعبه بدوی را از این حیث صحیح دانسته، لذا تعارض بین دو رأی مذکور از این جهت روشن بوده و باید رفع گردد.

توضیحاً یادآور می‌شود با عنایت به حاکمیت قوانین آمره و اینکه قانون ثبت مانند قانون کار و قانون مالیاتها و قانون تجارت از قوانین آمره و حکومتی محسوب می‌شوند و برای برقراری نظم اجتماعی و تأمین حقوق عامه و پرهیز از تنازع و تخصم و هرج و مرج در اموال و املاک مردم و جامعه وضع شده است و جمهوری اسلامی نیز این قبیل قوانین را بطور کلی تنفیذ نموده و احیاناً در صورت نیاز اقدام به اصلاح و تکمیل و بازنگری نموده است.

لذا بنظر می‌رسد، باتوجه به مراتب فوق و اینکه از جمله امور مسلم این است که موجودیت حقوق افراد ملازمه با شناسایی آن از طرف شارع ذاتاً یا عنواناً دارد حق بدون استناد به مبانی قانونی و شرعی قابلیت تصوّر ندارد و بدین اعتبار اصالت صحت و لزوم در عقود و قراردادهای و اسناد منوط به عدم مخالفت آنها با قوانین و نظم عمومی است که در این صورت و حتی در صورت ثبت اسناد مربوط به عقود و قراردادهای طبق ماده ۷۱ قانون ثبت فقط بین طرفین و قائم مقام قانونی آنها رسمیت و اعتبار دارد و برای تسری آثار قانونی

معاملات از جمله معاملات راجع به اموال غیر منقول به اشخاص ثالث علاوه بر ثبت سند مربوط به معاملات بشرح فوق به صراحت ماده ۷۲ همان قانون معاملات مذکور هم باید در دفتر املاک به ثبت برسد که علاوه بر تسری آثار آن به اشخاص ثالث دولت طبق ماده ۲۲ و مقامات و مراجع قضائی و اداری طبق ملاک ماده ۷۳ و مفهوم مخالف ماده ۴۸ قانون فوق الاشعار مالکیت شخص و اسناد مربوطه را به رسمیت شناخته و به آن اعتبار می دهند و مستنکف از شناسایی سند مرقوم هم طبق ماده ۷۳ قانون ثبت مستوجب کیفر و واجد مسئولیت قانونی است. بدیهی است لازمه برخورداری از این همه مزایای قانونی رعایت مواد ۴۶ و ۴۷ قانون ثبت می باشد والا هرچند عدم رعایت مقررات مرقوم موجب بطلان سند یا عقد و زوال آثار آن بین طرفین نمی باشد.

لیکن ترتیب آثار قانونی بر آنها در قبال اشخاص ثالث و نیز مراجع قضائی و اداری طبق ماده ۴۸ قانون ثبت مشروط به رعایت مقررات و اسناد رسمی است والا اعتبار قانونی نخواهد داشت. و بدین لحاظ ترتیب آثار قانونی بر اصالت صحت و لزوم در عقود... منوط به عدم مخالفت آنها با قوانین آمره است.

بدون تردید مقررات ثبتی که از جمله قوانین آمره، حکومتی و مرتبط با نظم عمومی است و بدین اعتبار مقنن بعد از استقرار جمهوری اسلامی ایران قطع نظر از اعمال پاره ای از اصلاحات کلیت جامعیت و حاکمیت آن مقررات را در مراجع قضایی، اجرایی، اعتباری و حکومتی مورد تنفیذ قرار داده و روابط حقوقی بین صاحبان حق و مراجع قانونی و اشخاص ثالث را جز در موارد نادر و از باب ضرورت براساس اسناد تنظیمی طبق قانون ثبت مورد پذیرش و شناسایی قرار داده است تا تدبیر امور براساس نظم عمومی و انضباط اجتماعی جریان یافته و موجبات ازاله محل سوءاستفاده فراهم شده و منازعات احتمالی مبتنی بر آن مرتفع گردد. بنابراین مراتب چون رأی صادره توسط شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان لرستان با لحاظ مراتب فوق و اینکه ثبتی بودن معاملات و اسناد مربوطه را در مقام اقامه دعوی علیه اشخاص ثالث را لازم دانسته موافق اصول و موازین تشخیص و مورد تأیید است.»

مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۷۲ مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

خلع ید از اموال غیر منقول فرع بر مالکیت است بنابر این طرح دعوی خلع ید از زمین قبل از احراز و اثبات مالکیت قابل استماع نیست. بنا بمراتب و با توجه به مواد ۴۶، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک رأی شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می شود. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تعلیق مجازات

فرار از خدمت وظیفه عمومی (منسوخ ۶۷۱)

محضر مبارک حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست معظم دیوان عالی کشور با احترام معروض می‌دارد: حسب گزارش ۱۳۸۲/۴/۳ - ۳۵/۶۷۶۳/۸۲ معاون محترم سازمان قضایی نیروهای مسلح، از شعب سی و یکم و چهارم دیوان عالی کشور در استنباط از ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی آراء مختلف صادر گردیده است که جریان پرونده‌های مربوطه به شرح ذیل منعکس می‌گردد:^۱

الف: به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۸۷۷۲-۱۷ شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور، شعبه اول دادگاه نظامی یک اراک به قائم مقامی دادگاه نظامی دو آن شهرستان، طی دادنامه ۸۲۲/۷۹ - ۱۳۷۹/۱۲/۶- سرباز وظیفه محمد غلامی غریبوند فرزند سوخته زار را به اتهام یک مرحله فرار از خدمت به پرداخت دویست هزار ریال جزای نقدی محکوم و اجرای مجازات را از تاریخ صدور حکم برای مدت دو سال تعلیق نموده است. متهم موصوف مجدداً مرتکب فرار از خدمت شده که این بار در دادگاه نظامی دو اراک به پرداخت یک میلیون ریال جزای نقدی بدل از حبس محکوم می‌شود. دادستان نظامی وقت در اجرای ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی از دادگاه نظامی صادرکننده حکم تعلیقی، فسخ آن را تقاضا می‌نماید که مردود اعلام می‌گردد. از این تصمیم در دیوان عالی کشور تجدیدنظرخواهی می‌نمایند که چون از طرف دادگاه نظامی یک به قائم مقامی دادگاه نظامی دو اتخاذ شده بوده، لذا قابل طرح در دیوان عالی کشور تشخیص نمی‌شود، که دادستان نظامی محل برای رسیدگی به اعتراض مزبور، به دادگاه نظامی یک مراجعه می‌نماید و دادگاه نظامی یک، تعلیق اجرای مجازات موضوع حکم ۷۹/۸۸۲-۱۳۷۹/۱۲/۶- را کان لم یکن اعلام می‌نماید. دادستان نظامی بعدی ب ه لحاظ اینکه محکوم علیه محمد غلامی در مدت تعلیق اجرای مجازات یک بار محکومیت حاصل نموده است الغای تعلیق مجازات وی طبق بند ۵ ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی خلاف موازین می‌باشد. از این تصمیم به استناد بند ۲ ماده ۸ قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها مجدداً تجدیدنظر می‌خواهد که شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور دادنامه معترض عنه را که در مورد لغو قرار تعلیق اجرای مجازات صادر شده بوده طی دادنامه ۱۱۸۸-۱۳۸۱/۱۱/۲۰ نقض بلا ارجاع می‌نماید.

ب: طبق محتویات پرونده کلاسه ۸۷۲۶/۲۰ شعبه چهارم دیوان عالی کشور، شعبه اول دادگاه نظامی یک اراک به قائم مقامی دادگاه نظامی دو آن شهرستان سرباز وظیفه غلام رضا صابرحنان فرزند ابراهیم به اتهام یک فقره فرار از خدمت، طی دادنامه ۱۳۸۰/۳/۸ - ۹۰ به پرداخت دویست هزار ریال جزای نقدی محکوم و اجرای مجازات را برای مدت دو سال تعلیق نموده است. نامبرده مجدداً مرتکب فرار از خدمت شده که طی دادنامه ۵۱۰ - ۱۳۸۰/۸/۱۹ به پرداخت هفتصد هزار ریال جزای نقدی محکوم می‌گردد. دادستان نظامی وقت استان در اجرای ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی، فسخ قرار تعلیق مجازات را درخواست می‌نماید. که دادرس دادگاه قرار تعلیق مجازات دادنامه ۱۳۸۰/۳/۸ - ۹۰ را فسخ می‌نماید، ولی متعاقباً اعلام اشتباه کرده و توضیح داده است که بند ۵ ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی، دو مرتبه محکومیت یا بیشتر را قید نموده، در صورتی که محکوم علیه مورد نظر یک مرتبه سابقه محکومیت دارد فلذا پرونده را جهت اقدام قانونی به شعبه اول دادگاه نظامی یک استان قم ارسال نموده که این دادگاه اعلام اشتباه را صحیح ندانسته و رأی صادره در مورد لغو قرار تعلیق اجرای مجازات را طی دادنامه ۴۱/۳۲۵/۸۱ - ۱۳۸۱/۷/۲۹ مورد تأیید قرار داده است. این رأی در اجرای بند ۲ ماده ۸ قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها مورد اعتراض دادستان نظامی وقت دادرسی نظامی استان مرکزی قرار گرفته که موضوع در شعبه چهارم دیوان عالی کشور مطرح و طی دادنامه ۷۷۸-۱۳۸۱/۱۲/۳ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم گردیده است:

«نظر به اینکه قید عددی دو بار مندرج در بند ۵ ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی حکمی را که در بار دوم صادر شده داخل در مغایا می‌نماید، منافاتی با ماده ۳۳ قانون مزبور ندارد، فلذا ضمن رد اعتراض آقای دادستان نظامی اراک حکم صادره از دادگاه نظامی یک

^۱ نقل از شماره ۱۷۴۵۳ - ۱۳۸۳/۱۱/۳ روزنامه رسمی شماره ۴۵۵۴/و ح ۱۳/۱۰/۱۳۸۳ پرونده وحدت رویه ردیف: ۹/۸۳ هیأت عمومی.

قم عیناً تأیید و ابرام می‌گردد.» همانطور که ملاحظه می‌فرمایید شعب سی‌ویکم و چهارم دیوان عالی کشور در استنباط از بند ۵ ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی طی دادنامه‌های ۱۳۸۱/۱۱/۲۰-۱۱۸۸ و ۱۳۸۱/۱۲/۳-۷۷۸ آراء متفاوت صادر نموده‌اند که در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع را جهت صدور رأی وحدت رویه قضائی دارد.

معاون قضائی ریاست دیوان عالی کشور- حسینعلی نیری بتاريخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۳/۹/۱۷ جلسه وحدت رویه قضائی هیئت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رییس دیوان عالی کشور، و با حضور جناب آقای درّی‌نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع بیانات جناب آقای درّی‌نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور مبنی بر: ((... احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف: ۹/۸۳ موضوع اختلاف نظر بین شعب ۳۱ و ۴۰ دیوان عالی کشور درخصوص استنباط از مقررات بند ۵ ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی در باب تعلیق اجرای مجازات، با توجه به گزارش معاون محترم دیوان عالی کشور و ملاحظه سوابق امر، نظریه دادستان کل کشور بشرح ذیل اعلام می‌گردد:

۱- براساس مقررات ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی از جمله شرایط قانونی برای تعلیق اجرای مجازات فقدان سابقه محکومیت قطعی دوبار یا بیشتر بعلت جرمهای عمدی با هر میزان مجازات می‌باشد، به عبارت دیگر جواز صدور قرار تعلیق علاوه بر شرایط دیگر قانونی، منوط به نداشتن سابقه محکومیت قطعی متهم به تعداد ۲ بار یا بیشتر بوده و وجود سابقه محکومیت به میزان مذکور، مانع از برخورداری محکوم‌علیه از مقررات تعلیق مجازات خواهد بود.

۲- چنانچه محکوم‌علیه در دوران تعلیق مجازات مرتکب جرم جدیدی که مستوجب محکومیت به مجازاتهای مانع تعلیق بشرح مندرج در ماده ۲۵ فوق‌الذکر شود، حکم تعلیق مجازات توسط دادگاه لغو و حکم صادره در مورد محکوم علیه قابلیت اجرا خواهد داشت. در این صورت آنچه که مورد توجه است صرف ارتکاب جرم واجد شرایط مقررات در ماده ۲۵ می‌باشد که تعداد و کیفیت جرم ارتكابی جدید منوط نبوده و یک فقره محکومیت به مجازات مقرر در ماده ۲۵ فوق‌الذکر کافی بر لغو قرار تعلیق مجازات سابق می‌باشد. در حالی که بشرح محتویات پرونده‌های محاکماتی مجازات معلق شده در هر دو مورد کمتر از دویست هزار ریال و مجازات جرم جدید به ترتیب هفتصد هزار و یک میلیون ریال و در هر حال کمتر از دو میلیون ریال مندرج در بند ۴ ماده ۲۵ مذکور بوده که مقررات ماده ۳۳ قانون مجازات اسلامی منصرف از آن می‌باشد و مؤثر در وضعیت مجازاتهای معلق شده نخواهد بود. اضافه می‌نماید تعداد مصرح در شق ماده ۲۵ از جمله شرایط قانونی صدور حکم تعلیق مجازات مقرر شده و ناظر به موارد الغاء حکم تعلیق نمی‌باشد. بنابراین رأی شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور مبنی بر نقض بلا ارجاع قرار الغاء حکم تعلیق، نتیجتاً منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید است.)) مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی شماره: ۶۷۱ مورخ ۱۳۸۳/۹/۱۷ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

ماده ۳۳ قانون مجازات اسلامی، الغای قرار تعلیق اجرای مجازات جرم را در صورت ارتکاب جرم جدید در مدت تعلیق، موکول بر این دانسته است که جرم جدید مستوجب محکومیت مذکور در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی باشد. نظر به اینکه بزه فرار از خدمت، برای بار دوم، در شمار شرایط مندرج در ماده ۲۵ قانون مرقوم نیست، لذا لغو قرار تعلیق اجرای حکم مجازات در این مورد فاقد مبنای قانونی است. بنابراین به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد نتیجتاً صحیح و منطبق بر موازین قانونی است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

امور گمرکی

مطالبه وجه ناشی از کسر کالا در محاکم عمومی (۶۷۰)

محضر مبارک حضرت آیت الله مفید دامت برکاته ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً به استحضار می‌رساند: براساس گزارش ۱۳۸۲/۵/۲۸ - ۱۴۶۵/۱۶/۸۱ رئیس محترم شعبه شانزدهم دادگاه عمومی بندرعباس از شعب پنجم و بیست و یکم دیوان عالی کشور طی دادنامه‌های ۲۲۵ - ۱۳۸۱/۹/۱۲ و ۱۰۴ - ۱۳۸۲/۳/۲۴ در استنباط از مواد ۲۸ و ۵۱ قانون امور گمرکی آراء مختلف صادر گردیده است که جریان پرونده‌های مربوطه به شرح ذیل گزارش می‌گردد:^۲

الف - حسب محتویات پرونده کلاسه ۱۱۰۰/۱۴ شعبه پنجم دیوان عالی کشور، معاون حقوقی و قضایی گمرک شهید رجائی در تاریخ ۱۳۸۱/۳/۲۸ بطرفیت شرکت کشتیرانی فرادریا به خواسته مطالبه مبلغ ۲۲۶۵۰۵ ریال اقامه دعوی نموده و توضیح داده است: خوانده به موجب اظهارنامه اجمالی پیوست، اقدام به تخلیه کالا در محوطه اسکله شهید رجائی بندرعباس نموده که در بررسی‌های بعمل آمده مشخص گردید از مجموع کالای موضوع اظهارنامه مقادیری کالا کمتر بوده ...، لذا با عنایت به مفاد مواد ۳۹ و ۴۱ آیین‌نامه اجرایی قانون امور گمرکی و مسئولیت خوانده طی نامه‌های ۱۴۱۳۲۳ و ۱۶۵/۳/۷۵۴/۱۴۱۳۴۸ مورخه ۱۵/۱۲/۱۳۷۹ به آن اعلام گردید که ظرف مهلت مقرر نسبت به پرداخت جریمه متعلقه در مرحله اداری اقدام نماید، نظر به اینکه خوانده از پرداخت جریمه استنکاف نموده، به موجب ماده ۲۸ قانون امور گمرکی جریمه متعلقه به مبلغ ۲۲۶۵۰۵ ریال محاسبه و اعلام می‌گردد، خواهشمند است دستور فرمایید جهت احقاق حقوق دولت جریمه متعلقه را از اموال خوانده تأمین فرمایند، پس از ثبت دادخواست و ارجاع آن به شعبه ۱۶ دادگاه عمومی بندرعباس، موضوع طی پرونده کلاسه ۵۵۴/۱۶/۸۰ به صدور دادنامه ۶۰۴ - ۱۳۸۱/۷/۹ به شرح ذیل منتهی

^۱ ماده ۵۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲؛ هرگاه محکوم از تاریخ صدور قرار تا پایان مدت تعلیق، مرتکب جرم عمدی موجب حد، قصاص، دیه یا تعزیر تا درجه هفت نشود، محکومیت تعلیقی بی اثر می‌شود.

ماده ۵۴ - هرگاه محکوم از تاریخ صدور قرار تا پایان مدت تعلیق، مرتکب یکی از جرائم عمدی موجب حد، قصاص، دیه یا تعزیر تا درجه هفت شود، پس از قطعیت حکم اخیر، دادگاه قرار تعلیق را لغو و دستور اجرای حکم معلق را نیز صادر و مراتب را به دادگاه صادرکننده قرار تعلیق اعلام می‌کند. دادگاه به هنگام صدور قرار تعلیق به طور صریح به محکوم اعلام می‌کند که اگر در مدت تعلیق مرتکب یکی از جرائم فوق شود، علاوه بر مجازات جرم اخیر، مجازات معلق نیز درباره وی اجراء می‌شود.

^۲ نقل از شماره ۱۷۴۳۷ - ۱۳۸۳/۱۰/۱۴ روزنامه رسمی شماره ۴۵۴۸/۴/۱۰/۶ ح ۱۳۸۳/۱۰/۶

گردیده است: «قانون امور گمرکی مقررات خاصی جهت وصول عواید گمرکی و جرائم مربوطه مقرر کرده از جمله در ماده ۱۴ قانون مذکور عنوان می‌دارد: کالایی که ترخیص قطعی نشده وثیقه پرداخت کلیه وجوهی که به ورود قطعی تعلق می‌گیرد و سایر بدهیهای قطعی صاحب کالا... می‌باشد و در ماده ۲۱ مقرر می‌دارد: چنانچه بین گمرک و اظهارکننده اختلاف حاصل شود اظهارکننده با تودیع سپرده یا ضمانت‌نامه بانکی می‌تواند کالا را ترخیص کند و در بند ۱ ماده ۳۲ اشعار می‌دارد که چنانچه بعد از ترخیص نیز معلوم گردد حقوق مربوطه پرداخت نشده و کالا در اختیار صاحب کالا باشد فوراً توقیف می‌شود. النهایه، ماده ۵۱ مقرر داشته که کلیه اختلافات ناشی از اجرای مقررات گمرکی با کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی است. اجرای احکام کمیسیون نیز وفق تبصره ذیل ماده ۱۵ طبق آیین‌نامه نحوه اجرای وصول مالیاتهای مستقیم است. علیهذا این دادگاه قرار عدم صلاحیت به صلاحیت کمیسیون موصوف را صادر و اعلام می‌نماید...» که پرونده در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه پنجم ارجاع و طی دادنامه ۱۳۸۱/۹/۱۲-۲۲۵ و با تأیید ق رار شماره ۶۰۲ - ۱۳۸۱/۷/۹ شعبه ۱۶ دادگاه عمومی بندرعباس، به صلاحیت کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی اظهارنظر شده است. ب - برابر اوراق و محتویات پرونده کلاسه ۱۲۳۴/۹ شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور، گمرک شهید رجائی بندرعباس دادخواستی بطرفیت شرکت خدمات کشتیرانی مروارید دریای آبی بخواسته مطالبه مبلغ ۲۶۳۸۹۹۲ ریال تقدیم دادگاههای عمومی بندرعباس نموده و مدعی شده که خواننده به موجب تصویر اظهارنامه مستند دعوی اقدام به تخلیه کالا در محوطه اسکله شهیدرجائی بندرعباس نموده که در بررسی‌های بعمل آمده مشخص گردید از مجموع کالای اظهارشده مقادیری کالا کسر بوده، لذا با عنایت به مفاد ماده ۳۹ و ۴۱ آیین‌نامه اجرایی قانون امور گمرکی به خواننده اعلام گردیده ظرف مهلت مقرر نسبت به پرداخت جریمه در مرحله اداری اقدام نماید. نظر به اینکه خواننده از پرداخت جریمه استنکاف نموده، به موجب ماده ۲۸ قانون امور گمرکی جریمه متعلقه به میزان وجه واسته احتساب و اعلام می‌گردد. تقاضا می‌نماید با لحاظ ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی جهت احقاق حقوق دولت، جریمه متعلقه و هزینه‌های دادرسی از اموال خواننده تأمین فرمایند، که رسیدگی به شعبه ۱۶ دادگاه عمومی ارجاع و آن دادگاه در وقت فوق‌العاده مورخ ۱۳۸۱/۱۲/۲۸ ختم رسیدگی را اعلام و به استدلال اینکه قانون امور گمرکی مقررات خاصی جهت وصول عواید گمرکی و جرایم مربوطه مقرر کرده و از جمله در ماده ۱۴ قانون مذکور عنوان می‌دارد: کالایی که ترخیص قطعی نشده وثیقه پرداخت کلیه وجوهی که به ورود قطعی تعلق می‌گیرد و سایر بدهیهای قطعی صاحب کالا... می‌باشد و در ماده ۲۱ مقرر می‌دارد: چنانچه بین گمرک و اظهارکننده اختلاف حاصل شود، اظهارکننده با تودیع سپرده یا ضمانت‌نامه بانکی می‌تواند کالا را ترخیص کند و در بند یک ماده ۳۲ اشعار می‌دارد که: چنانچه بعد از ترخیص معلوم گردد حقوق مربوطه پرداخت نشده و کالا در اختیار صاحب کالا باشد فوراً توقیف می‌شود. النهایه، ماده ۵۱ مقرر داشته که: کلیه اختلافات ناشی از اجرای مقررات گمرکی با کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی است. اجرای احکام کمیسیون نیز وفق تبصره ذیل ماده ۱۵ آیین‌نامه نحوه اجرای وصول مالیاتهای مستقیم است. قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت رسیدگی کمیسیون موصوف صادر و پرونده در اجرای مقررات ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی جهت تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال و با ثبت به کلاس فوق‌الذکر به شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور ارجاع گردیده که طی دادنامه ۱۰۴ - ۱۳۸۲/۲/۲۴ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم گردیده است: نظر به اینکه خواسته خواهان مطالبه مبلغ ۱/۲۲۷/۷۱۱ ریال جریمه ناشی از مقررات ماده ۲۸ قانون امور گمرکی می‌باشد که منصرف از شمول ماده ۵۱ همان قانون است، فلذا با توجه به اینکه دادگاه تابع عنوان خواسته می‌باشد، قرار عدم صلاحیت صادره از شعبه شانزدهم دادگاه عمومی بندرعباس مورد تأیید نبود و فسخ می‌گردد و پرونده جهت ادامه رسیدگی به همان دادگاه صادرکننده قرار منسوخ مزبور ارسال می‌گردد.

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید از شعب پنجم و بیست و یکم دیوان عالی کشور طی دادنامه‌های فوق‌الاشعار، در استنباط از مواد ۲۸ و ۵۱ قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات بعدی آراء مختلفی صادر گردیده، به این توضیح که شعبه پنجم دیوان عالی کشور

مطالبه جرمه موضوع ماده ۲۸ قانون امور گمرکی ۱ را در صلاحیت کمیسیون موضوع ماده ۵۱ همان قانون ۲، ولی شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور آن را در صلاحیت دادگاه عمومی تشخیص نموده‌اند که با عنایت به مراتب بالا، مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، جهت صدور رأی وحدت رویه قضائی طرح موضوع را در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور تقاضا می‌نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

۱- ماده ۲۸: هرگاه در ضمن کالائی که منظمأً به گمرک وارد گردیده کالایی مشاهده شود که در اظهارنامه اجمالی و فهرست کل بار (مانیفست) یا بارنامه وسیله نقلیه ذکر از آن نشده و یا برعکس کالایی در اظهارنامه اجمالی و فهرست کل بار (مانیفست) یا بارنامه ذکر شود که به گمرک تحویل نگردیده و برای توضیح علت اختلاف ظرف شش ماه اسناد و مدارک مورد قبول گمرک از طرف مؤسسه حامل کالا ارائه نشود حسب مورد به شرح زیر رفتار خواهد شد: در مورد اضافه تخلیه به ضبط جنس اضافی اکتفاء خواهد شد. در مورد کسر تخلیه مبلغ جرمه برای کالای مجاز عبارت خواهد بود از یک برابر و نیم وجوهی که به ترخیص قطعی کالا تعلق می‌گیرد مشروط بر اینکه از یک برابر بهای سیف تجاوز نکند و در مورد کالای ممنوع‌الورود یا غیرمجاز جرمه معادل دوبرابر بهای سیف کالا خواهد بود.

اگر ظرف مهلت مقرر باتوجه به اوضاع و احوال با ارائه اسناد و مدارک مورد قبول گمرک ثابت گردد که نسبت به اختلاف سوء نیتی نبوده گمرک می‌تواند در مورد اضافه برای هر عدل یا بسته ده ریال که حداکثر از ۵ هزار ریال تجاوز نکند و نسبت به کسری برای هر عدل یا بسته ۵۰ ریال که حداکثر از ۲۰ هزار ریال تجاوز نکند جرمه اخذ و اجازه اصلاح اظهارنامه اجمالی را بدهد.

تبصره ۱- در مورد کسری اگر کالا در مدت مقرر به یکی از گمرکات کشور تحویل شود و یا معلوم گردد که کسری در اثر عدم امکان تخلیه ناشی از پارگی عدلها و یا شکستگی صندوق و لفاف و نظایر آن و یا فاسد بودن کالا بوده است از اخذ جرمه صرف نظر می‌شود.

تبصره ۲- مسئول پرداخت جرایم مقرر فوق در مورد مؤسسات حمل و نقل که دارای نمایندگی در ایران هستند نمایندگی‌های مزبور خواهند بود و در مورد وسائل نقلیه که نمایندگی رسمی ندارند اداره گمرک می‌تواند به منظور وصول جرائم احتمالی تأمین لازم اخذ کند.

۲- ماده ۵۱: مرجع رسیدگی به اختلاف در تشخیص نوع کالا و تطبیق مشخصات آن با مندرجات تعرفه گمرکی و سایر اختلافات ناشی از اجرای مقررات گمرکی و مقررات صادرات و واردات کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی است. این کمیسیون از پنج نفر کارمند بصیر و مطلع به امور گمرکی به انتخاب رئیس کل گمرک و یک نفر از کارمندان بصیر و مطلع وزارت دارائی و یک نفر از کارمندان بصیر و مطلع وزارت اقتصاد به انتخاب وزرای مربوط تشکیل می‌شود.

رأی کمیسیون در مواردی که ما به اختلاف بین مبلغ رأی و مبلغ مورد قبول مؤدی ۲۵۰ هزار ریال یا کمتر باشد برای طرفین قطعی و لازم‌الاجراء است و زائد بر دویست و پنجاه هزار ریال همچنین در سایر موارد مذکور در این ماده رأی کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی قابل تجدیدنظر است و طرفین می‌توانند ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی کمیسیون تقاضای تجدیدنظر نمایند.

بتاریخ روز سه‌شنبه: ۱۳۸۳/۹/۱۰ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوانعالی کشور، و با حضور جناب آقای دری نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان: رؤسا و مستشاران و اعضای معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور، تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع بیانات جناب آقای دری نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور مبنی بر: ((..... احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۲۸/۸۳ موضوع اختلاف بین آراء شعب پنجم و بیست و یکم دیوان عالی کشور درخصوص تعیین مرجع صالح به رسیدگی درمورد جرمه کسر تخلیه کالاهایی که توسط حاملین در محوطه گمرک تخلیه، با لحاظ گزارش معاون محترم قضائی دیوان عالی کشور و ملاحظه پرونده‌های محاکماتی، نظریه دادستان کل کشور به شرح زیر اعلام می‌گردد:

۱- به صراحت مقررات ماده پنجاه و یک قانون امور گمرکی مرجع رسیدگی به اختلاف در تشخیص نوع کالا و تطبیق مشخصات آن با مندرجات تعرفه گمرکی و سایر اختلافات ناشی از اجرای مقررات گمرکی و مقررات صادرات و واردات کمیسیون رسیدگی به اختلاف گمرکی است.

۲- باتوجه به مندرجات دادخواستهای تقدیمی خواسته اداره گمرک مطالبه مبالغ معین بابت جرمه موضوع ماده ۲۸ قانون امور گمرکی بوده که به دفعات عدیده به شرکت خوانده اعلام گردیده و مصون از تعرض مؤدی بوده و بعنوان محل اختلاف نیز اعلام نگردیده است تا قابل طرح در کمیسیون مذکور در ماده ۵۱ فوق‌الذکر باشد بعبارت دیگر مادامی که بر اساس مبانی مذکور در صدر ماده ۵۱ مذکور بین مؤدی و اداره گمرک اختلافی حاصل نشود کمیسیون مذکور صلاحیت رسیدگی به مسائل فیما بین طرفین نخواهد داشت.

۳- در فرض اینکه مطالبات گمرک مورد اعتراض مؤدی نباشد و یا با گذشت مواعد قانونی تصمیم گمرک در این خصوص قطعیت قانونی داشته باشد، اداره گمرک به تجویز قسمت اخیر تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون امور گمرکی حق شروع عملیات اجرایی برای وصول مطالبات خود دارد و عملیات اجرایی طبق مقررات تبصره ذیل ماده ۱۵ همان قانون براساس آیین‌نامه اجرایی قانون مالیاتهای مستقیم خواهد بود و نیازی به اقدام اداره گمرک به اقامه دعوی نمی‌باشد. بنابراین مراتب رأی شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور در حدی که موجب نفی صلاحیت کمیسیون مقرر در ماده ۵۱ قانون امور گمرکی برای رسیدگی به مطالبات قطعی شده اداره گمرک می‌باشد، منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید است.)) مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ مورخ ۱۳۸۳/۹/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

به موجب اصل یک صدوپنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است و تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است و طبق ماده ۱۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، صلاحیت دادگاههای دادگستری، در رسیدگی به دعاوی، عام است مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد. با این مقدمه و باتوجه به اینکه علی‌الاصول و برحسب مستفاد از ماده ۲ و بند ۵ ماده ۵۱ و بند ۳ ماده ۲۹۶ و شقوق ۱ و ۲ ماده ۴۲۶ قانون اخیرالذکر، دادگاهها در حدود خواسته خواهان به دعاوی رسیدگی می‌کنند به عبارت دیگر، دادگاه دعوی را فقط باتوجه به صورتی که مدعی برای آنان قائل است مورد رسیدگی قرار می‌دهد و در پرونده‌های مطروح، خواهان بخواسته مطالبه وجه ناشی از کسر کالا و صدور قرار تأمین خواسته اقامه دعوی کرده است که با این ترتیب موضوع از شمول ماده ۵۱ قانون امور گمرکی خارج می‌باشد، بنابراین رأی شماره ۲۱/۱۰۰ شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور که با جهات و مبانی فوق‌الاشعار مطابقت دارد، به اکثریت آراء صحیح تشخیص می‌شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

چک پرداخت نشدنی

صدور گواهی عدم پرداخت از بانک مرجوع الیه، دادگاه این محل دادگاه صالح است (۶۶۹)

رأی وحدت رویه شماره ۶۶۹ مورخ ۱۳۸۳/۷/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

در رویه متداول سیستم یکپارچه بانکها، به دارنده چک اختیار داده شده است که علاوه بر شعبه افتتاح حساب، وجه آن را از سایر شعب نیز مطالبه نماید. بنابراین، در صورت مراجعه دارنده چک در مهلت مقرر به شعب دیگر و صدور گواهی عدم پرداخت از بانک مرجوع الیه، بزه صدور چک بلا محل محقق و دادگاه محل وقوع جرم، صالح به رسیدگی خواهد بود و به عقیده اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد، صحیح و موافق موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی براساس ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه عمومی و انقلاب در امور کیفری، برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه، لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

طلاق

کلیه دعاوی مربوط به طلاق قابل رسیدگی فرجامی است نه صرفاً اصل آن (۶۶۶)

رأی وحدت رویه ی شماره : ۶۶۶ مورخ ۱۳۸۳/۳/۱۹

آنچه از نحوه تدوین بند الف ماده ۳۶۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مستفاد می شود این است که رسیدگی فرجامی نسبت به احکام نکاح و فسخ آن صرفاً مربوط به اصل نکاح و فسخ آن می باشد و کلمه اصل به سایر موضوعات مذکور در بند ۲ ماده مزبور از جمله طلاق تسری ندارد. زیرا اولاً کلمه طلاق در جمله به طور مطلق ذکر شده، ثانیاً کلمه طلاق با علامت (،) از اصل نکاح و فسخ آن متمایز گردیده است. بنابراین و با توجه به اهمیت طلاق از نظر شارع مقدس اسلام کلیه دعاوی مربوط به طلاق قابل رسیدگی فرجامی بوده و رأی شعبه سیام دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور تائید می شود. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور در موارد مشابه لازم الاتباع است.

صلاحیت

دادگاهی که به صلاحیت مرجع غیرقضائی از خود نفی صلاحیت کند باید پرونده را به دیوان ارسال کند (۶۶۰)

حضرت آیت الله محمدی گیلانی دامت برکاته ریاست محترم هیئت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً باستحضار می رساند در استنباط از مقررات ذیل ماده ۲۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ مجلس شورای اسلامی از شعب محترم دیوان عالی کشور آراء مختلفی صادر شده است ذیلاً خلاصه جریان دو مورد از پرونده ها گزارش می گردد.^۱

۱- در پرونده کلاسه ۳۳/۷۴۶۳/۱۹ شعبه محترم سی و سوم دیوان عالی کشور، مرکز بهداشت شهرستان آمل علیه آقای متصدی خواروبار فروشی واقع در خیابان اعلام تخلف بهداشتی کرده است. پرونده در شعبه محترم ششم دادگاه عمومی آمل رسیدگی شده و بموجب دادنامه شماره ۱۱۲۶- ۷۹- بااستناد ماده ۳۹ قانون تعزیرات حکومتی امور بهداشتی و درمانی قرار عدم صلاحیت به شایستگی رسیدگی اداره تعزیرات حکومتی صادر و مستنداً به ماده ۵۸ قانون آئین دادرسی کیفری ناظر به مواد ۲۶ و ۲۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور ارسال گردیده است پس از وصول آن به دیوان عالی کشور و ارجاع به شعبه محترم ۳۳ و ثبت به کلاسه فوق الذکر بموجب دادنامه شماره ۳۳/۴۹۲-۳۳/۷/۲۳-۱۳۷۹ چنین رأی صادر شده است «با توجه به محتویات پرونده و نظر به اینکه هنوز حدوث اختلاف فیما بین دادگاه عمومی آمل و اداره تعزیرات حکومتی محقق نیست پرونده قابل طرح در دیوان عالی کشور جهت حل اختلاف نبوده اعاده می گردد.»

۲- در پرونده کلاسه ۲/۸۴۷۷/۲۰ شعبه محترم دوم دیوان عالی کشور، نماینده اداره ثبت علیه آقای سردفتر ازدواج به اتهام عدم رعایت مقررات ماده واحده قانون الزام تزریق واکسن ضدکزاز برای بانوان قبل از ازدواج اعلام جرم نموده است پرونده در شعبه محترم

^۱ نقل از شماره ۱۶۹۷۶- ۱۳۸۲/۳/۲۴ روزنامه رسمی شماره ۲۲۵۷- هـ ۱۳۸۲/۳/۶ پرونده وحدت رویه قضائی ردیف: ۲۱/۸۱ هیئت عمومی

یازدهم دادگاه عمومی رشت رسیدگی شده و به موجب دادنامه شماره ۴۳۸-۸۱/۳/۲۲-۸۱ قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه بدوی انتظامی سردفتران و دفترباران مستقر در اداره ثبت استان صادر و پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور ارسال گردیده و رسیدگی به شعبه محترم دوم ارجاع و به کلاس فوق ثبت شده است هیئت محترم شعبه مذکور پس از رسیدگی به موجب دادنامه شماره ۱۳۸۱/۴/۳۱-۲/۲۰۶ چنین رأی داده است: با عنایت به اینکه ماده ۲۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی در خصوص نفی صلاحیت محقق شدن اختلاف در صلاحیت رسیدگی بین مراجع قضائی و غیرقضائی را شرط ارسال پرونده به دیوان عالی کشور قرار نداده است و نظر باینکه موضوع معنونه از موارد تخلفات سردفتران و دفترباران تلقی می‌گردد که می‌بایست در مرجع ذیربط مورد رسیدگی قرار گیرد بنابراین نظر رأی شعبه یازدهم دادگاه عمومی رشت مطابق موازین و مقررات مربوطه بنظر می‌رسد لذا با تشخیص صلاحیت دادگاه بدوی انتظامی سردفتران و دفترباران مستقر در اداره ثبت استان گیلان اعلام نظر می‌نماید. با توجه به مراتب مذکور از سوی شعب محترم دیوان عالی کشور در استنباط از مقررات ذیل ماده ۲۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ رویه‌های مختلف اتخاذ شده است بدین توضیح که شعبه محترم سی و سوم دیوان عالی کشور حدوث اختلاف در صلاحیت فیما بین دادگاههای دادگستری و مراجع غیردادگستری و مراجع غیردادگستری را برای طرح پرونده در دیوان عالی کشور و حل اختلاف ضروری دانسته و شعبه محترم دیگر دیوان معتقد است که رسیدگی و تعیین صلاحیت مرجع صالح توسط دیوان عالی کشور منوط به تحقق اختلاف در صلاحیت بین مراجع مذکور و دادگاهها نیست در صورتیکه دادگاههای دادگستری به صلاحیت مراجع غیرقضائی یا بالعکس از خود نفی صلاحیت کنند پرونده در دیوان محترم عالی کشور مطرح و مرجع صلاحیتدار تعیین می‌گردد علیهذا باستناد مقررات ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری جهت اتخاذ رویه واحد تقاضای طرح موضوع را در هیئت محترم عمومی دیوان عالی کشور می‌نماید.

معاون اول قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

بتاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۳/۱/۱۹ جلسه وحدت رویه قضائی هیئت عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای محمد جعفر منتظری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع عقیده دادستان محترم کل کشور توسط جناب آقای محمد جعفر منتظری معاون اول دادستان محترم مبنی بر «با توجه به اینکه فراز اول ماده ۲۸ قانون فوق‌الاشعار، در خصوص ایجاد اختلاف بین دادگاههای عمومی، نظامی و انقلاب تصریح به پدید آمدن اختلاف بین دو مرجع قضائی دارد، و بدیهی است اختلاف در صورتی تحقق می‌یابد که هر دو طرف قضیه نسبت به صلاحیت خود و یا نفی صلاحیت از خود اظهار عقیده کرده باشند و اینکه فراز دوم همین ماده قانونی که با کلمه، همچنین، شروع شده ناظر به پدید آمدن اختلاف بین مراجع قضائی و غیرقضائی است و قانون گذار با بکار بردن کلمه همچنین خواسته تشابه فراز اول و دوم را بیان و حکم اولی را به دومی تسری دهد سپس تکلیف دیوان عالی کشور را مترتب بر آن نموده است. عبارت، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد، ظهور در این دارد که تکلیف دیوان عالی در جهت حل اختلاف زمانی است که بین دو مرجع اختلاف ایجاد گردد خواه دو مرجع قضائی باشند و یا یکی قضائی و دیگری غیرقضائی بوده باشد و اگر فقط یک طرف قضیه که دادگاه است خود را صالح بداند و یا از خود نفی صلاحیت کند اصولاً اختلافی محقق نشده تا نیاز به حل آن باشد. بنا بر مراتب مذکور رأی شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور، با ظاهر ماده ۲۸ آئین دادرسی مدنی انطباق دارد و مورد تأیید می‌باشد» مشاوریته و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۶۰ مورخ ۱۳۸۲/۱/۱۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

دادگاههای عمومی و انقلاب و نظامی از حیث درجه برابری بنا بر این در صورت حدوث اختلاف بین آنها در مورد صلاحیت بر طبق ماده ۲۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی^۱ دیوانعالی کشور حل اختلاف می نماید. و هرگاه این دادگاهها به صلاحیت مراجع غیرقضائی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند بلحاظ برتری اعتبار قضائی آنها نسبت بمراجع غیرقضائی نیازی به حدوث اختلاف نبوده و پرونده مستقیماً برای تشخیص صلاحیت به دیوانعالی کشور ارسال می شود. بنا بمراتب رأی شعبه دوم دیوانعالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و خالی از اشکال است. علیهذا مستنداً بماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوانعالی کشور لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

تصرف عدوانی

در تصرف عدوانی تا زمانی که تصرف ادامه دارد مشمول مرور زمان نخواهد شد (۶۵۹)

حضرت آیت ا... گیلانی ریاست محترم دیوان عالی کشور باستحضار می رساند: قائم مقام محترم رئیس دادگستری کل استان اصفهان با ارسال پرونده ای که حاوی دو رأی متفاوت از دو شعبه دادگاه تجدیدنظر در موضوع واحدی می باشد تقاضای تعیین تکلیف نموده است. از آنجایی که موضوع قابل طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشخیص داده شده ابتدا خلاصه ای از جریان پرونده های مورد نظر را منعکس سپس اظهار نظر می نماید.^۲

۱- علی در پرونده کلاسه ۲۷۸/۱۰۳۳ اداره کشاورزی شهرستان گلپایگان علیه آقای رمضان و چند نفر دیگر تحت عنوان تجاوز به اراضی دشت شمال شکایت نموده و در شعبه دوم دادگاه عمومی شهرستان گلپایگان مطرح و شعبه مذکور طی قرار شماره ۱۵۹ مورخ ۱۳۷۹/۲/۳ به شرح ذیل مبادرت به صدور قرار نموده است: در خصوص شکایت اداره کشاورزی گلپایگان علیه آقای رمضان علی و... دائر به تجاوز بر اراضی دشت شمال نظر به این که از تاریخ تقدیم شکایت مورخ ۱۳۶۴/۷/۱۰ تاکنون موضوع منجر به صدور حکم نگردیده و موضوع مشمول مرور زمان گردیده لذا دادگاه به استناد مواد ۱۷۳ و ۶ قانون آیین دادرسی کیفری قرار موقوفی تعقیب صادر و اعلام می نماید. شاکی به قرار صادره اعتراض و با تقاضای تجدیدنظر وی پرونده به شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان ارسال و شعبه مزبور طی دادنامه شماره ۴۲۴ مورخ ۱۳۷۹/۴/۸ به شرح ذیل انشاء رأی نموده است: نظر به این که اعتراض مؤثری به عمل نیامده است تا نقض رأی بدوی را ایجاب نماید و از نظر رعایت مقررات و تشریفات دادرسی نیز ایراد و اشکالی به نظر نمی رسد دادگاه ضمن رد اعتراض سازمان کشاورزی اصفهان به استناد بند الف ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری، دادنامه تجدیدنظر خواسته شماره ۱۵۹-۱۳۷۹/۲/۳ را تأیید می نماید.

^۱ ماده ۲۸ - هرگاه بین دادگاههای عمومی، نظامی و انقلاب در مورد صلاحیت، اختلاف محقق شود همچنین در مواردی که دادگاهها اعم از عمومی، نظامی و انقلاب به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد. رأی دیوان عالی کشور در خصوص تشخیص صلاحیت، لازم الاتباع می باشد.

^۲ نقل از شماره ۱۶۷۲۱-۱۳۸۱/۵/۵ روزنامه رسمی شماره ۲۲۳۳-هـ ۱۳۸۱/۴/۳۰

۲- در پرونده کلاسه ۳۴/۷۳/۳۷۳ اداره آموزش و پرورش شهرستان گلپایگان علیه آقای نعمت‌اله و چند نفر دیگر تحت عنوان تجاوز به اراضی متعلق به هنرستان کشاورزی شکایت نموده و در شعبه سوم دادگاه عمومی شهرستان گلپایگان مطرح و شعبه مذکور پس از جری تشریفات قانونی طی دادنامه شماره ۷/۹۲۲ مورخ ۱۳۷۹/۶/۱۴ به شرح ذیل مبادرت به صدور قرار نموده است. در خصوص اتهام آقایان نعمت‌اله رفعتی و ... دایر بر تشکیل در تصرف عدوانی اراضی ملی واگذار شده به اداره آموزش و پرورش شهرستان گلپایگان نظر به این که از تاریخ طی اولیه شکایت توسط اداره آموزش و پرورش شهرستان گلپایگان (۱۳۷۳/۱۲/۷) قریب شش سال سپری و پرونده به هر دلیل منجر به صدور رأی نشده است لذا بنا به مراتب و با عنایت به نوع جرم و مجازات مقرر در قانون موقوفی تعقیب به لحاظ شمول مرور زمان صادر و اعلام می‌دارد: شاکی به رأی صادره اعتراض و با تقاضای تجدیدنظر وی پرونده به شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان ارسال و شعبه مزبور طی دادنامه شماره ۱۳۸۰/۳/۱۹-۲۷۸ به شرح ذیل انشاء رأی نموده است: تجدیدنظر خواهی درست است زیرا تصرف عدوانی بزه‌بازدارنده نیست، چون بزه‌های مواد شمرده شده در ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی بزه‌های قابل گذشت است بنابراین جنبه عمومی ندارد، کیفر بازدارنده کیفر عمومی است و بنابر ماده ۱۷ قانون یاد شده برخورد با نظم و مصلحت اجتماع است در هر بزه که این برخورد نباشد کیفر بازدارنده نیست لذا بزه‌ها موضوع بند سوم ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری بزه‌بازدارنده نیست چون با شکایت رئیس حوزه قضایی یا دستور وی قابل پیگرد می‌باشد و نیازمند شکایت متضرر از آن است بنابراین موضوع شکایت بند سوم ماده ۲ (ق آ د ک) و موضوع مواد ماده ۷۲۷ (ق م ا) یکسان است یعنی هر دو جنبه خصوصی دارد و جز با شکایت خصوصی قابل پیگرد نمی‌باشد و مشمول ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی نیست. کیفری که جعل شارع باشد و یا آن را امضاء کند تعزیری است اما آن را که حکومت جعل کند بازدارنده است، ضرورت کیفر غاصب از سوی شارع است نه حکومت هر چند که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده باشد، اختیار حاصله ناشی از ماده ۷۲۷ بر دادگاه برای کیفر متهم در بزه‌های قابل گذشت موجب تحول بزه قابل گذشت به بزه غیرقابل گذشت نخواهد بود، چه در این صورت اختیار حاصله از ماده یاد شده در صدور قرار موقوفی تعقیب منتفی خواهد شد علیهذا بزه تصرف عدوانی بزه تعزیری است نه بازدارنده و مستنداً به بند ۲ ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری قرار موقوفی پیگرد شکسته می‌گردد.

نظریه: همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمائید در خصوص تجاوز به اراضی ملی و تصرف عدوانی آن که شعب بدوی دادگاه‌های رسیدگی کننده آن را مشمول مرور زمان دانسته‌اند، صرف‌نظر از صحت و سقم آن یکی از شعب دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان از مصادیق ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی دانسته و باستناد مواد ۶ و ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری قرار دادگاه بدوی را تأیید و شعبه دیگر آن را از مصادیق ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی ندانسته و باستناد بند ۲ ماده ۲۵۷ (ق آ د ک) قرار صادره را نقض نموده است به همین جهت در استنباط از قانون به وجود آمده و منتهی به صدور آراء متفاوتی شده است لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، خواهشمند است مقرر فرمائید به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی موضوع در دستور کار هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور قرار گیرد.

معاون اول دادستان کل کشور _ محمدجعفر منتظری

به تاریخ روز سه‌شنبه: ۱۳۸۱/۳/۷ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای محمدجعفر منتظری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گذشته و استماع عقیده جناب آقای محمدجعفر منتظری معاون اول دادستان کل کشور مبنی بر «در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۲/۸۱ مربوط به اختلاف نظر بین شعب سوم و هشتم دادگاه‌های تجدیدنظر استان اصفهان در استنباط از قوانین در خصوص تجاوز به اراضی ملی به شرح ذیل اظهار نظر می‌شود: با توجه به ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی که مقرر داشته: «تعزیر تأدیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است» و نیز تبصره ۱ ماده ۲ ق.آ.د.ک _ که در تعریف تعزیرات

شرعی بیان داشته: «تعزیرات شرعی عبارت است از مجازاتی که در شرع مقدس اسلام برای ارتکاب فعل حرام یا ترک واجب بدون تعیین نوع و مقدار مجازات مقرر گردیده و ترتیب آن به شرح مندرج در قانون مجازات اسلامی می‌باشد.» و ماده ۱۷ ق.م.ا که در تعریف مجازات بازدارنده مقرر داشته «مجازات بازدارنده تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی تعیین می‌گردد.» و با عنایت به ماده ۱۷۳ ق.آ.د.ک- که فقط مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی را با رعایت شرایطی غیرقابل تعقیب دانسته و نه تعزیرات شرعی را و با توجه به این که تصرف اراضی ملی دارای ممنوعیت و حرمت شرعی به عنوان حرمت اولیه نمی‌باشد و احکام فقهی مربوط به باب تحجیر و حیازات حاکی از تجویز شرع مقدس اسلام برای بهره‌برداری از آنهاست و ممنوعیت‌های قانونی که از سال ۱۳۴۶ به موجب قوانین مختلف شروع و ادامه یافته به منظور حفظ نظامات حکومتی و مصالح عامه مقرر شده در نتیجه تصرف اراضی ملی و تجاوز به آن‌ها از مصادیق تعزیرات شرعی نبوده بلکه از مصادیق مجازات‌های بازدارنده است و مقررات مربوط به این نوع مجازات‌ها شامل آن می‌گردد. لکن از طرف دیگر با توجه به این که تصرف عدوانی و تجاوز به اموال، اعم از تصرف در اموال خصوصی و عمومی و تجاوز به آن‌ها تا وقتی که ادامه داشته باشد یک جرم مستمر شناخته می‌شود در نتیجه اصولاً موضوع مشمول مقررات مربوط به مرور زمان نمی‌باشد. با توجه به مراتب فوق رأی شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان صرفاً از این حیث که قرار موقوفی تعقیب دادگاه بدوی را نقض نموده منطبق با موازین و مقررات تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۵۹ مورخ ۱۳۸۱/۳/۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

برطبق ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی انقلاب در امور کیفری جرائمی که مجازات آن‌ها از نوع بازدارنده باشد با حصول مرور زمان تعقیب آن‌ها موقوف می‌شود^۱ هر چند تجاوز به اراضی ملی شده و تصرف عدوانی آن اراضی با مورد لحاظ قراردادن ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی دارای مجازات بازدارنده است ولی چون جرم مذکور از جرائم مستمر می‌باشد و تا وقتی که تصرف ادامه دارد موضوع مشمول مرور زمان نخواهد شد علیهذا رأی شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان صرفاً از حیث نقض رأی صادره از شعبه سوم دادگاه عمومی دائر به موقوفی تعقیب به اکثریت آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور نتیجتاً قانونی تشخیص و مستنداً، به ماده ۲۷۰ قانون مزبور در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

جرائم نظامیان

^۱ ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲؛ مرور زمان، در صورتی تعقیب جرائم موجب تعزیر را موقوف می‌کند که از تاریخ وقوع جرم تا انقضای مواعد زیر تعقیب نشده یا از تاریخ آخرین اقدام تعقیبی یا تحقیقی تا انقضای این مواعد به صدور حکم قطعی منتهی نگردیده باشد:

الف- جرائم تعزیری درجه یک تا سه با انقضای پانزده سال

ب- جرائم تعزیری درجه چهار با انقضای ده سال

پ- جرائم تعزیری درجه پنج با انقضای هفت سال

ث- جرائم تعزیری درجه هفت و هشت با انقضای سه سال.

تبصره ۱- اقدام تعقیبی یا تحقیقی، اقدامی است که مقامات قضائی در اجرای یک وظیفه قانونی از قبیل احضار، جلب، بازجویی، استماع اظهارات شهود و مطلعان، تحقیقات یا معاینه محلی و نیابت قضائی انجام می‌دهند.

تبصره ۲- در مورد صدور قرار اناطه، مرور زمان تعقیب از تاریخ قطعیت رأی مرجعی که رسیدگی کیفری منوط به صدور آن است، شروع می‌شود.

قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب منصرف از دادسرا و دادگاه‌های نظامی می‌باشد (۶۵۶)

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور سلام علیکم احتراماً معاون دادستان نظامی تهران به شرح نامه شماره ۴۰۵۶/د/ک ۳۸ مورخ ۱۳۸۰/۵/۲۲ با ارسال دادنامه شماره ۱۴۰ مورخ ۱۳۸۰/۲/۳۰ شعبه سوم دادگاه نظامی یک تهران مؤید به دادنامه شماره ۷۰ مورخ ۱۳۸۰/۳/۲۶ شعبه هشتم دادگاه نظامی یک تهران (مرجع تجدید نظر) و دادنامه شماره ۱۹۹ مورخ ۱۳۸۰/۳/۲۲ شعبه سوم دادگاه نظامی یک تهران مؤید به دادنامه شماره ۲۲۳ مورخ ۱۳۸۰/۴/۱۰ شعبه چهارم دادگاه نظامی یک تهران اعلام نموده است که شعب مذکور به شرح دادنامه‌های فوق‌الذکر در استنباط از ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری رویه‌های مختلفی اتخاذ نموده‌اند لذا برای اتخاذ رویه واحد درخواست طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور می‌نماید با بررسی سوابق احکام فوق‌الذکر خلاصه جریان کار توصیف و احکام متهاافت تشریح می‌گردد.^۱

۱- در پرونده کلاسه ۷۸/۳۶۴۱۶ آقایان علیرضا فرزند و مجتبی فرزند به اتهام مشارکت در سرقت اموال دولتی تحت پیگرد دادرسی نظامی تهران قرار گرفته و پس از احراز بزهکاری نامبردگان به موجب کیفرخواست مورخ ۱۳۷۰/۱/۲۵ به استناد ماده ۳۸۲ قانون مجازات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران از دادگاه نظامی برای متهمین تقاضای کیفر نموده است دادرسی شعبه سوم دادگاه نظامی یک تهران (شعب مرجع الیه) طی دادنامه شماره ۱۴۰ مورخ ۱۳۸۰/۲/۳۰ به شرح آتی مبادرت به انشاء رأی می‌نماید: با توجه به گذشت بیش از ده سال از وقوع ارتکاب جرم به استناد بند «الف» ماده ۱۷۳ قانون آ.د.ک دادگاه‌های عمومی و انقلاب قرار موقوفی تعقیب متهمان علیرضا و مجتبی صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره پس از درخواست دادرسی نظامی تهران در شعبه هشتم دادگاه نظامی تهران (مرجع تجدید نظر) بدین شرح استدلال و آن را نقض نموده است: (نظر به این که برابر ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب فقط محاکم عمومی و انقلاب براساس قانون مذکور عمل می‌نمایند و منصرف از دادسرا و دادگاه‌های نظامی می‌باشد و قانون آیین دادرسی نظامی می‌باشد و قانون آیین مذکور عمل می‌نمایند و منصرف از دادسرا و دادگاه‌های نظامی می‌باشد و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ و اصلاحات بعد کماکان نسبت به محاکم نظامی معتبر و لازم‌الاجرا می‌باشد لذا قرار موقوفی تعقیب را خلاف قانون حاکم بر محاکم نظامی دانسته آن را نقض می‌نماید...)

۲- در پرونده کلاسه ۷۸/۳۲۶۸۲ آقایان حمیدرضا، علیرضا و احمد به اتهام سرقت مهمات تحت پیگرد دادرسی نظامی تهران قرار گرفته و پس از احراز بزهکاری نامبردگان دادرسی مذکور به موجب کیفرخواست ۱۳۷۳/۹/۲۵ با استناد مواد ۶۷ و ۶۳ قانون مجازات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران از دادگاه نظامی برای متهمین تقاضای کیفر نموده است دادرسی شعبه سوم دادگاه نظامی یک تهران (شعبه مرجع الیه) طی دادنامه شماره ۱۹۹ مورخ ۱۳۸۰/۳/۲۲ به شرح آتی مبادرت به صدور رأی می‌نمایند: با عنایت به این که از زمان وقوع ارتکاب جرم نامبردگان بیش از ده سال سپری شده است مشمول قاعده مرور زمان شده فلذا با استناد ماده ۱۷۳ قانون آ.د.ک اخیرالتصویب قرار موقوفی تعقیب نامبردگان صادر و اعلام می‌گردد ... رأی صادره پس از درخواست دادرسی نظامی تهران در شعبه چهارم دادگاه نظامی تهران (مرجع تجدید نظر) بدین شرح استدلال و آن را ابرام نموده است (هر چند که قانون آ.د.ک اخیرالتصویب اختصاص به محاکم عمومی و انقلاب دارد لیکن دادگاه‌های نظامی نیز در صورتی که در قانون آیین دادرسی کیفری ماده قانون مورد نیاز وجود نداشته و یا مسکوت باشد استناد محاکم به مواد قانون آیین دادرسی محاکم

^۱ نقل از شماره ۱۶۶۲۸-۱۳۸۱/۱/۱۴ روزنامه رسمی شماره ۲۲۰۶-هـ ۱۳۸۰/۱۲/۲۶ پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۹/۸۰ هیأت عمومی

عمومی انقلاب در امور کیفری بلامانع است به خصوص در مواردی که قانون لاحق اخف و مساعد به حال متهم باشد بنا علی هذا دادگاه ضمن رد اعتراض معترض ... دادنامه فوق‌الاشعار را عیناً ابرام می‌نماید...

همان طوری که معاون محترم دادرسی نظامی تهران اعلام کرده اختلاف در استنباط از ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری محقق به نظر می‌رسد و اقتضا دارد به استناد ماده ۲۷۰ ق.آ.د.ک هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور موضوع مختلف‌فیه را جهت وحدت رویه قضایی بررسی و نسبت به آن اظهار نظر می‌فرماید.

معاون اول دادستان کل کشور _ محمد جعفر منتظری

به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۰/۱۱/۲۳ جلسه وحدت رویه قضات هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌اله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای محمد جعفر منتظری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع عقیده جناب آقای محمد جعفر منتظری معاون اول دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «با توجه به این که ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۸ مختص به دادگاه‌های مرقوم می‌باشد و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۲۹۰ و اصلاحات بعدی خصوصاً ماده ۳ اضافه شده به قانون مزبور مصوب سال ۱۳۳۷ نسبت به محاکم نظامی معتبر و لازم‌الرعايه می‌باشد صدور قرار موقوفی تعقیب به استناد ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در خصوص جرایم نظامی وجاهت قانونی ندارد، لذا حکم صادره از شعبه هشتم دادگاه نظامی یک تهران از این جهت صحیحاً اصدار یافته و مورد تأیید است». مشاوره نموده اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۵۶ مورخ ۱۳۸۰/۱۱/۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

رسیدگی دادگاه‌های نظامی وفق قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ و اصلاحیه‌های بعدی انجام می‌گیرد و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری صرفاً مربوط به نحوه رسیدگی محاکم عمومی و انقلاب بوده و قسمت اخیر ماده ۳۰۸ قانون اخیرالذکر نیز مؤید این معنی است. به علاوه اصل عدم شمول ماده ۱۷۳ قانون یاد شده نسبت به رسیدگی در محاکم نظامی است. بنا به مراتب رأی شعبه ۸ دادگاه نظامی تهران که با این نظر مطابقت دارد به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح تشخیص و با استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌های لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

جرایم اطفال

کلیه جرایم اطفال و نوجوانان در دادگاه اطفال و نوجوانان رسیدگی می‌شود (۶۵۱)

حضرت آیت ا... محمدی گیلانی ریاست محترم دیوانعالی کشور سلام علیکم احتراماً "بعرض می‌رساند، آقای قائم مقام رئیس کل دادگستری استان گلستان طی نامه شماره ۱۴۰۷۹۰۱۶۷۸۶ - ۷۹۰۳۰۳ با ارسال دادنامه هائی ازدادگاههای تجدیدنظر استان گلستان

اظهار نموده شعبات مزبور درخصوص امر واحدی رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند تقاضا دارد موضوع در هیأت عمومی دیوانعالی کشور مطرح شود که با مطالبه پرونده‌های مربوطه بدواً خلاصه‌ای از جریان پرونده‌ها معروض و سپس مبادرت به اظهار نظری نماید.^۱

۱- در پرونده ۱۸.۷۹.۱۰۸ آقای مسعود رخشانی متولد سال ۱۳۶۴ به اتهام در معرض فروش قرار دادن چهار کیلوتریاک تحت تعقیب بوده است. آقای دادرسی شعبه سوم دادگاه انقلاب گرگان ضمن رسیدگی و صدور حکم نسبت به متهم دیگر پرونده در دادنامه صادره درخصوص اتهام آقای مسعود..... اعلام کرده چون سن وی کمتر از ۱۵ سال تمام است (هنگام ارتکاب جرم تاریخ ۷۸.۱۰.۲۸ بوده) و دادستان معظم کل کشور نیز در مورد متهم دیگری که صغیر بوده دادگاه اطفال را صالح به رسیدگی دانسته‌اند و با توجه به مقررات ماده ۲۳۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب که رسیدگی به تمام جرائم اطفال در صلاحیت دادگاه اطفال می‌باشد، با اعلام صلاحیت دادگاه اطفال بعدم صلاحیت خود اظهار نظر نموده پس از ارسال پرونده به دادگاه عمومی گرگان (جانشین دادگاه اطفال) و ارجاع پرونده به شعبه ۱۸ دادرسی دادگاه طی دادنامه شماره ۷۸.۱۰۵-۷۸.۲.۷ اجمالاً چنین‌انشاء رأی کرده، در مورد اتهام آقای مسعود دایر به عرضه چهار کیلوتریاک برای فروش صرفنظر از صحت و سقم قضیه نظر به اینکه به کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر طبق بند ۵ از ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در صلاحیت دادگاه انقلاب بوده و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری هر چند به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام اشاره کرده اولاً "این تبصره انصراف به جرائم عمومی دارد و نظریه دادستان محترم کل کشور و همکاران محترم استنباط شخصی است و الزام قانونی نمی‌آورد بنابه مراتب با اعلام صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی گلستان بعدم صلاحیت خود اظهار نظر می‌نماید با تحقق اختلاف پرونده به منظور حل اختلاف به دادگاه تجدیدنظر استان گلستان ارجاع می‌شود و دادرسان شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان بشرح دادنامه شماره ۷۹.۲.۱۸-۳.۱۳۱ چنین اظهار نظر کرده‌اند درخصوص حدوث اختلاف در صلاحیت فیما بین شعبه سوم دادگاه انقلاب اسلامی گلستان و شعبه ۱۸ دادگاه عمومی این شهرستان در رسیدگی به اتهام آقای مسعود مبنی بر عرضه ۴ کیلو تریاک بمنظور فروش نظر به اینکه مبنای صلاحیت محاکم انقلاب اسلامی در رسیدگی به‌نوع جرائم مطروحه در پرونده در حال حاضر و با توجه به صلاحیتهای احصاء شده در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳ مجلس شورای اسلامی قانون اخیرالذکر می‌باشد و این قانون با تصویب قانون آئین دادرسی کیفری خصوصاً مواد ۲۱۹ و ۲۲۰ آن که تصریح دارد به کلیه جرائم اطفال در محاکم اطفال و محکمه جانشین آن (دادگاههای عمومی) دارد تخصیص خورده است با اعلام صلاحیت شعبه ۱۸ دادگاه عمومی گرگان و توجهاً" به نظریه شماره ۷.۴ مورخ ۷۹.۱.۱۸ اداره حقوقی قوه قضائیه حل اختلاف می‌شود این پرونده فعلاً" در دادگاه گرگان در جریان رسیدگی است.

۲- در پرونده کلاسه ۷۸.۱۱۸۶ دادگاه انقلاب اسلامی گنبد کاوس آقای ناصر به اتهام حمل و نگهداری ۱۶۵ گرم تریاک تحت تعقیب بوده بار سال پرونده به دادگاه انقلاب دادرسی شعبه دوم بموجب قرار شماره ۷۸.۱۰.۱۲-۲۰۱۰۳۹ با استناد تبصره ۲ از ماده ۲۱۹ و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری با توجه به سن متهم که کمتر از ۱۸ سال بوده با اعلام صلاحیت دادگاه اطفال به عدم صلاحیت خود اظهار نظر می‌نماید و با ارسال پرونده به دادگاه عمومی مینودشت دادرسی شعبه پنجم دادگاه عمومی بموجب دادنامه شماره ۷۸.۱۰.۱۳-۱۲۵۶ باین استدلال که با امعان نظر به محتویات پرونده و ماهیت ذاتی جرم انتسابی که در صلاحیت دادگاه انقلاب است با اعلام صلاحیت آن دادگاه بعدم صلاحیت خود اظهار نظر کرده است که با تحقق اختلاف پرونده به دادگاه تجدیدنظر استان گلستان ارسال می‌شود آقایان دادرسان شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان بموجب دادنامه شماره ۷۸.۱۱.۱۱-۵.۱۰۲۱ اجمالاً چنین انشاء رأی کرده‌اند. «با توجه به صلاحیت ذاتی دادگاه انقلاب

^۱ نقل از شماره ۱۶۲۳۶-۱۳۷۹.۸.۲۹ روزنامه رسمی شماره ۲۱۳۳-هـ ۱۳۷۹.۸.۲۴ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۸.۷۹ هیئت عمومی

برای رسیدگی به جرائم مربوط به مواد مخدر و عنایت به بند ۵ از ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با اعلام صلاحیت دادگاه انقلاب گنبدکاووس حل اختلاف می‌شود» بنابه مراتب بشرح آتی، مبادرت به اظهار نظر می‌نماید.

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمائید آقایان دادرسان دادگاههای تجدیدنظر استان گلستان در استنباط از بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و مواد ۲۱۹ و ۲۲۰ از قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند بدین توضیح در مورد رسیدگی به جرائم اطفال در امر مواد مخدر شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان دادگاه عمومی (جانشین دادگاه اطفال) گرگان را صالح به رسیدگی دانسته، لیکن شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان بعکس دادگاه انقلاب اسلامی گنبد کاوس را صالح به رسیدگی تشخیص داده و لذا تقاضا دارد دستور فرمائید پرونده‌ها بمنظور ایجاد رویه واحد به هیأت عمومی محترم دیوانعالی کشور ارسال شود.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۹.۸.۳ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوانعالی کشور و با حضور جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جناب آقایان، رؤساو مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع عقیده جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «با توجه به صراحت مواد ۲۱۹ و ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که مقرر داشته جرائم اطفال باید در دادگاه اطفال و یا دادگاه جانشین (دادگاه عمومی) مورد رسیدگی قرار گیرد و در واقع قانون اخیرالصدور مزبور درخصوص بزه اطفال در امر مواد مخدر تخصیص یافته است و لذا رأی صادره از شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان موجه بوده و مورد تأیید اینجانب است. مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده اند.

رأی شماره ۶۵۱ مورخ ۱۳۷۹.۸.۳ رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور^۱

تبصره ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ مقرر داشته که به کلیه جرائم اشخاص کمتر از ۱۸ سال تمام بر طبق مقررات عمومی در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود و نظر به اینکه فلسفه وضع قانون دادگاه اطفال مبتنی بر تربیت و تهذیب می‌باشد و نیز خصوصیات جسمی و روانی و اصل عدم مسئولیت اطفال بزهکار ایجاب کرده که قانونگذار با رعایت قاعده حمایت از مجرم دادگاه خاصی را در مورد رسیدگی به مطلق جرائم آنها تشکیل دهد و با توجه به اینکه بموجب ماده ۳۰۸ قانون مزبور، دادگاههای عمومی و انقلاب فقط بر اساس این قانون عمل می‌نمایند و کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون نسبت به دادگاههای عمومی و انقلاب الغاء گردیده است، لذا رأی صادره از شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان که با این نظرائطابق دارد به اکثریت آراء اعضاء هیأت عمومی دیوانعالی کشور قانونی و مطابق موازین شرعی تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

دعوی ضرر و زیان

در خصوص رسیدگی به دعوی ضرر و زیان در دادگاه کیفری

حضرت آیت ا... محمدی گیلانی ریاست محترم دیوانعالی کشور با عرض سلام احتراماً" به استحضار عالی می‌رساند آقای رئیس دادگستری شهرستان سواد کوه با ارسال دو پرونده به دیوانعالی کشور و اعلام اینکه دادرسان شعب چهارم و پنجم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران نسبت به امر واحدی نظریه‌های متفاوتی اتخاذ کرده‌اند تقاضا نموده موضوع در هیأت عمومی دیوانعالی کشور مطرح شود و معاونت او لمحترم دیوانعالی کشور پرونده‌های مذکور را جهت اقدام به دادسرای دیوانعالی کشور ارسال فرموده‌اند و با ملاحظه پرونده‌ها خلاصه ایز جریان پرونده‌ها معروض و سپس مبادرت به اظهارنظر می‌نماید.^۲

^۱ ماده ۳۰۴ - به کلیه جرایم اطفال و افراد کمتر از هجده سال تمام شمسی در دادگاه اطفال و نوجوانان رسیدگی می‌شود. در هر صورت محکومان بالای سن هجده سال تمام موضوع این ماده، در بخش نگهداری جوانان که در کانون اصلاح و تربیت ایجاد می‌شود، نگهداری می‌شوند.

تبصره ۱ - طفل، کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده است.

تبصره ۲ - هرگاه در حین رسیدگی سن متهم از هجده سال تمام تجاوز نماید، رسیدگی به اتهام وی مطابق این قانون در دادگاه اطفال و نوجوانان ادامه می‌یابد. چنانچه قبل از شروع به رسیدگی سن متهم از هجده سال تمام تجاوز کند، رسیدگی به اتهام وی حسب مورد در دادگاه کیفری صالح صورت می‌گیرد. در این صورت متهم از کلیه امتیازاتی که در دادگاه اطفال و نوجوانان اعمال می‌شود، بهره‌مند می‌گردد.

ماده ۲۹۸ - دادگاه اطفال و نوجوانان با حضور یک قاضی و دو مشاور تشکیل می‌شود. نظر مشاوران، مشورتی است.

تبصره - در هر حوزه قضایی شهرستان یک یا چند شعبه دادگاه اطفال و نوجوانان برحسب نیاز تشکیل می‌شود. تا زمانی که دادگاه اطفال و نوجوانان در محلی تشکیل نشده است، به کلیه جرایم اطفال و نوجوانان به جز جرایم مشمول ماده (۳۱۵) این قانون، در شعبه دادگاه کیفری دو یا دادگاهی که وظایف آن را انجام می‌دهد رسیدگی می‌شود.

^۲ نقل از شماره ۱۶۲۲۵ - ۱۳۷۹.۸.۱۵ روزنامه رسمی شماره ۲۱۳۱ - هـ ۱۳۷۹.۸.۹ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۴.۷۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

۱- در پرونده کلاسه ۸۹۹.۹۰۰.۷۸ آقای جلیل علیزاده به اتهام تعلیف غیرمجاز ۵۴ راس گوسفند در مرتع دهر امام زاده حسن تحت تعقیب اداره منابع طبیعی سوادکوه قرار گرفته پس از تنظیم صورتمجلس و تحقیق از متهم و اقرار صریح وی به چرای غیرمجاز گوسفندانش در مرتع فوق و ارسال اوراق مزبور به دادگاه عمومی سوادکوه و تقاضای رسیدگی و صدور حکم به محکومیت متهم به پرداخت خسارات وارده به مرتع را می‌نماید و نیز دادخواست مطالبه ضرر و زیان علیه متهم به خواسته مبلغ ۱۳۷۷۶۰۰ ریال تقدیم می‌نماید. آقای دادرسی شعبه سوم دادگاه عمومی سوادکوه پس از رسیدگی بموجب دادنامه شماره ۸۹۶.۷۸-۷۸.۸.۱۶ اجمالا چنین انشاء ری می‌نماید.

رأی - درخصوص اتهام آقای جلیل علیزاده به تعلیف غیرمجاز ۵۴ راس گوسفند در مرتع دهر امام زاده حسن بدون مجوز نظر به اینکه به صراحت ماده ۴۴ مکرر قانون جنگلها و مراتع تعلیف غیرمجاز گوسفندان جرم نیست بلکه جنگلداری مکلف به خروج دامها از مرتع می‌باشد و لذا مستندا" به اصل ۳۷ قانون اساسی حکم بر براءت مشارالیه به لحاظ جرم نبودن عمل صادر می‌نماید و درخصوص دادخواست ضرر و زیان اداره جنگلداری با توجه به اینکه خوانده اقرار صریح نموده که ۵۴ راس گوسفند خود را از تاریخ ۷۸.۳.۱۸ لغایت ۷۸.۴.۲ بمدت ۲۱ روز داخل در مرتع نموده و مستندا" به مواد ۷ و ۳۵۷ قانون آئین دادرسی مدنی نامبرده را به پرداخت و جه مورد مطالبه اداره جنگلداری محکوم می‌نماید. با تجدیدنظر خواهی محکوم علیه شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران طی دادنامه شماره ۷۸.۱۱.۲۸-۱۱۰۷ بطور خلاصه چنین اظهارنظر نموده: «مستفاد از مفهوم ماده ۱۲ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی در امور کیفری این است دادگاه در صورت محکومیت کیفری متهم می‌تواند در باره زیان مادی وی نیز او را محکوم نماید. ازاین رو با گسیختن بخش مدنی دادنامه بدوی رأی بر بطلان درخواست خواهان صادر می‌نماید».

۲- در پرونده ۹۳۴.۹۳۵.۷۸ آقای حاج شکرا... داودی به اتهام وارد کردن ۵۰ راس دام در مرتع افراچال بدون اخذ پروانه تحت تعقیب اداره منابع طبیعی سوادکوه قرار گرفته، با توجه به گزارش مامورین ذیربط و صورتمجلس تنظیمی و اقرار صریح متهم پرونده را برای رسیدگی به دادگاه عمومی سوادکوه ارسال می‌نمایند و نیز اداره مذکور دادخواست ضرر و زیان به مبلغ ۷.۸۰۰.۰۰۰ ریال علیه نامبرده به دادگاه تقدیم می‌نماید. و آقای دادرسی شعبه سوم دادگاه عمومی سوادکوه پس از بررسی گزارش و دادخواست تقدیمی و تحقیق از طرفین بموجب دادنامه ۹۲۷ و ۷۸.۸.۲۲-۷۸.۸.۲۲ چنین انشاء رأی می‌نماید.

رأی - نظر به اینکه به صراحت ماده ۴۴ مکرر قانون جنگلها و مراتع تعلیف غیرمجاز جرم نمی‌باشد بلکه تکلیفی است بر عهده جنگلداری برای خروج دامها از مراتع از اینرو دادگاه مستندا" به اصل ۳۷ قانون اساسی حکم بر براءت مشتکی عنه صادر می‌نماید و درخصوص دادخواست مدعی خصوصی باعنایت به طرح دعوی حقوقی از جانب اداره جنگلداری و گزارش و صورتمجلس مورخ ۷۸.۷.۳ مامورین و اقرار صریح متهم مستندا" به مواد ۷ و ۵۱۱ قانون آئین دادرسی کیفری و مواد ۱ و ۲ قانون مسئولیت مدنی و ۳۵۷ قانون آئین دادرسی مدنی خوانده را به پرداخت مبلغ ۷.۸۰۰.۰۰۰ ریال در حق خواهان محکوم می‌نماید و با تجدیدنظر خواهی محکوم علیه شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران طی دادنامه شماره ۷۸.۱۱.۲۴-۱۱۷۹ اجمالا" چنین رأی داده است: رأی - چون خوانده فقط اقرار کرده بمدت یک روز دامهای خود را داخل مرتع کرده و گزارش اداره خواهان مبنی بر اینکه خوانده به مدت ۲۶ روز دامهای خود را بدون مجوز در مرتع وارد نموده متکی به دلیل نیست با اصلاح دادنامه بدوی خوانده را محکوم به پرداخت سیصد هزار ریال حق التعلیف غیرمجاز یک روز له اداره منابع طبیعی سوادکوه محکوم می‌نماید و مازاد بر این مبلغ دعوی را محکوم به رد نموده است. بنابه مراتب بشرح ذیل اظهار نظر می‌نماید:

نظریه - همانطور که ملاحظه می‌فرمائید بین شعب چهارم و پنجم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران در مسئله تعلیف و چرانیدن غیرمجاز دامها در موضوع واحد نظریه‌های متفاوتی ابراز داشته‌اند که منجر به شکایت و اعلام اداره منابع طبیعی شده بدین توضیح آقایان دادرسان شعبه پنجم با این استدلال که دادگاه بدوی حکم براءت متهم را صادر کرده و محکومیت وی را به پرداخت ضرر و زیان مدعی خصوصی خلاف قانون تشخیص و حکم به رد دعوی صادر نموده‌اند لیکن بر عکس آقایان دادرسان شعبه چهارم دادگاه استان مازندران حکم دادگاه بدوی را موجه تشخیص و با اصلاح آن رأی بدوی را ابرام کرده‌اند. بنابه مراتب تقاضا دارد به استناد ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب دستور فرمائید جهت ایجاد رویه واحد در هیأت عمومی دیوانعالی محترم کشور مطرح شود.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۹.۷.۵ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت ... محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوانعالی کشور و با حضور جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤساو مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع عقیده جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «با توجه به ملاک مقررات ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور مصوب سال ۶۸ دادگاههای کیفری مکلفند در صورتیکه دعوی جزائی در دادگاه کیفری منتهی به صدور حکم براءت شود به دعوی ضرر و زیان رسیدگی و رأی صادر نمایند و لذا با توجه به ماده قانونی مرقوم رأی صادره از شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران حسب مقررات صحیحاً» صادر شده و عقیده به تائید آن دارم».

مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند.

رای وحدت رویه شماره ۶۴۹ مورخ ۱۳۷۹.۷.۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

از ماده ۱۲ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری چنین استنباط می‌شود که مقنن به منظور تسریع در جبران خسارت متضرر از جرم مقرر داشته در صورتی که دادگاه متهم را مجرم تشخیص دهد مکلف است ضمن صدور حکم جزائی حکم ضرر و زیان را صادر نماید مگر آنکه پرونده معد برای اظهار نظر نباشد که در این صورت پس از تکمیل پرونده حکم ضرر و زیان صادر خواهد شد. بنابر این ماده مذکور دلالتی بر منع رسیدگی نسبت به امر ضرر و زیان در صورت صدور حکم براءت ندارد. بنابه مراتب و با توجه به ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در خصوص صلاحیت عام دادگاههای عمومی و انقلاب در رسیدگی به کلیه امور مدنی، جزائی حسیه رأی شعبه چهارم دادگاه استان مازندران که انطباق با این نظر دارد به اکثریت آراء اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور قانونی و مطابق موازین شرع تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نقض و ابرام آراء

مرجع صالح برای نقض و ابرام آراء صادره از دادگاههای تجدید نظر استان (۶۴۸)

حضرت آیت الله محمد گیلانی دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً به استحضار عالی می‌رساند از شعب محترم یازدهم و سی و چهارم دیوان عالی کشور در خصوص اعمال بند ۲ از ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و مقررات مواد ۲۳۵ و ۳۰۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، آراء مختلفی صادر گردیده، جهت ایجاد وحدت رویه قضائی مستدعی است موضوع در هیأت عمومی دیوانعالی کشور مطرح گردد. ذیلاً گزارش پرونده‌های مربوطه را بعرض مبارک می‌رساند.^۱

۱ - طبق دادنامه ش ۷۸.۹.۱۴-۷۸.۶۵۱ شعبه سی و چهارم دیوان عالی کشور، جناب دادستان محترم کل کشور با توجه به گزارش و نظریه آقایان دادیاران دادرسی دیوانعالی کشور، حکم صادره از شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان فارس به شماره دادنامه ۵۱۴-۷۸.۳.۲۹ را متضمن اشتباه اعلام و درخواست اعمال بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نموده‌اند. پرونده جهت رسیدگی به شعبه ۳۴ دیوان ارجاع گردیده که شعبه محترم یاد شده پس از بررسی چنین رأی داده است. "باتوجه به مقررات مواد ۲۳۵ و ۳۰۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به اعلام اشتباه در مورد آراء صادره از دادگاههای عمومی و انقلاب با دادگاههای تجدید نظر استان است و درخواست مزبور قابل طرح و رسیدگی در دیوانعالی کشور نیست"

۲ - بموجب دادنامه شماره ۷۸.۸.۳۰-۱۱.۴۲۱ شعبه محترم ۱۱ دیوانعالی کشور، در تاریخ ۷۳.۱۱.۲۷ آقای خانعلی پورعلی شورکی علیه آقایان علی‌منزوی مدیرعامل شرکت نفت ایران و محمد باقر واجدی عضو هیأت مدیره شرکت مذکور به اتهام ارتکاب جعل و کلاهبرداری اعلام شکایت کرده‌است. شعبه ششم دادگاه عمومی بابل پس از رسیدگی حکم برائت متهمین را از اتهامات انتسابی صادر کرده و دادگاه تجدید نظر استان مازندران نیز حکم مزبور را عیناً تأیید نموده است.

در اثر تقاضای وکیل معترضین مبنی بر اعمال بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قاضی اجرای احکام بابل طی مشروح مورخ ۱۳۷۸.۴.۱۶ بعنوان ریاست دادگستری شهرستان بابل پیشنهاد اعمال مقررات بند ۲ ماده ۱۸ قانون فوق الذکر را نموده که با موافقت ریاست محترم دادگستری بابل پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و جهت رسیدگی به شعبه محترم یازدهم ارجاع می‌گردد و شعبه یاد شده پس از بررسی بشرح زیر اعلام رأی کرده است: نظر به اینکه آقای خانعلی پورعلی شورکی نسبت به قرار داد مورد استناد مدعی جعل شده و ضرورت داشته است که برای رسیدگی به جعل از نظر کارشناس یا هیأت کارشناسان استفاده شود و پرونده‌های استنادی محکوم علیه مورد ملاحظه قرار گیرد که از طرف دادگاه به این تقاضا توجه نشده است علیهذا مستنداً به تبصره ذیل ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تبصره ۴ ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری دادنامه شماره ۱۳۷۷.۹.۱۵-۱۰۶۰ صادره از شعبه نهم دادگاه تجدید نظر استان مازندران نقض می‌شود و مقرر می‌دارد دفتر پس از ثبت آمار و ثبت مجدد، کلاس آنرا مشخص و پرونده را برای اتخاذ تصمیم بشرح ذیل تبصره ۳ ماده اخیرالذکر به شعبه ارسال دارند همانطور که ملاحظه می‌فرمائید شعب یازدهم و سی و چهارم دیوانعالی کشور از نظر تشخیص مرجع ذیصلاح در رسیدگی به اعلام اشتباه در آراء صادره از محاکم و اعمال بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بابتوجه به مواد

^۱ نقل از شماره ۱۶۶۸-۱۳۷۹.۲.۸ روزنامه رسمی شماره ۲۱۰۶ ۱۳۷۹.۲.۴ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف ۲۹.۷۸ هیئت عمومی

۲۳۵ و ۳۰۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری آراء مختلفی صادر کرده‌اند، بدین توضیح که شعبه سی و چهارم رسیدگی به اعلام اشتباه در مورد آراء صادره از دادگاههای عمومی و انقلاب رادر صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان دانسته و لکن شعبه یازدهم خود را صالح به رسیدگی دانسته و دادنامه تجدید نظر خواسته را نقض نموده است. بنابه مراتب و به استناد ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ بمنظور ایجاد وحدت رویه قضائی تقاضای طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور دارد.

معاون اول قضائی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۸.۱۱.۲۶ جلسه وحدت رویه قضائی هیئت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران و اعضاء شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع عقیده جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "آنچه از مقررات ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب و تبصره‌های آن در امر کیفری استفاده می‌شود این است که قانونگذار توجه و عنایت به احکام دادگاههای بدوی و اعتراض به آن داشته که در صورت اعتراض به هر صورت رسیدگی با دادگاه استان می‌باشد ولی در مورد اعتراض به رأی دادگاههای تجدید نظر قانونساکت است و در مانحن فیه اشتباه اعلام شده راجع به دادگاههای تجدید نظر می‌باشد با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۶۲۹-۷۷.۱۰.۲۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور و با عنایت به این اصل که مرجع تجدید نظر باید از حیث رتبه و مقام بالاتر باشد و اینکه دادگاه تجدید نظر استان نمی‌تواند رأی دادگاه همعرض خود را ابرام یا نقض نماید مرجع صالح برای رسیدگی به این اشتباه مقام بالاتر، یعنی دیوان عالی کشور است لذا رأی صادره از شعبه ۱۱ دیوان عالی کشور موجه بوده و مورد تأیید است." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند.

شماره ردیف: ۲۹.۷۸

رأی وحدت رویه شماره ۶۴۸ مورخ ۱۳۷۸.۱۱.۱۹ و ۱۳۷۸.۱۱.۲۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مراد قانونگذار از ذکر جمله "... دادگاه تجدید نظر با توجه به دلیل ابرازی، رأی صادره را نقض و رسیدگی ماهوی خواهد کرد" در تبصره ۳ ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری علی‌الاصول مرجعی است که نسبت به دادگاه صادر کننده رأیی که اعلام اشتباه در آن شده از حیث درجه و شأن عالی‌تر باشد بنابراین و با توجه به این که دادگاههای همعرض حق نقض آراء صادره یکدیگر را ندارند و نظربه اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در خصوص نظارت عالییه دیوان عالی کشور بر اجرای صحیحی قوانین در محاکم و نظربه این که دیوان عالی کشور از این حیث مرجع نقض و ابرام است. چنانچه مرجع تجدید نظر دعوائی دادگاه تجدید نظر استان باشد، مقامی که حق نقض رأی صادره از این دادگاه را دارد، دیوان عالی کشور خواهد بود. بنابه مراتب رأی شعبه ۱۱ دیوان عالی کشور در مورد اعمال ماده ۲۳۵ قانون مزبور در حدی که متضمن نقض رأی صادره از شعبه نهم دادگاه تجدید نظر استان مازندان است منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاههای لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مهریه

تبصره الحاقی به قانون مدنی در خصوص محاسبه مهریه به نرخ روز عطف به ماسبق می شود (۶۴۷)

حضرت آیت اله محمد گیلانی ریاست محترم دیوان عالی کشور با عرض سلام و تحیت احتراماً به استحضار عالی می‌رساند: آقای رئیس کل دادگستری استان قم به شرح لایحه مورد ۷۸.۵.۲ به عنوان حضرت آیت اله مقتدائی دادستان محترم کل کشور اعلام داشته که دادگاههای خانواده از قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی در خصوص مهریه مصوب سال ۱۳۷۶ مجلس شورای اسلامی از جهت عطف بماسبق شدن یا نشدن قانون برداشتهای مختلفی در موارد مشابه دارند برخی باستدلال به ماده ۴ قانون برداشتهای مختلفی در موارد مشابه دارند برخی با استدلال به ماده ۴ قانون مدنی قانون فوق را عطف بماسبق ندانسته و شامل مهریه‌های قبل از تصویب قانون نمی‌دانند و بعضی قانون مارالذکر را تفسیری و عطف بماسبق دانسته و شامل می‌دانند و نظریه اینکه این برداشت مختلف هم در دادگاههای بدوی و هم تجدید نظر وجود دارد و مشکلاتی ایجاد نموده است. درخواست نموده به استناد ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ در هیئت عمومی مطرح گردد و با مطالبه پرونده‌های مربوطه به شرح ذیل گزارش و سپس مبادرت به اظهار نظر می‌نماید.^۱

۱ - در پرونده کلاسه ۱۶۱۳.۶.۷۶ خواهان آقای حسن به ظرفیت خانم اکرم دادخواستی به خواسته گواهی عدم امکان سازش تقدیم که به شعبه ششم دادگاه عمومی قم ارجاع و پس از رسیدگی راجع به امر طلاق با احراز رابطه زوجیت بین آنان حکم راجع به طلاق صادر و در خصوص مطالبه مهریه و جهیزیه از سوی زوجه دادگاه زوج را به استناد مواد ۱۰۸۲ و ۶۱۹ و ۶۲۰ قانون مدنی به پرداخت مهرالمسمی مندرج در نکاحنامه رسمی و رد عین اقلام جهیزیه به وی قبل از طلاق محکوم می‌نماید از دادنامه صادره بشماره ۷۷.۷.۱-۱۰۴۳ تجدید نظرخواهی شده که به شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان قم ارجاع و این شعبه در تاریخ ۷۸.۳.۲۰ بشرح دادنامه ۷۸.۳.۲۰-۱۶۹ چنین رأی داده است. رأی: در خصوص دادخواست بانو اکرم عطاخانی قمی فرزند غلامحسین به طرفیت آقای حسن فرزند به خواسته تجدید نظر از دادنامه مذکور که به شرح آن گواهی عدم امکان سازش صادر ۱ - نوع طلاق با توجه به اصرار زوج در طلاق رجعی است و عده آن سه طهر است و زوج حق اخراج همسرش را از منزل ندارد و مکلف به انفاق وی در زمان عده می‌باشد ۲ - زوج محکوم به پرداخت مهرالمسمی در نکاحنامه رسمی و رد عین اقلام جهیزیه قبل از طلاق به زوجه می‌باشد و تجدید نظر خواه به دادگاه اعلام داشته مهریه را به نرخ روز می‌خواهم چون شوهرم می‌خواهد مرا طلاق دهد و نفقه معوقه را طلبکارم و اجرت المثل بیست و یکسال زندگی مشترک در نظر گرفته نشده است و دادگاه با توجه به اینکه زوجه به استناد ماده واحده الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی استحقاق مهریه به نرخ روز دارد رأی موصوف فقط در آن قسمت که زوج به پرداخت مهرالمسمی در نکاحنامه محکوم شده مستنداً به ذیل بند ۲ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نقض و زوج را به استناد قانون فوق الذکر به پرداخت مبلغ یک میلیون و پانصد و پانزده هزار و پانصد و سی و نه تومان بابت مهریه که به نرخ روز محاسبه شده است در حق زوجه اکرم محکوم نموده است و در سایر موارد رأی تأیید شده است.

۲ - در پرونده کلاسه ۷۷۴-۹۶۷.۶.۷۶ آقای احمد به طرفیت خانم اعظم به خواسته صدور گواهی عدم امکان سازش جهت طلاق دادخواست تقدیم که به شعبه ۶ دادگاه عمومی قم ارجاع و این شعبه رابطه زوجیت را مسلم دانسته و با ارجاع به داور و ترغیب طرفین جهت ادامه زندگی اقدامات را جهت ایجاد صلح و سازش مؤثر تشخیص نداده و گواهی عدم سازش را صادر نموده است و در

^۱ نقل از شماره ۱۶.۳۶-۱۳۷۸.۱۲.۲۲ روزنامه رسمی شماره ۲۱۰۱ - هـ ۱۳۷۸.۱۱.۳۰ پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۶.۷۸ هیئت عمومی

خصوص مهریه زوجه مدعی شده که مهریه اش را به نرخ روز می‌خواهد لکن تاریخ عقد نکاح فی مابین طرفین مسبوق بر تاریخ تصویب تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی است و نظریه اینکه این دادگاه تبصره مزبور را قانون تأسیسی می‌داند نه تفسیری لذا به استناد ماده ۴ قانون مدنی تبصره یاد شده عطف بماسبق نمی‌شود بنابراین درخواست مزبور مردود اعلام می‌گردد لکن زوج به استناد ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی با توجه به اینکه اقرار نموده مهریه همسرش را نپرداخته به پرداخت مهرالمسمی مندرج در نکاحنامه رسمی نقداً و قبل از طلاق در حق همسرش محکوم می‌شود و دادنامه موارد دیگر قید شده که چون ارتباط به موضوع تقاضای مورد بحث ندارد از ذکر آن خودداری می‌شود و از این دادنامه تجدید نظر خواهی از طرف خانم به طرفیت آقای احمد به عمل آمده که به شعبه چهارم دادگاه تجدید نظر قم ارجاع شده و این شعبه طی دادنامه ۷۸۰۴۰۲۴-۲۰۰ در پرونده کلاسه ۱۷۶۰۴۰۷۸ ت چنین رأی داده است. رأی: در خصوص تجدید نظر خواهی نسبت به دادنامه ۷۸۰۴۰۲۴-۷۹ شعبه ششم دادگاه عمومی قم در قسمت مربوط به مهریه موضوع پرونده ۷۷۴۰۶۰۷۶ که به موجب آن دادنامه ضمن گواهی عدم امکان سازش فی مابین زوجین (آقای احمد صفری و خانم اعظم ملا حسینی) و تعیین تکلیف در بخشهای مخالف شئون زناشویی به قیمت روز بودن مهریه را به لحاظ تأسیسی دانستن تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی رد نموده و نهایتاً زوج را به پرداخت مهرالمسمی در حق زوجه محکوم نموده چون تجدید نظر خواهی بالصراحه نسبت به قسمت مردود یاد شده می‌باشد با عنایت به اینکه عقیده این دادگاه نیز بر عدم عطف قانون ماهوی یاد شده بماسبق است لذا ضمن رد تجدید نظر خواهی با استفاده از اختیارات حاصل از مواد ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رأی مذکور ابرام می‌شود این رأی قطعی است.

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمائید در قسمت اول گزارش معروض شده از طرف شعبه اول و چهارم دادگاههای تجدید نظر استان قم در خصوص مهریه از قانون یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۷۶ مجلس شورای اسلامی از جهت عطف بماسبق شدن یا نشدن قانون مذکور استنباط و رویه‌های مختلفی اتخاذ شده است. بنا به مراتب با توجه و استناد به ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب درخواست طرح موضوع را در هیئت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد می‌نماید.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۸.۸.۱۸ جلسه وحدت رویه قضائی هیئت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع عقیده جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "با توجه به تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی مصوب ۱۳۷۶ و با عنایت به مفعوم و منطوق تبصره مذکور به خوبی مستفاد است که نظرمقنن به ازدواجها و مهریه‌های قبل از تصویب قانون مرقوم بوده است و با توجه به شاخص بهای زمان تعیین مهر تغییر نرخ و ارزش پول مهریه متعادل مورد حکم واقع شود مضافاً اینکه برابر بند الف ماده ۴ آئین نامه مصوب هیئت دولت، بانک مرکزی مکلف شده است شاخصهای قبل از اجرای این قانون را تهیه و در اختیار قوه قضائیه قرار دهد و بانک مرکزی به همین ترتیب شاخص بهای کالا و خدمات مصرفی را از سال ۴۸ الی ۷۵.۹.۱۳ تهیه و به قوه قضائیه ارسال نموده است و با توجه به مذاکرات نمایندگان مجلس شورای اسلامی زمان تصویب قانون مارالذکر همگی حکایت از عطف بماسبق شدن تبصره الحاقی دارد و لذا رأی شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان قم که بر این اساس صادر شده مورد تأیید می‌باشد" مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق اعضاء محترم حاضر در جلسه بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۴۷ مورخ ۱۳۷۸.۱۰.۲۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

منظور مقرر از تصویب ماده واحده قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۷۶ با توجه به عبارات صدر تبصره و فلسفه وضع آن حفظ ارزش ریالی مهریه زوجه است که معمولاً برحسب وجه رایج (ریالی) تعیین می‌شود اگر چه تاریخ وقوع عقد ازدواج مربوط به زمان قبل از تصویب تبصره مزبور باشد با این وصف قانون مرقوم (تبصره الحاقی) با ماده ۴ قانون مدنی مبیعتی ندارد، لذا به جهات اشعاری رأی شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان قم که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت آراء صحیح و موافق موازین شرع و قانون تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاههای لازم الاتباع می‌باشد.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نگهداری ترقه

در خصوص مرجع صلاحیتدار جهت رسیدگی به اتهام نگهداری ترقه

حضرت آیت اله محمدی گیلانی ریاست محترم دیوانعالی کشور باعرض سلام و تحیت احتراماً به استحضار عالی می‌رساند: در تاریخ ۷۸.۶.۲۲ آقای دادرس علی البدل دادگاه انقلاب اسلامی حوزه گنبد طی شرحی بعنوان ریاست محترم دیوانعالی کشور به ضمیمه فتوایی آراء صادره از شعب دوم و چهارم دادگاههای تجدید نظر استان گلستان اعلام داشته از سوی شعب مذکور در موارد مشابه آراء متفاوت صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوانعالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد نموده است درخواست مذکور توسط معاون محترم قضائی دیوانعالی کشور در اجرای ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری جهت اقدام مقتضی به دادرسای دیوان عالی کشور ارسال گردیده است و با مطالبه پروندههای مربوطه خلاصه جریان آنها بشرح ذیل معروض می‌گردد.^۱

۱ - در پرونده کلاسه ۲۰۷۷.۵۰۰ ش شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی گنبد: آقای اسلام روستائیان فرزند علیرضا به اتهام نگهداری چهار عدد ترقه تحت تعقیب محاکم عمومی شهرستان مینودشت قرار گرفته و شعبه دوم دادگاه عمومی مینو دشت رسیدگی به اتهام را در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی تشخیص و باستناد مواد ۳ و ۳۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی گنبد د صادر و پرونده را به مرجع مذکور ارسال داشته شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی گنبد نیز به استدلال اینکه اینگونه اشیاء جزء مواد منفجره و یا محترقه محسوب نشده و فقط تولید صدا می‌نماید که از جهت ایجاد سرو صدا و مزاحمت قابل پیگیری است مستنداً به ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قرار عدم صلاحیت محاکم عمومی شهرستان مینودشت صادر و با توجه به حدوث اختلاف در صلاحیت پرونده را جهت حل اختلاف به محاکم تجدید نظر استان گلستان ارسال داشته که به شعبه دوم دادگاه مذکور ارجاع و بکلاسه ۲۰۷۸.۶۴ ثبت گردیده است و این دادگاه نیز به موجب دادنامه شماره ۷۸.۱.۳۰ ش. ۲ - با این استدلال که چون علی الاصول مواد اولیه سازنده ترقه مواد منفجره و محترقه می‌باشد که بموجب ماده ۲ ناظر به بند ۲ ماده ۱ قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و قاچاقچیان مسلح مصوب ۱۳۵۰.۱۱.۲۶ و بند ۵

^۱ نقل از شماره ۱۶.۳۶-۱۳۷۸.۱۲.۲۲ روزنامه رسمی شماره ۲۰۹۹ - هـ ۱۳۷۸.۱۱.۳۰ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۰.۷۸ هیئت عمومی

ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی است و اگر تغییر در ساخت آن از حیث کمیت و ترکیب آن ایجاد شود موجب تغییر مرجع رسیدگی نخواهد بود با تأیید صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی گنبد در رسیدگی به جرم معنونه حل اختلاف نموده است.

۲ - در پرونده کلاسه ۴۴۷.۷۷ . ش شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی حوزه گنبد : آقای علیمحمد نوری پور فرزند حاجی به اتهام نگهداری ۸۹ عدد ترقه موشکی و ۶۰ عدد ترقه کبریتی تحت محاکم عمومی گنبد قرار گرفته شعبه اول دادگاه مذکور به استدلال اینکه چون خرید و فروش مواد محترقه از جرائم مربوط به قاچاق است و امور قاچاق نیز در صلاحیت دادگاه انقلاب می باشد قرار عدم صلاحیت خود را به صلاحیت رسیدگی دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان گنبد صادر نموده است شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی گنبد نیز با عنایت به اینکه مواد مکشوفه ترقه موشکی و کبریتی است که صرفاً ایجاد صدامی نماید و قابلیت اشتعال و انفجار نداشته و صرفاً از جهت ایجاد مزاحمت و سرو صدا قابلیت پیگیری را دارد واصل نیز بر صلاحیت محاکم عمومی است مستنداً به ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قرار عدم صلاحیت باعتبار صلاحیت محاکم عمومی صادر و در اجرای ماده ۳۳ قانون مذکور پرونده را جهت حل اختلاف به محاکم تجدید نظر استان گلستان ارسال داشته که به شعبه چهارم ارجاع و به کلاسه ۷۷.۴۵۷ ش ۴ ت ثبت گردیده است این دادگاه نیز بشرح دادنامه شماره ۷۷۰۴.۲۲۸ با این استدلال که صلاحیت دادگاههای انقلاب بموجب ماده ۵ قانون دادگاههای عمومی و انقلاب و قوانین خاص دیگر احصاء شده صرفنظر از اینکه موضوع معنونه جرم می باشد یا خیر چون موضوع مشمول ادوات مذکور در ماده ۱ قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و قاچاقچیان مسلح مصوب ۱۳۵۰ می باشد با تأیید نظر دادگاه انقلاب و تشخیص صلاحیت دادگاه عمومی گنبد حل اختلاف نموده است. اینک با توجه به مراتب فوق بشرح زیر مبادرت به اظهار نظر می نماید.

نظریه: همانطور که ملاحظه می فرمائید در موضوع صلاحیت رسیدگی به اتهام نگهداری ترقه، شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان گلستان با این استدلال که چون مواد اولیه سازنده ترقه، مواد منفجره و محترقه می باشد و اگر تغییری در ساخت از حیث کمیت و ترکیب آن ایجاد شود موجب تغییر مرجع رسیدگی نخواهد بود طبق ماده ۲ ناظر به بند ۲ ماده ۱ قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و قاچاقچیان مسلح مصوب ۱۳۵۰ و بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به اتهام را در صلاحیت دادگاه انقلاب تشخیص داده در حالیکه شعبه چهارم دادگاه مذکور برعکس به استدلال اینکه چون موضوع مشمول ادوات مذکور در ماده ۱ قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات... نمی باشد رسیدگی به اتهام را در صلاحیت دادگاه عمومی دانسته و با این ترتیب حل اختلاف نموده است بنا به مراتب چون در موارد مشابه از سوی دادگاههای تجدید نظر استان گلستان آراء متفاوتی صادر گردیده مستنداً به ماده ۳ اضافه شده با قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ تقاضا دارد دستور فرمائید موضوع در هیئت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد مطرح شود

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۸.۹.۲۳ جلسه وحدت رویه قضائی هیئت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع عقیده جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "بموجب ماده یک قانون تشدید مجازات اسلحه و مهمات جنگی مصوب ۲۶ بهمن ماه ۱۳۵۰ وارد یا خارج کردن اسلحه و مهمات جنگی و مواد محترقه و منفجره ممنوع است و در ماده ۲۲ قانون قاچاق اسلحه و مرتکبین این نوع قاچاق را مشمول مقررات بند ۲ ماده یک تلقی کرده و در بند ۲ ماده ۱ قانون مزبور

بالصراحه مواد محترقه را از جمله قاچاق اسلحه و مهمات جنگی ذکر و برای آن مجازات تعیین کرده است و لذا با عنایت به مراتب مرقوم و تبصره ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که رسیدگی به کلیه جرائم مربوط به قاچاق، از جمله مواد محترقه را در صلاحیت دادگاه انقلاب دانسته، حکم صادره از شعبه ۲ دادگاه تجدید نظر استان گلستان که بر مبنای این استدلال صادر شد موجه و مورد تأیید می باشد "مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند.

شماره ردیف ۲۰۷۸

رأی وحدت رویه شماره ۶۴۴ مورخ ۱۳۷۸.۹.۲۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور هر چند که ترقه دارای قابلیت انفجار می باشد ولی نگهداری آن دسته از ترقه هایی که قدرت انفجارشان در حدی نیست که مشمول مواد منفجره و محترقه اعلامی از طرف وزارت دفاع موضوع تبصره ۲ ماده ۱ قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و قاچاقچیان مسلح مصوب ۱۳۵۰ باشد و سبب رعب و وحشت و ایذاء مردم شده و یا موجبات تخریب و یا صدمه و آسیب رساندن به افراد گردد. از شمول قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و قاچاقچیان مسلح مصوب ۱۳۵۰ خارج است. بنابراین رأی شعبه چهارم دادگاه تجدید نظر استان گلستان در حدی که با این نظر مطابقت دارد بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور تأیید می شود. این رأی وفق ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاههای لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

دعای اموال غیر منقول

دعای مربوط به شرکت شامل دعای مربوط به اموال غیر منقول نمی شود (۶۴۳)

حضرت آیت اله محمدی گیلانی ریاست محترم دیوان عالی کشور با عرض سلام احتراماً به استحضار عالی می رساند: آقای محمدرضا فهیمی از طرف رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل شرکت آب منطقه ای کرمان طی شرحی بعنوان جنابعالی اعلام داشته: در موضوع صلاحیت محلی دادگاه در رسیدگی به دعای مطروحه از ناحیه مالکین چاهها علیه این شرکت در موارد مشابه از سوی دادگاههای حقوقی یک کرمان و زرنده و شعب دیوان عالی کشور آراء متفاوت صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور بمنظور ایجاد رویه واحد نموده و درخواست مذکور از طرف معاون اول محترم دیوان عالی کشور جهت اقدام لازم به این دادسرا ارسال گردیده است و پرونده های مربوطه مطالبه و خلاصه جریان آنان بشرح ذیل معروض می گردد:^۱

۱ - طبق محتویات پرونده کلاسه ۴۱۰.۷۲.۳.۱ شعبه سوم دادگاه حقوقی یک کرمان در تاریخ ۷۲.۹.۱۴ آقای حسین پوررنجبر حسن آبادی اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف سایر شرکاء با وکالت آقای اصغر خواجویی نژاد وکیل دادگستری دادخواستی بطرفیت

^۱ تاریخ انتشار: ۲۸/۱۱/۱۳۷۸ شماره پرونده: - روزنامه: ۱۶۰۱۶ شماره جلد: ۷۸ سالانه شماره چاپ: ۱۳۷۸ شماره صفحه: ۷۷۶ نقل از شماره ۱۶۰۱۶ -

۱۳۷۸.۱۰.۳۰ پرونده وحدت رویه ردیف ۱۶.۷۸: هیأت عمومی

شرکت سهامی آب منطقه‌ای کرمان بخواسته اعتراض به رأی کمیسیون صدور پروانه‌ها و صدور حکم بر ابطال آن و الزام شرکت خوانده به صدور پروانه بهره برداری از یک حلقه چاه واقع در یاورآباد زرنند و رفع توقیف از آن تقدیم دادگاهها ی حقوقی یک کرمان نموده و توضیح داده مالکین یک حلقه چاه عمیق در یاورآباد زرنند هستند که قدمت آن به سال ۱۳۴۰ می‌رسد و شواهد و قرائن حاکی است که چاه مرتباً مورد بهره برداری بوده و زمینهای زیادی را جهت کشت گندم و جو و علوفه مشروب می‌نموده و با توجه به نامه شماره ۶۸۶۲۰۱۰-۱۳۶۷۵۰۲۵ شرکت خوانده جز و آمار سالهای ۵۳-۵۴ منظور گردیده و سالهاست که از آب چاه حدود شصت هکتار زمین زیر کشت پسته مشروب می‌شود که متعلق به تعداد زیادی کشاورز می‌باشد مالکین در سال ۱۳۵۸ تقاضای صدور پروانه نموده‌اند که سوابق در شرکت خوانده موجود می‌باشد بعد از تصویب قانون توزیع عادلانه آب هم به تجویز تبصره ماده ۳ قانون مذکور مالکین به شرکت مراجعه و تقاضای صدور پروانه بهره برداری نموده‌اند ولی شرکت خوانده تاکنون به وظیفه قانونی خود عمل نکرده و به بهانه غیر مجاز بودن چاه مانع بهره برداری مالکین است و اعلام کرده که طبق رأی کمیسیون صدور پروانه‌ها چاه غیر مجاز و مضر به مصالح عمومی شناخته شده است در حالی که این چاه حدود سی سال است که حفر گردیده و ممر معاش تعداد زیادی از زارعین می‌باشد و بموجب قانون توزیع عادلانه آب حق مکتسبی که برای آنها ایجاد شده محفوظ می‌باشد تقاضای صدور حکم بشرح خواسته را دارد نماینده خوانده در دادگاه با ذکر ایراداتی اظهار داشته مورد دعوی غیر منقول بوده و رسیدگی به دعاوی غیر منقول در صلاحیت دادگاههای محل وقوع آن می‌باشد و در صورتی دادگاه محل مرکز شرکت صالح به رسیدگی به دعاوی علیه شرکت می‌باشد که دعوی مطروحه مربوط به غیر منقول نبوده بلکه مربوط به قراردادهای سهام و دعوی بین سهامداران باشد لذا دادگاه کرمان صلاحیت رسیدگی به این دعوی را ندارد و در ماهیت امر نیز اظهار داشته چاه مورد بحث در سال ۶۶ حفر و چندین مرتبه پر گردیده و بدلیل حفر آن بعد از قانون توزیع عادلانه آب مشمول تبصره ماده ۳ قانون یاد شده نمی‌گردد. وکیل خواهانها متقابلاً اظهار داشته چون دعوی علیه شرکت می‌باشد رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه محل مرکز شرکت می‌باشد و در مورد سایر ایرادات نیز پاسخ داده است دادگاه به استدلال اینکه (عنوان دعوی اعتراض به رأی کمیسیون و خواسته الزام خوانده به صدور پروانه بهره برداری بوده صریحاً مربوط به غیر منقول نیست و طبق ماده ۳۶ قانون آئین دادرسی مدنی هر نوع دعوی علیه شرکت در دادگاه محل مرکز شرکت اقامه می‌گردد.) ایراد به صلاحیت دادگاه کرمان را رد نموده و سپس در ماهیت امر پس از یک سلسله رسیدگی نهایتاً بموجب دادنامه شماره ۱۶۸-۷۳۵۰۱۱ با توجه به اینکه مالکیت خواهانها حسب مفاد نامه شماره ۱۲۹۸۶۰۳۰-۷۲۵۰۵ شرکت خوانده محرز بوده و حسب گزارش شماره ۶۸۶۲۰۱-۶۷۵۰۲۵ شرکت خوانده چاه مورد بحث جزء آمار سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۳ محسوب گردیده و با توجه به وضعیت محل و سن درختان پسته و نظریه کارشناس دعوی خواهانها را تامیزان کارشناس قابل پذیرش و توجه تشخیص و حکم بر ابطال رأی کمیسیون صدور پروانه‌ها و رفع توقیف از چاه و الزام شرکت خوانده به صدور پروانه بهره برداری به میزان ده لیتر در ثانیه صادر و اعلام کرده است شرکت سهامی آب منطقه‌ای کرمان به رأی صادره اعتراض نموده و در لایحه اعتراضیه نیز با ایراد به صلاحیت دادگاه اعلام داشته چون محل چاه در حوزه قضائی شهرستان زرنند واقع بوده هر چند موضوع دعوی اعتراض به رأی کمیسیون قلمداد می‌گردد ولی از آنجا که موضوع دعوی حقوق راجع به مال غیر منقول است مشمول ماده ۲۳ قانون آئین دادرسی مدنی بوده و ضرورت داشته است دادگاه قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت رسیدگی دادگاه زرنند صادر می‌کرد در ماهیت امر نیز اعتراضاتی مطرح نموده پرونده جهت رسیدگی به تقاضای تجدید نظر به دیوانعالی کشور ارسال و به شعبه هشتم ارجاع و به کلاسه ۸۱۳۷۰۲۲-۸ ثبت گردیده است این شعبه دیوان بموجب دادنامه شماره ۸۰۸۶۵-۷۳۰۱۱۰۲۶ چنین رأی داده است. رأی از طرف تجدید نظر خواه اعتراض موجه‌ای به عمل نیامده تشخیص و استدلال دادگاه مغایرتی با مندرجات پرونده و قانون نداشته و دادنامه تجدید نظر خواسته ابرام می‌گردد.

۲- طبق محتویات پرونده کلاسه ۷۲-۱-۱۷ ح . ۱ دادگاه حقوقی یک شهرستان زرنند در تاریخ ۷۱.۸.۱۲ آقای اصغر کبیری دادخواستی بطرفیت شرکت سهامی آب منطقه‌ای کرمان بخواسته تقاضای تصحیح پروانه حفر و بهره برداری شماره ۱۰۷۲۳۰۳۰-

۷۱۷۷-۶۴.۷.۱۰ مربوط به فاز واقع در اکبر آباد زرنند بنام شبکه بهداری زرنند آقای مسعود منصوری بنام اصغر کبیری نماینده دبایان زرنند و تغییر مصرف از دبای به دبای و کشاورزی مقوم به مبلغ پانصد هزار تومان به دادگاه حقوقی یک کرمان تقدیم و توضیح داده که طی پروانه مذکور اجازه حفر و بهره برداری یک حلقه چاه صادر شده که پروانه بنام آقای مسعود منصوری نماینده شبکه بهداری زرنند می باشد در صورتیکه زمین محل حفر چاه و کلیه هزینه های مربوط به حفر و صدور پروانه را اینجانب پرداخته و طی نامه شماره ۸۳۷-۶۴.۴.۸ شبکه بهداشت اینجانب را بعنوان نماینده دبایان زرنند به شرکت آب منطقه ای معرفی نموده و از زمان بهره برداری از فاز مذکور چون اینجانب کلیه امور مربوط به شستشوی پوستهای کلیه دبایان را متقبل شده ام با استفاده از آب فاضلاب پوستها توانسته ام یک قطعه زمین به مساحت نیم هکتار را درختکاری نمایم که اکنون مثمر ثمر گردیده اند و تاکنون هیچگونه ممانعتی از سوی شرکت آب منطقه ای نشده و در حال حاضر بعلت استفاده از آب فاضلاب جهت کشاورزی فاز مذکور را پلمپ کرده اند تقاضای رسیدگی و صدور حکم بشرح خواسته را دارم. شعبه دوم دادگاه حقوقی یک کرمان بشرح قرار شماره ۲۶-۷۱.۸.۱۴ چون خواسته خواهان اصلاح پروانه بهره برداری چاه مورد بحث مربوط به یک حلقه محفوره بوده و خواسته مزبور ملاً راجع به اموال غیر منقول و از لحاظ صلاحیت رسیدگی دادگاه شمول حکم ماده ۲۳ قانون آئین دادرسی مدنی است لذا دعوی مطروحه را در صلاحیت رسیدگی دادگاه حقوقی یک زرنند محل وقوع چاه محفوره متنازع فیه دانسته و قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت رسیدگی دادگاه حقوقی یک زرنند صادر و پرونده را به مرجع مذکور ارسال داشته است دادگاه حقوقی یک زرنند نیز با پذیرش صلاحیت محلی خود و پس از بررسی موضوع و رسیدگی به آن سرانجام بموجب دادنامه شماره ۶۳-۷۲.۲.۳۱ با توجه به محتویات پرونده و مستنداً به ماده ۲۸ قانون توزیع عادلانه آب که هرگونه تغییر در پروانه یا نوع مصرف را منحصرأباً وزارت نیرو قرار داده موردی را برای اظهار نظر دادگاه موجود ندیده و حکم بر رد خواسته صادر و اعلام کرده است. با تجدید نظرخواهی خواهان از رأی صادره پرونده جهت رسیدگی به تقاضای تجدید نظربه دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه ۲۴ ارجاع و به کلاسه ۷۵۵۱۶-۲۴ ثبت گردیده و این شعبه دیوان نیز بموجب دادنامه شماره ۷۲.۱.۱۵-۲۴.۷۷۱ چنین رأی داده است: رأی: اعتراض تجدید نظر خواه نسبت به رأی تجدید نظر خواسته وارد و مؤثر تشخیص نمی گردد از لحاظ رعایت اصول و قواعد دادرسی نیز اشکالی که نقض رأی مذکور را ایجاب نماید مشهود نمی باشد لذا رأی مورد بحث نتیجتاً ابرام می گردد. اینک با توجه به مراتب بشرح آتی مبادرت به اظهار نظرمی نماید. نظریه: همانطور که ملاحظه می فرمائید در استنباط از مواد ۲۳ و ۳۶ قانون آئین دادرسی مدنی و در موضوع صلاحیت محلی دادگاه در رسیدگی به دعاوی مطروحه از ناحیه مالکین چاهها علیه شرکت سهامی آب منطقه ای کرمان از سوی شعب هشتم و بیستم و چهارم دیوان عالی کشور رویه های متفاوتی اتخاذ گردیده بدین توضیح که شعبه هشتم نظر شعبه سوم دادگاه حقوقی یک کرمان را که رسیدگی به دعوی مطروحه را بنا به وقوع مرکز شرکت خوانده در مرکز استان یعنی کرمان مستنداً به ماده ۳۶ قانون آئین دادرسی مدنی در صلاحیت خود دانسته و به دعوی رسیدگی و اصدار رأی نموده پذیرفته و رأی صادره از دادگاه بدوی را تأیید و ابرام کرده است ولی شعبه بیست و چهارم برعکس نظر دادگاه حقوقی یک زرنند را که بدلیل ارتباط دعوی به حقوق مربوط به غیر منقول مستنداً به ماده ۲۳ قانون آئین دادرسی مدنی اعتقاد به صلاحیت محلی خود داشته قبول نموده و رأی صادره از دادگاه بدوی را تأیید و استوار کرده است بناءً علیهذا چون از دو شعبه دیوان عالی کشور در موارد مشابه رویه های متفاوتی اتخاذ گردیده است مستنداً به قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب سال ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۸.۹.۱۶ جلسه وحدت رویه قضائی هیئت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع عقیده جناب آقای حسن فاخری معاون اول دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "با توجه به مقررات مواد ۲۳ و ۲۶ قانون آئین

دادرسی مدنی در دعاوی راجع به غیر منقول اعم از دعوی مالکیت و سایر حقوق راجع به آن باید در دادگاهی اقامه شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع شده و اگر در ماده ۳۶ قانون مورد بحث در خصوص دعاوی شرکتها مقررات دیگری وضع شده در مانحن فیه قابل اعمال نیست زیرا مراد قانون گزار از ماده ۳۶ قانون مرقوم راجع به شرکتهای تجاری است و نسبت به مورد بحث انصراف دارد ولذا استناد به ماده ۳۶ قانون آئین دادرسی مدنی در خصوص مورد وجاهت قانونی ندارد در نتیجه رأی صادره از شعبه ۱ دادگاه حقوقی یک زرنده که در شعبه ۲۴ دیوان عالی محترم کشور ابرام شده، طبق مقررات مواد ۲۳ و ۲۶ قانون آئین دادرسی مدنی صحیحاً صادره شده و مورد تأیید می باشد. "مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۴۳ مورخ ۱۳۷۸.۹.۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

با مورد لحاظ قرارداد این امر که اصولاً برطبق ماده ۵۵۹ قانون آئین دادرسی مدنی و بند ۲ ماده ۲۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دیوان عالی کشور در اظهار نظر در مورد صلاحیت محلی وارد نمی شود، چون بموجب ماده ۲۳ قانون آئین دادرسی مدنی رسیدگی به دعاوی راجعه به غیرمنقول اعم از دعوی مالکیت و سایر حقوق راجعه به آن دادگاهی به عمل خواهد آمد که مال غیر منقول در حوزه آن واقع است اگر چه مدعی و مدعی علیه مقیم آن حوزه نباشند و ماده ۳۶ قانون مزبور که صرفاً ناظر است به دعاوی مربوط به اصل شرکت و دعاوی بین شرکت و شرکاء و اختلافات حاصله بین شرکاء و... شامل دعاوی مربوط به غیر منقول موضوع ماده ۲۳ قانون مارالذکر نمی شود و طبعاً رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیر منقول خواهد بود. لذا به نظر اکثریت هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور که رسیدگی به دعوی مال غیر منقول مربوط به شرکت را در صلاحیت دادگاه محل وقوع غیر منقول دانسته و حکم دادگاه عمومی را در این زمینه تأیید کرده، صحیح و موافق موازین قانونی تشخیص می گردد. این رأی برطبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قرار اناطه

رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور در خصوص قابل تجدید نظر بودن قرار اناطه (۶۴۰)

شماره ردیف: ۱۷.۷۸:

رأی وحدت رویه شماره ۶۴۰ مورخ ۱۳۷۸.۸.۱۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

از بند ب ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب چنین مستفاد می‌شود که قرارهای مذکور در ماده یاد شده مربوط به امور حقوقی است نه کیفری ضمناً از نظر تنقیح مناط مستنبط از ماده ۱۷۱ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ که قرار اناطه را جزء قرارهای قابل شکایت دانسته و نیز با توجه به ماده ۷ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که صرفاً احکام را قطعی اعلام نموده و اصل بر قابل اعتراض بودن قرارهایی است که اصدار آنها موجبات اضرار به حقوق اصحاب دعوی را فراهم می‌سازد و با توجه به این که معمولاً قرارهای قطعی در قانون ذکر می‌شود و چنین امری در ماده ۱۳ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در خصوص قرار اناطه بیان نشده، به نظر اکثریت اعضاء هیئت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه ۱۸ دادگاه تجدید نظر استان تهران دایر بر قابل تجدید نظر بودن قرار اناطه منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌شود این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

۱

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

شروع به جرم

۱ ماده ۲۱ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲- هرگاه احراز مجرمیت متهم منوط به اثبات مسائلی باشد که رسیدگی به آنها در صلاحیت مرجع کیفری نیست، و در صلاحیت دادگاه حقوقی است، با تعیین ذی‌نفع و با صدور قرار اناطه، تا هنگام صدور رأی قطعی از مرجع صالح، تعقیب متهم، معلق و پرونده به صورت موقت بایگانی می‌شود. در این صورت، هرگاه ذی‌نفع ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ قرار اناطه بدون عذر موجه به دادگاه صالح رجوع نکند و گواهی آن را ارائه ندهد، مرجع کیفری به رسیدگی ادامه می‌دهد و تصمیم مقتضی اتخاذ می‌کند.

تبصره ۱- در مواردی که قرار اناطه توسط بازپرس صادر می‌شود، باید ظرف سه روز به نظر دادستان برسد. در صورتی که دادستان با این قرار موافق نباشد حل اختلاف طبق ماده (۲۷۱) این قانون به عمل می‌آید.

تبصره ۲- اموال منقول از شمول این ماده مستثنی هستند.

تبصره ۳- مدتی که پرونده به صورت موقت بایگانی می‌شود، جزء مواعد مرور زمان محسوب نمی‌شود.

ماده ۴۲۷- آرای دادگاههای کیفری جز در موارد زیر که قطعی محسوب می‌شود، حسب مورد در دادگاه تجدیدنظر استان همان حوزه قضایی قابل تجدید نظر و یا در دیوان عالی کشور قابل فرجام است:

الف- جرایم تعزیری درجه هشت باشد.

ب- جرایم مستلزم پرداخت دیه یا ارش، در صورتی که میزان یا جمع آنها کمتر از یک دهم دیه کامل باشد.

تبصره ۱- در مورد مجازاتهای جایگزین حبس، معیار قابلیت تجدیدنظر، همان مجازات قانونی اولیه است.

تبصره ۲- آراء قابل تجدیدنظر، اعم از محکومیت، برائت، یا قرارهای منع و موقوفی تعقیب، اناطه و تعویق صدور حکم است. قرار رد درخواست و اخواهی یا تجدیدنظرخواهی، در صورتی مشمول این حکم است که رأی راجع به اصل دعوی، قابل تجدیدنظرخواهی باشد.

ماده ۲۷۰- علاوه بر موارد مقرر در این قانون، قرارهای بازپرس در موارد زیر قابل اعتراض است:

الف- قرار منع و موقوفی تعقیب و اناطه به تقاضای شاکی

ب - قرار بازداشت موقت، ابقاء و تشدید تأمین به تقاضای متهم

پ - قرار تأمین خواسته به تقاضای متهم

تبصره - مهلت اعتراض به قرارهای قابل اعتراض برای اشخاص مقیم ایران ده روز و برای افراد مقیم خارج از کشور یک‌ماه از تاریخ ابلاغ است.

رای وحدت رویه شماره ۶۳۵ دیوان عالی کشور در خصوص قابلیت مجازات شروع به جرم

حضرت آیت ... محمدی گیلانی ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً به استحضار می‌رساند: آقای جانشین سرپرست اجرای احکام مرکز طی شرحی بعنوان اینجانب با ارسال سه فقره از پرونده‌های مربوط به شعب‌ششم و دوازدهم و چهاردهم دادگاههای عمومی تهران اعلام داشته: در خصوص جرم بودن یا نبودن بزه شروع به سرقت هائی که در مواد ۶۵۶ و شقوق‌بعدی آن از قانون مجازات اسلامی آمده از سوی دادگاههای مذکور رویه‌های مختلفی اتخاذ شده و تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد نموده است که اینک خلاصه جریان پرونده‌های مذکور بشرح ذیل معروض می‌گردد:^۱

۱ - طبق پرونده کلاسه ۶۷۹.۶.۷۷ ک شعبه ششم دادگاه عمومی تهران: در تاریخ ۷۷.۸.۷ آقای حسین نعمتی شکایت نموده امروز وقتی از بیرون وارد منزل شدم مشاهده کردم همسایه بغلی خانه‌ام به نام آقای جعفر زارعی قفل درب خانه‌ام را به قصد سرقت باز نموده و داخل خانه شده که بلافاصله او را دستگیر کردم از وی شکایت و تقاضای مجازات وی را دارم متهم در دادگاه اظهار داشته شکایت شاکی را قبول دارم اشتباه کردم تقاضای کمک دارم دادگاه به شرح دادنامه شماره ۹۴۹ - ۷۷.۸.۱۰ با احراز بزهکاری متهم مبنی بر شروع به سرقت مستنداً به ماده ۱۰۹ قانون تعزیرات و بارعایت ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی و نیز مسئله چهارم ص ۴۸۱ جلد دوم تحریرالوسیله حضرت امام (ره) و تلقی موضوع بعنوان فعل حرام متهم را به تحمل ۴۰ ضربه شلاق تعزیری محکوم نموده است متهم ذیل رأی نوشته است اعتراض ندارم.

۲ - طبق پرونده کلاسه ۲۹۶۰.۱۲.۷۴ شعبه ۱۲ دادگاه عمومی تهران در تاریخ ۷۳.۶.۱۲ حبیب ... شفیع شکایت نموده در حال خرید در بازار ساک‌دستی خود حاوی پنجاه هزار تومان وجه نقد را یک لحظه بر زمین گذاشتم که شخصی به نام مهدی اسدی آن را سرقت نمود که بلافاصله وی را دستگیر کردم. حالیه پولم در اختیار خودم می‌باشد و شکایتیم را به قانون واگذار می‌کنم در تحقیقی که از متهم بعمل آمده اظهار داشته قبول دارم اشتباه کردم تقاضای بخشش دارم دادگاه پس از رسیدگی بموجب دادنامه شماره ۵۶۳-۷۶.۳.۵ چنین رأی داده است: رأی دادگاه در خصوص اتهام مهدی اسدی فرزند محمد دائر بر شروع به سرقت با عنایت به اینکه در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۲ شروع به سرقتهای موضوع مواد ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ مجرمانه تلقی و برای آنها مجازات تعیین شده که سرقت شروع شده توسط متهم فوق که سرقت کیف حاوی پول شاکی از روی زمین است مطابق با هیچیک از مواد مذکور نمی‌باشد و از آنجا که شروع به سرقتهای دیگر قابل مجازات دانسته نشده و ماده ۱۰۹ قانون تعزیرات نیز با توجه بمضی مدت آزمایشی آن قابل اعمال نیست و طبق صریح ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی چنانچه مقدمات جرم شروع شده جرم باشد، به همان مجازات محکوم خواهد شد و مفهوم مخالف ماده مذکور دلالت بر این دارد که شروع به جرم قابل مجازات نیست و با توجه به اینکه قانون جدید اخف از قانون قدیم است و مبنی بر عدم مجازات است به استناد ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی و اصل ۳۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رأی بر برائت وی صادر می‌گردد. رأی صادره حضوری و ظرف ۲۰ روز قابل اعتراض در دادگاه تجدید نظر استان تهران است. رأی صادره برای ابلاغ به شاکی ارسال گردیده که به لحاظ عدم شناسائی در آدرس تعیینی ابلاغ و اعاده شده و پرونده از موجودی کسر و بایگانی گردیده است.

۳ - طبق پرونده کلاسه ۳۵۶.۷۷.۱۴ شعبه ۱۴ دادگاه عمومی تهران در تاریخ ۷۷.۶.۲ آقای علیرضا عبداللهی شکایت نموده اتومبیل پیکان خود راشب در آدرس منزلم پارک کرده بودم که با سروصدای همسایه‌ها بیدار شدم که گفتند سارق در حال باز کردن اتومبیل

^۱ (۲۷۵) نقل از شماره ۱۵۸۸۹-۱۳۷۸.۶.۲۲ روزنامه رسمی شماره ۲۰۴۸ - هـ ۱۳۷۸.۵.۱۱ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۴۰.۷۷ هیأت عمومی

بوده که توسط اهالی وی را دستگیر کردم از وی شکایت و تقاضای رسیدگی دارم چیزی از اتومبیل سرقت نشده است و در تحقیقی که از متهم به نام منصور عزتی بعمل آمده نامبرده اظهار داشته شکایت شاکی را قبول دارم درب ماشین را باز کردم که سرقت نمایم که توسط اهالی محل دستگیر شدم چیزی از داخل اتومبیل سرقت نکردم. دادگاه پس از رسیدگی بموجب دادنامه شماره ۲۳۸ - ۷۷.۶.۲ چنین رأی داده است: در مورد اتهام آقای منصور عزتی مبنی بر شروع به سرقت از داخل اتومبیل شاکی با احراز بزه انتسابی مستنداً به ماده ۱۰۹ قانون تعزیرات متهم نامبرده را به تحمل ۲۰ ضربه شلاق تعزیری محکوم و رأی صادره را قابل اعتراض و تجدید نظر خواهی اعلام کرده است. متهم ذیل رأی نوشته قبول دارم اعتراض ندارم. هر سه فقره دادنامه بشرح فوق قطعی گردیده است.

اینک با توجه به مراتب، بشرح ذیل مبادرت به اظهار نظر می‌نماید. نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در موضوع جرم بودن یا جرم نبودن شروع به سرقت هائی که در ماده ۶۵۶ و مواد بعدی آن از قانون مجازات اسلامی آمده از سوی شعب ششم و دوازدهم و چهاردهم دادگاههای عمومی تهران آراء متفاوتی صادر گردیده است. بدین توضیح که شعبه ششم بالاستناد به ماده ۱۰۹ قانون تعزیرات و نیز با تلقی موضوع به عنوان فعل حرام و استناد به ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی و کتاب تحریر الوسیله حضرت امام (ره) و همچنین شعبه چهاردهم با استناد به ماده ۱۰۹ قانون تعزیرات عمل ارتكابی را قابل مجازات دانسته و متهم را به تحمل شلاق محکوم کرده‌اند ولی شعب دوازدهم برعکس به استدلال اینکه ماده ۱۰۹ قانون تعزیرات به لحاظ مضی مدت آزمایشی آن قابلیت اعمال نداشته و در قانون مجازات اسلامی اخیر التصویب نیز شروع به سرقت‌های ماده ۶۵۶ و مواد بعدی آن قابل مجازات دانسته نشده و بموجب ماده ۴۱ قانون مذکور نیز چنانچه اقدامات انجام شده جرم باشد متهم به همان مجازات محکوم خواهد شد که مفهوم مخالف آن اینست که شروع به جرم قابل مجازات نیست و با توجه به اینکه قانون جدید که مبنی بر عدم مجازات و اخف از قانون قدیم بوده و طبق ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی قانون اخف قابل اعمال است فلذا نتیجه عمل ارتكابی متهم را جرم ندانسته و مستنداً به اصل ۳۷ قانون اساسی رأی بر برائت متهم صادر نموده است. بنا به مراتب چون از طرف دادگاههای مذکور در موارد مشابه و در استنباط از قوانین رویه‌های مختلفی اتخاذ شده است مستنداً به ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۸.۴.۸ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: ((در ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی شروع به جرم چنین تعریف شده است: هرکس قصد ارتكاب جرمی کند و شروع به اجرای آن نماید ولی جرم واقع نشود چنانچه اقدامات انجام شده جرم باشد به مجازات همان جرم محکوم می‌شود و در قانون مذکور در باب سرقت در ماده ۶۵۵ میزان مجازات شروع به سرقت‌های مربوط به مواد ۶۵۱ الی ۶۵۴ تعیین شده ولی در مورد شروع به سرقت‌های موضوع مواد ۶۵۶ الی ۶۵۸ مجازاتی پیش بینی نشده است از طرفی ماده ۱۰۹ قانون تعزیرات که بطور کلی برای شروع به سرقت مجازات تعزیری تعیین نموده با تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ منسوخ گردیده است. بنابراین آنچه می‌توان نتیجه گرفت این است که چنانچه در موارد قانونی مجازات شروع به جرم پیش بینی شده باشد براساس آن باید حکم مجازات صادر شود و الاً طبق ماده ۴۱ قانون اشاره شده باید عمل نمود و چون اتهام متهمان در پرونده‌های مطروحه شروع به سرقت تشخیص داده شده و مورد از مواردی نیست که در قانون برای آن مجازات پیش بینی شده باشد. لذا متهم قابل مجازات نخواهد بود و رأی شعبه ۱۲ دادگاه عمومی تهران مبنی بر صدور حکم برائت متهم موجه بوده معتقد به تأیید آن می‌باشم.)) مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۳۵ مورخ ۱۳۷۸.۴.۸ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

به صراحت ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی، شروع به جرم در صورتی جرم و قابل مجازات است که در قانون پیش بینی و به آن اشاره شده باشد و در فصل مربوط به سرقت و ربودن مال غیر فقط شروع به سرقت های موضوع مواد ۶۵۱ الی ۶۵۴ جرم شناخته شده است و در غیر موارد مذکور از جمله ماده ۶۵۶ قانون مزبور به جهت عدم تصریح در قانون، جرم نبوده و قابل مجازات نمی باشد مگر آن که عمل انجام شده جرم باشد که در این صورت منحصرأبه مجازات همان عمل محکوم خواهد شد بنابه مراتب فوق الاشعار رأی شعبه ۱۲ دادگاه عمومی تهران در حدی که باین نظر مطابقت دارد موافق موازین قانونی تشخیص می گردد. این رأی به استناد ماده ۳ اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ صادر و برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ترک انفاق

ترک انفاق در صورت عدم تمکین جرم نیست، حتی اگر ناشی از حق حبس باشد ^{منسوخ (۶۳۳)}

حضرت آیت الله محمدی گیلانی ریاست محترم دیوان عالی کشور دامت برکاته با عرض سلام: احتراماً به استحضار می رساند، در تاریخ ۷۷.۶.۱۷ آقای صادقی دادیار دادرسی دیوان عالی کشور طی شرحی به پیوست تصویر آراء صادره از شعب دوم و بیستم دادگاههای عمومی تهران و قم اعلام داشته که در استنباط از قانون در موارد مشابه از سوی دادگاههای مذکور آراء متفاوت صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور رویه واحد نموده است. اینک جریان پرونده های مربوطه که مطالبه و ضمیمه گردیده گزارش و سپس اقدام به اظهار نظر می نماید:

۱ - به حکایت پرونده کلاسه ۱۳۲۴.۷۶.۲ شعبه دوم دادگاه عمومی تهران: در تاریخ ۷۶.۱۰.۲۰ دوشیزه هاله گلریز خاتمی بوسیله وکیلش شکایتی دایر به ترک انفاق علیه همسرش آقای چیت ساز مطرح و اعلام داشته طبق سند ازدواج ۳۷۲۲ - ۷۵.۷.۲۰ دفتر ۲۶۳ تهران به عقد وی درآمده و متعاقباً در مقام مطالبه مهریه خود برآمده و تا وصول تمامی مهریه با اجازه حاصله از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی از تمکین و ایفای وظایف زناشویی خودداری نموده ولی شوهرش نه فقط از پرداخت مهریه امتناع کرده بلکه نفقه او را هم نپرداخته است اینک مستنداً به ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی به اتهام ترک انفاق از شوهرش شکایت و تقاضای مجازات وی را دارد، دادگاه پس از رسیدگی بشرح دادنامه ۲۰۷-۷۷.۲.۸ و با این استدلال که گرچه بموجب ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی زوجه تا وصول مهریه مجاز به عدم تمکین و عدم ایفای وظایف زناشویی است و استفاده از امتیاز مقرر در ماده مرقوم مانع استحقاق وی به مطالبه نفقه نیست لکن چون تعقیب زوج مستنکف از پرداخت نفقه منحصرأزمانی مصداق دارد که علیرغم تمکین زوجه، زوج از پرداخت نفقه خودداری نماید و در مانحن فیه گرچه عدم تمکین مستند به قانون است لکن علی ایحال تمکین محقق نگردیده تا موجبات تعقیب زوج فراهم گردد لذا با توجه به مراتب فوق و نظر به اصل برائت و مفاد اصل ۳۷ قانون اساسی متهم را قابل تعقیب ندانسته و حکم بر برائت وی از مسئولیت کیفری صادر و شاکیه را هدایت کرده است تا نسبت به طرح دعوی حقوقی در مورد مطالبه نفقه اقدام نماید. با

^۱ نقل از شماره ۱۵۸۳۲-۱۳۷۸.۴.۱۷ روزنامه رسمی شماره ۲۰۳۴ - هـ ۱۳۷۸.۳.۳۱ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۴.۷۷ هیأت عمومی

تجدید نظر خواهی وکیل شکیه از رأی صادره، شعبه ۲۴ دادگاه تجدید نظر استان تهران با توجه به بند ۵ ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب چون حداکثر مجازات قانونی بزه ترک انفاق کمتر از شش ماه حبس و رأی صادره قطعی و غیر قابل تجدید نظر بوده لذا قرار رد تجدید نظر خواهی را صادر و قرار صادره را نیز قطعی اعلام کرده است.

۲ - به حکایت پرونده کلاسه ۱۷۸۰.۷۶.۲۰ شعبه بیستم دادگاه عمومی قم: در تاریخ ۷۶.۱۱.۲۰ بانو فریبا فردوسی شکایتی بعنوان ترک انفاق علیه شوهرش علی میرزا فردوسی مطرح نموده و در تحقیقاتی که از طرفین بعمل آمده زوجه اظهار داشته من می گویم شوهرم مهریه ام را طبق عقد نامه رسمی اداء کند تا با او عروسی کنم ولی ایشان می گوید ندارم و ضمناً امبرده هیچگونه نفقه ای هم بمن پرداخت نکرده تقاضای مجازات وی را به دلیل ترک انفاق دارم. زوج اظهار داشته حدود ۳۶ ماه است که عقد ازدواج شرعی قانونی منعقد شده در این مدت همسرم در خانه پدرش بوده و عروسی نکرده ایم فعلاً توان پرداخت نقدی مهریه را ندارم و قبول دارم که تاکنون نفقه ای به زوجه ام نداده ام، دادگاه پس از رسیدگی به موجب دادنامه شماره ۲۰۰۶-۷۶.۱۲.۶ با توجه به تحقیقات انجام شده و احراز رابطه زوجیت و اینکه زوجه حاضر به تمکین می باشد و تقاضای پرداخت مهریه را جهت تمکین خاص نموده و با توجه به ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی و نظریه اقرار صریح متهم مبنی بر اینکه قبول دارد که تاکنون نفقه ای به زوجه اش پرداخت نکرده فلذا با احراز بزهکاری وی مستنداً به ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی متهم نامبرده را به تحمل سه ماه و یک روز حبس محکوم و رأی صادره را حضوری و مستنداً به ماده ۷ و بند ۵ ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قطعی اعلام کرده است. اینک با توجه به مراتب فوق بشرح آتی نظریه معروض می گردد.

نظریه: همانطور که ملاحظه می فرمائید در استنباط از مواد ۱۰۸۵ قانون مدنی و ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی از سوی شعب دوم و بیستم دادگاههای عمومی تهران و قم آراء متفاوت صادره گردیده است بدین توضیح که شعبه دوم دادگاه عمومی تهران با رعایت تفسیر مضیق در امور جزائی صرف حق مطالبه نفقه بدون تمکین زوجه را موجب مسئولیت جزائی زوج ندانسته و حکم بر برائت وی از جنبه کیفری صادر و زوجه را به دادگاه حقوقی هدایت کرده است ولی شعبه بیستم دادگاه عمومی قم برعکس معافیت چنین زوجه ای را از تمکین پذیرفته و زوج را با توجه به ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی و با استناد ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی قابل تعقیب دانسته و او را محکوم به مجازات کرده است بناءً علی هذا مستنداً به ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۸.۲.۱۴ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید: پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر ((با توجه به اینکه ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی تصریح بر این دارد که زن می تواند در صورتیکه مهر وی حال باشد مادامی که مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظائفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند و قسمت اخیر ماده مذکور دلالت بر این دارد که امتناع از تمکین، مسقط حق نفقه نمی باشد و مراد از تمکین که در ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی به آن اشاره شده تمکین در مقابل نشوز است بنابراین عدم تمکین از شوهر مادامی که مهر به زن تسلیم نشده باشد موجب نشوز او نیست و نافی مطالبه حق نفقه زوجه از زوج نمی باشد و زوج در صورت عدم پرداخت نفقه از جهت کیفری قابل تعقیب می باشد. بنابراین این رأی شعبه بیستم دادگاه عمومی قم موجه بوده معتقد به تأیید آن می باشم.)) مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۳۳ مورخ ۱۳۷۸.۲.۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

گرچه طبق ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی مادام که مهریه زوجه تسلیم نشده در صورت حال بودن مهر، زن می‌تواند از ایفاء وظائفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود لکن مقررات این ماده صرفاً به رابطه حقوقی زوجه و عدم سقوط حق مطالبه نفقه زن مربوط است و از نقطه نظر جزائی با لحاظ مدلول ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازاتهای بازدارنده) مصوب ۱۳۷۵.۳.۲ مجلس شورای اسلامی که بموجب آن حکم به مجازات شوهر به علت امتناع از تأدیه نفقه زن به تمکین زن منوط شده است و با وصف امتناع زوجه از تمکین ولو به اعتذار استفاده از اختیار حاصله از مقررات ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی حکم به مجازات شوهر نخواهد شد و در این صورت حکم شعبه دون دادگاه عمومی تهران مشعر بر براءة شوهر از اتهام ترک انفاق زن که با این نظر مطابقت دارد با اکثریت قریب به اتفاق آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌شود. این رأی وفق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب مرداد ماه ۱۳۳۷ برای دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم الاتباع است.^۱

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قاچاق

دیوان عالی کشور در خصوص مرجع صلاحیتدار برای رسیدگی به بزه صید ماهیان خاویاری

هیئت عمومی ریاست محترم دیوان عالی کشور دامت افاضاته سلام علیکم، احتراماً: آقای رئیس دادگستری شهرستان بندر ترکمن طی شرحی به شماره ۱۰۲۴۶۰ - ۷۵.۶.۱۹ از طریق دفتر آن دادگستری جهت طرح در هیئت عمومی به دیوان عالی محترم کشور تقدیم داشته و به حکایت ظهر نامه مذکور به دادرسی دیوان عالی کشور ارسال داشته‌اند و اعلام شده که در مورد مرجع صلاحیتدار برای رسیدگی به بزه صید ماهیان خاویاری و استحصال خاویار به طور غیر مجاز از طرف شعب اول و چهارم دادگاههای تجدید نظر استان مازندران آراء متهاافت صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور به منظور اتخاذ رویه واحد نموده است. اینک جریان پرونده‌های مربوطه گزارش و سپس اقدام به اظهار نظر می‌نماید.^۲

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۷۴.۱۴۲۶ شعبه اول عمومی شهرستان بندر ترکمن: در تاریخ ۷۳.۴.۱ مأمورین حراست دریای بندر ترکمن حین گشت زنی در عمق دریا به چهار نفر که در حال صید غیر مجاز ماهیان بوده‌اند برخورد و پس از تعقیب و گریز آنها را به همراه دو فروند قایق موتوری دستگیر و مقدار ۸۰ کیلو ماهی غضروفی از نوع فیل ماهی و یکصد رشته دام از آنان کشف می‌نمایند مراتب به دادرسی انقلاب اسلامی و گرگان اعلام و آقایان شهرام خادم‌لو و غیره تحت تعقیب قرار می‌گیرند. سپس حین رسیدگی در تاریخ ۷۴.۹.۱ دادگاه انقلاب اسلامی گرگان در خصوص اتهام آقای شهرام خادم‌لو فرزند بابا مبنی بر صید ماهیان خاویاری و استحصال

^۱ قانون حمایت خانواده ۱۳۹۱ ماده ۵۳ هرکس با داشتن استطاعت مالی، نفقه زن خود را در صورت تمکین او ندهد یا از تأدیه نفقه سایر اشخاص واجب النفقة امتناع کند به حبس تعزیری درجه شش محکوم می‌شود. تعقیب کیفری منوط به شکایت شاکی خصوصی است و در صورت گذشت وی از شکایت در هر زمان تعقیب جزائی یا اجرای مجازات موقوف می‌شود.

تبصره - امتناع از پرداخت نفقه زوجه ای که به موجب قانون مجاز به عدم تمکین است و نیز نفقه فرزندان ناشی از تلقیح مصنوعی یا کودکان تحت سرپرستی مشمول مقررات این ماده است.

^۲ نقل از شماره ۱۵۸۰۹-۱۳۷۸.۳.۱۸ روزنامه رسمی شماره ۲۰۲۷ - هـ ۱۳۷۸.۲.۲۹ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۲.۷۷

آن با عنایت به محل وقوع جرم و لحاظ قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۷۴.۶.۱۴ قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی دادگاههای عمومی بندر ترکمن صادر نموده شعبه اول دادگاه عمومی بندر ترکمن نیز با این استدلال (که طبق ماده ۲ لایحه قانونی مجازات صید غیر مجاز از دریای خزر و خلیج فارس مصوب ۱۳۵۸ تهیه خاویار و صید غیر مجاز ماهیهای غضروفی عنوان قاچاق داشته و مجرمین طبق قانون مجازات مرتکبین قاچاق و قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز قابل تعقیب و مجازات در محاکم صالحه که طبق بند ۳ ماده واحده قانون صلاحیت دادرها و دادگاههای انقلاب و بند ۵ از ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و آراء وحدت رویه صادره دادگاههای انقلاب می باشند هستند و بند د ماده ۲۲ قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی... ناظر به مجازات مرتکبین است و به عبارت دیگر نوعی تغییر مجازات در قوانین سابق در این زمینه می باشد و هیچ ارتباطی به صلاحیت محکمه رسیدگی کننده نداشته و مراجع صالح تا صراحتاً و به موجب نصوص قانونی از آنها سلب صلاحیت نشده باید به رسیدگی خود ادامه دهند) لذا خود را صالح به رسیدگی ندانسته و قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی گرگان صادر و پرونده را جهت حل اختلاف به دادگستری استان ارسال داشته است که به شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان مازندران ارجاع و به کلاسه ۱.۲۴.۲۵ تجدید نظر ثبت گردیده این دادگاه به موجب دادنامه شماره ۳۵۵ - ۷۵.۴.۳۱ چنین رأی داده است: رأی: چون با وضع و تصویب قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۷۴.۶.۱۴ و برداشته شدن عنوان قاچاق از اتهام صید و تهیه و عرضه و فروش و حمل و نگهداری و صدور ماهیان خاویاری صلاحیت دادگاه انقلاب از این عنوان محدود و برداشته شده است لذا با وضع این قانون دادگاه انقلاب اسلامی صالح به رسیدگی نمی باشد و اگر چه قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران قانون ماهوی است اما چون با حذف احاله مجازات مرتکبین قاچاق موضوع ماده ۲ قانون صید در دریای خزر مصوب ۵۸ در قانون اخیر التصویب و تعیین شدن مجازات جدید قاچاق بودن جرائم موضوع بند د ماده ۲۲ این قانون منتفی شده است و به این اعتبار از نظر شکلی هم در صلاحیت و مرجع رسیدگی آن هم مداخله نموده و امر صلاحیت به لحاظ ارتباط با نظم عمومی و آمره بودن آن عطف به ماسبق شده و پرونده های در حال رسیدگی را هم شامل می شود و بنابراین موضع مانحن فیه از صلاحیت ذاتی دادگاه انقلاب اسلامی خارج و داخل در صلاحیت عام محاکم عمومی شده است لذا پذیرش استدلال شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی گرگان در عدم صلاحیت به استناد ماده ۳۳ قانون تشکیل محاکم عمومی و انقلاب و صلاحیت دادگاه عمومی بندر ترکمن (شعبه اول) حل اختلاف می گردد.

۲ - طبق محتویات پرونده کلاسه ۷۴.۱۵۹۴ شعبه اول دادگاه عمومی بندر ترکمن: در تاریخ ۶۹.۹.۷ آقای رحمت ا... بالغچی فرزند حسین در یک فروند قایق پارویی در دریا توسط مأمورین هنگ مرزی اترک دستگیر و پس از تحقق از وی توسط اداره اطلاعات بندر ترکمن با توجه به اعترافاتی که نموده و به دادرای انقلاب اسلامی گرگان معرفی و به اتهام مباشرت در صید غیر مجاز ماهیان غضروفی و استحصال مجموعاً ۱۶ کیلو گرم خاویار در دو مرحله تحت تعقیب قرار گرفته و نهایتاً در مورد وی کیفر خواست مورخه ۷۲.۷.۲۴ صادر و به استناد ماده ۲ قانون مجازات صید غیر مجاز از دریای خزر و خلیج فارس مصوب سال ۱۳۵۸ شورای انقلاب تقاضای مجازات وی گردیده است. شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی گرگان حین رسیدگی در تاریخ ۷۴.۷.۲۵ با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به اداره شیلات بندر ترکمن ارسال و سپس متذکر گردیده که حسب مقررات موضوعه جدید التصویب پرونده به دادگستری همان شهرستان فرستاده شود مدیر شیلات ترکمن نیز پرونده را با توجه به قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۷۴.۶.۱۴ به دادگستری شهرستان بندر ترکمن ارسال و تقاضای رسیدگی و اعلام نتیجه نموده است با ارجاع پرونده به شعبه اول دادگاه عمومی بندر ترکمن این دادگاه با استدلال به اینکه بزه صید غیر مجاز ماهیهای غضروفی و تهیه خاویار عنوان قاچاق داشته که دادگاههای انقلاب صالح به رسیدگی هستند و بند د ماده ۲۲ قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی... ناظر به مجازات مرتکبین اعمال مذکور و به عبارت دیگر نوعی تغییر مجازات در قوانین سابق در این زمینه بوده و ارتباطی به صلاحیت محکمه رسیدگی کننده در صورت عدم تصریح قانونی ندارد لذا قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت دادگاه انقلاب

اسلامی گرگان صادر و پرونده جهت حل اختلاف به دادگستری استان ارسال داشته که به شعبه چهارم دادگاه تجدید نظر استان مازندران ارجاع و به کلاس ۴۶۸۰۷۵ ثبت گردیده است و این دادگاه به موجب دادنامه شماره ۶۰-۷۵۰۱۲۹ با توحه به ماده ۲ لایحه قانونی مجازات صید غیر مجاز از دریای خزر و خلیج فارس مصوب سال ۱۳۵۸ شورای انقلاب و با امعان نظر به ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱ از قانون مجازات مرتکبین قاچاق مصوب ۱۳۱۲/۱۲/۲۹ و ۱۳۷۳/۱۱/۹ و مستفاد از بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ موضوع معنونه را در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی تشخیص و از این رو با تأیید نظریه دادگاه عمومی شعبه اول بندر ترکمن و نتیجتاً اعلام صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی گرگان و فسخ قرار عدم صلاحیت صادره از ناحیه دادگاه مزبور، حل اختلاف نموده است.

اینک یا توجہ بہ مراتب معروض فوقہ بہ شرح زیر اظہار نظر میں نماید۔

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمائید با تصویب و اجرای قانون حفاظت و بهره‌برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۷۴.۶.۱۴ و باتوجه به بند د ماده ۲۲ قانون مذکور دادگاههای انقلاب اسلامی گرگان پرونده‌های مربوط به صید ماهیان خاویاری و استحصال خاویار را که در جریان رسیدگی بوده با صدور قرار عدم صلاحیت جهت رسیدگی به دادگاه عمومی بندر ترکمن ارسال داشته‌اند و با حصول اختلاف در صلاحیت بین دادگاههای مذکور از طرف شعبه اول و چهارم دادگاه تجدید نظر استان مازندران در استنباط از قوانین، آراء متهافت صادر گردیده است.

بدین توضیح که شعبه اول به شرح دادنامه شماره ۳۵۵ - ۷۵.۴.۳۱ دادگاه عمومی بندر ترکمن را صالح به رسیدگی دانسته در حالی که شعبه چهارم به شرح دادنامه شماره ۶۰ - ۷۵.۱.۲۹ برعکس، دادگاه انقلاب اسلامی گرگان را شایسته رسیدگی تشخیص داده است بناءعلیهذا در اجرای ماده ۳ از مواداضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع را در هیئت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رؤیه واحد دارد.

معاون اول، دادستان کل، کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه: ۱۳۷۸.۲.۱۴ جلسه وحدت رویه قضایی هیئت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمد گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و باحضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوق، و کفیه دیوان عالی کشور تشکیل گردید.

رأى وحدت رویه شماره ۶۳۲ مورخ ۱۳۷۸.۲.۱۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

پس از طرح موضوع و فرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: ((با توجه به اینکه طبق ماده ۲ لایحه قانونی مجازات صید غیر مجاز از دریای خزر و خلیج فارس، مصوب سال ۱۳۵۸ صید غیر مجاز ماهیهای خاویاری و تهیه خاویار عنوان قاچاق داشته و مجازات آن برابر قانون مجازات مرتکبین قاچاق پیش بینی شده است و طبق بند ۳ ماده واحده قانون حدود صلاحیت دادسراها و دادگاههای انقلاب رسیدگی به جرائم قاچاق در صلاحیت مرجع مذکور تعیین گردیده است، لذا تغییر مجازات این نوع جرائم در قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی مصوب ۱۳۷۴ تغییری در صلاحیت دادگاه انقلاب نمی‌دهد و درخصوص جرائم عنوان شده به هرتقدیر رسیدگی در صلاحیت دادگاه انقلاب خواهد بود و نتیجتاً رأی شعبه ۴ دادگاه تجدید نظر استان مازندران موجه بوده معتقد به تایید آن می‌باشم.)) مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند.

ھیأت عمومی دیوان عالی کشور

تعدد جرم

رأی وحدت رویه شماره ۶۳۱ دیوان عالی کشور در خصوص اعمال و اجرای مقررات مربوط به تعدد

جرم

عمومی دیوان عالی کشور ریاست معظم دیوان عالی کشور با عرض سلام و تحیت: احتراماً در تاریخ ۷۶.۸.۱۴ معاون قضائی دادگستری استان خراسان طی شرحی بعنوان جناب آقای دادستان محترم کل کشور با ارسال فتوکیبی دو فقره آراء شماره ۷۶.۶.۲۳ - ۷۶.۶.۲۷ و ۷۶.۶.۲۷ - ۲۸.۲۳۶ صادره از شعب دوازدهم و بیست و هشتم دیوان عالی کشور اعلام داشته از سوی شعب مذکور در موارد مشابه آراء متهاافت صادره گردیده است و تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد نموده است. اینک جریان پرونده‌های مورد بحث را بشرح زیر معروض می‌دارد:

۱ - آقای حمید موسوی فرزند فخرالدین به اتهام صدور چندین فقره چک بی محل ب موجب آراء صادره از شعب مختلف دادگاههای عمومی بیرجند مستنداً به مواد ۳ و ۷ قانون اصلاح صدور چک به تحمل حبس و پرداخت جزای نقدی محکوم گردیده است و چون متهم نامبرده متواری بوده احکام غیابی صادره پس ابلاغ قانونی به وی و عدم وصول اعتراض در همان مرحله قطعی محسوب و جهت اجرا به اجرای احکام ارسال گردیده است و آقای معاون دادگستری بیرجند در تاریخ ۷۵.۱۱.۲۷ با ارسال کلیه پرونده های مربوطه به دادگاه عمومی درخواست ادغام احکام و صدور حکم واحد را در اجرای ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی نموده است شعبه هفتم دادگاه عمومی بیرجند به استدلال اینکه لازمه رسیدگی به درخواست قاضی اجرای احکام نقض و فسخ احکام صادره بدوی و صدور حکم ثانوی واحد بوده و این دادگاه در عرض محاکم صادرکننده آراء بدوی می باشد و قانوناً مجوزی در این خصوص ندارد بلکه به نظر موضوع از مصادیق بند ۱ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بوده و در صلاحیت دادگاههای تجدید نظر تشخیص می گردد و پرونده را به مرجع مذکور ارسال داشته است و شعبه اول دادگاه

^۱ نقل از: شماره ۱۵۸۳۲-۱۳۷۸.۴.۱۷؛ روزنامه رسمی، شماره ۲۰۳۳ - هـ ۱۳۷۸.۳.۳۱ پرونده وحدت رویه ردیف: ۵.۷۷ هیأت

تجدید نظر مشهد نیز به لحاظ اینکه هیچیک از پرونده‌های مورد بحث قبلاً در دادگاه تجدید نظر مطرح نگردیده و احکام صادره بدون تجدید نظر خواهی به مرحله قطعیت رسیده‌اند و باید بموجب مواد ۴۷ قانون مجازات اسلامی و ۳۲ قانون مجازات عمومی که مخالفتی با شرع انور ندارد در این مورد تعیین تکلیف شود لذا صدور حکم واحد را در صلاحیت دادگاه عمومی که حکم اشد را صادر کرده دانسته و پرونده را اعاده داده است، شعبه اول دادگاه عمومی بیرجند نیز با مخالفت با نظریه اخیر مستنداً به رأی وحدت رویه شماره ۶۰۵ - ۷۵.۱۰۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت رسیدگی دیوان عالی کشور صادر و پرونده را به مرجع مذکور ارسال داشته است و با ارجاع پرونده به شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور و ثبت به کلاس ۵۷۶۱.۱۸ - ۱۲ شعبه مذکور بشرح دادنامه شماره ۱۲.۲۴۰ - ۷۶.۶.۲۳ چنین رأی داده است:

رأی: بنام خدا - با عنایت به مجموع مندرجات اوراق پرونده و التفات به مقررات تعدد بزه در قوانین اخیر التصویب که با ایجاد وضع خاصی ملاً مدلول ماده ۳۲ مورد اشاره را منتفی ساخته است و با توجه به اصول کلی قضائی که احکام وسیله دادگاه صادر کننده یا شعب هم سطح قابل فسخ نبوده بلکه باید دادگاه عالی آن را فسخ نماید لهذا با اعلام اینکه قرار عدم صلاحیت دادگاه عمومی بیرجند به اعتبار صلاحیت دیوان عالی کشور که رأساً مبادرت به صدور رأی ماهوی نمی‌نماید قابل توجیه نیست در مانحن فیه با اعلام صلاحیت دادگاه تجدید نظر خراسان حل اختلاف می‌نماید. - ۲ آقای علیرضا حسن زاده فرزند محمد به اتهام صدور ۱۷ فقره چک بلامحل بموجب دادنامه از شعبه هفتم دادگاه عمومی بیرجند بلحاظ موعد داربودن چکها مستنداً به مواد ۳ و ۱۳ قانون اصلاح صدور چک به تحمل یکسال حبس تعزیری محکوم و رأی صادره حضوری و پس از ابلاغ به محکوم علیه و قطعیت حکم در همان مرحله بلحاظ عدم اعتراض پرونده جهت اجرای حکم به اجرای احکام ارسال گردیده است و در پرونده دیگری بموجب دادنامه صادره از شعبه اول محاکم عمومی بیرجند نیز به اتهام صدور یک فقره چک بلامحل دیگر مستنداً به مواد ۳ و ۷ قانون صدور چک و اصلاحات بعدی آن به تحمل شش ماه حبس و پرداخت ۱.۴ وجه چک بعنوان جزای نقدی در حق دولت محکوم و رأی صادره نیز حضوری و پس از ابلاغ به محکوم علیه و قطعیت آن در همان مرحله به اجرای احکام ارسال شده است آقای معاون دادگستری بیرجند با ارسال پرونده‌های مذکور به شعبه هفتم دادگاه عمومی بیرجند در خواست اعمال ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی و صدور حکم واحد را نموده است شعبه هفتم دادگاه عمومی بیرجند به استدلال اینکه لازمه رسیدگی به درخواست نقض و فسخ احکام صادره بدوی و صدور حکم ثانوی واحد بوده و این دادگاه اختیار نقض آراء صادره و صدور حکم واحد را ندارد و دادگاه بالاتر باید به موضوع رسیدگی نماید مضافاً به اینکه بموجب رأی وحدت رویه شماره ۶۰۸ - ۷۵.۶.۲۷ مواد ۳۱ و ۳۲ قانون مجازات عمومی سابق منسوخ اعلام گردیده و به نظر موضوع از مصادیق بند ۱ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب می‌باشد لذا قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت محاکم تجدید نظر استان خراسان صادر و پرونده را به مرجع مذکور ارسال داشته است که به شعبه ۱۵ دادگاه تجدید نظر ارجاع گردیده است این دادگاه نیز با توجه به اینکه ماده ۱۸ فوق الاشعار در موردی است که آراء صادره بر خلاف قانون صادر شده باشد که در مانحن فیه کلیه آراء طبق قانون صادر شده النهایه چون کلیه جرائم از یک نوع بوده رعایت ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی الزامی است و چون در هنگام صدور رأی محکومیت‌های قبلی مشخص نبوده و هر دادگاه مستقلاً اقدام به صدور رأی نموده اینک باید طبق تبصره ذیل ماده ۴۸ قانون مجازات اسلامی عمل شود لذا پرونده را به دادگاه عمومی اعاده کرده است شعبه هفتم دادگاه عمومی بیرجند نیز به استدلال اینکه تبصره ذیل ماده ۴۸ قانون مجازات اسلامی مربوط به تکرار جرم است و مانحن فیه از موارد تعدد جرم می‌باشد لذا نظر دادگاه تجدید نظر را نپذیرفته و پرونده را به مرجع مذکور اعاده داده است شعبه ۱۵ دادگاه تجدید نظر نیز با توضیح اینکه ماده استنادی ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی بوده که دادگاه را مکلف به تعیین مجازات واحد نموده و ذکر تبصره ذیل ماده ۴۸ قانون مذکور را صرفاً برای تعیین نحوه عملکرد دادگاه است پرونده را مجدداً به دادگاه عمومی اعاده کرده دادگاه اخیر نیز با تحقق اختلاف پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال داشته است. شعبه بیست و هشتم دیوان

عالی کشور نیز در پرونده کلاسه ۲۳۰ - ۲۸ ۷۶ - بشرح دادنامه شماره ۲۸.۲۳۶ - ۷۶.۶.۲۷ چنین رأی داده است: بسمه تعالی - نظر به ملاک ماده ۳۲ قانون مجازات عمومی سابق و ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی و تبصره ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور که معمول به محاکم است در خصوص مورد رأی تصحیحی صادر می گردد که مستلزم فسخ یا نقض رأی نمی باشد و اینکه تصحیح رأی نیز رأی بدوی تلقی می گردد و دادگاههای تجدید نظر طبق ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی انقلاب منحصرأدر مرحله تجدیدنظر رسیدگی می نمایند نه مرحله بدوی لذا رسیدگی به موضوع مطروح در صلاحیت شعبه هفتم دادگاه عمومی می باشد و با تأیید نظر شعبه پانزدهم دادگاه تجدید نظر حل اختلاف می شود مقرر است دفتر پرونده اعاده گردد. اینک با توجه به مراتب بشرح زیر اظهار نظر می نماید:

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمائید در اجرای ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی و درموردی که احکام محکومیت متعدد که از دادگاههای عمومی صادر و در همان مرحله قطعی شده و باید با هم ادغام و یک حکم واحد صادر شود از حیث مرجع رسیدگی صلاحیت دار از طرف شعبه دوازدهم و بیست و هشتم دیوان عالی کشور آراء متهافت صادر گردیده است بدین توضیح که شعبه ۱۲ به استدلال اینکه احکام صادره وسیله دادگاههای هم سطح قابل نقض نبوده و باید توسط دادگاه عالی انجام شود دادگاههای تجدید نظر را صالح برای نقض آراء صادره و صدور حکم واحد دانسته در حالیکه شعبه ۲۸ برعکس و بااین استدلال که در خصوص مورد رأی تصحیحی که همان رأی بدوی تلقی شده و مستلزم نقض نیست صادر می‌گردد دادگاههای عمومی را صالح به رسیدگی تشخیص داده است فلذا مستنداً به قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوان عالی به منظور ایجاد رویه واحد دارد.

معاون اول، دادستان کل، کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روی سه شنبه ۱۳۷۸.۱.۲۴ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: ((با توجه به اینکه در هردو پرونده متهمان به اتهام صدور چندین فقره چک بلامحل بموجب آراء صادره متعدد از شعب مختلف دادگاهها به حبس و جزای نقدی محکوم شده‌اند و با عنایت به اینکه جرائم ارتكابی از یک نوع بوده و در جریان رسیدگی به هر یک از اتهامات متهمان محکومیت قبلی آنان مشخص نبوده است و پرونده‌ها از جهت اجرای مقررات ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی و در مقام ادغام آراء صادره و صدور رأی واحد مطرح گردیده‌است و نظر به اینکه احکام صادره جملگی توسط دادگاههای عمومی صادر شده و بلاخط عدم تجدید نظر خواهی قطعیت یافته است و هیچ یک از پرونده‌ها در دادگاه تجدید نظر مورد رسیدگی قرار نگرفته است علیهذا موجبی برای طرح پرونده‌ها در دادگاه تجدید نظر نمی‌باشد و گرچه منطوق ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی ناظر به ادغام جرائم و انشاء حکم واحد قبل از صدور حکم است، لکن از روح قانون استفاده می‌شود اگر احکام مختلفی قبلاً صادر شده باشد قبل از اجرا باید احکام مزبور در هم ادغام و یکی از آنها اجراء شود که چون نیاز به حکم قضائی دارد مناسب است حسب ارجاع ریاست دادگستری محل، یکی از شعب دادگاه عمومی نسبت به ادغام پرونده‌ها و صدور رأی واحد اقدام نماید، بنابراین با توجه به مراتب فوق رأی شعبه ۲۸ دیوان عالی کشور تاجائی که با این نظریه انطباق دارد مورد تأیید می‌باشد. مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۳۱ مورخ ۱۳۷۸.۱.۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

با مستفاد از ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی که هر گاه بعد از صدور حکم معلوم شود محکوم علیه دارای محکومیت‌های کیفری دیگری نیز بوده که درموقع انشاء رأی مورد توجه واقع نشده است. به منظور اعمال و اجرای مقررات مربوط به تعدد جرم، در صورت مختلف بودن مجازات‌ها دادگاه صادرکننده حکم اشد و در صورت تساوی مجازات‌ها، دادگاهی که آخرین حکم را صادر کرده بایستی مبادرت به اصدار حکم تصحیحی نماید. علیهذا رأی شعبه ۲۸ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد منطبق با روح قوانین و اصول و موازین قانونی تشخیص و به اکثریت آراء تأیید می‌گردد این رأی بموجب ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

زنا

تجدید نظر خواهی زنای محصن و محصنه حتی در صورت برائت در صلاحیت دیوان است (۶۳۰)

توضیح: اعتراض به آراء در خصوص جرایم مهم در قانون جدید آیین دادرسی کیفری (تحت عنوان فرجام خواهی) در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار گرفت.

حضرت آیت الله محمدی گیلانی ریاست محترم دیوان عالی کشور دامت توفیقاته با عرض سلام: احتراماً به استحضار می‌رساند: آقای رییس شعبه چهارم دادگاه عمومی هشتگرد طی شرحی به عنوان حضرت آیت الله مقتدایی دادستان محترم کل کشور به پیوست تصویر آراء صادره از شعب دوم و شانزدهم دیوان عالی کشور اعلام داشته از سوی شعب مذکور در مواد مشاب رویه‌های مختلفی اتخاذ گردیده است و تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی به منظور ایجاد رویه واحد نموده است. اینک جریان پرونده‌های مربوطه که مطالبه وضمیمه گردیده به باستحضار می‌رساند و سپس اقدام به اظهار نظر می‌نماید:^۱

۱- در تاریخ ۷۵.۱۱.۱۸ آقای س ع - ح در مواقع مراجعه به منزل متوجه می‌شود مردی به نام الف - ص در حالیکه همسرش به نام ع - ب به صورت تقریباً برهنه بوده در منزل وی می‌باشد که بلافاصله آنان را دستگیر و به پاسگاه انتظامی معرفی و از ایشان اعلام شکایت می‌نماید در ضمن تحقیقات معلوم می‌شود افراد دیگری هم با متهمه ارتباط داشته‌اند که در نتیجه ۱- بانو ع - ب ۲- آقایان ح-ف ۳- الف - ج ۴- ب - ن به اتهام زنای محصنه و محصن ۵- و چ به اتهام زنای غیر محصن تحت تعقیب قرار گرفته‌اند در تحقیقاتی که از متهمین به عمل آمده متهمین ردیفهای ۱ و ۲ و ۳ در پاسگاه انتظامی و دادگاه به ارتکاب زنا اقرار نموده ولی در جلسه آخر دادگاه اتهام را انکار و اظهار داشته‌اند مرتکب زنا نشده‌اند و هر چه گفته‌اند از روی ترس بوده است شعبه چهارم دادگاه عمومی هشتگرد پس از رسیدگی به موجب دادنامه ۷۶.۲.۱-۷۷ اولاً متهمین ردیفهای ۱ و ۲ و ۳ را با توجه به تحقیقات انجام شده و انکار ایشان در جلسه اخیر دادرسی و مدافعات وکلای ایشان به لحاظ فقدان ادله شرعیه از اتهام انتسابی (عمل زنای محصنه و محصن) تبرئه لیکن نظر به اقرار اولیه آنان عمل ایشان را مشمول ماده ۶۸ قانون مجازات اسلامی تشخیص و با رعایت ماده ۱۶ همان قانون

^۱ نقل از شماره ۱۵۷۷۴-۱۳۷۷۲.۵ روزنامه رسمی شماره ۲۰۱۹-هـ ۱۳۷۸.۱.۲۲ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۵.۷۷ هیأت عمومی

خانم ع-ب را به تحمل شش سال حبس تعزیری و آقایان ح-ف و الف-ج را هر یک به تحمل چهار سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی محکوم نموده و متهم ردیف ۴-ب-ن را از اتهام زنای محصن تبرئه ولی اتهام وی را در حد رابطه نامشروع محرز تشخیص و به استناد ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی نامبرده را به تحمل یکصد ضربه تازیانه به عنوان حد محکوم نموده است. سپس همسر بانو ع-ب از شکایت خود اعلام رضایت نموده ضمناً دادگاه به موجب دادنامه دیگر به شماره ۷۸-۷۶.۲.۲-آقای ت-ح را از اتهام زنای غیر محصنه با خانم ع-ب تبرئه نموده و عمل ارتكابی وی را در حد داشتن رابطه نامشروع محرز تشخیص و مستنداً به ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی وی را به تحمل ۹۹ ضربه شلاق تعزیری محکوم کرده است. با تجدید نظرخواهی محکوم علیهم و وکلای ایشان پرونده جهت رسیدگی به تقاضای تجدید نظر به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه دوم ارجاع و به کلاس ۵۸۱۰.۲۵ ثبت گردیده است و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۲۰۱۳۰-۷۶.۳.۳۱-چنین رأی داده است.

بسمه تعالی: با توجه به مجموع اوراق پرونده و اعترافات اولیه متهمین و سایر قرائن و امارات دادنامه فوق الذکر طبق موازین صدور یافته و به موجب بند یک ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ضمن رد اعتراض معترضین دادنامه فوق الذکر مورد تأیید و ابرام قرار می‌گیرد.

۲- طبق گزارش مرکز اجرایی امر به معروف و نهی از منکر شهرستان ساوجبلاغ به ریاست دادگستری شهرستان مذکور در تاریخ ۷۵.۱.۶ مأمورین این مرکز با کسب اجازه مقام قضایی از منزل شخصی بنام آقای ح-پ بازرسی و شش نفر مرد و سه نفر زن را که به صورت نیمه عریان در حال انجام منافی عفت بوده‌اند دستگیر نموده و در بازجویی مقدماتی که از ایشان به عمل می‌آید همگی به جرایم خود و انجام عمل زنا اقرار می‌نمایند خانم الف -ش ضمن تشریح جنایات خود اظهار داشته که در ساعت ۱۱ شب به منزل ح -پ واقع در ینگی امام رفته و با پوشش غیر اسلامی به اتفاق دیگران مجلس حرام تشکیل داده و پس از رقص و لهو و لعب مرتکب عمل زنا و منافی عفت گردیده است نامبرده در تاریخ ۷۶.۱.۷ در دادگاه نیز ضمن تشریح اعمال مجرمانه خود به رقصیدن و نحوه پرداخت وجه برای عمل زنا اقرار صریح به انجام عمل زنا با آقایان ح -پ و ع -ف نموده و اظهار داشته که شوهر دارد و تمکن از او نیز داشته است و دو سه روز قبل با وی همبستر شده است دادگاه از وی سؤال کرده شاید دخول نشده است ولی متهمه گفته است دخول هم شده است آقای ع -ف نیز اقرار به انجام عمل زنا با متهمه مذکور نموده و ح -پ نیز اقرار به انجام زنا با متهمه الف -ش نموده است در جلسه دیگر دادگاه متهمه الف -ش اظهار داشته اقرار قبلی او از ترس بوده و قبول ندارد که زنا کرده باشد شعبه پنجم دادگاه عمومی هشتگرد پس از رسیدگی و استماع اظهارات و مدافعات متهمین و وکلای ایشان نهایتاً به شرح دادنامه ۷۶.۵.۵-۳۸۸ در خصوص متهمه ردیف ۱- الف -ش با توجه به گزارش مرکز اجرایی امر به معروف و نهی از منکر شهرستان ساوجبلاغ و نحوه دستگیری متهمه و پوشش وی حین دستگیری و اقرار متهمه مذکور در مرکز اجرایی و در جلسات دادرسی مورخه ۷۶.۱.۷ و ۷۶.۱.۱۸ ک با داشتن تمام آزادیهای ممکنه و صحت مزاج و از روی اراده ماقوع را شرح داده و به صراحت اقرار بر ارتکاب عمل شنیع زنا با متهمان ح -پ و ع -ف نموده بنا به مراتب مشروحه من حیث المجموع علم و یقین به ارتکاب زنا از ناحیه متهمه حاصل نموده و با توجه به اینکه نامبرده دارای شوهر دائم بوده و امکان جماع و تمتع با همسرش را نیز داشته است و دارای شرایط احصان بوده ضمن انطباق بزه ارتكابی وی با مواد ۶۳ و ۶۴ و بند ب ماده ۸۳ و ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی حکم بر رجم (سنگسار) متهمه الف -ش صادر کرده و در مورد هشت نفر متهمین دیگر نیز به شرح منعکس در رأی حکم لازم را صادر نموده است. با تجدید نظرخواهی الف -ش و وکیل وی از رأی صادره پرونده جهت رسیدگی به تقاضای تجدید نظر به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه ۱۶ ارجاع و به کلاس ۱۸-۱۶-۵۹۴۸ ثبت گردیده این شعبه نیز به موجب دادنامه ۷۶.۴۲۰.۱۶ و با این استدلال که چون متهمه فوق بعداً طبق صورتجلسه مورخ ۷۶.۲.۲۳ اقرار به رقصیدن کرده ولی زنا با متهمان ح -پ و ع -ف را انکار نموده می‌بایستی دادگاه برابر نص قانون حاکم (ماده ۷۱ قانون مجازات اسلامی) حد زنا محصنه را که رجم باشد از نامبرده ساقط می‌نمود و محکوم کردن وی به حد رجم محمل قانونی

ندارد^۱ فلذا حکم رجم محکوم علیها الف - ش رانقض و رسیدگی مجدد را به دادگاه همعرض ارجاع کرده است. این بار شعبه چهارم دادگاه عمومی هشتگرد اقدام به رسیدگی نموده و به شرح دادنامه شماره ۱۲۸۷-۷۶.۱۱.۱۴ درخصوص اتهام خانم الف - ش مبنی بر ارتکاب زنا محصنه با توجه به دفاعیات وکیل وی و انکار شدید متهمه و نظر به اینکه ادله شرعیه بر وقوع عمل مذکور از ناحیه متهمه احراز نگردیده و تنها مبنای حصول علم نیز صرفاً اقرار مشارالیها بوده که نامبرده کمتر از چهار بار اقرار و متعاقباً منکر ارتکاب عمل موصوف گردیده لذا به لحاظ فقدان ادله شرعیه بر احراز وقوع بزه منظور حکم بر براءة متهمه به استناد اصل ۳۷ قانون اساسی صادر لیکن با توجه به اقرار مشارالیها که کمتر از چهار بار بوده و عملش منطبق با ماده ۶۸ قانون مجازات اسلامی تشخیص و به استناد ماده مرقوم و با رعایت ماده ۱۶ قانون مذکور نامبرده را به تحمل شش سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی محکوم کرده است. با تجدید نظر خواهی وکیل محکوم علیها از رأی صادره پرونده مجدداً به شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور ارجاع و به کلاسه ۱۶-۶۱۰۱۰۲۱ ثبت گردیده این بار شعبه مذکور به شرح دادنامه شماره ۱۶.۵۹۸.۷۶.ش دادنامه تجدید نظر خواسته را که در مورد اتهام زنای محصنه به لحاظ فقدان ادله شرعیه بر احراز وقوع بزه بر براءة متهمه صادر گردیده مطابق با موازین شرعی و قانونی تشخیص و آنرا ابرام نموده ولی در خصوص تجدیدنظر خواهی وکیل محکوم علیها نسبت به دادنامه مذکور که دادگاه اعمال ارتكابی از ناحیه متهمه را با ماده ۷۱ قانون مجازات اسلامی منطبق دانسته و به استناد ماده مرقوم و با رعایت ماده ۱۶ قانون مذکور متهمه را به تحمل شش سال حبس تعزیری محکوم کرده چون برابر ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب هر شهرستان دادگاه تجدید نظر مرکز همان استان است مگر در موارد هفتگانه ذیل ماده مرقوم و مانحن فیه خارج از موارد مذکور می باشد فلذا رسیدگی به تجدید نظر خواهی را در این مورد با دادگاه تجدید نظر استان قزوین دانسته و پرونده را نزد مرجع مذکور اعاده کرده که بعداً نیز به موجب دادنامه ۱۶.۱۳۳.۷۷.ش در پرونده کلاسه ۶۱۷۳.۱۶.۲۵ موضوع را در صلاحیت رسیدگی دادگاه تجدید نظر استان تهران اعلام و پرونده را به دادگاه مذکور جهت اقدام قانونی ارسال داشته است. این بار پرونده به شعبه ۱۱ دادگاه تجدید نظر استان تهران ارجاع و به کلاسه ۱۱.۷۷.۷۶۷ ثبت گردیده این دادگاه نیز به موجب دادنامه ۷۱۳-۷۷.۵.۱۲ با این استدلال که (مجازاتهای تعزیری در مورد اعمال مجرمانه ای اعمال میشود که مستوجب حد شرعی نیست و تصریح به اعمال مجازات تعزیری در ماده ۶۸ قانون مجازات اسلامی نیز متضمن آن است که عمل ارتكابی از شمول بزه زنا به لحاظ عدم تحقق شرائط ثبوت شرعی آن خارج است و نفس عمل ارتكابی که ملازمه با تخلف از مقررات شرعی (عمل حرام) داشته مستلزم تعیین مجازات تعزیری است و چون در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران قضاات مأذون و مجتهد مکلف به صدور حکم بر اساس قانون می باشند و نه اینکه مثلاً درجایی که مقنن مجازات تعزیری عملی را صرفاً جزای نقدی و یا شلاق تعیین نموده حاکم مجاز باشد مجازات حبس آن هم به میزانی که خود تشخیص می دهد را به عنوان تعزیر ابتدایی اعمال کند و چون در مانحن فیه با سقوط حد زنا عمل از نوع تعزیری و شمول ماده ۶۳۷ قانون تعزیرات است) فلذا ضمن رد اعتراض از حیث اساس رأی و احراز بزهکاری و با تبدیل مجازات حبس به تحمل ۹۹ ضربه شلاق تعزیری اساس رأی را تأیید و استوار و رأی صادره را نیز قطعی اعلام کرده است.

اینک با توجه به مراتب فوق به شرح زیر اظهار نظر می نماید:

نظریه: همانطور که ملاحظه می فرمایید در مورد متهمی که به ارتکاب عمل زنا کمتر از چهار بار در دادگاه اقرار و سپس آن را انکار نموده و دادگاه به لحاظ فقدان ادله شرعیه در مورد زنا حکم براءة صادر ولی چون متهم دارای اقرار کمتر از چهار بار بوده مستنداً ب ماده ۶۸ قانون مجازات اسلامی وی را به تحمل حبس تعزیری که بیش از ده سال نبوده محکوم نموده و محکوم علیه از حکم

^۱ ماده ۱۷۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲؛ انکار بعد از اقرار موجب سقوط مجازات نیست به جز در اقرار به جرمیکه مجازات آن موجب رجم یا حد قتل است که در این صورت در هر مرحله، ولو در حین اجراء، مجازات مزبور ساقط و به جای آن در زنا و لواط صد ضربه شلاق و در غیر آنها حبس تعزیری درجه پنج ثابت می گردد.

محکومیت خود تجدید نظر خواسته در این مورد از سوی شعب دوم و شانزدهم دیوان عالی کشور دو رویه مختلف اتخاذ گردیده است بدین توضیح که شعبه دوم خود را صالح به رسیدگی و اظهار نظر تشخیص و رأی صادره را کلاً تأیید نموده ولی شعبه شانزدهم بر عکس با تأیید رأی برائت در مورد زنا رسیدگی به تقاضای تجدید نظر در مورد محکومیت متهم به حبس تعزیری را چون بیش از ده سال نبوده به استناد ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان دانسته و پرونده را جهت ارسال به مرجع مذکور اعاده داده است. بناء علیهذا مستنداً به ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب سال ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۷.۱۱.۶ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "در پرونده های مطروحه جرمی که مورد شکایت قرار گرفته، زنا محسن و محسنه می باشد که دادگاههای بدوی پس از رسیدگی زنا محسن و محسنه را احراز نکرده و با اعلام برائت متهمان از این اتهامات آنان را به حبس و شلاق محکوم نموده اند که چون موضوع اتهام متهمان زنا محسن و محسنه بوده که قانوناً مجازات مرتکب آن رجم است مرجع تجدید نظر اینگونه احکام اعم از اینکه مبنی بر محکومیت متهم یا برائت وی و یا تطبیق اتهام با مواد دیگری از قانون مجازات اسلامی باشد دیوان عالی کشور خواهد بود همانگونه که در مورد قتل عمدی و لواط نیز آراء وحدت رویه به همین نحو صادر گردیده است بنا به مراتب مذکوره، رأی شعبه دوم دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر شده موجه بوده معتقد به تأیید آن می باشم." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۳۰ مورخ ۱۳۷۷.۱۱.۶ رأی هیأت عمومی دیوان عالی کشور

جرائم انتسابی، زنا محسنه و محسن بوده که در صورت اثبات بر حسب مقررات موضوعه مجازات آن رجم می باشد و بر طبق ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و وحدت ملاک رأی وحدت رویه شماره ۶۰۰-۷۴.۷.۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مرجع تجدید نظر محکومیت و برائت در خصوص مورد، دیوان عالی کشور است. ولی چون محکوم علیها در مورد اتهام زنا محسنه به کمتر از حد نصاب شرعی و قانونی اقرار کرده، محکومیت مشارالبیها به کمتر از ده سال حبس به استناد ماده ۶۸ قانون مجازات اسلامی نمی تواند موجب تغییر مرجع تجدید نظر باشد، علیهذا رأی شعبه دوم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می گردد. این رأی بر طبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.^۱

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

^۱ ماده ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲؛ آرای صادره درباره جرایمی که مجازات قانونی آنها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه چهار و بالاتر است و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آنها ثلث دیه کامل مجنی علیه یا بیش از آن است و آرای صادره درباره جرایم سیاسی و مطبوعاتی، قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است.

اشتباه در آراء

مرجع تجدید نظر، در مورد احکام و قرار های صادره از مراجع قضایی^{منسوخ (۶۲۹)}

ریاست محترم هیأت عمومی عالی کشور احتراماً: نظر به اینکه از سوی شعب پانزده و بیست و یکم دیوان عالی کشور در اجرای ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و تبصره ذیل آن رویه‌های مختلفی اتخاذ شده علیهذا به منظور اتخاذ رویه واحد گزارش پرونده‌های مربوطه را ذیلاً^۱ به استحضار می‌رساند.

۱- به حکایت پرونده کلاسه ۱۵.۹۳۳۴ شعبه پانزدهم دیوانعالی کشور در تاریخ ۱۳۷۵.۱۱.۱۰ آقای حبیب اله دادخواستی به خواسته الزام به تنظیم سند اجاره یک باب دکان محل کسب به طرفیت آقای حاج توفیق به دادگستری سندج تقدیم نموده و آقای حاج توفیق نیز متقابلاً "دادخواستی به خواسته صدور حکم تخلیه رقبه مورد اجاره بعلت تعدی و تفریط به طرفیت خواهان اصلی تقدیم که هر دو موضوع به شعبه دهم دادگاه عمومی سندج ارجاع گردیده است این دادگاه پس از یک سلسله رسیدگی خواسته خواهان دعوی متقابل را محرز دانسته و حکم بر تخلیه مورد اجاره صادر نموده و دعوی الزام به تنظیم سند را منتفی تشخیص داده است، حکم صادره بر اثر تجدید نظر خواهی به موجب دادنامه شماره ۷۵.۴.۳۰-۵۵۱ شعبه سوم دادگاه تجدید نظر استان کردستان تأیید شده است سپس به لحاظ درخواست اعمال ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب حسب دستور ریاست دادگستری سندج پرونده به دادسرای دیوان عالی کشور ارسال گردیده، دادیار دادسرای مذکور رأی صادره را مبنی بر اشتباه تشخیص و با موافقت دادستان محترم کل کشور پرونده را برای اعمال ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تبصره ذیل آن به دیوانعالی کشور ارسال داشته‌اند شعبه محترم پانزدهم دیوانعالی کشور حسب الارجاع به موضوع رسیدگی نموده و چنین رأی داده است "تبصره ذیل ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مقرر در مورد بندهای ۱ و ۲ مرجع تجدید نظر رأی را نقض و رسیدگی می‌نماید که چون مرجع تجدیدنظر دعاوی تخلیه رقبه مورد اجاره با لحاظ تعدی و تفریط و انتقال به غیر از جمله دعاوی مقرر در بندهای ۵ الی ۷ ذیل ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نبوده تا مرجع تجدید نظر از آراء مذکور دیوان عالی کشور باشد فلذا در ارتباط با بند ۱ ماده ۱۸ قانون فوق الذکر و در مانحن‌وفیه دیوان عالی کشور مواجه با تکلیف نیست و رسیدگی با دادگاه تجدید نظر استان (دادگاه هم عرض) می‌باشد."

۲- در پرونده کلاسه ۲۴.۹۰۶۶ شعبه بیست و یکم دیوانعالی کشور، آقای رییس دادگستری شهرستان رزن به استناد بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رأی شماره ۲۵۳-۱۲.۹-۱۳۷۶ دادگاه عمومی رزن و رأی شماره ۳۴۴-۷۶.۳.۱۲ شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان همدان را که در تأیید دادنامه بدوی صادر شده مبنی بر اشتباه اعلام نموده و پرونده در شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان همدان مطرح گردیده لکن دادگاه مذکور خود را صالح برای نقض دادنامه صادره از دادگاه تجدید نظر استان ندانسته و پرونده را به دیوانعالی کشور ارسال نموده است. شعبه بیست و یکم دیوانعالی کشور حسب الارجاع رسیدگی نموده و نهایتاً به موجب دادنامه ۲۸۱۸ مورخ ۱۳۷۶.۶.۱۹ چنین رأی داده است "...دادنامه‌های شماره ۲۵۳-۷۶.۲.۹ دادگاه عمومی رزن به لحاظ نقص تحقیقات و اشتباه در صدور رأی مستنداً به ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و نیز دادنامه شماره ۳۴۴-۷۶.۳.۱۲ که در تأیید آن صادر گردیده نقض و نظر به اینکه دیوانعالی کشور مرجع نقض و ابرام بوده "نه رسیدگی به ماهیت دعوی" پرونده جهت رسیدگی مجدد به شعبه دیگر دادگاه تجدید نظر استان همدان ارجاع می‌گردد."

^۱ نقل از شماره ۱۵۷۳۶-۱۳۷۷.۱۲.۱۲ روزنامه رسمی شماره ۲۰۱۵-هـ ۱۳۷۷.۱۱.۱۹ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۸.۷۷ هیأت عمومی

بنا به مراتب فوق الاشعار در مورد بندهای ۱ و ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تبصره ذیل آن شعب پانزده و بیست و یکم دیوانعالی کشور رویه‌های مختلف اتخاذ نموده‌اند بدین توضیح که شعبه پانزدهم دیوان عالی کشور معتقد به رعایت نصاب صلاحیت دیوانعالی کشور در موارد ذیل ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی انقلاب می‌باشد و خود را مرجع صالح برای تجدید نظر از رأی صادره از شعبه دادگاه تجدید نظر استان نمی‌داند اما شعبه بیست و یکم دیوانعالی کشور مطلقاً خود را مرجع صالح برای تجدید نظر از آراء شعب دادگاههای تجدید نظر استان می‌داند، علیهذا به استناد قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ استدعا دارد به منظور اتخاذ رویه واحد، موضوع در هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور مطرح شود.

معاون اول قضایی دیوانعالی کشور - حسینعلی نیری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۷.۱۰.۲۹ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و رو جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "نظر به اینکه تبصره ذیل ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تصریح بر این دارد که در مورد بندهای ۱ و ۲ ماده فوق الذکر مرجع تجدید نظر رأی را نقض نموده و خود رسیدگی می‌نماید، بنابراین در مواردی که مرجع تجدید نظر دیوان عالی کشور نمی‌باشد در صورتیکه نسبت به حکم دادگاه تجدید نظر بند ۱ یا بند ۲ ماده ۱۸ اعمال شود، چون آراء دادگاههای تجدید نظر مرجع تجدید نظر ندارد و در این خصوص قانون ساکت است. بنابراین علی القاعده باید پرونده به شعبه هم عرض ارسال گردد کما اینکه اگر در مورد حکم یکی از شعب دیوانعالی کشور، بند ۱ یا بند ۲ اعمال شود چون مرجع تجدید نظر ندارد پرونده به شعبه هم عرض ارجاع می‌شود، بنا به مراتب مذکوره رأی شعبه پانزده دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر شده موجه بوده، معتقد به تأیید آن می‌باشم." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند:

رأی شماره ۶۲۹ مورخ ۱۳۷۷.۱۰.۲۹ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

منظور مقنن از ذکر جمله "مرجع تجدیدنظر، رأی را نقض و رسیدگی می‌نماید" در تبصره ذیل ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، مصوب سال ۱۳۷۳، مرجعی است که نسبت به دادگاه صادر کننده رأیی که ادعای اشتباه در آن شده از حیث شأن و مقام عالی تر باشد و با این کیفیت و نظر به اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در خصوص حق نظارت دیوان عالی کشور بر اجرای صحیح قوانین در محاکم، چنانچه مرجع تجدید نظر دعوایی، دادگاه تجدید نظر استان باشد، مقامی که حق نقض رأی صادره از آن دادگاه را دارد دیوان عالی کشور خواهد بود، خصوصاً که دادگاه صادر کننده رأی، علی الاصول حق نقض رأی خود را ندارد و چون دیوانعالی کشور مرجع نقض و ابرام است، علیهذا رأی شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور در مقام اعمال بند ۲ ماده ۱۸ قانون مزبور و پس از تشخیص وجود اشتباه، در حدی که متضمن نقض حکم صادره از دادگاه تجدید نظر استان همدان می‌باشد، موافق اصول و موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب سال ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

کلاهبرداری

تعیین حبس کمتر از حد مقرر در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت مغایر با موازین قانونی است (۶۲۸)

ریاست محترم دیوان عالی کشور با عرض سلام و تحیت: احتراماً به استحضار عالی می‌رساند در تاریخ ۷۶.۱۰.۱۸ معاون مجتمع و سرپرست اجرای احکام صادقیه طی شرحی به عنوان جناب آقای دادستان محترم کل کشور با ارسال دو فقره پرونده‌های مورد بحث اعلام داشته در استنباط از ماده یک و تبصره ۱ آن از قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری از سوی شعب پنجم و هفتم دادگاه تجدید نظر استان تهران آراء متهاافت صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه نموده است اینک جریان پرونده‌های مربوطه گزارش و معروض می‌گردد.^۱

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ص ۷۴. ج ۲۴۱۸. اجرای احکام: در تاریخ ۷۲.۱۱.۱۶ آقای مسعود دواچی علیه آقای محمود صلواتی شکایت نموده ملک پلاک ۱۲۷۴ فرعی از ۱۲۳ اصلی قبلاً "متعلق به محمود صلواتی بوده و از طریق اجرای احکام دادگستری استان تهران در مقابل وجه چک‌های بلامحل وی به او و دو نفر دیگر برابر سند قطعی انتقال یافته و قرار بوده ملک مذکور را تخلیه و تحویل دهد به شخص دیگری به اجاره واگذار و مبلغی نیز بابت ودیعه از مستأجر دریافت کرده است. شعبه ۱۹۸ دادگاه کیفری ۲ تهران به موجب دادنامه شماره ۷۳.۹.۲-۶۴۶ به لحاظ عدم دسترسی به متهم و با توجه به شکایت شاکی و گزارش مأمورین و ملاحظه سند مالکیت و اظهارات مستأجر مستنداً به مواد ۱ و ۳ از قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر ناظر به ماده ۲۳۸ قانون مجازات عمومی و با رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی متهم فوق را به اتهام اجار دادن ملک غیر به تحمل شش ماه زندان و ده ضربه شلاق محکوم و رأی صادره را غیابی و قابل واخواهی اعلام کرده با واخواهی وکیل محکوم علیه از رأی صادره دادگاه عمومی شعبه ۱۶۵ تهران به شرح دادنامه شماره ۷۵.۶.۵-۹۴۸ با توجه به اینکه متهم در تاریخ اجاره دادن ملک به دیگری عالم به عدم مالکیت خود بوده و سوء نیت وی محرز است از حیث بزهکاری دادنامه صادره را تأیید النهایه عمل ارتكابی متهم را مشمول ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری دانسته و به استناد ماده مذکور و با رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی و ملحوظ داشتن تبصره یک آن ماده مجازات تعیین شده در رأی واخواسته را اصلاح و متهم موصوف را به تحمل یکسال حبس و پرداخت جزای نقدی بمبلغ ۷۰۰ هزار تومان معادل مالی که بابت اجاره دریافت کرده در حق دولت محکوم و رأی صادره را حضوری و قابل تجدید نظر اعلام کرده است و با تجدید نظر خواهی محکوم علیه از رأی صادره و اعلام گذشت شاکی از شکایت خود شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان تهران در پرونده کلاسه ۱۰۹۲.۷۵ به موجب دادنامه شماره ۷۶.۴.۴-۳۹۳ و به استدلال اینکه شاکی اعلام گذشت کرده ولی با توجه به جنبه عمومی بودن قضیه و حق الله بودن جرم انتسابی و اینکه بموجب حکم و امری مذکور در تبصره یک ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری در صورت وجود جهات و کیفیات مخففه از جمله گذشت شاکی خصوصی موضوع بند ۱ ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی دادگاه فقط می‌تواند مجازات مرتکب را تا حداقل مقرر در ماده ۱ قانون فوق الاشعار تقلیل دهد لذا موجبی برای تخفیف مجازات به کمتر از یکسال ندیده ضمن رد اعتراض تجدید نظر خواه دادنامه بدوی را عیناً تأیید و رأی صادره را قطعی اعلام کرده است.

۲- طبق محتویات پرونده کلاسه ص.ج ۲۹۴۷.۷۵. اجرای احکام: آقای سید مهدی میر لوحی به موجب دادنامه شماره ۱۱۰۱-۷۴.۹.۳۰ صادره از شعبه ۱۵۹ دادگاه عمومی تهران به اتهامات خیانت در امانت نسبت به وجوه خانم فاطمه شجری مادر زنش و سرقت جهیزیه خانم نازیلا شاهجویی همسرش با توجه به شکایت شکات و شهادت شهود و اقرار خود متهم مستنداً به مواد ۱۱۹ و ۱۰۸ قانون تعزیرات و ماده ۹ قانون مجازات اسلامی و ماده ۴۷ همان قانون و با رعایت ماده ۲۲ قانون مذکور به پرداخت یکصد و پنجاه

^۱ نقل از شماره ۱۵۶۸۴-۱۳۷۷.۱۰.۷ روزنامه رسمی شماره ۱۹۸۵-هـ ۱۳۷۷.۹.۱۰ [ز پرونده وحدت رویه ردیف: ۴.۷۷ هیأت عمومی

هزار ریال جزای نقدی بدل از شلاق از جهت خیانت در امانت و استرداد مبلغ ۳۵۰ هزار تومان به خانم فاطمه شجری و نیز پرداخت یکصد هزار ریال جزای نقدی از جهت سرقت اموال همسرش و استرداد اموال به وی محکوم و در مورد اتهامات دیگرش مبنی بر جعل عنوان و فریب در ازدواج و تبرئه گردیده است و در خصوص شکایت دیگر بانو نازیلا شاهجویی از وی مبنی بر کلاهبرداری (به این شرح که همسرش را اغوا کرده که در صورت فروش آپارتمانش در نقاط شمالی شهر آپارتمانی بهتر و بزرگتر برای او خواهد خرید و در این رابطه به چندین بنگاه معاملاتی ملکی مراجعه و تعدادی آپارتمان در شمال شهر به همسرش نشان می‌دهد در حالیکه ابداً چنین نییتی نداشته و قصدش صرفاً بدست آوردن پول حاصل از فروش آپارتمان همسرش بوده و سرانجام پس از فروش رفتن آپارتمان پول آنرا از همسرش گرفته و بعد هم مدعی شده که این پول متعلق به خودش بوده و همسرش حقی به این پول ندارد که موضوع منجر به شکایت همسرش می‌شود) دادگاه به استدلال اینکه چون شاکیه شخصاً در فروش آپارتمان دخالت و حضور داشته و اسناد مربوطه را با رضا و رغبت امضاء کرده و نیز در شکایت دیگر همسرش از وی مبنی بر گرفتن چکهای سفید امضاء و عدم استرداد آنها به لحاظ عدم احراز وقوع بزه رأی بر برائت متهم صادر و اعلام کرده است با تجدید نظر خواهی طرفین از رأی صادره شعبه هفتم دادگاه تجدید نظر استان تهران در پرونده کلاسه ۱۲۵۳.۷۴ به شرح دادنامه شماره ۳۳۹-۷۵.۳.۶-۱ اولاً محکومیت آقای میرلوحی را از جهت سرقت جهیزیه همسرش و نیز خیانت در امانت وجوه خانم فاطمه شجری با اصلاح رقم سیصد و پنجاه هزار ریال به ششصد و پنجاه هزار ریال صحیح دانسته و دادنامه تجدید نظر خواسته را در این موارد نیز در زمینه حکم برائت آقای مهدی میرلوحی از اتهام جعل عنوان و فریب در ازدواج تأیید و استوار کرده است و ثانیاً در مورد برائت آقای مهدی میرلوحی از اتهام کلاهبرداری مبنی بر اغوا کردن همسرش به فروش آپارتمان و گرفتن وجه حاصل از فروش آپارتمان و نیز گرفتن چکهای سفید امضاء از همسرش تجدید نظر خواهی شاکیه را در این قسمت وارد تشخیص و باتوجه به اینکه زوج نه تنها آپارتمانی برای همسرش خریداری نکرده بلکه پول حاصل از فروش آنرا نیز کماکان نزد خود نگهداشته و مدعی شده با این پول دادوستد و تجارت می‌کند و در خصوص چکهای سفید امضاء نیز معترف است که چکهای همسرش نزد وی بوده و با درج مبلغ آنها را به اشخاص طرف معامله واگذار می‌کرده لذا ضمن نقض دادنامه تجدید نظر خواسته در این قسمت آقای مهدی میرلوحی را از بابت کلاهبرداری مستنداً به ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری با رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی به تحمل سه ماه حبس و استرداد مبلغ ۸۷۰۰۰۰۰ تومان وجه حاصل از فروش آپارتمان و نیز استرداد تعداد ۴۸ فقره چکهای سفید امضاء مورد بحث که شماره آنها را ذکر کرده در حق خانم نازیلا شاهجویی محکوم و رأی صادره را قطعی و لازم الاجراء اعلام کرده است. بنا به مراتب به شرح ذیل نظریه اعلام می‌گردد.

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمایید بین آراء شعب پنجم و هفتم دادگاه تجدید نظر استان تهران در استنباط از تبصره ۱ ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام تهاوت وجود دارد بدین توضیح که شعبه پنجم به موجب دادنامه شماره ۳۹۳-۷۶.۴.۳ با وجود جهات و کیفیات مخففه تخفیف مجازات را به کمتر از حداقل مندرج در ماده مذکور صحیح ندانسته و متهم مورد بحث را با اعمال ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی به تحمل یک سال حبس محکوم کرده ولی شعبه هفتم بر عکس به موجب دادنامه شماره ۳۳۹-۷۵.۳.۶-۱ تقلیل مجازات را به کمتر از یک سال در این مورد جایز دانسته و متهم را به سه ماه حبس محکوم نموده است علیهذا نظر به مراتب مستنداً به ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۷.۶.۳۱ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش

و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "با توجه به اینکه تبصره ۱ ماده ۱ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری صراحت دارد که دادگاه می تواند میزان مجازات مرتکب کلاهبرداری را در صورت وجود جهات و کیفیات مخففه فقط تا حداقل مجازات (یک سال حبس) تقلیل دهد و با ملاحظه اینکه قانون مذکور قانون خاصی است و در موارد مقید در این قانون قابل اعمال خواهد بود. بنابر این ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی که قانون عام می باشد نمی تواند قانون خاص را نسخ نماید با توجه به این مراتب رأی شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان تهران موجه بوده، معتقد به تأیید آن می باشم." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی شماره ۶۲۸ مورخ ۱۳۷۷.۶.۳۱ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه کیفر حبس مقرر در ماده یک قانون تشدید مجازات ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی حداقل یک سال و حداکثر ۷ سال تعیین شده و بموجب تبصره یک ماده مرقوم، در صورت وجود علل و کیفیات مخففه دادگاهها مجازند میزان حبس راتا حداقل مدت مقرر تخفیف دهند، تمسک به ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مجلس شورای اسلامی و تعیین حبس کمتر از حد مقرر در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی مغایر با موازین قانونی است، علیهذا رأی شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر مرکز استان تهران که مطابق با این نظر می باشد، به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح و موجه تشخیص و تأیید می شود. این رأی با استناد ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب تیرماه ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ایفای تعهد

رأی وحدت رویه شماره ۶۲۷ دیوان عالی کشور در مورد ایفای تعهد دانشجویان بورسیه خارج

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً باستحضار می رساند جناب آقای وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی طی مشروح شماره ۶۹۵۸ مورخ ۷۶.۷.۶ به عنوان جناب آقای دادستان محترم کل کشور اعلام نموده است در مورد اجرای بند و تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۴ کل کشور که در سنوات اخیر نیز به همین نحو در قوانین بودجه پیش بینی و تصویب گردیده و بر اساس آن وزارتین فرهنگ و آموزش عالی و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی اجازه دادند معادل مابه التفاوت ریالی نرخ ارز و نرخ پرداخت شده قبلی از دانشجویان بورسیه یا اعزامی که از ایفای تعهدات خودداری کرده اند دریافت و نسبت به آزاد نمودن مدارک و وثایق آنان اقدام نمایند از محاکم تجدید نظر استان تهران و استان کرمانشاه آراء متهافت و مغایری صادر گردیده و با ارسال تصویر آراء مذکور تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور اتخاذ رویه واحد نموده است جریان پرونده های مربوطه و آراء صادره به این شرح است:^۱

۱- به حکایت پرونده تجدید نظر کلاسه ۳۶۲.۷۶ شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان تهران بدو در تاریخ ۷۵.۱۱.۱۵ آقای کریم فتح اردوبادی دادخواستی بطرفیت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی به خواسته صدور حکم بر محکومیت خوانده به فک وثیقه موضوع سند شماره ۴۶۳۴۴ مورخ ۶۴.۷.۲۱ تنظیمی دفتر اسناد رسمی شماره ۱۴۹ تهران که به منظور تحصیل آقای فرزین فتح

^۱ نقل از شماره ۱۵۷۱۵-۱۳۷۷.۱۱.۱۵ روزنامه رسمی شماره ۱۹۹۶- هـ ۱۳۷۷.۱۱.۳ پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۲.۷۶ هیأت عمومی

اردوبادی در رشته پزشکی در خارج از کشور در قبال ده میلیون ریال منعقد گردیده به دادگاههای عمومی تهران تقدیم نموده که رسیدگی به آن به شعبه ۲۳ دادگاه عمومی تهران ارجاع و به موجب دادنامه شماره ۴۶-۷۶.۱.۲۳ حکم به فک رهن از پلاک ثبتی ۶۷۱۳.۵۴ بخش ۲ تهران در قبال ایداع مبلغ ده میلیون ریال صادر و اعلام داشته است وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی از این رأی تجدید نظر خواهی نموده شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان تهران به موجب تجدید دادنامه شماره ۵۷۲.۷۶ مورخ ۷۶.۵.۱۲ چنین رأی داده است: نظر به اینکه به موجب بند و تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۷۴ وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی صرفاً مجاز به دریافت مابه التفاوت ریالی نرخ روز ارز و نرخ پرداخت شده قبلی از مشخص دانشجویانی است که از ایفای تعهدات خودداری کرده‌اند و قانون مزبور تعهدی اضافه بر آنچه که در قرارداد فیما بین قید گردیده بر تعهدات وثیقه گذراندن نیفزوده است و وثیقه گذاران در حدود قرار داد منعقد مسئول جبران خسارت وارده ناشی از تخلف دانشجویان می‌باشند... و در مانحن فیه با عنایت به اینکه حداکثر وجه التزام مقرر در قرارداد فیما بین ضامن و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی ده میلیون ریال بوده است و تجدید نظر خوانده آمادگی خود را برای پرداخت نقدی مبلغ مزبور اعلام نموده اعتراض تجدید نظر خوانده غیر وارد است و نتیجتاً دادنامه تجدید نظر خواسته را تأیید و استوار می‌نماید.

۲- به حکایت پرونده کلاسه ۷۱۳.۷۵ شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان کرمانشاه در تاریخ ۷۴.۱۲.۵ آقای رضا قلی نوروزی صحنه دادخواستی به طرفیت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی به قائم مقامی وزارت فرهنگ و آموزش عالی به خواسته الزام خوانده به فک رهن خانه پلاک ثبتی ۲۳۱۶ فرعی از ۱۸۳ فرعی از ۴۵ فرعی از ۹۳ اصلی حومه بخش یک کرمانشاه موضوع سند رسمی شماره ۴۱۹۰۳-۶۲.۹.۲۲ دفتر اسناد رسمی شماره ۱۴۹ تهران به مبلغ پنج میلیون ریال به دادگاههای عمومی کرمانشاه تقدیم نموده که رسیدگی به آن به شعبه نهم دادگاه عمومی کرمانشاه ارجاع و بموجب دادنامه ۳۲۶-۷۵.۴.۱۶ حکم به فک رهن خانه موضوع خواسته به شرط پرداخت مبلغ پنج میلیون ریال به خوانده صادر و اعلام گردیده که مورد تجدید نظر خواهی محکوم علیه واقع شده و شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان کرمانشاه برابر دادنامه شماره ۷۷۲-۷۵.۱۲.۲۸ خلاصتاً به این شرح رأی صادر کرده است: همانطور که وکیل تجدید نظر خواه در هر دو مرحله دادرسی متذکر شده به موجب بند و تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۵ به وزارتخانه‌های فرهنگ و آموزش عالی و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی اجازه داده شده که برای خرید تعهد و آزاد نمودن مدارک و وثایق دانشجویان بورسیه یا اعزامی که از ایفای تعهدات خودداری می‌نمایند علاوه بر جبران تعهدات مربوط معادل مابه التفاوت ریالی نرخ روز ارز و نرخ پرداخت شده قبلی را از آنان دریافت و به حساب درآمد عمومی کشور واریز نمایند بنا بر مراتب دادگاه نمی‌تواند صرف پرداخت وجه الضمان از ناحیه تجدید نظر خواه و بدون در نظر داشتن مقررات قانون بودجه سال ۱۳۷۵ خواسته مطروحه را اجابت نماید لذا دادگاه دعوی تجدید نظر خواه را وارد تشخیص و با اعلام نقض دادنامه شماره ۳۳۶-۷۵.۴.۱۶ شعبه ۹ دادگاه عمومی کرمانشاه حکم بر رد دعوی خواهان بدوی صادر و اعلام می‌دارد.

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمایند شعبه ۵ دادگاه تجدید نظر استان کرمانشاه فک رهن و وثیقه املاکی که در قبال دریافت سهمیه ارز دانشجویی به وثیقه وزارت فرهنگ و آموزش عالی درآمد موکول به رعایت و اعمال بند و تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۴ کل کشور که در سنوات اخیر نیز به همین نحو و عبارت در قوانین بودجه پیش بینی گردیده دانسته و برعکس شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان تهران فک رهن و وثیقه را مشروط به پرداخت مبلغ وجه التزام مقرر در قرارداد منعقد و فیما بین ضامن و وزارت فرهنگ و آموزش عالی از ناحیه وثیقه گذار میدانند، بنا به مراتب مذکور چون محاکم تجدید نظر استان راجع به استنباط از قانون در مواد مشابه اختلاف نظر داشته‌اند به استناد ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۷.۶.۳۱ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "با توجه به اینکه در بند ه تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۱۳۷۴ پیش بینی شده که وزارتین بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و فرهنگ و آموزش عالی مجاز به دریافت مابه التفاوت ریالی نرخ روز و نرخ پرداخت شده قبلی ارز، از دانشجویان بورسیه یا اعزام به خارج از کشور که از انجام تعهدات خودداری کرده اند می باشند بنابراین صرف پرداخت وجه الضمان مقرر در قرارداد بین طرفین برای جبران تعهدات و آزاد نمودن مدارک و وثایق دانشجویان کافی نمی باشد بلکه رعایت مقررات قانون فوق الذکر نیز ضروری خواهد بود. علیهذا رأی شعبه پنجم دادگاه تجدید نظر استان کرمانشاه که براین اساس صادر شده موجه بوده، معتقد به تأیید آن می باشم." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۲۷ مورخ ۱۳۷۷.۶.۳۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه مقررات بند ه تبصره ۱۷ قانون بودجه سال ۷۴ کل کشور عیناً در بند "و" تبصره ۱۷ قانون بودجه سالهای ۷۶ و ۷۵ کل کشور تکرار شده و شورای محترم نگهبان در مقام اظهار نظر، نسبت به لایحه بودجه سال ۷۶ کل کشور طی شماره ۷۵.۱۱.۱۱-۷۵.۲۱.۱۳۸۸ تصریحاً اعلام داشته "بند" و "تبصره ۱۷ اگر جزء خسارات مورد قرارداد است اشکالی ندارد و اگر علاوه بر آن خسارات است، خلاف موازین شرعی است" و با توجه به این که در متن اسناد رسمی مستند دعاوی مطروح خسارت قراردادی منظور نشده است بنا به مراتب و با عنایت به اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دادنامه شماره ۷۶.۵.۱۲-۵۷۲.۷۶ شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان تهران در حدی که متضمن لزوم فک وثیقه با ایفاء تعهد مصرح در سند رسمی وثیقه می باشد، نتیجتاً و قطع نظر از کیفیت استدلال، صحیح و منطبق با موازین تشخیص می شود. این رأی بر طبق ماده سوم از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب مردادماه ۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اصالت اسناد

رأی وحدت رویه شماره ۶۲۶ دیوان عالی کشور در خصوص تأیید اصالت اسناد عادی رقبات

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً باستحضار عالی می رساند شعب اول و چهاردهم دیوان عالی کشور در امر تشخیص مرجع صالح رسیدگی به دعوی تأیید اصالت اسنادی عادی رویه های مختلفی اتخاذ نموده اند که خلاصه ای از دادنامه های شماره ۱.۱۳۲.۷۶ مورخ ۷۶.۶.۳۱ و ۱۴.۲۳ مورخ ۷۶.۵.۵ شعب مذکور را بمنظور طرح در هیأت عمومی صدور رأی وحدت رویه به عرض می رساند:^۱

^۱ نقل از شماره ۱۵۶۲۳-۱۳۷۷.۷.۲۲ روزنامه رسمی شماره ۱۹۷۷- ه ۱۳۷۷.۷.۱ پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۳.۷۶ هیأت عمومی

۱- پرونده کلاسه ۹۰۱۲۰۱ شعبه اول دیوان عالی کشور آقای سعید آل سیوف دادخواستی بطرفیت اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان شادگان بخواسته تأیید اصالت سند یکباب مغازه واقع در شادگان به دادگاه عمومی شادگان تقدیم و اضافه می‌کند که بموجب سند موجود مالک و متصرف یکباب مغازه واقع در شادگان، خیابان شهید مطهری، بازارچه تختی می‌باشد که تاکنون آنرا نفروخته و معامله‌ای روی آن انجام نداده است و می‌خواهد آنرا به ثبت برساند تأیید اصالت سند را توسط دادگاه تقاضا می‌کند شعبه اول دادگاه عمومی شادگان پس از ثبت دادخواست به کلاسه ۳۴.۱.۷۶ و جری تشریفات قانونی در تاریخ ۷۶.۳.۲۹ به موضوع رسیدگی و بالاستدلال اینکه طبق مقررات ماده یک قانون نحوه صدور اسناد و املاک که اسناد آنها در اثر جنگ یا حوادث غیر مترقبه مانند زلزله و... از بین رفته‌اند و باتوجه به ماده ۶ آیین نامه اجرایی قانون مذکور و با عنایت به اینکه شهرستان شادگان جزو مناطق آسیب دیده از جنگ نبوده تا اسناد آن به این وسیله از بین رفته باشد موضوع را از شمول قانون مذکور خارج دانسته قرار عدم صلاحیت به شایستگی هیأت حل اختلاف اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان شادگان صادر و اعلام می‌نماید و پرونده را در اجرای مقررات ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری به دیوان عالی کشور ارسال می‌دارد، پرونده پس از وصول به شعبه اول دیوان عالی کشور ارجاع و آن شعبه محترم به موجب دادنامه شماره ۱۰۱۳۲.۷۶ مورخ ۷۶.۶.۳۱ چنین رأی داده‌است: "هیأت های حل اختلاف مندرج در مادتين ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت اسناد و املاک مصوب تیر ماه ۱۳۶۵ برای مدت موقت تحت شرایط معینی بر اثر مراجعه متقاضی سند اجازه رسیدگی دارند که صلاحیت عام محاکم دادگستری را نفی نمی‌کند. با توجه به خواسته خواهان و کیفیت دعوی مطروحه و با عنایت به ملاک رأی وحدت رویه شماره ۵۵۱-۶۹.۱۲.۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور رسیدگی به موضوع و اتخاذ تصمیم قانونی در صلاحیت دادگاههای عمومی است لذا با فسخ قرار عدم صلاحیت صادره پرونده جهت رسیدگی و اتخاذتصمیم قانونی به دادگاه صادر کننده قرار اعاده می‌شود."

۲- پرونده کلاسه ۹۰۱۹.۱۴.۱۵ شعبه چهاردهم دیوان عالی کشور در تاریخ ۷۶.۳.۳۱ آقای جاسم افرازه دادخواستی بطرفیت اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان شادگان به خواسته تأیید اصالت سند عادی یکباب خانه به مساحت ۲۰۰ متر مربع واقع در بخش ۵ شادگان به دادگاه عمومی آن شهرستان تقدیم نموده و شعبه اول دادگاه عمومی شادگان با این استدلال که طبق مقررات ماده یک قانون نحوه صدور اسناد و املاکی که اسناد آنها در جنگ یا حوادث غیر مترقبه مانند زلزله از بین رفته‌اند و ماده ۶ آیین نامه اجرایی قانون مزبور چون شهرستان شادگان جزو مناطق مزبور نبوده موضوع دعوی را از شمول قانون مزبور خارج دانسته و خود را صالح به رسیدگی تشخیص نداده به اعتبار صلاحیت هیأت حل اختلاف مستقر در اداره ثبت اسناد و املاک محل قرار عدم صلاحیت صادر و پرونده را در اجرای ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره از قوانین دادگستری به دیوان عالی کشور ارسال داشته است. پس از وصول پرونده به دیوان عالی کشور جهت رسیدگی به شعبه چهاردهم ارجاع و آن شعبه محترم به شرح ذیل رأی صادر نموده است: "با توجه به مندرجات پرونده قرار شماره ۱۷۳.۷۶ صادره از شعبه اول دادگاه عمومی شادگان نتیجتاً موجه تشخیص و با تأیید آن پرونده جهت اقدام قانونی به هیأت حل اختلاف مستقر در اداره ثبت اسناد و املاک محل ارسال می‌شود."

نظریه: همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید بین آراء صادره از شعبه اول و چهاردهم دیوان عالی کشور در مورد صلاحیت رسیدگی به موضوع مورد بحث و تشخیص مرجع صالح اختلاف نظر وجود دارد بنا به مراتب فوق و بمنظور ایجاد وحدت رویه قضایی باستناد ماده واحده مصوب سال ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور می‌نماید.

معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۷.۴.۹ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "نظر به اینکه هیأت های حل اختلاف موضوع مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت اسناد و املاک مصوب تیرماه ۱۳۶۵ تحت شرایط و ضوابط خاص و مدتهای معین به تقاضای متقاضیان رسیدگی می نمایند و در پرونده های مطروحه به لحاظ عدم مراجعه متقاضیان در موعد قانونی هیأت های مذکور صلاحیت رسیدگی به درخواستهای متقاضیان را نداشته است و با توجه به اینکه محاکم دادگستری صلاحیت عام رسیدگی به دعاوی را دارند، بنابراین در خصوص موارد مطروحه مراجع قضایی صلاحیت رسیدگی خواهند داشت. لذا با توجه به مراتب مذکور، رأی شعبه اول دیوان عالی کشور موجه بوده، معتقد به تأیید آن می باشم." مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۲۶ مورخ ۱۳۷۷.۴.۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قطع نظر از اینکه دعاوی مطروحه با مقررات قانون نحوه صدور اسناد مالکیت املاکی که اسناد ثبتی آنها در اثر جنگ یا حوادث غیر متقربه مانند زلزله، سیل و آتش سوزی از بین رفته اند (مصوب ۷۰.۱۲.۱۷ مجلس شورای اسلامی) مطابقت ندارد، دعاوی خواهانها به خواسته تأیید اصالت اسناد عادی رقبات مورد نظر آنان بطرفیت اداره ثبت اسناد و املاک قابل استماع نمی باشد، زیرا اساساً بموجب تبصره ۳ ذیل ماده واحده قانون تعیین تکلیف پرونده های معترضی ثبت که فاقد سابقه بوده یا اعتراض آنها در مراجع قضایی از بین رفته (مصوب ۱۳۷۳.۲.۲۵) مهلت قبول درخواست متقاضیان برای اعمال مقررات مواد ۱ و ۲ و ۳ قانون اصلاح و حذف موادی از قانون ثبت اسناد و املاک و الحاق موادی به آن (مصوب ۷۰.۶.۲۱) که بموجب تبصره ۲ ماده ۷ این قانون برای آخرین بار به مدت دو سال دیگر تمدید گردیده است و با توجه به این که تقدیم دادخواست های خواهانها پس از انقضاء مهلت قانونی بوده موقعیت پذیرش در هیأت مذکور در ماده یک قانون اخیر الذکر را نداشته است بنابراین و با عنایت به اطلاق ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، رأی شعبه اول دیوان عالی کشور که بشرح آن اتخاذ تصمیم قانونی در دعاوی مطروحه را در عهده صلاحیت دادگاه عمومی دانسته است، به اتفاق آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص داده می شود. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ضبط و مصادره اموال

در خصوص موضوع ضبط و مصادره اموال به تبع امر کیفری

ریاست محترم دیوان عالی کشور با سلام و تحیت احتراماً در تاریخ ۷۶.۷.۱۲ رییس دادگستری شهرستان چابهار طی شرحی اعلام داشته در خصوص موضوع واحد یعنی ضبط مال به تبع امر کیفری از طرف شعب چهاردهم و نوزدهم دیوان عالی کشور آراء متضاد

صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه نموده است. اینک جریان پرونده‌های مربوطه گزارش و سپس اقدام به اظهار نظر می‌نماید:^۱

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۱۰۳۹.۷۵ شعبه دوم دادگاه عمومی چابهار، آقای حسین بنکدار فرزند علی اصغر فرمانده کشتی صیادی ستاره جنوب بشرح دادنامه شماره ۱۰۵۴.۷۵ به اتهام صید ماهی در محدوده کمتر از هفت مایل مجاز دریایی با توجه به گزارش ضابطین و شکواییه اداره کل شیلات استان سیستان و بلوچستان و نظریه کارشناسان مرکز تحقیقات شیلات و کارشناس امور دریایی و جامع محتویات پرونده مستنداً به بند یک و چهار از قسمت ج ماده ۲۲ قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۷۴ به پرداخت مبلغ سه میلیون ریال جزای نقدی و مصادره محصولات صیادی که از نظر زیست محیطی در محدوده کمتر از هفت مایل زندگی می‌کنند محکوم و رأی صادره قابل تجدید نظرخواهی در دیوان عالی کشور باستناد بند ۳ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اعلام گردیده است با فرجامخواهی محکوم علیه از رأی صادره شعبه چهاردهم دیوان عالی کشور رد پرونده کلاسه ۵۷۳۱.۱۴۱ بموجب دادنامه شماره ۱۴.۲۵ مورخ ۷۶.۱.۳۱ چنین رأی داده است: با توجه به محتویات پرونده ایراد مؤثری که موجب نقض دادنامه تجدید نظر خواسته باشد بعمل نیامد و رأی دادگاه نیز فاقد اشکال قانونی است بنابراین ضمن تأیید آن اعتراض رد می‌شود.

۲- طبق محتویات پرونده کلاسه ۲۸۴.۷۵ شعبه دوم دادگاه عمومی چابهار: آقای علیپور رمضان فرزند حسین کاپیتان کشتی ستاره جنوب به اتهام صید در محدوده کمتر از هفت مایل دریایی مغایر با مجوز صادره از اداره کل شیلات استان هرمزگان بموجب دادنامه شماره ۲۵۶.۷۵ با توجه به گزارش ضابطین قضایی و گزارش اداره کل شیلات استان سیستان و بلوچستان و نظریه کارشناسان مرکز تحقیقات شیلات چابهار و نظریه کارشناس علوم دریایی و اظهارات تعدادی از صیادان و مجموع محتویات پرونده مستنداً به بند یک و چهار از قسمت ج ماده ۲۲ قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران به پرداخت یک میلیون ریال جزای نقدی و مصادره محصولات صیادی به جز ماهی مرکب در حق دولت محکوم و رأی صادره در خصوص جزای نقدی قطعی و در خصوص مصادره محصولات صیادی مستنداً به بند ۳ از ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قابل اعتراض در دیوان عالی کشور اعلام گردیده است. با تجدید نظر خواهی ۱- علی پور رمضان (محکوم علیه) ۲- تقی شاهنویی فروشالی (مالک کشتی) از رأی صادره شعبه نوزدهم دیوان عالی کشور در پرونده کلاسه ۱۹-۵۵۰۶.۲۱ به موجب دادنامه شماره ۲۷۸.۱۹-۷۵.۱۰.۳۰ چنین رأی داده: غرض قانونگذار در بند ۳ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب موردی است. که مصادره و ضبط اموال مستقلاً به لحاظ نامشروع بودن آن انجام می‌شود و شامل آلات و ادوات جرم و یا مواردی که اموال به تبع امر جزایی به حکم قانونی بایستی ضبط شود نمی‌گردد و چون ضبط صیدهای کشتی به دعوای تخلف از مقررات قانونی حفاظت و بهره برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران بوده و به تبع محکومیت کیفری بوده شامل موردنیست و رسیدگی به اعتراض تجدید نظر خواه حسب ماده ۲۱ قانون یاد شده در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان است پرونده اعاده می‌شود.

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در استنباط از بند ۳ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و در مورد ضبط و مصادره اموال به تبع امر کیفری از طرف شعب چهاردهم و نوزدهم دیوان عالی کشور رویه‌های مختلفی اتخاذ گردیده است: بدین توضیح که شعبه چهاردهم موضوع را مشمول بند ۳ ماده ۲۱ قانون فوق الذکر و در صلاحیت دیوان عالی کشور دانسته به تقاضای تجدید نظر رسیدگی کرده است ولی شعبه نوزدهم برعکس عقیده دارد که منظور قانونگذار مربوط به مواردی است که مصادره و ضبط

^۱ نقل از شماره ۱۵۶۲۳-۱۳۷۷.۷.۲۲ روزنامه رسمی شماره ۱۹۷۶- هـ ۱۳۷۷.۷.۱ پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۱.۷۶ هیأت عمومی

اموال مستقلاً" و به لحاظ نامشروع بودن آن انجام می شود و شامل مواردی که اموال به تبع امر جزایی ضبط می شود نمی گردد و نتیجه رسیدگی به موضوع را در صلاحیت دیوان عالی کشور ندانسته و پرونده را اعاده داده است. بناء علیهذا مستنداً به ماده واحده مربوط به قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۷.۲.۸ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "نظر به اینکه مجازات مرتکبین صید ماهی در محدوده کمتر از هفت مایلی دریایی برابر بند ج ماده ۲۲ قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۷۴ پرداخت جزای نقدی و مصادره محصولات صیادی و ابزار آلات صید می باشد و با این کیفیت ضبط و مصادره اموال به تبع امر کیفری و بموجب نص قانون در نظر گرفته شده است. بنابراین تجدید نظر آن در صلاحیت دادگاههای تجدید نظر استان می باشد. همانگونه که در مورد وارد کنندگان و تولید کنندگان و توزیع کنندگان تجهیزات دریافت از ماهواره علاوه بر جزای نقدی ضبط و مصادره اموال مکشوفه پیش بینی شده و این امر در صلاحیت دادگاهها می باشد از طرفی طبق بند ۳ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصادره و ضبط اموال که به بطور مستقل و بلحاظ نامشروع بودن آن مطرح و مورد حکم قرار می گیرد مرجع تجدید نظر آن دیوان عالی کشور خواهد بود، بنا به مراتب رأی شعبه ۱۹ دیوان عالی کشور که با این نظریه انطباق دارد موجه معتقد به تأیید آن می باشم." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۲۵ مورخ ۱۳۷۷.۲.۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بند ۳ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ناظر به احکام مصادره و ضبط اموالی است که به موجب بند ۶ ماده ۵ قانون مذکور و به موجب اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی در دادگاههای انقلاب اسلامی صادر می گردد و به آلات و ادوات جرم و اموالی که به تبع امر جزایی و به حکم قانون بایستی ضبط گردد، تسری ندارد و رسیدگی به درخواست تجدید نظر آنها تابع قواعد رسیدگی به اصل جرم است. لذا اعتراض به مصادره شناورها و محصولات صیادی و آلات و ادوات صید که ناشی از تخلف از مقررات قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی بوده از شمول بند ۳ ماده مرقوم خارج است و رأی شعبه نوزدهم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی باستناد ماده واحده مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

جعل

جعل و استفاده از سند مجعول توسط شخص جاعل دو جرم مجزا و موجب تعیین دو مجازات اشد

است (۶۲۴)

ریاست محترم دیوان عالی کشور با عرض سلام و تحیت: احتراماً به استحضار می‌رساند: در تاریخ ۷۶.۷.۳۰ دادستان نظامی استان مرکزی با ارسال دو فقره از پرونده‌های دادگاه نظامی یک استان مذکور به دادسرای دیوان عالی کشور اعلام داشته: در موضوعات مشابه از سوی دادگاه نظامی یک آراء متهاافت صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور نموده است. اینک جریان پرونده‌ها معروض می‌گردد:^۱

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۷۵-۱۳۵۱ سرباز وظیفه منصور فرزند تقی به اتهامات جعل در سند رسمی (برگه مرخصی) و استفاده از سند مجعول مذکور تحت تعقیب قرار گرفته و از طرف دادسرای نظامی استان مرکزی در مورد وی کیفر تحت تعقیب قرار گرفته و از طرف دادسرای نظامی استان مرکزی در مورد وی کیفر خواست صادر گردیده است. شعبه دوم دادگاه نظامی ۲ به شرح دادنامه شماره ۱۳۷۵ مورخ ۷۵.۱۲.۴ با احراز اتهامات انتسابی مستنداً به مواد ۷۹ و ۸۱ و ۸۳ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح و رعایت ماده ۳ همان قانون و با استدلال به اینکه جاعل شخصاً از سند مجعول استفاده کرده و طبق ماده ۸۳ قانون مرقوم برای دو جرم مذکور یک مجازات اشد در نظر گرفته شده نامبرده را به پرداخت دویست هزار ریال جزای نقدی محکوم کرده است از سوی دادسرای نظامی مستنداً به بند ج ماده ۱۱ قانون تجدید نظر آراء دادگاهها به رأی صادره فوق اعتراض و اعلام شده: جرائم جعل و استفاده از سند مجعول دو جرم جداگانه و مستقل از یکدیگر بوده و قانونگذار برای هر کدام مجازات جداگانه در نظر گرفته و رأی وحدت رویه شماره ۱۱۸۸ مورخ ۳۶.۳.۲۰ نیز مؤید این مطلب است و منظور از ماده ۸۳ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح تعیین یک مجازات برای دو جرم مذکور هر چند جاعل شخصاً از سند مجعول استفاده کرده باشد بلکه برای هر یک از جرائم جعل و استفاده از سند مجعول باید مجازات اشد آن تعیین می‌شد پرونده جهت رسیدگی به تقاضای تجدید نظر به دادگاه نظامی یک استان ارسال و شعبه اول این دادگاه طبق دادنامه شماره ۲۰ مورخ ۷۶.۳.۲۵ چنین رأی داده: با عنایت به محتویات پرونده رأی صادره را موجه و مدلل و قانونی دانسته و عیناً تأیید می‌نماید این رأی قطعی است.

۲- طبق محتویات پرونده کلاسه ۷۶-۲۴۹ سرباز وظیفه مجید فرزند عباس به اتهامات جعل اسناد رسمی (برگه مرخصی و معرفی‌نامه) و استفاده از سند مجعول تحت تعقیب قرار گرفته و از طرف دادسرای نظامی استان مرکزی در مورد وی کیفر خواست صادر گردیده است. شعبه دوم دادگاه نظامی ۲ به موجب دادنامه شماره ۱۸۴ مورخ ۷۶.۲.۲۵ با احراز اتهامات انتسابی مستنداً به ماده ۷۹ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح و با رعایت ماده ۸۳ همان قانون که جعل و استفاده از سند مجعول در صورتی که جاعل شخصاً استفاده از سند مجعول نماید دارای یک مجازات می‌باشد با رعایت ماده ۳ قانون مرقوم متهم موصوف را به دو ماه اضافه خدمت محکوم کرده است. رأی صادره به شرح پرونده قبل مورد اعتراض دادسرای نظامی قرار گرفته و پرونده به مرجع تجدید نظر ارسال گردیده شعبه اول دادگاه نظامی یک استان مرکزی پس از رسیدگی به تقاضای تجدید نظر به شرح دادنامه شماره ۶ مورخ ۷۶.۲.۲۸ و با توجه به این موضوع که استفاده از سند مجعول اگر چه مکمل جرم جعل است ولی بالاستقلال و مجزا از جعل واجد عناصر متشکله خاص و در قوانین جزایی تابع مقررات مخصوص است و در صورتی که جاعل و استفاده کننده هم یک نفر باشد باز هم دارای دو مجازات مستقل می‌باشد لذا دادنامه تجدید نظر خواسته را از این جهت که جعل و استفاده از سند مجعول را یک جرم تلقی و برای آن مجازات واحد تعیین نموده منطبق با موازین قانونی ندانسته و ضمن نقض دادنامه تجدید نظر خواسته متهم مذکور را مستنداً به مواد ۷۹ و ۸۱ و ۸۳ و رعایت ماده ۳ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح و ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی در رابطه با جعل به دو ماه اضافه خدمت و در رابطه با استفاده از سند مجعول به پنجاه ضربه شلاق تعزیری محکوم نموده است. اینک با توجه به مراتب فوق به شرح زیر اظهار نظر می‌نماید: نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در استنباط از ماده ۸۳ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح و در موردی که جاعل شخصاً از سند مجعول استفاده کرده باشد از سوی دادگاه نظامی یک استان مرکزی آراء متهاافت صادر گردیده

^۱ نقل از شماره ۱۵۵۶۳-۱۳۷۷.۵.۱۴ روزنامه رسمی شماره ۱۹۶۸-هـ ۱۳۷۷.۴.۲۵ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۰.۷۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

است بدین توضیح که در رأی شماره ۶ مورخ ۷۶.۲.۲۸ شعبه اول به امضاء رییس دادگاه جرائم جعل و استفاده از سند مجعول گرچه از طرف جاعل انجام شده باشد دو جرم جداگانه تلقی و برای هر کدام یک مجازات تعیین و رأی دادگاه بدوی که در این مورد یک مجازات در نظر گرفته نقض شده در حالی که در رأی شماره ۲۰ مورخ ۷۶.۳.۲۵ شعبه اول به امضاء قاضی دیگر بر عکس در این مورد برای جاعل که شخصاً از سند مجعول استفاده کرده یک مجازات قائل و رأی دادگاه بدوی تأیید گردیده است علیهذا نظر به ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری که در صورت اتخاذ رویه های مختلف از طرف دادگاهها راجع به استنباط از قوانین تأکید به طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور دارد و با توجه با اینکه منظور قانونگذار از قید عبارت دادگاهها قطعاً نظرات مختلف آقایان قضات دادگاههای باشد و شعبه دادگاه خصوصیتی در این مورد ندارد و نظر به اینکه در قضیه مورد بحث از سوی قضات محترم دادگاه نظامی یک استان مرکزی در موضوع واحد آراء متفاوتی صادر گردیده است تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه: ۱۳۷۷.۱.۱۸ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "با توجه به مندرجات پرونده های مطروحه، اتهامات متهمان در هر دو پرونده جعل سند رسمی (برگه مرخصی) و استفاده از سند مجعول عنوان شده است برابر مواد ۷۹ و ۸۱ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح نسبت به هر دو مورد اتهام در قانون به طور جداگانه مجازات تعیین شده و اینکه در ماده ۸۳ قانون ذکر شده، در صورتی که جاعل شخصاً از سند مجعول استفاده نماید به اشد مجازات مندرج در مواد اشاره شده محکوم می شود مراد این نیست که برای جرم جعل و استفاده از سند مجعول یک مجازات تعیین گردد بلکه منظور قانون گذار این است که در هریک از موارد ذکر شده، اشد مجازات در نظر گرفته شود. بنابراین رأی شعبه اول دادگاه نظامی یک استان مرکزی که با نقض رأی شعبه ۲ دادگاه نظامی ۲ استان مرکزی برای جعل و استفاده از سند مجعول مجازاتهای جداگانه تعیین نموده، موجه بوده معتقد به تأیید آن می باشم" مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی شماره ۶۲۴ مورخ ۱۳۷۷.۱.۱۸ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه به موجب مواد ۷۵ تا ۸۲ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۷۱ برای جعل و استفاده از سند مجعول مجازات جداگانه تعیین شده و بعلاوه در ماده ۸۳ قانون مزبور نیز برای استفاده کننده از سند مجعول در مواردی که جاعل خود استفاده کننده باشد مجازات مقرر گردیده است بنابراین بر طبق مواد مزبور استفاده از سند مجعول عملی مستقل از جعل محسوب و نسبت به جاعل نیز بزه جداگان است بنا به مراتب دادنامه شماره ۶-۷۶.۲.۲۸ که به موجب آن با رعایت تعدد و ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی برای جعل و استفاده از سند مجعول کیفرهای جداگانه تعیین شده صحیح و منطبق با موازین قانونی است این رأی که بر طبق ماده ۳ اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری صادر گردیده در موارد مشابه لازم الاتباع می باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اختلافات ثبتی

در خصوص مرجع رسیدگی کننده به اعتراض رای هیأت حل اختلاف ثبت اسناد و املاک کشور

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً به استحضار می‌رساند: رییس محترم دادگستری شهرضا، طی شرحی اعلام داشته است که از سوی شعب پنزدهم و سوم دیوان عالی کشور در موضوع واحد آراء مختلفی صادر گردیده و ضمن ارسال دادنامه‌های صادره تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور نموده است، خلاصه جریان پرونده‌های مربوطه ذیلاً گزارش می‌گردد.^۱

۱- به حکایت پرونده کلاسه ۸۹۶۳.۵.۳ شعبه سوم دیوان عالی کشور، دفتر نمایندگی اموال و دارایی‌های بنیاد مستضعفان شهرستان شهرضا به رأی شماره ۱۳۷۵.۱.۲۲-۲۰۶۲ هیأت حل اختلاف ثبت اسناد شهرضا اعتراض نموده که رسیدگی به موضوع به شعبه دوم دادگاه عمومی شهرضا ارجاع گردیده است، دادگاه مذکور در تاریخ ۷۵.۹.۶ در وقت فوق العاده تشکیل پس از رسیدگی ختم دادرسی را اعلام و به شرح رأی شماره ۳۶۳۴ به استناد تبصره ۲ آیین نامه اصلاح موادی از آیین نامه اجرایی قانون اصلاح مواد ۱ و ۳ و ۱۶ قانون اصلاح و حذف موادی از قانون ثبت، قرار عدم صلاحیت ذاتی خود را به شایستگی شورای عالی ثبت صادر و در اجرای ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری پرونده را به دیوانعالی کشور ارسال داشته‌است پس از وصول پرونده و ارجاع آن به شعبه سوم دیوان عالی کشور، شعبه مذکور بموجب تبصره اضافه شده به ماده ۲۰ آیین نامه اصلاح موادی از ثبت مصوب ۱۳۷۴.۱۲.۲۶ قوه قضاییه، مرجع تجدید نظر نسبت به آراء و تصمیمات هیأت های نظارت را شورای عال ثبت تشخیص نموده و قرار عدم صلاحیت صادره از شعبه دوم دادگاه عمومی شهرضا را صحیح دانسته و د اجرای ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره از قوانین دادگست ری پرونده را به شعبه دوم دادگاه عمومی شهرضا اعاده نموده که به مرجع ذی صلاح ارسال دارند.

۲- در پرونده کلاسه ۸۹۶۴.۱۵.۵ شعبه پنزدهم دیوان عالی کشور، دفتر نمایندگی اموال و داراییها بنیاد مستضعفان شهرستان شهرضا، نسبت به رأی شماره ۱۹۴۸-۷۴.۸.۲۴ هیأت حل اختلاف ثبت شهرضا اعتراض نموده که به شعبه دوم دادگاه عمومی شهرضا ارجاع گردیده است، شعبه مذکور در وقت فوق العاد با اعلام ختم رسیدگی به شرح مواد ۳۶۳۵-۱۳۷۵.۹.۶ به استناد تبصره ۲ آیین نامه اصلاح موادی از آیین نامه اجرایی قانون اصلاح مواد ۱ و ۲ و ۳ قانون اصلاح موادی از قانون ثبت قرار عدم صلاحیت ذاتی خود را به شایستگی رسیدگی شورای عالی ثبت صادر و پرونده را در اجرای ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری به دیوان عالی کشور فرستاده است. پس از وصول پرونده و ارجاع آن به شعبه پنزدهم دیوان عالی کشور، شعبه مذکور چنین رأی داده است: "مستفاد از ماده ۱۴۸ قانون اصلاح قانون ثبت مصوب ۱۳۷۰ و مقررات آیین نامه اجرایی قانون مذکور رسیدگی به اعتراض نسبت به آراء هیأت حل اختلاف موضوع ماده فوق الذکر اصلاً در صلاحیت دادگاههای دادگستری بوده و استناد شعبه دوم دادگاه عمومی شهرضا به تبصره آیین نامه اصلاح موادی از آیین نامه اجرایی قانون اصلاح مواد ۱ و ۲ و ۳ قانون اصلاح و حذف موادی از قانون ثبت و ارتباط با موضوع پرونده نداشته و تبصره مذکور در بند ۲ آیین نامه استنادی اضافه شده به ماده ۲۰ آیین نامه اجرایی نیز منصرف از موضوع بود و مربوط به تجدید نظر آراء هیأت نظارت است، لذا با توجه به مراتب مرقوم قرار مورد بحث را قابل تأیید تشخیص نمی‌دهد با اعلام تأیید آن پرونده را برای اقدامات قانونی اعاده می‌دهد." بنا به مراتب معروضه، از سوی شعب پنزدهم و سوم دیوان عالی کشور در موضوع واحد و مشابه رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ تقاضا دارد جهت ایجاد رویه واحد قضای موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

^۱ نقل از شماره ۱۵۵۳۲-۱۳۷۷.۴.۸ روزنامه رسمی شماره ۱۹۶۷-هـ ۱۳۷۷.۳.۱۸ پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۷.۷۶ هیأت عمومی

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۷.۱۰.۱۸ جلسه رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان، رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید:

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "در مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ قانون اصلاح مواد ۳ و ۲ و ۱ قانون اصلاح ثبت، مصوب سال ۱۳۷۰ هیأت حل اختلاف برای تعیین تکلیف اراضی متصرفین که به واسطه موانع قانونی تنظیم سند رسمی برای آنها مقدور نبوده، پیش بینی شده است و با صراحت قانون، رأی هیأت حل اختلاف با اعتراض معترض قابل رسیدگی در دادگاههای دادگستری است در حالیکه وظیفه هیأت نظارت رسیدگی به اشتباهات و اختلاف ثبتی است و مرجع رسیدگی به اعتراض از تصمیم هیأت مزبور، شورای عالی ثبت می باشد، با توجه به مراتب مذکور چون وظایف و اختیارات هیأت حل اختلاف و هیأت نظارت در قانون مشخص شده است، لذا رأی شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور که دادگاههای دادگستری را در مقام اعتراض به رأی هیأت حل اختلاف صالح به رسیدگی تشخیص داده موجه بوده، معتقد به تأیید آن می باشم." مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۲۳ مورخ ۱۳۷۷.۱۰.۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

باتوجه به مقررات قسمت اخیر ماده ۲ قانون اصلاح مواد ۱ و ۲ و ۳ قانون اصلاح و حذف موادی از قانون ثبت اسناد و املاک سال ۶۵ و الحاق موادی به آن مصوب ۲۱ شهریور ماه ۱۳۷۰ (ماده ۱۴۸ اصلاحی) مرجع رسیدگی به اعتراض نسبت به رأی هیأت حل اختلاف موضوع ماده مذکور، دادگاه عمومی است و با این وصف رأی شعبه پانزدهم دیوان عالی کشور که متضمن این مطلب است صحیح و قانونی تشخیص میشود. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

رأی وحدت رویه ۶۲۲ دیوان عالی کشور در خصوص بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور با عرض سلام و تحیت: احتراماً" با ستحضار می رساند آقای قائم مقام رئیس کل دادگستری استان تهران طی نامه شماره ۱۹۰۱۹۲۷۹ - ۷۶۶۰۱۸ با ارسال تصویر دادنامه های صادره از شعب ششم و بیستم دادگاه تجدید نظر استان تهران اعلام داشته است راجع به استنباط از بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در مورد ضرورت تذکر به قاضی صادرکننده رأی و تنبه او آراء معارض صادر شده که اقتضاء دارد در اجرای ماده ۳ اضافه شده به قانون

آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح و رسیدگی شود. پرونده‌های مربوط و آراء شعب مزبور اجمالاً^۱ به این شرح است:

۱- به حکایت پرونده کلاسه ۹۲.۲۰.۷۶ شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر استان تهران در تاریخ ۷۵.۶.۱۹ آقای هادی احمدی تبعه افغانستان بر اثر شکایت آقای عبدالناصر اشرفی به ارائه چک مسافرتی جعلی مورد تعقیب کیفری واقع و پرونده اتهامی وی به شعبه سیزدهم دادگاه عمومی تهران ارجاع گردیده است دادگاه پس از تفهیم اتهام ارتکاب جعل چک و استفاده از چک مسافرتی مجعول و ورود و اقامت غیر مجاز در ایران به متهم نامبرده و استماع مدافعاتش بموجب دادنامه شماره ۱۰۹۹ - ۷۵.۹.۴ با استناد ماده یک از قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری، مشارالیه را به ارتکاب کلاهبرداری بطریق استفاده از چک مسافرتی جعلی بانک ملت و تحصیل جنس و اخذ مابقی وجه چک بصورت نقد از شاکی و همچنین جعل سه فقره چک‌های دیگر به تحمل شش ماه حبس تعزیری و رد مبلغ پانصد هزار ریال به شاکی و پرداخت مبلغ پانصد هزار ریال جزای نقدی معادل مال مورد کلاهبرداری محکوم نموده است و در خصوص ورود و اقامت غیر مجاز و ارتکاب جعل چک مسافرتی بانک ملت به همان مجازات فوق اکتفا شده و نیز حکم به طرد متهم پس از اجرای دادنامه صادره اعلام گردیده است. متهم و شاکی به حکم صادره اعتراضی نداشته و تسلیم شده اند لکن آقای دادرس اجرای احکام در تاریخ ۷۵.۱۲.۲۷ رأی دادگاه را از لحاظ انطباق مورد اتهام با کلاهبرداری صحیح ندانسته، پرونده را به دادگاه صادر کننده رأی ارسال و ضمن تذکر به قاضی صادر کننده رأی اشعار داشته طبق تبصره یک ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین اختلاس و ارتشاء و کلاهبرداری دادگاه نمی‌توانسته با وصف وجود کیفیات مخففه کمتر از یک سال حبس تعیین نماید و مطابق ماده ۴۷ قانون مجازات باید برای هر یک از جرائم متهم مجازات علیحده تعیین نماید. قاضی صادر کننده رأی این تذکر را نپذیرفته و متنبه نگردیده و با ابقا در عقیده خود دستور ارسال پرونده را به دادگاه تجدید نظر استان صادر کرده است. شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر استان تهران به موضوع رسیدگی و بموجب دادنامه شماره ۱۲۰ مورخ ۷۶.۲.۹ اعتراضات آقای دادرس اجرای احکام را موجه تشخیص و ضمن نقض رأی بدوی متهم را از لحاظ ارتکاب جعل تبرئه نموده لیکن از جهت استفاده از چک مجعول مستنداً^۱ به بند ۵ ماده ۵۲۵ قانون مجازات اسلامی با رعایت ماده ۲۲ همان قانون به تحمل شش ماه حبس و پرداخت پانصد هزار ریال وجه به شاکی و از حیث ورود غیر مجاز نیز به پرداخت پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم نموده است.

۲- به حکایت پرونده کلاسه ۱۱۴۸.۷۴ شعبه ششم دادگاه تجدید نظر استان تهران حسب شکایت آقای اسماعیل مرادی آقای ابراهیم صیادی باتهام ارتکاب سرقت و آقایان عبدالستار اجاق نجات و محمود شیخی دوحی به معاونت در ارتکاب سرقت مورد تعقیب کیفری قرار گرفته پرونده اتهامی نامبردگان به شعبه ۶۴ دادگاه عمومی تهران ارجاع و پس از رسیدگی بموجب دادنامه شماره ۷۳۳ - ۷۴.۱۰.۱۱ متهم ردیف اول به پرداخت دویست هزار ریال و متهمان دیگر هر یک به پرداخت یکصد هزار ریال جزای نقدی با استناد ماده ۲۰۳ قانون تعزیرات با توجه به رضایت شاکی خصوصی محکوم شده اند متهمین به حکم صادره تسلیم گردیده و اعتراضی نداشته اند آقای معاون مجتمع قضائی رسالت پرونده را در تاریخ ۷۴.۱۰.۱۱ به دادگاه صادر کننده حکم عودت داده است و اعلام نموده چون رعایت تشریفات قانون آیین دادرسی کیفری نشده بنظر می‌رسد که حکم صادره مبتنی بر اشتباه است و تقاضا کرده است تا متهمین را با قرار تأمین مقتضی آزاد یا بازداشت نموده سپس در اجرای بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به لحاظ آنکه دادگاه بدون استماع آخرین دفاع متهمین حکم صادر کرده است پرونده را به مرجع نقض ارسال دادند. دادرس دادگاه پس از وصول پرونده و انجام موارد خواسته شده ضمن اظهار نظر بر اینکه (عیب و ایرادی از ناحیه این شعبه ملحوظ نیست). پرونده را به دادگاههای تجدید نظر استان تهران ارسال داشته پرونده به شعبه ششم دادگاه تجدید نظر استان تهران ارجاع و بموجب دادنامه ۱۲۸۸ - ۷۴.۱۱.۷ چنین رأی داده است:

^۱ نقل از شماره ۱۵۴۷۶ - ۱۳۷۷.۱.۲۹ روزنامه رسمی شماره ۱۹۵۳ - هـ ۱۳۷۶.۱۲.۱۸ پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۹.۷۶ هیأت عمومی

(در خصوص تجدید نظر خواهی معاون مجتمع قضائی رسالت نسبت به دادنامه شماره ۷۳۳-۷۴۰۱۰۱۱-۷۴۰۱۰۱۱ صادره از شعبه ۶۴ دادگاه عمومی تهران که در اجرای مقررات بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به این شعبه ارسال گردیده. دادگاه با توجه به اینکه بند ۲ ماده مارالذکر ناظر به مواردی است که قاضی صادر کننده رأی متنبه گردد و نظر به اینکه در مانحن فیه آقای قاضی صادر کننده رأی اعتقادی به اشتباه خود ندارد و با التفات به اینکه در اجرای مقررات بند ۲ ماده ۲۶ قانون مذکور نیز حق تجدید نظر خواهی برای رؤسا و معاونین مجتمع های قضائی پیش بینی نشده علیهذا اصولاً " پرونده قابل طرح در دادگاه تجدید نظر نیست و لذا مقرر می دارد از آمار کسر گردد و عیناً" به مرجع مربوطه اعاده گردد.)

نظریه: بنابر آنچه ذکر شد آراء شعب ششم و بیستم دادگاه تجدید نظر استان تهران از آن جهت با یکدیگر متعارض و متهاافت می باشند که شعبه ششم دادگاه تجدید نظر استان تهران اعمال بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب را ناظر به موردی می داند که قاضی صادر کننده رأی باتذکر قاضی دیگر بر اشتباه رأی صادره آنرا بپذیرد و متنبه گردد در صورتیکه شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر استان تهران عدم اعلام تنبه قاضی صادره کننده رأی را مانع رسیدگی مرجع نقض ندانسته و بر خلاف نظر شعبه ششم دادگاه تجدید نظر استان تهران به موضوع اشتباه اعلام شده از طرف دادرس اجرای احکام رسیدگی نموده و حکم صادر کرده است. بنابه مراتب مذکوره با تعارض آراء مزبور با یکدیگر رسیدگی هیأت عمومی دیوان عالی کشور را برای ایجاد وحدت رویه ایجاب می نماید و تقاضا دارد دستور فرمائید موضوع در هیأت عمومی محترم مطرح گردد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۶.۱۱.۲۱ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت ا... محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: « نظر به اینکه از بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب استنباط می شود چنانچه قاضی دیگری غیر از قاضی صادر کننده حکم، رأی صادره را واجد اشکال تشخیص دهد با اعلام وقوع اشتباه در حکم از ناحیه وی، دیگر نیازی به تذکر به قاضی صادر کننده حکم و اعلام و اظهار تنبه از طرف او نیست و مرجع تجدید نظر تکلیف دارد پس از اعلام وقوع اشتباه به موضوع رسیدگی و رأی مقتضی صادر نماید، در پرونده های مطروحه گرچه وقوع اشتباه به قاضی صادر کننده رأی تذکر داده شده لکن شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر استان تهران بدون توجه به اعلام عدم تنبه قاضی صادر کننده رأی مبادرت به رسیدگی و انشاء رأی نموده که این امر حکایت از عدم ضرورت تذکر به قاضی صادر کننده رأی دارد بنابر

این رأی شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر استان تهران صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص و معتقد به تأیید آن می باشم.» مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۲۲ مورخ ۱۳۷۶.۱۱.۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مقررات ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳ تضمینی است در جهت تأمین صحت آراء محاکم و عاری بودن احکام از اشتباه و مستفاد از بند ۲ ماده ۱۸ قانون مزبور به قرینه جمله شرطیه مندرج در قسمت اخیر آن اینست که اشتباه در رأی صادره آن چنان واضح و بین باشد که چنانچه به قاضی صادر کننده رأی تذکر داده شود موجب تنبه وی گردد لیکن حتمیت لزوم تذکر به قاضی صادر کننده رأی و حصول تنبه او از آن استنباط نمی شود همین قدر که قاضی دیگری که شأناً و قانوناً در مقامی است که می تواند بر اجرای صحیح قوانین نظارت نماید پی به اشتباه رأی صادره ببرد و مطلب را کتباً و مستدلاً عنوان کند مرجع تجدید نظر را رأساً به اعمال مقررات تبصره ذیل ماده ۱۸ مکلف می نماید و با این کیفیت رأی شماره ۱۲۰ - ۷۶.۲.۹ شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر استان تهران که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می گردد. این رأی طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قتل

چنانچه دادگاه بدوی قتل را غیر عمد تشخیص دهد مسقط حق تجدید نظر خواهی از جهت ادعای

عمد نیست (۶۲۱)

ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً دربار مرجع صالح رسیدگی به درخواست تجدید نظر احکامی که دادگاههای عمومی علیرغم نظر اولیاء دم، قتل انتسابی به متهم را غیر عمد تشخیص داده و تقاضای قصاص را مردود اعلام نموده و متهم را مستحق مجازات قتل غیر عمد دانسته است و اولیاء دم به رأی دادگاه اعتراض داشته و همچنان تقاضای قصاص دارند از شعب مختلف دیوان عالی کشور آراء متفاوتی صادر گردیده که به منظور اتخاذ رویه واحد قضائی تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را دارد. خلاصه جریان دو فقره پرونده های مربوطه را بشرح زیر بعرض میرساند:^۱

۱- در پرونده کلاسه ۵۴۲۹ شعبه بیستم دیوان عالی کشور آقای مختار کریمی که در جمع عزاداران سالار شهیدان در روز اربعین حسینی شرکت داشته در اثر برخورد با کامیون به رانندگی محمد فلاح فوت نموده است مشاجره و اختلاف قدیمی بین دو دسته عزاداران حاضر در محل و درگیری بین آنان ونحوه تصادف و اظهارات بعضی گواهان موجب شده که اولیاء دم قتل را عمد دانسته و تقاضای قصاص متهم را نموده اند شعبه دوم دادگاه عمومی ساوه پس از تحقیقات جامع و مفصل، متهم را از اتهام قتل عمد تبرئه نموده و قتل را شبه عمد تشخیص داده و او را به پرداخت دیه و دو سال حبس تعزیری محکوم نموده است اولیاء دم از حکم برائت متهم به قتل عمدی و نیز محکوم علیه از حکم محکومیت خود تقاضای تجدید نظر نموده اند، دادگاه تجدیدنظر مرکز استان خود را صالح ندانسته و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال داشته است شعبه محترم بیستم دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به تجدید نظر بشرح دادنامه شماره ۲۰.۱۰۸۵ چنین رأی داده است: «نظر به اینکه متهم در مورد اتهام وارده با تشخیص غیر عمدی بودن قتل، به حبس و پرداخت دیه محکوم شده و اعلام برائت در خصوص عمدی بودن قتل، برائت از اتهام نیست تا درخواست تجدید نظر اولیاء

^۱ نقل از شماره ۱۵۴۲۱ - ۱۳۷۶.۱۱.۱۱ روزنامه رسمی شماره ۱۹۴۶ - هـ ۱۳۷۶.۱۰.۱۶ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۰.۷۶ هیأت عمومی

دم قابل طرح باشد بنابر این و با استناد به مقررات ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به درخواست تجدید نظر با دادگاه تجدید نظر استان است.» پس از اعاده پرونده شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان تهران بشرح دادنامه شماره ۶۷۹ اعتراض محکوم علیه را مردود اعلام نموده لکن مرجع رسیدگی به درخواست قصاص اولیاء دم را دیوان عالی کشور اعلام نموده و خود را مکلف به رسیدگی آن ندانسته است پس از ارسال پرونده به دیوان عالی کشور و ارجاع آن به شعبه بیستم شعبه یاد شده مجدداً چنین رأی داده است: «بطوریکه در دادنامه شماره ۱۳۴۰ صریحاً اعلام شده با وجود محکومیت به پرداخت دیه از بابت قتل صدور حکم برائت در مورد عنوان ادعائی مدعی فاقد توجیه قانونی است و ترتیب مزبور برائت از ارتکاب جرم نیست تا موضوع تعیین مرجع رسیدگی به درخواست تجدید نظر قابلیت طرح داشته باشد با توجه به اینکه رأی شماره ۶۰۰ - ۷۴.۷.۴ وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور شامل برائت کلی در مورد اتهام قتل عمدی می باشد درخواست تجدید نظر قابل طرح در دیوان عالی کشور نیست.»

۲- به حکایت پرونده بشماره ۵۴۷۵.۲۱ شعبه ۱۹ دیوان عالی کشور آقای جمشید عنایت با اتهام قتل برادر خود بنام بدیل عنایت، مورد تعقیب واقع شده است جریان امر اجمالاً این است که متهم و برادرش بدیل پس از آنکه چند شب متوالی گوسفندان آنان در صحرا گم می شوند به منظور گشتن گرگ اسلحه شکاری پدر خود را مخفیانه برداشته به بیابان می روند حسب اظهار متهم هر دو پهلوی یکدیگر به خواب رفته بودند که ناگهان در اثر شنیدن صدائی از خواب بیدار می شوند دست او به ماشه تفنگ خورده گلوله ای شلیک شده و برادرش از ناحیه پهلوی مجروح می شود که پس از انتقال به بیمارستان فوت می نماید. در تحقیقات اولیه محمد عنایت پدر مقتول اصالتاً از طرف خود ولایتاً از طرف سه فرزند صغیر مقتول از قاتل گذشت می نماید بانوبتول همسر مقتول نیز اظهار می دارد که دو برادر خصوصی با هم نداشتند و شکایتی از متهم ندارد لکن بانو مریم مادر مقتول از جمشید شکایت داشته اظهار می دارد او از مادر دیگری است و عمداً فرزندم را کشته است تقاضای مجازات او را به اتهام قتل عمد دارم پدر و همسر مقتول نیز متعاقب گذشت قبلی خود جمشید را قاتل عمد (بدیل) دانسته تقاضای مجازات او را می نمایند دادگاه عمومی کلاته پس از رسیدگی به موجب دادنامه شماره ۱۶۵.۷۵ چنین رأی داده است: «... متهم در تمام مراحل تحقیق مدعی قتل غیر عمد می باشد و برای دادگاه نیز عمدی بودن قتل احراز نشده است و اولیاء دم دلیلی بر عمدی بودن قتل اقامه نکرده اند و لذا دادگاه متهم را از حیث اتهام قتل عمد تبرئه نموده ولی از نحوه توضیحات و مدافعات وی محرز است که نامبرده با شلیک اسلحه بدون اینکه قصد انجام عملی علیه متوفی داشته باشد وی را به قتل می رساند و چون متهم اصول و ضوابط را در بکار بردن اسلحه رعایت نکرده لذا مورد از مصادیق شبه عمد می باشد با توجه به اینکه همسر و پدر متوفی قبلاً "منجرا" بصورت قطعی درخصوص فوق متوفی گذشت کرده اند و عدول آنها از گذشت وفق ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی مسموع نخواهد بود ولکن ولی قهری که از ناحیه صغار گذشت کرده چون مصلحت و غبطه صغار را رعایت نکرده است لذا دادگاه با استناد بند ب ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی متهم را به پرداخت چهار بیست و چهارم دیه کامل در حق مادر متوفی و سیزده بیست و چهارم دیه در حق فرزندان صغیر متوفی محکوم می نماید» رأی دادگاه مورد درخواست تجدید نظر از سوی والدین و ولی صغار مقتول قرار گرفته است پس از ارسال پرونده به دیوان عالی کشور و ارجاع آن به شعبه ۱۹ دیوان شعبه یاد شده چنین رأی داده است: «از طرف تجدید نظر خواهان ایراد و اعتراض مؤثری که نقض رأی دادگاه را ایجاب نماید نشده و از نظر تشریفات دادرسی و استنباط از قانون باتوجه به مبانی و مستندات دادگاه در صدور دادنامه تجدید نظر خواسته اشکالی وارد نیست ابرام می گردد.»

همانطور که ملاحظه می فرمائید در هر دو پرونده اولیاء دم قتل مورث خود را عمد دانسته و تقاضای قصاص متهم را نموده اند و دادگاههای عمومی باتشخیص قتل شبه عمد متهم را به کیفر قتل غیر عمدی محکوم کرده اند اولیاء دم به نظر دادگاه معترض شده و تقاضای قصاص متهم را به لحاظ ارتکاب قتل عمد دارند و شعب نوزدهم و بیستم دیوان عالی کشور در دو مورد مشابه دو نظر متفاوت

ابراز داشته‌اند لذا با ستند ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مورد استدعاست .

معاون اول قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه‌شنبه ۱۳۷۶.۹.۴ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت ... محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید: پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر «در پرونده‌های مطروحه اولیاء دم ادعای عمدی بودن قتل را داشته و تقاضای قصاص متهمان را نموده‌اند و دادگاههای بدوی پس از رسیدگی، عمدی بودن قتل را احراز نکرده و کیفیت قتل را شبه عمد تشخیص و با اعلام برائت متهمان از قتل عمد آنها را به دیه محکوم نموده‌اند. اولاً: در چنین مواردی تعبیر برائت از قتل عمد که متأسفانه در بین دادگاهها مرسوم شده تعبیر صحیحی نیست زیرا اصل انتساب قتل به متهم محرز است و کیفیت آن مورد اختلاف میباشد با این نحو که مدعی قتل را عمدی می‌داند ولی دادگاه شرایط عمدی بودن را احراز نمی‌نماید در این مورد تعبیر برائت از عمد یعنی برائت از کیفیت قتل که این تعبیر به نظر صحیح نمی‌باشد مثل اینکه در مورد سرقت شاکی تقاضای اجرای حد می‌نماید و قاضی رسیدگی کننده که سرقت را واجد شرایط نمی‌داند حکم برائت متهم را از سرقت واجد شرایط حد صادر نموده و او را با مجازات تعزیری محکوم می‌نماید.

ثانیاً: بعد از احراز قتل شبه عمد در دادگاه حکم به محکومیت متهم به پرداخت دیه صادر گردده و اولیاء دم به حکم دادگاه اعتراض نموده و همچنان قتل را عمد می‌دانند و در جائیکه ادعای قتل عمد شده است با ستند ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی تجدید نظر در صلاحیت دیوان عالی کشور می‌باشد. بنابر این رأی شعبه ۱۹ دیوان عالی کشور که براین اساس صادر شده موجه بوده معتقد به تأیید آن می‌باشم» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۲۱ مورخ ۱۳۷۶.۹.۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بر حسب اطلاق قسمت الف بند ۲ ماده ۲۶ نظر بذیل ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در مورد اعلام وقوع قتل عمدی چنانچه دادگاه بدوی قتل را غیر عمد تشخیص دهد و حکم محکومیت بر این اساس صادر گردد تشخیص دادگاه مسقط حق تجدید نظر خواهی شاکی خصوصی از جهت ادعای عمدی بودن قتل نمی‌باشد و مرجع رسیدگی تجدید نظر در این مورد با توجه به ماده ۲۱ قانون مرقوم، دیوان عالی کشور خواهد بود بنا به مراتب رأی شعبه ۱۹ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

رهن

فروش و انتقال سرقفلی مغازه مرهونه به شخص ثالث بدون اذن مرتهن نافذ نیست (۶۲۰)

انجام شده را باطل می‌داند علیهذا به استناد ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ به منظور اتخاذ رویه واحد قضایی تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور داد.

معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۶/۸/۲۰ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید: پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «نظر به اینکه از مسئله ۱۹ کتاب رهن تحریرالوسیله حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و ماده ۷۹۳ قانون مدنی استفاده می‌شود که رهن حق ندارد تصرف منافی با حق مرتهن در عین مرهونه بنماید مگر با اذن مرتهن و در صورتیکه مرتهن اذن بدهد رهن تنها در محدوده اذن مجاز به تصرف است. مثلاً» اگر مرتهن اجازه انتفاع داد، رهن نمی‌تواند مورد رهن را اجازه بدهد یا اگر اجازه اجاره داد نمی‌تواند آن را بفروشد و اگر اجازه داد یا فروخت فضولی و متوقف بر اجازه مرتهن است، در پرونده اول مرتهن با امانت گذاشتن عین مال نزد رهن، تنها اذن انتفاع به او داده است و رهن مجاز بوده شخصاً از منافع مال مورد رهن استفاده نماید و حق واگذار نمودن سرقفلی را نداشته و با اعتراض و شکایت مرتهن انتقال مردود و باطل است و در پرونده دوم گرچه این تفاوت را با پرونده اول دارد که چنین اجازه‌ای را مرتهن نداده و رهن حق انتفاع هم نداشته، لکن در این جهت که رهن مجاز به واگذاری سرقفلی نبوده مشترک هستند با اعتراض مرتهن واگذاری مردود و باطل گردیده است، بنابر این رأی شعبه ۱۴ دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر گردیده موجه بوده، معتقد به تأیید آن می‌باشم.» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند:

رأی وحدت شماره ۶۲۰ مورخ ۱۳۷۶/۸/۲۰ رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق مواد قانون مدنی گرچه رهن موجب خروج عین مرهونه از مالکیت رهن نمی‌شود لکن برای مرتهن نسبت به مال مرهونه حق عینی و حق تقدم ایجاد می‌نماید که می‌توان از محل فروش مال مرهونه طلب خود را استیفاء کند و معاملات مالک نسبت به مال مرهونه در صورتی که منافی حق مرتهن باشد نافذ نخواهد بود، اعم از اینکه معامله رهن بالفعل منافی حق مرتهن باشد یا بالقوه بنابه مراتب مذکور در جائی که بعد از تحقق رهن، مرتهن مال مرهونه را به تصرف رهن داده اقدام رهن در زمینه فروش و انتقال سرقفلی مغازه مرهونه به شخص ثالث بدون اذن مرتهن از جمله تصرفاتی است که با حق مرتهن منافات داشته و نافذ نیست در نتیجه رأی شعبه چهاردهم دیوان عالی کشور که با این نظر موافقت دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌شود این رأی وفق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

دیه

حرکات مفصل آرنج و ساعد چپ نسبت به مجموع ارزش عضوی دست چپ مطابق ماده ۴۴۲ از جهت شکستگی به یک پنجم نصف دیه کامل و از جهت در رفتگی وفق ماده ۳۶۷ و ۴۹۵ حسب نظر پزشکی قانونی به مبلغ ۱۸۰ هزار تومان به عنوان ارزش و از جهت نقص عضو مذکور به پرداخت ۱۰٪ نصف دیه کامل ۵ شتر به موجب ماده ۳۰۲ ظرف مدت ۲ سال از تاریخ حادثه محکوم نموده است و از این رأی تجدید نظر خواهی شده و شعبه ۱۲ دادگاه تجدید نظر به موجب دادنامه ۱۴۱۷ - ۷۵.۱۲.۲۲ با این استدلال (نظر به اینکه به موجب ماده ۴۴۲ قانون مجازات اسلامی شکستگی دارای دیه معین است بنابر این تعیین ارزش زاید بر دیده مقرر جواز قانونی نداشته و نقص عضو ناشی از شکستگی استخوان اگر همان نقص التیام استخوان شکسته شده و عدم التیام بدون عیب و نقص باشد دیه زاید بر دیده شکستگی ندارد بنابر این دادنامه صادره در قسمت محکومیت به پرداخت ۱۰٪ نصف دیه کامل تعیین پنج شتر به منظور نقص عضو به عنوان ارزش دارای ایراد قضایی است) و در نهایت مستندا" به بند ۴ ماده ۲۲ قانون تشکیل محاکم عمومی این قسمت از دادنامه و ارزش مرقوم را نقض و به جهت عدم جواز قانونی حذف نموده و سایر قسمتهای دادنامه را چون مغایر با موازین قانونی ندانسته نتیجتاً تأیید کرده است.

اینک به شرح ذیل نظریه دادرای دیوان عالی کشور معروض می گردد:

نظریه، همانطور که ملاحظه می فرماید بین آراء شعب اول و دوازدهم دادگاههای تجدیدنظر استان تهران در استنباط از مواد ۴۴۲ و ۴۷۷ قانون مجازات اسلامی در موضوع واحد رویه های مختلفی اتخاذ شده است و آراء مختلف صادر گشته و موضوع از مصادیق ماده ۳ مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ می باشد و تقاضا دارد جهت ایجاد و اتخاذ رویه واحد در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور مطرح گردد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۶.۸.۶ جلسه وحدت رویه قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جناب آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «نظر به اینکه ماده ۴۴۲ قانون مجازات اسلامی، تصریح بر این دارد که دیه شکستگی استخوان هر عضوی که برای آن دیه معینی تعیین شده است خمس آن می باشد و اگر معالجه و بدون عیب گردد، دیه آن چهار پنجم دیه شکستن آن است و چون در هر دو پرونده نقص عضو حاصله ناشی از شکستگی استخوانی بوده است که دیه معینی دارد، بنابر این در مورد نقص عضو ناشی از شکستگی استخوان فقط باید قائل به تعیین دیده بوده و تعیین ارزش زائد بر دیده محمل قانونی ندارد و ماده ۴۷۷ قانون مذکور ناظر به مواردی است که برای عضو دیه ای معین نشده باشد، بنابر این رأی شعبه ۱۲ دادگاه تجدید نظر استان تهران که بر این اساس صادر شده موجه معتقد به تأیید آن می باشم،» مشاوری نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۱۹ مورخ ۱۳۷۶.۸.۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از ماده ۳۶۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، ارش اختصاص به مواردی دارد که در قانون برای صدمات وارده به اعضاء بدن دیه تعیین نشده باشد. در ماده ۴۴۲ قانون مزبور برای شکستگی استخوان اعم از آن که بهبودی کامل یافته و یا عیب و نقص در آن باقی بماند، دیه معین شده است که حسب مورد همان مقدار باید پرداخت گردد. تعیین مبلغی زائد بر دیه با ماده مرقوم مغایرت دارد. علیهذا نظر شعبه ۱۲ دادگاه تجدید نظر مرکز استان صحیح و منطبق با قانون می باشد. این رأی بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب مردادماه ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

ماده واحده الحاقی به قانون روابط موجر و مستأجر ۵۶ ناظر به اجاره ایست که ابتداءً منعقد می شوند

(۶۱۸)

حضرت آیت ا... محمدی گیلانی ریاست محترم دیوان عالی کشور با عرض سلام و تحیت: احتراماً "باستحضار عالی می رساند، یکی از وکلای دادگستری طی نامه ای که به شماره ۵۸۱۴ - ۷۵.۴.۲۴ ثبت دفتر دیوان عالی کشور شده است با ارسال تصویر چهار فقره از آراء صادره از شعب دادگاههای حقوقی یک و ۲ کاشان و تهران تقاضای طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور نموده است و پرونده های مربوطه بکلاسه های ۸۷۰.۶۸ حقوقی ۲ و ۹۹.۶۸ حقوقی یک کاشان و ۳۱۴.۷۲ حقوقی ۲ تهران و ۷۷۶.۷۲ حقوقی یک تهران مطالبه گردیده و اینک بشرح ذیل خلاصه جریان پرونده های مذکور را معروض می دارد.^۱

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۸۷۰.۶۸ حقوقی ۲ کاشان در تاریخ ۶۸.۷.۳ آقای عیسی دادخواستی بطرفیت آقای حسین بخواسته صدور دستور توقیف عملیات اجرائی و متعاقباً " صدور حکم بابطال اجرائیه ثبتی شماره ۶۸.۷ - ۴۴ دفتر اسناد رسمی شماره ۶ کاشان متضمن تخلیه محل داروخانه پاستور بدادگاههای حقوقی ۲ کاشان تقدیم داشته و توضیح داده است در سال ۱۳۴۷ محل داروخانه بموجب سند رسمی ۲۴۴۴۳ دفتر اسناد رسمی ۶ کاشان بعنوان اجاره بوی واگذار و تا این تاریخ در اجاره اش بوده است در سال ۱۳۶۵ دادگاه حقوقی ۲ کاشان بدرخواست خوانده حکم به تعدیل اجاره بها صادر نموده و در سال ۱۳۶۶ دادگاه مذکور حکم بر الزام وی (مستأجر) به تنظیم اجاره نامه رسمی متضمن تعدیل اجاره بها صادر و دفتر خانه اسناد رسمی ۶ کاشان براساس دادنامه شماره ۸۱۷ - ۶۶.۷.۱ دادگاه حقوقی ۲ و اجاره نامه اولیه طی سند شماره ۴۹۴۹۲ - ۶۶.۷.۸ اجاره را تجدید نموده است پس از انقضای مدت اجاره بنابر خواست موجر از طرف دفتر خانه اسناد رسمی تنظیم کننده سند اجاره اجرائیه مبنی بر تخلیه محل صادر گردیده در صورتیکه محل داروخانه متجاوز از بیست سال متوالی در ید استیجاری وی می باشد و سند اجاره تنظیمی اخیر الذکر در حقیقت مبین تداوم اجاره قبلی است و موضوع با مقررات ماده واحده الحاقی که ناظر به موضوع اجاره نامه هائی است که بدون سابقه استیجاری و ابتداء تنظیم می شود انطباق نداشته و صدور اجرائیه محمل قانونی نداشته بشرح خواسته تقاضای رسیدگی و صدور حکم را کرده است: دادگاه حقوقی ۲ کاشان در تاریخ ۶۸.۷.۵ در وقت فوق العاده تشکیل جلسه داده و بموجب دادنامه شماره ۷۱۷ - ۶۸.۷.۶ بدین استدلال که اجرائیه که موضوع آن تخلیه دویاب دکان مورد اجاره بوده بروفق قانون الحاقی یک ماده به قانون روابط موجر و

^۱ نقل از شماره ۱۵۳۶۵ - ۱۳۷۶.۹.۳ روزنامه رسمی شماره ۱۹۲۸ - هـ ۱۳۷۶.۸.۴ پرونده وحدت رویه ردیف: ۹.۷۶ هیأت عمومی

مستأجر صادر شده و ایرادی بر آن به نظر نمی‌رسد حکم برد دعوی خواهان صادر می‌نماید و خواهان از رأی صادره تجدید نظر خواهی نموده دادگاه حقوقی یک کاشان بموجب دادنامه شماره ۲۱۵.۶۹ - ۶۹.۵.۲۵ عیناً رأی تجدید نظر خواسته را تأیید کرده است.

۲- در پرونده کلاسه ۳۱۴.۷۲ شعبه ۷۰ دادگاه حقوقی ۲ تهران بانک ملت در تاریخ ۷۲.۴.۸ دادخواستی بطرفیت خواندگان آقایان حسن و رضا و خانمها ناهید و نهضت شهرت همگی بخواسته صدور حکم بر ابطال اجرائیه کلاسه ب. ۱۰ - ۷۴۱۰ مربوط به سند اجاره شماره ۱۵۹۶۶۳ مورخ ۶۸.۷.۱۸ دفتر خانه ۶۸ تهران صادره از اداره اول اجرای اسناد رسمی تهران و بدواً صدور قرار توقیف عملیات اجرایی بدادگاه حقوقی ۲ تهران تقدیم‌داشته که رسیدگی به شعبه ۷۰ حقوقی ۲ ارجاع و توضیح داده است که خواندگان سه باب مغازه بر طبق اجاره نامه تنظیمی دفتر خانه ۶۸ تهران به بانک ملت به اجاره داده‌اند و پس از تصویب ماده واحده قانون الحاق یک ماده به قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۶۵ موجرین در مقام تجدید قرارداد اجاره بر آمده و اجاره نامه جدیدی بشماره ۱۵۹۶۶۳ - ۶۸.۷.۱۸ دفتر خانه ۶۸ منعقد نموده‌اند و در متن اجاره نامه رسمی تصریح گردیده که مورد اجاره جهت محل شعبه بانک ملت و امور اداری و تجاری بانک مذکور به اجاره واگذار شده و قبلاً هم طبق اسناد اجاره نامه‌های ۵۶.۶.۱۴ و ۶۵.۲.۲۳ این دفتر در اجاره مستأجر بوده است که کماکان در تصرف بانک ملت است. باعنایت باینکه ماده واحده الحاقی به قانون روابط موجر و مستأجر ناظر به عقد اجاره ایست که پس از تاریخ تصویب ماده واحده ابتداً واقع شده باشد و تصرفات بانک مسبوق به عقود اجاره سابق بوده اقدام به صدور اجرائیه از طریق ثبت بر خلاف قانون و بشرح خواسته تقاضای رسیدگی و صدور حکم نموده است و دادگاه پس از رسیدگی بموجب دادنامه ۸۰۴ - ۷۲.۱۰.۱۲ بدواً بلحاظ انتقال سهم مالکیت مالکین به آقای رضا ... با ستند بند ۲ ماده ۱۹۸ قانون آئین دادرسی مدنی دعوت خواهان علیه خواندگان مردود اعلام شده و درخصوص دعوی اقامه شده علیه آقای رضا ... بدین استدلال که چون از مفاد ماده واحده الحاقی به قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۶۵ چنین استنباط می‌گردد که ناظر به عقود اجاره‌ای است که پس از تصویب آن ابتداً واقع می‌گردد و شامل روابط اجرایی پیش از تصویب خود نمی‌گردد و مؤید این معنی همانا ماده واحده تصویبی مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۶۹ می‌باشد که مقرر داشته در مورد حق کسب و پیشه مطابق قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۵۶ عمل شود و از آنجا که بانک خواهان بموجب اجاره نامه‌های رسمی سالها قبل از تصویب ماده واحده الحاقی به قانون روابط موجر و مستأجر عین مستأجره را جهت دایر کردن شعبه بانک و انجام امور تجاری در اجاره داشته و با عنایت به تجاری بودن عملیات بانکها حق کسب و پیشه برای آنها متصور و پذیرفته شده می‌باشد به نظر دادگاه اجاره نامه اخیر الذکر در حقیقت برای تمدید و تجدید اجاره تنظیم یافته و در نتیجه از شمول ماده واحده الحاقی خارج است لذا دعوی خواهان را وارد تشخیص و حکم بر ابطال اجرائیه شماره ۱۶۳ - ۷۱.۳.۱۶ صادره در پرونده اجرایی کلاسه ب. ۱۰ - ۷۴۱۰ اداره اول اجرای اسناد رسمی ثبت تهران صادر و اعلام میدارد و از این رأی آقای رضا تجدید نظر خواهی نموده و پرونده به شعبه ۲۴ دادگاه حقوقی یک تهران ارجاع و بموجب دادنامه ۳۲۱ - ۷۳.۷.۱۱ رأی تجدید نظر خواسته عیناً تأیید و استوار شده است. بنا به مراتب بشرح ذیل نظریه معروض می‌گردد:

نظریه - همانطور که ملاحظه می‌فرمائید بین آراء دادگاههای حقوقی ۲ و ۱ کاشان و حقوقی ۲ و ۱ تهران درخصوص موضوع شمول ماده واحده قانون الحاق یک ماده به قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۶۵ اختلاف وجود دارد بنابه مراتب باستناد ماده ۳ اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد را می‌نماید.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه: ۱۳۷۶.۶.۱۸ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، رئیس دیوان عالی کشور و با حضور آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و

جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «نظر به اینکه در ماده واحده قانون الحاق یک ماده به قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سال ۱۳۶۵ تصریح گردیده محل هائی که پس از تصویب این قانون با سند رسمی بدون دریافت هیچگونه سرقفلی و پیش پرداخت به اجاره واگذار می شود مشمول مقررات این قانون خواهد بود. بنابر این مقررات ماده واحده ناظر به اجاره نامه های محل های استیجاری است که پس از تصویب قانون ابتدا به اجاره واگذار می گردد و اماکن استیجاری که قبل از تصویب این قانون در اجاره بوده و پس از تصویب ماده واحد اجاره نامه ها تجدید و یا تمدید می شود. چون رابطه استیجاری بین موجر و مستاجر از قبل وجود داشته، مشمول مقررات ماده واحده نبوده و مشمول مقررات قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سال ۱۳۵۶ می باشد. بنابر این رأی شعبه ۲۴ دادگاه حقوقی یک تهران که در جهت تأیید برای شعبه ۷۰ دادگاه حقوقی ۲ تهران و بر همین اساس صادر شده موجه بوده معتقد به تأیید آن می باشم.» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۱۸ مورخ ۱۳۷۶.۶.۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستنبط از ماده واحده الحاقی به قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سال ۱۳۶۵ این است که قانون مزبور ناظر به عقود اجاره ایست که بعد از تصویب آن قانون و ابتدا " منعقد می شوند و شامل اماکن تجاری که سابقه اجاره به تاریخ قبل از تصویب قانون فوق الذکر داشته اند نمی شود و لذا در مورد عاوی مطروحه که بدلت اسناد و اوراق پرونده مسبوق به رابطه استیجاری بتاریخ قبل از تصویب ماده واحده قانون مذکور می باشند و تنظیم اجاره نامه های جدید فی الواقع و نقس الامر به منظور تمدید و تجدید اجاره قبلی بوده است صدور اجرائیه از جانب دفتر اسناد رسمی مبنی بر تخلیه این قبیل محل کسب و پیشه مخالف قانون است و به این کیفیت رأی دادگاه حقوقی یک تهران که بر تأیید حکم دادگاه حقوقی ۲ اصدار یافته و مبتنی بر ابطال اجرائیه صادره در این زمینه می باشد صحیح و موافق موازین قانونی تشخیص می گردد. این رأی بموجب ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اثبات نسب

زانی پدر عرفی طفل نامشروع است و تکالیف پدری از جمله اخذ شناسنامه بر عهده وی می باشد

(۶۱۷)

محضر مبارک حضرت آیت ا... محمد گیلانی ریاست معظم هیأت عمومی دیوانعالی کشور احتراماً" به استحضار میرساند: رییس شعبه چهارم دادگاه عمومی سیرجان طی نامه شماره ۱۷۶۶ - ۷۵.۱۲.۲۸ به پیوست آراء صادره از شعب ۲۲ و ۳۰ دیوانعالی کشور اعلام داشته: از طرف شعب مذکور در موضوع مشابه رویه های مختلف اتخاذ شده و تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوانعالی کشور نموده است که بشرح زیر جریان پرونده های مربوطه معروض می گردد.^۱

^۱ نقل از شماره ۱۵۲۹۳ - ۱۳۷۶.۶.۱۰ روزنامه رسمی شماره ۱۹۲۰ - هـ ۱۳۷۶.۵.۱۴ پرونده وحدت رویه ردیف: ۷۰۷۶ هیأت عمومی دیوانعالی کشور

۱- به حکایت پرونده شماره ۵۸۳.۶.۷۵ شعبه دوم دادگاه عمومی سیرجان در تاریخ ۷۵.۶.۱۰ خانم شیرین بطرفیت آقای محمد رضا دادخواستی به خواسته صدور حکم مقتضی مبنی بر اثبات نسب و الزام خوانده به اخذ شناسنامه جهت فرزند مشترکشان تقدیم داشته است شعبه یادشده پس از رسیدگی طبق دادنامه شماره ۶۲۰.۷۵ مورخ ۷۵.۶.۲۲ با این استدلال که بموجب رأی شماره ۵۴.۷۴ شعبه چهارم دادگاه عمومی سیرجان طرفین دائر رابطه نامشروع تعزیر گردیده‌اند و نیز نتیجه آزمایش ژنتیک پزشکی قانونی تهران که الحاق فرزند متولد شده را به پدر فرضی خوانده رد ننموده و باستناد مسأله ۳ و ۴۷ ج ۲ تحریرالوسیله حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و نیز رأی شماره ۳۰.۴۳۸ - ۷۴.۶.۲۹ شعبه سی ام دیوانعالی کشور و اینکه اینگونه نوزادان از حیث اخذ شناسنامه و وظائف مربوطه عرفاً "اولاد نامیده می‌شوند در نهایت خواسته خواهان را موجه دانسته و حکم به نسب عرفی بین مولد مورد بحث و خوانده صادر و اعلام می‌نماید و فقط مورد استثناء از نسب مورد بحث را توارث دانسته و خوانده را ملزم به صدور اخذ شناسنامه جهت نوزاد مزبور می‌نماید. با تجدید نظر خواهی محکوم علیه پرونده به شعبه ۲۲ دیوانعالی کشور ارجاع می‌گردد شعبه مذکور بموجب دادنامه شماره ۲۲.۳۷۲.۷۵ چنین رأی داده است. «دادنامه تجدید نظر خواسته واجد خدشه و ایراد است زیرا مقررات قانون ثبت احوال در ارتباط با اولاد شرعی و صدور سند سجلی برای آنها است و هیچگاه ناظر به اولاد غیر شرعی نمی‌باشد فلذا دادنامه صادره منطبق با موازین قانونی نبوده و نقض می‌گردد.....»

۲- طبق دادنامه شماره ۲۸۱ - ۷۳ صادره از شعبه چهارم دادگاه عمومی سیرجان خانم مرصع دادخواستی بطرفیت آقای محسن به خواسته اثبات نسب و اخذ شناسنامه برای فرزند مشترکشان تقدیم داشته که شعبه یاد شده پس از رسیدگی به استناد اقرار طرفین به داشتن رابطه نامشروع و صدور حکم کیفری که طرفین به تحمل یکصد ضربه شلاق محکوم شده‌اند و با توجه به گواهی پزشکی قانونی ادعای خواهان (مادر طفل) رابر حلال زاده بودن مولود مورد بحث مردود و رأی به رد دعوی خواهان صادر و اعلام نموده است. پرونده در اثر تجدید نظر خواهی به دیوانعالی کشور ارسال شده و شعبه سی ام دیوانعالی کشور چنین رأی داده است. حکم تجدید نظر خواسته از جهات ذیل مخدوش است. اولاً "هر چند تجدید نظر خواه در پرونده مطروحه مدعی است که طفل حلال زاده است (رابطه مشروع) که این ادعا با توجه به پرونده کیفری پیوست و حکم صادر در این خصوص بشرح استدلال دادگاه مؤیداً" به اقرار اولیه طرفین ضمن رسیدگی در پرونده کیفری از حیث وجود علقه زوجیت بهنگام انعقاد نطفه فرزند مورد ادعا و بالنتیجه مشروع بودن رابطه وارد بنظر نمی‌رسد و اعتراض تجدیدنظر خواه از این جهت مردود اعلام می‌گردد. ثانیاً: "اما از حیث اخذ شناسنامه و سایر وظائف مربوطه با توجه به فتوای حضرت امام (قدس...) بشرح مسأله ۳ و مسأله ۴۷ از موازین قضائی از دیدگاه امام خمینی (ره) اینگونه فرزندان عرفاً "فرزند زانی بوده و مشارالیه پدر عرفی محسوب است و باید تکالیف مربوط به پدر را از جمله پرداخت نفقه، حضانت، اخذ شناسنامه انجام دهد و تنها حسب موازین شرعی و مواد قانونی موضوع توارث بین آنها منتفی است بنا به مراتب حکم تجدید نظر خواسته از این جهت مخدوش و نقض می‌گردد و رسیدگی به شعبه هم عرض ارجاع می‌شود. بنابه مراتب فوق از طرف شعب بیست و دوم و سی ام دیوانعالی کشور در موارد مشابه آراء مختلف صادر گردیده است بدین توضیح که طبق رأی شعبه بیست و دوم مقررات ثبت احوال ناظر به صدور سند سجلی برای اولاد غیر شرعی نمی‌باشد و بالعکس شعبه سی ام اینگونه فرزندان را عرفاً "فرزند زانی دانسته که پدر عرفی آنان باید تکالیف مربوطه به پدر را (باستثناء موضوع توارث) از جمله اخذ شناسنامه انجام دهد لذا به استناد ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب هفتم تیر ماه ۱۳۲۸ جهت ایجاد رویه واحد قضائی تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور دارد.

معاون اول قضائی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۶.۴.۳ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «در مورد

دادخواست‌های طرح شده در دو فقره پرونده مبنی بر الزام خواننده به اخذ شناسنامه جهت فرزند مشترک، چون طفل متولد شده، ناشی از رابطه نامشروع بین طرفین دعوی بوده است و پرونده‌های کیفری مربوطه به این امر دلالت دارد و با توجه به اینکه چنین طفلی از نظر لغت و در عرف فرزند زانی نامیده می‌شود و از نظر فقهی و قانونی تنها توارث و نظایر آن در مورد وی نفی گردیده است و نیز با توجه به فتوای حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بشرح مسئله سه از موازین قضائی که نفقه اینگونه فرزندان را بر عهده پدر دانسته‌اند، اخذ شناسنامه نیز بر عهده پدر عرفی که همان خواننده دعوی است می‌باشد. بنا به مراتب رأی شعبه سی دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر شده موجه بوده، معتقد به تأیید آن می‌باشم.» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ مورخ ۱۳۷۶.۴.۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بموجب بند الف ماده یک قانون ثبت احوال مصوب سال ۱۳۵۵ یکی از وظایف سازمان ثبت احوال ثبت ولادت و صدور شناسنامه است و مقنن در این مورد بین اطفال متولد از رابطه مشروع و نامشروع تفاوتی قائل نشده است و تبصره ماده ۱۶ و ماده ۱۷ قانون مذکور نسبت به مواردی که ازدواج پدر و مادر به ثبت نرسیده باشد و اتفاق در اعلام ولادت و صدور شناسنامه نباشد یا اینکه ابوین طفل نامعلوم باشد تعیین تکلیف کرده است لیکن در مواردی که طفل ناشی از زنا باشد و زانی اقدام به اخذ شناسنامه ننماید با استفاده از عمومات و اطلاق مواد یاد شده و مسأله ۳ و مسأله ۴۷ از موازین قضائی از دیدگاه حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، زانی پدر عرفی طفل تلقی و نتیجه کلیه تکالیف مربوط به پدر از جمله اخذ شناسنامه بر عهده وی می‌باشد و حسب ماده ۸۸۴ قانون مدنی^۱ صرفاً موضوع توارث بین آنها منتفی است ولذا رأی شعبه سی ام دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور موجه و منطبق با موازین شرعی و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی با ستند ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیرماه سال ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تعهد ارزی

رأی وحدت رویه ۶۱۶ دیوان عالی کشور در خصوص تخلف از مفاد پیمان یا تعهد ارزی (۳۸۶)

حضرت آیت ا... محمدی گیلانی ریاست معظم دیوان عالی کشور احتراماً" به استحضار می‌رساند: سرپرست مجتمع قضایی ویژه تهران طی شماره ۷۵.۱۰.۲۴ - د ۲۰.۱۸۸۶۲.۷۵ به پیوست آراء صادره از شعب ۲ و ۲۲ دادگاه تجدید نظر استان تهران طی شرحی اعلام داشته از طرف شعب مذکور در موضوع واحد آراء مختلف صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع رادر هیأت عمومی دیوان عالی کشور نموده است اینک جریان پرونده‌های مربوطه معروض می‌گردد.^۲

^۱ ماده ۸۸۴ قانون مدنی؛ ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی‌برد لیکن اگر حرمت رابطه که طفل ثمره آنست نسبت به یکی از ابوین ثابت و نسبت به دیگری به واسطه اکراه یا شبهه زنا نباشد طفل فقط از این طرف و اقوام او ارث می‌برد و بالعکس.

^۲ نقل از شماره ۱۵۲۶۳ - ۱۳۷۶.۵.۶ روزنامه رسمی شماره ۱۹۱۷ - هـ ۱۳۷۶.۴.۷ پرونده وحدت رویه ردیف: ۵.۷۶ هیأت عمومی

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۳۱۸.۲۸.۷۴ شعبه ۲۸ دادگاه عمومی تهران: در تاریخ ۷۲.۶.۳۱ اداره حقوقی بانک مرکزی شکایتی به طرفیت آقای علیرضا بناری اردوقی دائر به تخلف از مقررات ارزی موضوع یک فقره پیمان ارزی بشماره ۴۹۴۳ - ۶۹ به مبلغ ۲۰۶۸۳ دلار و عدم فروش ارز حاصل از صادرات به بانکهای مجاز کشور مطرح و تقاضای تعقیب کیفری متخلف را مستندا" به مواد ۵ و ۷ از قانون راجع به واگذاری معاملات ارزی به بانک ملی ایران مصوب ۳۶.۱۲.۲۴ نموده است شعبه ۲۸ دادگاه عمومی تهران پس از رسیدگی به موجب دادنامه شماره ۴۳۱ - ۷۵.۷.۱۴ با این استدلال که: مستندا" به ماده یک قانون صادرات و واردات مصوب ۷۲.۴.۷ و قید اینکه کلیه قوانین مغایر با آن لغو بوده و براساس ماده ۱۳ همان قانون کلیه کالاهای صادراتی کشور به جز نفت و فرآوردههای آن از هرگونه تعهد یا پیمان ارزی معاف است و با توجه به ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی که اگر بعد از وقوع جرم قانونی وضع شود که مبنی بر تخفیف یا عدم مجازات بوده یا از جهات دیگر مساعدتر به حال مرتکب باشد نسبت به جرائم سابق بر وضع آن قانون تا صدور حکم قطعی مؤثر خواهد بود و اگر عملی در گذشته جرم بوده و به موجب قانون لاحق جرم شناخته نشود در این صورت حکم قطعی اجراء نخواهد شد، و همچنین مستندا" به اصل ۳۷ قانون اساسی به لحاظ عدم احراز وقوع بزه حکم بر براءة متهم صادر و اعلام کرده است و با تجدیدنظرخواهی بانک مرکزی پرونده به شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان تهران ارجاع و به شماره ۷۵ - ۲ - ۱۰۳۸ ثبت و این دادگاه به موجب دادنامه ۱۰۳۲ - ۷۵.۹.۷ چنین رأی داده است. رأی: در خصوص تجدید نظر خواهی بانک مرکزی از دادنامه ۴۳۱ - ۷۵.۷.۱۴ شعبه ۲۸ دادگاه عمومی تهران نظر به اینکه دادنامه تجدید نظر خواسته و فوق مقررات قانونی اصدار یافته و متضمن اشتباهی که به اساس حکم لطمه وارد سازد نمیباشد و اعتراض تجدید نظر خواه با هیچیک از شقوق مندرج در ماده ۲۵ قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب منطبق نمیباشد فلذا با رد اعتراض تجدید نظر خواه دادنامه تجدید نظر خواسته مستندا" به ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تأیید و استوار می گردد رأی صادره قطعی است.

۲- طبق محتویات پرونده کلاسه ۱۹۰.۲۸.۷۴ شعبه ۲۸ دادگاه عمومی تهران: در تاریخ ۷۰.۱۰.۲ اداره حقوقی بانک مرکزی شکایتی به طرفیت آقای حسین مسکین شیرازی دائر به تخلف از مقررات ارزی موضوع ۱۳ فقره پیمان ارزی جمعا" به مبلغ ۴۴۷۶۲ دلار مربوط به سالهای ۶۷ و ۶۸ و عدم فروش ارز حاصل از صادرات به بانکهای مجاز کشور مطرح و مستندا" به مواد ۵ و ۷ از قانون راجع به واگذاری معاملات ارزی به بانک ملی ایران مصوب ۳۶.۱۲.۲۴ تقاضای تعقیب کیفری متهم را نموده است و با ارجاع پرونده به شعبه ۲۸ دادگاه عمومی پس از رسیدگی بموجب دادنامه شماره ۳۸۳ - ۷۵.۶.۱۲ با این استدلال که مستندا" به ماده یک قانون صادرات و واردات مصوب ۷۲.۷.۴ و قید این مطلب که کلیه قوانین مغایر با آن لغو بوده و براساس ماده ۱۳ همان قانون که کلیه کالاهای صادراتی بجز نفت خام و فرآوردههای پایین دستی آن که تابع مقررات خاصی است از هر گونه تعهد یا پیمان ارزی معاف است و با توجه به ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی که حاکی است اگر بعد از وقوع جرم قانونی وضع شده که مبنی بر تخفیف یا عدم مجازات بوده یا از جهات دیگر مساعدتر به حال مرتکب باشد نسبت به جرائم سابق بر وضع آن قانون تا صدور حکم قطعی مؤثر خواهد بود و اگر عملی در گذشته جرم بوده و به موجب قانون لاحق جرم شناخته نشود در این صورت حکم قطعی اجراء نخواهد شد و نیز مستندا" به اصل ۳۷ قانون اساسی به لحاظ عدم احراز وقوع بزه حکم بر براءة متهم فوق صادر و اعلام کرده است و با تجدید نظر خواهی اداره حقوقی بانک مرکزی از رأی مذکور پرونده به شعبه ۲۲ دادگاه تجدید نظر استان تهران ارجاع و به کلاسه ۲۲.۷۵ ت ۳۳۵ ثبت گردیده و این دادگاه پس از رسیدگی به شرح دادنامه شماره ۳۷۰ - ۷۵.۱۰.۴ چنین رأی داده است. رأی دادگاه: در خصوص تجدید نظر خواهی اداره حقوقی بانک مرکزی نسبت به دادنامه ۳۸۳ - ۷۵.۶.۱۲ شعبه ۲۸ دادگاه عمومی تهران به موجب دادنامه معترض عنه حسین مسکین شیرازی از اتهام مختلف از مقررات ارزی موضوع ۱۳ فقره پیمان ارزی جمعا" به مبلغ ۴۴۷۶۲ دلار به استناد ماده ۱۳ از قانون صادرات و واردات مصوب ۷۲.۷.۴ و لحاظ ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ براءة حاصل نموده است، نظر به

اینکه موجب قسمت اخیر ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مقررات مذکور در این ماده در مورد قوانینی که برای مدت معین و موارد خاصی وضع گردیده قابل

اعمال نیست و به موجب بند ج از ماده ۱۱ قانون پولی و بانکی کشور مصوب سال ۱۳۵۱ تنظیم مقررات مربوط به معاملات ارزی و تعهد یا تضمین پرداختهای ارزی با تصویب شورای پول و اعتبار و از وظایف بانک مرکزی است و به موجب ماده ۲۹ از قانون اخیرالذکر بانک مرکزی ایران در هر مورد که مصلحت اقتصادی و ارزی کشور ایجاب کند می‌تواند با تصویب هیأت وزیران صادر کنندگان یک یا چند نوع کالا را از سپردن پیمان ارزی معاف نماید که مواد ۱۱ و ۲۹ از قانون پولی و بانکی و رویه جاری و عملی در خصوص سیاستهای ارزی مؤید آن است که مقررات و قوانین ارزی تابع مصالح اقتصادی و ارزی کشور است و بر حسب اوضاع و احوال و موارد خاص متغیر است و مؤید این موضوع اینکه به موجب مصوبه ۷۴.۲.۲۷ هیأت وزیران که به استناد بند ۶ از قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب ۷۴.۲.۱۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام (بند ۱) صادر شده. هنگام صدور کالا و خدمات کلیه صادر کنندگان موظف به سپردن تعهد برای بازگرداندن صد درصد ارز حاصل از صادرات کالا و خدمات در موعد مقرر میباشند و بموجب بند ۲ آن مصوبه صادر کننده ملزم به فروش ارز حاصل از صادرات به بانکهای دولتی گردیده و مضافاً" ماده ۱۳ از قانون مقررات صادرات و واردات مصوب سال ۱۳۷۲ در مقام بیان جرم تلقی نکردن عمل و موضوع نبوده بلکه تصریح به عدم لزوم پیمان و تعهد ارزی در صدور کالا در آتیه نموده مآلاً ماده قانونی اخیرالذکر و ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ منصرف از موضوع بوده و با پذیرش و وارد دانستن تجدید نظر خواهی بعمل آمده از سوی اداره حقوقی بانک مرکزی و با عنایت به اینکه شکایت و ادعای بانک ملی علی‌رغم احضار تجدید نظر خوانده به وسیله آگهی مطبوعات مصون از تعرض و تکذیب مانده است نتیجتاً" با نقض دادنامه مستأنف عنه تجدید نظر خوانده را به استناد ماده ۵ و ۷ از قانون راجع به واگذاری معاملات ارزی به بانک ملی ایران مصوب ۲۴ اسفند ماه ۱۳۳۶ به پرداخت مبلغ ۴۴۷۶۲ دلار اصل مبلغ مورد تعهد و معادل ریالی پنجاه درصد آن به عنوان جزای جزای نقدی به نفع خزانه محکوم مینماید این رأی مطابق مواد ۲۰ و ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب صادر و قطعی است. اینک با توجه به مراتب مذکور به شرح ذیل مبادرت به اظهار نظر مینماید.

نظریه: همانطور که ملاحظه میفرمائید از طرف شعبه دوم و بیست و دوم دادگاه تجدید نظر استان در موضوع مشابه و در استنباط از مواد قانونی آراء مختلف صادر گردیده است بنا به مراتب فوق و در اجراء با ستند ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب مرداد ماه سال ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوانعالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد مینماید.

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه: ۱۳۷۶.۳.۶ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت ا... محمد محمدی گیلانی رئیس دیوانعالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جناب آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوانعالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «باتوجه به بند ج ماده ۱۱ قانون پولی و بانکی کشور مصوب سال ۱۳۵۱ ترتیب مربوط به معاملات ارزی از جمله تعهد یا تضمین پرداختهای ارزی بنابه تصویب شورای پول و اعتبار از وظایف خاص بانک مرکزی ایران پیش بینی گردیده است و ماده ۲۹ همین قانون تصریح بر این دارد که بانک مرکزی ایران می‌تواند بنا به مصلحت اقتصادی و ارزی با تصویب هیأت وزیران صادر کنندگان کالا را از سپردن پیمان ارزی معاف نماید و رویه معمول به بانک مرکزی هم بر همین منوال است همچنین در مقررات مربوط قانون راجع به واگذاری معاملات ارزی به بانک ملی ایران مصوب سال: ۱۳۳۶ هم همین مراتب پیش بینی شده است، مضافاً" به اینکه هیأت وزیران با استفاده از مقررات ماده ۶ قانون تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب سال: ۱۳۷۴ مجمع تشخیص مصلحت نظام صادر کنندگان کالا را موظف به

سپردن پیمان ارزی و بازگرداندن ارز حاصل از فروش کالای صادراتی نموده است. بنابر این مقررات مربوط به قانون صادرات و واردات مصوب سال ۱۳۷۲ ناظر به وظایف خاص بانک مرکزی ایران در قسمت پیمانهای ارزی نسبت به کالاهای صادراتی نمی باشد و رأی شعبه ۲۲ دادگاه تجدید نظر استان تهران که براین اساس صادر شده موجه به نظر می رسد و معتقد به تأیید آن میباشم.» مشاوری نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۱۶ مورخ ۱۳۷۶.۳.۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

به موجب ماده ۵ قانون راجع به واگذاری معاملات ارزی به بانک ملی ایران مصوب اسفند ماه سال ۱۳۳۶ و تبصره یک آن صادر کنندگان کالا بایستی درموقع صدور، متعهد شوند که ارز حاصل از صادرات خود را به ایران انتقال داده و به بانکهای مجاز دولتی بفروشند و مطابق ماده ۷ قانون مذکور تخلف از مفاد پیمان که اصطلاحاً "پیمان یا تعهد ارزی نامیده می شود جرم محسوب می گردد و ماده ۱۳ قانون مقررات صادرات و واردات مصوب سال ۷۲ که صادر کنندگان کالا (باستثنای نفت خام و فرآورده های پایین دستی آن) را از تعهد ارزی معاف نموده به معنای جرم ندانستن عمل و یا تخفیف در مجازات مقرر نیست تا مشمول ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی گردیده از مجازات معاف شود بلکه صرفاً" ناظر به عدم انعقاد پیمان ارزی در همان سال ۷۲ می باشد بخصوص که ماده اخیر الذکر عدم اعمال مفاد آنرا در مورد قوانینی که برای مدت معین و موارد خاص وضع گردیده با صراحت قید کرده است علیهذا رأی شعبه ۲۲ دادگاه تجدید نظر استان تهران که متضمن نقض حکم برائت متخلف از تعهد ارزی و محکومیت وی می باشد نتیجتاً صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می شود این رأی که به استناد ماده ۳ اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ صادر گردیده برای کلیه دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ثبت علائم و اختراعات

رأی وحدت رویه ۶۱۵ دیوان عالی کشور در مورد بند ۳ ماده ۲۸ قانون ثبت علائم و اختراعات

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً "معروض میدارد در مورد بند ۳ ماده ۲۸ قانون ثبت علائم و اختراعات مصوب ۱۳۱۰ توسط شعب اول و سوم دیوان عالی کشور رویه های مختلفی اتخاذ گردیده که ایجاب مینماید موضوع از نظر ایجاد رویه واحد قضائی در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح شود. خلاصه جریان پرونده هابشرح زیر است:^۱

۱- به حکایت پرونده شماره ۱۱- ۸۲۷۴ شعبه اول دیوان عالی کشور آقای سیروس پویان به وکالت از شرکت اکتیولاژت هاسل دعوائی بطرفیت اداره مالکیت صنعتی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور بخواسته الزام اداره خوانده به ثبت اختراع (طریقه تهیه مواد و ترکیبات داروئی جدید جهت استفاده دهانی) و (طریقه تهیه و ترکیب فرمول داروئی و مواد تغییر اسیدی جهت استفاده از راه دهان) در دادگاه حقوقی یک تهران مطرح نموده، مبنی بر اینکه موکل وی با استفاده از امتیاز حق تقدم مندرج در بند ج یک از ماده ۴ قرارداد اتحادیه عمومی بین المللی معروف به پاریس که در اسفند ماه سال ۱۳۳۷ به تصویب مجلس رسیده با تقدیم دو فقره اظهارنامه تقاضای ثبت اختراع نموده که اداره خوانده اقدام به رد اظهارنامه تقاضای ثبت اختراع کرده است. لذا به استناد ماده ۴۸ آیین

^۱ نقل از شماره ۱۵۲۳۳ - ۱۳۷۶.۳.۳۱ روزنامه رسمی شماره ۱۸۹۹ - هـ ۱۳۷۶.۳.۳ پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۷.۷۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ثبت شده بوده باشد... بنابه مراتب و با عنایت به اینکه بموجب بخشنامه شماره ۱۹۸۴۸ - ۱۳۱۷.۱۱.۲۶ وزارت دادگستری بعنوان دوائر و دادگاههای مرکز و شهرستانها کاربرد واژه دارو را بجای واژه دوا که بتصویب فرهنگستان رسیده موکداً توصیه شده است و باتوجه به درج کلمه «فرمول» قبل از عبارت (ترتیبات دوائی) مقطوع این است که منظور نظر قانونگذار از فرمولها و ترتیبات دوائی مذکور در بند ۳ ماده ۲۸ قانون اشعاری همان فرمولها و ترکیبات دارویی است که ثبت آن بعنوان اختراع ممنوع اعلام گردیده است و با این وصف دادنامه تجدید نظر خواسته که خلاف موازین قانونی فوق الاشعار صدور یافته با ستند ماده ۶ قانون تجدید نظر آراء دادگاهها نقض می شود. همانطور که ملاحظه میفرمائید شعب اول و سوم دیوانعالی کشور نسبت به موارد مشابه یعنی در مورد ثبت فرمول و ترکیب دارویی بعنوان اختراع ومقررات بند ۳ ماده ۲۸ قانون مذکور رویه های مختلف اتخاذ نموده اند لذا باستناد ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیر ماه سال ۱۳۲۸ طرح آن در هیأت عمومی دیوانعالی کشور جهت اتخاذ رویه واحد قضائی مورد استدعا است.

معاون اول قضائی دیوانعالی کشور - حسینعلی نیری

جلسه وحدت رویه بتاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۶.۱.۱۹ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت ا... محمد محمدی گیلانی رییس دیوانعالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوانعالی کشور تشکیل گردید: پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «نظر به اینکه آنچه در بند ۳ ماده ۲۸ قانون ثبت علائم و اختراعات، ثبت آن منع گردیده، فرمولها و ترتیبات دارویی است، نه، ترکیبات دارویی و ماده ۲۷ قانون مزبور ثبت مواردی، از جمله ابداع محصول صنعتی جدید یا کشف هر وسیله جدید یا اعمال وسایل موجود بطریق جدید را تجویز نموده است. بنابر این اکتشافات و اختراعات واقعی که از طریق علمی و با ترکیب دو یا چند ماده شیمیائی عنصر جدیدی بدست می آید که با عوامل ترکیبی آن از جهت جنس و خاصیت متفاوت میباشد. مورد نظر قانونگذار نبوده است و از نظر لغوی نیز معنای کلمه ترتیبات با ترکیبات از یکدیگر متمایز است وقانگذار آگاهانه در شق ۳ ماده ۲۸ کلمه ترتیبات را بکار برده است بنامراتب رأی شعبه اول دیوانعالی کشور، نتیجتاً" موجه بوده ومعتقد به تأیید آن میباشم.» مشاوره نموده واكثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۱۵ مورخ ۱۳۷۶.۱.۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ماده ۲۷ قانون ثبت علائم و اختراعات مصوب تیرماه ۱۳۱۰ بطور اطلاق پذیرش تقاضای ثبت «ابداع هر محصول صنعتی جدید و کشف هر وسیله جدید یا اعمال وسائل موجوده بطریق جدید برای تحصیل یک نتیجه یا محصول» را جهت استفاده از مزایای مقرر در ماده ۲۶ این قانون تجویز نموده که بالنتیجه ناظر به ابداعات و اختراعات و اکتشافات دارویی نیز میباشد. بند ۳ ماده ۲۸ قانون موصوف «فرمولها و ترتیبات دوائی» صرفاً" ناظر به مواد واجزاء تشکیل دهنده هر دارو بوده و منصرف از موارد مذکور در ماده ۲۷ قانون ثبت علائم و اختراعات است. نظر به اینکه خواسته دعاوی مطروحه در شعب اول و سوم دیوان عالی کشور «ثبت طریقه تهیه مواد و ترکیبات دارویی جدید» در حدود مفاد ماده ۲۷ قانون فوق الذکر می باشد بنابر این رأی شعبه اول دیوان عالی کشور که مآلاً" متضمن این معنی است موافق با موازین قانونی تشخیص و با اکثریت قریب به اتفاق آراء تأیید میگردد. این رأی طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب سال ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

لواط

تجدید نظر خواهی لواط حتی در صورت برائت متهم در صلاحیت دیوان است (۶۱۴)

توضیح: اعتراض به آراء در خصوص جرایم مهم در قانون جدید آیین دادرسی کیفری (تحت عنوان فرجام خواهی) در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار گرفت.

ریاست محترم دیوانعالی کشور احتراماً "بعرض میرساند: درباره مرجع رسیدگی به درخواست تجدید نظر از حکم برائت از ارتکاب لواط و استنباط از ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳.۴.۱۵ مجلس شورای اسلامی بین شعب ۲۰ و ۱۶ دیوانعالی کشور رویه های مختلفی اتخاذ گردیده که با ستناد ماده واحد قانون وحدت رویه قضائی مصوب هفتم تیر ماه ۱۳۲۸ تقاضای طرح آن را در هیأت عمومی دیوانعالی کشور بمنظور اتخاذ رویه واحد دارد. اضافه مینماید که در مورخه ۷۴.۷.۴ هیأت عمومی رأی شماره ۶۰۰ را در مورد مرجع رسیدگی به درخواست تجدید نظر از حکم برائت از اتهام قتل عمد راصدر نموده و (نظرات شعب مذکور متعاقب آن اعلام گردیده و بعضاً رأی مذکور را منحصر" در خصوص اتهام قتل عمد دانسته اند). خلاصه جریان پرونده های یاد شده را ذیلاً "بعرض میرساند:"^۱

۱- در پرونده ۱۳۰۳.۷۳ دادگاه عمومی یاسوج عزت اله و علی حسن باتهام ارتکاب لواط با احمد تحت پیگرد قرار گرفته اند شعبه چهارم دادگاه عمومی بعلت عدم احراز ارتکاب بزه آنان را تبرئه نموده است در اثر اعتراض شاکی پرونده به دادگاه تجدید نظر استان یاسوج ارسال میشود. شعبه اول دادگاه مذکور خود را صالح به رسیدگی ندانسته و چنین استدلال نموده است: چنانچه دادگاه تجدید نظر حکم را نقض و بزه انتسابی را احراز نماید میبایستی مبادرت بصدر حکم قتل نماید و حکم مزبور قطعی و لازم الاجراء است و مغایر است با بند اول ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و پرونده را به دیوانعالی کشور ارسال نموده است. شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور رسیدگی بدرخواست تجدید نظر را در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان دانسته و چنین رأی داده است: «نظر به مندرجات پرونده و کیفیات منعکس در آن صرفنظر از اینکه صدور قرار عدم صلاحیت از ناحیه دادگاه تجدیدنظر استان یا سوج به اعتبار صلاحیت دیوانعالی کشور و جاهت قانونی ندارد زیرا همانطور که دادگاه عمومی یاسوج بیان عقیده نموده است رأی صادره قابل تجدید نظر در دادگاه تجدید نظر استان است زیرا برابر ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳.۴.۱۵ مرجع تجدید نظر آراء دادگاههای عمومی و انقلاب هر شهرستان دادگاه تجدید نظر مرکز همان استان است مگر در موارد ذیل که حکم مجازات صادره ۱- اعدام و رجم ۲- قطع عضو و قصاص نفس و اطراف ۳- مصادره و ضبط اموال ۴- مجازات بیش از ده سال... در مانحن فیه دادگاه حکم مجازات اعدام صادر نکرده است بلکه رأی بر برائت صادر نموده است و پرونده را اعاده نموده پس از صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۴.۷.۴-۶۰۰ دادگاه تجدید نظر یاسوج مجدداً پرونده را بدیوان عالی کشور فرستاده و این بار هم شعبه ۱۶ دیوانعالی کشور بموجب دادنامه شماره ۷۴.۷.۵-۷۵.۲.۹ مرقوم داشته اند (بصراحت ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مرجع تجدید نظر احکام هر شهرستان دادگاه تجدید نظر همان استان است الا در موارد هفتگانه مذکور در ذیل ماده مزبور لذا موجبی برای رسیدگی نیست).

۲- در پرونده ۵۴۱۷.۵ شعبه بیستم دیوانعالی کشور: غلامرضا ۱۷ ساله باتهام ارتکاب لواط با علی ده ساله در دادگاه آران بیدگل تحت تعقیب قرار گرفته و از بزه انتسابی تبرئه شده است مادر طفل تقاضای تجدید نظر نموده که پرونده در شعبه بیستم دیوان عالی کشور رسیدگی گردیده و بموجب دادنامه شماره ۲۰.۴۳ چنین رأی داده اند: «باتوجه به اوراق پرونده از جمله مفاد حکم صادره و اینکه از

^۱ نقل از شماره ۱۵۲۵۲ - ۱۳۷۶.۴.۲۳ روزنامه رسمی شماره ۱۹۰۶ - هـ ۱۳۷۶.۳.۲۴

جانب تجدید نظر خواه ایراد و اشکال موجهی که مستلزم نقض دادنامه از این حیث باشد ارائه نشده و مشهود نیست لذا دادنامه تجدید نظر خواسته تأیید میشود.»

همانگونه که ملاحظه میفرمایید شعب شانزدهم و بیستم دیوانعالی کشور در موضوع مشابه رویه‌های متفاوتی اتخاذ نموده‌اند بدین توضیح که شعبه بیستم دیوانعالی کشور بدرخواست تجدید نظر شاکی خصوصی از حکم برائت متهم به لواط رسیدگی و حکم دادگاه را ابرام نموده است لکن شعبه شانزدهم رسیدگی به درخواست تجدید نظر را در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان دانسته است. علیهذا باتوجه به صدور آراء متهاافت از شعب دیوانعالی کشور در موارد مشابه به استناد ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب هفتم تیر ماه ۱۳۲۸ جهت ایجاد رویه واحد تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی را دارد.

معاون اول قضائی دیوانعالی کشور - حسینعلی نیری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۵.۱۱.۳۰ جلسه هیأت عمومی دیوانعالی کشور بریاست حضرت آیت /... محمد محمدی گیلانی رییس دیوانعالی کشور و باحضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوانعالی کشور تشکیل گردید: پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «نظر به اینکه نقطه نظر قانونگذار در بندهای ۱ و ۲ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اتهاماتی است که مجازات قانونی آن اعدام یا رجم یا قصاص نفس باشد و منظور قانونگذار این نبوده است که دادگاهها در مورد اتهامات مزبور حکم اعدام یا رجم یا قصاص صادر نموده باشند تا قابل طرح در دیوانعالی کشور باشد. بنابر این در پرونده‌های مطروحه که موضوع اتهام متهمین ارتکاب عمل لواط بوده و قانوناً " مجازات مرتکب قتل است مرجع تجدید نظر اینگونه احکام اعم از اینکه مبنی بر محکومیت متهم یا برائت وی و یا تطبیق اتهام با مواد دیگری از قانون مجازات اسلامی باشد دیوانعالی کشور خواهد بود همانگونه که در مورد قتل عمدی که مجازات آن قصاص نفس میباشد در صورت صدور حکم برائت متهم دیوانعالی کشور مرجع رسیدگی تجدید نظر است. بنابه مراتب مذکوره معتقد به تأیید رأی صادره از شعبه بیستم دیوانعالی کشور تا جایی که با این نظریه انطباق دارد می‌باشم. مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده‌اند:

رای وحدت رویه شماره ۶۱۴ مورخ ۱۳۷۵.۱۱.۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

نظر به اینکه بند (ب) از فراز ۲ ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ برای شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او حق درخواست تجدید نظر از احکام کیفری دادگاههای عمومی قائل شده است و این حق علی الاطلاق شامل اعتراض به حکم برائت یا حکم محکومیت هر دو می باشد و نظر به اینکه دادگاههای تجدید نظر مرکز استان بموجب صدر ماده ۲۲ قانون مزبور تنها به اموری که قانوناً در صلاحیت آنان قرار گرفته رسیدگی می نمایند و بدیهی است که این امور شامل موارد مفصله در ذیل ماده ۲۱ قانون مرقوم نمی گردد علیهذا رأی شعبه بیستم دیوان عالی کشور که براین مبنا اصدار یافته و بدرخواست تجدید نظر شاکی خصوصی از حکم برائت متهم به ارتکاب لواط رسیدگی و اظهار نظر نموده منطبق با موازین قانونی تشخیص میگردد، این رأی برطبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاههای موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

آراء خلاف شرع بین

خصوصیتی برای محکوم علیه در اصطلاح و رویه متداول قضائی و خواهان یا شاکی در رسیدگی به رای نیست (۶۱۳)

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً" به استحضار عالی می‌رساند: در مورد اطلاق اصطلاح «محکوم علیه» به شاکی، از نظر دارا بودن حق تقاضای تجدیدنظر و اعمال ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بین شعب چهارم و نهم دیوان عالی کشور رویه‌های مختلفی اتخاذ گردیده که ایجاب می‌نماید موضوع از نظر ایجاد رویه واحد قضائی در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح شود. اینک خلاصه از جریان پرونده‌های مربوطه را به شرح زیر معروض می‌دارد:^۲

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۵۴۴۴.۱۱ شعبه چهارم دیوان عالی کشور آقای علی دانشجو به وکالت از آقای عبدالکاظم شکایت کرده که اتومبیل موکل نزد آقای به امانت بوده و بدون اجازه آنرا به آقای علی فروخته و مرتکب خیانت در امانت و انتقال مال غیر گردیده است. شعبه سوم دادگاه عمومی ساوه متهم را تبرئه کرده و حکم دادگاه در مرحله تجدیدنظر تائید شده است وکیل شاکی از آقای دادستان کل کشور تقاضای تجدیدنظر و اعمال ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نموده که مورد موافقت قرار گرفته است و در نتیجه پرونده در شعبه چهارم دیوان عالی کشور مورد رسیدگی واقع شده و بموجب دادنامه شماره ۱۳۹۰۴ چنین رای صادر شده است «با عنایت به مندرجات پرونده و نظر به اینکه آقای علی دانشجو وکیل حمایتی شاکی تقاضای اعمال ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب کرده است در حالیکه به مقتضای ماده مذکور تنها محکوم علیه می‌تواند احکام قطعیت یافته از محاکم را که قابل درخواست تجدیدنظر باشد ظرف مدت یکماه از تاریخ ابلاغ حکم از داستان محترم کل کشور

^۱ ماده ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲؛ آرای صادره درباره جرایمی که مجازات قانونی آنها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه چهار و بالاتر است و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آنها ثلث دیه کامل مجنی علیه یا بیش از آن است و آرای صادره درباره جرایم سیاسی و مطبوعاتی، قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است.

^۲ نقل از شماره ۱۵۱۷۰-۱۳۷۶.۱۰.۱۴ روزنامه رسمی شماره ۱۸۹۱-هـ ۱۳۷۵.۱۲.۲۰ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۱۰۷۵ هیئت عمومی

درخواست رسیدگی بنماید و برای شاکی چنین حقی را قائل نشده است لذا پرونده در وضعیت موجود قابلیت طرح در دیوان عالی کشور را ندارد...»

۲- در پرونده کلاسه ۵۲۳۱.۱۲ شعبه نهم دیوان عالی کشور آقای محمدحسین از آقای منوچهر شکایت کرده که او را مضروب و مجروح نموده است شعبه نهم دادگاه عمومی قم با احراز ارتکاب بزه برای بعضی از جراحات وارده به شاکی که از نوع دامیه و حارصه بوده حکم قصاص صادر نموده و نسبت به بعضی دیگر متهم را به پرداخت دیه محکوم نموده است. از رای دادگاه درخواست تجدیدنظر شده و شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر مرکز استان تهران متهم را تبرئه نموده است. شاکی خصوصی با ارسال رونوشت احکام از دادستان محترم کل کشور تقاضای تجدیدنظر و اعمال ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب کرده است که با درخواست وی موافقت شده و در نتیجه شعبه نهم دیوان عالی کشور بموجب دادنامه شماره ۲۵۶۹۰۹ چنین رای داده است «... صرفنظر از اینکه دادنامه بدوی به شماره ۷۳۸۰۲۵-۳۹۰ صادره از دادگاه عمومی شهرستان قم در مورد محکومیت متهم به پرداخت دیه و ازش با توجه به میزان آن قطعی و غیرقابل تجدیدنظر بوده است لکن نظر به اینکه متهم نزد مامورین انتظامی اقرار به ایراد ضرب به شاکی نموده و با توجه به وجود اختلاف در مورد چرای دام بین طرفین و اعتراف مشارالیه به وقوع مشاجره بین او و شاکی و گواهی پزشکی قانونی در زمینه وجود آثار ضرب و جرح در سر و آرنج شاکی و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده، نقض حکم محکومیت متهم در مرحله تجدیدنظر و صدور حکم برائت وی از اتهام منتسبه فاقد وجهت قانونی بوده است، علیهذا مستندا" به بند ۲ ماده ۲۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۳۱ قانون مذکور دادنامه شماره ۱۱۷ صادره از شعبه چهارم دادگاه استان تهران نقض و رسیدگی مجدد به شعبه دیگر دادگاه هم عرض ارجاع می گردد.

همانطور که ملاحظه می فرمائید در استنباط از ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بین شعب چهارم و نهم دیوان عالی کشور رویه های متفاوت اتخاذ شده بدین توضیح که از نظر شعبه چهارم محکوم علیه کسی است که به حکم دادگاه به انجام عملی ملزم و یا به تحمل مجازاتی محکوم شده باشد و مدعی و شاکی که ادعا و شکایت آنها در محکمه پذیرفته نشده محکوم علیه نمی باشند و نمی توانند بر اساس ماده ۳۱ تقاضای تجدیدنظر نمایند ولی شعبه نهم، محکوم علیه مذکور مندرج در ماده را اعم از شاکی و مدعی و یا کسی که دادگاه او را محکوم نموده می داند لذا به منظور ایجاد رویه واحد قضائی به استناد ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب هفتم تیرماه ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع را در هیات عمومی دیوان عالی کشور دارد.

معاون اول قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

جلسه وحدت رویه پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان کل کشور مبنی بر: «گرچه از ظاهر ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب استنباط می شود اصطلاح محکوم علیه، ناظر ب متهم پرونده جزائی و یا خوانده دعوی حقوقی است که محکومیت پیدا کرده اند، لکن در امر کیفری شاکی و مدعی خصوصی و در مسائل حقوقی خواهان دعوی که در دعاوی مربوطه حکم به ضرر آنها شده است چون یکی از طرفین دعوی که در دعاوی مربوطه حکم به ضرر آنها صادر شده است چون یکی از طرفین دعوی می باشند باملاحظه نتیجه حاصله از دادرسی آنها نیز در حکم محکوم علیه خواهند بود و ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به چنین مواردی نیز تسری خواهد داشت و آنها می توانند از مقررات ماده مذکور استفاده نمایند. بنابر این رای شعبه نهم دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر شده موجه بوده معتقد به تائید آن می باشم» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رای داده اند.

رای وحدت رویه شماره ۶۱۳ مورخ ۱۳۷۵.۱۰.۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

مقصود قانونگذار از وضع ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳.۴.۱۵ مجلس شورای اسلامی به قرینه عبارات مذکور در آن ممانعت از تضییع حقوق افراد و جلوگیری از اجرای احکامی است که به تشخیص دادستان کل کشور مغایر قانون و یا موازین شرع انور اسلام صادر شده است و چنین احکامی اعم است از آنکه موجب عدم دسترسی بحقوق شرعی و قانونی افراد باشد و یا آنان را بر خلاف حق به تادیه مال و یا انجام امری مکلف نماید و خصوصیتی برای محکوم علیه در اصطلاح و رویه متداول قضائی نیست و بر این اساس مفاد کلمه محکوم علیه در ماده مزبور شامل خواهان و یا شاکی که ادعای او رد شده باشد نیز می شود. علیهذا رای شعبه ۹ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص می شود این رای بر طبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

وقف

دادگاه صالح در دعاوی وقف غیر منقول دادگاه محل وقوع مال موقوفه است (۶۱۲)

حضرت آیت ا... محمدی گیلانی ریاست محترم دیوان عالی کشور با عرض سلام و تحیت احتراماً: آقای رییس شعبه دوم محاکم عمومی تویسرکان طی شرحی به پیوست تصویر آراء صادره از شعب ۱۹ و ۳۰ دیوانعالی کشور اعلام داشته درمورد اعتراض به آراء صادره از اداره تحقیق اوقاف و امور خیریه کرمانشاه و درخصوص صلاحیت رسیدگی به دعوی مذکور از طرف شعب دیوان عالی کشور آراء متهاافت صادر گردیده است بدین جهت تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد شده است بنا بمراتب بشرح آتی با ملاحظه پروندههای مربوطه جریان موارد مذکور معروض می شود.^۲

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۸۲۷.۷۴ مدنی شعبه ششم دادگاه عمومی کرمانشاه آقای علی دادخواستی بطرفیت اداره اوقاف استان کرمانشاه بخواسته اعتراض و تقاضای حل اختلاف نسبت به رأی شماره ۱۲۳ - ۷۳.۵.۹ صادره از اداره تحقیق اوقاف کرمانشاه

^۱ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲؛ در صورتیکه رییس قوه قضاییه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بپن تشخیص دهد با تجویز اعاده دادرسی پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رییس قوه قضاییه برای این امر تخصیص می یابند رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید.

شعب خاص مذکور مبنیاً بر خلاف شرع اعلام شده رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی بعمل می آورند و رأی مقتضی صادر می نمایند.

تبصره ۱- آرای قطعی مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارها ی دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاههای تجدید نظر و بدوی، دادسراها و شوراهای حل اختلاف می باشند.

تبصره ۲- آرای شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاهها، اگر توسط رییس قوه قضاییه خلاف شرع بپن تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده می باشند.

تبصره ۳- در صورتی که رییس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رییس کل دادگستری استان در انجام ظایف قانونی خود رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بپن تشخیص دهند، می توانند با ذکر مستندات از رییس قوه قضاییه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یک بار قابل اعمال است مگر اینکه خلاف شرع بپن آن به جهت دیگری باشد.

^۲ نقل از شماره ۱۵۲۳۳ - ۱۳۷۶.۳.۳۱ روزنامه رسمی شماره ۱۸۹۸ - هـ ۱۳۷۶.۳.۳ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۰.۷۵ هیأت عمومی

در پرونده ۴۱۱-۷۳ درخصوص موقوفه حاجی حسنعلی به دادگاه عمومی کرمانشاه تقدیم و خواستار صدور حکم به نفع خود گردیده است و شعبه مذکور بشرح قرار شماره ۷۳.۷.۲۷-۱۲۳۱ مستندا" به ماده ۲۳ قانون آئین دادرسی مدنی و اینکه رقبات موقوفه در شهرستان تویسرکان واقع شده قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبارصلاحیت دادگاه عمومی تویسرکان صادر و پرونده را به مرجع مذکور ارسال داشته که به شعبه دوم ارجاع و این دادگاه نیز به موجب قرار شماره ۴۴۲-۷۳ و با این استدلال که چون موضوع دادخواست اعتراض بنظریه واحد تحقیق سازمان اوقاف کرمانشاه بوده نه دعوی درخصوص مال غیر منقول موضوع از مصادیق ماده ۲۳ قانون آئین دادرسی مدنی نیست رسیدگی به اعتراض را در صلاحیت دادگاه عمومی کرمانشاه دانسته است که با تحقق اختلاف پرونده جهت حل اختلاف بدیوانعالی کشور ارسال و به شعبه ۱۹ ارجاع و شعبه مذکور به موجب دادنامه شماره ۱۹.۷۴.۵۵ - ۷۴.۲.۲۵ چنین رأی داده است. (باتوجه به محتویات پرونده و خواسته که حق ارتزاق و قرار گرفتن خواهان در عداد موقوف علیهم است قرار ۴۴۲ - ۷۲ صادره از ناحیه دادگاه تویسرکان تأیید و با اعلام صلاحیت دادگاه عمومی کرمانشاه حل اختلاف میشود.)

۲- طبق محتویات پرونده ۲۷۸ - ۷۴ شعبه دوم دادگاه عمومی تویسرکان، آقای متولی موقوفه مرحوم حسنعلی بیک با تعیین وکیل دادخواستی بطرفیت بانو بخواسته اعتراض به نظریه ۱۷۹ - ۷۲.۶.۱۱ صادره از اداره تحقیق اوقاف و امور خیریه استان کرمانشاه تقدیم دادگاه عمومی کرمانشاه نموده و تقاضای صدور حکم بر ابطال نظریه فوق را نموده است و بالاخره دادگاه مذکور مستندا" به ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت دادگاه مدنی خاص شهرستان تویسرکان صادر و پرونده را به مرجع مذکور ارسال و دادگاه عمومی تویسرکان نیز به موجب قرارشماره ۱۷۴ - ۷۳.۱۰.۱۲ با این استدلال که دعوی مطروحه مربوط به عین موقوفه و حقوق مربوط به آن نبوده و رسیدگی بنظریه های هیأت تحقیق اوقاف و امور خیریه کرمانشاه در صلاحیت محاکم عمومی همان شهرستان می باشد قرار عدم صلاحیت خود را با اعتبار صلاحیت رسیدگی محاکم عمومی کرمانشاه صادر و با تحقق اختلاف پرونده بدیوانعالی کشور جهت حل اختلاف ارسال گردیده است و شعبه ۳۰ دیوان کشور نیز بموجب دادنامه شماره ۳۰.۱۰.۰۲ - ۷۳.۱۲.۱۳ چنین رأی داده است. قطع نظر از صلاحیت اداره تحقیق اوقاف کرمانشاه در رسیدگی به موضوع اصولاً چون دعوی مربوط به موقوفه است که در حوزه قضائی شهرستان تویسرکان قرار دارد علیهذا با تأیید نظریه دادگاه عمومی کرمانشاه ادامه رسیدگی بدادگاه مدنی خاص تویسرکان محول می شود و بدینوسیله حل اختلاف میگردد. بنابه مراتب بشرح ذیل اظهار نظر می شود:

نظریه: همانطور که ملاحظه میفرمائید در مورد صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده بدعوی اعتراض به نظریه صادره از اداره تحقیق اوقاف استان کرمانشاه ازطرف شعب دیوانعالی کشور و در استنباط از ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی آراء متهافتی صادر گردیده بدین توضیح که شعبه ۳۰ دیوانعالی کشور باتوجه به اینکه دعوی مربوط به موقوفه است که در تویسرکان واقع شده است مستندا" به ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه عمومی تویسرکان را صالح به رسیدگی دانسته در حالی که شعبه ۱۹ دیوان مزبور برعکس و با این استدلال که چون موضوع دعوی قرار گرفتن خواهان در عداد موقوف علیهم است نه درخصوص مال غیر منقول و در واقع اقامه دعوی علیه اداره اوقاف نیز میباشد موضوع را از مصادیق ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی خارج و دادگاه عمومی کرمانشاه را صالح برسیدگی تشخیص داده اند بنابه مراتب فوق تقاضا دارد مستندا" به ماده واحده مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوانعالی کشور جهت اتخاذ رویه مطرح فرمایند.

معاون اول دادستان کل کشور- حسن فاختری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه: ۱۳۷۵.۱۰.۱۸ جلسه هیأت عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت ا... محمد محمدی گیلانی رییس دیوانعالی کشور و باحضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوانعالی کشور تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: برابر سوابق امر در پرونده‌های مطروحه به نظریه اداره تحقیق اوقاف کرمانشاه اعتراض شده ولی چون ملک موقوفه در حوزه قضائی شهرستان تویسرکان قرارداد و ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح دارد دعاوی راجع به اموال غیر منقول و سایر حقوق راجعه به آن بایستی در دادگاهی اقامه شود که مال غیر منقول در حوزه آن واقع شده است و دعاوی مطروحه نیز در رابطه با حقوق مربوط به ملک مورد وقف میباشد. علیهذا دادگاه تویسرکان صالح به رسیدگی بوده و رأی شعبه سی ام دیوان عالی کشور موجه به نظر میرسد و معتقد به تأیید آن میباشم.» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۱۲ مورخ ۱۳۷۵.۱۰.۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بموجب ماده ۱۶ آیین نامه قانونی کیفیت تحقیق در شعب تحقیق سازمان حج و اوقاف مصوب ۶۵.۹.۳۰ ادارات حج و اوقاف و امور خیریه و همچنین اشخاص ذینفع که آراء هیات تحقیق را بضرر خود تشخیص می دهند می توانند در دادگاههای دادگستری اقامه دعوی نمایند و چنین دعوائی که بطرفیت متولی موقوفه و یا ادارات اوقاف و یا اشخاص، طرح می گردد تابع قواعد عمومی راجع بدعاوی حقوقی است و ملازمه با محل استقرار شعب تحقیق صادر کننده رأی ندارد و چون موقوفات مربوط به دعاوی مطروحه در حوزه قضائی تویسرکان واقع اند رسیدگی به آن در صلاحیت محاکم همان محل است^۱ لذا رأی شعبه سی ام دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد بنظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح تشخیص و مورد تأیید میباشد این رأی باستناد ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم اتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تجدیدنظر

رای وحدت رویه ۶۱۱ دیوان عالی کشور در مورد مرجع رسیدگی به تجدیدنظر از احکام دادگاههای

عمومی

احتراماً" در مورد مرجع صالح به رسیدگی تقاضای تجدیدنظر از احکام صادره از دادگاههای عمومی که مسبوق به نقض در دیوانعالی کشور باشد رویه‌های مختلفی در شعب ۱۵ و ۲۵ دیوانعالی کشور اتخاذ گردیده که خلاصه جریان دو فقره از آراء به شماره‌های ۲۷۸.۱۵ و ۲۶۵.۲۵ شعب مذکور را بمنظور طرح در هیات عمومی و صدور رأی وحدت رویه بعرض عالی می‌رساند.^۲

الف: پرونده کلاسه ۸۵۶۷.۲۰ شعبه پانزدهم در تاریخ ۱۳۷۱.۱۲.۲۳ خانم قمر ستودگان دادخواستی بخواسته تائید تاریخ تنظیم و صحت معامله موضوع سند عادی مورخه ۱۳۵۷.۲.۵ مربوط به یک قطعه زمین بطرفیت آقای خیراله همت زاده به محاکم حقوقی یک

^۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹ ماده ۱۲ - دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است، اگرچه خوانده در آن حوزه مقیم نباشد.

^۲ نقل از شماره ۱۵۱۱۲-۱۳۷۵.۱۰.۲۵ روزنامه رسمی شماره ۱۸۷۵ هـ ۱۳۷۵.۹.۲۴ پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۷.۷۵ هیئت عمومی ریاست محترم هیات عمومی

دیوانعالی کشور

خرم آباد تقدیم نموده است که در شعبه دوم دادگاه حقوقی یک خرم آباد مورد رسیدگی قرار گرفته و شعبه مرقوم به شرح دادنام شماره ۱۰۹۱.۷۲ رای بر تائید تاریخ قولنامه و صحت معامله صادر کرده است در اثر تجدیدنظرخواهی اداره کل زمین شهری خرم آباد شعبه ۱۵ دیوانعالی کشور در مقام رسیدگی تجدیدنظر رای تجدیدنظر خواسته را نقض می نماید. با تشکیل دادگاههای عمومی در خرم آباد پرونده به شعبه هفتم دادگاه عمومی ارجاع گردیده و دادگاه به شرح مرقوم در دادنامه شماره ۵۰۹.۷۴ دعوای مطروحه را قابل استماع ندانسته قرار رد آنرا صادر می نماید با تجدیدنظرخواهی از قرار دادگاه شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان طی دادنامه شماره ۵۳۱.۷۴ به شرح بین الیهالین رسیدگی به درخواست تجدیدنظر را در صلاحیت دیوانعالی کشور می داند (... نظریه سابقه تصمیم گیری دیوانعالی کشور در این مورد توجها" به ملاک ماده ۴۶ قانون آئین دادرسی مدنی و اینکه این احتمال وجود دارد که نظر قضائی دادگاه تجدید نظر خلاف استدلال و نظر قضایی شعبه پانزده دیوانعالی کشور باشد. علیهذا با توجه به مراتب فوق قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دیوانعالی کشور صادر و اعلام می دارد) پس از وصول پرونده به دیوانعالی کشور شعبه محترم ۱۵ رای خود را به شرح زیر صادر کرده است.

«هر چند این شعبه در جائیکه دادگاه حقوقی یک خرم آباد به موضوع دعوی رسیدگی نموده به اصدار دادنامه شماره ۱۰۹۱.۷۲ مبادرت ورزیده سابقه رسیدگی و اظهار نظر داشته و بموجب دادنامه شماره ۷۳.۹.۲۷-۵.۶۶۸ دادنامه فوق الذکر را نقض کرده ولی با توجه به اینکه رسیدگی بعد از نقض در شعبه هفتم دادگاه عمومی خرم آباد معمول و منتهی به صدور دادنامه شماره ۵۰۹.۷۴ گردیده و با توجه به اینکه ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مرجع تجدیدنظر آراء دادگاههای عمومی و انقلاب هر شهرستان را دادگاه تجدیدنظر همان استان قرار داده مگر در موارد احصاء شده در ماده مذکور که مرجع تجدیدنظر را دیوانعالی کشور مقرر داشته و چون موضوع دعوی و خواسته آن از جمله موارد مندرج در ذیل ماده فوق الاشعار نمی باشد که رسیدگی دیوانعالی کشور را ایجاب نماید لذا در رابطه با تجدیدنظر خواهی از دادنامه ۵۰۹.۷۴ صادره از شعبه هفتم دادگاه عمومی خرم آباد دیوانعالی کشور مواجه با تکلیفی نیست».

ب: در پرونده ۸۵۵۳.۲۰ شعبه بیست و پنجم دیوانعالی کشور در تاریخ ۷۱.۸.۲۴ بانو پروین رحمان شاهی دادخواستی بطرفیت آقای اسحق همتی و اداره کل زمین شهری لرستان به خواسته تائید صحت معامله موضوع سند عادی مورخه ۵۵.۴.۲۰ به محاکم حقوقی یک خرم آباد تسلیم داشته و اضافه کرده است که زمین در تاریخ ۶۸.۱۰.۱۸ جزء محدوده قانونی شهر خرم آباد قرار گرفته است و تقاضای رسیدگی و صدور حکم نموده است شعبه اول دادگاه پس از رسیدگی باستناد اقرار فروشنده و گزارش اداره ثبت و رد مدافعات اداره زمین شهری رای بر تائید تاریخ و صحت معامله صادر نموده است که با تجدیدنظر خواهی اداره کل زمین شهری شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور از آن جهت که مالکیت فروشنده محرز نیست بعلاوه در ارتباط با زمان ورود ملک به محدوده قانونی شهر استعلامی بعمل نیامده رای دادگاه را نقض کرده است پس از اعاده پرونده و تشکیل محاکم عمومی و انقلاب در خرم آباد شعبه هفتم دادگاه عمومی خرم آباد به موضع رسیدگی و چنین رأی داده است «... زمین مزبور در تاریخ ۶۸.۱۱.۱۰ داخل محدوده ۲۵ ساله خرم آباد قرار گرفته در صورتی که طبق ماده ۲ قانون اراضی شهری مصوب ۱۳۶۰ زمینهای مشمول تبصره ذیل ماده ۶ قانون زمین شهری هستند که در زمان حکومت و وضع قانون مزبور در داخل محدوده شهر باشند... علیهذا زمین مزبور از شمول قانون زمین شهری خروج موضوعی داشته بعلت عدم قابلیت استماع دعوی قرار رد آن صادر می شود» از این رای تقاضای تجدیدنظر شده است که شعبه ۲۵ دیوانعالی کشور قرار صادره دادگاه را به شرح آتی شکسته است.

«طبق پاسخ واصله از شهرداری زمین مورد نظر از تاریخ ۶۱.۷.۳ جزء محدوده قانونی شهر قرار گرفته است و طبق پرونده امر تاریخ اقامه دعوی ۷۱.۸.۲۴ می باشد و طبق پاسخ واصله از واحد زمین شهری مهلت تشکیل پرونده اراضی مشمول قانون لغو مالکیت اراضی موات شهری تا پایان اردیبهشت ۵۹ بوده است با این وصف در تاریخ اقامه دعوا قانون زمین شهری شامل زمین مورد نظر بوده است

بنابه مراتب دعوی مطروحه مسموع می‌باشد النهایه چون در تاریخ آگهی برای تشکیل پرونده زمین موردنظر خارج از محدوده قرار داشته شرط تشکیل پرونده منتفی است علیهذا قرار صادره مخدوش تشخیص و نقض می‌شود و پرونده جهت رسیدگی ماهوی اعاده می‌گردد» همانطور که ملاحظه می‌فرمائید بین شعب ۱۵ و ۲۵ دیوان عالی کشور در استنباط از قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳.۴.۱۵ در این خصوص اختلاف نظر هست شعبه پانزدهم دیوان عالی کشور رسیدگی به درخواست تجدیدنظر آراء دادگاههای عمومی را اگر چه مسبوق به اظهارنظر و نقض رای دادگاه حقوقی یک در شعب دیوان عالی کشور باشد در صلاحیت محاکم تجدیدنظر استان می‌داند و حال آنکه شعبه ۲۵ دیوان در چنین مورد عقیده به صلاحیت دیوان عالی کشور دارد لذا بمنظور ایجاد رویه واحد قضائی تقاضای طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور باستناد ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب ۱۳۲۸ دارد.

معاون اول قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۵.۸.۸ جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیتا... محمد محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور و باحضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید: پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «نظر به اینکه برابر سوابق امر آراء دادگاههای حقوقی یک پس از نقض در دیوان عالی کشور در دادگاههای عمومی مورد رسیدگی قرار گرفته است وبموجب ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مرجع تجدیدنظر از آراء دادگاه عمومی دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد و از طرفی مورد از مواردی نیست که مرجع تجدیدنظر آن دیوان عالی کشور باشد. لذا با توجه به مراتب فوق صدور قرار عدم صلاحیت از دادگاه تجدیدنظر استان به صلاحیت دیوان عالی کشور منطبق با موازین قانونی نمی‌باشد و رای شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر شده موجه بوده، معتقد به تائید آن می‌باشم.» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رای داده‌اند:

رای وحدت رویه شماره ۶۱۱ مورخ ۱۳۷۵.۸.۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

بموجب ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳ مرجع تجدیدنظر آراء دادگاههای عمومی و انقلاب هر شهرستان دادگاه تجدیدنظر مرکز همان استان است مگر در موارد مندرج در همان ماده که مرجع رسیدگی تجدیدنظر را دیوان عالی کشور قرار داده است و با توجه به بند (ب) ماده الحاقی به قانون آئین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۴۹ که مقرر داشته: آراء صادره از حیث قابلیت اعتراض و پژوهش و فرجام تابع قانون مجری در زمان صدور آن می‌باشد بنابر این آراء دادگاههای عمومی که در زمان حکومت قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصدار یافته ولو اینکه سابقه رسیدگی و نقض در دیوان عالی کشور داشته باشد با رعایت میزان خواسته قابل رسیدگی تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر مرکز استان مربوطه می‌باشد علیهذا رای شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و موافق موازین قانونی تشخیص می‌گردد این رای بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب تیرماه سال ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

دعای غیر مالی

کلیه احکام صادره در دعاوی غیر مالی قابل تجدید نظر خواهی است (۶۰۹)

حضرت آیت ا... محمدی گیلانی ریاست محترم دیوانعالی کشور با عرض سلام و تحیت احتراماً" به عرض می‌رساند، در پرونده‌های ۲۳۴۰.۷۴ و ۲۳۴۸.۷۴ که در دادسرای دیوان عالی کشور مطرح رسیدگی بوده از طرف دادگاههای تجدیدنظر استان زنجان آراء متهاافت صادر گردیده است اینک بشرح زیر جریان پرونده‌های مورد بحث را معروض می‌دارد:^۱

۱- طبق محتویات پرونده ۲۰۴۲۳.۷۴ شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان زنجان در تاریخ ۷۳.۱۰.۵ اداره منابع طبیعی طارم علیادادخواستی به طرفیت مدیریت امور اراضی استان زنجان (هیات هفت نفره واگذاری و احیاء) به خواسته ابطال رای مدیریت اراضی استان زنجان درخصوص تشخیص اراضی موات در محدوده روستای آب بر به پلاک ثبتی ۱۱۴۶ اصلی واقع در بخش ۸ طارم علیا زنجان به مساحت تقریبی ۱۶۰ هکتار از مراتع ملی شده مربوط به دولت به دادگاه حقوقی یک زنجان تقدیم و بایبوست نمودن فتوکپی رای قطعی کمیسیون ماده ۵۶ و صورتجلسه مورخ ۷۱.۱۰.۱۲ در رابطه با تمیز ملی از موات و صورتجلسه مورخ ۵۷.۳.۱۰ در رابطه با خلع یداراضی ملی توضیح داده خواننده برخلاف نص صریح مواد ۱ و ۲ قانون ملی شدن جنگلها و مراتع کشور مصوب ۱۳۴۱ و ماده ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخائر جنگلی کشور مصوب ۷۱.۷.۱۱ که عرصه و اعیان کلیه جنگلها و مراتع کشور را جزو اموال عمومی محسوب و متعلق به دولت دانسته و حفظ و احیاء و توسعه منابع فوق و بهره برداری از آنها را بعهده سازمان جنگلها و مراتع کشور قرار داده اقدام به صدور رای بر موات بودن مقدار ۱۶۰ هکتار از اراضی مرتعی و ملی شده پلاک ۱۱۴۶ اصلی بخش ۸ طارم علیا موسوم به قریه آب بر را نموده است نظر به اینکه محدوده پلاک فوق الذکر به تجویز ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها در مورخه ۵۶.۹.۲۹ بازدید و اراضی مرتعی آن متعلق به دولت است لذا صدور رای بر موات بودن اراضی ملی و جاهد قانونی ندارد تقاضای رسیدگی و صدور حکم بر ابطال رای صادره را دارد. شعبه ششم دادگاه عمومی زنجان در پرونده ۶.۸۳۳.۷۴ پس از رسیدگی به موجب دادنامه شماره ۷۴.۷.۹-۲۹۲ باتوجه به اینکه بموجب مدلول ماده واحده قانون تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن، مبنی بر ابطال اسناد و مدارک مربوط به اراضی موات غیردولت ظهور در این امر دارد که هیئت‌های ۷ نفره حق دخالت در اراضی متعلق به دولت را ندارند و با اعمال مقررات ماده یک ملی کردن جنگلها مصوب سال ۱۳۴۱ و ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و مراتع کشور مالکیت دولت در این قبیل اراضی مستقر و جزء منابع طبیعی و ملی محسوب می‌شوند لذا ادعای اداره خواهان راثابت تشخیص و حکم بر ابطال رای شماره ۴۴۴۹-۷۳.۶.۳۰ هیات مذکور صادر و رای صادره را قابل تجدیدنظر اعلام کرده است و با تجدیدنظر خواهی مدیر اراضی استان از حکم صادره شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان زنجان به موجب دادنامه شماره ۷۴.۱۰.۵-۲۰۴۲۸ با این استدلال که حکم صادره به جهت غیرمالی بودن خواسته آن از موارد قابل درخواست تجدیدنظر مذکور در ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نمی‌باشد دادنامه تجدیدنظر خواسته را قطعی تشخیص و مستندا" به ماده ۷ قانون یاد شده قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر و اعلام کرده است.

۲- طبق محتویات پرونده ۱۹۷.۷۴ شعبه اول دادگاه تجدیدنظر مرکز استان زنجان: بدوا" در تاریخ ۷۳.۷.۲۴ اداره کل منابع طبیعی استان زنجان دادخواستی به طرفیت مدیریت امور اراضی استان زنجان (هیات ۷ نفره واگذاری و احیاء) به خواسته ابطال رای مدیریت اراضی استان زنجان درخصوص تشخیص اراضی موات در محدوده روستای بیانلوپلاک ثبتی واقع در بخش ۶ زنجان به مساحت تقریبی ۷۰۰ هکتار از مراتع ملی شده مربوط به دولت به دادگاه حقوقی یک زنجان تقدیم و با ضمیمه نمودن تصویر برگ تشخیص ۷۳.۴.۱ و گزارش اداره منابع طبیعی ماهنشان و صورتجلسه ۷۱.۱۰.۱۲ در ارتباط با مرتع و تمیز آن از اراضی موات و توضیح داده خواننده برخلاف نص صریح مواد ۱ و ۲ قانون ملی شدن جنگلها و مراتع کشور مصوب ۱۳۴۱ و ماده ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخائر جنگلی کشور مصوب ۷۱.۷.۱۲ که عرصه و اعیان کلیه جنگلها و مراتع کشور را جزء اموال عمومی محسوب و متعلق به دولت دانسته اقدام به صدور رای مبنی بر موات بودن ۷۰۰ هکتار اراضی فوق الذکر نموده است چون محدوده پلاک فوق الذکر به تجویز ماده

^۱ نقل از شماره ۱۵۰۶۴-۱۳۷۵.۸.۲۶ روزنامه رسمی شماره ۱۸۶۵-۱۳۷۵.۸.۳ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۷.۷۵ هیئت عمومی

۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها در مورخ ۷۳.۴.۱ بازدید و اراضی مرتعی آن متعلق به دولت به نمایندگی سازمان جنگلها و مراتع کشور است لذا صدور رای بر موات بودن اراضی ملی و جاهت قانونی نداشته تقاضای صدور رای به شرح خواسته رادارد. شعبه ششم دادگاه عمومی زنجان در پرونده ۷۴.۶.۷۴.۲۸۱.ح پس از رسیدگی به موضوع به موجب دادنامه شماره ۷۴.۴.۸۱.۶.۷۴-۷۴.۴.۸۱.۶.۷۴ با توجه به اینکه به موجب مستفاد از مدلول ماده واحده قانون تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن مبنی بر ابطال اسناد و مدارک مربوط به اراضی موات غیردولت حاکمی از این است که هیاتهای ۷ نفره حق دخالت و تصمیم گیری در اراضی متعلق به دولت را ندارند و با اعمال مقررات قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و مراتع کشور مالکیت دولت در اینگونه اراضی مستقر و جزء منابع طبیعی ملی شده محسوب می شوند لذا ادعای اداره خواهان راثبات تشخیص و حکم بر ابطال رای شماره ۷۳.۶.۲-۳۷۳۲ هیات مذکور صادر و رای صادره را قابل تجدیدنظر در دادگاههای تجدیدنظر استان اعلام کرده است و با تجدیدنظر خواهی مدیریت امور اراضی استان زنجان از رای صادره شعبه اول دادگاه تجدیدنظر مرکز استان زنجان به شرح دادنامه ۷۴.۷.۳۰-۱.۱۱۹.۷۴-۷۴.۷.۳۰ نظر به اینکه از طرف تجدیدنظر خواهان اعتراض موثری نسبت به دادنامه تجدیدنظر خواسته به عمل نیامده و از جهت اصول وقواعد دادرسی نیز اشکال موثری که مستلزم نقض باشد به نظر نرسیده لذا دادنامه تجدیدنظر خواسته را خالی از اشکال قانونی تشخیص و مستندا "به ماده ۲۲ قانون فوق الذکر ضمن رد اعتراض معترض نتیجتا" دادنامه معترض عنه را تائید و استوار و رای صادره را قطعی و لازم الاجراء اعلام کرده است. اینک با توجه به مراتب فوق به شرح آتی اظهار نظر می نماید:

نظریه: همانطور که ملاحظه می فرمائید بین دادنامه های شماره ۷۴.۷.۳۰-۱.۱۱۹.۷۴ صادره از شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان زنجان با دادنامه شماره ۷۴.۱۰.۵-۲.۴۳۸ صادره از شعبه دوم دادگاه مذکور تهافت و تناقض وجود دارد: بدین شرح که شعبه اول دادگاه تجدیدنظر رای صادره از دادگاه عمومی زنجان مبنی بر ابطال رای هیات هفت نفره واگذاری و احیاء اراضی را قابل تجدیدنظر دانسته و با ورود در ماهیت و رسیدگی به تقاضای تجدیدنظر رای صادره را تائید و استوار کرده است. در حالیکه شعبه دوم بر عکس با این استدلال که چون رای صادره به لحاظ غیرمالی بودن خواسته آن از موارد قابل تجدیدنظر مندرج در ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نیست رای صادره را قطعی و غیرقابل تجدیدنظر دانسته و قرار رد دادخواست صادر کرده است با ترتیب فوق در استنباط آزماده ۱۹ قانون مذکور در موارد مشابه آراء متهاافت صادر گردیده است و مستندا "به ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع را در هیات عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۵.۶.۲۷ جلسه وحدت رویه هیات عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت ا... محمد محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «نظر به اینکه احکام قابل تجدیدنظر در ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب احصاء و مشخص گردیده است و برابر بندهای ۷ و ۸ ماده مزبور جز احکامی که بر مبنای اقرار خوانده و یا مستند به رای یک یا چند نفر کارشناس که طرفین کتبا" رای آنان را قاطع دعوی قرار داده باشند صادر شده باشد موارد دیگر قابل رسیدگی تجدیدنظر پیش بینی گردیده است و با عنایت به اینکه مورد خواسته در هر دو پرونده غیرمالی می باشد لذا به نظر احکام مزبور قابل تجدیدنظر است و رای شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان زنجان که موضوع را قابل تجدیدنظر دانسته موجه بوده، معتقد به تائید آن می باشم.» مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رای داده اند.

رای وحدت رویه شماره ۶۰۹ مورخ ۱۳۷۵.۶.۲۷ هیات عمومی دیوان عالی کشور^۱

ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳.۴.۱۵ مجلس شورای اسلامی به ویژه با لحاظ مستفاد از بندهای ۷ و ۸ آن بر غیرقابل تجدیدنظر بودن آراء دادگاههای عمومی در دعاوی که خواسته آن غیرمالی است دلالت ندارد بنابراین و با عنایت به مواد ۲۰ و ۲۱ قانون مذکور و پیشینه امر به شرح قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴ و قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۳۶۷ و قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها مصوب ۱۳۷۲ رای شماره ۱۰۱۱۹.۷۴-۷۴.۷.۳۰ صادره از شعبه اول دادگاه استان زنجان در حدی که رای دادگاه عمومی را در دعوی غیرمالی قابل تجدیدنظر دانسته و مورد رسیدگی مجدد قرار داده است با اکثریت قریب به اتفاق آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص و اعلام می شود این رای وفق ماده ۳ اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷.۵.۱ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیات عمومی دیوان عالی کشور

چک بلامحل

رای وحدت رویه ۶۰۸ دیوان عالی کشور در خصوص مجازات صدور چکهای بلامحل و وعده دار

ریاست محترم دیوان عالی کشور با عرض سلام احتراماً" باستحضار عالی می رساند: حسب حکایت لویح و پرونده های پیوست، در تاریخ ۷۵.۲.۱ آقای قاضی تحقیق اجرای احکام مجتمع قضائی مرکز طی شرحی بعنوان سرپرست اجرای احکام ضمن ارسال سه فقره از پرونده های مطروحه اعلام داشته در مورد موضوع مشابه از طرف شعب دادگاه تجدیدنظر استان آراء متهافت صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد نموده است اینک خلاصه ای از پرونده های مورد بحث را به شرح ذیل معروض می دارد.^۲

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۱۶۷.۱۱.۷۴ شعبه ۱۱ دادگاه عمومی تهران: آقای ژرفی نژاد به اتهام صدور چندین فقره چکهای بلامحل و وعده دار به موجب دادنامه ۲۱۰۲ تا ۲۰۹۱-۷۴.۸.۳۰ مستنداً" بموارد ۷ ناظر به ماده ۳ قانون صدور چک بلامحل مصوب ۱۳۷۲ و ماده ۱۳ قانون مذکور بتحمل چهار سال حبس تعزیری (دو سال به لحاظ صدور چکهای بلامحل و دو سال بلحاظ چکهای وعده دار) و پرداخت ۲.۶۴۲.۵۰۰ ریال معادل وجه بالاترین چک بعنوان جزای نقدی و به پرداخت ضرر و زیان محکوم گردیده است. در تجدیدنظر خواهی بشرح دادنامه ۷۴.۱۱.۳۰ با توجه بتصویب قانون مجازات اسلامی و الغاء مواد ۳۱ و ۳۲ قانون مجازات عمومی سابق تعیین مجازات زیاده بر حداکثر آنچه در حدود ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی حکم صادر شده را موجه ندانسته و در مورد بزه صدور چکهای متعدد در صورتیکه عمل مرتکب منطبق با مواد ۷ و ۱۰ و ۱۳ قانون اصلاح چک مصوب ۱۳۷۲ باشد تعدد اعتبارات نمی تواند دستاویز موجب قانونی برای تعیین مجازاتی بیش از دو سال باشد با

^۱ ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹؛ احکام زیر قابل درخواست تجدید نظر می باشد؛
الف. در دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون ریال متجاوز باشد.
ب. کلیه احکام صادره در دعاوی غیر مالی.

ج. حکم راجع به متفرعات دعوا در صورتی که حکم راجع به اصل دعوی قابل تجدید نظر باشد.
تبصره احکام مستند به اقرار در دادگاه یا مستند به رای یک یا چند نفر کارشناس که طرفین کتباً رای آنان را قاطع دعوا قرار داده باشند قابل درخواست تجدید نظر نیست مگر در خصوص صلاحیت دادگاه یا قاضی صادر کننده رای.

^۲ نقل از شماره ۱۵۰۶-۱۳۷۵.۸.۲۶ روزنامه رسمی شماره ۱۸۶۴-۱۳۷۵.۸.۳ پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۲.۷۵ هیئت عمومی

قبول اعتراض رای را با تقلیل دوسال تأیید نموده است.

۲- طبق محتویات پرونده کلاسه ۶۳۴۸.۷۴ و ۶۳۴۹ و ۹۹۸۹ شعبه ۱۱ دادگاه عمومی تهران، آقای محمد مقدس زاده به موجب دادنامه‌های صادره به اتهام صدور چندین فقره چکهای بلامحل و وعده‌دار با توجه به شکایات شاکی و گواهی عدم پرداخت و فتوایی اصل چک مستندا" به مواد ۳ و ۷ و ۲۲ و ۱۳ قانون چک بلامحل مصوب ۱۳۷۲ متهم را به تحمل دو سال حبس بابت چک بلامحل و یک سال حبس به جهت صدور چک وعده دار با احتساب ایام بازداشت و پرداخت ۷.۵۰۰.۰۰۰ ریال معادل ربع وجه چک ۷۸۶۲۵۹ بعنوان جزای نقدی در حق دولت محکوم کرده است با تجدیدنظرخواهی از رای، شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه ۷۴.۱۲.۲۷ با توجه به اینکه بزه صدور چک بلامحل اعم از وعده دار و چک روز بزه واحد و مشابهی می‌باشد که طبق ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی تعیین دو نوع مجازات برای آنها مبتنی بر متون قانونی نبوده دادنامه رامخدوش تشخیص با نقض این قسمت از دادنامه تجدیدنظر خواه را از حیث یکسال حبس برای صدور چک وعده دار تبرئه و ثانیا" در مورد اعتراض تجدیدنظر خواه نسبت به صدور سایر چکهای موضوع پرونده دادنامه صادره را از حیث دو سال حبس و جزای نقدی مورد لحوق صحیح تشخیص و آنرا تأیید و از جهت دعوی حقوقی نیز دادنامه تأیید شده است.

۳- طبق محتویات پرونده ۳۰.۱۱.۷۴ شعبه ۱۱ دادگاه عمومی تهران، آقای فریدون علی اصفهانی به موجب دادنامه ۷۴.۸.۳-۱۶۱۲ به اتهام صدور ۲ فقره چک وعده‌دار و یک چک بلامحل مستندا" به مواد ۱۳ و ۷ ناظر به ماده ۳ و ماده ۱۰ قانون صدور چک بلامحل به تحمل سه سال حبس تعزیری (دو سال به لحاظ صدور چک بلامحل با توجه به مسدود بودن حساب و یکسال به لحاظ صدور چک وعده‌دار) و پرداخت مبلغ ۳.۷۵۰.۰۰۰ ریال جزای نقدی محکوم شده است با تذکر آقای قاضی اجرای احکام به قاضی صادر کننده رای مبنی بر اینکه برای جرائم متعدد ارتكابی باید طبق قانون مجازات اسلامی یک مجازات تعیین شود دادگاه صادر کننده رای با توجه به اشتباه در تعیین مجازات پرونده را به دادگاه تجدیدنظر ارسال داشته شعبه چهارم تجدیدنظر استان نیز به موجب دادنامه ۷۴.۱۰.۲۰-۱۲۲۷ با این استدلال که جرائم ارتكابی اعم از چک وعده دار مشمول ماده ۱۳ و چک بلامحل از حساب مسدود مشمول ماده ۷ و ۱۰ قانون اصلاحی چک فعل واحدی دارای عناوین متعدد جرم و مشمول ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی است و دارای وصف تعدد جرم و از عناوین مختلف است و قانون گذار در اصلاح قانون چک برای چکهای وعده‌دار، تضمینی مجازات قانونی و عنوان جرم جداگانه قائل شده است که ضرورتاً" تعدد اسباب تعدد مسببات را در پی خواهد داشت لذا تعیین دو مجازات در دادنامه بدوی را منطبق با قانون چک دانسته و با تأیید آن پرونده را اعاده داده است. اینک با توجه به مراتب فوق به شرح ذیل اظهارنظر می‌نماید:

نظریه، همانطور که ملاحظه می‌فرمائید، بین دادنامه‌های صادره از شعب سوم و ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران از یک طرف و دادنامه شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان از طرف دیگر تهافت و اختلاف وجود دارد بنابه مراتب به استناد ماده سه اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ جهت ایجاد رویه واحد تقاضای طرح در هیئت عمومی محترم دیوان عالی کشور را می‌نماید.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه: ۱۳۷۵.۶.۲۷ جلسه وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت ا... محمد محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان روسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید: پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «با توجه به اینکه

اتهام متهمین صدور چکهای بلامحل و چکهای وعده دار عنوان شده است و برابر ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی در صورتیکه جرائم مطرح شده مختلف نباشد فقط درباره آنها یک مجازات تعیین می‌گردد و تعدد جرم می‌تواند از علل مشدده کیفر باشد، گرچه چک بلامحل و وعده‌دار، دارای دو عنوان قانونی است لکن چون مشابه تلقی می‌شوند، لذا تعیین دو مجازات مختلف برای این نوع چکها موافق قانون به نظر نمی‌رسد، نتیجتاً آراء شعب سوم و ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران که بر این اساس صادر شده موجه بوده و معتقد به تأیید آن می‌باشم.» مشاوریه نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رای داده‌اند.

رای وحدت رویه شماره ۶۰۸ مورخ ۱۳۷۵.۶.۲۷ هیئت عمومی دیوانعالی کشور

نظر به اینکه صدور چکهای بلامحل و وعده‌دار و تضمینی و غیره موضوع مواد ۳ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ قانون صدور چک مصوب سال ۱۳۵۵ و اصلاحی آن در سال ۱۳۷۲، در صورتیکه از جانب یک نفر انجام شده باشد از نوع جرائم مختلف نبوده بلکه جرائم مشابهی هستند که در کلیه آنها با گذشت شاکی خصوصی و یا پرداخت وجه چک تعقیب مشتکی عنه موقوف می‌شود. لذا تعیین مجازات برای متهم با عنایت به اینکه مواد ۳۱ و ۳۲ قانون مجازات عمومی سابق منسوخه می‌باشد، بایستی بر طبق قسمت ۲ ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی به عمل آید و در نتیجه تعیین مجازاتهای جداگانه برای هریک از جرائم فوق خلاف منظور مقنن است، و همچنین تعیین مجازات برای متهم به بیش از حداکثر مجازات مقرر در قانون بدون اینکه نص صریحی در این خصوص وجود داشته باشد فاقد وجاهت قانونی است بنابه مراتب فوق آراء صادره از شعب ۳ و ۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌شود، این رای بموجب ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ صادر و برای کلیه دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوانعالی کشور

اجاره

دفتر وکالت دادگستری را نمی‌توان از مصادیق محل کسب و پیشه دانست (۶۰۷)

ریاست محترم دیوانعالی کشور احتراماً" به استحضار عالی می‌رساند در تاریخ ۷۳.۱۲.۸ طی شرحی بعنوان ریاست محترم قوه قضائیه بپیوست فتوایی آراء صادره از دادگاههای حقوقی ۲ و ۱ شیراز و اهواز و بندرعباس اعلام شده در مورد دعوی تخلیه محل استیجاری دفتر وکالت از طرف شعب دادگاههای فوق آراء متهافت صادر گردیده و تقاضای طرح موضوع در هیئت عمومی دیوانعالی کشور بمنظور ایجاد رویه واحد گردیده تقاضای مذکور از طرف معاونت اول محترم دیوانعالی کشور در اجرای ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ به دادرسی دیوانعالی کشور ارسال شده که پس از مطالعه و بررسی پرونده‌های مربوطه اینک جریان پرونده‌های مربوطه به شرح ذیل معروض می‌شود:^۱

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۷۲.۳.۴۸ شعبه دوم دادگاه حقوقی یک شیراز خواهانها ۱- بنیاد حضرت مهدی (عج) بنمایندگی آقای حاج غلامعلی امینی ۲- بانو احترام کاربر دادخواستی بطرفیت آقای علیرضا شریف زاده وکیل دادگستری بخواسته تخلیه یک

^۱ نقل از شماره ۱۳۷۵.۸.۲۶-۱۵۰۶۴ روزنامه رسمی شماره ۱۸۶۳ هـ ۱۳۷۵.۸.۳ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۱.۷۵ هیئت عمومی

دفتر وکالت محل کار و درآمد و نتیجتاً مشمول قانون مالک و مستاجر مصوب سال ۵۶ باشد ملاحظه نمی شود لذا ضمن رد تجدیدنظر خواهی تجدیدنظر خواه نتیجتاً" رای بر تائید و استواری دادنامه تجدیدنظر خواسته صادر و اعلام نموده است.

۳- طبق محتویات پرونده ۸۸.۷۱.۱ ح ۱ شعبه اول دادگاه حقوقی یک بندرعباس: بانو عفت محمودآبادی و سایرین دادخواستی بطرفیت آقای عبدالرضا در تاج شغل وکیل دادگستری بخواسته تخلیه مستاجر آپارتمان واقع در بندرعباس مستند به سند مالکیت و اجاره نامه عادی و گواهی حصر وراثت به دادگاه حقوقی ۲ بندرعباس تقدیم و توضیح داده اند آپارتمان مورد اجاره متعلق به مورثان بوده و پس از فوت ایشان توسط خواهان عیال متوفی به مدت یکسال به خوانده اجاره داده شده که با انقضای مدت اجاره و نیاز مبرم خواهان و یکی از فرزندان متوفی به مورد اجاره مستنداً به بند ۲ و ۳ ماده ۱۵ قانون روابط موجر و مستاجر و با عنایت به نظریه اداره حقوقی مبنی بر عدم تلقی دفتر وکیل بعنوان محل کسب تقاضای صدور حکم به شرح خواسته را داریم و شعبه سوم دادگاه حقوقی ۲ بندرعباس بموجب دادنامه شماره ۷۴۹ بخلایه چنین رای داده با توجه به اینکه مالکیت خواهانها در مورد اجاره و نیز تصرفات خوانده در آن محرز بوده و ملک مزبور دفتر وکالت می باشد باستناد تبصره ۲ ماده ۱۴ قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سال ۵۶ و نیز تبصره یک ماده ۸ قانون سال ۶۲ در حکم محل سکنی بوده و مشمول مقررات راجع به اجاره محل سکنی است مضافاً به اینکه وکیل کاسب و تاجر و پیشه ور محسوب نمی شود بلکه کار وی انجام و ارائه خدمات قضائی برای موکل بمنظور احقاق حق و مساعدت به اجرای عدالت و رفع ظلم از موکل است نه جلب منفعت مادی متصور در امر کسب و پیشه و تجارت گرچه وکیل در این راه برای امرار معاش ناگزیر از دریافت دستمزد و حق الوکاله خواهد بود ولی دریافت حق الوکاله موجب تغییر ماهیت غیرانتفاعی عمل و کار وی نیست و با عنایت به اینکه مدت اجاره منقضی شده لذا با توجه به ماده ۴۹۴ قانون مدنی و عدم نیاز خواهانها بفرض صحت موثر در مقام نیست لذا دعوی را ثابت تشخیص و مستنداً بمواد ۱ و ۱۵ قانون روابط موجر و مستاجر سال ۶۲ حکم به محکومیت خوانده بتخلیه مورد اجاره را صادر و اعلام کرده است و خوانده از دادنامه فوق وخواهی نموده و دادگاه با استدلالی که در دادنامه صادره منعکس است رای معترض عنه را حضوری دانسته و دعوی وخواهی را قانوناً قابل استماع تشخیص نداده و قرار رد آنرا صادر و اعلام کرده است با تجدیدنظر خواهی مستاجر شعبه اول محاکم حقوقی یک بندرعباس بموجب دادنامه ۸۲-۷۲.۴.۳۱ با قید اینکه ایراد و اعتراض موجهی که موجب فسخ دادنامه باشد بعمل نیامده و مطالب طرح شده تکرار مطالب قبلی است که مستدلاً رد گردیده النهایه با اعطاء هشت ماه مهلت جهت تخلیه بلحاظ عسر و حرج تجدیدنظر خواه دادنامه را عیناً تائید نموده است.

اینک با توجه به مراتب بشرح زیر اظهار نظر می نماید: نظریه: همانطور که ملاحظه می فرمائید در مورد تخلیه محل استیجاری دفتر وکالت از طرف شعب مختلف دادگاههای حقوقی یک شیراز و اهواز و بندرعباس آراء متهافت صادر گردیده است بدین توضیح که دادگاه حقوقی ۲ و ۱ شیراز دفتر وکالت یک نوع شغل و پیشه است لذا تقاضای تخلیه بعلا انقضای مدت وارد نبوده بلکه اجاره مشمول قانون موجر و مستاجر مصوب سال ۵۶ می باشد در حالیکه دادگاههای حقوقی یک اهواز و بندرعباس برعکس بموجب دادنامه های شماره ۷۲-۱۵۳ و ۸۲-۷۲.۴.۳۱ باین استدلال که گرچه وکالت فی ذاته نوعی شغل تلقی می گردد لیکن شغل و کالت از مشاغل تجاری محسوب نمی شود تا محل مورد اجاره مشمول قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سال ۵۶ گردیده و حق کسب و پیشه به آن تعلق گیرد بلکه محل مورد اجاره در حکم محل سکنی و مشمول قانون موجر و مستاجر مصوب سال ۶۲ می باشد نتیجتاً حکم دادگاه بدوی مبنی بر تخلیه را با توجه به ماده ۴۹۴ قانون مدنی بلحاظ انقضای مدت تائید نموده اند بنابه مراتب نظر به اینکه در موارد مشابه آراء متهافت صادر گردیده است در اجرای ماده ۳ از مواد اضافه شده بقانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع را در هیات عمومی محترم دیوانعالی کشور بمنظور ایجاد رویه واحد می نماید.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۵.۶.۲۰ جلسه وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت ا... محمد محمدی گیلانی رئیس دیوانعالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوانعالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «نظر به اینکه محل مورد اجاره بمنظور استفاده دفتر وکالت به اجاره واگذار شده و برابر مقررات قانون تجارت، شغل وکالت از مشاغل تجاری نمی باشد و طبق تبصره بند ۲۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری استفاده از محل مورد اجاره بعنوان دفتر وکالت استفاده تجاری محسوب نمی گردد و از طرفی محل کار وکیل بستگی به موقعیت محل نداشته بلکه در رابطه با اعتبار شخصی وکیل می باشد بنابراین دفتر وکالت وکیل تابع مقررات محل مسکونی می باشد و رای شعبه دوم دادگاه حقوقی یک اهواز و شعبه اول دادگاه حقوقی یک بندرعباس موجه بوده معتقد به تأیید آن می باشم». مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رای داده اند.

رای شماره ۶۰۷ مورخ ۱۳۷۵.۶.۲۰ رای وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور

نظریه اینکه شغل وکالت دادگستری تابع قانون خاص بوده و طبق آئین نامه و مقررات مربوط به خود دفتر آن محلی است برای پذیرائی موکلین و تنظیم امور وکالتی، که در واقع به اعتبار شخص وکیل اداره می شود نه به اعتبار محل کار و نیز در زمره هیچیک از مشاغل احصاء شده در ماده ۲ قانون تجارت نبوده و بلحاظ داشتن مقررات خاص بموجب تبصره یک ماده ۲ قانون نظام صنفی مصوب ۵۹.۴.۱۳ شورای انقلاب اسلامی از شمول مقررات نظام صنفی مستثنی می باشد. لذا به اقتضای مراتب فوق دفتر وکالت دادگستری را نمی توان از مصادیق محل کسب و پیشه و تجارت و مشمول قانون روابط موجب و مستاجر مصوب سال ۱۳۵۶ دانست بلکه مشمول عموماً قانون مدنی و قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سال ۱۳۶۲ می باشد. علیهذا بنظر اکثریت اعضاء هیات عمومی دیوانعالی کشور آراء صادره از دادگاههای حقوقی اهواز و بندرعباس که بر تخلیه محل مورد اجاره (دفتر وکالت) اصدار یافته صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می شود این رأی بر طبق ماده ۳ از قانون مواد الحاقی به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوانعالی کشور

اجاره

مطب استیجاری پزشکان را نمی توان از مصادیق محل کسب و پیشه دانست

ردیف: ۳۹۶۹ رای وحدت

رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور

اماکن استیجاری مطب پزشکان که برای عرضه خدمات علمی و تخصصی پزشکی و معالجه بیماران مورد استفاده واقع می شود محل کسب و پیشه یا تجارت محسوب نمی گردد تا حق کسب و پیشه یا تجارت به آن تعلق گیرد. تخلیه این اماکن هم مشمول مقررات قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سیزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ و ماده ۴۹۴ قانون مدنی و شرایط بین طرفین در ضمن عقد اجاره است. بنابراین رای شعبه پنجم دادگاه حقوقی یک اهواز که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می شود. این رای بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب اول مردادماه ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

ضرر و زیان ناشی از جرم

رعایت نصاب بیست میلیونی برای تجدیدنظر خواهی آراء^{منسوخ (۶۰۶)}

ریاست محترم هیات عمومی دیوان عالی کشور احتراماً: معاون قضائی محترم رئیس کل دادگستری استان خوزستان طی نامه شماره ۱۳۱۶.ق.خ مورخه ۱۳۷۴.۱۲.۸ با پیوست نمودن دو نسخه تصویر آراء صادره از شعب ۲۰ و ۱۱ دیوان عالی کشور اعلام نموده که در استنباط از بند ۵ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بین دوشعبه مذکور اختلاف نظر وجود داشته و رویه های مختلفی اتخاذ گردیده است لزوماً بمنظور طرح موضوع مختلف فیه در هیات عمومی دیوان عالی کشور و ایجاد وحدت رویه قضائی خلاصه آراء مربوط را به شرح زیر بعرض می رساند:^۱

۱- بحکایت دادنامه شماره ۲۰.۱۲۰۷ شعبه بیستم دیوان عالی کشور آقای قدرت الله به جهت اصدار چک بلامحل در شعبه ۱۷ دادگاه عمومی اهواز به تحمل شش ماه حبس و پرداخت یک چهارم وجه چک بعنوان جزای نقدی و تادیه مبلغ سی میلیون ریال ضرر و زیان ناشی از جرم محکوم گردیده است نسبت به حکم صادره اعتراض و درخواست تجدیدنظر شده، شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان با این استدلال که میزان محکومیت خوانده در دعوی حقوقی بیش از بیست میلیون ریال است باستناد بند ۵ ماده ۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به اعتراض و درخواست تجدیدنظر را در صلاحیت دیوان عالی کشور دانسته و قرار عدم صلاحیت صادر نموده است. پس از ارسال پرونده بدیوان عالی کشور و ارجاع به شعبه بیستم دیوان عالی کشور و رسیدگی به موضوع شعبه مذکور چنین رای داده است: «نظر به اینکه مقررات بند ۵ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب منصرف از دعاوی مطالبه زیان ناشی از جرم است که به تبع امر کیفری قابلیت طرح دارند و شامل مواردی است که دعوی حقوقی مستقلاً و بر مبنای مقررات مدنی مطرح می گردد و صدور قرار عدم صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان موجه نیست پرونده جهت اقدام قانونی اعاده می شود».

۲- بحکایت دادنامه شماره ۱۱.۶۹۲ شعبه یازدهم دیوان عالی کشور آقای محمد به جهت اصدار ۲۴ طغری چک بلامحل در شعبه ۱۷ دادگاه عمومی اهواز به تحمل چهار سال حبس و پرداخت یک چهارم وجه چک و با کسر موجودی آن و تادیه مبلغ هفت میلیون ریال در حق آقای یوسف خلیلی مقدم و پرداخت مبلغ بیست و چهار میلیون و نهصد هزار ریال و تمبر هزینه دادرسی در حق شرکت

^۱ نقل از شماره ۱۳۷۵.۴.۱۸-۱۴۹۵۴ روزنامه رسمی شماره ۱۸۴۱-هـ ۱۳۷۵.۴.۶ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۳.۷۵ هیئت عمومی

..... (خواهانهای - دادخواست ضرر و زیان) محکوم شده است. با تجدیدنظر خواهی محکوم علیه پرونده به شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان ارجاع می شود دادگاه مذکور پس از رسیدگی به شرح رای شماره ۷۳-۱۵۴ قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار شایستگی دیوانعالی کشور صادر و اعلام می نماید، پس از ارسال پرونده بدیوانعالی کشور و ارجاع آن به شعبه یازدهم و رسیدگی به موضوع، شعبه مذکور چنین رای داده است: «اعتراض موجهی که موجب نقض دادنامه معترض علیه گردد از طرف تجدیدنظر خواه بعمل نیامده است و از حیث رعایت اصول و قواعد دادرسی نیز نقضی بر دادنامه مذکور مشهود نیست لهذا با رد اعتراض تجدیدنظر خواه دادنامه تجدیدنظر خواسته تأیید و ابرام می گردد». بنا به مراتب مذکور: دادگاه تجدیدنظر استان در استنباط از بند ۵ از ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با این استدلال که خواسته ضرر و زیان ناشی از دعوی کیفری از بیست میلیون ریال متجاوز می باشد قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی دیوانعالی کشور صادر نموده و این رای را شعبه یازدهم دیوانعالی کشور تأیید و ابرام نموده است لیکن شعبه بیستم دیوانعالی کشور برخلاف نظر شعبه یازدهم مطالبه زیان ناشی از جرم را که به تبع امر کیفری قابل طرح دانسته شامل مواردی می داند که دعوی حقوقی مستقلاً" و بر مبنای مقررات مدنی مطرح می گردد. لذا نظر به تحقق اختلاف در موارد مشابه در دو شعبه دیوانعالی کشور باستناد قانون وحدت رویه قضائی مصوب سال ۱۳۲۸ طرح موضوع در هیأت عمومی دیوانعالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد قضائی مورد استدعا است.

معاون اول قضائی دیوانعالی کشور - نیری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه: ۱۳۷۵.۳.۱ جلسه وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت ا... محمد محمدی گیلانی رئیس دیوانعالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جناب آقایان روسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «نظر به اینکه برابر بند ۵ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مرجع تجدیدنظر احکامی که خواسته آنها متجاوز از بیست میلیون ریال باشد دیوانعالی کشور است بنابراین دعوی اعم از اینکه بعنوان حقوقی و مستقلاً طرح شود یا دعوی ضرر و زیان ناشی از جرم باشد که به تبع امر کیفری مطرح گردد، میزان خواسته ملاک تعیین صلاحیت خواهد بود، لذا در پرونده های مطروحه با توجه به میزان خواسته ملاک تعیین صلاحیت خواهد بود، لذا در پرونده های مطروحه با توجه به میزان خواسته مرجع تجدیدنظر دیوانعالی کشور است. بنابراین رای شعبه یازدهم دیوانعالی کشور موجه بوده، معتقد به تأیید آن می باشم.» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رای داده اند.

رای وحدت رویه شماره ۶۰۶ مورخ ۱۳۷۵.۳.۱ هیئت عمومی دیوانعالی کشور

نظربه اینکه دعوی مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم عنوان حقوقی دارد. در مواردیکه دادگاه ضمن رسیدگی به امر کیفری به دعوی ضرر و زیان ناشی از جرم هم رسیدگی می نماید با توجه به اطلاق بند ۵ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب هرگاه خواسته ضرر و زیان ناشی از جرم بیش از مبلغ بیست میلیون ریال باشد مرجع تجدیدنظر آن دیوانعالی کشور خواهد بود و با استفاده از عبارت ذیل تبصره ماده ۳۱۶ از قانون آئین دادرسی کیفری حکم جزائی هم در این موارد به تبع امر حقوقی قابل رسیدگی تجدیدنظر در دیوانعالی کشور است. بنابر این رای شعبه یازدهم دیوانعالی کشور که بر این اساس صادر گردیده موافق با موازین قانونی تشخیص می شود. این رای طبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب سال ۱۳۲۸ در موارد مشابه برای تمام محاکم و شعب دیوانعالی کشور لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوانعالی کشور

مرجع صالحه حل اختلاف

در خصوص مرجع صالحه حل اختلاف بین دادگاه عمومی و دادگاه تجدیدنظر

ریاست محترم هیات عمومی دیوان عالی کشور احتراماً^۱ به استحضار عالی میرساند: شعب اول و بیستم دیوان عالی کشور در تشخیص مرجع صالحه بمنظور حل اختلاف بین دادگاه عمومی و دادگاه تجدیدنظر نظر استان آراء مختلف صادر و رویه‌های متفاوتی اتخاذ نموده‌اند که ایجاب می‌نماید برای ایجاد وحدت رویه موضوع در هیات عمومی مطرح شود. خلاصه پرونده‌های مورد بحث را بشرح ذیل بعرض می‌رساند:^۱

۱- در تاریخ ۷۳.۶.۱۴ آقای مهدی حیدری دادخواستی بطرفیت آقای عباس شجاعی بخواسته صدور حکم بر تخلیه یکدستگاه ساختمان و پرداخت ۱.۵۰۰.۰۰۰ ریال اجاره بهاء به استناد یک برگ اجاره نامه عادی تقدیم دادگاههای حقوقی ۲ کرج نموده و تقاضای رسیدگی و صدور حکم به موردخواسته را بعلت عدم پرداخت اجاره بهاء می‌نماید. پرونده در شعبه ۶ دادگاه حقوقی ۲ کرج مطرح پس از جری تشریفات قانونی و تعیین وقت رسیدگی و استماع اظهارات و مدافعات خوانده در تاریخ ۷۳.۱۰.۱۱ دادگاه ختم رسیدگی را اعلام و مبادرت به صدور حکم محکومیت خوانده به تخلیه مورداجاره بلحاظ انقضای مدت و پرداخت اجور معوقه به شرح مندرج در رأی می‌نماید دادنامه در تاریخ ۷۳.۱۱.۲۷ به محکوم علیه ابلاغ و وی در فرجه قانونی (۷۳.۱۲.۴) تجدیدنظر خواهی کرده و در تاریخ ۷۴.۲.۱۱ در شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران مطرح و آن شعبه چنین اتخاذ تصمیم نموده است:

«نظر باینکه حسب قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو مرجع تجدیدنظر از احکام دادگاههای حقوقی ۲ محاکم حقوقی یک بوده و در قضیه مانحن فیه دادنامه شماره ۷۳.۱۰.۱۱-۱۴۸۴ از شعبه ۶ دادگاه حقوقی ۲ کرج صادر گردیده است لذا در اجرای رای وحدت رویه شماره ۷۳.۱۲.۹-۵۹۶ هیات عمومی دیوان عالی کشور پرونده به شعبه مربوط (جانشین) ارسال تا وفق قانون اقدام نمایند»

با وصول پرونده بدادگستری کرج شعبه سوم دادگاه عمومی به موضوع رسیدگی و با این استدلال که: «... استناد شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به رای وحدت رویه شماره ۵۹۶ مورخ ۷۳.۱۲.۹ در صدور قرار عدم صلاحیت، صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا که رای مذکور منصوص العله است و به همین علت قیاس آن با مورد دیگر فقط در صورتی ممکن است که علت منصوصه وجود داشته باشد بعبارت دیگر هیات عمومی دیوان عالی کشور در رای مذکور علت صلاحیت دادگاه عمومی را حکم ماده ۴۶ آئین دادرسی مدنی ذکر کرده است که مقرر می‌دارد مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است یعنی دادگاه نمی‌تواند بعد از تقدیم دادخواست و استقرار صلاحیتش بعلت تغییر قانونی اعلام عدم صلاحیت کند و نکته اصلی حکم هم همین اطلاق «تاریخ تقدیم دادخواست» است هیات عمومی در صدور رای مذکور با قضیه‌ای مواجه بوده که با مورد این پرونده متفاوت است در قضیه مذکور دادگاه بعد از تقدیم دادخواست تجدیدنظر و استقرار صلاحیتش بعلت اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اعلام عدم صلاحیت کرده بود، که با قاعده مذکور در ماده ۴۶ قانون آئین دادرسی مدنی مغایرت داشته در حالیکه در پرونده حاضر دادخواست تجدیدنظر هنگامی تقدیم شده که از مدتها قبل از آن دادگاههای عمومی در کرج مستقر شده بود و دادگاه صادر کننده رای که آن هم به دادگاه عمومی تبدیل شده است نمی‌توانسته تقاضا را مسکوت و بلا تکلیف بگذارد و یا به یکی از دادگاههای هم عرض خود بفرستد و با توجه به اینکه مقررات مربوط به تجدیدنظر و صلاحیت از جمله مقررات شکلی هستند که قاعداً قابلیت عطف بماسبق شدن را دارند و دادگاه صادر کننده رای قانوناً چاره‌ای جز ارسال تقاضا بدادگاه تجدیدنظر استان را نداشته است. تسری دامنه شمول رای وحدت رویه دیوان عالی کشور به مورد حاضر متضمن این معنی است که معتقد باشیم مناط صلاحیت تاریخ بوجود آمدن حق طرح دعوی می‌باشد نه تاریخ

^۱ نقل از شماره ۱۴۹۳۹-۱۳۷۵.۳.۳۰ روزنامه رسمی شماره ۱۸۳۵-۱۳۷۵.۲.۲۵ پرونده وحدت رویه ردیف: ۴۰.۷۴ هیئت عمومی

تقدیم دادخواست و این اعتقاد هم با قاعده مذکور در ماده ۴۶ آئین دادرسی مدنی مغایر است و هم با قاعده معطوف به سابق شدن قوانین شکلی تعارض دارد...» لذا با توجه به تاریخ تقاضای تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر استان تهران را صالح بر رسیدگی دانسته و قرار عدم صلاحیت خود را صادر و بلحاظ حصول اختلاف پرونده را جهت رفع اختلاف بدیوانعالی کشور ارسال می‌دارد که پرونده جهت رسیدگی به شعبه اول دیوانعالی کشور ارجاع شده و هیات شعبه در تاریخ ۷۴.۳.۲۹ به شرح دادنامه شماره ۱۰۱۲۸.۷۴ چنین رای داده است:

«مسئله مختلف فیه منصرف از رای وحدت رویه شماره ۵۹۶-۷۳۱۲۹- هیات عمومی دیوانعالی کشور است چه در تاریخ تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی مرجع تجدیدنظر از آراء دادگاههای حقوقی ۲ (دادگاههای حقوقی یک) منحل و طبق ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در مرکز هر استان دادگاه تجدیدنظر تشکیل و دادخواست تجدیدنظر خواهی نیز تقدیم دادگاه تجدیدنظر استان گردیده است لذا با تأیید نظر شعبه سوم دادگاه عمومی کرج حل اختلاف و با فسخ قرار عدم صلاحیت صادره از شعبه ۶ دادگاه تجدیدنظر استان پیرونده جهت طرح در دادگاه تجدیدنظر استان اعاده می‌شود».

۲- حسب مفاد گزارش شعبه ۲۰ دیوانعالی کشور طبق دادنامه شماره ۲۰.۵۴۱ آقای قربان اخباری باتهام فروش مال غیر تحت تعقیب قرار گرفته و شعبه ۲۰ دادگاه کیفری ۲ کرج نامبرده را از اتهام وارده تبرئه کرده و پرونده بشعبه ۱۲ دادگاه عمومی کرج ارجاع گردیده و این دادگاه به اعتبار صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان قرار عدم صلاحیت صادره کرده است. دادگاه تجدیدنظر استان نیز دادگاه عمومی را صالح تشخیص داده و پرونده جهت حل اختلاف بدیوانعالی کشور ارسال و به این شعبه ارجاع گردیده و شعبه ۲۰ دیوانعالی کشور چنین رای داده است:

«نظر باینکه موضوع مورد اختلاف از موارد قابل تطبیق با رای وحدت رویه هیات عمومی دیوانعالی کشور به شماره ۷۳.۱۲.۹۵۹۶ نیست و اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و تجدیدنظر استان نیز قانوناً قابل طرح نمی‌باشد پرونده جهت اقدام مقتضی اعاده می‌شود». با توجه به مراتب فوق نظر به اینکه: شعب اول و بیستم دیوانعالی کشور در تشخیص مرجع صلاحیت دار و در اختلاف بین دادگاه عمومی و تجدیدنظر استان رویه‌های مختلفی اتخاذ نموده‌اند بدین توضیح که شعبه اول دیوانعالی کشور بموضوع اختلاف رسیدگی و با صدور رای حل اختلاف نموده و شعبه بیستم دیوانعالی کشور حل اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و تجدیدنظر استان را قابل طرح در دیوانعالی کشور ندانسته و پرونده را اعاده نموده است. موضوع از مصادیق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب ۱۳۲۸ می‌باشد طرح آن در هیات عمومی دیوانعالی کشور جهت اتخاذ رویه واحد قضائی مورد استدعاست.

معاون اول قضائی، دیوان عالی، کشور - حسینعلی نیری

جلسه وحدت رویه بتاريخ روز سه شنبه: ۱۳۷۵.۱۰.۱۴ جلسه وحدت رویه هیات عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت اله محمد محمدی گیلانی رئیس دیوانعالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان روسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوانعالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «چون بموجب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادگاههای عمومی و تجدیدنظر مرکز استان تشکیل گردیده است و برابر این قانون، دادگاههای عمومی در عرض یکدیگر قرار گرفته اند، لذا مرجع تجدیدنظر از رای دادگاه حقوقی ۲ دادگاه تجدیدنظر مرکز استان خواهد بود زیرا با اجرای قانون مذکور، دادگاه حقوقی یک که مرجع تجدیدنظر این نوع آراء بوده منحل گردیده است مضافاً اینکه دادخواست تجدیدنظر هم بدادگاه تجدیدنظر مرکز استان تقدیم گردیده است بنابر این مرجع رسیدگی از رای صادره دادگاه تجدیدنظر مرکز استان خواهد بود

علیهذا رای شعبه اول دیوانعالی کشور که بر این اساس صادر شده موجه بوده معتقد به تأیید آن می‌باشم». مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رای داده‌اند:

رای وحدت رویه شماره ۶۰۵ مورخ ۱۳۷۵.۱.۱۴ هیأت عمومی دیوانعالی کشور

نظر به مدلول مادتين ۳ و ۴ قانون آئین دادرسی مدنی و عموماً قانونی و اینکه اساساً اختلاف بین دادگاهها در امر صلاحیت در مرجع قضائی عالیتر مطرح و حل اختلاف می‌گردد و ماده ۳۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بر این اساس ناظر به اختلاف دو دادگاه عمومی واقع در حوزه قضائی یک استان است و در مسئله مختلف فیه دادگاه تجدیدنظر استان و دادگاه عمومی هر دو از خود نفی صلاحیت کرده‌اند. لذا رای شعبه اول دیوانعالی کشور در این حد که مشعر بر قابل طرح بودن مورد اختلاف در دیوانعالی کشور می‌باشد منطبق با موازین قانونی تشخیص و مورد تأیید می‌باشد این رای بموجب ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوانعالی کشور

قرارداد بین کارفرما و پیمانکار

در مورد عدم انطباق قرارداد بین کارفرما و پیمانکار با مقررات ماده ۱۵۷ قانون کار

پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۷.۷۴ هیأت عمومی ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً، به استحضار می‌رساند: شعب ششم و بیست و یکم دیوان عالی کشور در استنباط از ماده ۱۵۷ قانون کار آراء مختلف صادر و مبادرت به اتخاذ رویه‌های متفاوتی نموده‌اند که ایجاب می‌نماید موضوع برای ایجاد وحدت رویه قضایی در هیأت عمومی مطرح شود خلاصه پرونده‌ها را به شرح زیر به عرض عالی می‌رساند:^۱

۱ - به حکایت پرونده کلاسه ۸۵۵۹.۲۴ شعبه ششم دیوان عالی کشور، در مورخه ۷۳.۱۲.۱۸، آقای رضا قنایی خداداد، دادخواستی به خواسته ابطال قرارداد ساختمانی (تصویر قرارداد پیوست می‌باشد) به طرفیت بخشداری جعفرآباد، در دادگاههای عمومی قم مطرح می‌نماید که با ارجاع به شعبه شانزدهم و ثبت به کلاسه ۹۱۴.۱۶.۷۳، طرفین جهت رسیدگی به دادگاه دعوت می‌شوند در جلسه رسیدگی خواهان خواسته را به مطالبه دستمزد ایام کارکرد تغییر می‌دهد و دادگاه طی دادنامه شماره ۴۱۹.۷۴ موضوع را در صلاحیت اداره کار شهرستان قم تشخیص و با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را در اجرای ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۵۶.۳.۲۵ به دیوان عالی کشور ارسال نموده که به شعبه ششم ارجاع گردیده و آن شعبه پس از رسیدگی چنین رأی داده است: "نظر به خواسته دعوی دائر به مطالبه دستمزد و حقوق و مطالبات به نسبت کار انجام شده بر اساس قرارداد مستند دعوی که به عنوان کارفرما و پیمانکار منعقد گردیده رسیدگی به موضوع مستلزم رسیدگی قضایی است

^۱ رای وحدت رویه شماره ۶۰۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (مطالبه دستمزد ایام کارکرد) (صفحه ۱۰۵۸) نقل از شماره ۱۴۸۹۵ - ۱۳۷۵.۲.۳ روزنامه

و مورد انطباقی با اختلاف کارگر و کارفرما ندارد و از شمول ماده ۱۵۷ قانون کار خارج است و چون رسیدگی به موضوع در صلاحیت محاکم عمومی است علیهذا با نقض قرار صادره مقرر می‌شود پرونده به دادگاه صادر کننده قرار جهت رسیدگی ماهوی اعاده شود.

۲ - حسب پرونده کلاسه ۸۵۶۰.۲۱.۹ شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور، آقای رضا قنایی خداداد دادخواستی به طرفیت هیأت امنای روستای محمودآبادبخش جعفرآباد و آموزش و پرورش گازران به خواسته صدور رأی بر ابطال قرارداد مورخ ۷۲.۱۱.۱۲ تقدیم دادگاه عمومی شهرستان قم نموده و با این توضیح که طبق قرارداد مذکور برای احداث یک باب مدرسه پنج کلاسه، تهیه مصالح ساختمانی با کارفرما بوده و مدت تکمیل ساختمان مدرسه نیزشش ماه تعیین شده است که به لحاظ عدم تهیه مصالح ساختمانی و کسر بودجه کار ساختمان تعطیل گردید و دستمزد این جانب هم پرداخت نشده است. و سپس خواسته خود را منحصر به مطالبه مبلغ یکصد و سی و نه هزار تومان دستمزد و مطالبات نموده دادگاه پس از بررسی پرونده در تاریخ ۷۴.۴.۱۲ با این استدلال که موضوع اختلاف مطالبه دستمزد ناشی از قرارداد کار می‌باشد که رسیدگی به آن به موجب ماده ۱۵۷ قانون کار در صلاحیت شورای اسلامی و هیأت تشخیص سپس هیأت حل اختلاف مستقر در اداره کار شهرستان قم می‌باشد، قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت مرجع مزبور صادر و پرونده را در اجرای ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری به دیوان عالی کشور ارسال که به شعبه ۲۱ ارجاع می‌گردد و شعبه یاد شده پس از رسیدگی چنین رأی داده است: "با توجه به اظهارات خواهان در جلسه مورخ ۷۴.۴.۱۲ مبنی بر این که خواسته اینجانب منحصر است به مطالبه مبلغ ۱۳۹۰۰۰ تومان حقوق و دستمزد مطالبات این جانب به نسبت کاری که انجام داده‌ام..... قرار عدم صلاحیت مورخ ۷۴.۴.۱۲ دادگاه که با عنایت به مقررات قانون کار صادرگردیده است تأیید و پرونده جهت ارسال آن به واحد اداره کار مربوطه جهت طرح آن در مراجع مذکور در ماده ۱۵۷ قانون کار به دادگاه اعاده می‌گردد...." بنا به مراتب اشعاری شعبه ششم دیوان عالی کشور خواسته دعوی را دائر به

مطالبه دستمزد و حقوق مطالبات به نسبت کاری که انجام شده خارج از شمول ماده ۱۵۷ قانون کار دانسته و رسیدگی به آن را در صلاحیت محاکم عمومی تشخیص داده است و شعبه ۲۱ با انطباق موضوع با ماده ۱۵۷ قانون کار قرار عدم صلاحیت دادگاه را به اعتبار صلاحیت هیأت حل اختلاف مستقر در اداره کار را تأیید نموده است، لذا نظر به این که در موارد مشابه فوق ازطرف شعب مرقوم رویه‌های مختلفی اتخاذ شده است به استناد قانون وحدت رویه قضایی مصوب سال ۱۳۲۸ طرح موضوع مختلف‌فیه در هیأت عمومی جهت اخذ رویه واحد قضایی مورد استدعا است.

معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - نیری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه: ۱۳۷۴.۱۲.۲۲ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب‌رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب‌رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "نظر به این که دادخواست خواهان در هر دو پرونده مطالبه دستمزد ایام کارکرد برابر قرارداد تنظیم شده بین طرفین دعوی می‌باشد و برابر اصول کلی و باتوجه به اختلاف حاصله رسیدگی به دعوی محتاج به رسیدگی قضایی است لذا موضوع عنوان شده خارج از مقررات قانون کار مصوب سال ۱۳۶۹ می‌باشد و ماده ۱۵۷ قانون مذکور ناظر به مورد دعوی نیست، بنا بر این رأی شعبه ششم دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر شده موجه بوده، معتقد به تأیید آن می‌باشم،" مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده‌اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۰۴ مورخ ۱۳۷۴.۱۲.۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به تعریف کارگر در ماده ۲ قانون کار مصوب سال ۱۳۶۹ و با توجه به حقوق و تکالیفی که در قانون مذکور برای کارگر و پیمانکار ملحوظ گردیده مطالبه دستمزد و حقوق پیمانکار نسبت به کار انجام شده بر اساس قرارداد تنظیمی که مستلزم امان نظر قضایی است انطباقی با اختلاف بین کارگر و کارفرما نداشته و موضوع با توجه به شرح دعاوی مطروحه و کیفیت قراردادهای مستند دعوی از شمول ماده ۱۵۷ قانون کار خارج و بالنتیجه رسیدگی به موضوع در صلاحیت محاکم عمومی است بنا به مراتب رأی شعبه ششم دیوان عالی کشور که بر این اساس صدور یافته صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می شود این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب سال ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مالکیت

قوانین عام اثبات مالکیت در نقاطی که اصلاحات ارضی انجام نشده، معتبر است (۶۰۳)

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً معروض می دارد: رییس محترم دادگستری شهرستان بابل طی نامه شماره ۱۰۹۱۲ - ۱۳۷۳.۱۲.۱۳ با پیوست نمودن نامه شماره ۹۸۱ - ۷۳.۱۲.۴ آقای ایوب بهمنش وکیل دادگستری منضم به چهار نسخه فتوکپی آراء صادره از شعب ۶، ۱۷ و ۱۳ دیوان عالی کشور مبنی بر تشتت آراء یادشده تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور و ایجاد وحدت رویه نموده است لذا به منظور طرح موضوع در هیأت عمومی و ایجاد وحدت رویه قضایی از چهار گزارش پیوست دو گزارش انتخاب و خلاصه آن را به شرح زیر به عرض می رساند:^۱

۱ - به حکایت پرونده ۷۸۲۰.۲۴ - ۶ شعبه ششم دیوان عالی کشور: در تاریخ ۱۳۷۰.۱۰.۱۹ آقای ایوب بهمنش وکیل دادگستری به وکالت از طرف آقای رحمت ادبی دادخواستی به طرفیت آقای علی اکبر دادشپور به خواسته خلع ید از یک قطعه زمین مزروعی شالیزاری به مساحت شش قفیز و دو دهن و نیم در مزرعه کپر چاآدملا و قلع و نزع یک حلقه چاه احداث شده مقوم به یک صد هزار ریال به استناد نامه شماره ۱۴۹۸۹ - ۶۴.۱۱.۳ مرکز خدمات کشاورزی بابل و فتوکپی استشهادیه محلی و تحقیق و معاینه محل و تصویر اوراق بنچاق خرید زمین ها به دادگاه حقوقی ۲ بند پی تقدیم نموده و توضیح داده است که موکل وی مالک و صاحب نسق زراعی اصلاحات ارضی چند قطعه کوچک زمین شالیزاری در قریه آدملا می باشد خوانده زارع نصف کار زمین مورد خواسته متعلق به موکل بوده که آن را طبق عرف محل کشت و پس از وضع هزینه ها نصف محصول را بابت سهم مالک صاحب نسق به موکل تحویل و نصف دیگر را به عنوان زارع می برده است خوانده تا سال ۱۳۶۵ به ترتیب فوق عمل نموده ولی از سال فوق از پرداخت سهم موکل خودداری کرده و حاضر به خلع ید زمین نیز نشده است و علاوه بر این اقدام به حفر یک حلقه چاه جهت آبیاری زمین نموده است لهذا تقاضای رسیدگی و صدور حکم به شرح خواسته را نموده است و چون خواسته زائد بر حد نصاب دادگاه حقوقی ۲ بوده قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه حقوقی یک بابل صادر و پرونده در دادگاه مزبور به کلاسه ۱۸۵.۷۱ ثبت، و با وصول لایحه وکیل خواهان ضمن تشکیل جلسه و استماع اظهارات وکلای طرفین جهت احراز این که آیا زمین مورد خواسته خواهان جزء کدام یک از پلاکهای

^۱ صفحه ۶۵ (۱) نقل از شماره ۱۴۹۱۶ - ۱۳۷۵.۲.۳۰ روزنامه رسمی شماره ۱۸۲۸ - ۱۳۷۵.۱.۲۹ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۰.۷۴ هیأت عمومی

فرعی مذکور است قرار ارجاع امر به کارشناس صادر، و کارشناس با قید قرعه انتخاب و قرار کارشناسی اجراء و کارشناس در نظریه خود اعلام نموده زمین مورد دعوی جزء پلاک فرعی ۸۸ قریه آدملا بوده و مساحت آن یک هکتار و در ید خوانده می‌باشد دادگاه وضعیت اجراء قوانین اصلاحات ارضی را از اداره کشاورزی بابل استعلام و پس از وصول پاسخ مبادرت به اصدار حکم نموده که خلاصه آن چنین است "با توجه به محتویات پرونده و مدافعات وکیل خوانده اولاً: اسناد عادی و بنچاقهای ابرازی خواهان دائر بر اثبات مالکیت در اجرای قانون اصلاحات ارضی فاقد اعتبار بوده و دیگر قابل استناد نمی‌باشد. ثانیاً: با توجه به نظریه هیأت کارشناسان منتخب، زمین مورد نزاع در هیچکدام از پلاکهای فرعی ۲۱ و ۲۶ و ۳۹ و ۶۰ اصلی ۵۴۷ بخش ۹ ثبتی املاک بابل قرار ندارد و به حکایت نامه شماره ۱۴۹۸۹ - ۶۴۱۱۱۳ از پلاکهای فرعی پلاک ۲۱ و ۲۶ دارای آمار است ثالثاً: به حکایت نامه شماره ۶۴۴۶ - ۷۲۸۰۳ اداره کشاورزی بابل بین زارعین و مالکین قریه آدملا اختلاف پیرامون مسئله آماربرداری مراحل دوم و سوم موجود است به علت همین اختلاف و مغایرت آماری مأمورین وقت اصلاحات ارضی نتوانستند نسبت به اجرای قانون و صدور سندواگذاری اقدام نمایند. رابعاً تا زمانی که از طرف اداره مذکور در جهت اجرای کامل قانون اصلاحات ارضی و ماده واحده اصلاحی آن مصوب مجلس شورای اسلامی و نسق واقعی متصرفین مشخص نشده و رسماً سند واگذاری صادر نگردیده، امکان احراز مالکیت موجود نیست بنا به مراتب دادگاه دعوی خواهان را در وضعیت فعلی مسموع ندانسته و قرار رد آن را صادر و اعلام می‌نماید" این رأی مورد اعتراض وکیل خواهان واقع که با پاسخ وکیل تجدید نظر خوانده پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و شعبه ششم دیوان عالی کشور به شرح دادنامه شماره ۶۳۳۰ مورخ ۷۳.۶.۵ چنین رأی می‌دهد:

بر قرار تجدید نظر خواسته این اشکال وارد است که دادگاه به اعتبار این که چون طبق گزارش اداره کشاورزی نسق زراعی زارعین مشخص نگردیده و سند واگذاری اراضی صادر نشده و اجمالاً این که مقررات اصلاحات اراضی به نحو کامل در محل مورد نزاع به موقع اجراء در نیامده و احراز مالکیت امکان پذیر نیست، قرار رد دعوی تجدید نظر خواه را صادر کرده است در حالی که عدم اجرای مقررات اصلاحات ارضی مانع رسیدگی به دعوی مطروحه نیست و دادگاه با استفاده از ماده ۳ از قانون آیین دادرسی مدنی می‌تواند با رسیدگی به ادله و اسناد طرفین و انجام تحقیقات لازمه و اعمال ماده ۲۸ لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی و احراز حقانیت یکی از اصحاب دعوی حکم مقتضی صادر نماید. بنا "علیهذا قرار مذکور نقض و رسیدگی به ماهیت امر به همان دادگاه صادر کننده قرار محول می‌شود."

۲ - حسب پرونده شماره ۵۲۹۰۹ - ۷۳.۹.۱۵ شعبه هفدهم دیوان عالی کشور: ابتداء آقای رحمت ادبی با وکالت آقای ایوب بهمنش وکیل دادگستری به طرفیت آقای ابوالقاسم ابوالقاسمی با وکالت آقای محمدعلی اصغری دادخواستی به خواسته خلع ید از یک قطعه زمین به مساحت ۵ قفیز در مزرعه روکار آدملا و سه قفیز در مزرعه رنهان آدملا و قلع و نزع یک حلقه چاه کم عمق حفر شده مقوم به مبلغ یکصد هزار ریال به دادگاه حقوقی ۲ بندپی تقدیم و به خلاصه اعلام کرده است خوانده دو قطعه زمین یکی به مساحت ۵ قفیز در مزرعه (روکار) دیگری به مساحت سه قفیز در مزرعه رنهان آدملا که به شرح مستندات متعلق و مورد نسق زراعی موکل می‌باشد را به عنوان نصفه کار در اختیار داشته و دارد، تا سال ۱۳۶۵ زمین را کشت و پس از وضع هزینه‌ها محصول را تقسیم می‌نمود. ولی از سال یاد شده از تحویل سهمی محصول موکل خودداری و تمام آن را خود می‌برد و حاضر به استرداد زمین نیز نمی‌باشد و اقدام به حفر یک حلقه چاه کم عمق نیز نموده نظر به این که با شرح فوق ید نامبرده ید غاصبانه تلقی می‌گردد تقاضای رسیدگی و صدور حکم به شرح دادخواست را نموده است که به علت این که خواسته زائد بر نصاب تشخیص گردیده با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده به دادگاه حقوقی یک بابل ارسال می‌گردد پرونده در شعبه دوم دادگاه حقوقی یک مطرح و دادگاه مرقوم پس از تشکیل جلسه و استماع اظهارات وکلای طرفین دعوی و صدور قرار ارجاع امر به کارشناسی کارشناس که با مراجعه به پرونده‌های ثبتی و آماری قریه

آدملا بندی و بازدید از محل و ملاحظه نقشه ثبتی که پلاکهای فرعی منطقه در آن مشخص گردیده صریحاً به دادگاه اعلام دارد که قطعه زمین متصرفی در کدامیک از پلاکهای فرعی ۲۱ و ۲۶ و ۳۹ و ۵۴ و ۴۶ قرار دارد؟

ضمناً مساحت زمین با اندازه گیری ابعاد نیز معلوم گردد با اجرای قرار صادره و کسب نظر کارشناس به شرح مضبوط در پرونده و اعتراض وکیل خوانده به نظریه کارشناس و پذیرش اعتراض وکیل خوانده وارجاع امر به هیأت کارشناسان رسمی و اجرای قرار و کسب نظر هیأت کارشناسان به شرح مضبوط در پرونده و استعمال از اداره کشاورزی و وصول پاسخ آن اداره، دادگاه پس از ختم رسیدگی به موجب دادنامه شماره ۵۴۸ - ۷۲.۱۰.۱۵ پس از ذکر مقدمه ای از جریان دعوی چنین رأی داده است: "باتوجه به مدافعات وکیل خوانده اولاً اسناد عادی و بنجاقهای ابرازی خواهان دائر بر اثبات مالکیت با اجرای قانون اصلاحات ارضی فاقد اعتبار بوده و دیگر قابل استناد نمی باشد. ثانیاً: با توجه به نظریه کارشناس منتخب بدوی و هیأت کارشناسان، زمین مورد نزاع در هیچکدام از پلاکهای فرعی ۲۱ و ۲۶ متعلق به خواهان قرار ندارد بلکه در قسمتی از پلاک ۵۴ که در مالکیت خوانده است قرار گرفته حال آن که خواهان به حکایت نامه شماره ۱۴۹۸۹ - ۶۳.۱۱.۱۳ در پلاکهای ۲۱ و ۲۶ دارای آمار است. ثالثاً: به حکایت نامه شماره ۶۴۴۶ - ۷۲.۸.۳ اداره کشاورزی بابل بین زارعین و مالکین قریه آدملا اختلاف پیرامون مسئله آمربرداری مراحل دوم و سوم موجود است و به علت همین اختلاف و مغایرت آماری مأمورین وقت اصلاحات ارضی نتوانسته اند نسبت به اجرای قانون و سند گذاری اقدام نمایند رابعاً: از طرف اداره مذکور در جهت اجرای کامل قانون اصلاحات اراضی و ماده واحده اصلاحی آن مصوب مجلس شورای اسلامی تا آمار و نسق واقعی متصرفین مشخص نشده و رسماً سند واگذاری صادر نشود امکان احراز مالکیت موجود نیست و بنا به مراتب دادگاه دعوی خواهان را در وضعیت فعلی مسموع ندانسته و قرار رد آن را صادر و اعلام می نماید". با تجدید نظر خواهی وکیل تجدید نظر خواه و پاسخ وکیل تجدید نظر خوانده پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و رسیدگی آن به شعبه ۱۷ دیوان عالی کشور ارجاع و شعبه مرقوم پس از بررسی چنین رأی داده است: "اعتراض وکیل تجدید نظر خواه با توجه به محتویات پرونده و رسیدگیهایی که به عمل آمده وارد نیست و رأی دادگاه بنا به دلائل و جهات منعکس در آن و با عنایت به مرقومه شماره ۶۴۴۶ - ۷۲.۸.۲ اداره کشاورزی شهرستان بابل و با التفات به اوضاع و احوال قضیه نتیجتاً مغایرتی با موازین قانونی ندارد و بنا به مراتب با رد اعتراض، دادنامه مورد درخواست تجدید نظر ابرام می گردد". بنا به مراتب اشعاری دادگاه حقوقی یک بابل به لحاظ مشخص نبودن آمار و نسق زراعی واقعی متصرفین و عدم احراز مالکیت، دعوی خواهان را در وضعیت فعلی مسموع ندانسته و قرار رد آن را صادر نموده این قرار از طرف شعبه ۱۷ دیوان عالی کشور نتیجتاً ابرام گردیده و حال آن که در مورد مشابه شعبه ششم دیوان عالی کشور با این استدلال که دادگاه به اعتبار این که چون طبق گزارش اداره کشاورزی نسق زراعی زارعین مشخص نگردیده و سند واگذاری اراضی صادر نشده و اجمالاً این که مقررات اصلاحات ارضی به نحو کامل در محل مورد نزاع به موقع اجراء در نیامده و احراز مالکیت امکان پذیر نیست به رأی دادگاه حقوقی یک بابل ایراد کرده و اضافه نموده عدم اجرای مقررات اصلاحات ارضی مانع رسیدگی به دعوی مطروحه نیست و دادگاه با استناد از ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی می تواند با رسیدگی به ادله و اسناد طرفین و انجام تحقیقات لازمه و اعمال ماده ۲۸ لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی و احراز حقانیت یکی از اصحاب دعوی حکم مقتضی صادر نماید و در نتیجه قرار مذکور را نقض نموده است. علیهذا نظر به این که در موارد مشابه به شرح فوق از طرف شعب مرقوم رویه های مختلفی اتخاذ شده است به استناد قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب سال ۱۳۲۸ استدعای طرح موضوع را در هیأت عمومی به منظور اخذ رویه واحد قضایی دارد.

معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - نیری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه: ۱۳۷۴.۱۲.۱۵ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسای و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "نظر به این که

دادگاه حقوقی یک بابل در مورد دعوی خلع ید از یک قطعه زمین شالیزار، با مساحت معین و قلع و نزع یک حلقه چاه احداث شده در آن به استناد این که این محل از اراضی مزروعی و مشمول قانون اصلاحات ارضی بوده و به علت این که نسق زراعی آن روشن نبوده و سند واگذاری اراضی از طرف اصلاحات ارضی صادر نشده قرار رد دعوی خواهان را صادر نموده در حالی که دادگاه بایستی به استناد مقررات و قوانین موضوعه نسبت به دعوی مطروحه برابر اسناد و دلائل ابرازی طرفین رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید و عدم تعیین تکلیف زمین مورد ادعا از طرف اداره کشاورزی مانع از رسیدگی به دعوی مطروحه نمی باشد، بنا بر این رأی شعبه ششم دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر شده موجه بوده، معتقد به تأیید آن می باشم." مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۰۳ مورخ ۱۳۷۴/۱۲/۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که در نقاطی که قانون اصلاحات ارضی به مورد اجراء گذاشته نشده علی الاصول قانون مدنی و یا قوانین دیگر در خصوص ارتباط با اثبات مالکیت معتبر و مجری است و دادگاه نمی تواند اسناد و مدارکی را که خواهان برای اثبات دعوی به آن تمسک جسته به این استدلال که (تا اجرای کامل قانون اصلاحات ارضی و مشخص شدن نسق واقعی متصرفین احراز مالکیت میسر نمی شود) نادیده گرفته دعوی را رد نماید. لذا رأی شعبه ششم دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر گردیده موجه و مطابق با موازین قانونی است این رأی طبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اراضی اختلافی

در مورد تجدید نظرخواهی از آراء هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور با احترام به استحضار می رساند:

طبق ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع مصوب ۱۳۶۷.۶.۲۲ زارعین صاحب اراضی نسق و مالکین و صاحبان باغات و تأسیسات در خارج از محدوده قانونی شهرها و حریم روستاها، سازمانها و مؤسسات دولتی که به اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و مراتع کشور مصوب ۱۳۴۶ و اصلاحیه های بعدی آن اعتراض داشته باشند می توانند به هیأت مرکب از:

۱ - مسئول اداره کشاورزی ۲ - مسئول اداره جنگلداری ۳ - عضو جهاد سازندگی ۴ - عضو هیأت واگذاری زمین ۵ - یک نفر قاضی دادگستری ۶ - برحسب مورد دو نفر از اعضای شورای اسلامی روستا یا عشایر محل مربوطه مراجعه نمایند. این هیأت در هر شهرستان زیر نظر وزارت کشاورزی و باحضور حداقل پنج نفر رسمیت یافته و پس از اعلام نظر کارشناس هیأت، رأی قاضی لازم الاجرا خواهد بود مگر در موارد سه گانه شرعی مذکور در مواد ۲۸۴ و ۲۸۴ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری که عبارتند از:

^۱ نقل از شماره ۱۴۷۹۷ - ۱۳۷۴.۹.۲۷ روزنامه رسمی شماره ۱۸۰۶ ه ۱۳۷۴.۹.۱۶ پرونده وحدت رویه ردیف: ۳۱.۷۴ هیأت عمومی

۱ - جایی که قاضی صادره کننده رأی متوجه اشتباه رأی خود شود.

۲ - جایی که قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد متنبه گردد.

۳ - جایی که ثابت شود قاضی صادر کننده رأی صلاحیت رسیدگی و انشاء رأی را نداشته باشد که عیناً در ماده ۸ قانون تجدید نظر آراء دادگاهها مصوب ۱۳۷۲.۵.۱۷ و ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳.۴.۱۵ نیز تکرار شده است. از آنجا که آراء صادره توسط قاضی هیأت تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع مصوب ۱۳۶۷ در موارد فوق الاشعار قابل اعتراض می باشد لذا به اعتراضات معموله در دادگاههای حقوقی یک سابق رسیدگی به عمل می آمد. در تعدادی از پروندهها از تصمیمات دادگاههای حقوقی یک که در مقام تجدید نظر نسبت به آراء صادره از سوی قاضی هیأت حل اختلاف صادر گردیده است مجدداً تجدید نظر خواهی شده که پروندههای مربوطه به دبیرخانه دیوان عالی کشور ارسال و به شعبات مختلف ارجاع شده و شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۴۱۰ - ۷۳.۱۱.۶ با لحاظ این که دادنامه تجدید نظر خواسته به عنوان تجدید نظر از رأی کمیسیون صادر گردیده موضوع را غیر قابل طرح تشخیص و پرونده را به مرجع مربوطه اعاده نموده ولی شعبه ۲۴ علیرغم صدور حکم تجدید نظر خواسته از مرجع تجدید نظر به موضوع رسیدگی نموده و به موجب دادنامه شماره ۹۳۸ مورخ ۷۳.۱۲.۹ اعتراضات تجدید نظر خواه را رد و رأی صادره را ابرام نموده است که چون از شعب مذکور نسبت به موارد مشابه یعنی قابلیت طرح رأی قاضی هیأت تعیین تکلیف اراضی اختلافی برای تجدید نظر مجدد، رویه مختلف اتخاذ شده است لذا طرح قضیه برای صدور رأی وحدت رویه قضایی طبق قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب هفتم تیر ماه سال ۱۳۲۸ مورد تقاضا بوده و گزارشات پروندههای مربوطه نیز به شرح زیر تقدیم می شود:

الف - در پرونده کلاسه ۸۰۶۵.۱ شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور آقای درویش علی پور ملکی به رأی شماره ۱۱۰۳ - ۷۲.۹.۲۳ صادره از هیأت تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها مبنی بر خلع ید از ۱۸۸۸ متر مربع زمین مزروعی واقع در قسمت جنوبی روستای بیت چال اعتراض و از دادگاه حقوقی یک نوشهر نسبت به رأی مذکور تجدید نظر خواهی نموده و توضیح داده که دارای یک هکتار زمین مزروعی است و این ملک به دلالت مدارک موجود از قدیم الایام در تصرف وی و پدرش بوده و اخیراً مأمورین منابع طبیعی اشتبهاً ۱۸۸۸ مترمربع آن را جزء منابع ملی محسوب و حکم خلع ید نسبت به این مقدار از زمین یک هکتاری صادر شده در حالی که دوازده اصله درخت کاج نیز در آن جا کاشته شده است نتیجتاً نقض رأی صادره از هیأت تعیین تکلیف اراضی اختلافی را درخواست نموده است. دادگاه حقوقی یک نوشهر پس از تشکیل جلسات متعدد و استماع اظهارات تجدید نظر خواه و ملاحظه پاسخ اداره تجدید نظر خوانده در تاریخ ۷۳.۳.۱۲ در وقت فوق العاده چنین رأی داده است: ".... اعتراض آقای درویش علی پور ملکی نسبت به رأی شماره ۱۱۰۳ مورخ ۷۲.۹.۲۳ صادره از کمیسیون ماده واحده تعیین تکلیف اراضی اختلافی به طرفیت اداره کل منابع طبیعی نوشهر با امان نظر در محتویات پرونده وارد و مدلل نمی باشد چه رأی معترض عنه صحیحاً و خالی از ایراد و اشکال قانونی صادر گردیده و معترض دلایل مؤثر و موجهی که باعث نقض آن گردد ارائه ننموده و اصولاً اعتراض مشارالیه انطباقی با هیچ یک از شقوق ماده ۱۰ قانون تجدید نظر آراء دادگاهها ندارد فلذا ضمن رد اعتراض نامبرده رأی معترض عنه را تأیید می نماید رأی صادره وفق مقررات پس از بیست روز قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است. رأی دادگاه در تاریخ ۷۳.۴.۸ به خواهان ابلاغ و در تاریخ ۷۳.۴.۱۵ نسبت به آن تجدید نظر خواهی نموده که بعد از تبادل لوائح و انجام تشریفات قانونی به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه دوازده ارجاع شده است رأی شعبه به شرح زیر است: "با توجه به این که دادگاه حقوقی یک نوشهر در مقام تجدید نظر خواهی نسبت به رأی شماره ۱۱۰۳ - ۷۲.۹.۲۳ صادره از کمیسیون ماده واحده تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت از جنگلها و مراتع کشور رسیدگی نموده است مورد از موارد تجدید نظر خواهی نبوده غیر قابل طرح در دیوان عالی کشور تشخیص مقرر می دارد پرونده به مرجع مربوطه اعاده شود."

ب - پرونده کلاسه ۷۶۴۱.۱۲ شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور: در این پرونده اداره منابع طبیعی دماوند از رأی هیأت تعیین تکلیف اراضی اختلافی مبنی بر غیر ملی بودن ۴۵۰۰۰ متر مربع از اراضی پلاک ۱۸۸ اصلی شهرستان مذکور که به نفع آقایان نورهایر قره‌بیگلو و ظهرا ب قره‌بیگلو صادر شده است تجدید نظر خواهی نموده و توضیح داده است: آقای قاضی هیأت تعیین تکلیف اراضی اختلافی چهل و پنج هزار متر مربع زمین فوق را که ملی اعلام شده است جزء مستثنیات مالک تلقی و اعتراض آقایان قره بیگلو را به تشخیص کارشناسان منابع طبیعی دایر بر ملی بودن اراضی مورد بحث وارد تشخیص داده در صورتی که همین افراد قبلاً در پرونده دیگری که در دادگاه کیفری ۲ تحت کلاسه ۴۲۷.۶۹ ثبت شده به خاطر تجاوز به همین قسمت از اراضی ملی شده محکومیت پیدا کرده و به خلع ید از آن محکوم شده و بعد از محکومیت مزبور به هیأت تعیین تکلیف اراضی اختلافی مراجعه کرده و از تشخیص کارشناسان جنگلبانی شکایت کرده و با این ترتیب رأی قاضی هیأت با رأی دادگاه کیفری ۲ که قبلاً صادر شده است تعارض دارد و نتیجتاً نقض رأی قاضی هیأت را تقاضا نموده است. پرونده به شعبه اول دادگاه حقوقی یک دماوند ارجاع و پس از تعیین وقت رسیدگی و استماع اظهارات طرفین به صدور رأی زیر منتهی شده است "نظر به این که تجدید نظر خواه، محکوم علیه رأی تجدید نظر خواسته نمی‌باشد و در رأی، تصمیمی علیه اداره مذکور اتخاذ نگردیده و مالک رسمی شناختن شخص، در رأی قاضی هیأت مذکور، مثبت ملی تشخیص شدن یا نشدن متعاقب ملک نیست و باعنایت به این که برای غیر مقامات قضایی و محکوم علیه، در قوانین حق تجدید نظر خواهی پیش‌بینی نشده لذا قرار رد دعوی خواهان صادر می‌گردد" قرار به اداره منابع طبیعی دماوند ابلاغ شده که بر اساس تجدید نظر خواهی اداره مذکور پرونده به دیوان عالی کشور ارجاع و به کلاسه مزبور ثبت و به شعبه ۲۴ ارجاع شده است، رأی شعبه به شرح زیر است: "اعتراض تجدید نظر خواه نسبت به رأی تجدید نظر خواسته به نحوی نیست که نقض رأی مذکور را ایجاب نماید از لحاظ اصول و قواعد دادرسی نیز اشکالی در رسیدگی دادگاه مشهود نیست لذا رأی مورد بحث نتیجتاً ابرام می‌گردد." ضمناً به اطلاع می‌رساند: با تصویب ماده ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخائر جنگلی کشور در تاریخ ۷۱.۷.۵۶ ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها مصوب ۱۳۴۶ به صورت زیر تغییر یافته است که عین ماده و تبصره یک آن ذیل منعکس می‌گردد. ماده ۲ - تشخیص منابع ملی و مستثنیات ماده ۲ قانون ملی شده جنگلها و مراتع با رعایت تعاریف مذکور در قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع با وزارت جهاد سازندگی است که شش ماه پس از اخطار کتبی یا آگهی به وسیله روزنامه‌های کثیرالانتشار مرکز و یکی از روزنامه‌های محلی و سایر وسائل معمول و مناسب محلی، ادارات ثبت موظفند پس از انقضای مهلت مقرر در صورت نبودن معترض حسب اعلام وزارت جهاد سازندگی نسبت به صدور سند مالکیت به نام دولت جمهوری اسلامی ایران اقدام نمایند.

تبصره ۱ - معترضین می‌توانند پس از اخطار یا آگهی وزارت جهاد سازندگی اعتراضات خود را با ادله مثبت جهت رسیدگی به هیأت مذکور در قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع مصوب ۱۳۶۷.۶.۲۲ مجلس شورای اسلامی تسلیم نمایند. صدور سند مالکیت به نام دولت جمهوری اسلامی ایران مانع مراجعه معترض به هیأت مذکور نخواهد بود.

با احترام - معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - نیری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه: ۱۳۷۴.۷.۲۵ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله محمد محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "با توجه به این که هیأت مندرج در قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع مصوب سال ۱۳۶۷ تشکیل گردیده و قاضی هیأت رأی صادر نموده و رأی مزبور حسب مقررات قانونی لازم‌الاجرا بوده است و چون این رأی به منزله رأی دادگاه حقوقی

۲ است، لذا با توجه به موارد سه گانه مندرج در همین قانون، تجدید نظر از رأی مزبور با دادگاه حقوقی یک خواهد بود و رأی صادره از دادگاه اخیر قطعی و غیرقابل تجدید نظر می باشد، بنا بر این رأی شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور که بر این اساس صادره شده موجه بوده و مورد تأیید است." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند.

رأی وحدت رویه شماره ۶۰۱ - ۱۳۷۴.۷.۲۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

رأی دادگاه حقوقی یک در مقام رسیدگی به شکایت از رأی قاضی موضوع "ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع" مصوب ۱۳۶۷ اصطلاحاً "رسیدگی به اعتراض" می باشد نه "تجدید نظر" و عنوان "تجدید نظر" در ماده ۹ آیین نامه اصلاحی آیین نامه اجرایی قانون مذکور پس از کلمه "اعتراض" از باب تسامح در تعبیر است. بنا بر این با عنایت به مقررات موضوعه وقت (قانون تشکیل دادگاه های حقوقی یک و دو و قانون تجدید نظر آراء دادگاه ها) و اصل قابل تجدید نظر بودن آراء دادگاه های حقوقی یک در دیوان عالی کشور، تصمیم شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر گردیده صحیح و به اکثریت آراء تأیید می گردد. این رأی طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قتل عمدی

تجدید نظر خواهی قتل عمدی حتی در صورت برائت متهم در صلاحیت دیوان است (۶۰۰)

توضیح: اعتراض به آراء در خصوص جرایم مهم در قانون جدید آیین دادرسی کیفری (تحت عنوان فرجام خواهی) در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار گرفت.

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً، به استحضار می رساند شعب ۲۷ و ۲ دیوان عالی کشور راجع به تجدید نظر خواهی از رأی برائت متهم به قتل عمدی که به استناد قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، صادره شده است رویه های مختلفی اتخاذ نموده اند که مقتضی طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای ایجاد وحدت رویه قضایی است جریان پرونده های مزبور به این شرح است:^۱

۱ - به حکایت پرونده کلاسه ۲.۵۱۵۹.۲۳ شعبه دوم دیوان عالی کشور، آقای قباد به اتهام ایراد ضرب عمدی منتهی به شکستگی جمجمه آقای علی عسکر و ایراد ضرب منتهی به قتل وی تحت تعقیب قرار گرفته، شعبه هیجدهم دادگاه عمومی اهواز در خصوص اتهام اول رأی به محکومیت و در خصوص اتهام دوم رأی به برائت وی صادر نموده است. رأی صادره از حیث برائت مورد اعتراض و تجدید نظر خواهی اولیاء دم قرار گرفته و پرونده در شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان خوزستان مورد رسیدگی قرار گرفته و پس از انجام تحقیق از طرفین طی دادنامه شماره ۱۲.۷۴ با این استدلال که طبق بند ۲ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه های عمومی

^۱ رأی وحدت رویه شماره ۶۰۰ هیأت (صفحه ۶۸۲) نقل از شماره ۱۴۷۸۵ - ۱۳۷۴.۹.۱۲ روزنامه رسمی شماره ۱۷۹۸ - ۵ - ۱۳۷۴.۸.۲۱ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۴.۷۴ هیأت عمومی

وانقلاب رسیدگی به اعتراض و تجدید نظرخواهی نسبت به حکم صادره در خصوص قصاص نفس در صلاحیت دیوان عالی کشور است لذا رسیدگی به حکم برائت از قصاص هم در صلاحیت دیوان عالی کشور خواهد بود اقدام به صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی دیوان عالی کشور نموده و پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه دوم دیوان عالی کشور ارجاع شده است. هیأت شعبه در تاریخ ۷۴.۳.۱ طی دادنامه ۲۰۱۷۶ چنین رأی داده است: "نظر به صراحت صدر ماده ۲۱ قانون مورد استناد دادگاه ملاک در ایجاد صلاحیت راجع به تجدید نظرخواهی نفس احکام و آراء صادره از محاکم بدوی است نه اتهام انتسابی و نوع آن و در ماده ۲۲ همان قانون و بندهای آن تکلیف دادگاههای تجدید نظر در خصوص موارد مشابه دقیقاً روشن شده است واستدلالی که در قرار دادگاه بیان شده حتی با روح قانون مورد اشاره هم سازش ندارد و از طرفی صدور قرار عدم صلاحیت از سوی دادگاه تجدید نظر به صلاحیت دیوان عالی کشور مجوز و محمل قانونی ندارد، مضافاً این که در صورت بروز اختلاف بین دو مرجع مذکور مرجع حل اختلافی وجود ندارد، و با این ترتیب پرونده در وضع موجود قابل طرح در دیوان عالی کشور نیست با کسر از آمار شعبه به شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان خوزستان اعاده گردد".

۲ - به حکایت پرونده کلاسه ۴۹۵۵.۲۷.۳ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور آقای ع فرزند به اتهام قتل عمدی مرحوم اسحاق با تبانی و شرکت همسرش تحت تعقیب قرار گرفته شعبه ۱۴ دادگاه عمومی قم پس از رسیدگی به شرح دادنامه شماره ۲۵۶ - ۷۳.۹.۲ به لحاظ انکار متهمین و فقد دلیل جهت توجه اتهام و با التفات به اصل برائت حکم بر برائت متهمان صادر نموده است. رأی صادره مورد اعتراض ولی دم واقع گردیده و دادگاه با بقاء بر اعتقاد قبلی خود مقرر داشته پرونده به مرجع تجدید نظر ارسال گردد و پس از وصول پرونده به دیوان عالی کشور به شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور ارجاع گردیده و هیأت شعبه طی دادنامه ۱۶۵ مورخ ۷۴.۳.۲۷ چنین رأی داده است: با توجه به محتویات پرونده اگر چه دلیلی بر توجه اتهام نسبت به متهم وجود ندارد ولی نظر به این که موضوع اتهام قتل و از حقوق الناس است که جای تمسک به اصل برائت نیست باید مقررات قاعده الیمین علی من انکر اجراء گردد "پس از استحضار اولیاء دم متهم اداء سوگند نموده" سپس حکم به برائت صادر نموده و حتی اگر اولیاء دم حاضر به استحضار و تحلیف متهم نشدند به فتوای مقام معظم رهبری مدظله العالی باید دعوی مسکوت وموقوف بماند بنا به مراتب دادنامه صادره مخدوش بوده و نقض می گردد" پرونده را جهت رفع نقص و انشاء حکم مجدد به همان دادگاه اعاده داشته است.

بنا به مراتب مذکور شعبه دوم دیوان عالی کشور ملاک صلاحیت مرجع تجدید نظر را نفس احکام و آراء صادره محاکم بدوی می داند نه اتهام انتسابی، و مرجع تجدید نظر از حکم برائت متهم به قتل عمدی را در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان دانسته و صدور قرار عدم صلاحیت از سوی دادگاه تجدید نظر به صلاحیت دیوان عالی کشور را فاقد محمل قانونی می داند. و شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور خود را در این خصوص صالح دانسته و رأی صادره از شعبه دادگاه عمومی قم را در خصوص برائت متهم به قتل عمدی نقض نموده است، استدعا دارد برای ایجاد وحدت رویه قضایی موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردد.

معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - حسینی نیری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۴.۷.۴ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: نظر به این که ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تصریح دارد مرجع تجدید نظر آراء مربوط به اعدام و رجم و قصاص نفس دیوان عالی کشور است بنا بر این در پرونده های مطروحه هر چند اتهام متهمان ارتکاب قتل عمدی بوده است ولی چون حکم برائت آنان

صادر شده مرجع تجدیدنظر به اعتبار موضوع رأی دادگاه تجدید نظر مرکز استان محل خواهد بود علیهذا رأی شعبه ۲ دیوان عالی کشور موجه بوده و مورد تأیید است." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۶۰۰ مورخ ۱۳۷۴.۷.۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که مفاد ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب در خصوص آرای که قابل تجدید نظر در دیوان عالی کشور است به لحاظ اهمیت خاصی که قانون گذار به حفظ و صیانت دماء نفوس قائل است نظر به مجازات مندرج در قانون داشته نه کیفری که مورد حکم دادگاه قرار می گیرد و قابلیت تجدید نظر آراء این دادگاه ها نسبت به موارد مذکور در ماده ۲۱ مرقوم، مشروط به محکومیت نیست، بلکه به طور اطلاق ناظر است به محکومیت یا برائت و طبق بند ب ماده ۲۶ قانون مزبور از جمله اشخاصی که در موارد مذکور در این قانون حق درخواست تجدید نظر دارند شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او می باشد و اعمال این حق در مورد حکم برائت منع صریح قانونی ندارد بنا به مراتب پذیرش صلاحیت رسیدگی به درخواست تجدید نظر از برائت متهم به قتل در شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور منطبق با جهات قانونی تشخیص و به اکثریت آراء تأیید می شود. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای دادگاه ها و شعب دیوان عالی کشور در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تغییر اسناد سجلی

رأی وحدت رویه شماره ۵۹۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (تغییر سن) (صفحه ۳۳۲)

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً به استحضار می رساند: شعب ششم و بیست و چهارم دیوان عالی کشور در استنباط از ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها مصوب دوم بهمن ماه ۱۳۶۷ آراء مختلف صادر کرده و رویه های متفاوتی اتخاذ نموده اند لذا طرح موضوع در هیأت عمومی برای ایجاد وحدت رویه ضروری به نظر می رسد. خلاصه پرونده های مزبور و آراء مربوطه به این شرح می باشد:^۱

۱ - آقای علی عباس آبادی در تاریخ ۷۲.۹.۱۳ دعوایی به طرفیت اداره ثبت احوال شهر جغتای در دادگاه حقوقی ۲ مستقل جغتای برای اثبات عدم تعلق شناسنامه شماره ۳۹۱ به خود مطرح نموده و نوشته است هنگام صدور این شناسنامه پدر او در محل نبوده و مادر وی که برای اخذ شناسنامه به اداره ثبت احوال مراجعه کرده تاریخ تولد خواهان را ۱۳۵۳.۷.۱ ذکر نموده و شناسنامه شماره ۳۹۱ به نام خواهان با تاریخ تولد ۵۳.۷.۱ صادر شده است در صورتی که سن او سه سال کمتر و متولد ۱۳۵۶.۷.۱ می باشد و شناسنامه مزبور مانع تحصیل او شده است لذا تقاضا دارد که حکم بر عدم تعلق این شناسنامه به خواهان صادر گردد تا شناسنامه دیگری با تاریخ تولد ۱۳۵۶.۷.۱ اخذ نماید نماینده اداره ثبت احوال نوشته است اسناد سجلی از اسناد رسمی محسوب می شود و دعوی خواهان به تعبیری تغییر تاریخ تولد می باشد که طبق ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی تغییر آن

^۱ نقل از شماره ۱۴۷۰۱ - ۱۳۷۴.۶.۵ روزنامه رسمی شماره ۱۷۸۴ - ۱۳۷۴.۴.۲۶ پرونده وحدت رویه ردیف: ۱۷.۷۳ هیأت عمومی

ممنوع است به علاوه خواهان از این شناسنامه استفاده کرده و مدرک تحصیلی اخذ نموده است و لهذا رد دعوی تقاضا می شود -
 دادرسی دادگاه حقوقی ۲ مستقل جغتای (یکی از بخش های سبزوار) تغییر تاریخ تولد را از مصادیق ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی تشخیص داده و قرار عدم صلاحیت شماره ۳۵ - ۶۸۵ - مورخ ۷۲.۱۱.۲۸ را به اعتبار صلاحیت کمیسیون مذکور در تبصره ماده واحده مرقوم صادر کرده و پرونده را بر طبق ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ به دیوان عالی کشور فرستاده است - رسیدگی پرونده مزبور به شعبه ششم دیوان عالی کشور ارجاع شده و رأی شعبه مزبور به شماره ۶۰۱۰۹۹ - مورخ ۷۲.۱۲.۲۵ به این شرح صادر شده است:

با توجه به شرح دعوی و مورد خواسته که عبارت است از تغییر سن خواهان از سال ۱۳۵۳ به سال ۱۳۵۶ و اختلاف سن ادعایی با سن مندرج در شناسنامه کمتر از پنج سال است مستند؛ به ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی مصوب ۱۳۶۷ و تبصره ذیل آن و صرف نظر از قابلیت یا عدم قابلیت پذیرش دعوی، رسیدگی به موضوع در صلاحیت دادگاه است علیهذا ضمن نقض قرار صادره، صلاحیت دادگاه حقوقی ۲ جغتای را در رسیدگی به موضوع مطروحه اعلام و پرونده جهت رسیدگی به دادگاه صالحه ارسال می گردد.

۲ - به حکایت پرونده ۲۴.۷۸۱۰.۲۴ شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور آقای ابوالفضل عباس آبادی در تاریخ ۱۳۷۲.۹.۱۳ دعوایی به خواسته اثبات عدم تعلق شناسنامه شماره ۳۹۲ به خود در دادگاه حقوقی ۲ مستقل جغتای به طرفیت اداره ثبت احوال جغتای از توابع سبزوار اقامه نموده و نوشته است پدر او در مسافرت بوده و ماده خواهان که برای اخذ شناسنامه برای خواهان به اداره ثبت احوال مراجعه کرده تاریخ تولد خواهان را ۱۳۵۶.۶.۷ گفته که در شناسنامه شماره ۳۹۲ نوشته شده است در صورتی که سن او سه سال کمتر و متولد ۱۳۵۹.۶.۷ می باشد لذا تقاضای رسیدگی و صدور حکم می نماید تا عدم تعلق شناسنامه ۳۹۲ به خواهان ثابت شود و بتواند شناسنامه دیگری با تاریخ تولد ۱۳۵۹.۶.۷ برای خود اخذ نماید - نماینده اداره ثبت احوال این ادعا را تکذیب کرده و نوشته است تغییر تاریخ تولد طبق ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی ممنوع است و خواهان از این شناسنامه استفاده کرده و تحصیل نموده و مدرک تحصیلی گرفته و سند سجلی از اسناد رسمی است که با شهادت اعتبار خود را از دست نمی دهد - دادرسی دادگاه حقوقی ۲ جغتای رسیدگی به دعوی را در صلاحیت کمیسیون مقرر در تبصره ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی دانسته و قرار عدم صلاحیت شماره ۱۵ - ۶۶۵ مورخ ۷۲.۱۰.۱۸ را به اعتبار

صلاحیت کمیسیون مزبور صادر کرده و پرونده را بر طبق ماده ۱۶ قانون ۱۳۵۶ به دیوان عالی کشور فرستاده و رسیدگی به شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور ارجاع شده است رأی شماره ۹۵۰ - ۲۴ مورخ ۷۲.۱۲.۱۴ شعبه مزبور به این شرح است: "قرار عدم صلاحیت دادگاه حقوقی ۲ جغتای در این پرونده بلاشکال تشخیص و ضمن تأیید آن مقرر می دارد پرونده اعاده شود." همانگونه که ملاحظه می فرمایید شعب محترم ششم و بیست و چهارم دیوان عالی کشور در استنباط از ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی مصوب دوم بهمن ماه ۱۳۶۷ رویه های مختلفی اتخاذ نموده اند لهذا به استناد ماده واحده قانون مربوط

به وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ استدعا دارد به منظور اتخاذ وحدت رویه قضایی موضوع در هیأت عمومی طرح گردد.

معاون اول قضایی دیوان عالی کشور

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۴.۴.۱۳ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: با توجه به ادعای خواهان ها مبنی بر این که شناسنامه آنها حسب اظهار مادرشان با تاریخهای مندرج در شناسنامه از اداره ثبت احوال صادر شده بنا

براین تعلق شناسنامه‌ها به خواهان‌ها محرز است و در نتیجه عنوان دعوی تغییر تاریخ تولد تلقی می‌شود و چون در هر دو پرونده متقاضیان مدعی هستند سن واقعی آنها سه سال کمتر از سنی است که در شناسنامه آنها قید گردیده و با توجه به ماده واحده قانون حفظ اعتبارات اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها تغییر تاریخ تولد اشخاص کمتر از پنج سال ممنوع اعلام گردیده بنا براین دعوی خواهان‌ها قابلیت طرح در مراجع قضایی و کمیسیون مذکور در قانون فوق را نداشته و در خور رد بوده و آراء شعب دیوان عالی کشور مورد تأیید نمی‌باشد" مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۵۹۹ مورخ ۱۳۷۴.۴.۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بر اساس ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها مصوب بهمن ماه هزار و سیصد و شصت و هفت، تغییر تاریخ تولد اشخاص به کمتر از پنج سال ممنوع می‌باشد و رسیدگی به درخواست تغییر سن بیش از پنج سال نیز به تجویز تبصره همین قانون منحصرأ به عهده کمیسیون مقرر در آن محول شده است. بنا به مراتب به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی شعبه ششم که مرجع رسیدگی و اظهار نظر نسبت به درخواست تغییر تاریخ تولد کمتر از پنج سال را دادگاه‌های دادگستری اعلام نموده است منطبق با قانون و صحیح تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

وکالت تسخیری

وکیل تسخیری حق تجدید نظر خواهی دارد و اختیارات او محدود به جلسه دادرسی نیست (۵۹۸)

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور با احترام به استحضار می‌رساند: شعب چهارم و یازدهم دیوان عالی کشور راجع به حدود اختیارات وکیل تسخیری، موضوع ماده ۹ قانون محاکم جنایی رویه‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند که خلاصه جریان پرونده‌های مربوطه به شرح زیر گزارش می‌گردد:^۱

الف - به حکایت پرونده کلاسه ۴۴۹۹.۱۱.۲۵ شعبه یازدهم دیوان عالی کشور شخصی به اتهام شرب خمر و ایراد جرح عمدی منتهی به فوت نسبت به فرد دیگر تحت تعقیب کیفری دادرسی عمومی تهران واقع شده و پزشک قانونی با معاینه جسد مقتول، علت مرگ را پارگی قلب و خونریزی وسیع به علت ورود جسم تیز و برنده اعلام کرده است. پس از تکمیل تحقیقات و صدور کیفرخواست، موضوع در شعبه ۱۴۸ کیفری یک تهران مطرح شده و دادگاه با توجه به نوع اتهام و اظهار عجز متهم از انتخاب و معرفی وکیل، در اجرای ماده ۹ قانون تشکیل محاکم جنایی به تعیین وکیل تسخیری مبادرت نموده و پس از مداخله وکیل تسخیری و اعلام ختم رسیدگی و احراز بزهکاری متهم، مرتکب جرم را به استناد اقرار صریح به شرب خمر و ایراد جرح عمدی با چاقو و نظریه پزشک قانونی در خصوص علت اصلی فوت به تحمل حد شرب خمر و قصاص نفس محکوم نموده است. آقای وکیل تسخیری به حکم صادره اعتراض نموده و پرونده برای تجدید نظر به شعبه یازده دیوان عالی کشور ارجاع و رأی شماره ۳۲۰ - ۷۳.۶.۳۱ شعبه مذکور به این شرح صادر گردیده

^۱ رأی وحدت رویه شماره ۵۹۸ (صفحه ۲۰۴) نقل از شماره ۱۴۶۶۸ - ۱۳۷۴.۴.۲۵ روزنامه رسمی شماره ۱۷۶۷ - ه ۱۳۷۴.۲.۲۵ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف:

است. نظر به این که وکیل تسخیری فقط برای دفاع از موکل خود در دادگاه وکالت دارد و پس از ختم رسیدگی دادگاه وکالت او خاتمه یافته و سمتی در پرونده ندارد لذا اعتراض ایشان قابل طرح نبوده با رد تقاضای تجدید نظر خواه پرونده اعاده می گردد.

ب - به دلالت پرونده کلاسه ۴۹۳۱.۴.۱۱ شعبه چهارم دیوان عالی کشور شخصی به اتهام قتل عمدی شخصی دیگر در اثر ایراد صدمه عمدی منتهی به خونریزی مغز تحت تعقیب کیفری دادگاه حقوقی دو مستقل سیه چشمه آذربایجان غربی قرار گرفته و پس از تکمیل تحقیقات به موجب کیفرخواست شماره ۱۹۹ - ۷۳ و به استناد مادتين ۲۰۵ و ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی برای متهم تقاضای مجازات شده پرونده جهت رسیدگی و صدور حکم به شعبه ۱۳ کیفری یک ارومیه ارجاع شده دادگاه مزبور پس از تعیین وکیل تسخیری و استماع دفاعیات وی و... ختم رسیدگی را اعلام و به استناد شکایت اولیای دم و تقاضای آنان به قصاص نفس و گزارش پاسگاه انتظامی و گواهی پزشکی قانونی و اقرار و اعتراف صریح متهم در کلیه مراحل رسیدگی علی الخصوص در دادگاه و... بزه کاری متهم را احراز و مستنداً به مواد ۲۰۵ و ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی حکم به قصاص نفس وی توسط اولیای دم مقتول یا وکیل و نماینده قانونی ایشان پس از تودیع سهم الدیه صغار صادر نموده است منحصراً آقای وکیل تسخیری متهم در فرجه مقرر قانونی با تقدیم لایحه ای به حکم صادره اعتراض نموده که پرونده برای تجدید نظر به شعبه چهارم دیوان عالی کشور ارجاع و رأی شماره ۷۱۱ - ۷۳.۱۱.۱۶ به شرح زیر صادر شده است:

اعتراضات عنوان شده از ناحیه آقای وکیل تسخیری متهم مؤثر در مقام نیست و بر اساس مندرجات پرونده و مفاد رأی صادره ایراد و اشکالی نیز بردادنامه معترض عنه وارد نمی باشد که با توجه به مراتب فوق ضمن رد اعتراضات آقای وکیل مرقوم و تصریح به این که طبق ماده ۲۶۱ قانون مجازات اسلامی زوجه در قصاص و عفو و اجرا دارای اختیاری نمی باشد دادنامه معترض عنه نتیجتاً ابرام می شود. همان طور که ملاحظه می فرمایید شعبه چهارم دیوان عالی کشور وکیل تسخیری را دارای حق تجدید نظرخواهی دانسته و بر اساس لایحه اعتراضیه ایشان در مقام تجدید نظر وارد رسیدگی شده و به صدور حکم مبادرت نموده ولی شعبه یازدهم دیوان عالی کشور وکیل تسخیری را دارای حق تجدید نظر خواهی ندانسته و بر همین مبنا اعتراض وی را غیر قابل طرح تشخیص و با رد تقاضا پرونده را به مرجع مربوطه اعاده نموده است بنا به مراتب فوق چون در دو شعبه دیوان عالی کشور نسبت به موارد مشابه رویه های مختلف اتخاذ شده لذا تقاضا دارد موضوع در اجرای ماده واحده مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸.۴.۷ در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح و رأی وحدت رویه صادر گردد.

معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۴.۲.۱۲ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "برابر مقررات قانونی شرکت وکیل در هر مرحله از دادرسی محتاج به اختیاری است که از ناحیه موکل به وی داده می شود و در وکالتنامه تنظیمی مراتب اختیار وکیل باید صریحاً قید گردد، و وکیل تسخیری که از طرف دادگاه به علت عدم معرفی وکیل از ناحیه متهم برای انجام دادرسی تعیین می گردد اختیار وی تا پایان دادرسی است، بنا بر این وکیل تعیین شده از طرف دادگاه اختیار اعتراض به رأی دادگاه شرکت در مراحل دیگر دادرسی را ندارد. لذا باتوجه به مراتب مذکور، رأی شعبه ۱۱ دیوان عالی کشور موجه بوده، معتقد به تأیید آن می باشم." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند.

رأی وحدت رویه شماره ۵۹۸ مورخ ۱۳۷۴.۲.۱۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

چون به صراحت قسمت اخیر ماده ۱۲ قانون تشکیل محاکم جنایی در مواردی که رییس دادگاه، در اجرای ماده ۹ قانون مرقوم، برای متهم وکیل تسخیری تعیین می‌نماید، مدت اعتراض در هر حال اعم از این که متهم بعداً وکیل دیگر تعیین کند یا نه، از همان تاریخ ابلاغ به وکیل تسخیری مذکور احتساب خواهد شد و به این ترتیب قانونگذار برای وکیل تسخیری حق تجدید نظر خواهی قائل شده است لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی رأی شعبه چهارم دیوان عالی کشور که متضمن این معنا است صحیح تشخیص می‌گردد. این رأی مطابق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب سال ۱۳۲۸ صادر و در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌های لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ظاهر نویسی برات یا سفته

مهلت یک ساله، ناظر به شخصی که ظاهر سفته را به عنوان ضامن امضاء نموده نمی باشد (۵۹۷)

ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً به استحضار عالی می‌رساند، در تاریخ ۷۲.۶.۲۲ اداره حقوقی بانک ملی ایران طی شرحی به عنوان دادستان محترم کل کشور به پیوست آراء صادره از شعب ۲۳ و ۲۵ دیوان عالی کشور به لحاظ صدور آراء متهافت در موضوع واحد تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور به منظور ایجاد رویه واحد نموده است که جریان پرونده‌های مربوطه معروض می‌گردد.^۱

۱ - طبق محتویات پرونده کلاسه ۲۲۶.۷۱ شعبه ششم دادگاه حقوقی یک تهران به تاریخ ۷۰.۱.۶ بانک ملی ایران دادخواستی به خواسته مطالبه مبلغ شصت و یک میلیون و پانصد هزار ریال بابت وجه ۱۸ فقره سفته واخواست شده به انضمام خسارات قانونی به طرفیت ۱ - شرکت حمل و نقل بزرگ ایران ۲ - شرکت مریخ به دادگاه‌های حقوقی یک تهران تقدیم نموده که به شعبه ششم ارجاع و به کلاسه ۸.۷۰ ثبت گردیده به این شرح که خوانده ردیف ۱ متعهد و ردیف ۲ ضامن پرداخت وجه سفته‌ها می‌باشند، دادگاه پس از رسیدگی و کسب نظر آقای مشاور در مورد خوانده ردیف ۲ به لحاظ این که طرح دعوی بعد از یک سال از تاریخ واخواست سفته‌ها بوده به استناد مواد ۲۸۶ و ۲۸۹ و ۳۰۹ قانون تجارت قرار رد دعوی خواهانها را صادر و در مورد خوانده ردیف ۱ اقدام به صدور نظریه بر پذیرش دعوی نموده است با وصول عرضحال و لایحه اعتراضیه بانک ملی به قرار صادره و تجدید نظرخواهی از آن با این استدلال که مقررات مربوط به ظهن نویسی از حیث واخواست سفته و طرح دعوی ظرف یک سال از تاریخ واخواست مشمول ضامن نمی‌شود پرونده جهت رسیدگی به تقاضای تجدید نظر به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه ۲۳ ارجاع و این شعبه به شرح دادنامه شما

^۱ (صفحه ۲۰۶) نقل از شماره ۱۴۶۶۸ - ۱۳۷۴.۴.۲۵ روزنامه رسمی شماره ۱۷۸۲ - ه ۱۳۷۴.۴.۶ [Z] پرونده وحدت رویه ردیف: ۴۶.۷۳ هیأت عمومی

اصلاحیه رأی وحدت رویه شماره ۵۹۷ دیوان عالی کشور (صفحه ۳۵۶) نقل از شماره ۱۴۷۰۷ - ۱۳۷۴.۶.۱۲ روزنامه رسمی شماره ۱۷۸۶ ه ۱۳۷۴.۴.۳۱ اصلاحیه پیرو رأی شماره ۵۹۷ - ۷۴.۲.۱۲ مندرج در شماره ۱۴۶۶۸ - ۷۴.۴.۲۵ صفحه پنجم، ستون دوم، پاراگراف پنجم سطر ششم ماده ۲۸۹ تایپ شده که اشتباه و (۲۸۶) صحیح است.

ره ۲۳.۴۳ - ۷۲.۲.۴ چنین رأی داده است. رأی - از نظر قانون تجارت بین ضامن و ظهرنویس تفاوت وجود دارد چه اولاً ظهرنویس کسی است که برات به حواله کرد او صادر و وی نیز با امضاء ظهر آن برات را به غیر واگذار می‌نماید که این وضع در خصوص ضامن مصداق ندارد. ثانیاً به حکایت ماده ۲۴۷ قانون فوق‌الاشعار ظهرنویسی حاکی از انتقال برات است حال آن که با امضاء ضامن انتقالی صورت نمی‌پذیرد. ثالثاً در اجرای قسمت آخر ماده ۲۴۹ از همان قانون ضامن تنها با کسی که از اوضمانت نموده در قبال دارنده برات مسئولیت تضامنی دارد ولی ظهر نویس با متعهد و کلیه ظهرنویسها دارای مسئولیت تضامنی است رابعاً مواد ۲۸۶ و ۲۸۹ قانون مارالذکر تنها به ظهرنویس مربوط می‌شود و لاغیر فلذا و با عنایت به این که ماده ۳۰۹ قانون یاد شده اعمال مقررات فوق‌الاشعار در خصوص فته‌طلب را نیز تجویز کرده است اعتراض بانک ملی ایران به قرار تجدید نظر خواسته وارد تشخیص ضمن نقض آن پرونده برای رسیدگی ماهوی به دادگاه صادر کننده قرار برگشت داده می‌شود و سپس پرونده به دادگاه حقوقی یک اعاده و دادگاه رأی به محکومیت تضامنی خواندگان به پرداخت اصل خواسته و خسارات صادر کرده است.

۲ - طبق محتویات پرونده کلاسه ۶۶۳.۶.۷۰ شعبه ششم دادگاه حقوقی یک تهران در تاریخ ۷۰.۱.۶ بانک ملی ایران دادخواستی به خواسته مطالبه مبلغ ۲۱۵۰۰۰۰۰ ریال با خسارات قانونی بابت وجه ۷ فقره سفته به طرفیت ۱ - شرکت حمل و نقل بزرگ ایران ۲ - ژرژآوانسوف با این توضیح که خوانده ردیف ۱ متعهد و ردیف ۲ ضامن سفته‌ها بوده تقدیم دادگاه‌های حقوقی یک تهران نموده که به شعبه ششم ارجاع و دادگاه پس از رسیدگی به موضوع و کسب نظریه آقای مشاور در مورد خوانده ردیف ۲ به استدلال این که چون خوانده نامبرده به هر تقدیر ضامن و ظهنویس سفته‌های مورد بحث معرفی و تلقی گردیده و مستنداً به ماده ۲۸۶ اصلاحی قانون تجارت بانک دارنده سفته‌ها می‌بایستی ظرف مهلت مقرر قانونی علیه ظهنویس نامبرده اقامه دعوی نماید و حال آن که فاصله زمانی بین تاریخ وخواست و اعتراض سفته‌های مستند دعوی یک طرف و تاریخ تقدیم دادخواست و طرح دعوی از طرف دیگر بیش از یک سال می‌گذرد و با توجه به اینکه مفهوم و منطوق ماده ۲۸۶ اصلاحی قانون تجارت بیش از این دلالتی ندارد که اگر دارنده برای که بایستی در ایران تأدیه شود و به علت عدم پرداخت اعتراض شده بخواند از حقی که ماده ۲۴۹ قانون تجارت برای او مقرر داشته استفاده کند باید ظرف یک سال از تاریخ اعتراض اقامه دعوی نماید که بانک خواهان ظرف مهلت مقرر قانونی علیه ظهنویس طرح دعوی ننموده است بنا بر این دعوی خواهان علیه ظهنویس قابل استماع نمی‌باشد نتیجتاً قرار رد دعوی خواهان را صادر و در مورد خوانده ردیف ۱ اقدام به صدور نظریه بر پذیرش دعوی نموده است. با تجدید نظر خواهی خواهان از قرار صادره مبنی بر این که مورد مشمول قسمت اخیر ماده ۲۴۹ قانون تجارت بوده و خوانده ظهنویس تلقی نمی‌شود بلکه ضامن است و اقامه دعوی محدودیت زمانی یک ساله ندارد پرونده جهت رسیدگی به تقاضای تجدید نظر به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه ۲۵ ارجاع و شعبه مذکور به موجب دادنامه شماره ۲۵.۱۷۲ - ۷۲.۴.۲۴ چنین رأی داده است.

رأى - طبق ماده ۳۰۹ و ۲۴۹ قانون تجارت ضامنى كه ضمانت امضاءكننده سفته را نموده است فقط با او مسئوليت تضامنى دارد، با اين وصف هر چنددر سفته متعهدله خواهان دعوى است و آن را از طريق ظهرنويسى دريافت نكرده است و امضاء خواننده در ظاهر سفته همانطور كه مهر مربوطه نيزحكايت دارد به عنوان ضمانت امضاء كننده است لكن چون به هر حال مسئوليت تضامنى وجود دارد مورد منصرف از ضمانت قانون مدنى است كه نقل ذمه به ذمه است بنا به مراتب و با توجه به وضعيت خاص اسناد تجارى و اين كه اقامه دعوى به طرفيت ضامن براى استفاده از حق مذكور در ماده ۲۴۹ قانون تجارت مى باشد طبق صريح ماده ۲۸۶ قانون مزبور مى بايست ظرف يك سال از تاريخ اعتراض اقامه دعوى شود نتيجتاً تجديد نظر خواهى رد مى شود. و سپس پرونده به دادگاه اعاده و دادگاه خواهان فقط خواننده ردیف اول را جهت رسيدگى دعوت و پرونده بيش از اين حكايتى ندارد و بنا به مراتب به شرح زير اظهار نظر مى نمايد.

نظریه - همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در استنباط از مواد ۲۴۹ و ۲۸۶ و ۲۸۹ قانون تجارت از شعب ۲۳ و ۲۵ دیوان عالی کشور آراء متهاافت صادر گردیده است بنا به مراتب به منظور ایجاد رویه واحد به استناد قانون مربوط به وحدت رویه مصوب تیر ماه سال ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۴.۲.۱۲ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله محمد محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "حسب مواد: ۲۴۹ و ۳۰۹ و ۲۸۶ اصلاحی قانون تجارت ضامن و متعهد سفته، در برابر دارنده سفته مسئولیت تضامنی دارند و دارنده سفته برای وصول طلب خود می‌تواند به هر یک از آنها، یا به هر دو آنها مراجعه نماید. لکن مراجعه دارنده سفته به ضامن مستلزم این است که ظرف یک سال از تاریخ واخواست سفته اقامه دعوی نماید، بنا به مراتب رأی شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور موجه بوده، معتقد به تأیید آن می‌باشم." مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده‌اند.

رأی وحدت رویه شماره ۵۹۷ مورخ ۱۳۷۴/۲/۱۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مهلت یک سال مقرر در ماده ۲۸۶ قانون تجارت، جهت استفاده از حقی که ماده ۲۴۹ این قانون برای دارنده برات یا سفته منظور نموده، در مورد "ظهرنویس" به معنای مصطلح کلمه بوده و ناظر به شخصی که ظهر سفته را به عنوان "ضامن" امضاء نموده است نمی‌باشد زیرا با توجه به طبع ضامن و مسئولیت ضامن در هر صورت (بنا بر قول ضم ذمه به ذمه یا نقل آن) در قبال دارنده سفته یا برات، محدودیت مذکور در ماده ۲۸۹ قانون تجارت درباره ضامن مورد نداشته، بنا بر این رأی شعبه بیست و سوم دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر گردیده صحیح و منطبق با موازین قانونی است.^۱ این رأی طبق ماده واحده "قانون مربوط به وحدت رویه قضایی" مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

خیانت در امانت

خیانت در امانت غیر قابل گذشت (۵۹۱)

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً به استحضار می‌رساند شعب ۱۴۷ و ۱۴۸ دادگاه کیفری یک تهران در استنباط از قوانین راجع به جرم خیانت در امانت که آیا با رضایت شاکی خصوصی رسیدگی موقوف می‌شود و یا از جهت جنبه‌های

^۱ از آنجا که مسئولیت ضامن همان مسوولیت مضمون عنه خود می‌باشد بنابراین مراجعه به ضامن صادرکننده ای که وجه برات را به براتگیر رسانده و ضامن ظهرنویس مقید به رعایت مواعد قانونی است. اما مراجعه به ضامن صادر کننده ای که وجه را به براتگیر نرسانده است و ضامن برات گیر مقید به رعایت مواعد قانونی نمی‌باشد. (ماده ۲۷۴ - نسبت به برواتی که وجه آن باید در ایران به رؤیت یا به وعده از رؤیت تأدیه شود اعم از اینکه برات در ایران صادر شده باشد یا در خارج دارنده برات مکلف است پرداخت یا قبولی آن را در ظرف یکسال از تاریخ برات مطالبه نماید و الا حق رجوع به ظهرنویس ها و همچنین به برات‌دهنده که وجه برات را به محال علیه رسانیده است نخواهد داشت).

عمومی و اجتماعی جرم مزبور، برای مرتکب باید مجازات تعزیری معین شود رویه‌های مختلف اتخاذ نموده‌اند که مستلزم طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای ایجاد رویه واحد می‌باشد پرونده‌های مربوطه و آراء دادگاه‌ها جملاً به این شرح است:^۱

۱ - به حکایت پرونده کلاسه ۵۰۳.۷۲ شعبه ۱۴۷ دادگاه کیفری یک تهران و سوابق مربوطه شخصی به نام علیرضا به دادسرای عمومی تهران شکایت‌نموده و مدعی شده که دو نفر به نام علی و یوسف مرتکب خیانت در امانت شده‌اند و مبلغ ۱۲۵۵۰۰۰۰ ریال پول او که برای خرید اتوبوس بوده از بین‌رفته است رسیدگی به موضوع و تحقیقات اولیه به حوزه انتظامی تهران محول شده و پرونده امر با اعلام رضایت شاکی به دادسرا ارسال و دادیار مربوطه در تاریخ ۷۲.۸.۱۵ قرار موقوفی تعقیب را از جهت گذشت شاکی خصوصی صادر نموده است. شاکی به این قرار اعتراض کرده و نوشته است پول او را نداده‌اند و رضایت او حاصل نشده و باید به موضوع رسیدگی شود پرونده امر برای رسیدگی به اعتراض شاکی به دادگاه کیفری ۲ تهران شعبه ۱۹۳ ارسال شده و دادگاه مزبور به این استدلال که جرم خیانت در امانت در صورت وقوع و احراز از جرائمی است که دارای حیثیت و جنبه عمومی می‌باشد و صدور قرار موقوفی تعقیب در خصوص مورد وجهت قانونی نداشته رأی شماره ۱۰۱۹ - ۷۲.۹.۳ را بر فسخ قرار معترض عنه صادر نموده است سرپرست دادسرای مستقر در مجتمع قضایی شماره ۳ تهران از این رأی تجدید نظر خواسته و رسیدگی به شعبه ۱۴۷ دادگاه کیفری یک تهران ارجاع شده و دادگاه مزبور به این استدلال که جرم خیانت در امانت از جرائم راجع به اموال و از مصادیق بارز و مشخص حق الناس و فاقد جنبه عمومی می‌باشد و با گذشت شاکی خصوصی رسیدگی موقوف می‌شود رأی تجدید نظر خواسته را فسخ نموده و قرار موقوفی تعقیب مورخ ۷۲.۸.۱۵ را تأیید کرده است (رأی شماره ۴۹۰ - ۱۳۷۲.۱۱.۲۰).

۲ - به حکایت پرونده کلاسه ۸۲۲.۱۴۸.۷۲ شعبه ۱۴۸ دادگاه کیفری یک تهران و پرونده بدوی مربوطه دو نفر به نام محمدرضا و اسماعیل به دادسرای عمومی تهران شکایت نموده و مدعی شده‌اند که شخصی به نام بهروز مرتکب خیانت در امانت شده و یک تخته قالی را که به امانت نزد او بوده فروخته است تحقیقات اولیه به وسیله نیروی انتظامی انجام شده و پرونده به دادسرا ارسال و اعلام گردیده که شاکیان رضایت داده‌اند - دادیار مربوطه در ظهر گزارش مأمورین انتظامی قرار موقوفی تعقیب را به لحاظ گذشت شاکیان خصوصی صادر نموده است (۷۲.۸.۲) احد از شاکیان به نام اسماعیل از این قرار شکایت نموده و شعبه ۱۹۳ دادگاه کیفری ۲ تهران به استدلال این که امور جامعه اسلامی بر اساس امانت‌داری اداره می‌شود و تزلزل در امانت‌داری باعث از هم گسیختگی مناسبات اجتماعی خواهد شد و فساد و ناامنی ایجاد می‌شود و موجودیت جامعه تهدید می‌گردد و نمی‌توان جرم خیانت در امانت را صرفاً حق الناس تلقی کرد و پاسخ استعلام از شورای عالی قضایی هم بر همین اساس بوده، قرار موقوفی تعقیب را به صرف رضایت شاکی صحیح ندانسته و رأی شماره ۱۴۹۹ - ۷۲.۱۱.۲۸ را بر فسخ قرار مزبور صادر نموده است - سرپرست دادسرای مستقر در مجتمع قضایی شماره ۳ تهران از این رأی تجدید نظر خواسته و رسیدگی به شعبه ۱۴۸ دادگاه کیفری یک تهران ارجاع گردیده است این دادگاه پس از رسیدگی رأی شماره ۵۷۵ - ۷۲.۱۲.۷ را خلاصتاً به این استدلال صادر نمود است. قانون مجازات عمومی سابق و قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ جرم خیانت در امانت را از جرائم غیر قابل گذشت شناخته‌اند و مبانی فقهی هم دارد زیرا جرم خیانت در امانت به امنیت جامعه لطمه وارد می‌کند و این جرم صرفاً جنبه حق الناسی ندارد بلکه جنبه حق الهی آن که مصالح جامعه و نظم عمومی می‌باشد غلبه دارد بنابر این رأی تجدید نظر خواسته ابرام می‌شود.

آراء شعب ۱۴۷ و ۱۴۸ دادگاه کیفری یک تهران در پرونده‌های موصوف موضوع جرم خیانت در امانت با یکدیگر مغایرت دارد زیرا شعبه ۱۴۷ دادگاه کیفری یک جرم خیانت در امانت را از جرائم قابل گذشت دانسته و استرداد شکایت یا رضایت شاکی را مجوز صدور

^۱ رأی وحدت رویه شماره ۵۹۱ هیأت عمومی (صفحه ۱۴۵) نقل از شماره ۱۴۳۳ - ۱۳۷۳.۳.۱ روزنامه رسمی شماره ۱۶۷۸۰ ۱۳۷۳.۲.۶ [Z] پرونده وحدت

رویه ردیف: ۱.۷۳ هیأت عمومی

قرار موقوفی تعقیب دانسته لیکن شعبه ۱۴۸ دادگاه مزبور جرم خیانت در امانت را واجد جنبه حق الناسی و حق الهی شناخته و رضایت شاکی یا استرداد شکایت را مانع از تعیین مجازات تعزیری ندانسته است.

نظریه:

۱ - تعریف جرم خیانت در امانت و مجازات مرتکبین این جرم در ماده ۲۴۱ قانون مجازات عمومی سابق ذکر شده بود و عبارت بود از شش ماه تا سه سال حبس و غرامت ۰ قانون تعزیرات اسلامی مصوب ۱۳۶۲ مجازات این جرم را تا ۷۴ ضربه شلاق معین نمود بدون این که جرم مزبور از جرائم قابل گذشت معرفی شود یا استرداد مال و رضایت شاکی مجوز موقوفی تعقیب مرتکب باشد.

۲ - ماده ۱۹ قانون مجازات عمومی سابق در مقام بیان کیفرهای تبعی و تکمیلی و آثار ناشی از اجرای احکام قطعی کیفری برای جرایم مضر به مصالح عمومی مانند سرقت‌های ساده و کلاهبرداری و خیانت در امانت آثار تبعی شدیدتری از سایر جرائم معین نمود و قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ هم در بند ۲ ماده ۳۰ و در مقام بیان احکام جرائمی که قابل تعلیق نمی‌باشند مجازات کسانی را که به جرم اختلاس یا ارتشاء یا کلاهبرداری یا جعل سند یا استفاده از سند مجعول یا خیانت در امانت یا سرقتی که موجب حد نباشد یا آدم‌ربایی محکوم می‌شوند قابل تعلیق نشناخته است.

۳ - در فاصله ده سال گذشته که ارتکاب جرائم کلاهبرداری و خیانت در امانت افزایش یافته است قانونگذاران ایران را متوجه ساخت که در مورد مجازات مرتکبین این جرائم باید تجدید نظر شود و برای این جرائم کیفر شدیدتری معین گردد لذا در مورد جرائم اختلاس و ارتشاء و کلاهبرداری قانون مصوب ۱۵ آذر ماه ۱۳۶۷ به مرحله اجراء درآمد و لایحه قانونی تعزیرات اسلامی هم به مجلس شورای اسلامی تسلیم گردید. در ماده ۱۵۷ این لایحه که کلیات آن تصویب شده و شور دوم آن هم در کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس خاتمه یافته و قریباً به صورت قانون در می‌آید مجازات کسانی که مرتکب خیانت در امانت شوند از شش ماه تا سه سال حبس و پرداخت جزای نقدی از یک صد هزار ریال تا چهار صد هزار ریال است و این مجازات به مراتب شدیدتر از ۷۴ ضربه شلاق می‌باشد که در قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ پیش‌بینی شده بود.

۴ - در مواردی که دادگاه‌های کیفری در رسیدگی به جرائم کلاهبرداری و سرقت‌های ساده از جهت این که رضایت شاکی یا استرداد شکایت مجوز موقوفی تعقیب کیفری می‌شود یا نه اختلاف نظر داشته و آراء معارض صادر نموده‌اند هیأت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور رأی شماره ۵۲-۶۳۰۱۱۰۱ را در مورد جرم کلاهبرداری و رأی شماره ۵۳۰-۶۸۰۱۲۰۱ را در مورد سرقت‌های ساده که مشمول حد شرعی نباشد صادر نموده و استرداد شکایت یا رضایت مدعی خصوصی را مجوز موقوفی تعقیب کیفری مرتکب نشناخته است.

۵ - خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: "ان الله يامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها" (ی ۵۷ س ۴) یعنی خدا به شما امر می‌کند که البته امانت‌ها را به صاحبان آن برگردانید ضمیر "کم" که در این آیه شریفه به صورت جمع آمده فرمان خداوند متعال را متوجه عموم افراد جامعه مسلمین می‌نماید و همه را مکلف می‌سازد که برای حفظ نظام اجتماعی و رعایت حقوق دیگران که ضامن سلامت و امنیت اقتصاد جامعه می‌باشد فرمان الهی را اجراء نمایند و منافع و مصالح عمومی را در نظر داشته باشند. بنا بر آن چه ذکر شد قدر مسلم این است که خیانت در امانت هم مانند کلاهبرداری و سرقت‌های ساده از جرائمی می‌باشد که دارای دو حیثیت است، حیثیت خصوصی از جهت تجاوز به حق یا مال دیگران که جنبه حق الناسی دارد و به فرمان خداوند متعال باید مال امانی به صاحبش داده شود و رضایت او حاصل گردد و دیگری حیثیت عمومی از آن جهت که مضر به مصالح اجتماعی و موجب اخلال در روابط اقتصادی افراد جامعه و سلب اعتماد و اطمینان مردم از یکدیگر می‌شود و جامعه را به فساد و تباهی سوق می‌دهد و در چنین موردی است که اعمال مجازات تعزیری ضرورت پیدا می‌کند تا با تنبیه مجرم و تنبیه دیگران راه این مفاسد م سدود شود و سلامت و امنیت اقتصادی جامعه تضمین شود.

معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - فتح الله یآوری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه: ۱۳۷۳.۱۰.۱۶ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله مرتضی مقتدایی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: "چون جرم خیانت در امانت از جرائمی است که علاوه بر جنبه حق الناسی واجد حیثیت عمومی از لحاظ امنیت اقتصادی نیز می باشد و با نظم عمومی و امنیت جامعه ارتباط دارد بنا بر این گذشت شاکیان و مدعیان خصوصی نمی تواند از موجبات عدم تعقیب کیفری مرتکب و موقوف ماندن مجازات متهم گردد و قوانین مربوطه نیز منافاتی با این امر ندارد. لذا گذشت در مورد این جرم مؤثر نبوده و مجازات تعزیری درباره مرتکب باید اعمال شود، بدین لحاظ رأی شعبه ۱۴۸ دادگاه کیفری یک تهران موجه بوده و مورد تأیید است." مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده اند.

رأی وحدت رویه شماره ۵۹۱ مورخ ۱۳۷۳.۱۰.۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

خیانت در امانت از جرائم مضر به حقوق خصوصی و مصالح عمومی است. رضایت مدعی خصوصی یا استرداد شکایت موضوع حق الناس را در جرم مزبور منتفی می سازد لیکن به ضرورت مصلحت جامعه و حفظ نظم عمومی تعزیر شرعی یا حکومتی مجرم لازم است - بنا بر این رأی شعبه ۱۴۸ دادگاه کیفری یک تهران که در نتیجه با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می شود این رأی بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ از طرف دادگاهها باید در مورد مشابه پیروی شود.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

واخواست چک

واخواست برات و سفته به ترتیبی که در قانون تجارت قید شده ارتباطی با چک پیدا نمی کند (۵۳۶)

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد مسئولیت ظهنروسی چک و تلقی واخواست گواهی نامه عدم پرداخت بانک محال علیه

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور احتراماً به استحضار می رساند: در دعوی مطالبه وجه چک از ظهنرویس دو رأی معارض از شعبه دهم دیوان عالی کشور و هیأت عمومی اصراری حقوقی دیوان عالی کشور صادر شده که اقتضا دارد موضوع در هیأت عمومی وحدت رویه مطرح و اعلام نظر شود. پرونده های مزبور به این شرح می باشد:^۱

^۱ رأی شماره ۵۳۶ - (صفحه ۵۴۶) روزنامه رسمی شماره ۱۳۳۳۱-۱۳۶۹.۹.۱۵ شماره ۱۲۸۲ هـ [۱۳۶۹.۸.۲۸] پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۵.۶۹ هیأت عمومی

۱ - به حکایت پرونده کلاسه ۴۶۲۲.۱۰.۲۱ شعبه دهم دیوان عالی کشور دعوی به خواسته مبلغ دو میلیون و پانصد هزار ریال به استناد دو برگ چکو گواهی بانک دایر به عدم پرداخت وجه چک‌های مزبور در دادگاه حقوقی یک زنجان اقامه شده و خواهان در دادخواست خود نوشته است خوانده دوفقره چک‌های مدرک دعوی را بابت بدهی خود ظهرنویسی و واگذار کرده که با مراجعه به بانک بعلت فقدان موجودی گواهی عدم پرداخت صادر شده‌لذا رسیدگی و صدور حکم تقاضا می‌شود. خوانده اظهار کرده که ظهر چک‌ها را امضاء کرده ولی قصد ظهرنویسی یا ضمانت نداشته است. دادگاه پس از رسیدگی دعوی را مقرون به صحت تشخیص و نظر به محکومیت خوانده به پرداخت وجه چک‌ها به نفع خواهان داشته و چون بر این نظر اعتراض شده پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و شعبه دهم دیوان عالی کشور رأی شماره ۶۹.۲.۱۱-۱۰.۹۹ را به این شرح صادر نموده است. اعتراض معترض نتیجتاً موجه است زیرا به فرض این که بتوان نوشته ظهر چکها و امضاء خوانده را در ذیل آنها ظهرنویس به معنای خاص قانونی خودتلفی کرد شکایت از ظهرنویس تابع ضوابط خاصی از جمله وخواست می‌باشد که در ماده ۲۴۹ قانون تجارت به آن اشاره شده و در مورد مستندات پرونده حاضر ظاهراً وخواست بعمل نیامده و مطابق ماده ۲۹۵ قانون تجارت هیچ نوشته‌ای از جمله گواهی عدم پرداخت بانک جایگزین وخواست‌نامه نخواهد بود با این صورت مطالبه وجه چکهای موضوع دعوی از خوانده موجه و قانونی نیست فلذا با عدم تأیید نظریه معترض عنه پرونده جهت اقدام شایسته به دادگاه مربوطه اعاده می‌شود.

۲ - به حکایت پرونده کلاسه ۲۹۲۸.۶ ح هیأت عمومی اصراری حقوقی دیوان عالی کشور که شرح کامل آن در مجموعه رویه‌های قضایی حقوقی دیوان عالی کشور چاپ کیهان صفحه ۲۲۱ درج و منتشر شده است دعوی از طرف دارنده چک علیه صادر کننده و دو نفر ظهرنویس به نحو تضامنی در دادگاه شعبه سوم شهرستان تهران اقامه شده و به رونوشت چک و گواهی بانک دایر به عدم پرداخت وجه چک استناد گردیده است. دادگاه شهرستان سابق پس از رسیدگی صادر کننده چک را به پرداخت وجه چک و خسارات دادرسی محکوم نموده و در مورد ظهرنویس‌ها به این استدلال که چک مزبور وخواست نشده و طبق ماده ۲۹۵ قانون تجارت هیچ نوشته‌ای نمی‌تواند جایگزین اعتراض نامه شود گواهی عدم پرداخت وجه چک را طبق مواد ۲۸۴ و ۲۸۰ و ۲۹۵ و ۳۱۴ قانون تجارت برای مسئولیت ظهرنویس‌ها مؤثر ندانسته و دعوی خواهان علیه ظهرنویس‌ها را محکوم به بطلان اعلام نموده و این رأی در شعبه ششم دادگاه استان سابق تأیید شده است. دارنده چک از این حکم بطرفیت ظهرنویس‌ها فرجام خواسته و شعبه ششم دیوان عالی کشور به این استدلال که پروتست اسناد تجارتي مربوط است به نکول محال علیه که باید رسماً محقق شود تا دارنده برات بتواند به صادر کننده یا ظهرنویس یا به همه آنها مجتمعاً مراجعه نماید و اما در مورد چک این خصوصیت به کیفیت مذکور در ماده ۲۳۶ قانون تجارت منطبق نیست و حکم فرجام خواسته علیه فرجام‌خواه به بی‌حقی در مطالبه وجه چک از ظهرنویس‌ها ناشی از عدم توجه دادگاه به مواد قانونی مربوط به ظهرنویس و مسئولیت او در مقابل دارنده چک بوده بنابراین حکم فرجام خواسته نقض می‌شود تا شعبه دیگر دادگاه استان مجدداً رسیدگی نماید. رسیدگی پس از نقض به شعبه سوم دادگاه استان تهران محول شده و دادگاه مزبور هم دعوی دارنده چک علیه ظهرنویس‌ها را بدون وخواست مقرر در ماده ۲۸۰ قانون تجارت قابل رسیدگی ندانسته و گواهی بانک دایر به عدم پرداخت وجه چک را بی‌اثر اعلام النهایه حکم دادگاه را فسخ نموده و قرار عدم استماع دعوی صادر کرده است. از این رأی فرجام خواهی شده و موضوع اصراری تشخیص و پرونده در هیأت عمومی حقوقی دیوان عالی کشور مطرح گردیده و رأی شماره ۱۶۵۴-۱۳۴۰.۵.۱۰ به این شرح صادر شده است. پروتست مقرر در ماده ۲۹۳ قانون تجارت نسبت به بروات تجارتي به منظور احراز نکول محال علیه است تا پس از تحقق نکول دارنده برات مجاز و محقق برای مراجعه به صادر کننده برات یا ظهرنویس و یا به همه آنها مجتمعاً می‌باشد و نسبت به چک اتیان این تشریفات به نحوی که ماده ۲۳۶ قانون تجارت پیش‌بینی نموده ضرورت ندارد و نامه بانک ملی ایران بر عدم تأدیه وجه چک کافی بوده و الزامی برای وخواست در مورد چک بر علیه بانک نیست و چون ظهر نویس در قبال دارنده چک مسئول است و عدم تأدیه وجه چک نیز از طرف بانک ضمن اظهارنامه ارسالی به فرجام خواندگان اعلام و وجه چک مطالبه گردیده و دادگاه نیز توجه دعوی را به نامبردگان پذیرفته با این وصف قرار عدم استماع دعوی به استناد قانون تجارت در

مطالبه وجه چک از ظهرنویس‌ها به عنوان این که واخواست نشده غیر موجه می‌باشد و قرار فرجام خواسته مخدوش تشخیص و نقض می‌شود و رسیدگی به دعوی دارنده چک علیه ظهرنویس‌ها با رعایت ماده ۵۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی به همان دادگاه صادر کننده قرار محول است.

نظریه - بنابر آنچه ذکر شده شعبه دهم دیوان عالی کشور گواهی بانک دایر به عدم پرداخت وجه چک را به استناد ماده ۲۹۵ قانون تجارت بجای واخواست مقرر در ماده ۲۸۰ قانون مزبور قابل قبول ندانسته و از این لحاظ ظهرنویس چک را در مقابل دارنده چک مسئول پرداخت وجه چک نشناخته است در صورتی که هیأت عمومی اصراری دیوان عالی کشور گواهی عدم پرداخت وجه چک را که از طرف بانک صادر شده به منزله واخواست مقرر در قانون تجارت دانسته و تشریفات قانون تجارت را از حیث واخواست برای مسئولیت ظهرنویس چک غیر ضروری اعلام نموده است.

آراء مزبور از این حیث با یکدیگر تعارض دارد و رسیدگی هیأت عمومی دیوان عالی کشور را برای ایجاد وحدت رویه ایجاب می‌نماید.
معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - فتح‌الله یآوری

جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۶۹/۷/۱۰ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله مرتضی مقتدایی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید.
پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان کل کشور مبنی بر:

"در مورد چک گواهی عدم پرداخت بانک در صورتی که ظرف مهلت مقرر در ماده ۳۱۵ قانون تجارت صادر شده باشد و دارنده چک وسیله اظهارنامه وجه چک را از ظهرنویس مطالبه کرده باشد تشریفات واخواست انجام شده تلقی می‌شود لذا رأی شماره ۱۶۵۴-۴۰.۵.۱۰ هیأت عمومی حقوقی اصراری دیوان عالی کشور مورد تأیید است." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند:

رأی وحدت شماره ۵۳۶ مورخ ۱۳۶۹/۷/۱۰ رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ در مادتين ۲ و ۳ و قانون تجارت بشرح مواد ۳۱۰ تا ۳۱۵ شرایط خاصی را در مورد چک مقرر داشته که از آن جمله کیفیت صدور چک و تکلیف دارنده چک از لحاظ موعد مراجعه به بانک و اقدام بانک محال علیه به پرداخت وجه چک یا صدور گواهی عدم تأدیه وجه آن و وظیفه قانونی بانک دایر به اخطار مراتب به صادر کننده چک می‌باشد. مسئولیت ظهرنویس چک موضوع ماده ۳۱۴ قانون تجارت هم بر اساس این شرایط تحقق می‌یابد و واخواست برات و سفته به ترتیبی که در ماده ۲۸۰ قانون تجارت قید شده ارتباطی با چک پیدا نمی‌کند بنابراین گواهی بانک محال علیه دایر به عدم تأدیه وجه چک که در مدت ۱۵ روز به بانک مراجعه شده به منزله واخواست می‌باشد و رأی شعبه ششم دیوان عالی کشور که هیأت عمومی حقوقی دیوان عالی کشور هم با آن موافقت داشته صحیح و منطبق با موازین قانونی است این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۶۲ کلیه اماکن مسکونی قبل از تصویب را شامل می شود

رای وحدت رویه شماره ۵۲۰ مورخ ۱۳۶۷.۱۲.۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ماده اول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ علی الاطلاق کلیه اماکن مسکونی را که به شرح این ماده به منظور اجاره به تصرف متصرف داده شده یا بشود مشمول قانون مزبور قرار داده و ماده ۱۵ این قانون با ماده اول آن تعارض ندارد و از حکم کلی آن مستثنی نمی باشد بنابراین کلیه اماکن مسکونی که به شرح ماده اول به منظور اجاره به تصرف متصرف داده شده یا بعداً داده شود تابع مقررات قانون مزبور و ماده ۴۹۴ قانون مدنی^۱ و شرایط مقرر طرفین است و رأی شعبه دوم دادگاه حقوقی یک ارومیه که بر اساس این نظر صادر شده صحیح تشخیص می شود - این رأی بر طبق ماده ۳ از مواد الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

تسری قانون روابط مالک و مستأجر به کلیه دعاوی که قبلاً طرح شده و در جریان است

رای وحدت رویه شماره ۷۱ مورخ ۱۳۵۳/۸/۲۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که ماده (۱) قانون روابط مالک و مستأجر صراحت دارد بر این که (هر محلی که برای پیشه و کسب و تجارت یا سکنی تا به حال اجاره داده شده یا بعداً اجاره داده شود مشمول مقررات این قانون خواهد بود) و به موجب ماده (۲۶) کلیه مقررات و قوانینی که با مفاد این قانون مغایر باشد ملغی گردیده و قوانین مزبور فقط در مواردی که از شمول این قانون خارج است اعتبار دارد و با التفات به این که تبصره (۱) ماده (۲۳) در مواردی که از شمول این قانون روابط مالک و مستأجر را حتی به احکام قطعی که هنوز اجرا نگردیده تسری داده است و با توجه به مفاد ماده (۵۶۲) آیین دادرسی مدنی که مقرر می دارد احکام و قرارها باید اساساً طبق قانونی که در زمان صدور آن لازم العمل است صادر گردد بنا به جهات مذکور قانون روابط مالک و مستأجر در نقاطی که در تاریخ صدور رای لازم العمل باشد به کلیه دعاوی که قبلاً طرح شده و در جریان است نیز تسری خواهد داشت. این رای طبق قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ لازم الرعایه خواهد بود

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مجازات های تکمیلی

^۱ ماده ۴۹۴ - عقد اجاره به محض انقضاء مدت برطرف می شود و اگر پس از انقضاء آن مستأجر عین مستأجره را بدون اذن مالک مدتی در تصرف خود نگاهدارد موجر برای مدت مزبور مستحق اجرت المثل خواهد بود اگرچه مستأجر استیفاء منفعت نکرده باشد و اگر با اجازه مالک در تصرف نگاه دارد وقتی باید اجرت المثل بدهد که استیفاء منفعت کرده باشد مگر اینکه مالک اجازه داده باشد که مجاناً استفاده نماید.

احتساب محرومیت از حق رانندگی به عنوان مجازات تکمیلی و قابل تعلیق بودن آن (منسوخ ۲۰۳)

رای وحدت رویه شماره ۲۰۳ مورخ ۱۳۴۸/۱۲/۲۰ درخصوص اینکه محرومیت از حق رانندگی مذکور در ماده (۲) قانون تشدید مجازات رانندگان از مجازاتهای اصلی است و می‌توان آن را در ردیف مجازاتهای دیگر متهم به موجب قانون مربوط به تعلیق اجرای احکام مصوب تیرماه ۱۳۴۶ معلق نمود و با اینکه از مجازاتهای تکمیلی و یا تبعی است و تعلیق مجازاتهای دیگر متهم باعث تعلیق این قسمت نیست بین شعب ۱۲ و ۱۱ دیوان عالی کشور اختلاف رویه حاصل شده است.

شعبه ۱۲ در حکم شماره ۲۵۶-۱۲ مورخ ۱۳۴۷/۲/۳۱ چنین رأی داده است:

(به موجب ماده اول قانون تعلیق اجرای مجازات مصوب ۱۳۴۶/۴/۱۵ محکومیت‌های به حبس تأدیبی و غرامت یا هر دو مجازات قابل تعلیق شناخته شده است و محرومیت از حق رانندگی وسایل موتوری با توجه به مادتين (۱۵ و ۱۹) قانون مجازات عمومی نه از مجازاتهای تبعی است و نه تکمیلی تا مورد مشمول ماده هفتم قانون مورد بحث باشد- بلکه یک نوع مجازات اصلی است که در قانون تعلیق اجرای مجازات اشعاری به آن نگردیده بنابراین اجرای آن قابل تعلیق نیست و چون حکم پژوهش خواسته از این جهت مخدوش است طبق ماده (۴۳۰) قانون آیین دادرسی کیفری به اتفاق آرا نقض و رسیدگی مجدد به شعبه دیگر دادگاه جنایی مرکز ارجاع می‌شود).

شعبه ۱۱ در پرونده ۶۷۲۷-۴ در تاریخ ۱۳۴۶/۱۲/۲۶ چنین رأی داده است: (اعتراض دادرسی استان مرکز موجه و وارد به نظر نمی‌رسد زیرا محرومیت از حق رانندگی مجازات تکمیلی محسوب و قابل تعلیق است بنابراین حکم فرجام خواسته که از جهت تعلیق کیفر مندرج در ماده (۲) قانون تشدید مجازات رانندگان مستنداً به قانون تعلیق اجرای مجازات مصوب سال ۱۳۴۶ بوده بلااشکال و ابرام می‌شود). لذا با توجه به ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع مختلف فیه فوق‌الذکر را در آن هیأت عالی و اتخاذ تصمیم شایسته جهت ایجاد رویه واحد دارد.

دادستان کل کشور- دکتر علی آبادی هیأت عمومی دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۳۴۸/۱۲/۲۰ تشکیل گردید. پس از طرح و بررسی اوراق پرونده و قرائت گزارش و کسب نظریه جناب آقای دادستان کل کشور مبنی بر: (به نظر دادرسی دیوان عالی کشور محرومیت از حق رانندگی پیش‌بینی شده در ماده (۲) قانون تشدید مجازات رانندگان به جهات زیر مشمول قاعده تعلیق نمی‌باشد).

۱- محرومیت از حق رانندگانی در عداد مجازاتهای اصلی و یا مجازاتهای تبعی و تکمیلی نمی‌باشد زیرا مقنن در ماده (۸، ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۹) قانون مجازات عمومی مجازات اصلی و تبعی و تکمیلی را احصا کرده و در هیچ یک از آنها محرومیت از حق رانندگی قید نشده است. قانونگذار در ماده (۸) قانون اقدامات تأمینی یکی از اقدامات تأمینی محدود کننده آزادی را «ممنوعیت از اشتغال به کسب یا شغل یا حرفه معین» ذکر کرده است از این ماده به خوبی طبع قضایی محرومیت از حق رانندگی فهمیده می‌شود و مسلم می‌گردد که هدف از وضع این محرومیت دفاع جامعه از راه پیشگیری ارتکاب جرم است در قوانین اروپایی محرومیت از حق رانندگی را یکی از مصادیق «عدم اهلیت مربوط به شغل و حرفه معینی» که رو به فزونی است قرار داده‌اند هدف از وضع این عدم اهلیت مختلف است گاه برای صیانت بهداشت عمومی و زمانی برای حمایت مشاغل صنفی و تجاری یا حفظ اخلاق عمومی و یا بالاخره رعایت مصالح مختلفه اجتماعی است از جهت اهمیت این هدفها رویه قضایی آن را از چارچوب مجازات اصلی خارج دانسته و داخل در اقدامات

تأمینی قلمداد کرده است به همین جهت مقرر داشته که اگر محکومینی در اثر عفو عمومی خنثی شود و محکومیت مزبور متضمن عدم اهلیت شغلی نیز باشد این عدم اهلیت با وجود عفو عمومی کماکان ابقا می‌شود:

Caract'eres juridiques de ces incapacite's professionnelles : la jurisprudence ne fait pas rentrer les incapacite's professionnelles dans le cadre des peines proprement dites mais les considere comme des sanctions pe'nales sui generis que nous apparenterons aux mesures de surete'. Et en conse'quence, elle a decide' qu'un de'cret de grace amnistiant qui efface la condamnation ayant engendrer. L'incapacite' ne supprime pas celle-ci."

با اینکه در قانون اروپایی مقنن راجع به طبع قضایی عدم اهلیت مربوط به شغل یا حرفه معین ساکت است ولی رویه قضایی از لحاظ مصلحت اجرای آن در عداد اقدامات تأمینی قرار داده است و علت آن هم اختلافاتی است که بین اقدامات تأمینی و مجازات وجود دارد شمه‌ای از اختلافات مزبور به شرح زیر است:

- ۱- مجازات نتیجه تقصیر و خطا است ولی اقدامات تأمینی را ممکن است بدون توجه به تقصیر و خطا هم تحمیل بر شخص نمود.
- ۲- مجازات متضمن تحمیل رنج بر متهم است در صورتی هدف از اقدامات تأمینی حمایت محیط اجتماعی است.
- ۳- مجازات همیشه صبغه جریحه‌دار کردن حیثیت و شرافت شخص را دارد در صورتی که اقدامات تأمینی فقط از لحاظ جنبه انتفاعی آن برای جامعه است.
- ۴- مجازات متناسب با شدت قبح اجتماعی جرم بوده و غالباً قصیرالمدت است در صورتی که اقدامات تأمینی طولانی است و تا وقتی که حالت خطرناک بودن شخص موجود است ادامه دارد.
- ۵- مجازات تعیین شده از طرف دادگاه ثابت است ولی مدت اقدامات تأمینی نامعین است.
- ۶- مجازات پس از طی مراحل حکم صورت قطعی پیدا می‌نماید در صورتی که اقدامات تأمینی قابل تجدیدنظر بوده و ممکن است با در نظر گرفتن کمی و زیادی حالت خطرناک بودن شخص قابل تجدیدنظر باشد.
- ۷- مرور زمان شامل مجازات می‌شود در صورتی که ممکن است اقدامات تأمینی پس از شمول مرور زمان بر مجازات معذک قابل اعمال باشد.
- ۸- عفو عمومی که قائم بر سیاست جنایی است بر اقدامات تأمینی تسری ندارد.
- ۹- تعلیق مجازات شامل اقدامات تأمینی نمی‌شود زیرا حالت خطرناک بودن ممکن است در شخص همواره وجود داشته باشد.

Le sursis a l'ex'ecution des peines ne s'applique pas, en principe, aux mesures de surete' car si un e'tat dangereux existe on ne saurait diffe'rer la mesure destine'e a'y parer."

۱۰- قاعده عدم تعدد در مورد اقدامات تأمینی جاری نمی‌شود.

۱۱- محکومیت‌های مربوط به اقدامات تأمینی قابل استرداد نمی‌باشد.

توقف

عدم پرداخت خسارت تأخیر تأدیه ایام بعد از تاریخ توقف به طلبکاران وثیقه دار تاجر ورشکسته (۱۵۵)

رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ راجع به اختلاف نظر بین دو شعبه اول و سوم دیوان عالی کشور در باب جواز پرداخت یا عدم پرداخت خسارت تأخیر ادا به طلبکاران وثیقه دار ورشکسته از تاریخ ورشکستگی به بعد (که شعبه اول طبق رأی شماره ۳۷۵۴/۸ و ۲۳-۳۴۱۱ خسارت مزبور را در مورد معاملات با حق استرداد به اعتبار سند تنظیمی و تعهد ورشکسته مستنداً به ماده (۳۴) قانون ثبت و ماده (۱۰) قانون مدنی از تاریخ ورشکستگی به بعد نیز قابل مطالبه دانسته و شعبه سوم به شرح رأی شماره ۱۰-۲۸۰۲ به علت توقف مدیون و ممنوع شدن او از دخالت در کلیه امور مالی و مبدل شدن طلب مؤجل طلبکاران ورشکسته به حال و شمول این حکم نسبت به تمام طلبکاران و متبع بودن احکام خاص قانون تجارت در امور مربوط به ورشکسته بالنتیجه پرداخت خسارت در مورد طلبکاران اعم از آنکه وثیقه داشته یا نداشته باشند از تاریخ توقف به بعد جایز ندانسته و جناب آقای دادستان کل به استناد ماده واحده مصوب سال ۱۳۲۸ به منظور ایجاد وحدت رویه گزارش مربوط به این اختلاف را به هیأت عمومی دیوان عالی کشور فرستاده و در جلسه مورخه ۱۳۴۷/۱۲/۷ نظریه خود را مبنی بر قائل تأیید بودن رأی شعبه اول دیوان عالی کشور به شرح زیر بیان داشتند:

«شعبه اول دیوان عالی کشور به شرح پرونده ۱۵-۲۸۰۲ در تاریخ ۱۳۳۹/۳/۹ در مورد طلبی که دارای وثیقه بوده و دادگاه استان خسارت تأخیر تأدیه طلبکار را (مادام که قروض و مطالبات ورشکسته طبق مقررات قانون تصفیه نشده و بازرگان مزبور در مقام اعاده حیثیت برنیامده) برای زمان ورشکستگی قابل مطالبه ندانسته با نقض رأی دادگاه استان چنین رأی داده است:

حکم فرجام خواسته در مورد فرجام خواهی اصلی بانک ملی ایران مبنی بر ذی حق بودن در مطالبه کارمزد و زیان دیرکرد از تاریخ ورشکستگی شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی اصفهان مربوط به وامی که طبق سند رسمی شماره ۳۸۱۲۰ مورخ ۱۳۳۳/۱۲/۱۱ دفتر شماره ۱۹ اصفهان از بانک مزبور گرفته است او مستند آن حکم ماده (۴۲۱) قانون تجارت و ماده (۳۲) قانون تصفیه امور ورشکستگی می باشد صحیح به نظر نمی رسد زیرا طلب بانک از شرکت مزبور طبق سند رسمی مذکور وثیقه داشته و ربط و شمول وثیقه به متفرعات اصل دین از قبیل زیان دیرکرد و کارمزد و غیره در آن سند تصریح گردیده است و این امر علی الاصول با توجه به ماده (۳۴) اصلاحی قانون ثبت اسناد و املاک و تبصره های آن ماده و ماده (۳۴) مکرر آن قانون و دو تبصره آن از این حیث که در حدود مواد و تبصره های مذکور در مورد معامله با حق استرداد مورد انتقال به فروش می رسد و از این طریق اصل وجه معامله و وجوهی هم بابت متفرعات از قبیل زیان دیرکرد و غیره به انتقال گیرنده داده خواهد شد و معامله با حق استرداد معنأ در حکم رهن است اشکالی نداشته است و طبق سند رسمی فوق الذکر شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی اصفهان اعیان مذکوره در آن سند را وثیقه اصل دین خود و متفرعات آن قرار داده است و مفاد سند مذکور با توجه به ماده (۱۰) قانون مدنی در هر حال درباره شرکت نامبرده که اداره تصفیه امور ورشکستگی قائم مقام آن گردیده نافذ است و مخالف قانون تلقی نمی گردد بنابراین طلب بانک ملی ایران نسبت به اصل و خسارات دیرکرد و کارمزد کلاً طلب ممتازه شناخته می گردد شود و برای وصول چنین طلبی حق و رجحان دارد و این امر با بستنکاری بستنکاران اساساً اصطکاک و تعارض ندارد و مواد (۴۲۱) قانون تجارت و ماده (۳۲) قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب سال ۱۳۱۸ استنادی دادگاه منافی و متعارض با این طلب نخواهد بود چه عین مرهونه قبلاً متعلق حق بانک ملی

If the Debtor Gives Notice to any of his Creditors That he has Suspended, or that he is about to Suspend, Payment of his debts.

سپس اضافہ می نماید:

The Notice May be Given by Word of Mouth.

بنا به مراتب فوق به محض اینکه تاجری نتواند دیون خود را در سر رسید پرداخت نماید ورشکسته است و این موضوع هیچ ارتباطی با کیفیت دیگری که اسمش اعسار **Insolvabilite** است ندارد ولی می‌تواند طلوعه‌ای باشد که محکمه در حین رسیدگی متوجه شود که بدهی تاجر بر دارایی او فزونی دارد حتی اگر اطلاع پیدا شود که میزان بدهی یک تاجر از دارایی او تجاوز کرده ولی کلیه تعهدات خود را سر موعد پرداخت می‌نماید نمی‌توان گفت چنین تاجری ورشکسته است.

نتیجه‌ای که از تعریف ورشکسته استنتاج می‌شود این است که اگر دارایی تاجر متوقف مکفی باشد باید تمام طلب و متفرعات آن تأدیه شود و دیگر نمی‌توان به تعذر وقفه در جریان خسارت تأخیر تأدیه او را از پرداخت متفرعات ایمن داشت قبول وقفه در پرداخت تأخیر نسبت به هیأت طلبکاران بدون وثیقه برای این است که مبادا سود موجب عدم تساوی طلبکاران شود ولی اگر دارایی مدیون به اندازه کافی باشد بدیهی است که موضوع وقفه یا عدم تساوی بین طلبکاران منتفی است و باید از اموال تاجر کلیه بدهی و متفرعات آن پرداخت گردد.

۲. هیأت طلبکاران شخص ورشکسته و طبع قضایی آن همین که حکم توقف ورشکسته صادر شود بستانکاران قانوناً هیأت واحی را تشکیل می‌دهند و اگر بخواهند از حقوق خود نسبت به تاجر ورشکسته استفاده نمایند باید مطابق ماده ۴۶۲ قانون تجارت اسناد طلب خود را با منضمات آن تسلیم کرده قبض دریافت دارند بنابراین وحدت متشکله آنها قانونی و اجباری است.

«ماده ۴۶۲ پس از صدور حکم ورشکستگی طلبکارها مکلفند در مدتی که به موجب اخطار مدیر تصفیه در حدود نظامنامه وزارت عدلیه معین شده اسناد طلب خود یا سواد مصدق آن را به انضمام فهرستی که کلیه مطالبات آنها را معین می‌نماید به دفتردار محکمه تسلیم کرده قبض دریافت دارند».

آیا هیأت طلبکاران دارای شخصیت حقوقی باشند؟ اگر ممکن بود این هیأت را یک شرکت تجاری تلقی کنیم نمی توانستیم برای آن چنین شخصیتی قائل شویم ولی داشتن شخصیت حقوقی متفرع بر این می باشد که شرکاء دارای سهام باشند به علاوه مشکل است قبول کرد که تشکیلات یک شرکت تجاری اجباری باشد به همین جهت بعضی از مصنفین فرانسه آن را **Association** دانسته اند این اصطلاح شاید بهتر باشد زیرا طلبکاران اگر جمع شده اند برای دفاع از حقوق حقه می باشد نه سود بردن به علاوه در هیأت های اجتماعی مختلفه کشورها انجمن هایی **Associations** وجود دارد که اجباری است و قانون آن را الزام کرده است ولی این وجه تسمیه هم اشکال دارد زیرا تشکیلات هیأت طلبکاران با تشکیلات سایر **Association** فرق دارد به همین جهت مجبور شده اند آن را به نام هیأت طلبکاران **Cre'anciers dans la masse** نامیده و یک مؤسسه خاصی در حقوق تجارت بدانند.

برای هیأت طلبکاران مجبور شده‌اند شخصیت حقوقی قائل شوند اشکال قبول شخصیت حقوقی از این جهت است که طبق اصول هر شخصیت حقوقی باید دارای دارایی و دیون Patrimoine باشد و هیأت چون سهامی ندارد فاقد این خصیصه می‌باشند و دارایی و دیون Patrimoine تاجر ورشکسته را نیز نمی‌توان متعلق به آنها دانست زیرا حکم توقف از شخص ورشکسته فقط سلب تصرف می‌کند نه سلب مالکیت.

با وجود این محاذیر دیوان کشور فرانسه ناگزیر گردیده هیأت طلبکاران را یک شخصیت حقوقی تلقی کند قبول شخصیت حقوقی بیش‌تر برای این است که هیأت در جریان تصفیه ممکن است مدیون و طلبکار شود مثلاً ممکن است پس از اعلام ورشکستگی در صورتی که مصلحت باشد مستغلات ورشکسته را اجاره دهد و مال‌الاجاره اخذ کند بدیهی است که از حیث اخذ مال‌الاجاره طلبکار می‌شود و همین‌طور ممکن است طبق ماده ۵۰۷ قانون تجارت صنعت یا تجارت تاجر ورشکسته را ادامه دهد و اشخاصی از این بابت طلبکار شوند. «ماده (۵۰۷) اگر طلبکارها بخواهند تجارت تاجر ورشکسته را ادامه دهند می‌توانند برای این امر وکیل یا عاملی مخصوص انتخاب نموده یا به خود مدیر تصفیه این مأموریت را بدهند».

بدیهی است از این بابت ممکن است که طبق ماده (۵۰۹) مسئولیت پیدا نمایند. «ماده (۵۰۹) اگر از معاملات وکیل یا عاملی که تجارت ورشکسته را ادامه می‌دهند تعهداتی حاصل شود که بیش از حد دارایی تاجر ورشکسته است فقط طلبکارهایی که آن اجازه را داده‌اند شخصاً علاوه بر حصه که در دارایی مزبور دارند به نسبت طلبشان در حدود اختیاراتی که داده‌اند مسئول تعهدات مذکور می‌باشند».

طلب این قبیل بستانکاران با اینکه از حیث تاریخ مؤخر بر اعلام توقف است قبل از تصفیه مطالبات سایر طلبکارها تأدیه می‌شود و خسارت تأخیر تأدیه بر آن تعلق می‌گیرد این دسته از طلبکارانی که بر هیأت طلبکاران رجحان دارند بعداً ذکر خواهد شد.

۳. شرکت طلبکارها در مجمع عمومی اصولاً شرکت طلبکارها در مجمع عمومی مشروط بر این است که طلب آنها قبل از اعلام توقف حادث گردیده شده ولی اعمال این قاعده گاهی مواجه با اشکال می‌شود زیرا بعضی از قراردادهای که قبل از حکم توقف منعقد شده بعداً تغییر شکل داده یا از حال تعلیق درآمده منجز می‌شود به این معنی که ممکن است علت خلاصه قرارداد قبل از حکم توقف به وجود آمده باشد ولی موضوع دعوی و حواشی آن بعداً تعیین گردد در قرارداد اگر طلب بستانکار در خود قرارداد منجزاً تعیین شده باشد حل قضیه و اتخاذ تصمیم بدون اشکال است ولی اگر موضوع قرارداد تعهدی باشد که یک طرف به واسطه تخلف طرف دیگر بتواند مطالبه خسارت کند و دادگاه عمومی پس از صدور حکم توقف میزان خسارت شاکی را تعیین نماید در این مورد با اینکه حکمی که صادر شده تاریخ آن بعد از صدور حکم توقف است ولی چون کاشف از حق سابق است قبول چنین شخصی در زمره طلبکاران تاجر ورشکسته بدون اشکال است دیوان کشور فرانسه از لحاظ اینکه میزان خسارت معین شده جبران عدم اجرای قرارداد را می‌کند اشکالی ندیده که طلب چنین طلبکاری در فهرست سایر طلبکاران درآید.

En Tant Que Les Dommages-inte'rets Accorde's Compensent Exactly le Montant de L'obligation Contractuelle.
La Jurisprudence Considere'd Quela Cre'ance Nait du Contrat et Qu'elle est Ante'rieure a' la Faillite.

همین رویه اتخاذ شده در مورد محکومیت تاجر ورشکسته از جهت تقصیری که لاینفک از قرارداد باشد. ولی اگر قرارداد مربوط به طلب ناشی از ارتکاب جرایم مدنی باشد بین علمای حقوق و دیوان کشور فرانسه اختلاف است مثلاً اگر امری که موجب مسئولیت و خسارت می‌شود قبل از حکم توقف صادر شود و حکم محکومیت مبنی بر ترمیم خسارت بعداً اعلام گردد بعضی از حقوقدانان به نام معتقدند که محکومیت بر ترمیم زیان چون ناشی از عمل قبلی است کاشف از طلب سابق است و باید چنین طلبی در فهرست طلبکاران تاجر ورشکسته یادداشت شود ولی دیوان کشور فرانسه حکم محکومیت ترمیم خسارت ناشی از جرم حقوقی را موجد حق تلقی کرده نه کاشف و اظهار عقیده کرده که چنین طلبی در حکم طلب پس از اعلام حکم توقف است.

La Jurisprudence De'cide Que le Jugement de Cndamnation Fait Naitre le Deoit a' Dommages- Inte'rets Qu'il est Constitutif du Re'pation et non De'clatif.

۴. مفهوم اصل تساوی بین طلبکاران مطلق نبوده بلکه نسبی است هیأت طلبکاران از لحاظ قانون ورشکستگی وضع مشابهی ندارند و قواعدی که نسبت به آنها باید اعمال شود یکسان نیست و اصل تساوی بین طلبکاران که در امر ورشکستگی حکمفرما است مطلق نبوده بلکه نسبی است و به همین جهت آنها را به چند دسته تقسیم می‌نمایند.

مفهوم مضیق بستانکاران شامل طلبکارانی می‌شود که بدون وثیقه هستند و بستانکارانی را که دارای وثیقه بوده یا طبق قانون مزیت دارند باید از آنان تفکیک نمود. قانون ورشکستگی نسبت به این دسته در خصوص پرداخت طلب آنها قواعد خاصی وضع کرده است و این قبیل طلبکاران طبق ماده (۵۸) قانون تصفیه در موقع تقسیم دارایی تاجر ورشکسته در عرض آنها واقع نخواهند شد در موقع تقسیم دارایی به شرطی با طلبکاران بدون وثیقه شرکت می‌کنند که پس از فروش وثیقه تمام طلب آنان پرداخت نگردد در این فرض نسبت به بقیه طلب در صورتی که اصل طلب آنها تصدیق و یادداشت شده باشد می‌توانند با سایرین در تقسیم شرکت نمایند ولی باید دانست که ماده (۵۸) فوق‌الذکر با تصویب ماده (۳۴) قانون ثبت دیگر مورد اعمال ندارد و عدم تساوی بین بستانکاران دارای وثیقه و بستانکاران بدون وثیقه با وضع ماده (۳۴) عمیق‌تر شده است.

تعقیب تاجر ورشکسته از طرف طلبکاران دارای وثیقه نباید در امر تصفیه خلل وارد آورد زیرا آنان می‌توانند نسبت به مال مورد وثیقه طبق ماده (۳۴) قانون ثبت مستقلاً در مقام استیفای حق خود برآیند و سایر طلبکاران مجبورند حقوق آنان را نسبت به مال مورد وثیقه رعایت کنند.

در فرانسه اقدامات قضایی طلبکاران صاحب وثیقه در دادگاه حقوقی به عمل می‌آید نه محکمه صالح برای رسیدگی به امور ورشکستگی.

La Proce'dured'ordresede'roulera devant letribunalcivil.

از طلبکاران فاقد وثیقه پس از اعلام توقف تاجر ورشکسته حق تعقیب شخصی آنها ساقط می‌شود و جهت آن هم این است که تحت هیأت واحدی درآمده‌اند ولی در عین اینکه حق تعقیب شخصی آنان ساقط می‌گردد بعضی اوقات قانون آنان را مجاز ساخته که رأساً در مقام اقدام برآیند و داشتن چنین حقی لازمه شرکت آنان در هیأت طلبکاران می‌باشد مثلاً اگر تقاضای بستانکاری در خصوص یادداشت او در فهرست طلبکاران رد شود یا نسبت به قبول من غیر

Effet Relatif: C'est Seulement a l'égard de la Masse que les inte'rets cessent de courir.

Le débiteur ne saurait être débiteur pour sa faillite de l'obligation de payer des inte'rets. Mieux encore, si la dette n'était pas productive d'intérêt, la production à la faillite, équivalent à une citation en justice, les fait courir. D'autre part, la prescription des inte'rets ne court pas pendant la faillite.

Il en résulte que, après paiement intégral de toutes les créances, les inte'rets doivent être payés sur le surplus de l'actif.

L'article ۶۷۶ fait une exception à la règle de l'arrêt des inte'rets pour les intérêts, des créances garanties par un privilège, un nantissement ou une hypothèque, mais à la condition que ces inte'rets soient privilégiés sur le bien affecté à la sûreté de la créance.

ضمناً باید دانست خسارت تأخیر هم که قبل از حکم ورشکستگی به کلیه طلب‌های بدون وثیقه تعلق می‌گیرد پس از اعلام حکم ورشکستگی ضمیمه اصل طلب بستانکاران می‌شود.

Les inte'rets échus au jour de la déclaration de faillite s'ajoutent au capital de la créance.

قانون تجارت ایران هم با امعان نظر بر ماده (۵۶۱) و ماده (۵۶۲) مؤید همین معنی است.
«ماده ۵۶۱- هر تاجر ورشکسته که کلیه دیون خود را با متفرعات و مخارجی که به آن تعلق گرفته است بپردازد حقاً اعاده اعتبار می‌نماید».

«ماده ۵۶۲- طلبکارها نمی‌توانند از جهت تأخیری که در ادای طلب آنها شده است برای بیش از پنج سال مطالبه متفرعات و خسارت نمایند و در هر حال متفرعاتی که مطالبه می‌شود در سال نباید بیش از صدی هفت باشد».

از این دو ماده به خوبی استفاده می‌شود که وقفه خسارت فقط نسبت به هیأت طلبکاران است نه شخص تاجر زیرا اگر پس از اعلام حکم ورشکستگی کلیه مطالبات بستانکاران حال شود و جریان خسارت تأخیر هم نسبت به بستانکاران در ایام تصفیه و هم نسبت به شخص تاجر ورشکسته متوقف شود دیگر موقع اعاده اعتبار متفرعاتی وجود نخواهد داشت که تاجر ورشکسته مکلف باشد آنها را پرداخت کند تا به اعاده اعتبار نایل شود ماده بعدی مدت جریان خسارت تأخیر و میزان آن حد یقف تعیین کرده به این معنی که مدت آن پنج سال و میزان آن از صدی هفت نباید تجاوز نماید.

۶. بستنکاران هیأت طلبکاران بدون وثیقه تشکیل واحدی می‌دهند که قائم بر اصل تساوی است ولی در مقابل آنها اشخاصی هستند که مدعی حقوق خاصه نسبت به دارایی تاجر ورشکسته هستند و این‌ها عبارتند از اول اشخاصی که در اثر عقد قراردادی با تاجر ورشکسته خواستار اجرای آن هستند دوم اشخاصی که اموالی را نزد تاجر ورشکسته به امانت گذارده و تقاضای استرداد آن را می‌نمایند سوم طلبکارانی که مطالبات خود را با اخذ وثائق عینی توثیق نموده‌اند و این سه دسته طلبکاران از زمره طلبکاران بدون وثیقه مجزا بوده و سرنوشت بهتری برای آنان قائل شده‌اند و به همین جهت برای اینکه هیأت طلبکاران مکلف باشند قبل از استیفای حقوق خود مطالبات آنها را پرداخت نمایند رویه قضایی فرانسه این قسم مطالبات را به اسم (قروض هیأت طلبکاران) نامیده است.

La Jurisprudence a admis la notion de dettes de la masse.

اول- طلبکارانی که با تاجر ورشکسته قرارداد بسته و پس از ورشکستگی حق فسخ معامله را دارند چون قراردادهایی که قبل از توقف تاجر ورشکسته منعقد شده باید به موقع اجرا گذارده شود و خود تاجر متوقف از تصرف در اموال خود ممنوع شده اداره تصفیه باید در مقام اجرای آنها برآید و اگر اداره تصفیه از اجرای تعهدات تاجر ورشکسته سر باز زند طرف دیگر طبق اصول می‌تواند از انجام تعهد خود متقابلاً امتناع کند و در اثر عدم انجام قرارداد خواستار فسخ آن شود. مثلاً اگر موضوع قرارداد تسلیم جنس باشد چون اجرای قرارداد حال می‌شود و تاجر ورشکسته نمی‌تواند قیمت اجناس خریداری شده را بپردازد طرف دیگر می‌تواند از تسلیم جنس خودداری کند و خواستار خسارت تأخیر شود.

بعضی از قراردادها خود به خود بدون تقاضا منفسخ می‌گردند و آنها قراردادهایی هستند که روی شخصیت اشخاص منعقد شده‌اند مثل شرکت تضامنی و وکالت و غیره بعضی اوقات برای اینکه از مراجعه به دادگستری بی‌نیاز باشند در خود قرارداد قید می‌شود که در صورت ورشکستگی تاجر قرارداد قهراً منفسخ می‌گردد. در موقع طرح تقاضای فسخ در دادگستری موضوع خسارت تأخیر تأدیه مطرح می‌شود و طرف تاجر ورشکسته می‌تواند به واسطه تحمل زیان مطالبه خسارت کند. حکم دادگاه راجع به میزان خسارت با اینکه بعد از اعلام توقف تاجر ورشکسته صادر شده مع ذلک قابل اجرا است و هیأت طلبکاران باید قبل از پرداخت شدن مطالبات خود آن را به موقع اجرا گذارند. ممکن است نسبت به قراردادهایی که طرف تاجر ورشکسته حق فسخ ندارد مدیر تصفیه تشخیص دهد که اجرای آن به نفع طلبکاران می‌باشد در این صورت می‌تواند تقاضای اجرای آن را نماید تقاضای اجرای قرارداد از طرف مدیر تصفیه علاوه بر استفاده طلبکاران جلوگیری از مطالبه خسارت طرف تاجر هم می‌نماید بیش‌تر در مواقع افزایش قیمت‌ها است که مدیر تصفیه خواستار اجرای قرارداد می‌گردد بعضی اوقات با وجود حکم توقف ممکن است نفع طلبکاران در این باشد که مؤسسه تجارتي و صنعتی ورشکسته به کار تولیدی خود ادامه دهد ادامه تجارت گاهی در اثر قرارداد ارفاقی صورت می‌گیرد. بدیهی است که مؤسسه تجارتي یا صنعتی تاجر ورشکسته در صورتی که به کار تولیدی ادامه دهد به قیمت بیش‌تر فروخته می‌شود تا اینکه بدون فعالیت باقی بماند. یکی دیگر از مواردی که تصفیه‌دهنده در اجرای قرارداد می‌باشد قرارداد مربوط به کارگری است تا مؤسسه که صلاح است به کار خود ادامه دهد بتواند نقش تولیدی خود را ایفا نماید. قروضی که پس از اعلام حکم توقف هیأت طلبکاران نسبت به اشخاص ثالث در اثر فسخ قراردادها یا ادامه صنعت و تجارت تاجر ورشکسته یا مالیات بر درآمد پیدا می‌نمایند بر طلب خودشان اولویت دارد ماده (۱۵۳) قانون مالیات بر درآمد مصوب ۲۸ اسفند ۱۳۴۵ به شرح زیر مؤید این معنی است. «وزارت دارایی برای وصول مالیات و جرایم و زیان دیرکرد متعلق از مؤدیان و مسئولین پرداخت مالیات نسبت به سایر طلبکاران به استثنای صاحبان حقوق نسبت به مال مورد وثیقه و مطالبات کارگران و کارمندان ناشی از خدمت حق تقدم خواهد داشت».

با امعان نظر دقیق بر این ماده علاوه بر حق تقدم مالیات دولت به نحو مقرر در این ماده این مطلب نیز استفاده می‌شود که در تعلق خسارت تأخیر تأدیه ابداً وقفه حاصل نمی‌شود زیرا مقنن صراحتاً برای اصل و خسارت دیرکرد توأماً حق تقدم قائل شده است مضافاً به اینکه اگر پس از اعلام حکم توقف تاجر ورشکسته مدیر تصفیه مصلحت بداند که مؤسسه تجارتي یا صنعتی تاجر ورشکسته ادامه پیدا کند بدیهی است که هیأت طلبکاران باید هم اصل و هم متفرعات مالیات دولت را مقدم بر طلب خود دانسته و تا وقتی که مؤسسه مزبور به عملیات خود ادامه می‌دهد حقوق حقه دولت را تمام و کمال بپردازد کما اینکه این مطلب در حقوق تجاری فرانسه به نحو زیر تصریح شده است.

En Principe, Tous les cranciers de la masse viennent sur un pied d'egalite. Toutefois, Certains piurraient avoir une cause de preference. Ainis, le Privilege du tresor joue puor les contributions dues a raison de la continuation du connerce.

دوم- استرداد اموالی که به امانت گذارده شده اشخاص مالک حق دارند با اثبات حق مالکیت خود نسبت به اموالی که در تصرف ورشکسته است آن را مسترد دارند البته اثبات مالکیت نسبت به اموال غیرمنقول که در دفتر املاک ثبت می‌شود آسان‌تر از اموال منقول است یکی از موارد استرداد اوراق بهادار است که در نزد تاجر یا بانکدار به امانت گذارده شده است..

سوم- بستانکاران دارای وثایق عینی همان‌طوری که قبلاً ذکر شد بستانکارانی که وثیقه عینی در دست دارند تابع قانون تساوی طلبکاران نمی‌باشند و قانون برای تأدیه طلب آنها اولویت قائل شده است و طبق ماده (۳۴) قانون ثبت ورشکستگی تاجر وقفه در خسارت تأخیر آنها ایجاد نمی‌کند.

غیر از ماده (۳۴) قانون ثبت یکی از مؤیدات اینکه در مطالبات با حق وثیقه خسارت تأخیر تأدیه در زمان توقف تاجر ورشکسته متوقف نمی‌گردد ماده (۱۵۳) قانون مالیات‌های مستقیم فوق‌الذکر می‌باشد که در آن خسارت تأخیر گنجانیده شده و مقنن آن را در طول مطالبات وثیقه‌دار قرار داده است.

۸. بحث در اطراف ماده (۵۸) قانون تصفیه و ماده (۳۴) قانون ثبت چون یک قسمت مورد بحث مربوط به بستانکاران صاحب وثیقه می‌باشد و در این خصوص دو ماده معارض یکدیگر یعنی ماده (۵۸) قانون تصفیه و ماده (۳۴) قانون ثبت وجود دارد اینک این بحث پیش می‌آید که نسبت به مطالبات دارای وثیقه کدام یک از دو ماده فوق قابلیت اعمال دارد.

از ماده (۵۸) قانون تصفیه و ماده (۴۱۹) قانون تجارت این طور استفاده می‌شود که اقدام به فروش وثایق بستانکاران با اداره تصفیه بوده و چنانچه طلب‌های دارای وثیقه تماماً پرداخت نشود نسبت به مازاد بستانکاران می‌توانند با طلبکاران طبقه اول شرکت نمایند «ماده (۵۸) بستانکارانی که دارای وثیقه‌اند نسبت به حاصل فروش مال مورد وثیقه در برگ تقسیم حاصل فروش مقدم بر سایر بستانکاران قرار داده می‌شوند طلب‌هایی که دارای وثیقه نیست و همچنین باقیمانده طلب‌هایی که دارای وثیقه بوده و تمام آن از فروش وثیقه پرداخت نشده به ترتیب طبقات مندرج در این ماده بر یکدیگر مقدمند». «ماده (۴۱۹) از تاریخ حکم ورشکستگی هر کس نسبت به تاجر ورشکسته دعوایی از منقول یا غیرمنقول داشته باشد باید بر مدیر تصفیه اقامه یا به طرفیت او تعقیب نماید کلیه اقدامات اجرایی نیز مشمول همین دستور خواهد بود».

در صورتی که از ماده (۳۴) قانون ثبت چنین استفاده می‌شود که اولاً اقدام به مزایده با ثبت است و ثانیاً چنانچه مال مورد وثیقه کمتر از میزان طلب بستانکار به فروش برسد دیگر او از این بابت حقی به مدیون ندارد ثالثاً زیان دیرکرد در ادارات ثبت با توجه به ماده (۳۵) بیش از ۱۲ نمی‌باشد.

«ماده (۳۴) در مورد معاملات مذکور در ماده (۳۳) و کلیه معاملات شرطی و رهنی راجع به منقول و غیرمنقول چنانچه بدهکار در ظرف مدت مقرر از حق خود استفاده می‌کند بستانکار می‌تواند با درخواست صدور اجرائیه فروش مال مورد معامله را از اداره ثبت بخواهد هرگاه بدهکار در ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ اجرائیه اصل وجه مورد معامله را با اجور عقب افتاده و زیان دیرکرد نسبت به اصل از تاریخ انقضای مدت استرداد نپردازد آگهی مزایده مال مورد معامله از همان مبلغی که در سند تعیین شده به علاوه اجور عقب افتاده یا زیان دیرکرد نسبت به اصل وجه از تاریخ انقضای مدت معامله تا ده روز مزایده و حقوق دیوانی و هزینه مزایده و مالیات حراج منتشر می‌شود و در روز معین از همان مبلغ مزایده شروع و از وجه حاصل از فروش طلب بستانکار پرداخت گردیده و مازاد پس از وضع حقوق دیوانی و هزینه مزایده و مالیات حراج به بدهکار داده می‌شود و چنانچه مال مزبور خریدار نداشته باشد پس از دریافت حقوق و عوارض دولتی به خود بستانکار به همان مبلغ که آگهی گردیده واگذار می‌گردد».

با امعان نظر دقیق بر این دو ماده به خوبی مسلم می‌گردد که مشمولات ماده (۵۸) و ماده (۳۴) با یکدیگر معارض می‌باشند در این صورت باید معلوم کرد که مفاهیم آنها از لحاظ عمومیت و خصوصیت به چه کیفیت می‌باشد.

از ملاحظه ماده (۳۴) مسلم می‌گردد که مفهوم آن عام است زیرا مربوط به تمام معاملات با شرط خیار یا به عنوان قطعی یا شرط نذر خارج یا به عنوان قطعی با شرط وکالت به طور کلی نسبت به املاکی که به عنوان صلح یا به هر عنوان دیگر با حق استرداد و بالتسبیح کلیه معاملات شرطی و رهنی راجع به منقول و غیرمنقول می‌باشد و افراد مشمول آن هم اعم از کبیر و محجور عام نمی‌باشند. از طرفی واضح است که حکم ماده (۵۸) خاص است زیرا اختصاص دارد به یک دسته از محجورین یعنی تجار ورشکسته و یک نسخ معامله یعنی طلب دارای وثیقه با قبول عام بودن حکم ماده (۳۴) و خاص بودن حکم ماده (۵۸) و با توجه به اینکه تاریخ تصویب ماده (۵۸) مقدم (۲۴ تیر ۱۳۱۸) و تاریخ تصویب ماده (۳۴) (۱۳۲۰/۵/۲۶) مؤخر است باید روشن ساخت که طبق موازین اصول فقهیه چه رویه‌ای باید اتخاذ کرد آیا حکم ماده ۳۴ که مؤخر است ناسخ حکم ماده (۵۸) است و یا اینکه حکم ماده (۵۸) که مقدم می‌باشد مخصص حکم عام است.

نسبت به تعارض حکم عام و خاص سه عقیده وجود دارد بعضی‌ها معتقدند حکم خاص مخصص حکم عام است به این معنی که حکم خاص در بدو امر دایره عموم حکم عام را در افراد کم‌تری محدود می‌نماید.

عقیده دوم که از سیدین و شیخ نقل گردیده مبنی بر این می‌باشد که در چنین صورتی حکم عام ناسخ حکم خاص می‌باشد.

عقیده سوم از قاضی است که به توقف نظر داده و مفاتیح نیز این قول را اختیار کرده است بدین معنی که اگر مرجحات خارجی وجود داشته باشد باید هر یک از مرجح است قبول قبول کرد لذا اگر مرجحات ناسخیت وجود داشته باشد باید حکم عام را ناسخ حکم خاص والا حکم خاص را مخصص حکم عام دانست.

با مقایسه مواد مربوط به معاملات با حق استرداد و رهنی مراجعات ناسخیت ماده (۳۴) حکم ماده (۵۸) به شرح زیر است:

۱. مقنن در ماده (۳۳ و ۳۴) تمام اقسام معاملات شرطی و رهنی را پیش‌بینی کرده و آن را با اداره «کلیه معاملات شرطی و رهنی راجع به منقول و غیرمنقول» استعمال کرده است و این خود می‌رساند که قانونگذار برای مفهوم ماده (۳۴) عمومیت مطلق قائل شده است..

۲. اگر به منسوخ بودن ماده (۵۸) قائل نشویم باید حق تقاضای ثبت و کیفیت مزایده اموال مورد معاملات با حق استرداد و رهنی را نسبت به تاجر به دو صورت قبول نماییم به این معنا که اگر تاجر ورشکسته نباشد مطابق ماده (۳۴) و اگر برعکس همان تاجر در اثنای عملیات ثبتی و اجرایی متوقف شود طبق ماده (۵۸) رفتار نماییم و این خود در عمل اشکالاتی ایجاد می‌کند. مثلاً به طوری که رأی هیأت عمومی مورخ ۱۳۴۳/۱۲/۲۶ اشعار دارد قضیه‌ای که از طرف اجرای ثبت خاتمه پذیرفته در ۱۳۳۹ از لحاظ اعلام توقف مدیون در دادگاه مطرح گردیده و پس از نقض دیوان عالی کشور مجدداً پس از مدتی در هیأت عمومی مطرح گردیده و هیأت مزبور به شرح زیر حکم فرجام خواسته را نقض کرده می‌باشد «برطبق ماده (۴۱۲) قانون تجارت ورشکستگی تاجر یا شرکت تجاری در نتیجه توقف از تأدیه وجوهی که برعهده دارد حاصل می‌گردد و با توجه به سفته‌های و اخواست شده که مستند دادخواست بدوی فرجام‌خواه بوده و دلیلی بر تأدیه وجوه آنها از ناحیه شرکت فرجام‌خوانده اقامه نگردیده و حسب محتویات پرونده اجرایی ثبت کلیه تأسیسات کارخانه شهرضای اصفهان بازبین و ادوات منصوبه در آن اعم از ماشین‌آلات و وسایل برق و لوله‌کشی و دستگاه آتش‌نشانی در اثر مزایده در قبال بدهی که شرکت فرجام‌خوانده داشته به بانک تهران واگذار شده استدلال دادگاه بر اینکه انجام مزایده و عدم پرداخت وجه سفته‌ها صرفاً دلیل ورشکستگی شرکت فرجام خوانده نیست مخالف ماده (۴۱۲) قانون تجارت بوده لذا حکم فرجام خواسته بر طبق ماده (۵۵۹) آیین دادرسی مدنی به اتفاق آرا شکسته می‌گردد و ...».

به طوری که ملاحظه می‌گردد یک دعوای تجاری که باید در اسرع وقت ممکن قطع و فصل شود پس از اتمام عملیات ثبتی مجدداً در دادگاه مطرح گردیده و در اثر نقض هیأت عمومی قطع و فصل آن مدت‌ها به تأخیر افتاده می‌باشد و رأی هیأت عمومی هم بالاخره معلوم نساخته که در چنین موارد مرجع صلاحیتدار ثبت می‌باشد یا دادگاهی که به ورشکستگی رسیدگی می‌نماید.

۳- ماده (۳۹) قانون ثبت مقرر داشته «حقوقی که در مواد (۳۳ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۴) برای انتقال دهنده مقرر می‌باشد قبل از انقضا مدت حق استرداد قابل اسقاط نیست هر قرارداد مخالف این ترتیب باطل و کان لم یکن خواهد بود».

آیا با وجود این ماده که تماس با نظم عمومی دارد و حاکمیت اراده را از اشخاص نسبت به اموال خود سلب نموده چگونه می‌توان گفت که حق طلبکاران با وثایق قبل از انقضاء مدت حال می‌شود و اداره تصفیه مجاز می‌شود که در مقام مزایده مورد وثیقه برآید مقنن در ماده (۳۴) خواسته کسی که روی می‌باشدیصال مجبور گردیده مال منقول یا غیرمنقول خود را به ثمن بخش فروخته و یا فرو گذارده به سهولت از دست ندهد و متضرر نشود حال اگر مدیر تصفیه به واسطه حال شدن معامله مال را قبل از انقضاء مدت و در وقت غیرمناسب به فروش برساند آیا انتقال دهنده با حق استرداد یا رهن متضرر نمی‌شود و یا برعکس اگر تصفیه امور ورشکستگی سال‌ها به طول انجامد کما اینکه مدت آن سرسام‌آور می‌باشد آیا انتقال گیرنده و مرتهن باید به واسطه توقف تاجر ورشکسته از خسارت تأخیر تأدیه محروم گردند.

اجرای مواد (۳۳ و ۳۴ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹) قانون ثبت از لحاظ تماس آن با منازم اجتماعی به قدری اهمیت دارد که قانونگذار برای متخلفین آن مجازات انتظامی بسیار سنگین معین کرده می‌باشد اگر ماده (۳۴) را سالب حق حاکمیت افراد که یکی از ارکان صحت معاملات می‌باشد بدانیم و نسخ موازین قانون مدنی که از امهات قوانین می‌باشد در قسمت بیع شرط و رهن مسلم باشد آیا

چگونه می‌توان ماده (۵۸) قانون تصفیه را مخصص حکم عام ماده (۳۴) دانست و آن را پابرجا فرض نمود. ۴. مخصص قرار دادن ماده (۸۵) ماده (۳۴) را موجب خسران سایر طلبکاران و تاجر ورشکسته می‌شود زیرا اگر قیمت فروش به اندازه طلب نباشد دارنده وثیقه نسبت به مازاد با سایر طلبکارها در موقع تقسیم اموال شرکت می‌کند و متفرعات آن هم نسبت به تاجر ورشکسته به مدت پنج سال تعلق می‌گیرد در صورتی که طبق ماده (۳۴) اگر حاصل فروش وثیقه تکافوی طلب را نکند دائن نسبت به بقیه نه نسبت به اموالی که باید توزیع شود و نه نسبت به تاجر ورشکسته از لحاظ اصل و فرع در صورتی که پس از تقسیم مال اضافی بماند حقی نخواهد داشت.

راجع به مرجعی که باید اقدام به مزایده کند ماده (۱) آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا که از قواعد آمره می‌باشد در بند «الف» چنین مقرر داشته: «درخواست اجرا در مورد اسناد رسمی لازم‌الاجرا نسبت به دیوان و اموال منقول و املاک ثبت گردیده از دفترخانه‌ای که سند را ثبت کرده می‌باشد به عمل می‌آید». چون این ماده کلی می‌باشد و قانون آن هم بعد از قانون تصفیه تصویب گردیده دیگر نمی‌توان اجرای اسناد مربوط به دیون دارای وثیقه را از مدیر تصفیه تقاضا کرد.

در فرانسه آیین و کیفیت تقسیم قیمت مال غیرمنقول بین طلبکاران دارای وثیقه از طرف دادگاه‌های حقوقی به عمل می‌آید و دادگاه تجارت در موقع ورشکستگی تاجر فاقد صلاحیت در تقسیم و دعاوی مربوط به آن می‌باشد.

La Proce'dure d'ordre est essentiellement de la compe'tence destribunaux Civils et les trivunaux d'exception ne sont jamais compe'tents en matie're d'ordre.

Ainsien matie're de faillite, ou la loi attribue une compe'tence ge'ne'rale au tribunal de commerce du lieu de l'ouverture de la faillite, l'ordre pou la distribution du prix des immeubles du faille ne peut pas erte porte' devant ce tribunal juge en ce sens, qu'un tribunal de commerce ne poutait etre saisi d'une contestation relative a' une collocation obtenue dans un ordre, et don't la cause est ante'rieure a' la cessation des paiements .

(Re'pertoitedeproce'dure civile et commerciale Tommell page ۳۹۸.)

در خاتمه لازم می‌داند جلب توجه آقایان را از لحاظ اقتصادی نیز بنمایم زیرا بانک‌ها عموماً با گرفتن وثیقه و یا ضمانتنامه بانکی حاضر می‌شوند به اشخاص و مخصوصاً به تاجر وام دهند یا برای آنها اعتبار باز کنند و اگر مقرر شود که به محض توقف تاجر سرمایه آنها بدون عایدی بماند و نتواند از فروش وثایقی که در دست دارند جبران اصل سرمایه و خسارت تأخیر آن را بنمایند علاوه بر اینکه متضرر می‌شوند و تضرر آنها در اقتصاد کشور اثر می‌گذارد کم‌تر حاضر می‌شوند با شرایط سهلی به تاجر وام دهند تا در صورت ورشکستگی تاجر زیان هنگفتی نصیب آنان نشود.

نظریه دادسرای دیوان عالی کشور بنا به مراتب معروضه نظریه دادسرای دیوان عالی کشور را در موضوع مختلف فیه به شرح زیر خلاصه می‌نماید.

۱- در مطالبات با حق وثیقه ماده (۳۴) قانون ثبت قابل اعمال می باشد نه ماده (۵۸) قانون تصفیه در این صورت در موقع ورشکسته شدن تاجر هیچ گاه در تعلق خسارت تأخیر تأدیه وقفه حاصل نمی شود و پس از انجام مزایده چنانچه حاصل فروش مبلغ اضافی بر طلب دائن و متفرعات آن داشته باشد آن مبلغ به مدیر تصفیه مسترد می شود و چنانچه حاصل فروش تکافوی طلب دائن را نکند حق مراجعه به مدیون را ندارد به عبارت دیگر طلب و متفرعات دائن محصور بر مال مرهون است.

۲- نسبت به قروض عادی وقفه در خسارت تأخیر فقط در مورد طلبکاران بدون وثیقه است ولی در مورد شخص تاجر ورشکسته خسارت تأخیر جریان دارد و در صورتی که اصل طلب طلبکاران بدون وثیقه پرداخت شود و مبلغ اضافی داشته باشد متفرعات طلب طلبکاران از آن پرداخت می شود و اگر مبلغ اضافی نداشته باشد و تاجر ورشکسته بعداً بخواهد اعاده اعتبار کند ناگزیر است مبلغ متفرعات را کلاً بپردازد.

قانون تجارت فرانسه در هر دو قسمت فوق نیز همین رویه را اتخاذ کرده است.

Article ۶۷۶ Le jugement arête a l'e'gard de la masse seulement, le cours des inte'rets de toute cre'ance non garantie par un privile'gespe'cial, par un nantissement ou par une hypothe'que. Les inte'rets des cre'ances garanties ne peuvent etre re'clame's que sur les sommes provenant des biens affecte's au privile'ge a l'hypothe'que ou au nantissement.

۳ - اجرای مزایده و ثائق بستانکاران باید به توسط ارای ثبت صورت گیرد نه دستگاه تصفیه و میزان زیاد دیرکرد در سال بیش از صدی ۱۲ نخواهد بود.

دادستان کل کشور- دکتر علی آبادی هیأت عمومی در جلسه مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ تشکیل گردید پس از مذاکرات و اعلام کفایت آن به شرح زیر اظهار عقیده نمودند:

از مجموع مقررات مواد (۱۸، ۴۰، ۴۱ و ۵۸) قانون تصفیه ورشکستگی درباره اموال مورد وثیقه تاجر ورشکسته و ماده (۱۸) آن قانون در مورد اموال غیرمنقولی که متعلق حق اشخاص ثالث است و ماده (۴۱۹) قانون تجارت استفاده و استنباط می‌شود که قانون مزبور ترتیبات راجع به معاملات تاجر ورشکسته را که از آن جمله معاملات با حق استرداد است تابع تشریفات آن قانون قرار داده و ماده (۳۴) اصلاحی قانون ثبت که درباره معاملات با حق استرداد مقرراتی وضع نموده شامل معاملات با حق استرداد ورشکسته که مشمول مقررات خاصی است نمی‌گردد و مقررات قانون تصفیه در مورد معاملات با حق استرداد تاجر ورشکسته لازم‌الرعايه است و با احراز این امر چون پس از صدور حکم توقف قانوناً ورشکسته از دخالت در کلیه امور مالی مربوط به خود ممنوع و اداره تصفیه به عنوان قائم مقام ورشکسته طلب طلبکاران را تشخیص و تصدیق می‌نماید و مطالبات متوقف را وصول و اقدام به فروش و بعد تقسیم اموال وی می‌کند و طبق ماده (۴۲۱) قانون مزبور همین که حکم ورشکستگی صادر شد قروض مؤجل با رعایت تخفیفات مقتضی نسبت به مدت به قروض حال مبدل می‌شود و این حکم شامل حال عموم طلبکاران است و راجع به طلبکاران وثیقه‌دار قانون برای وصول طلب آنها تا تاریخ ورشکستگی این مزیت را منظور داشته که کلیه طلب آنها از محل مورد وثیقه می‌باشد پیدا شود و در صورتی که حاصل فروش کفایت طلب آنها را ننموده نسبت به بقیه طلب خود جزء غرمای معمولی منظور شوند و از وجوهی که برای غرما مقرر می‌باشد حصه ببرند ولی دیگر از قانون تجارت استفاده نمی‌شود که این طبقه از طلبکاران علاوه بر مزایای فوق ذی حق در مطالبه خسارت تأخیر ادا از تاریخ ورشکستگی به بعد هم باشند و ماده (۵۶۲) قانون تجارت که در باب سیزدهم تحت عنوان اعاده اعتبار تاجر ورشکسته ذکر گردیده با توجه به ماده (۵۶۱) قانون مزبور ناظر به موردی می‌باشد که تاجر ورشکسته ملاتئ حاصل کرده و بخواهد اعاده اعتبار کند. بنابراین نظر شعبه سوم مبنی بر اینکه طلبکاران ورشکسته اعم از اینکه وثیقه داشته باشند یا نه حق مطالبه خسارت تأخیر تأدیه ایام بعد از تاریخ توقف را ندارند صحیح به نظر می‌رسد و این رأی طبق ماده واحده مصوب تیرماه ۱۳۲۸ لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

وصیت نامه

نافذ بودن وصیتنامه عادی از سهم وراثتی که آن را تصدیق کرده اند (۵۴)

رأی وحدت رویه شماره ۵۴ مورخ ۱۳۵۱/۱۰/۱۳ مطابق ماده (۲۹۱) قانون امور حسبی هر وصیتی که به ترتیب مذکور در این فصل واقع نشده باشد در مراجع رسمی پذیرفته نیست مگر این که اشخاص ذی نفع در ترکه به صحت وصیت اقرار نمایند. مطابق ماده (۸۴۳) قانون مدنی - وصیت به زیاده بر ثلث ترکه نافذ نیست مگر به اجازه وراثت و اگر بعض از ورثه اجازه کند فقط نسبت به سهم او نافذ است. بین شعب ۵ و ۱۰ دیوان عالی کشور راجع به استنباط از جمله (مگر این که اشخاص ذی نفع در ترکه به صحت وصیت اقرار نمایند) مذکور در آخر ماده (۲۹۱) قانون امور حسبی اختلاف نظر حاصل شده است با این بیان که شعبه پنجم امضا و تنفیذ تمام ورثه را نسبت به وصیتنامه عادی لازم دانسته و حکم دادگاه استان را که مبنی بر استوار نمودن حکم دادگاه شهرستان قزوین است که اظهار نظر شده چون وصیتنامه به امضای تمام ورثه نرسیده بر طبق ماده (۲۹۱) قانون امور حسبی پذیرفته نمی‌شود. ابرام کرده است و برعکس شعبه ۱۰ دیوان عالی کشور حکم دادگاه استان را که با توجه به مدلول ماده (۸۴۳) قانون مدنی حکم دادگاه شهرستان را مبنی بر این که چون وصیتنامه به ترتیب مذکور در قانون امور حسبی تنظیم نیافته و واقع نشده و امضای تمام ورثه را ندارد پذیرفته نمی‌شود. فسخ وصیتنامه راعلیه صاحبان امضا معتبر دانسته است. ابرام نموده است. چون به شرح مذکور در بالا در دو

شعبه دیوان عالی کشور نسبت به مورد مشابه رویه مختلف اتخاذ شده است با اجازه ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ تقاضا دارد موضوع مختلف فیه را بررسی فرموده نسبت به آن اتخاذ تصمیم نماید.

دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی

به تاریخ روز چهارشنبه ۱۳/۱۰/۱۳۵۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل گردید پس از طرح و بررسی اوراق پرونده و قرائت گزارش و کسب نظر به جناب آقای دادستان کل کشور مبنی بر: مطابق ماده (۲۷۶) قانون امور حسبی وصیتنامه خواه مربوط به وصیت عهدی باشد یا تملیکی منقول یا غیرمنقول برای این که در دادگاهها قابل پذیرش باشد باید به وسیله یکی از اقسام سه گانه وصیت یعنی رسمی، خود نوشت و یا سری تنظیم شده باشد. اینک موضوع بحث وصیتی است که خارج از سه قسم فوق می باشد و بعضی از وراثت صحت آن را تنفیذ نموده و برخی دیگر آن را تکذیب نموده اند. برای اظهار نظر لازم می دانم فروض مسأله را ذیلاً تشریح نمایم:

فرض اول - ممکن است وصیت عادی که ذی نفع تقاضای تنفیذ آن را از دادگاه می کند تمام اشخاص ذی نفع صحت آن را تکذیب نمایند در این صورت وصیت مزبور طبق قسمت اول ماده (۲۹۱) قانون امور حسبی قابل پذیرفتن نمی باشد. فرض دوم - بعضی از وراثت مانند دعوی مورد بحث آن را قبول و برخی دیگر آن را تکذیب می نمایند چنین وصیتی از لحاظ این که بعضی از اشخاص ذی نفع به صحت آن اقرار نموده اند طبق قسمت اول ماده (۱۲۹۱) قانون مدنی چنین وصیتی نسبت به اقرار کنندگان رسمی تلقی شده و قابل پذیرش در دادگاه می باشد در این صورت دادگاه به صحت آن رسیدگی می کند و چنانچه نتیجه رسیدگی دادگاه تنفیذ وصیت نامه باشد و زیاده بر ثلث نباشد نسبت به کلیه اشخاص ذی نفع مؤثر است. فرض سوم - ممکن است وصیتی که در اثر اقرار بعضی از وراثت رسمی تلقی گردیده زیاده بر ثلث ترک به اشخاص واگذار گردیده باشد در این صورت طبق ماده (۸۴۳) نسبت به سهم وراثتی نافذ است که آن را اجازه نموده اند ماده (۸۴۳) می گوید «وصیت به زیاده بر ثلث ترک نافذ نیست مگر به اجازه وراثت و اگر بعضی از وراثت اجازه کند فقط نسبت به سهم او نافذ است». ماده فوق با ماده (۲۹۱) قانون امور حسبی که می گوید (هر وصیتی که به ترتیب مذکور در این فصل واقع نشده باشد در مراجع رسمی پذیرفته نیست مگر این که اشخاص ذی نفع در ترک به صحت وصیت اقرار نمایند) ابدأ جایی ندارد زیرا ماده مزبور اشعار به این ندارد که تمام اشخاص ذی نفع در ترک به صحت آن را اقرار کرده باشند. به علاوه مطابق ماده (۱۳۷۵) هر کسی اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خود خواهد بود مگر در مواردی که قانون مدنی عدم مفاد آن را تصریح کرده است. در این قضیه مسائل زیر پیش می آید: مسأله اول - آیا اجازه ورثه در زمان حیات موصی کافی می باشد؟ در این قسمت بین علما اختلاف است بعضی معتقد هستند که اجازه ورثه در زمان موصی بلا اثر است و ورثه پس از فوت موصی مجدداً باید اجازه دهند زیرا ورثه در زمان حیات موصی حقی نسبت به دارایی او ندارند برعکس اکثریت علما بر این عقیده هستند که اجازه ورثه در زمان حیات موصی کافی می باشد زیرا دو ثلث از دارایی موصی به آنان تعلق دارد و موصی نمی تواند رأساً نسبت به آن وصیت نمایند و چنانچه ورثه قبلاً نسبت به مازاد اجازه دهند در واقع از حق خود صرف نظر نموده اند. مسأله دوم - آیا میزان ثلث به اعتبار دارایی موصی در حین وفات معین می شود یا پس از فوت؟ به موجب ماده (۸۴۵) میزان ثلث به اعتبار دارایی موصی در حین وفات معین می شود نه به اعتبار دارایی او در حین وصیت و نه به اعتبار دارایی او در زمان اجازه ورثه مگر این که ثابت گردد که موصی میل داشته است که میزان ثلث به اعتبار دارایی او در حین وصیت و یا در زمان اجازه ورثه معلوم شود. مسأله سوم - آیا ولی و قیم صغیر می توانند به نمایندگی از طرف او مازاد بر ثلث را اجازه نمایند؟ چون اجازه آنان بر زائد بر ثلث موجب اضرار صغیر می شود بلا اثر است. مسأله چهارم - آیا ورثه چنانچه معسر یا ورشکسته باشند می توانند مازاد بر ثلث را اجازه دهند؟ چون در اثر وصیت دارایی موصی به فوت او منتقل به ورثه می شود و از ملکیت آن ها به موصی له منتقل می گردد لذا متعلق حق طلبکاران قرار می گیرد و در این صورت ورثه نمی توانند زائد بر ثلث را به ضرر آن ها اجازه دهند. بنا به مراتب بالا نظریه شعبه ده دیوان عالی کشور که با توجه به ماده (۸۴۳) قانون مدنی امضای تمام ورثه را لازم ندانسته مورد تأیید دادسرای دیوان عالی کشور می باشد.

دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی مشاوره نموده به شرح ذیل مبادرت به صدور رأی می نماید:

رأی هیأت عمومی دیوان عالی کشور نظر به این که از ماده (۲۹۱) قانون امور حسبی که پذیرفته شدن وصیت نامه عادی را مشروط به تصدیق اشخاص ذی نفع در ترکه دانسته است لزوم تأیید کلیه ورثه استفاده نمی شود و عدم تصدیق بعضی از وراث مانع نفوذ و اعمال وصیت در سهم وراثی که آن را قبول کرده اند نمی باشد و ماده (۸۳۲) قانون مدنی نیز مؤید این معنی است و بر طبق مواد (۱۲۷۵) و (۱۲۷۸) قانون مدنی اقرار هر کس نسبت به خود آن شخص نافذ و مؤثر است و ملزم به اقرار خود خواهد بود رأی شعبه دهم دیوان عالی کشور که وصیت نامه عادی را در سهم وراثی که آن را تصدیق کرده اند نافذ دانسته صحیحاً صادر شده است این رأی به موجب ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مجازات

قاعده عطف به ماسبق نشدن قوانین منصرف از قوانین و احکام الهی است (۴۵)

رای وحدت رویه شماره ۴۵ مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

ماده ۶ قانون مجازات اسلامی^۱ مصوب مهر ماه ۱۳۶۱ که مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی را بر طبق قانونی قرار داده که قبل از وقوع جرم وضع شده باشد منصرف از قوانین و احکام الهی از جمله راجع به قصاص میباید که از صدر اسلام تشریع شده اند بنابر این رای شعبه چهاردهم دیوان عالی کشور که حسب درخواست اولیا دم و به حکم آیه شریفه (ولکم فی القصاص حیات یا اولی الا لباب) بر این مبنا به قصاص صادر گردیده صحیح تشخیص و این رای بر طبق ماده واحده قانون و حدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

معامله معارض

عدم قابلیت تعارض معامله به وسیله سند عادی با سند رسمی در صورت اجباری بودن ثبت اسناد (۴۳)

عدم قابلیت تعارض معامله مال غیرمنقول به وسیله سند عادی با معامله همان مال با سند رسمی در صورت اجباری بودن ثبت اسناد رأی وحدت رویه شماره ۴۳ مورخ ۱۳۵۱/۸/۱۰ با ارائه ملخص دو حکم متهافت شعب دیوان کشور به شرح ذیل:

^۱ آیا مواد ۱۰ و ۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲/۲/۱۱ شامل حدود و قصاص و دیات می شود یا نه؟
آیا تبصره ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی^۱ شامل خود این قانون نیز که برای مدت ۵ سال تصویب شده است می شود؟

نظریه شماره ۷/۹۲/۹۷۵ - ۲۸/۵/۹۲

بر اساس صدر ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲، مقررات و نظامات دولتی و اقدامات تأمینی و تربیتی شامل این قانون است و به حدود و قصاص و دیات تسری ندارد، ماده ۱۱ قانون مرقوم عام و کلی است و شامل همه مقررات می شود.
(۳) قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲، هر چند به صورت آزمایشی برای مدت ۵ سال تصویب شده است، لکن چون عام و کلی است جزو قوانینی که برای مدت معین یا موارد خاص تصویب می شود، محسوب نمی گردد.

ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲؛ در مقررات و نظامات دولتی مجازات و اقدام تأمینی و تربیتی باید به موجب قانونی باشد که قبل از وقوع جرم مقرر شده است و مرتکب هیچ رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل را نمیتوان به موجب قانون مؤخر به مجازات یا اقدامات تأمینی و تربیتی محکوم کرد لکن چنانچه پس از وقوع جرم، قانونی مبنی بر تخفیف یا عدم اجرای مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی یا از جهاتی مساعدتر به حال مرتکب وضع شود نسبت به جرائم سابق بوضع آن قانون تا صدور حکم قطعی، مؤثر است. هرگاه به موجب قانون سابق، حکم قطعی لازم الاجراء صادر شده باشد به ترتیب زیر عمل می شود:

الف- اگر رفتاری که در گذشته جرم بوده است به موجب قانون لاحق جرم شناخته نشود، حکم قطعی اجراء نمی شود و اگر در جریان اجراء باشد اجرای آن موقوف می شود. در این موارد و همچنین در موردی که حکم قبلاً اجراء شده است هیچگونه اثر کیفری بر آن مترتب نیست.
ب- اگر مجازات جرمی به موجب قانون لاحق، تخفیف یابد، قاضی اجرای احکام موظف است قبل از شروع به اجراء یا در حین اجراء از دادگاه صادرکننده حکم قطعی، اصلاح آن را طبق قانون جدید تقاضا کند. محکوم نیز می تواند از دادگاه صادرکننده حکم، تخفیف مجازات را تقاضا نماید. دادگاه صادرکننده حکم با لحاظ قانون لاحق، مجازات قبلی را تخفیف میدهد. مقررات این بند در مورد اقدام تأمینی و تربیتی که در مورد اطفال بزهکار اجراء می شود نیز جاری است. در این صورت ولی یا سرپرست وی نیز می تواند تخفیف اقدام تأمینی و تربیتی را تقاضا نماید.
تبصره - مقررات فوق در مورد قوانینی که برای مدت معین و یا موارد خاص وضع شده است، مگر به تصریح قانون لاحق، اعمال نمی شود.

الف - خلاصه دادنامه شماره ۱۹۳۰ مورخ ۱۳۳۹/۴/۳۰ هیأت عمومی دیوان کشور مذکور در ردیف ۲۲۴ صفحه ۲۹۳ جلد اول مجموعه رویه قضایی جزایی کیهان سال ۱۳۴۲ - شخصی به اتهام انجام دو فقره معامله معارض به موجب اسناد عادی و رسمی مورد تعقیب دادسرای شهرستان کرمان واقع و طبق ماده (۱۱۷) از قانون ثبت با تنظیم کیفر خواست به دادگاه جنایی تسلیم گردیده است دادگاه جنایی کرمان پس از رسیدگی با احراز بزهکاری و انطباق عمل متهم با ماده (۱۱۷) از قانون ثبت و اعمال و جهات مخففه مشارالیه را به دو سال حبس تأدیبی محکوم کرده و بر اثر فرجامخواهی متهم موضوع در شعبه سوم دیوان کشور مطرح گردیده و این شعبه به استدلال آن که سند عادی منسوب به متهم مستنداً به ماده (۴۸) از قانون ثبت از اسنادی نیست که در محاکم به عنوان دلیل انتقال خانه قابل پذیرفتن باشد عمل متهم را از مصادیق ماده (۱۱۷) از قانون ثبت ندانسته و بلکه با فرض ثبوت بزه آن را با ماده (۲۳۸) از قانون مجازات عمومی منطبق تشخیص و حکم فرجام خواسته را نقض کرده است در رسیدگی بار دوم دادگاه جنایی مرجوع الیه ایضاً عمل متهم را با ماده (۱۱۷) از قانون ثبت منطبق و در حدود این ماده با اعمال جهات مخففه برای متهم تعین مجازات نموده است که متهم از آن حکم فرجام خواسته و حکم فرجام خواسته اصراری تشخیص و پرونده به هیأت عمومی فرستاده شده است و هیأت پس از رسیدگی استنباط و نظر شعبه سوم دیوان کشور را پذیرفته است. ب- به طوری که محتویات پرونده فرجامی شماره ۷۰۱۱/۱ ک حکایت می کند گدا علی اسکندری به اتهام انجام دو فقره معامله معارض که یک فقره آن با سند عادی انجام شده مورد تعقیب دادسرای شهرستان فسا واقع و به موجب کیفر خواست در حدود ماده (۱۱۷) از قانون ثبت تعیین کیفر وی از دادگاه جنایی فارس خواسته شده است. دادگاه جنایی فارس پس از رسیدگی به استدلال این که معامله اول گدا علی اسکندری متهم با سند عادی واقع شده و این سند طبق ماده (۴۸) از قانون ثبت قابل پذیرش در محاکم و ادارات نیست عمل متهم را با ماده (۱۱۷) از قانون ثبت منطبق ندانسته ولی با احراز بزهکاری وی و تطبیق عملش با ماده (۲۳۸) از قانون مجازات عمومی وی را با اعمال جهات مخففه به سه ماه حبس تأدیبی محکوم کرده است بر اثر فرجامخواهی دادسرا موضوع در شعبه نهم دیوان کشور مطرح شده و این شعبه پس از رسیدگی عمل متهم را با ماده (۱۱۷) از قانون ثبت منطبق تشخیص و حکم فرجام خواسته را نقض کرده است در رسیدگی بار دوم دادگاه جنایی به همان استدلال اول عمل را با ماده (۲۳۸) منطبق و متهم را محکوم کرده و بر اثر فرجامخواهی موضوع اصراری تشخیص شده که اکنون موضوع در ردیف ۶ هیأت عمومی قرار دارد. اینک با ملاحظه اهمیت موضوع و این که حکم شعبه نهم دیوان کشور که به عنوان اصراری بودن مطرح است با حکم شعبه سوم این دیوان که در مقام رسیدگی اصراری در هیأت عمومی استوار شده به هر تقدیر متعارض و متهاافت است اقتضا دارد که در حدود ماده واحده قانون وحدت رویه نسبت به موضوع مختلف فیه اظهار رأی و نظر گردد. دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی به تاریخ روز چهارشنبه ۱۳۵۱/۸/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل گردید پس از طرح و بررسی اوراق پرونده و قرائت گزارش و کسب نظر به جناب آقای دادستان کل کشور و مبنی بر: قبلاً لازم می دانم در چگونگی تصویب ماده (۱۱۷) قانون ثبت اسناد مختصری بحث نمایم. ماده (۱۱۷) در تاریخ ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ یعنی در همان اوانی که قانون ثبت اسناد تصویب شده فاقد جمله (یا عادی) بوده و انحصار به تنظیم دو سند رسمی مختلف التاریخ داشته است و بعداً در تاریخ ۱۳۱۲/۵/۷ با اضافه شدن جمله (یا عادی) به نحو زیر اصلاح و تصویب گردیده است «هر کس به موجب سند رسمی یا عادی نسبت به عین یا منفعت مالی (اعم از منقول یا غیرمنقول) حقی به شخص یا اشخاصی داده و بعد نسبت به همان عین یا منفعت به موجب سند رسمی معامله یا تعهدی معارضه با حق مزبور بنماید به حبس با اعمال شاقه از سه تا ده سال محکوم خواهد شد با امعان نظر بر ماده فوق مسائل زیر جلب توجه می نماید:

مسأله اول- مقنن با توجه به ماده (۴۷ و ۴۸) قانون ثبت به شرح زیر ماده (۱۱۷) را در تاریخ ۱۳۱۲/۵/۷ اصلاح کرده و جمله «یا عادی» را بر آن اضافه نموده است. ماده ۴۷- در نقاطی که اداره ثبت اسناد و املاک و دفاتر رسمی موجود بوده و وزارت عدلیه مقتضی بداند ثبت اسناد ذیل اجباری است: ۱- کلیه عقود و معاملات راجعه به عین یا منافع اموال غیر منقول که در دفتر املاک ثبت شده. ۲- صلح نامه و هبه نامه و شرکت نامه.

نظر هیأت عمومی محترم به یکی از خصایص مهمه حقوق جزا جلب می‌نمایم و آن استقلال حقوق جزا است که آن را به فرانسه **Particularisme** یا **Autonomie** می‌نامند. این خصیصه استقلال یا در نتیجه مقررات قانونی و یا تقسیمات قوه قضاییه به منصف ظهور رسیده است. حمایت از نظم اجتماعی (**Ordre Social**) موجب پیدایش این خصیصه که روز به روز بر اهمیت آن افزوده می‌شود شده است. با توجه به این خصیصه است که قوه قضاییه ممالک مترقی برای حراست و صیانت نظم اجتماعی تصمیمات بدیع اتخاذ می‌کنند و بر سبیل نمونه چند فقره از آن ذیلاً نقل می‌شود:

۱- قبل از این که دادگاه بازرگانی راجع به ورشکستگی تاجر متهم به ورشکستگی به تقلب تصمیم اتخاذ کند دادگاه جنایی پس از رسیدگی حکم محکومیت او را صادر می‌کند.

۲- دهنده چک بلامحل در صورتی هم که چک صادر شده فاقد شرایط پیش‌بینی شده در قانون بازرگانی باشد قابل تعقیب می‌باشد.

۳- خائن در امانت اگر هم قرارداد امانت که موجب تسلیم مال امانت به او شده ابطال گردد قابل تعقیب جزایی می‌باشد.

تصمیمات فوق در کتاب معروف حقوق جزا که دو نفر از استادان شهیر فرانسه به نام بوزا و پیناتل آن را به رشته تحریر در آورده‌اند در شماره ۹ به شرح زیر درج گردیده است:

Pinatel, Bouzut

"L' autonomie du droit pental tient a l' object special q ui e st la protection de l' ordre social. Citons parmi les manifestations caracteristiques de cette autonomie, le fait que pendant longtemps avant que le legislateur en ait decide ainsi, une condamnation pour banqueroute a pu intervenir sans jugement prealable declaratif de failite : le fait qu une condamnation pour emission de cheque sans provision peut etre prononcee meme si le cheque ne remplit pas les conditions d existence imposees par le droit commercial : le fait qu ` une condamnation pour abus de confiance peut etre infligee malgre la nullite du contrat qui a determine la remise de la chose.

قضیه استقلال حقوق جزا چگونگی آیین دادرسی کیفری را از آیین دادرسی حقوقی به کلی متمایز ساخته است در امر حقوقی دادرس باید هم خود را معطوف تجزیه و تحلیل ظاهری حقوق اصحاب دعوی کند در صورتی که در امر جزای دادرس مکلف است در عمق شخصیت اشخاص وارد شود تا بتواند تصمیمی که مناسب با شخصیت متهم و در عین حال حافظ نظم اجتماعی باشد اتخاذ نماید. با این خصیصه استقلال حقوق جزا آیا به استناد این که تنظیم کننده سند غیررسمی نمی‌تواند حقوق دارنده سند رسمی را تضییع کند می‌توان او را از مجازات پیش‌بینی شده در ماده (۱۱۷) قانون ثبت اسناد و املاک معاف دانست. مسأله پنجم - اگر مقرر شود که ماده (۱۱۷) به واسطه عدم امکان تضییع حقوق دارنده سند رسمی بلااجرا ماند همین اصل باید نسبت به دو سند رسمی مختلف التاریخ اتخاذ شود زیرا اسناد رسمی موخر التاریخ نمی‌تواند مضییع حق دارنده سند رسمی مقدم التاریخ شود.

مسأله ششم - در عهد قدیم در حقوق جزا مجازات ارادی و دلخواهی بود به این معنی که قضات در تعیین آن اختیارات موسعی داشتند یکی از اصول اساسی حقوق عمومی این سنت غیرعادلانه را تغییر داد و آن اصل عبارت از این است که «هیچ جرمی بدون قانون وجود پیدا نمی‌نماید» یکی از نتایج اصل فوق این است که دادرسی نمی‌تواند در حکم محکومیت ابداع مجازات نماید بلکه باید برای جرم ارتكابی مجازاتی را که قانون پیش بینی کرده تعیین نماید بنابراین اگر برای تنظیم کننده سند غیررسمی در مورد مال غیرمنقولی مجازاتی تعیین شود که مخالف ماده (۱۱۷) باشد این در حکم این است که برخلاف اصل فوق تصمیم اتخاذ شود. مسأله هفتم - طبق اصل کل مواد جزایی باید طوری تفسیر شود که عمومیت داشته باشد و ایجاد تبعیض نکند مخصوصاً وقتی که تبعیض ناقص اصل عدالت باشد. با ملاحظه ماده (۱۱۷) ملاحظه می‌شود که مقنن بین سند غیررسمی منقول و یا غیرمنقول فرقی قائل نشده و هر دو را در عرض هم قرار داده است اینک اگر بخواهند نسبت به اسناد غیررسمی اموال غیرمنقول مجازات کلاهبرداری روا داشته و یا اساساً آن را جرم ندانند ولی نسبت به اسناد غیررسمی اموال منقول مجازات ماده (۱۱۷) را اعمال نمایند. نتیجه آن این خواهد شد که اگر کسی در مورد مال منقولی که ارزش آن بیش از هزار تومان نیست او را در معرض مجازات جنایی و حبس با اعمال شاقه قرار دهند ولی کسی که سند غیررسمی در مورد مال غیرمنقولی که ده میلیون ارزش دارد تنظیم کند او را به مجازات کلاهبرداری محکوم کرده و یا اساساً عمل او را مانند بعضی محاکم جرم تلقی ننماید. به علاوه مجبور هستند نسبت به اسناد غیررسمی اجازه عین مستأجره که مطابق تبصره (۱) ماده (۱) قانون مالک و مستأجر اسناد غیررسمی آن در دادگاهها پذیرفته می‌شود قائل به تبعیض شوند و او را به مجازات جنایی محکوم نمایند. مسأله هشتم - لازم است علت این که مقنن برای مشمولین ماده (۱۱۷) قانون ثبت و املاک مجازات جنایی معین کرده متذکر شوم. تنظیم نوشته به عنوان دلیل یکی از منازم مهمه آیین دادرسی قضایی و روابط اجتماعی است و مقنن از لحاظ اهمیت آن خواسته هر کس آن را از اعتبار بیندازد و یا در اتقان اعتبار آن رخوت سستی ایجاد کند او را در معرض مجازات شدید قرار دهد بنابراین برای جرم جعل نوشته با این که غالباً یکی از مصادیق کلاهبرداری است قانونگذار مجازات جنایی معین کرده است همین رویه نسبت به اسناد مشمول ماده (۱۱۷) اتخاذ شده است. بنا به مراتب بالا تنظیم کنندگان اسناد غیررسمی مشمول ماده (۱۱۷) به نظر اینجانب باید طبق این ماده در معرض مجازات جنایی قرار گیرند.

دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی

رأی وحدت رویه شماره ۴۳ مورخ ۱۳۵۱/۸/۱۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که شرط تحقق بزه مشمول ماده (۱۱۷) قانون ثبت اسناد و املاک قابلیت تعارض دو معامله یا تعهد نسبت به یک مال می‌باشد و در نقاطی که ثبت رسمی اسناد مربوط به عقود و معاملات اموال غیرمنقول به موجب بند اول ماده (۴۷) قانون مزبور اجباری باشد سند عادی راجع به معامله آن اموال طبق ماده (۴۸) همان قانون در هیچ یک از ادارت و محاکم پذیرفته نشده و قابلیت تعارض با سند رسمی نخواهد داشت بنابراین چنانچه کسی در این قبیل نقاط با وجود اجباری بودن ثبت رسمی اسناد قبلاً معامله‌ای نسبت به مال غیرمنقول به وسیله سند عادی انجام دهد و سپس به موجب سند رسمی معامله‌ای معارض با معامله اول در مورد همان مال واقع سازد عمل او از مصادیق ماده (۱۱۷) قانون ثبت اسناد نخواهد بود بلکه ممکن است بر فرض احراز سوء نیت با ماده کیفری دیگری قابل انطباق باشد این رأی طبق قانون وحدت رویه قضایی مصوب سال ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

واحد بودن مدیر شرکت مانع از انتقال عین مستأجره به غیر نیست (۴۲)

تحقق یافتن انتقال به غیر در صورت واگذاری عین مستأجره از شرکتی به شرکت دیگر و حتی در مواردی که مدیر هر دو شرکت یکی باشد

۱. آقای حسین چیت ساز دادخواستی به خواسته حکم بر تخلیه سه باب حجره از طبقه اول سرای چیت ساز که در اجاره آقای حسین قاسمیه بوده تقدیم دادگاه بخش تهران نموده و حکم بر تخلیه مورد اجاره به زیان آقای حسین قاسمیه صادر گردیده که محکوم علیه پژوهش خواسته است و شعبه ۳۹ دادگاه شهرستان در پرونده کلاسه ۵۹۰/۴۵ چنین رأی داده است (اعتراض عمده وکیل پژوهش خواه این است که از بدو اجاره حجره‌های مورد دعوی موکل شخصاً و به طور انفرادی از آن‌ها استفاده نمی‌کرده بلکه با دوستان و اشخاص دیگری شرکت مختلط تشکیل و به عنوان شرکت تجاری از مورد اجاره استفاده می‌شده است و پژوهش خوانده از این امر اطلاع داشته و رضایت عملی و ضمنی ابراز نموده است و مال الاجاره از شرکت دریافت می‌کرده است این دفاع به نظر دادگاه وارد نیست زیرا دلیلی بر رضایت پژوهش خوانده به انتقال مورد اجاره کلاً یا جزئاً به غیر ابراز نشده و قبوض ارائه شده در مرحله بدوی آنچه مربوط به اتاق‌های مورد اجاره پژوهش خواه است حاکی است که اجاره از طرف شخص پژوهش خواه داده شده است به شرکت طلایی - چند فقره دیگر از قبوض مربوط به حجره‌های دیگر است و از طرف شرکت دیگر داده شده است و ارتباطی به مورد دعوی ندارد و با توجه به رونوشت اجاره‌نامه ۴۲۵۴ مورخ ۱۳۳۸/۵/۲۶ دفترخانه ۸۵ تهران که حق انتقال به غیر از مستأجر جزئاً و کلاً سلب گردیده و طبق مدارک دعوی و اظهارات و اقرار وکیل پژوهش خواه مورد اجاره به شرکت طلایی انتقال داده شده است و بر فرض این که شخص پژوهش خواه رئیس هیأت مدیره شرکت باشد ولی به هر حال شخصیت حقیقی او با شخصیت حقوقی شرکت علی حده و جدا می‌باشد و حداقل این است که مورد اجاره جزئاً منتقل گردیده و عده دیگری در اجاره شریک شده‌اند و اعتراضات پژوهش خواه موجهاً و مستنداً در مرحله بدوی رد گردیده و به نظر دادگاه موجهی برای فسخ دادنامه شماره ۳۴۵ مورخ ۱۳۴۵/۹/۱۲ شعبه ۳۰ دادگاه بخش تهران به نظر نمی‌رسد حکم بر استواری دادنامه مذکور صادر می‌گردد.

۲. آقای محمود خطاپوش دادخواستی به خواسته تخلیه مورد اجاره به طرفیت آقای رضا کرملو به دادگاه بخش تهران تقدیم نموده و شعبه ۳۰ حکم به تخلیه مورد اجاره صادر نموده است بر اثر پژوهش خواهی شعبه ۲۴ دادگاه شهرستان چنین رأی داده است (حکم دادگاه بدوی نسبت به تخلیه مورد اجاره به استناد بندهای ۲ و ۳ قانون مالک و مستأجر و ماده (۹۵۱) قانون مدنی صادر شده است که خلاصه عبارت است از این که مستأجر در عین مستأجره اقدام به احداث اتاق نموده و قسمتی از مغازه را خراب کرده و بعد با مصالح دیگری ساخته است و دفاع وی به این که چون قصد جلوگیری از حیف و میل اشیا را داشته است مبادرت به این عمل کرده است برخلاف اذن و عرف محسوب می‌گردد و نیز بدون داشتن حق انتقال عین مستأجره در اختیار شرکت فولادکار قرار گرفته و دفاع مستأجره بر این که مدیر شرکت مزبور است و اکثریت سهام شرکت به مشارالیه تعلق دارد به این علت که شخصیت حقوقی دارد و عین مستأجره به شخص مستأجر اجاره داده شده بوده مورد قبول قرار نگرفته است به نظر دادگاه با توجه به محتویات پرونده و مواد استنادیه رأی صادره لازم الفسخ است زیرا اولاً بند (۲) ماده (۸) حق درخواست تخلیه را موقعی به مالک داده است که مستأجر شخصاً در استفاده از عین مستأجره مباشرت نکرده باشد و در مانحن فیه مباشرت وی ولو به صورت مدیریت شرکتی در عین مستأجره مورد معارضه و انکار نیست و نمی‌توان گفت چون مستأجر مدیر عامل شرکتی شده است با این که آن مستأجر به عنوان مدیر عامل در مورد اجاره مباشرت به کسب دارد مع هذا مستأجر در عین مستأجره مباشرت به کسب ندارد استدلال دادگاه بدوی به نحوی که اظهار شده است در صورتی صحیح بوده که مستأجر عین مستأجره را به شرکتی که شخصیت حقوقی دارد واگذار کرده

باشد و خود نیز به هیچ صورتی در عین مستأجره مباشرتی ننماید البته در آن صورت بند ۲ ماده (۸) مصداق پیدا می کند ولی در وضع فعلی که مستأجر در عین مستأجره شخصاً نیز مشغول کسب است چطور می توان مباشرت او را ندیده گرفت لفظ شخصاً که در این بند ذکر شده است در مقابل وکالت و نمایندگی برای مباشرت به دیگری نداده است بلکه نحوه کسب و تجارت خود را عین مستأجره به صورت شرکت تجاری آورده است که خود نیز آن را اداره می کند این اقدامی است مربوط به نحوه اجرای عمل کسب و تجارت مستأجر که امری مربوط به خود وی می باشد و ارتباط به مالک ندارد ثانیاً نسبت به تعدی ...) و بالتیجه حکم بدوی را که مبنی بر تخلیه مستأجره بوده فسخ و حکم به نفع پژوهش خواه صادر نموده است.

به قسمی که ملاحظه می فرمایید بین دو حکم شعب ۳۹ و ۲۴ راجع به استنباط از قوانین مربوط به افراد حقیقی و حقوقی شرکت ها اختلاف نظر حاصل و رویه مختلف اتخاذ گردیده است و لذا به استناد ماده (۳) از مواد ذیل قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ تقاضای طرح موضوع مختلف فیه را در آن هیأت عالی دارد تا با اتخاذ تصمیم شایسته ایجاد رویه واحد گردد.

دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی به تاریخ روز چهارشنبه ۱۳۵۱/۸/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل گردید پس از طرح و بررسی اوراق پرونده و قرائت گزارش و کسب نظریه جناب آقای دادستان کل کشور مبنی بر صحیح بودن رأی شعبه ۳۹ دادگاه شهرستان به شرح زیر: «قبلاً لازم می دانم در اطراف شخصیت های حقوقی و ماهیت آن شمه ای بیان نمایم. در بررسی روابط قضایی موجود مشاهده می شود که بعضی حقوق و تعهدات یافت می شود که به اشخاص حقیقی و شخصیت های انسانی تعلق پیدا نمی نماید به این جهت ناگزیر شده اند آن را به شخصیتی مربوط دانند که از طرف قانون ایجاد شده است چنین شخصیتی را شخص حقوقی می نامند. تعداد شخصیت های حقوقی خیلی کم تر از اشخاص حقیقی می باشند ولی نقش آن ها در زندگی اقتصادی و اجتماعی بیش تر از اشخاص حقیقی است زیرا ارزش اموالی را که مالک می باشند خیلی زیاد است تا حدی که گاهی شخص حقیقی قادر به داشتن آن همه ثروت نمی باشد توسعه صنعت و تجارت موجب پیدایش شرکت های عظیم یعنی شخصیت های حقوقی گردیده است. شخصیت حقوقی واجد مخاطراتی نیز می باشند اگر فعالیت آن کاملاً خالی از انتفاعات مادی باشد ممکن است برای اقتصاد کشور مضر باشد زیرا نمی توان نفع مادی اشخاص را در فعالیت اقتصادی که بزرگ ترین عامل و محرک تولید است نادیده گرفت. برعکس اگر فعالیت شخص حقوقی صرفاً جنبه مادی داشته باشد ممکن است عاری از هر گونه احساسات لطیف انسانی باشد و چون ضمانت اجرایی قوانین موضوعه و مجازات ها به اندازه اشخاص حقیقی دامنگیر آن نمی شود مسئولیت آن محدود به ثروت می شود و در واقع ماهیت و طبع قضایی آن وی را از یک قسم عدم مسئولیت برخوردار می سازد. راجع به تعیین ماهیت و طبع قضایی شخص حقوقی فروض علمی متعددی وجود دارد که هم در حقوق عمومی و هم در حقوق خصوصی مورد بحث قرار گرفته است فروض علمی فوق به شرح زیر می باشد.

۱- شخصیت مصنوعی و فرضی - مدت مدیدی حقوقدانان معتقد بودند که شخصیت حقوقی یک مفهوم ساده است و برای توجیه بعضی از حقوق هایی که به گروه اشخاصی فیزیکی داده می شود شخصیت حقوقی را یک وجود فرضی و خیالی که اراده مقنن آن را حیات می بخشد. تصور می کردند و نتیجه این فرضیه این بود که اعطای شخصیت حقوقی به گروه باید از طرف مقنن داده شود و به همین جهت مقنن با مجامعی که هدف آن ها سوداگری نبوده روی خوش نشان نمی داد فرض علمی مصنوعی نمی تواند هویت و طبع قضایی شخص حقوقی را توجیه کند و تشبیه شخص حقوقی به شخص حقیقی صحیح نیست قبول شخصیت برای فرد منتج طبع انسانی او است و چنین نظری را نمی توان در مورد شخص حقوقی اتخاذ کرد.

۲- فرض علمی مالکیت دسته جمعی - بعضی از حقوقدانان معتقدند که نظریه شخصیت مصنوعی یک ادراک سطحی و غلطی است و موجب می شود مالکیت دسته جمعی *collective Propriete* را که در مقابل مالکیت فردی قرار گرفته و هنوز در بعضی قوانین وجود دارد مخفی و غیر مرئی سازد تحت عنوان اشخاص مدنی *Personnes civiles* اموال دسته جمعی هنوز وجود دارد که بعضی از گروه های

انسانی مالک آن هستند و اداره آن با مالکیت فردی متفاوت است در حقوق ژرمانیک این قبیل مالکیت را به اسم **Gesamt Hand** یعنی مالکیت در دست مشترک **Propriete main collective** می‌نمایند. دوام این قبیل مالکیت‌های دسته جمعی را فرض علمی مصنوعی در زیر پرده استتار قرار می‌دهد و موجب می‌شود که وجود آن را حقیقی نپنداشته و یک امر تخیلی دانند در این صورت تمام مالکیت‌های دسته جمعی اختصاص داده می‌شد به اشخاص مصنوعی و چنین فرض می‌شد که هر کدام از افراد مالک منحصر مجموع اموال می‌باشد و با این ترتیب مالکیت دسته جمعی قیافه یک مالکیت فردی را به خود می‌گرفت. مخالفین فرضیه مالکیت دسته جمعی می‌گویند که این نحو ادراک نمی‌تواند حقیقت و ماهیت شخصیت حقوقی را روشن سازد از لحاظ اداره اموال و تفکیک آن‌ها شاید این فرضیه مفید باشد ولی موجودیت شخص حقوقی و فعالیت و اراده و مسئولیت او را و نتایج قضایی که از آن حاصل می‌شود نمی‌تواند توجیه کند در مورد شخص حقوقی مربوط به حقوق عمومی نمی‌توان فقط اموال را مطمح نظر قرار داد زیرا اشخاص حقوقی مورد بحث در حقوق عمومی واجد حقوق ناشیه از قدرت عمومی و هدف‌های خالی از غرض مادی می‌باشند عنوان مالکیت دسته جمعی تا حدی شایسته شرکت‌های تجارتي می‌باشد گرچه موجودیت آن‌ها را نمی‌توان کماهو حقه توجیه کرد. فرضیه علمی شخصیت حقوقی - همه قبول دارند که شخصیت حقوقی یک حقیقت فنی و تکمیلی **Realite Technique** به شمار می‌آید به این معنی که چون با منافع عمومی گروه‌ها ارتباط پیدا می‌کند مقنن ناگزیر شده برای هر گروهی که دارای اراده خاص بوده و بتواند از حقوق خود دفاع نماید شخصیت حقوقی قائل شود شخص حقوقی دارای یک اراده خاص می‌باشد که از طرف اشخاص حقیقی که آن را اداره می‌کنند ابزار می‌شود فعالیت آن از فعالیت شخصی اداره‌کنندگان متمایز است. وقتی مسلم گردید که در گروهی فعالیت خاص وجود دارد برای این که این فعالیت ثمربخش باشد باید مورد حمایت قانون قرار گیرد. بنابراین اگر شخصیت حقوقی را یک مالکیت دسته جمعی بدانند به منزله این است که هدف‌های مختلفه و مخصوصاً آرمان‌های بی‌غرضانه آن را مورد توجه قرار ندهند قبول شخصیت حقوقی از جهت نفوس تشکیل دهنده آن نیست بلکه از جهت روح و معنویت آن است. **Corpus Myticum** به همین جهت امروز شخصیت حقوقی را شبیه به یک شخصیت حقیقی نموده‌اند. از فرض علمی شخصیت حقیقی دو نتیجه زیر استحصال می‌گردد:

اول – نباید شخصیت‌های افراد حقیقی را در شخصیت گروه مستهلک دانست افراد شخصیت‌های حقوقی دارای حقوق شخصی بوده که نمی‌توان از جهت دخول آن‌ها در گروه از آن‌ها منتزع نمود. دوم – شخصیت حقوقی واجد حقوق واحد و مساوی با افرادی که جز گروه بوده نمی‌باشند در حالی که حقوق و خصائص اشخاص حقیقی یکسان است در شخصیت حقوقی اصل وجود اختلاف است. **La diversite est au contraire la Rele** خصایص شخصیت حقوقی در مورد شخصیت‌های حقوقی نمی‌توان همان تصویر وحدت و تساوی در حقوق را که برای اشخاص حقیقی می‌شود نمود همین طوری که فوقاً اعلام شد اصلی که در مورد آن‌ها حکمفرماست اصل اختلاف و تباین است جمعیت‌های غیرانتفاعی دارای یک شخصیت کوچک می‌باشند.

(Petitepersonnalite) حقوقی را که شخصیت‌های حقوقی می‌توانند به تقلید از اشخاص حقیقی حائز گردند ذیلاً شرح می‌دهم:

۱- نام شخصیت‌های حقوقی: نام برای تعیین هویت شخص حقوقی ضرورت دارد شخصیت‌های حقوقی که جنبه خصوصی دارند نام آن‌ها آزادانه انتخاب می‌شود و اسمی که آزادانه انتخاب می‌شود ممکن است بعداً تغییر یابد همان حمایتی که از نام شخصیت‌های حقیقی می‌شود شخصیت‌های حقوقی از آن برخوردار می‌باشند در مورد شرکت‌های تجاری نام یکی از ارکان حقوقی تجاری محسوب می‌شود. اقامتگاه: با اهمیتی که اقامتگاه دارد مسلم است که شخصیت حقوقی باید اقامتگاه داشته باشد در مورد شخصیت‌های حقوقی وابسته به حقوق عمومی در همان اوانی که تأسیس می‌گردد و نامگذاری می‌شود محل اقامت آن معلوم می‌گردد و در خصوص شخصیت‌های حقوقی وابسته به حقوق خصوصی اقامتگاه آن از طرف مؤسسين تعیین می‌شود و محل اقامت آن در مقر هیأت مدیره و

قضایی هم اشخاص فیزیک و هم نسبت به شخص حقوقی هر دو مسئول باشند مثل شرکت تضامنی. مسئولیت حقوقی و مسئولیت جزایی شخص حقوقی - اگر شخص مرتکب عمل زیان آور برای شخصیت حقوقی بشود شخص حقوقی نمی تواند بیش از اموالی که دارد مسئول باشد این مسئولیت هم در صورتی است که اقدامات شخص فیزیک ارتباط به اداره شرکت داشته باشد در این جا این سؤال پیش می آید که آیا چنین شخصی نسبت به دارایی خود مسئولیت دارد؟ رویه قضایی و قانون گرایش دارد به این که افراد فیزیکی را که مرتکب خطا می شوند مسئول بدانند تا نتوانند اعمال خطا آمیز خود را تحت لوای شرکت بدون ضمانت اجرا قرار دهند در مورد مسئولیت جزایی وقتی ایجاب می گردد که متضمن تقصیر باشد بنابراین دشوار است شخص حقوقی را هنگامی که شخص فیزیکی مرتکب جرم می شود مسئول دانست به علاوه مجازات جزایی غیر از جریمه نمی تواند در مورد شخصیت حقوقی قابل اعمال باشد. در قضیه مورد بحث چون موجر عین مستأجره را به مستأجر که خود را یک فرد حقیقی معرفی نموده اجاره داده و به همین کیفیت توافق به عمل آمده است و از طرفی شخصیت حقیقی افراد از شخصیت حقوقی آنها مجزا است لذا به نظر دادرای دیوان عالی کشور نظریه شعبه ۳۹ دادگاه تالی قابل قبول می باشد.

دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی مشاوره نموده به شرح زیر بیان عقیده می نمایند:

رأی وحدت رویه شماره ۴۲ مورخ ۱۳۵۱/۸/۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که شخصیت حقوقی شرکت تجاری از مدیر آن به کلی مجزا و امکان برکناری مدیر شرکت همیشه موجود است و همین که منافع عین مستأجره به شرکتی واگذار شده مستأجر شرکت است به مدیر آن. بنابراین هر گاه در سند اجاره حق انتقال به غیر جزء یا کلاً از مستأجر سلب شده و او مورد اجاره را به شرکتی ولو خود مدیر آن باشد واگذار نماید انتقال به غیر تحقق یافته و نظر شعبه ۳۹ دادگاه شهرستان تهران در این زمینه صحیح و مطابق با اصول و موازین قانونی است این رأی به موجب ماده (۳) از مواد اضافه شدن به قانون آیین دادرسی کیفری برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

غیر منقول

صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیر منقول محدود به غیر از عقود و قرار دادهاست (۳۱)

ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً به شرح نامه های ۱۶۹-۶۳.۱.۱۸ و ۶۴۹-۶۳.۲.۲ و ۱۱۵۵-۶۳.۲.۱۷ آقای رییس دادگستری قروه با ارسال دادنامه های ۶۲-۱۸.۱۰.۵۵.۶۲ شعبه هیجدهم و ۶۲-۲۱.۱۰.۸-۶۲.۱۲.۱۶ شعبه بیست و یکم و ۶۲-۲۱.۱۱.۳۰-۶۲.۱۱.۳۰ شعبه ۶۲-۲۱.۱۱.۱۶-۶۲.۱۲.۲۳ و ۱۱۶۸-۶۲.۱۲.۲۳ شعبه سوم و ۶۳.۱.۳۰-۷۴-۶۳.۱.۳۰ شعبه سیزدهم دیوان عالی کشور اظهار داشته در موضوع واحد رویه های مختلف اتخاذ شده است تقاضای رسیدگی و اتخاذ رویه واحد نموده است اینک جریان پرونده ها و دادنامه های ارسالی به شرح ذیل گزارش می شود:^۱

^۱ رأی در مورد صلاحیت دادگاه های مدنی در باب صلاحیت (صفحه ۴۶۰) روزنامه رسمی شماره ۱۱۶۲۸-۶۳.۱۱.۴ شماره ۲۲۱ - هـ ۱۳۶۳.۱۰.۱۸

۱ - در پرونده ۱۹۷.۹ تاریخ رسیدگی ۶۲.۱۲.۲ دادنامه شماره ۱۸.۱۰۵۵.۶۲ موضوع: حل اختلاف مرجع رسیدگی شعبه ۱۸ دیوان عالی کشور چنین رأی داده است:

خلاصه جریان پرونده:

به تاریخ ۶۰.۸.۲۷ وزارت صنایع دعوایی به خواسته مطالبه حقوق دولتی و بهره مالکانه معدن سنگ واقع در شهر لارستان قروه به طرفیت شرکت سهامی خاص قنبر رحیمی تقدیم داشته شعبه ۵ دادگاه عمومی تهران به استناد ماده ۲۳ آیین دادرسی مدنی به اعتبار صلاحیت دادگاه شهرستان قروه پرونده را به مرجع مزبور ارسال داشته و سپس دادگاه عمومی قروه به موجب ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی چون محل اقامت خوانده در تهران بوده قرار عدم صلاحیت صادر نموده و پرونده جهت حل اختلاف به این شعبه ارجاع گردیده هیأت شعبه به تاریخ فوق تشکیل است با توجه به محتویات پرونده مبادرت به اظهار نظر می شود با توجه به مؤخرالتصویب بودن قانون آیین دادرسی مدنی نسبت به قانون مدنی و ماده ۲۰ آن و محتویات پرونده قرار عدم صلاحیت صادره از دادگاه عمومی قروه فسخ می گردد مقرر می دارد دفتر پرونده برای رسیدگی به دادگاه عمومی قروه ارسال دارند.

۲ - در پرونده ۳۵۰.۲۲-۲۱ تاریخ رسیدگی ۶۲.۱۱.۱۶ شماره دادنامه ۲۱.۱۰۸ موضوع رسیدگی تشخیص صلاحیت مرجع رسیدگی شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور و هیأت شعبه. خلاصه امر - در مورخه ۶۲.۶.۱۰ آقای محمد شکوری بطرفیت اداره راه و ترابری استان کردستان به خواسته سیصد هزار ریال از بابت خسارت وارده به اراضی مزروعی قریه عبالجوف دادخواستی به دادگاه عمومی سنندج تسلیم و در اثبات ادعای خود برگ فتوکپی سند رسمی ۱۰۸۷۸-۶۲.۱۲.۲۴ تقدیم نموده و مدعی شده که به موجب سند مزبور صاحب نسق در قریه مذکور بوده سه قطعه مزروعی او را پیمانکار راه و ترابری استان فوق ضمن احداث جاده تخریب نموده است و خسارت نداده لذا صدور حکم به خواسته بالا با نظر کارشناس و هزینه دادرسی را خواستار گردیده است شعبه سوم دادگاه عمومی سنندج نظر به این که اراضی مذکور در حوزه قضایی شهرستان قروه بوده رسیدگی را به دادگاه قروه احاله نموده و دادگاه محال علیه نظر به اقامتگاه خوانده و موضوع خواسته که مطالبه خسارت مزدین محسوب است از لحاظ صلاحیت محاکم به عنوان اموال منقول باشد ماده ۲۰ قانون مدنی و ۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی به صلاحیت دادگاه عمومی سنندج قرار عدم صلاحیت خود را صادر کرده است و چون اختلاف در صلاحیت تحقق یافته پرونده به دفتر دیوان عالی کشور ارسال گردیده و رسیدگی به شعبه بالا ارجاع شده است هیأت شعبه در تاریخ بالا تشکیل پس از قرائت گزارش آقای سید غنی اردبیلی و اوراق پرونده مشاوره نموده چنین رأی می دهند: نظر به این که به شرح دادخواست و محتویات پرونده محل اقامت خوانده دعوی حوزه دادگاه عمومی سنندج تعیین گردیده و طبق ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی اصل صلاحیت دادگاهی است که خوانده دعوی در حوزه آن اقامت دارد و خواسته دعوی مطالبه خسارت وارده به اوست که مصداق دعاوی راجع به غیر منقول موضوع ماده ۲۳ قانون مذکور را ندارد فلذا قبلاً با تأیید صلاحیت دادگاه عمومی سنندج مستنداً به بند ۴ ماده ۳۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی حل اختلاف می گردد و پرونده به شعبه ۳ دادگاه عمومی حقوقی سنندج فرستاده می شود.

۳ - پرونده ۳۵۱.۲۰ تاریخ رسیدگی ۶۲.۱۱.۳۰ شماره دادنامه ۲۲.۲۳ مرجع رسیدگی شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور هیأت شعبه موضوع اختلاف در صلاحیت.

خلاصه جریان پرونده

در تاریخ ۶۲.۹.۱۰ آقایان کریم مشیرپناهی و فرضعلی مشیرپناهی ساکنین قریه طهماسبقلی (پاسگاه دهکلان) بطرفیت اداره راه و ترابری استان کردستان مقیم سنندج و شرکت راهسازی روستایی ژاورود مقیم سنندج به نشانی دفتر فنی استانداری کردستان دادخواستی به خواسته مطالبه مبلغ دویست هزار ریال بابت خسارت زمین زراعتی و هزینه دادرسی به استناد فتوکپی مصدق سند رسمی اصلاحات اراضی و گواهی حصروراثت به دادگاههای عمومی سنندج تقدیم داشته و توضیح داده‌اند که به موجب مستندات فوق زارع صاحب نسق قریه طهماسبقلی می‌باشیم که یک قطعه زمین زراعتی داریم که در شما طهماسبقلی و در کنار راه عباسجوب واقع گردیده و سهم مختص اینجانبان است اما چندی قبل اداره راه و ترابری استان کردستان و شرکت ژاورود که مسئول راهسازی روستاها می‌باشد به وسیله بولدوزر مقدار یک هزار متر زمین زراعتی اینجانبان را به جاده تبدیل کرده و مبلغ دویست هزار ریال خسارات وارد کرده‌اند چون دیناری بابت خسارت به اینجانبان پرداخت نگردیده لذا تقاضای رسیدگی و جلب نظر کارشناس و صدور حکم بر وصول خواسته داریم پرونده به شعبه سوم دادگاه عمومی سنندج ارجاع شده و دادگاه مرجوع‌الیه پس از تعیین وقت ودعوت طرفین و ابلاغ اوراق دعوی به خواندگان و استماع اظهارات و توضیحات طرفین سرانجام به شرح قرار شماره ۶۱۰-۶۲.۱۰.۱۹ به استدلال این که اراضی موضوع دعوی در حوزه دادگاه عمومی شهرستان قروه واقع است و رسیدگی به موضوع در صلاحیت دادگاه مرقوم است قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت رسیدگی دادگاه عمومی شهرستان قروه صادر و اعلام کرده پرونده را به آن دادگاه ارسال داشته است و دادگاه عمومی قروه نیز به شرح قرار شماره ۱۲۹۶-۶۲.۱۰.۲۶ به استدلال این که خواسته دعوی مطالبه خسارت است که دین محسوب می‌شود و دیون از حیث صلاحیت محاکم در حکم اموال منقول به حساب می‌آیند ولو این که اصل مالی که موضوع دین است غیر منقول باشد و روشن است که منظور از جمله (حقوق راجعه به غیر منقول) در ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی حقوقی از قبیل ارتفاع و انتفاع و وقف است نه مطالبه خسارات وارده به مال غیر منقول و در رسیدگی به دعاوی اصل بر صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است خود را صالح به رسیدگی ندانسته و به استناد ماده ۲۰ قانون مدنی و ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت دادگاه عمومی سنندج صادر و اعلام و به عنوان تحقق اختلاف در صلاحیت پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال داشته که به این شعبه ارجاع شده است اینک هیأت شعبه در تاریخ بالا تشکیل است . پس از بررسی محتویات پرونده و مشاوره به شرح زیر رأی می‌دهد: رأی - با توجه به این که موضوع خواسته خواهان مطالبه مبلغ دویست هزار ریال خسارت (بها) زمین زراعتی تبدیل به جاده شده ادعایی می‌باشد و چنین خواسته‌ای از مصادیق دعاوی راجع به غیر منقول (اعم از مالکیت و حقوق راجعه به آن) موضوع ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی است بنا به مراتب با تأیید نظر دادگاه عمومی سنندج به صلاحیت دادگاه عمومی قروه حل اختلاف می‌شود.

۴ - در پرونده ۳۴۳.۱۵.۳ شماره دادنامه ۳۰.۱۱۶۸ تاریخ رسیدگی ۶۲.۱۲.۲۳ موضوع رسیدگی تشخیص مرجع صالح مرجع رسیدگی شعبه ۳ دیوان عالی کشور هیأت شعبه - خلاصه جریان پرونده: در تاریخ ۱۳۶۲.۹.۱۰ بانو مولود طهماسبی بطرفیت اداره راه و ترابری استان کردستان و شرکت راهسازی روستایی ژاورود دادخواستی دائر به مطالبه مبلغ سیصد هزار ریال بابت تخریب جوی و زمین زراعتی و یونجه‌زار و خسارات دادرسی به دادگاههای عمومی کردستان تقدیم به استناد فتوکپی سند شماره ۱۴۵۵۱ تنظیمی در دفتر اسناد رسمی سنندج و گواهی حصر وراثت تقاضای رسیدگی و صدور حکم محکومیت خواندگان را با جلب نظر کارشناس به خواسته مطروحه می‌نماید پرونده با انجام تشریفات قانونی در شعبه اول دادگاه عمومی (حقوقی) سنندج مورد رسیدگی واقع به شرح دادنامه شماره ۶۴۷-۲۲ مورخ ۶۲.۱۰.۱۲ چون دعوی مطروحه راجع به خسارات اراضی قریه طهماسبقلی عنوان گردیده و قریه مذکور در حوزه قضایی دادگاه عمومی قروه قرار دارد مستنداً به ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم صلاحیت به اعتبار شایستگی دادگاه قروه صادر و پرونده به مرجع اخیر ارسال می‌گردد و با وصول و طرح پرونده در دادگاه عمومی قروه در وقت فوق‌العاده مورخ ۶۲.۱۰.۲۱ با توجه به این که در رسیدگی به دعاوی اصل بر صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است و چون اقامتگاه خواندگان در شهرستان سنندج قرار دارد به استناد ماده ۲۰ قانون مدنی و ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی به اعتبار صلاحیت دادگاه عمومی

سندج قرار عدم صلاحیت صادر می‌گردد و نظر به حدوث اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه عمومی پرونده جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال برای رسیدگی به شعبه سوم ارجاع گردیده است.

هیأت شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید پس از قرائت گزارش آقای محمد ولی پور گودرزی عضو ممیز و اوراق پرونده مشاوره نموده چنین رأی می‌دهد: نظر به این که خواسته دعوی مطالبه خسارات وارده به خواهان عنوان گردیده موضوع منصرف از ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی که ناظر به دعاوی راجعه به غیر منقول است می‌باشد فلذا با اعلام صلاحیت دادگاه عمومی سندج مقرر می‌دارد پرونده جهت رسیدگی به مرجع مزبور فرستاده شود.

۵ - در پرونده ۳۶۵.۲۳.۱۳ دادنامه ۱۳.۷۴ تاریخ رسیدگی ۶۳.۱.۳۰ مرجع رسیدگی شعبه سیزدهم دیوان عالی کشور هیأت شعبه موضوع اختلاف در صلاحیت خلاصه جریان پرونده: در تاریخ هشتم آذر ماه ۶۲ آقای حسن آزادپور ساکن قریه عباس جوب دادخواستی بطرفیت اداره راه و ترابری استان کردستان به خواسته مطالبه مبلغ دویست هزار ریال و خسارات بابت تخریب کشت گندم به استناد نظر کارشناس به دادگاه عمومی قروه تقدیم نموده که دادگاه مذکور به استدلال این که خواسته دعوی وفق ماده ۲۰ قانون مدنی در حکم منقول است و اقامتگاه خوانده شهرستان سندج تعیین شده لذا به استناد ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی رسیدگی دادگاه عمومی سندج صادر نموده و شعبه ۴ دادگاه عمومی سندج نیز به استدلال این که ماده بیست استنادی دادگاه عمومی قروه ناظر به دیون است نه دعاوی راجعه به اموال غیر منقول و قابل تفسیر موسع نیست و عدم ارتباط دعوی مطروحه با ماده ۲۱ استنادی آن دادگاه با توجه به ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر می‌دارد دعاوی راجعه به غیر منقول اعم از دعوی مالکیت و سایر حقوق راجع به آن باید در دادگاهی اقامه شود که مال غیر منقول در حوزه آن واقع است اگر چه مدعی و مدعی علیه هم در آن حوزه مقیم نباشند به اعتبار این که دعوی مطروحه راجع به غیر منقول در ماده اشعاری تخصیصی به آن وارد نشده و با لحاظ تسهیل در رسیدگی به موضوع در محلی مال غیر منقول در آن جا واقع است و اشاره به سایر جهات قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار شایستگی دادگاههای عمومی قروه صادر و به لحاظ تحقق اختلاف پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به این شعبه ارجاع شده اینک هیأت شعبه در تاریخ بالا تشکیل است با مطالبه محتویات پرونده مشاوره نموده به شرح زیر رأی می‌دهد:

رأی: با توجه به مندرجات دادخواست و نحوه خواسته خواهان که مطالبه خسارت در مورد تخریب محل کشت گندم است و به عبارت آخری خواسته راجع به غیر منقول است که در حوزه قضایی دادگاه عمومی قروه قرار دارد لذا به استناد ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه اخیرالذکر صلاحیت رسیدگی دارد بنا به مراتب با تأیید استدلال دادگاه عمومی سندج به صلاحیت دادگاه عمومی قروه در رسیدگی به موضوع حل اختلاف می‌شود.

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمایید از شعب دیوان عالی کشور در موضوع واحد آراء متهاافت و مختلفی صادر گشته است که به استناد قانون وحدت رویه مصوب ۷ تیر ماه ۱۳۲۸ تقاضای طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت اتخاذ رویه واحد را دارد.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاضلی

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز دوشنبه: ۱۳۶۳.۹.۵ جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله سید محمدحسن مرعشی رییس شعبه دوم و قائم مقام ریاست محترم دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله یوسف صانعی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤساء و مستشاران و اعضاء معاون شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده حضرت آیت‌الله یوسف صانعی دادستان محترم کل کشور

مبنی بر: "با توجه به اطلاق ماده ۲۳ آیین دادرسی مدنی و با توجه به روح قانون و فلسفه آن که عبارت از احقاق حق به اعتبار سهولت جمع ادله به ماده ۲۱ تخصیص وارد شده و با توجه به الغاء خصوصیه و فارق از موارد عدیده مستثناه از ماده ۲۱ رأی شعبه ۱۳ و ۲۲ دیوان عالی کشور تأیید می شود و چون رأی شعبه ۱۸ دیوان عالی کشور ربطی به موضوع مطروحه ندارد و اکثریت اعضاء هیأت عمومی آن را مردود دانسته لذا گزارش مربوط به آن از کل گزارش مطروحه حذف می شود." مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی وحدت رویه شماره ۳۱ مورخ ۱۳۶۳.۹.۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیر منقول موضوع ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی (در دعاوی راجعه به غیر منقول اعم از دعوی مالکیت و سایر حقوق راجعه به آن) حتی در صورت مقیم نبودن مدعی و مدعی علیه در حوزه محل وقوع مال غیر منقول استثنایی بر اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده موضوع ماده ۲۱ قانون فوق الاشعار می باشد و با عنایت به این که با تعاریفی که از اموال غیر منقول و اموال منقوله در مواد ۱۲ الی ۲۲ قانون مدنی به عمل آمده از ماده ۲۰ آن چنین استنباط می شود که قانون گذار بین دعوی مطالبه وجوه مربوط به غیر منقول ناشی از عقود قراردادهای و دعوی مطالبه وجوه مربوط به غیر منقول و نیز اجرت المثل آن در غیر مورد عقود و قراردادهای قائل به تفصیل شده و دعاوی قسم اول را منوطاً از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول^۱ و دعاوی قسم دوم را مفهوماً از دعاوی راجعه به غیر منقول^۲ دانسته است که نتیجتاً دعاوی اخیرالذکر تحت شمول حکم ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی قرار می گیرد بنا به مراتب در اختلاف نظر حاصله بین شعب ۳ و ۲۱ دیوان عالی کشور از یک طرف و ۱۳ و ۲۲ دیوان عالی کشور از طرف دیگر احکام صادره از شعب ۱۳ و ۲۲ که در مسیر استنباط مذکور قرار دارد مورد تأیید می باشد این رأی بر طبق قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نصب قیم بعد از بلوغ

نصب قیم افراد فاقد ولی بعد از بلوغ و قبل از اثبات رشد الزامی است (۳۰)

ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً، آقای رییس دادگستری فسا طی شماره ۱۰۴۶۴۲-۶۲۶۳۱-متذکر گردیده در پرونده های ۱- ۶۲-۴۹ و ۶۲-۷۷-۱ سرپرستی دادرسی فسا در استنباط از مواد ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و تبصره ذیل ماده ۱۲۱۰ اصلاحی قانون مدنی بین

^۱ ماده ۲۰ قانون مدنی، کلیه دیون از قبیل قرض و ثمن مبیع و مال الاجاره عین مستاجر از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول است ولو اینکه مبیع یا عین مستاجر از اموال غیر منقوله باشد.

^۲ ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹؛ دعاوی مربوط به اموال غیر منقول اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن در دادگاهی اقامه می شود که مال غیر منقول در حوزه آن واقع است، اگرچه خوانده در آن حوزه مقیم نباشد.

دادگاه عمومی فسا و دادگاه عمومی جهرم اختلاف نظر وجود دارد و درخواست طرح پرونده‌ها را در هیأت عمومی دیوان کشور نموده است.^۱

۱ - در پرونده کلاسه ۶۲-۷۷-۱ سرپرستی فسا دادسرای فسا تقاضای نصب قیم جهت ۱- لیلا - ۲- سعیده - ۳- نرجس - ۴- مهدی - ۵- ابراهیم منصوری صغار مرحوم منصوری به ترتیب متولدین ۵۱ - ۵۲ - ۵۶ - ۵۷ و ۱۳۶۰ در تاریخ ۶۲.۶.۲۳ شده است دادگاه عمومی فسا با قبول تقاضای دادسرا به موجب دادنامه شماره ۶۲.۶.۲۶-۱۶۱ مدنی خاص مادر صغار را به سمت قیم کلیه صغار فوق‌الذکر منصوب نموده است (یعنی پیشنهاد دادسرا را در مورد لیلا و سعیده که به ترتیب متولد ۵۱.۱.۸ و ۵۲.۸.۸ و به بلوغ رسیده‌اند پذیرفته است).

۲ - در پرونده کلاسه ۶۲-۴۹-۱ سرپرستی فسا، دادسرای فسا از دادگاه عمومی جهرم به لحاظ تعطیل بودن دادگاه عمومی فسا در مرداد ماه و فوریت امر تقاضای نصب قیم جهت ۱ - رقیه بیگم ۲- ربابه بیگم ساجدی صغار مرحوم سید محمد جعفر ساجدی به ترتیب متولدین ۱۳۴۵.۶.۱ و ۱۳۵۱ رانموده است و دادگاه عمومی جهرم به موجب دادنامه شماره ۶۲.۵.۴-۱۵۵ مدنی خاص پیشنهاد دادسرای فسا را به لحاظ کبیر بودن نامبردگان رد کرده است.

نظریه: همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در پرونده‌های مذکور بین دادگاه‌های عمومی فسا و جهرم در استنباط از قوانین رویه‌های مختلفی وجود دارد بنابه مراتب به استناد ماده ۳ اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب یکم مرداد ماه ۱۳۳۷ و ماده ۴۳ قانون امور حسبی درخواست طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور و اتخاذ تصمیم می‌نماید.

معاون اول دادستان کل کشور - حسن فاخری

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۶۴.۱۰.۳ جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی رییس دیوان عالی کشور و با حضور آیت‌الله سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها دادستان کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده آیت‌الله سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها، دادستان کل کشور مبنی بر: در رابطه با نصب قیم نسبت به فرزندان متوفی که به سن بلوغ شرعی رسیده‌اند با توجه به تحریرالوسیله باب‌حجر تا زمانی که رشد ثابت نشده است محجورند و باید برای آنان قیم نصب شود" مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده‌اند:

وحدت رویه ردیف: ۳۷.۶۲

^۱ رأی شماره ۳۰ - در مورد سن بلوغ و اثبات رشد (صفحه ۵۹۱) روزنامه رسمی شماره ۶۴.۱۱.۲۷.۱۱۹۳۶ شماره ۴۰۱ - هـ ۱۳۶۴.۱۱.۹

رأی وحدت رویه شماره ۳۰ مورخ ۱۳۶۴/۱۰/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی هشتم دی ماه ۱۳۶۱ که علی القاعده رسیدن صغار به سن بلوغ را دلیل رشد قرار داده و خلاف آن را محتاج به اثبات دانسته ناظر به دخالت آنان در هر نوع امور مربوط به خود می باشد مگر در مورد امور مالی که به حکم تبصره ۲ ماده مرقوم مستلزم اثبات رشد است به عبارت آخری صغیر پس از رسیدن به سن بلوغ و اثبات رشد می تواند نسبت به اموالی که از طریق انتقالات عهدی یا قهری قبل از بلوغ مالک شده مستقلاً تصرف و مداخله نماید و قبل از اثبات رشد از این نوع مداخله ممنوع است و بر این اساس نصب قیم به منظور اداره امور مالی و استیفاء حقوق ناشی از آن برای افراد فاقد ولی خاص پس از رسیدن به سن بلوغ و قبل از اثبات رشد هم ضروری است. بنابراین رأی دادگاه عمومی حقوقی فسا قائم مقام دادگاه مدنی خاص در حدی که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می شود. این رأی بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ برای دادگاهها در مورد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

فرجام خواهی

مقررات راجع به فرجام خواهی احکام حقوقی و ضرر و زیان ناشی از جرم (۲۳)

قابل اجرا نبودن مقررات ماده (۵۲۲) قانون آیین دادرسی مدنی راجع به نصاب فرجام خواهی که مخصوص احکام مدنی در مورد احکام ضرر و زیان ناشی از جرم صادره از محاکم جزایی

رأی وحدت رویه شماره ۲۳ مورخ ۱۳۵۱/۴/۷ در مورد قابل فرجام بودن یا نبودن آرای صادره به سود مدعیان خصوصی شعب دیوان کشور رویه های متفاوت اتخاذ کرده اند به این توضیح که بعضی از شعب احکام صادره به سود مدعیان خصوصی را تا مبلغ دویست هزار ریال قطعی و غیر قابل فرجام و بعضی دیگر این قبیل احکام را قابل فرجام دانسته اند. اینک با ارائه خلاصه دو حکم مغایر که از شعب یازده و دوازدهم دیوان کشور صادر گردیده و رونوشت آنها پیوست است مستنداً به ماده واحده قانون وحدت رویه مصوب سال ۱۳۳۸ تقاضا دارد نسبت به موضوع اظهار رأی و نظر شود. الف- عبدالعزیز مصر به اتهام قتل غیر عمدی ناشی از رانندگی مورد تعقیب واقع به یک سال حبس تأدیبی و پرداخت پنج هزار ریال جریمه و همچنین به پرداخت ۷۱۴۳ ریال در وجه مدعی خصوصی محکوم شده است محکوم علیه از محکومیت خویش تقاضای رسیدگی فرجامی کرده است به دلالت دادنامه شماره ۱۳۶/۱۱ مورخ ۱۳۵۰/۱۰/۱۹ موجود در پرونده ۸۹۹۳/۹ شعبه یازدهم دیوان کشور حکم فرجام خواسته را در قسمت کیفری مصون از تعرض دانسته و ابرام کرده است ولی فرجام خواهی را نسبت به ضرر و زیان مدعی خصوصی مستنداً به ماده (۵۲۲) از قانون آیین دادرسی مدنی قطعی تلقی و درخواست فرجامی را در این قسمت مردود اعلام نموده است. ب- بانو فرخنده دوستان زن شوهردار به اتهام داشتن رابطه نامشروع با دیگری مورد تعقیب واقع و سرانجام از جهت کیفری به یک سال حبس تأدیبی و از جهت ضرر و زیان مدعی خصوصی به پرداخت ۳۰۸۰۰ ریال محکوم گردیده از این دادنامه تقاضای رسیدگی فرجامی شده است به دلالت دادنامه فرجامی شماره ۱۲-۱۲۴۴ مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۱۲ موجود در پرونده ۹۰۱۴/۳ ک شعبه ۱۲ دیوان کشور، این شعبه پس از رسیدگی فرجامی حکم محکومیت را در قسمت کیفری و مدنی ابرام نموده و با این تقدیر درخواست رسیدگی فرجامی را نسبت به محکومیت مدنی که از دویست هزار ریال کم تر بود پذیرفته است.

او مخدوش باشد از شکایت در مراجع ذی صلاحیتدار سرباز زند. در بعضی از ممالک دادسرا اختیار دارد که تعقیب امر را منوط به استفاده جامعه کند و موارد آن خیلی محدود است مثل این که دعوای جزایی غیر مهم و هزینه تعقیب خیلی سنگین باشد و یا متهم فاقد سابقه بوده و جبران خسارت زیان دیده را کرده باشد این طریقه معروف است به سیستم: **Système de l'opportunité des poursuites** در غالب ممالک سیستم فوق مورد قبول واقع نشده و به جای آن طریق قانونی بودن تعقیب حکمفرما است. دوم - قضات در قوانین بعضی از ممالک به هیأت اتهامیه اجازه داده شده تعقیب را به مواردی سرایت دهند که در کیفر خواست از آن ذکر نشده است و دیوان جنایی اگر در ضمن رسیدگی متهم را تبرئه کرد ولی او را از جهات دیگر قابل تعقیب دید حق دارد مراتب را به دادستان تذکر دهد و متهم را نزد او اعزام دارد. در خیلی از قوانین اگر در دادگاه حادثه‌ای اتفاق افتد که جنبه جزایی داشته باشد دادگاه می‌تواند مستقیماً نسبت به مرتکب تصمیم مقتضی اتخاذ کند. سوم - بعضی از ادارات عمومی حق تعقیب گاهی به بعضی از ادارات عمومی تفویض شده است از این حق گاهی مستقلاً و گاهی مجتمعاً استفاده می‌نمایند و مجازات‌ها گاهی مالی و زمانی توأم با حبس است. چهارم - قوه مقننه در مورد جرایمی که وزیری در ایام وزارت مرتکب می‌شود تعقیب وزیر منوط به تصمیم قوه مقننه است. پنجم - مجنی علیه و قائم مقام قانونی او مجنی علیه با طرح دعوی خصوصی خود موجب جری دعوای جزایی می‌شود و برای این منظور باید دعوی خود را به عنوان مدعی خصوصی تعقیب نماید نه به صرف یک شاکی ساده، گذشته یا اصلاح مدعی خصوصی غیر از موارد استثنایی نمی‌تواند تعقیب جنبه عمومی را متوقف سازد. دادستان نمی‌تواند دعوی خصوصی را در دادگاه جزا طرح کند حتی اگر مجنی علیه صغیر باشد. به طور کلی طرح اقامه دعوی خصوصی در دادگاه جزا باید از طرف مجنی علیه یا قائم مقام قانونی او باشد اگر در اثر خطای همسایه منزل شخصی دچار حریق شود و مجنی علیه حق اقامه دعوی را از جهت مطالبه زیان به شرکت بیمه واگذار کند شرکت بیمه باید به دادگاه حقوقی مراجعه شرکت کند. طلبکاران مجنی علیه می‌توانند ترمیم خسارانی که در اثر ارتکاب جرم در دارایی مدیون خود رخ داده به عنوان مدعی خصوصی در دادگاه جزا مطرح نمایند از لحاظ زبان‌های مالی خواه مربوط به مال یا جان مدیون باشد از طرف آن‌ها دادگاه جزا قابل مطالبه است ولی زیان معنوی را نمی‌توانند ادعا نمایند. حقوق وراثت مجنی علیه سه حالت پیدا می‌کند: ۱- اگر جرم قبل از مرگ مجنی علیه ارتکاب شده باشد و به مال و یا جان مورث آن‌ها صدمه وارد آمده باشد چون زیان وارد شده یکی از ارکان تشکیل دهنده دارایی متوفی می‌باشد حق اقامه دعوی به وراثت او انتقال می‌یابد ولی اگر خسارت جنبه معنوی داشته باشد مثل افترا و تهمت در صورتی به وراثت متوفی انتقال می‌یابد که متوفی در زمان حیات خود در مقام مطالبه آن برآمده باشد و الا قابل انتقال به وراثت نیست تا قادر به تعقیب آن باشند.

۲- فرض دوم این است که جرم ارتكابی سبب مرگ مجنی علیه شده باشد در این صورت مطالبه زیان چه مادی باشد و چه معنوی مستقیماً به آنان انتقال می‌یابد و می‌توانند در دادگاه جزا به عنوان مدعی خصوصی شرکت نمایند زیرا یکی از ارکان دارایی آن‌ها را تشکیل می‌دهد در این صورت اگر متوفی دارای قروضی باشد که دارایی او با آن تکافو ننماید طلبکاران متوفی نسبت به آن حقی ندارند و نمی‌توانند از وراثت متوفی مطالبه نمایند. ۳- فرض سوم این است که جرم ارتكابی جنبه معنوی داشته و بعد از مرگ مجنی علیه به وقوع پیوندد حق اقامه دعوی خصوصی در صورتی به وراثت داده می‌شود که مقصود مرتکب جرم جریحه‌دار ساختن حیثیت آن‌ها باشد. قسمت دوم - ارتباط و پیوندهایی که بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی وجود دارد در این قسمت دو فرض وجود دارد فرض اول این است که دعوی عمومی و دعوی خصوصی هر دو توأمأ در دادگاه جزا مطرح شود. فرض دوم این است که دعوی خصوصی در دادگاه مدنی و دعوی عمومی در دادگاه کیفری مطرح گردد.

ارتباطات دعوی عمومی با دعوی خصوصی در موقعی که هر دو دعوی توأمأ در دادگاه کیفری مطرح گردد مدعی خصوصی حق دارد دعوی خصوصی خود را در ضمن دعوی عمومی در دادگاه جزا مطرح نماید. طرح دعوی خصوصی در دادگاه کیفری باید واجد شرایط ذیل باشد: ۱- تعقیب دعوی خصوصی باید ناشی از جرمی باشد که رسیدگی به آن در دادگاه جزا مطرح است و چنانچه بخواهند در

ضمن تعقیب دعوی خصوصی که منشأ آن جرمی است که در دادگاه مطرح می‌باشد زیان دیگری که ارتباط با جرم ارتكابی ندارد طرح نمایند دادگاه کیفری فاقد صلاحیت است. ۲- دادگاه باید تحقق جرم را از ناحیه متهم احراز کند و چنانچه پس از رسیدگی حکم برائت او را صادر کند دیگر نمی‌تواند به دعوی خسارت مدعی خصوصی رسیدگی کند مانند دیوانه‌ای که مرتکب جرم می‌شود. ۳- تعقیب دعوی مدنی در ضمن دعوی عمومی در صورتی امکان دارد که جنبه عمومی قضیه قابل تعقیب باشد بنابراین اگر در اثر مرور زمان یا عفو عمومی جنبه عمومی در دادگاه کیفری قابل تعقیب نباشد دعوی خصوصی در دادگاه مزبور میسر نمی‌باشد. ۴- قانون باید رسیدگی دادگاه‌های کیفری را نسبت به دعوی خصوصی نفی نکرده باشد مثل دادگاه‌های نظامی که نمی‌تواند به دعوی خصوصی ناشی از جرمی که در آن‌جا مطرح است رسیدگی کند. ۵- دعوی خصوصی در دادگاه کیفری باید از طرف مجنی علیه یا وراثت آن‌ها طرح شود و اگر اشخاص ثالثی مانند شرکت بیمه خسارت وارد شده به مدعی خصوصی را مطالبه بنمایند باید به دادگاه حقوق مراجعه نمایند. طرح دعوی خصوصی در ضمن دعوی عمومی دارای فوائد ذیل است: ۱- مراجعه مدعی خصوصی به دادگاه کیفری مطابق مصلحت عمومی است زیرا جری جنبه عمومی از طرف مدعی خصوصی جبران سستی و اهمال دادسرا را در تعقیب جرم می‌نماید. ۲- دادگاه کیفری بهتر از دادگاه حقوقی تأمین منافع مدعی خصوصی را می‌کند زیرا مدعی خصوصی ناگزیر نخواهد شد تشریفات پرخرج و پیچ و واپیچ اصول آیین دادرسی را طی کند. ۳- دادگاه جزا که رسیدگی به جرم می‌کند بهتر از دادگاه حقوقی می‌تواند میزان خسارتی را که معلول جنبه عمومی است تعیین کند تقویم خسارت معنوی را دادگاه کیفری که تماس با روح مجنی علیه دارد بهتر تشخیص می‌دهد دعوی عمومی و دعوی خصوصی لاینفک از یکدیگر می‌باشند. ۴- یکی از فوائد بسیار ارزنده رسیدگی دعوی خصوصی از طرف دادگاه کیفری احتراز از احکام متناقض می‌باشد مخصوصاً با این کیفیت که طبق اصول تصمیمات دادگاه مدنی نمی‌تواند حکم دادگاه جزا را تغییر دهد. بنا به مراتب بالا محور رسیدگی دادگاه کیفری آیین دادرسی کیفری است و تقریباً تمام کیفیاتی که مانع رسیدگی به دعوی کیفری می‌شوند نسبت به دعوی خصوصی اثر دارد و مدعی خصوصی ناگزیر می‌شود برای اخذ زیان وارد شده به دادگاه حقوق مراجعه کند. حق مراجعه زیان دیده دادگاه جزا از طرف غالب ممالک پیش‌بینی شده است مانند فرانسه، بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و کلمبی و لی قوانین انگلوساکسن زیان دیده را از این حق محروم ساخته است و یگانه مرجع رسیدگی به دعوی خصوصی را دادگاه حقوقی دانسته است. ارتباطات دعوی عمومی با دعوی خصوصی در صورتی که دعوی عمومی در دادگاه کیفری و دعوی مدعی خصوصی در دادگاه مدنی مطرح شود در صورتی که دعوی جزایی قبلاً در دادگاه جزا مطرح شده باشد و دعوی حقوقی در ضمن آن یا بعداً در دادگاه حقوق اقامه گردد دادگاه حقوق باید تا وقتی که حکم جزایی صادر نشده است رسیدگی خود را متوقف سازد این قاعده قائم بر دو منطق است اول جلوگیری از صدور دو حکم معارض، دوم هدایت دادگاه حقوق در تصمیمی که اتخاذ می‌کند زیرا دعوی حقوقی متفرع بر دعوی عمومی است و غالباً یک سرنوشت را دارا می‌باشد. در قاموس قضایی جمله *civil en etat Le criminel tient le* (یعنی امر جزایی موجب تعلیق امر حقوقی می‌شود) مبین قاعده فوق است برای اعمال قاعده فوق باید اولاً دعوی عمومی قبلاً در دادگاه کیفری طرح شده باشد در ثانی دعوی عمومی و دعوی جزایی واجد یک منشأ باشند. اینک باید دید که هر گاه دعوی خصوصی قبل از دعوی عمومی مورد حکم قطعی دادگاه حقوقی واقع شود آیا در دادگاه کیفری که بعداً وارد رسیدگی به دعوی عمومی می‌شود تأثیر دارد؟ موضوعاتی که از طرف دادگاه حقوقی غیر از مورد خاص اناطه مورد حکم قطعی واقع می‌شود نمی‌تواند نسبت به دعوی عمومی که دادگاه کیفری رسیدگی می‌نماید تأثیر داشته باشد مثلاً اگر شخص در اثر جراحات وارده بر علیه شخصی در دادگاه حقوق محکوم به بی‌حقی شود این حکم مانع این نمی‌شود که دادسرا از لحاظ جنبه عمومی قضیه متهم را تعقیب نماید و او را دادگاه کیفری محکوم کند. برعکس اگر شخصی در دادگاه جزا به اتهام سرقت محکومیت قطعی پیدا نماید و بعداً مجنی علیه به دادگاه حقوق برای مطالبه خسارت مراجعه کند دادگاه حقوق نمی‌تواند مجنی علیه را به استناد جرم نبودن عمل ارتكابی محکوم به بی‌حقی کند. اولویت احکام قطعی دادگاه جزا در دادگاه مدنی برای این است که دادگاه کیفری مجهزتر از دادگاه حقوقی برای تشخیص مسئولیت متهم و خسارات وارده است همکاری بازپرس و دادستان و دادگاه و دیوان کشور و اختیارات موسعی که حائز می‌باشند موجب کشف حقیقت می‌شود. به علاوه اگر مقرر شود که دادگاه حقوق بتواند تصمیم مخالف

مدت محکومیت دو ماه حبس باشد میزان زیان هر قدر هم کم تر یا بالاتر از بیست هزار تومان باشد نه متهم و نه مدعی خصوصی نخواهند توانست از آن فرجام بخواهند در صورتی که همان طور که فوقاً بحث شد در مورد شکایت از مبلغ تعیین شده به عنوان زیان طبق آیین دادرسی کیفری متهم و هم مدعی خصوصی می توانند فرجام بخواهند اگر چه حکم از لحاظ جزایی قابل فرجام نباشد. توضیح آن که غیر قابل فرجام بودن محکومیت های پیش بینی شده در تبصره (۱) ماده (۴۳۱) آیین دادرسی کیفری در صورتی است که محکومیت مربوط به جرم جنحه و حبس تأدیبی و جزای نقدی پیش بینی شده در آن ماده باشد فلسفه غیر قابل فرجام بودن آن برای این است که محکومیت های مزبور هیچ گونه آثار کیفری ندارد و اگر دادگاه وقت خود را صرف رسیدگی آن کند نتیجه آن بیهوده خواهد بود محکومیت مربوط به زیان و خسارات اگر غیر متناسب باشد یا حق متهم را تضییع می کند یا مدعی خصوصی را و به همین مناسبت مقنن غیر قابل فرجام بودن حکم را به محکومیت های جزایی خواه حبس تأدیبی و خواه جزای نقدی انحصار کرده است بنابراین طبق مواد مفصله فوق الاشعار هم متهم و هم مدعی خصوصی که ممکن است گاهی دولت باشد می توانند در صورتی هم محکومیت جزایی غیر قابل فرجام باشد از بابت خسارات طبق مقررات فرجام بخواهند.

دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی مشاوره نموده به شرح زیر بیان عقیده می نمایند:

رأی اکثریت هیأت عمومی دیوان عالی کشور هر چند زیان دیده از جرم قانوناً مخیر است برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم به دادگاه حقوقی مراجعه نماید یا به تبع کیفر خواست دادستان در دادگاهی که دعوی کیفری اقامه می شود دعوی ضرر و زیان را علیه متهم به ارتکاب جرم طرح کند ولی طرز رسیدگی و اثر آن در دو مرجع مذکور از هر جهت یکسان نیست چه این که: ۱- دعوی مدنی در دادگاه های حقوقی در دو مرحله ماهیت رسیدگی می شود (مگر در موردی که حکم بدوی قطعی شناخته شده باشد) و حال آن که این امر در دادگاه های جزایی لازم الرعایه نیست کما این که در دادگاه جنایی خواسته دعوی ضرر و زیان به هر مبلغ که باشد در یک مرحله ماهیتی مورد رسیدگی و لحوق حکم قرار می گیرد. ۲- محکوم علیه می تواند از محکوم به احکام صادره از محاکم حقوقی از قانون اعسار استفاده کند و حال آن که به موجب رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۲۹۰ مورخ ۱۳۵۰/۹/۱۷ این حق از محکوم علیه جزایی سلب شده است و طبق ماده (۱) اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری چنانچه محکوم علیه جزایی محکوم به مالی را نپردازد و دسترسی به اموال او هم نباشد در قبال هر پانصد ریال یک روز بازداشت می شود که حداکثر مدت آن از پنج سال تجاوز نخواهد کرد. بنا به مراتب فوق و اشکالاتی که در عمل ممکن است با آن مواجه گردد مقررات ماده (۵۲۲) قانون آیین دادرسی مدنی راجع به نصاب فرجامخواهی که مخصوص احکام مدنی می باشد در مورد احکام ضرر و زیان ناشی از جرم که محاکم جزایی صادر می کنند قابل اجرا نیست لذا رأی شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور مورد تأیید می باشد. این رأی طبق قانون وحدت رویه مصوب سال ۱۳۳۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

فرجام خواهی

نصاب فرجامخواهی در احکام مدنی در مورد احکام ضرر و زیان ناشی از جرم لازم الرعایه نیست

(۲۳)

قابل اجرا نبودن مقررات ماده (۵۲۲) قانون آیین دادرسی مدنی راجع به نصاب فرجامخواهی که مخصوص احکام مدنی در مورد احکام ضرر و زیان ناشی از جرم صادره از محاکم جزایی

رای وحدت رویه شماره ۲۳ مورخ ۱۳۵۱/۴/۷ در مورد قابل فرجام بودن یا نبودن آرای صادره به سود مدعیان خصوصی شعب دیوان کشور رویه‌های متفاوت اتخاذ کرده‌اند به این توضیح که بعضی از شعب احکام صادره به سود مدعیان خصوصی را تا مبلغ دویست هزار ریال قطعی و غیرقابل فرجام و بعضی دیگر این قبیل احکام را قابل فرجام دانسته‌اند. اینک با ارائه خلاصه دو حکم مغایر که از شعب یازده و دوازدهم دیوان کشور صادر گردیده و رونوشت آن‌ها پیوست است مستنداً به ماده واحده قانون وحدت رویه مصوب سال ۱۳۳۸ تقاضا دارد نسبت به موضوع اظهار رأی و نظر شود. الف- عبدالعزیز مصر به اتهام قتل غیر عمدی ناشی از رانندگی مورد تعقیب واقع به یک سال حبس تأدیبی و پرداخت پنج هزار ریال جریمه و همچنین به پرداخت ۷۱۴۳ ریال در وجه مدعی خصوص محکوم شده است محکوم علیه از محکومیت خویش تقاضای رسیدگی فرجامی کرده است به دلالت دادنامه شماره ۱۳۶/۱۱ مورخ ۱۳۵۰/۱۰/۱۹ موجود در پرونده ۸۹۹۳/۹ شعبه یازدهم دیوان کشور حکم فرجام خواسته را در قسمت کیفری مصون از تعرض دانسته و ابرام کرده است ولی فرجامخواهی را نسبت به ضرر و زیان مدعی خصوصی مستنداً به ماده (۵۲۲) از قانون آیین دادرسی مدنی قطعی تلقی و درخواست فرجامی را در این قسمت مردود اعلام نموده است. ب- بانو فرخنده دوستان زن شوهردار به اتهام داشتن رابطه نامشروع با دیگری مورد تعقیب واقع و سرانجام از جهت کیفری به یک سال حبس تأدیبی و از جهت ضرر و زیان مدعی خصوصی به پرداخت ۳۰۸۰۰ ریال محکوم گردیده از این دادنامه تقاضای رسیدگی فرجامی شده است به دلالت دادنامه فرجامی شماره ۱۲-۱۲۴۴ مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۱۲ موجود در پرونده ۹۰۱۴/۳ ک شعبه ۱۲ دیوان کشور، این شعبه پس از رسیدگی فرجامی حکم محکومیت را در قسمت کیفری و مدنی ابرام نموده و با این تقدیر درخواست رسیدگی فرجامی را نسبت به محکومیت مدنی که از دویست هزار ریال کم‌تر بود پذیرفته است.

دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی

به تاریخ روز چهارشنبه ۱۳۵۱/۴/۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل گردید و پس از طرح و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و کسب نظریه جناب آقای دادستان کل کشور مبنی بر: «اظهارات اینجانب دو قسمت می‌شود اول راجع است به اختلافاتی که بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی وجود دارد. قسمت دوم مربوط می‌شود به پیوندها و ارتباطات بین این دو دعوی. قسمت اول - اختلافات موجود بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی از جهات ذیل اختلاف وجود دارد:

اول از لحاظ هدف و قصد غائی آن دو ارتکاب هر جرمی موجب می‌شود که از جهت جنبه عمومی به نام جامعه مقصر در معرض مجازات و یا تدبیر تأمینی قرار گیرد ولی از جهت جنبه خصوصی مجنی علیه می‌تواند در غالب مواقع خسروانی که متوجه او شده از مقصر مطالبه کند این خسران یا مادی است یا معنوی و چنانچه ارتکاب جرم موجب خسران نشود مثل شروع به جرم در جنایات طرح دعوی خصوصی مورد نخواهد داشت. دوم از لحاظ طبع قضایی طبع قضایی دعوی عمومی با طبع قضایی دعوی خصوصی متفاوت است. دعوی عمومی تماس با نظم عمومی دارد و قابل گذشت نمی‌باشد. در صورتی که دعوی خصوصی یک قسمت از دارایی مجنی علیه را تشکیل می‌دهد و قابل گذشت می‌باشد. سوم از لحاظ موضوع موضوع دعوی عمومی با دعوی خصوصی متفاوت است موضوع دعوی عمومی مجازات و تدبیر تأمینی است و گاهی به صورت کمک و تعاون مخصوصاً به صغیر منتهی می‌شود. دعوی خصوصی واجد موضوعات سه گانه ذیل می‌باشد:

- ۱- مطالبه هزینه دادرسی یعنی مخارجی را که طرح دعوی خصوصی ایجاد کرده است این مخارج از طرف دولت و از طرف مجنی علیه که طرح دعوی خصوصی را می‌نماید پرداخت می‌گردد. ۲- استرداد اموال یعنی تسلیم اشیایی که از مالکین آن‌ها ربوده باشد و یا

به عنوان دلیل ضبط شده است. استرداد ممکن است متضمن دستوراتی باشد که دادگاه برای قطع حالت جرمی عمل ارتكابی و اعاده وضع سابق صادر می کند مثل این که دادگاه دستور دهد محل سکناى مجنى علیه که به صورت مهمانخانه درآمد به حالت اولی درآید و یا بسته شدن مؤسساتی که برخلاف قانون از آن استفاده می شود. استرداد اموال منحصر خواهد بود به اشیایی که عین آن وجود دارد و شامل اجناسی که در اثر فروش اموال مجنى علیه تهیه شده نخواهد شد. ۳- زیان مدعی خصوصی که با مجنى علیه در اثر ارتكاب جرم وارد شده است شامل تلف و عدم النفع می گردد. مبلغ زیان باید به صورت پول باشد و هیچ گاه نباید از میزان خسارت وارد شده تجاوز کند. در سابق رسم بود خسارتی که مورد حکم قرار می گرفت به یک مؤسسه خیریه واگذار شود این سنت از طرف قوانین مختلفه منع شده زیرا بیم این می رفت که میزان تعیین شده از میزان خسارت وارد شده تجاوز کند به علاوه جبران خسارت تغییر ماهیت می داد و جنبه جزایی پیدا می کرد. بین هزینه دادرسی و استرداد از یک طرف و زیان وارد شده از طرف دیگر فرق وجود دارد دادگاه نسبت به هزینه دادرسی و استرداد بدون تقاضایی مکلف است حکم مقتضی صادر کند در صورتی که صدور حکم مربوط به زیان خواه مادی باشد و خواه معنوی در صورتی امکان دارد که مجنى علیه آن را تقاضا کند. چهارم از لحاظ دارندگان حق طرح دعوی عمومی و دعوی خصوصی دارندگان حق اقامه دعوی عمومی به شرح زیر می باشند:

دادسرا، قضات، ادارات عمومی، مجالس مقننه، مجنى علیه که خصوصیات هر یک ذیلأ نگاشته می شود: اول - دادسرا حق تعقیب ماهیت تعلق به دولت دارد و دادسراها مکلف هستند به نام جامعه تعقیب دعوی را آغاز نمایند. بنابراین دادسرا صاحب حق محسوب نمی شود و نتایج حاصله از این اصل این است که: ۱- دادسرا نمی تواند متعهد شود که از تعقیب دعوی صرف نظر کند و یا اصلاح نماید. ۲- همین که دعوایی تعقیب گردید دادسرا نمی تواند تعقیب را متوقف سازد مگر این که در اثر دفاعیات متهم و روشن شدن قضیه بی گناهی و یا خفت تقصیر او احراز گردد. ۳- همین که حکم محکومیت صادر شد دادسرا نمی تواند در صورتی که حکم به نظر او مخدوش باشد از شکایت در مراجع ذی صلاحیتدار سرباز زند. در بعضی از ممالک دادسرا اختیار دارد که تعقیب امر را منوط به استفاده جامعه کند و موارد آن خیلی محدود است مثل این که دعوای جزایی غیر مهم و هزینه تعقیب خیلی سنگین باشد و یا متهم فاقد سابقه بوده و جبران خسارت زیان دیده را کرده باشد این طریقه معروف است به سیستم: *Système de l'opportunité des poursuites* در غالب ممالک سیستم فوق مورد قبول واقع نشده و به جای آن طریق قانونی بودن تعقیب حکمفرما است. دوم - قضات در قوانین بعضی از ممالک به هیأت اتهامیه اجازه داده شده تعقیب را به مواردی سرایت دهند که در کیفر خواست از آن ذکر نشده است و دیوان جنایی اگر در ضمن رسیدگی متهم را تبرئه کرد ولی او را از جهات دیگر قابل تعقیب دید حق دارد مراتب را به دادستان تذکر دهد و متهم را نزد او اعزام دارد. در خیلی از قوانین اگر در دادگاه حادثه ای اتفاق افتد که جنبه جزایی داشته باشد دادگاه می تواند مستقیماً نسبت به مرتکب تصمیم مقتضی اتخاذ کند. سوم - بعضی از ادارات عمومی حق تعقیب گاهی به بعضی از ادارات عمومی تفویض شده است از این حق گاهی مستقلاً و گاهی مجتمعاً استفاده می نمایند و مجازات ها گاهی مالی و زمانی توأم با حبس است. چهارم - قوه مقننه در مورد جرایمی که وزیری در ایام وزارت مرتکب می شود تعقیب وزیر منوط به تصمیم قوه مقننه است. پنجم - مجنى علیه و قائم مقام قانونی او مجنى علیه با طرح دعوی خصوصی خود موجب جری دعوای جزایی می شود و برای این منظور باید دعوی خود را به عنوان مدعی خصوصی تعقیب نماید نه به صرف یک شاکی ساده، گذشته یا اصلاح مدعی خصوصی غیر از موارد استثنایی نمی تواند تعقیب جنبه عمومی را متوقف سازد. دادستان نمی تواند دعوی خصوصی را در دادگاه جزا طرح کند حتی اگر مجنى علیه صغیر باشد. به طور کلی طرح اقامه دعوی خصوصی در دادگاه جزا باید از طرف مجنى علیه یا قائم مقام قانونی او باشد اگر در اثر خطای همسایه منزل شخصی دچار حریق شود و مجنى علیه حق اقامه دعوی را از جهت مطالبه زیان به شرکت بیمه واگذار کند شرکت بیمه باید به دادگاه حقوقی مراجعه شرکت کند. طلبکاران مجنى علیه می توانند ترمیم خسارانی که در اثر ارتكاب جرم در دارایی مدیون خود رخ داده به عنوان مدعی خصوصی در دادگاه جزا مطرح نمایند از لحاظ زیان های مالی خواه مربوط به مال یا جان مدیون باشد از طرف آن ها دادگاه جزا قابل مطالبه است ولی زیان معنوی را نمی توانند ادعا نمایند. حقوق وراث مجنى

علیه سه حالت پیدا می‌کند: ۱- اگر جرم قبل از مرگ مجنی علیه ارتکاب شده باشد و به مال و یا جان مورث آن‌ها صدمه وارد آمده باشد چون زیان وارد شده یکی از ارکان تشکیل دهنده دارایی متوفی می‌باشد حق اقامه دعوی به وراث او انتقال می‌یابد ولی اگر خسارت جنبه معنوی داشته باشد مثل افترا و تهمت در صورتی به وراث متوفی انتقال می‌یابد که متوفی در زمان حیات خود در مقام مطالبه آن برآمده باشد و الا قابل انتقال به وراث نیست تا قادر به تعقیب آن باشند.

۲- فرض دوم این است که جرم ارتكابی سبب مرگ مجنی علیه شده باشد در این صورت مطالبه زیان چه مادی باشد و چه معنوی مستقیماً به آنان انتقال می‌یابد و می‌توانند در دادگاه جزا به عنوان مدعی خصوصی شرکت نمایند زیرا یکی از ارکان دارایی آن‌ها را تشکیل می‌دهد در این صورت اگر متوفی دارای قروضی باشد که دارایی او با آن تکافو ننماید طلبکاران متوفی نسبت به آن حقی ندارند و نمی‌توانند از وراث متوفی مطالبه نمایند. ۳- فرض سوم این است که جرم ارتكابی جنبه معنوی داشته و بعد از مرگ مجنی علیه به وقوع پیوندد حق اقامه دعوی خصوصی در صورتی به وراث داده می‌شود که مقصود مرتکب جرم جریحه‌دار ساختن حیثیت آن‌ها باشد. قسمت دوم - ارتباط و پیوندهایی که بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی وجود دارد در این قسمت دو فرض وجود دارد فرض اول این است که دعوی عمومی و دعوی خصوصی هر دو توأماً در دادگاه جزا مطرح شود. فرض دوم این است که دعوی خصوصی در دادگاه مدنی و دعوی عمومی در دادگاه کیفری مطرح گردد.

ارتباطات دعوی عمومی با دعوی خصوصی در موقعی که هر دو دعوی توأماً در دادگاه کیفری مطرح گردد مدعی خصوصی حق دارد دعوی خصوصی خود را در ضمن دعوی عمومی در دادگاه جزا مطرح نماید. طرح دعوی خصوصی در دادگاه کیفری باید واجد شرایط ذیل باشد: ۱- تعقیب دعوی خصوصی باید ناشی از جرمی باشد که رسیدگی به آن در دادگاه جزا مطرح است و چنانچه بخواهند در ضمن تعقیب دعوی خصوصی که منشأ آن جرمی است که در دادگاه مطرح می‌باشد زیان دیگری که ارتباط با جرم ارتكابی ندارد طرح نمایند دادگاه کیفری فاقد صلاحیت است. ۲- دادگاه باید تحقق جرم را از ناحیه متهم احراز کند و چنانچه پس از رسیدگی حکم برائت او را صادر کند دیگر نمی‌تواند به دعوی خسارت مدعی خصوصی رسیدگی کند مانند دیوانه‌ای که مرتکب جرم می‌شود. ۳- تعقیب دعوی مدنی در ضمن دعوی عمومی در صورتی امکان دارد که جنبه عمومی قضیه قابل تعقیب باشد بنابراین اگر در اثر مرور زمان یا عفو عمومی جنبه عمومی در دادگاه کیفری قابل تعقیب نباشد دعوی خصوصی در دادگاه مزبور میسر نمی‌باشد. ۴- قانون باید رسیدگی دادگاه‌های کیفری را نسبت به دعوی خصوصی نفی نکرده باشد مثل دادگاه‌های نظامی که نمی‌تواند به دعوی خصوصی ناشی از جرمی که در آن‌جا مطرح است رسیدگی کند. ۵- دعوی خصوصی در دادگاه کیفری باید از طرف مجنی علیه یا وراث آن‌ها طرح شود و اگر اشخاص ثالثی مانند شرکت بیمه خسارت وارد شده به مدعی خصوصی را مطالبه بنمایند باید به دادگاه حقوق مراجعه نمایند. طرح دعوی خصوصی در ضمن دعوی عمومی دارای فوائد ذیل است: ۱- مراجعه مدعی خصوصی به دادگاه کیفری مطابق مصلحت عمومی است زیرا جری جنبه عمومی از طرف مدعی خصوصی جبران سستی و اهمال دادسرا را در تعقیب جرم می‌نماید. ۲- دادگاه کیفری بهتر از دادگاه حقوقی تأمین منافع مدعی خصوصی را می‌کند زیرا مدعی خصوصی ناگزیر نخواهد شد تشریفات پرخرج و پیچ و واپیچ اصول آیین دادرسی را طی کند. ۳- دادگاه جزا که رسیدگی به جرم می‌کند بهتر از دادگاه حقوقی می‌تواند میزان خسارتی را که معلول جنبه عمومی است تعیین کند تقویم خسارت معنوی را دادگاه کیفری که تماس با روح مجنی علیه دارد بهتر تشخیص می‌دهد دعوی عمومی و دعوی خصوصی لاینفک از یکدیگر می‌باشند. ۴- یکی از فوائد بسیار ارزنده رسیدگی دعوی خصوصی از طرف دادگاه کیفری احتراز از احکام متناقض می‌باشد مخصوصاً با این کیفیت که طبق اصول تصمیمات دادگاه مدنی نمی‌تواند حکم دادگاه جزا را تغییر دهد. بنا به مراتب بالا محور رسیدگی دادگاه کیفری آیین دادرسی کیفری است و تقریباً تمام کیفیاتی که مانع رسیدگی به دعوی کیفری می‌شوند نسبت به دعوی خصوصی اثر دارد و مدعی خصوصی ناگزیر می‌شود برای اخذ زیان وارد شده به دادگاه حقوق مراجعه کند. حق مراجعه زیان دیده دادگاه جزا از طرف غالب ممالک پیش‌بینی شده است مانند

۲- اگر دادگاه کیفری حکم محکومیت متهم را از لحاظ جزایی و مدنی به میزان ۲۰ هزار تومان صادر کرد و در اثر فرجامخواهی متهم حکم محکومیت او نقض شود و پس از نقض حکم مزبور بالمال حکم براءت متهم صادر شود آیا اباقی حکم محکومیت کم‌تر از بیست هزار تومان او برخلاف عدالت نخواهد بود آیا اتخاذ این رویه برخلاف ماده ۱۳ آیین دادرسی کیفری مبنی بر «پس از صدور حکم بر تبرئه متهم دادگاه جزا نمی‌تواند در باب ضرر و زیان مدعی خصوصی حکمی صادر کند» نمی‌باشد. ۳- طبق تبصره ماده (۴۵۶) راجع به تصحیح حکم از لحاظ تعیین نوع مجازات و زیان خصوصی اگر دیوان کشور تشخیص داد که دادگاه تالی در تعیین نوع جرم و به تبع آن میزان مجازات و زیان مدعی خصوصی اشتباه نموده مثلاً قتل غیر عمد را قتل عمد تلقی کرده آیا نمی‌تواند زیان مدعی خصوصی را اگر هم از بیست هزار تومان تجاوز ننماید تصحیح نماید. ۴- اگر دادستان کل به نفع متهم تقاضای فرجام ماهوی کرد و متهم را مبری از ارتکاب جرم دانست و دیوان کشور هم تقاضای فرجام ماهوی را قبول کرد آیا می‌توان مبلغی را که دادگاه تالی به عنوان زیان خصوصی معین کرده اگر هم میزان آن از بیست هزار تومان تجاوز ننماید به استناد ماده (۵۲۲) آیین دادرسی مدنی از متهم مأخوذ نمود؟ ۵- اگر دیوان کشور طبق ماده (۴۵۸) عملی را جرم ندانست و نص بلا ارجاع کرد آیا زیان تعیین شده از طرف دادگاه تالی اگر هم از بیست هزار تومان تجاوز نکند به قوت خود باقی است؟ باید توجه داشت که آیین دادرسی مدنی بیش‌تر مربوط به اموال است در صورتی که مقررات جزایی مربوط به جان و ناموس و حیثیت متهم می‌باشد از طرفی تا حد زیادی دعوی عمومی با دعوی خصوصی وجه اشتراک دارد بنابراین نمی‌توان با یک مقرر مدنی که مربوط به آیین دادرسی مدنی است این دو را از هم تفکیک کرد و تضمینات متهم را بدون نص خاص از بین برد. از طرفی باید دانست که مدعی خصوصی به طور مطلق حق دارد نسبت به دعوی خود اگر ناراضی باشد تقاضای فرجام کند در این صورت ماده (۵۲۲) آیین دادرسی مدنی نمی‌تواند تضمیناتی را که قانون به او اعطا کرده محدود نماید مثلاً اگر دولت در ضمن دعوای جزایی دو میلیون ریال ادعای خسارت نماید و دادگاه متهم را فقط به بیست هزار تومان محکوم کند آیا می‌تواند به استناد ماده (۵۲۲) شکایت دولت را مردود دانست؟ در این جا لازم می‌دانم راجع به مطلق بودن حق فرجام دعوی خصوصی متذکر شوم مدعی خصوصی در یک دعوای جزایی اگر هم دادستان یا متهم تقاضای فرجام نکند و یا حکم جزایی شامل فرجام نباشد می‌تواند رأساً تقاضای فرجام کند. قبل از استناد به مواد مختلفه آیین دادرسی کیفری ایران که طبق آن تقاضای فرجام مدعی خصوصی مستقلاً و بدون فرجام دادسرا مقبول می‌باشد لازم می‌دانم از لحاظ حقوق تطبیقی معلوم سازم که سایر ممالک در موقع قضاوت چه رویه‌ای را اتخاذ کرده‌اند. در فرانسه در ماده (۵۷۵) آیین دادرسی کیفری به عنوان یک قاعده قبول فرجام مدعی خصوصی را مستقلاً منع کرده است ولی بلافاصله شش مورد را از آن قاعده کلی استثنا نموده است. با این که طرز تلفیق ماده فوق می‌رساند که مقنن غیر از موارد مستثنی شده خواسته به عنوان یک قاعده کلی قبول فرجام مدعی خصوصی را منع کند مع ذلک رویه قضایی که همیشه هدف اصلی و آرمان غایی خود را احقاق حق می‌داند با رویه‌های قضایی که اتخاذ کرده موارد دیگری را به عنوان استثنا اضافه بر مستثنیات مقنن قبول کرد تا مدعی خصوصی در آن موارد هم بتواند در صورتی که دادستان تقاضای فرجام نکرده باشد دعوای ضرر و زیان خود را طرح نماید اینک برای جلب توجه هیأت عمومی دو مورد آن را بیان می‌کنم. اول- هر گاه در قرار منع تعقیبی که دادگاه صادر کرده ضمناً مدعی خصوصی را محکوم به زیان وارد شده به متهم بنماید چون قرار مزبور تمام ابواب شکایت را به روی مدعی خصوصی می‌بندد در چنین مورد دیوان کشور فرانسه فرجام مدعی خصوصی را از جهت قرار منع تعقیب صادر شده که دادستان از آن فرجامخواهی نکرده قبول نموده است مثلاً اگر در اثر طرح دعوی مدعی خصوصی قرار موقوفی تعقیب متهم از لحاظ جنبه جزایی صادر شود و دادگاه در ضمن قرار موقوفی و رد دعوای مدعی خصوصی او را به عنوان زیان معنوی که به متهم وارد شده محکوم نماید در چنین مورد اگر هم دادستان تقاضای فرجام ننماید مدعی خصوصی می‌تواند رأساً تقاضای فرجام کند. دوم - همین طور اگر رسیدگی دادگاه در صدور قرار موقوفی تعقیب متضمن یک عیب درونی و ماهوی باشد مدعی خصوصی می‌تواند تقاضای فرجام کند. اینک وارد این بحث می‌شویم که آیا طبق مواد آیین دادرسی کیفری ایران مدعی خصوصی می‌تواند بدون تقاضای فرجام دادستان تقاضای فرجام کند با توجه به مواد ذیل مسلم می‌گردد که قبول تقاضای فرجام

مدعی خصوصی رأساً یعنی بدون تقاضای فرجام از طرف دادستان قابل قبول است. ۱- ماده (۴۳۲) بر اشخاص ذیل تقاضای فرجام دارند: ۱- دادستان دادگاه صادر کننده حکم ۲- متهم از هر حیث ۳- مدعی خصوصی از حیث ضرر و زیان به طوری که ملاحظه می شود در این ماده مقنن خود تقاضای فرجام مدعی خصوصی را به طور مطلق و بدون هیچ قیدی بیان کرده و آن را مستتب بر تقاضای فرجام دادستان نکرده است. ۲- ماده (۴۱) دایر بر (اشخاص ذیل می توانند از رأی دادگاه جنایی فرجام بخواهند: ۱- متهم ۲- دادستان ۳- مدعی خصوصی از حیث ضرر و زیان در این ماده نیز حق تقاضای فرجام مدعی خصوصی به طور مطلق ذکر شده و ابداً منوط به تقاضای فرجام دادسرا نشده است. ۳- ماده (۱۸۰) (مبنی بر رأی دادگاه که در مورد ثبت ملک و همچنین از لحاظ جرم ندانستن عمل انتسابی یا مشمول مرور زمان از طرف دادستان یا شاکی خصوصی قابل شکایت فرجامی است) توضیح آن که جرم تلقی نشدن عمل انتسابی از طرف دادگاه از دو لحاظ متصور است گاهی دادگاه عملی را ذاتاً جرم نمی داند و زمانی عرضاً.

۴- ماده (۱۰) دایر بر (هر گاه قبل از صدور حکم محکمه مجرم یا متهم فوت شود ادعای خصوصی به جای خود باقی خواهد بود). در این ماده مقنن تصریح کرده با این که با فوت متهم راه تعقیب جزایی مسدود می گردد مع ذلک ادعای خصوصی در دادگاه تعقیب می گردد مقنن با استعمال جمله (به جای خود باقی می ماند) خواسته است بفهماند که دعوی مدعی خصوصی در چنین مورد در همان دادگاهی که اتهام متوفی مطرح بوده رسیدگی می گردد. در خاتمه متذکر می شوم که علاوه بر مضار فوق اعمال بند (۶) ماده (۵۲۲) آیین دادرسی مدنی در امور جزایی نتیجه ناهنجار دیگری به بار می آورد به این معنی که اگر حکم از لحاظ مجازات و جزای نقدی قابل فرجام نباشد میزان زیان مدعی خصوصی تا هر میزان هم باشد حتی دو میلیون قابل فرجام نخواهد بود زیرا مقنن در بند (۶) ماده مزبور چنین مقرر داشته (احکامی که در ضمن رسیدگی یا بعد از رسیدگی به دعاوی نسبت به متفرعات آن صادر می شود در صورتی که حکم راجع به اصل دعوی غیر قابل فرجام باشد قابل فرجام نخواهد بود) معنای این بند این است که اگر مثلاً قیمت ملکی بیست هزار تومان باشد و عوائد حاصل از آن زاید بر بیست هزار تومان شکایت از این مبلغ به تبع دعوای اصلی یعنی قیمت ملک غیر قابل فرجام خواهد بود. حال اگر این مقرر را در امور جزایی پیاده نماییم چون جنبه عمومی اتهام اصل و زیان مدعی خصوصی عنوان فرع را دارد اگر مدت محکومیت دو ماه حبس باشد میزان زیان هر قدر هم کم تر یا بالاتر از بیست هزار تومان باشد نه متهم و نه مدعی خصوصی نخواهند توانست از آن فرجام بخواهند در صورتی که همان طور که فوقاً بحث شد در مورد شکایت از مبلغ تعیین شده به عنوان زیان طبق آیین دادرسی کیفری متهم و هم مدعی خصوصی می توانند فرجام بخواهند اگر چه حکم از لحاظ جزایی قابل فرجام نباشد. توضیح آن که غیر قابل فرجام بودن محکومیت های پیش بینی شده در تبصره (۱) ماده (۴۳۱) آیین دادرسی کیفری در صورتی است که محکومیت مربوط به جرم جنحه و حبس تأدیبی و جزای نقدی پیش بینی شده در آن ماده باشد فلسفه غیر قابل فرجام بودن آن برای این است که محکومیت های مزبور هیچ گونه آثار کیفری ندارد و اگر دادگاه وقت خود را صرف رسیدگی آن کند نتیجه آن بیهوده خواهد بود محکومیت مربوط به زیان و خسارات اگر غیر متناسب باشد یا حق متهم را تضییع می کند یا مدعی خصوصی را و به همین مناسبت مقنن غیر قابل فرجام بودن حکم را به محکومیت های جزایی خواه حبس تأدیبی و خواه جزای نقدی انحصار کرده است بنابراین طبق مواد مفصله فوق الاشعار هم متهم و هم مدعی خصوصی که ممکن است گاهی دولت باشد می توانند در صورتی هم محکومیت جزایی غیر قابل فرجام باشد از بابت خسارات طبق مقررات فرجام بخواهند.

دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی مشاوره نموده به شرح زیر بیان عقیده می نمایند: رأی اکثریت هیأت عمومی دیوان عالی کشور هر چند زیان دیده از جرم قانوناً مخیر است برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم به دادگاه حقوقی مراجعه نماید یا به تبع کیفر خواست دادستان در دادگاهی که دعوی کیفری اقامه می شود دعوی ضرر و زیان را علیه متهم به ارتکاب جرم طرح کند ولی طرز رسیدگی و اثر آن در دو مرجع مذکور از هر جهت یکسان نیست چه این که:

۱- دعوی مدنی در دادگاه‌های حقوقی در دو مرحله ماهیت رسیدگی می‌شود (مگر در موردی که حکم بدوی قطعی شناخته شده باشد) و حال آن که این امر در دادگاه‌های جزایی لازم‌الرعايه نیست کما این که در دادگاه جنایی خواسته دعوی ضرر و زیان به هر مبلغ که باشد در یک مرحله ماهیتی مورد رسیدگی و لحوق حکم قرار می‌گیرد. ۲- محکوم علیه می‌تواند از محکوم به احکام صادره از محاکم حقوقی از قانون اعسار استفاده کند و حال آن که به موجب رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۲۹۰ مورخ ۱۳۵۰/۹/۱۷ این حق از محکوم علیه جزایی سلب شده است و طبق ماده (۱) اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری چنانچه محکوم علیه جزایی محکوم به مالی را نپردازد و دسترسی به اموال او هم نباشد در قبال هر پانصد ریال یک روز بازداشت می‌شود که حداکثر مدت آن از پنج سال تجاوز نخواهد کرد. بنا به مراتب فوق و اشکالاتی که در عمل ممکن است با آن مواجه گردد مقررأ ماده (۵۲۲) قانون آیین دادرسی مدنی راجع به نصاب فرجامخواهی که مخصوص احکام مدنی می‌باشد در مورد احکام ضرر و زیان ناشی از جرم که محاکم جزایی صادر می‌کنند قابل اجرا نیست لذا رأی شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور مورد تأیید می‌باشد. این رأی طبق قانون وحدت رویه مصوب سال ۱۳۳۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

بررسی قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۷۶ و در انطباق با ماده (۴۶۸) قانون مدنی

قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۷۶ به عنوان آخرین اراده قانونگذار در خصوص موضوع اجاره می‌باشد که به ابهامات رویه قضایی را در سالهای ۵۶ تا ۷۶ پایان داده اما خود نیز دارای ابهاماتی می‌باشد که بررسی آنها قبل از مطالعه آراء رویه ضروری به نظر می‌رسد.^۱

^۱ ماده (۱):

۱- به موجب ماده (۱) این قانون، قراردادهای اجاره ای که از تاریخ لازم‌الاجرا شدن قانون (۱۳۷۶/۷/۲) منعقد، می‌شوند در شمول آن قرار می‌گیرند، حال آنکه ماده (۱۱) قانون فوق می‌گوید، از تاریخ تصویب قانون (۱۳۷۶/۵/۲۶) قراردادهای اجاره، تابع قانون موصوف می‌باشند. تفاوت در تاریخ فوق، یک ماه و پنج روز است. با توجه به ماده (۲) قانون مدنی که می‌گوید: «قوانین ۱۵ روز پس از انتشار، در سراسر کشور لازم‌الاجرا است؛ مگر آنکه در خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد». باید تاریخ ۱۳۷۶/۷/۲ را ملاک قرارداد، زیرا قانون مدنی در این خصوص یک قاعده عام و در ارتباط با نظم عمومی را بیان می‌کند.

۲- خوشبختانه پراکندگی در قوانین موجر و مستأجر از میان رفته و با تصویب قانون ۱۳۷۶ کلیه اماکن استیجاری اعم از تجاری، مسکونی، دانشجویی و غیره، تابع قانون ذکر شده می‌باشند.

۳- قانون سال ۱۳۷۶ یک قانون غیره آمره است، زیرا اشاره بر آن دارد که برای رسیدگی به روابط موجر و مستأجر و اختلافات ناشی از آن، می‌توان به قانون مدنی و قانون ۱۳۷۶ و شرایط مقرر بین طرفین مراجعه کرد.

توضیح حقوقی:

به اختصار ذکر می‌گردد که قوانین مصوب مجلس؛ بنابر قاعده غیرآمره هستند، مگر آنکه قانونی به طور صریح یا ضمنی خود را آمره اعلام کند، مانند ماده (۳۰) قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ که خود را آمره قلمداد کرده است. قانون آمره، بدان معناست که هرگونه توافق، به عنوان مثال میان موجر و مستأجر، چنانچه برخلاف مواد مندرج در یک قانون آمره باشد، از نظر دادگاه و مقامات اجرائی، باطل و بی اثر می‌باشد.

مثال: با توجه به قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ (در رابطه با اماکن تجاری)؛ چنانچه موجر و مستأجر توافق کنند که مستأجر هنگام تخلیه ملک تجاری، حق دریافت سرقفلی را نخواهد داشت و موجر بخواهد به این توافق کتبی استناد کند؛ از نظر دادگاه، فاقد ارزش حقوقی بوده و بی اثر است. یا مستأجر در ملک تجاری تعهد کند، که در پایان مدت قرارداد اجاره، مکلف به تخلیه ملک تجاری می‌باشد و موجر بخواهد بدین توافق استناد کند، باطل و بی اثر است.

۴- قراردادهای اجاره ای کتبی (اعم از رسمی یا عادی)، تابع قانون سال ۱۳۷۶ می باشند. در این قانون، ذکر از روابط استیجاری به صورت شفاهی به میان نیامده است (در قانون سال ۱۳۵۶ و قانون سال ۱۳۶۲ رابطه استیجاری به صورت شفاهی معتبر می باشد)؛ لذا هرگونه تصرف بر حسب تراضی شفاهی طرفین و همچنین، هرگونه صلح منافع از طرف مصالح به متصالح به صورت شفاهی، به علت نقص در شرایط شکلی، عنوان رابطه استیجاری نداشته، و دادگاه نمی تواند به این گونه اختلافات رسیدگی کند و مشمول قانون سال ۱۳۷۶ نمی باشند؛

مانند واگذاری یک ویلا شمال در تابستان به مدت سه ماه به خانواده ای برای اقامت و استراحت. البته این گونه روابط و تصرفات با استناد به ماده (۱۰) قانون مدنی، لازم الاجرا و قابل رسیدگی است ولی می توانند مشمول قانون مدنی یا قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۶۲ باشند. در این خصوص، می توان به بند «۳» از ماده (۲) آیین نامه قانون سال ۱۳۷۶ مراجعه کرد.

۵- به موجب ماده (۱)، قرارداد های اجاره ای که از تاریخ لازم الاجرا شدن این قانون منعقد می شوند، مشمول قانون سال ۱۳۷۶ می باشند؛ لذا قراردادهایی که قبل از تاریخ ۱۳۷۶/۷/۲ منعقد شده باشند و پس از تاریخ موصوف مجددا تمدید شوند، نمی توانند مشمول قانون فوق باشند ولی متأسفانه تبصره ماده (۲) آیین نامه قانون سال ۷۶ ماده (۱) قانون را نقض کرده و به امر قانونگذار پرداخته است (قوه مجریه یا هیأت دولت که مسؤول تهیه آیین نامه برای قوانین است، نمی تواند به امر قانون گذاری بپردازد. آیین نامه شکل اجرائی قانون را بیان می کند و توضیح می دهد). این تبصره با بند «۱» ماده (۲) آیین نامه نیز در تعارض است. تبصره ماده (۲) آیین نامه قانون سال ۷۶ می گوید: «رابطه استیجاری در اماکنی که ابتدا از تاریخ لازم الاجرا شدن قانون برای اجاره واگذار شده یا می شود یا پس از تاریخ یاد شده توسط طرفهای قرارداد اجاره تمدید می گردد، مشمول مقررات قانون مورد اشاره خواهد بود». این تبصره مورد اعتراض هیأت عمومی دیوان عدالت اداری قرار گرفته، آن را باطل اعلام کرده است: «به رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به شماره هـ / ۴۵۴/۷۸ و ۴۱۳ و ۲۳۰۰ مورخ ۱۳۷۹/۷/۲۱ مراجعه فرمایید». در این جا ضروری می دانم که به اصل (۱۷۰) قانون اساسی اشاره کنم که می گوید: «قضات دادگاهها مکلفند از اجرای تصویب نامه ها و آیین نامه های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است، خودداری کنند و هرکس می تواند ابطال این گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند».

ماده (۲):

۱- برابر ماده دوم قانون سال ۱۳۷۶ و در انطباق با ماده (۴۶۸) قانون مدنی؛ قراردادهای اجاره بایستی مدت داشته باشند والا قرارداد اجاره باطل است. در این قانون، ذکر مدت (برخلاف قانون سال ۱۳۵۶ درباره اماکن تجاری) جنبه صوری نداشته و موجر در انقضای مدت می تواند تقاضای تخلیه عین مستأجره را نماید (ماده ۳ قانون)، اعم از اینکه ملک مورد اجاره مسکونی باشد یا تجاری. ۲- از نظر شرایط شکلی، ماده (۲) قانون اعلام می دارد که دو نفر گواه باید ذیل قرارداد اجاره را به عنوان شهود امضا کنند.

اولا- لزوم امضای دو نفر شاهد یا گواه در ذیل قرارداد، چندان روشن نیست. در هیچ یک از قوانین قبلی، چنین قیدی وجود نداشت.

ثانیا - قرارداد اجاره اعم از آنکه رسمی باشد یا عادی و دو نفر گواه ذیل آن را امضا کنند یا خیر، باز هم می توان در دادگاه نسبت به آن، ادعای جعل، انکار یا تردید کرد.

ثالثا- قانون سال ۱۳۷۶ ضمانت اجرای عدم رعایت قید مذکور را روشن نکرده است، که در صورت فقدان امضای دو نفر گواه، قرارداد باطل است یا غیر نافذ یا صحیح؟

البته طبق بند «۵» از ماده (۲) آیین نامه قانون سال ۱۳۷۶ در صورتی که سند عادی اجاره بر طبق ضوابط مقرر در ماده (۲) قانون تنظیم نشده باشد، مشمول مقررات قانون سال ۱۳۷۶ نمی باشد، ولی آیین مذکور اعلام نکرده است که چنین قانونی مشمول کدام قانون قرار می گیرد؟ رویه قضائی دادگاهها، راه حل مناسبی را در نظر گرفته است؛ بدین معنا که هرگاه در قرارداد اجاره شرایط شکلی برابر قانون رعایت نشده باشد؛ در اجاره اماکن مسکونی، برابر قانون سال ۱۳۶۲ و در اماکن تجاری، برابر قانون سال ۱۳۵۶ رسیدگی می شود.

ماده (۳):

۱- اساس بدعتگذاری در روابط موجر و مستأجر، در ماده (۳) به چشم می خورد؛ یعنی تخلیه ظرف یک هفته پس از انقضای مدت اجاره، اعم از آنکه ملک تجاری باشد یا مسکونی. برخلاف قانون سال ۱۳۵۶ که انقضای مدت اجاره در قرارداد، موجبی برای تخلیه به حساب نمی آمد و همان طوری که قبلا اشاره گردید، ذکر مدت در قرارداد اجاره برای اماکن تجاری، طبق قانون سال ۱۳۵۶ صرفا جنبه صوری داشته و به لحاظ رعایت ماده (۴۶۸) قانون مدنی صورت می گرفت.

۲- قانون سال ۱۳۷۶ تخلیه را فقط به لحاظ انقضای مدت، مد نظر قرار داده است. بدیهی است که در موارد دیگر تخلیه، همچنان که ماده (۱) همین قانون پیشنهاد می کند، باید به قانون مدنی مراجعه کرد. مانند تخلیه به علت تعدی و تفریط مستأجر (ماده ۴۸۷ ق.م) و یا تخلیه به علت تغییر کاربری مورد اجاره (ماده ۴۹۰) و یا تخلیه به علت عدم تأدیه اجاره بها (مواد ۴۹۰ و ۴۶۹ ق.م)، در این خصوص، می توان به بند «۴» از ماده (۲) آیین نامه قانون فوق در زمینه

موارد تخلیه امکان استیجاری قبل از انقضای مدت مندرج در قرارداد، مراجعه و استناد کرد. این جانب معتقدم که آنچه در بالا ذکر شد، صرفاً در مورد امکان مسکونی صدق می کند. در مورد امکان تجاری، چنانچه تخلیه به علت انقضای مدت نباشد، با اشکال زیاد و با تردید می توان به قانون سال ۱۳۵۶ مراجعه کرد؛ زیرا این تعارض پیش می آید که پس از صدور حکم تخلیه با استناد به قانون سال ۱۳۵۶ در امکان تجاری، آیا باید به مستأجر سرقفلی پرداخت کرد یا خیر؟ این اشکال از این بابت است که در قانون سال ۱۳۷۶ چنانچه مستأجر هنگام عقد اجاره، سرقفلی به موجر نداده باشد، هنگام تخلیه نمی تواند مطالبه سرقفلی کند و بر عکس، در قانون سال ۱۳۵۶ اعم از آنکه مستأجر در هنگام عقد اجاره به موجر سرقفلی داده یا نداده باشد بنابر قاعده در هنگام تخلیه، از موجر سرقفلی می گیرد (مگر مواردی که مستأجر مقصر قلمداد شود).

۳- در ماده (۳) قانون سال ۱۳۷۶ برای تخلیه ارائه دادخواست لازم نیست و تقدیم درخواست، کافی است. بدیهی است که درخواست یا تقاضای تخلیه در مورد اسناد رسمی به دایره اجرای ثبت، و در مورد قرارداد عادی اجاره، به مقام قضائی صالح ارائه می گردد.

توضیح حقوقی:

توجه خواهیم داشت، در سایر موارد تقاضای تخلیه، باستثنای انقضای مدت قرارداد، الزامی برای رعایت قید «تخلیه ظرف یک هفته» وجود ندارد؛ چون حکم تخلیه از شمول قانون سال ۱۳۷۶ خارج شده است (به بند «۴» از ماده (۲) آیین نامه، قانون سال ۱۳۷۶ مراجعه فرمایید).

دستور صدور تخلیه، ظرف یک هفته، پس از انقضای مدت و تقدیم تقاضای موجر، بنابر قاعده بایستی مسبوق به سابقه ای باشد. تعداد زیادی خانه، آپارتمان و یا املاک دیگری وجود دارند که مالکین آنها از بیم عدم تخلیه توسط مستأجر در انقضای مدت و بناچار مراجعه به دادگستری و درگیر شدن در تشریفات آیین دادرسی و صرف هزینه های ناخواسته؛ از اجاره دادن ملک خود، خودداری می کنند. ظاهراً قانونگذار برای ایجاد اطمینان در مالکین یا موجر (که در صورت انقضای مدت اجاره، می توانند ملک خود را ظرف یک هفته مجدداً در اختیار خود داشته باشند) و رعایت اصل احترام به حق مالکیت (که بزرگترین و اساسی ترین حق عینی فرد در جامعه است) و رعایت قاعده تسلیط؛ ماده (۳) را وضع کرده است و از این بابت، این امر را بدعتگذاری در روابط موجر و مستأجر تلقی می کنیم.

با توجه به نکات طرح شده، به نظر می رسد که تخلیه ظرف یک هفته در سایر موارد، اساساً امکان پذیر نباشد. مثلاً تخلیه به علت عدم تأدیه اجاره بها نیازمند رسیدگی است. یا تخلیه به علت تعدی و تفریط مستأجر نیز محتاج به رسیدگی و نظر کارشناس است. حال، آیا واقعا قانون گذار، این مسائل را مدنظر داشته و به همین دلیل، تخلیه ظرف یک هفته را فقط اختصاص به انقضای مدت داده است یا خیر، بحث دیگری است.

ماده (۴):

۱- چنانچه موجر، مبلغی تحت عنوان ودیعه، یا تضمین، یا قرض الحسنه، و یا سند تعهدآور و مشابه آن، از مستأجر دریافت کرده باشد، تخلیه و تحویل مورد اجاره به موجر، موکول به استرداد سند یا وجه مذکور می باشد.

۲- چنانچه موجر مدعی ورود خسارت به عین مستأجره، و یا عدم پرداخت مال الاجاره از ناحیه مستأجر باشد و یا مستأجر بابت قبوض تلفن، آب، برق، گاز مصرفی مدیون باشد، موجر می تواند وجه یا سند مذکور را بابت هزینه های مذکور به دایره اجرای ثبت یا اجرای احکام مدنی تسلیم کند و جهت اثبات ادعای خود، دادخواست لازم را به دادگاه ذیصلاح تقدیم کند. آنچه از مفاد ماده (۴) قانون سال ۱۳۷۶ مستفاد می گردد، آن است که وجوه مذکور یا سند تعهدآور، ارتباطی با حق سرقفلی که در ماده (۶) قانون مورد بحث قرار گرفته است، ندارند. ۳- اقدامات فوق در صورتی مورد عمل قرار می گیرند که پرداخت وجه از طرف مستأجر به موجر یا تسلیم سند تعهدآور، در سند رسمی یا عادی اجاره قید شده باشد و یا از طرف موجر نزد مقام قضائی یا دادگاه مرجوع الیه عنوان گردد.

البته امکان دارد که تأدیه وجه یا تسلیم سند تعهدآور از طرف مستأجر به موجر، در قرارداد اجاره درج نشده باشد یا از طرف موجر اعلام و عنوان نگردد، ولی مستأجر مدعی پرداخت وجه یا ارائه سند تعهدآور به موجر باشد؛ لذا مستأجر جهت اثبات ادعای خود و احقاق حق می تواند طبق ماده (۵) قانون سال ۱۳۷۶ که در ذیل آمده است، اقدام کند؛ ولی هرگونه اقدام یا ادعای حقی از طرف مستأجر نمی تواند مانع اجرای دستور تخلیه گردد، زیرا آنچه به عنوان یکی از محورهای اساسی در قانون سال ۷۶ مورد لحاظ قرار گرفته، «تخلیه ظرف یک هفته» می باشد.

ماده (۵): «چنانچه مستأجر در مورد مفاد قرارداد ارائه شده از سوی موجر، مدعی هرگونه حقی باشد، ضمن اجرای دستور تخلیه، شکایت خود را به دادگاه صالح تقدیم کرده، پس از اثبات حق مورد ادعا و نیز جبران خسارات وارده، حکم مقتضی صادر می شود». دادگاه صالح در این باب را باید دادگاه محل وقوع ملک دانست.

اشکالات و ابهامات حقوقی:

آنچه از مواد مندرج در قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۷۶ استنباط می شود، آن است که موجر در پایان مدت قرارداد، می تواند با ارائه قرارداد اجاره و یک تقاضانامه به مقام قضائی صالح یا دایره اجرای ثبت، تقاضای تخلیه کند و مقام مربوط نیز دستور تخلیه را ظرف یک هفته، خواهد داد و همان طوری که قبلاً نیز اشاره گردید، این مسأله، یکی از محورهای اساسی قانون سال ۱۳۷۶ می باشد. اما ماده ی ۱۸ آیین نامه ی قانون سال ۱۳۷۶ موردی را ذکر می کند که

تخلیه نمی تواند ظرف یک هفته صورت پذیرد و اعمال این محور اساسی با مانع برخورد می کند. این جانب اساساً معتقدم که حکم مندرج در ماده (۱۸) آیین نامه، بایستی در متن قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۷۶ درج می شد، نه در آیین نامه؛ زیرا این حکم یک امر قانونگذاری است و در صلاحیت قوه مجریه که آیین نامه را تنظیم کرده است، نمی باشد. به هر صورت، ماده (۱۸) آیین نامه می گوید: «در صورتی که دستور تخلیه مورد اجاره صادر شود و مستأجر نسبت به اصالت قرارداد مستند دستور، شکایتی داشته باشد و یا مدعی تمدید قرارداد اجاره باشد، شکایت خود را به دادگاه عمومی محل وقوع ملک تقدیم می کند. اعلام شکایت مانع اجرای دستور تخلیه نمی باشد؛ مگر اینکه دادگاه رسیدگی کننده، شکایت مستأجر را مدلل بداند. در این صورت، پس از اخذ تأمین متناسب با ضرر و زیان احتمالی موجر، قرار توقیف عملیات اجرائی تخلیه را صادر خواهد کرد». بدین ترتیب، مستأجر به طور غیر مستقیم می تواند در دو مورد، مانع اجرای تخلیه ظرف یک هفته بشود: اول اینکه؛ مدعی عدم اصالت قرارداد اجاره باشد؛ دوم اینکه؛ مدعی تمدید قرارداد اجاره باشد.

سرقفلی در قانون سال ۱۳۷۶: دومین محور اساسی در قانون سال ۱۳۷۶ مسأله تأدیه یا عدم تأدیه سرقفلی به مستأجر هنگام تخلیه است که بظاهر یک بدعتگذاری می باشد. در قانون سال ۱۳۵۶ در روابط موجر و مستأجر مربوط به امکان تجاری، مستأجر هنگام تخلیه سرقفلی را به نرخ عادلانه روز، از موجر دریافت می کند، اعم از آنکه هنگام عقد به موجر سرقفلی داده باشد یا نداده باشد. در قانون سال ۱۳۵۶ هر گاه مستأجر مقصر یا متخلف قلمداد گردد (مانند ارتکاب تعدی و تفریط یا تغییر شغل و یا عدم تأدیه ی اجاره بها در موعد مقرر) از دریافت سرقفلی محروم می شود. ولی در قانون سال ۱۳۷۶ احکام و مقررات دیگری پایه گذاری شده است که اینک به تشریح آن می پردازیم.

ماده ی (۶):

ماده (۱۴) آیین نامه قانون سال ۷۶ می گوید: «دفاتر اسناد رسمی علاوه بر رعایت شرایط عمومی تنظیم اسناد اجاره، مکلفند در سند اجاره امکان با کاربری مسکونی و امکانی که با رعایت قوانین و مقررات مربوط به منظور استفاده تجاری واگذار می شوند؛ تصریح کنند، که عقد اجاره با سرقفلی یا بدون سرقفلی واقع شده است و در قراردادهای عادی اجاره نیز، طرفین مکلفند سند اجاره را با قید همین مطلب تنظیم کنند».

بدین ترتیب، اولین قید در تنظیم یک قرارداد اجاره، آن است که روشن گردد: سند اجاره مسکونی است یا تجاری؟ و اگر تجاری است، سرقفلی به موجر داده شده یا خیر؟ لازم است که یادآوری کنم، اساساً تأدیه سرقفلی به موجر باید از تاریخ ۷۶/۷/۲ به بعد باشد. همچنین، انتقال سرقفلی از مستأجر سابق به مستأجر لاحق نیز باید از تاریخ ۷۶/۷/۲ باشد تا مورد حکم دادگاه قرارگیرد (به بند «۲» از ماده (۲) آیین نامه قانون سال ۱۳۷۶ مراجعه و استناد کنید).

احکام مندرج در ماده (۶) و تبصره های آن را، به شرح زیر می توان استخراج کرد:

- ۱- هنگام انعقاد عقد اجاره، موجر می تواند از مستأجر سرقفلی بگیرد یا از گرفتن سرقفلی امتناع کند.
- ۲- در پایان مدت قرارداد؛ چنانچه موجر از مستأجر سرقفلی نگرفته باشد، هنگام تخلیه به مستأجر سرقفلی نمی پردازد و برعکس؛ چنانچه موجر از مستأجر سرقفلی گرفته باشد، در پایان مدت قرارداد و تخلیه عین مستأجر، باید به مستأجر سرقفلی را به نرخ عادلانه روز بپردازد.
- ۳- چنانچه مالک سرقفلی نگرفته باشد و مستأجر با دریافت سرقفلی، ملک را به دیگری واگذار کند (مشروط بر آنکه حق انتقال به غیر از وی سلب نشده باشد)؛ پس از پایان مدت اجاره، مستأجر اخیر نیز حق دریافت سرقفلی را از موجر ندارد (تبصره «۱» از ماده (۶) قانون).
- ۴- ملاحظه می شود که تأدیه یا عدم تأدیه سرقفلی میان موجر و مستأجر، اساساً ربطی به ودیعه تضمین، قرض الحسنه و سند تعهدآور ندارد. این گونه وجوه یا ازبابت تضمین تخلیه گرفته می شود و یا از بابت جبران خسارتهای وارد آمده به عین مستأجره از طرف مستأجر.
- ۵- از مفهوم مخالف تبصره «۱» ماده (۶) استنباط می گردد؛ چنانچه مالک سرقفلی گرفته باشد و مستأجر با دریافت سرقفلی، ملک را به دیگری واگذار کند؛ پس از پایان مدت اجاره، مستأجر دوم حق مطالبه سرقفلی را خواهد داشت (به شرطی که حق انتقال به غیر سلب نشده باشد).
- ۶- آنچه در بالا بیان گردید، بتمامی مربوط به (پایان مدت اجاره) است که مستأجر اول یا مستأجر دوم در ملک تجاری، تا خاتمه قرارداد، به کسب و کار مشغول بوده اند.
- ۷- ماده (۶) قانون روابط موجر و مستأجر، حکم جدیدی را ابداع نموده که خارج از اصول حاکم بر قانون سال ۱۳۷۶ می باشد که در ذیل، بدان اشاره می گردد:

در اثنای مدت اجاره: حکم جدید در ماده (۶) بدین شرح است: «...همچنین، مستأجر می تواند در اثنای مدت اجاره، برای واگذاری حق خود، مبلغی را از موجر یا مستأجر دیگر به عنوان سرقفلی دریافت کند؛ مگر آنکه در ضمن عقد اجاره، حق انتقال به غیر از وی سلب شده باشد».

از حکم جدید، نتایج زیر به دست می آید:

الف- مستأجر در اثنای مدت اجاره (یعنی مثلاً از ۵ سال مدت اجاره، ۳ سال آن گذشته و ۲ سال باقی مانده است)، برای واگذاری حق خود (یعنی ۲ سال باقیمانده)، می تواند از موجر سرقفلی بگیرد. بظاهر، ماده حکایت از آن دارد، که مستأجر اعم از آنکه سرقفلی به موجر داده باشد یا نداده باشد، با تخلیه در اثنای مدت، می تواند سرقفلی بگیرد. واژه «می تواند»، مبین این امر است که قانون به او «اختیار» داده است که به خاطر تخلیه در اثنای مدت، سرقفلی بگیرد و ربطی به توافق و یا تراضی با موجر ندارد. البته همان طوری که قبلاً ذکر کردم، این حکم خارج از اصول است ولی به هر صورت نص قانون است و اجتهاد جایز نیست.

ب- در اثنای مدت اجاره، چنانچه حق انتقال به غیر از مستأجر سلب نشده باشد، وی می تواند ملک را به مستأجر دیگر واگذار کرده، از او سرقتی دریافت کند. بدیهی است که مستأجر دوم نیز در پایان مدت اجاره، با توجه به حکم مندرج در تبصره «۱» از ماده (۶)، نمی تواند از مالک سرقتی بگیرد؛ یعنی مستأجر دوم، هم سرقتی داده است و هم در خاتمه قرارداد، نمی تواند از کسی سرقتی بگیرد (موجر از مستأجر اول و دوم سرقتی نگرفته است). ج- این ابهامات و تناقضات، باعث شده است که این جانب، با توجه به مجموع مواد و مقررات، و به منظور ایجاد یک رویه قضائی واحد و مشابه، به جمع بندی و نتیجه گیری پردازم که بعداً به صورت فرمول، یا به صورت چند قاعده متوالی ذکر خواهد شد.

ماده (۷):

ماده (۷) که از ابهامات بسیاری زیادی برخوردار است، به شرح زیر می باشد: «هرگاه ضمن عقد اجاره شرط شود، تا زمانی که عین مستأجره در تصرف مستأجر باشد، مالک حق افزایش اجاره بها و تخلیه عین مستأجره را نداشته باشد و متعهد شود که هرساله عین مستأجره را به همان مبلغ به او واگذار کند؛ در این صورت، مستأجر می تواند از موجر و یا مستأجر دیگر، مبلغی به عنوان سرقفلی برای اسقاط حقوق خود دریافت کند.» ماده (۱۵) آیین نامه قانون سال ۱۳۷۶ برای رفع برخی ابهامات ماده (۷) اضافه می کند: «اجرای مقررات ماده (۷) قانون، ناظر به مواردی است که در عقد اجاره شرط شده باشد که موجر هرساله مکلف به تمدید مدت اجاره، بدون افزایش اجاره بها می باشد.» متأسفانه ماده (۱۵) آیین نامه، همان موارد ابهام را تکرار کرده است. نکات زیر در مورد ماده (۷) قانون و ماده (۱۵) آیین نامه درخور توجه است:

اول اینکه؛ حقوق مستأجره که می خواهد آنها را اسقاط کند، روشن نیست. دوم اینکه؛ در ماده (۷) قانون آمده: «...تا زمانی که عین مستأجری در تصرف مستأجر باشد...»، لذا واژه «تصرف» روشن نیست. قید یا عبارت «تا زمانی» مبهم است. و سوم اینکه؛ عبارت «هرساله» در متن ماده (۷) نیز روشن نمی باشد که چه مدت است. نیز، اول: حقوق مستأجره را حداکثر به شرح زیر می توان تشریح کرد:

حق سکونت، اگر ملک مورد اجاره مسکونی باشد. حق کسب و کار، اگر مورد اجاره، تجاری باشد. حق گرفتن سرقفلی در پایان مدت قرارداد از موجر، در صورتی که سرقفلی پرداخته باشد. حق انتقال به غیر، اگر از او سلب حق نشده باشد. حق استرداد ودیعه، تضمین، قرض الحسنه، سند تعهدآور؛ اگر در این زمینه چیزی به موجر داده باشد.

دوم- «چنانچه شرط شود، تا زمانی که عین مستأجره در تصرف مستأجر باشد»: این شرط به لحاظ آنکه از لحاظ مدت مجهول است، باطل می باشد. اگر منظور مدت قرارداد اجاره است، شرط و درج آن لزومی ندارد. بدیهی است، موجر طی مدت قرارداد، حق ندارد اجاره بها را افزایش دهد و یا تخلیه عین مستأجره را خواستار شود.

سوم - عبارت «هرساله» در ماده (۱۵) آیین نامه؛ چون از لحاظ مدت مجهول است، درج چنین شرطی باطل می باشد و نمی تواند در دادگاه مورد استناد قرار گیرد.

چهارم- بدهی است که پس از خاتمه مدت قرارداد، موجر یا مالک حق دارد افزایش اجاره بها و به تعبیر صحیح تر افزایش اجرت المثل را خواستار گردد (چون قراردادی وجود ندارد تا پایند آن باشد) و همچنین، حق دارد که تخلیه عین مستأجره را از دادگاه بخواهد و پس از تخلیه، می تواند عین مستأجره را به هر شخص که مایل باشد، اجاره دهد و با استناد ماده (۹۵۹) قانون مدنی، نمی توان این حق یا حقوق مدنی را از موجر سلب کرد و درج هرگونه شرطی به علت مغایرت با قانون، باطل است.

ماده (۸): متن ماده (۸) بدین شرح است: «هرگاه ضمن عقد اجاره، شرط شود که مالک، عین مستأجره را به غیر مستأجر اجاره ندهد و هر ساله آن را به اجاره متعارف به مستأجر متصرف واگذار کند، مستأجر می تواند برای اسقاط حق خود و یا تخلیه محل، مبلغی را به عنوان سرقفلی مطالبه و دریافت کند».

اول اینکه، عبارت «هرساله»، عبارتی مجهول است؛ مدت آن باید معلوم باشد و لذا درج چنین شرطی از نظر دادگاه، قابل استناد نیست. درست به مثابه آن است که ما در عقد بیع، شرطی بدین شکل درج کنیم: «من این اتومبیل را به شما به مبلغ ده میلیون تومان فروختم، به شرط آنکه هر ساله حق انتقال به غیر را نداشته باشید و...» در تحدید تصرفات مالکانه خریدار، باید مدت معلوم را شرط نمود؛ مثلاً نوشت که «به شرط آنکه به مدت ده یا دوازده سال، حق انتقال به غیر را نداشته باشید».

اجاره

لزوم حضور مستاجر کل در جریان دعوی در مواردی که از طرف موجر علیه مستاجر جز اقامه دعوی می شود

ردیف ۱۰۶۹

در دعوی موجر علیه مستاجر جز به خواسته الزام به تنظیم اجاره نامه که به استناد ذیل ماده ۱۰ قانون روابط موجر مستاجر مصوب دوم خرداد ماه ۱۳۵۶ اقامه می شود طرف دعوی قرار دادن مستاجر کل هم در مواردی ضرورت دارد که بری احراز رابطه استیجاری فیمابین مستاجر جز و مستاجر کل و قطع رابطه استیجاری مستاجر کل با موجر لازم باشد بنابراین آرا شعب ۷ و ۳۷ دادگاه حقوقی یک تهران که با احراز قطع رابطه مستاجر کل با موجر صادر شده در حدی که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می شود. این رای بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب اول مرداد ماه ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

شمول مقررات قانون روابط موجر و مستاجر به کلیه اماکنی که قبل از تصویب قانون به اجاره واگذار شده اند

رای وحدت رویه ردیف: ۳۳۶۶

دوم اینکه، قرارداد اجاره باید «مدت» داشته باشد و مدت آن نیز معلوم باشد. سوم اینکه، به استناد ماده (۹۵۹) قانون مدنی، موجر یا مالک پس از خاتمه مدت قرارداد، به هر شخص که مایل باشد، می تواند عین مستأجره را اجاره دهد. چهارم اینکه، بدیهی است که در طی مدت قرارداد نیز، موجر نمی تواند عین مستأجره را به غیر مستأجر اجاره دهد و درج چنین شرطی، اساساً ضرورت ندارد.

نویسنده دکتر پرویز نوین

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ماده اول قانون روابط موجر و مستاجر مصوب اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ علی‌الاطلاق کلیه اماکن مسکونی را که به شرح این ماده به منظور اجاره به‌تصرف متصرف داده شده یا بشود مشمول قانون مزبور قرار داده و ماده ۱۵ این قانون با ماده اول آن تعارض ندارد و از حکم کلی آن مستثنی نمی‌باشد بنابراین کلیه اماکن مسکونی که به شرح ماده اول به منظور اجاره به تصرف متصرف داده شده یا بعداً داده شود تابع مقررات قانون مزبور و ماده ۴۹۴ قانون مدنی و شرایط مقرر طرفین است و رای شعبه دوم دادگاه حقوقی یک ارومیه که بر اساس این نظر صادر شده صحیح تشخیص می‌شود - این رای بر طبق ماده ۳ از مواد الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

در مورد قابل تجدید نظر بودن احکام دادگاه‌های حقوقی دو در مورد تعدیل اجاره بهای محلهای کسب و پیشه

ردیف ۱۱۲.۶۷ هیأت عمومی

ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو مصوب آذر ماه ۱۳۶۴ احکام دادگاههای حقوقی دو را در موارد مصرحه در این ماده قابل رسیدگی تجدید نظر شناخته و ماده ۴ قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب مهر ماه ۱۳۶۷ هم دادگاههای حقوقی یک را مرجع رسیدگی تجدید نظر و نقض این نوع احکام قرار داده که علی‌الاطلاق شامل احکام دادگاههای حقوقی دو موضوع ماده ۴ قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶ نیز می‌شود بنابراین رای شعبه ۱۷ دادگاه حقوقی یک تهران صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رای بر طبق ماده ۳ از مواد الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

در مورد مسئولیت متصدی حمل و نقل کالا در صورت تلف یا مفقود شدن آن

رای وحدت رویه ردیف ۶۲.۶۳

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که رسیدگی به دعاوی تخلیه ید از اعیان مستاجر بر طبق بندهای الف و ج ماده ۱۵ لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی ناظر به بند ۲ ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی در صلاحیت دادگاههای صلح شمرده شده و در دعاوی تخلیه ید از اعیان مستاجر محل کسب یا پیشه یا تجارت هم‌بنا به تعریفی که در فصل ارزیابی خواسته در قانون آیین دادرسی مدنی از خواسته و میزان آن و صلاحیت دادگاه به عمل آمده خواسته دعوی همان تخلیه عین مستاجر بوده النهایه دادگاه ضمن صدور حکم تخلیه حق کسب یا پیشه یا تجارت مستاجر را مستندا به مواد ۲۷ و ۲۸ قانون روابط مؤجر و مستاجر مصوب مرداد ماه ۵۶ به امر آمر قانونی مورد لحوق حکم قرار می‌دهد بنابراین در این نوع دعاوی ولو آن که میزان حق کسب یا پیشه یا تجارت زائد بر میزان نصاب دادگاههای صلح باشد این قضیه که از تبعات دعوی است نمی‌تواند تأثیری در خواسته اصلی دعوی و صلاحیت دادگاه داشته باشد و رای شعبه دوم دادگاه عمومی (حقوقی) کرمان که متضمن این معنی است موافق موازین تشخیص می‌گردد این رای بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به آیین دادرسی کیفری مصوب مرداد ماه ۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

رای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد تقلیل اجاره‌بهای املاک استیجاری

رای وحدت رویه ردیف ۴۲۶۰ هیئت عمومی

با توجه به صراحت تبصره ماده واحده تقلیل اجاره‌بهای واحدهای مسکونی مصوب آبان ماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران منظور این است که اگر موجرین و مستاجرین خانه‌های مسکونی بعد از تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ نسبت به مال الاجاره توافقی کرده باشند و میزان آن را از رقم مندرج در اسناد رسمی یا عادی یا میزانی که قبلا بین طرفین بطور شفاهی مقرر یا عمل شده است تقلیل داده باشند این توافق برای موجر و مستاجر معتبر خواهد بود مگر آنکه مستاجر نسبت به آن اعتراض داشته باشد که در این صورت می‌تواند میزان اجاره بها را از مبلغ قید شده در اسناد رسمی و عادی و توافقی‌هایی که قبل از تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ نسبت به مال الاجاره به عمل آمده است تا ۲۰٪ کاهش دهد نه آنکه این ۲۰٪ از میزان اجاره‌بهائی که بعد از تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ مورد توافق طرفین قرار گرفته قابل کسر باشد بنابراین رای شعبه یازده (۱۱) دادگاه صلح تهران که بر همین مبنا صادر گردیده صحیح و موافق موازین قانونی است. این رای بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب مرداد ماه ۳۷ برای دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

منظور از شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مورد تعدیل اجاره بها منصرف به فرد اکمل

است

رای وحدت رویه شماره ۱۱۴ مورخ ۱۳۵۶/۱۲/۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مراد از عبارت شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی مذکور در ماده (۴) قانون روابط موجر و مستاجر مصوب مرداد ماه ۱۳۵۶ بنا به اطلاق و عموم عبارت مزبور و نظر به این که مطلق نیز منصرف به فرد اکمل است شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران است نه شاخص هر شهر بنابراین نظر شعبه هفتم دادگاه شهرستان تهران مبنی بر این که شاخص کل کشور ملاک محاسبه و تعدیل اجاره بها قرار گرفته صحیح است. این رای طبق ماده (۳) اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

شمول قانون روابط موجر و مستاجر به دعاوی که قبل از تصویب قانون مزبور مطرح شده و در جریان رسیدگی است

رای وحدت رویه شماره ۱۱۳ مورخ ۱۳۵۶/۱۱/۲۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

بند «۹» ماده (۱۴) قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سال ۱۳۵۶ که تاخیر مستاجر در پرداخت قسط یا اقساط عقب افتاده مال الاجاره یا اجرت المثل را ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اخطار دفترخانه تنظیم کننده سند اجاره یا اظهارنامه از جمله موارد درخواست صدور حکم تخلیه مورد اجاره قرار داده است، ناظر به دادخواستها و تخلیه که قبل از اجرای آن قانون و به ادعای خودداری مستاجر از پرداخت قسط یا اقساط عقب افتاده اجرت المسمی یا اجرت المثل ظرف سه روز از تاریخ ابلاغ اخطار دفتر اسناد رسمی و به استناد به شق «۷» ماده (۸) قانون روابط مالک و مستاجر مصوب ۱۳۳۹ شمسی تقدیم شده است نمی باشد بنابراین در این گونه دعاوی شرط تخلف مقرر در شق «۷» ماده (۸) قانون اخیرالذکر لازم الرعایه خواهد بود. این رای طبق قسمت اخیر ماده (۳) در مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ شمسی از طرف دادگاهها در موارد مشابه باید پیروی شود.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

اجاره

بعد از انقضای مدت اجاره رابطه استیجاری بین مستأجر اصل و مستاجر فرع قطع می شود (۹)

رای وحدت رویه شماره ۹ مورخ ۱۳۵۵/۳/۵ در مورد مستأجری که حق انتقال جزئی از مورد اجاره را به غیر دارد در باب این که آیا مستأجر مزبور بعد از انقضای مدت اجاره حق اقامه دعوی علیه مستأجر جزء به خواسته تعدیل اجاره بها و تخلیه ید او را دارد یا خیر؟ دو رأی معارض از شعب ششم و دهم دادگاههای بخش تهران صادر شده است بدین شرح: ۱- رأی مورخ ۱۳۵۴/۴/۱۷ شعبه ۶ دادگاه بخش در مورد دعوی تخلیه به سبب نیاز شخصی جهت کسب و کار نظر به این که خواهان به موجب سند اجاره رسمی شماره ۳۹۹۱

مورخ ۱۳۴۲/۱۱/۲۲ مستأجر کل رقبات مذکور در سند بوده که برابر شرط مذکور در سند حق انتقال جزء اجاره را به غیر دارد و طرفین توافق در ارجاع قضیه به داوری و یا ختم موضوع به صلح و سازش نداشته و دادگاه به منظور تعیین حق کسب و پیشه خوانده در مورد اجاره مبادرت به جلب نظر کارشناس نموده و کارشناس منتخب به موجب نظریه کتبی خود که در مهلت معینه تقدیم و به شماره ۴۴۸۶ مورخ ۱۳۵۳/۱۰/۱۶ ثبت دفتر شده است میزان حق کسب و پیشه خوانده را در عین مستأجره معادل یک میلیون و یکصد هزار ریال برآورد نموده است که این نظر مخالفتی با اوضاع و احوال محقق و معلوم قضیه ندارد اعتراض آقای وکیل خواهان به نحوی نیست که اعتبار آن را از اثر انداخته و جلب نظر هیأتی از کارشناسان را لااقل در این مرحله از دادرسی ایجاب نماید و اعتراض بعدی آقای وکیل خوانده به عقیده کارشناس و اینکه خوانده در فرجه قانونی برای اعتراض در مسافرت خارج از کشور بوده بر فرض صحت چون وکیل داشته و آقای وکیل به موقع می‌توانسته اعتراض نماید موجه و قانونی نیست و قابل ترتیب اثر نمی‌باشد و نظر به این که اعتراضات آقای وکیل خوانده در پذیرش دعوی از طرف دادگاه و موضوع و محتوای آن صحیح و قانونی نمی‌باشد زیرا برخلاف نظر ایشان مستأجر کل حق طرح دعوی تخلیه به سبب نیاز شخصی دارد و در قانون به صراحت از موجد نام برده و موجد هم در این قرارداد مستأجر کل است که سند اجاره را تنظیم کرده و رابطه فیما بین متداعیین برقرار است کما اینکه اجاره را او دریافت می‌دارد و تا وقتی که مالک بر طبق ماده (۲۰) قانون مالک و مستأجر و ماده (۵) همان قانون به اختیار خود در مقام تجدید اجاره با مستأجر جزء برنیموده است و از این امتیاز قانونی استفاده نکرده است و به عبارت آخری قائم مقام مستأجر کل نشده است رابطه اجاره با همان شرایط و خصوصیات منعقدة فیما بین حتی بعد از انقضای مدت اجاره بین متداعیین برقرار و محکوم به دوام است و استناد به مواد قانون مدنی وارد بر این رابطه نبوده و بر آن حکومت نمی‌کند زیرا آثار اجاره و حقوق و تکالیف موجد و مستأجر در برابر هم و انحلال اجاره احکامی ویژه دارد که در قانون مالک و مستأجر پیش‌بینی شده است و همان تبصره ماده اول قانون مالک و مستأجر و دیگر مواد قانون مرقوم مؤید این واقعیت است که با سپری شدن مدت اجاره و تحصیل تدریجی منافع مستأجر کل که خود نیز در مقابل مالک متعهد پرداخت اجرت‌المثل است مستأجر جزء هم در مقابل مستأجر کل حق و تکلیف داشته و مادام که مالک وارد در رابطه بین طرفین دعوی نشده و به نحوی از انحاء اعلام اراده در قطع رابطه مذکور نکرده است سمت موجد بودن خواهان زایل نمی‌شود و آوردن تمثیل از باب اعتراض ثالث یا ورود ثالث موجب بی‌اعتباری دعوی مطروحه نمی‌شود و این که اجرت‌المثل در پایان هر ماه قابل پرداخت است و مستأجر تکلیفی در پرداخت بیش از استفاده از منافع را ندارد دلیل بر این نمی‌شود که رابطه حقوقی بین طرفین قطع شده است. همچنان که با انقضای مدت اجاره بین مالک و مستأجر کل رابطه فیما بین آنان قطع نمی‌شود و صورت قراردادی در هر دو رابطه باقی است و قواعد اجاره و ضوابط قانونی در هر دوی آن جاری است و در صورتی مستأجر کل را از درخواست تخلیه می‌توان منع کرد که به طور صریح و یا ضمنی از طرف قانونگذار پیش‌بینی شده باشد و نمی‌توان تصور کرد که فی‌المثل اگر مستأجر جزء تخلف در پرداخت اجاره کرده و یا تعدی و تفریط نموده مستأجر کل که در حقیقت موجد است ممنوع از طرح دعوی باشد زیرا مالک تا وقتی که مستأجر جزء برای انقضای اجاره و به وجود آوردن رابطه مراجعه نکرده است دخالتی در رابطه حقوقی آن دو ندارد و برابر عقد اجاره اصلی (مالک و مستأجر اولیه) مستأجر در اثر عقد اجاره منتفع از مورد اجاره و جانشین مالک می‌شود و مستأجر به نوبه خود نیز مالک منفعت است و در این باره قائم‌مقام مالک اصلی به شمار می‌رود و با اجازه‌ای که دارد دیگری را در جزء مورد اجاره جانشین خود ساخته است و تسلیم عین مستأجره به مستأجر ثانوی نیاز به اذن مالک ندارد و این خود مؤید نظر دادگاه است که مالک به هیچ وجه مداخله‌ای در این رابطه نمی‌تواند داشته باشد و انقضای مدت اجاره هم اثری در بقای تصرف مستأجر اول یا دوم ندارد زیرا قانون مالک و مستأجر وجود این رابطه و شرایط و ارکان اجاره را مستمر و مداوم و قابل گسیختن به غیر از جهات قانونی ندانسته است و با فرض اجاره دوم مقید به مدت اجاره اولیه باشد انقضای آن سلب رابطه از مستأجر کل با مستأجر جزء نمی‌نماید و خلاصه آن که طرح دعوی از ناحیه مستأجر کل که سمت موجد را دارد به وجه عنوان شده موافق قانون و استنکاف از رسیدگی بدان مخالفت با قوانین موضوعه دارد و در محتوای قضیه هم ادعای بی‌اعتباری شهادت شهود و عدم احراز احتیاج شخصی اگر چه مؤدای گواهی گواهان کافی بر اثبات احتیاج شخصی است لکن با توجه به نحوه انشا و شقوق ماده (۹) قانون مالک و مستأجر که در آن دو

دادستان کل کشور به تاریخ ۱۳۵۵/۳/۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح و بررسی اوراق پرونده و قرائت گزارش و استماع عقیده جناب آقای دادستان کل کشور مبنی بر: قانون راجع به روابط مالک و مستأجر مصوب سال ۱۳۳۹ تصرف به عنوان اجاره یا صلح منافع یا هر عنوان دیگری که به منظور اجاره باشد را ملاک شمول مقررات آن قانون دانسته است. بنابراین اگر مستأجر کل قسمتی از مورد اجاره را به دیگری به اجاره واگذار کند فقط در مدت اجاره مستأجری کل با مالک رابطه استیجاری بین مستأجر کل و مستأجر جزء برقرار می‌باشد ولی بعد از انقضای مدت اجاره مستأجر کل چون دیگر تصرفی در قسمتی از مورد اجاره که خود به اجاره واگذار نموده است ندارد نمی‌تواند از مقررات قانون راجع به روابط مالک و مستأجر نه به طرفیت مالک و نه به طرفیت مستأجر جزء استفاده کند بلکه با توجه به ماده (۲۰) آن قانون رابطه استیجاری بین مالک و مستأجر جزء که متصرف عین مستأجره است برقرار می‌گردد.

رأی هیأت عمومی دیوان عالی کشور با توجه به ماده (۱) قانون روابط مالک و مستأجر و تبصره آن و با اتخاذ ملاک از مادتين (۵) و (۲۰) قانون مزبور، مستأجری که با استفاده از حق واگذاری به غیر قسمتی از مورد اجاره را به دیگری واگذار نماید دیگر بعد از انقضای مدت اجاره مالک منافع قسمتی که واگذار گردیده نیست و تصرفی هم در این قسمت برای او باقی نمانده تا بتواند تخلیه یا تعدیل اجاره بهای آن را از مستأجر جدید بخواهد. در چنین موردی رابطه حقوقی مستأجر سابق نسبت به قسمتی که واگذار گردیده قطع شده و بین مستأجر جدید و مالک رابطه استیجاری برقرار گردیده است. این رأی طبق ماده (۳) قانون اضافه شده به آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ در موارد مشابه برای دادگاهها لازم‌الاتباع است. شمول قانون روابط موجر و مستأجر به دعاوی که قبل از تصویب قانون مزبور مطرح شده و در جریان رسیدگی است.

رای وحدت رویه شماره ۹۵ مورخ ۱۳۵۶/۷/۱۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که طبق ماده (۱) قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۵۶ هر محلی که برای سکنی یا کسب و پیشه اجاره داده شده نیز مشمول آن قانون می‌باشد و به موجب ماده (۳۲) از تاریخ اجرای قانون مزبور قانون روابط مالک و مستأجر مصوب ۱۳۳۹ ملغی و منسوخ است. بنابراین ماده (۴) قانون روابط موجر و مستأجر شامل دعاوی که قبل از تصویب این قانون طرح شده و در جریان رسیدگی است نیز خواهد بود. این رأی طبق مقررات قانونی لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

هزینه دادرسی

شرکتهای وابسته به دولت که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده موظف به پرداخت هزینه

دادرسی هستند (۶)

هیئت عمومی محترم دیوان عالی کشور آقای مدیر عامل برق منطقه‌ای تهران به موجب نامه مورخ ۱۳۶۰.۱۰.۱۳ اعلام داشته در موارد اقامه دعوی از طرف این شرکت بعضی از محاکم وی را از پرداخت هزینه دادرسی معاف نموده ولی بعضی دیگر از دادگاهها برق

منطقه را به تأدیه هزینه دادرسی مقرر ملزم و مکلف دانسته‌اند و ضمن ارسال فتوکپی آراء مورد اختلاف به علت متغایر بودن آنها تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را کرده است که به شرح زیر به ذکر مواردی از آراء فوق مبادرت می‌شود:^۱

۱- در پرونده شماره ۳-۸۶-۶۰ شعبه سوم دادگاه عمومی تهران، شرکت برق منطقه‌ای تهران دادخواستی بطرفیت شرکت کامد به خواسته مطالبه مبلغ ۴۵۶۷۲۳ ریال بابت بهای برق مصرفی به دادگاه عمومی تهران تقدیم و درخواست نموده شرکت خواهان به استناد ماده ۶۹۰ قانون آئین دادرسی مدنی از تأدیه هزینه دادرسی معاف گردد. بعد از ارسال اخطاریه رفع نقص برای خواهان در خصوص ابراز دلیل مدیریت شرکت و ابطال تمبر هزینه دادرسی و فتوکپی مستندات دعوی به لحاظ عدم ابطال تمبر هزینه دادرسی قرار رد دادخواست خواهان از طرف دفتر دادگاه صادر می‌شود و بر اثر واخواهی نماینده قضائی برق منطقه‌ای تهران، شعبه سوم دادگاه عمومی مرکز با استدلال اینکه قسمت آخر ماده ۶۹۰ یاد شده ناظر به دعاوی مربوط به دولت است نه شرکت‌های انتفاعی وابسته به دولت قرار معترض عنه را تأیید کرده است.

۲- در پرونده کلاسه ۶۰-۲۳۱ شعبه سوم دادگاه عمومی قزوین، شرکت برق منطقه‌ای تهران عرضحالی بطرفیت آقای کاظم پهلوانی به خواسته مطالبه مبلغ ۱۶۴۰۸۴ ریال بابت بهای برق مصرفی تقدیم و تقاضا می‌نماید شرکت برق از پرداخت هزینه دادرسی معاف شود. شعبه سوم دادگاه عمومی قزوین با قبول درخواست شرکت خواهان و بدون ابطال تمبر هزینه دادرسی وارد رسیدگی ماهوی شده و در جلسه مورخ ۱۳۶۰.۷.۴ ضمن محکوم کردن خوانده به تأدیه مبلغ خواسته در آخر رأی در خصوص خسارت تأخیر تأدیه و هزینه دادرسی مورد مطالبه خواهان چنین بیان کرده است: در مورد خسارت تأخیر تأدیه و هزینه دادرسی چون راجع به قسمت اول موضوع برخلاف قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اصل چهل و نهم آنست و در قسمت دوم هزینه دادرسی از طرف خواهان تأدیه نشده تا قابل مطالبه باشد نسبت به هر دو مورد درخواست مردود می‌باشد الخ.

نظر بر اینکه آراء و تصمیمات متخذه قطعی فوق‌الذکر در موارد مشابه نتیجتاً متعارض و متهاافت است به استناد ماده ۳ الحاقی به قانون آئین دادرسی کیفری طرح آن در هیئت عمومی دیوان عالی کشور به منظور اتخاذ رویه واحد قضائی تقاضا می‌شود.

معاون اول دادستان کل کشور - حسین میرمعصومی

جلسه وحدت رویه رأی شماره ۶ به تاریخ روز دوشنبه ۱۳۶۱.۲.۲۷ جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست جناب آقای غلامرضا شریفی اقدس قائم مقام ریاست کل دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای حسین میرمعصومی معاون اول دادستان کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید: پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای حسین میرمعصومی معاون اول دادستان کل کشور مبنی بر:

با استدلال اینکه برق منطقه‌ای با فرض شرکت دولتی بودن، دولت محسوب نمی‌شود، عقیده به تأیید رأی شعبه سوم دادگاه عمومی تهران را دارم "مشاوره نموده و بدین شرح رأی داده‌اند:

^۱ هزینه دادرسی از طرف دستگاه‌های دولتی رأی وحدت رویه شماره ۶ (صفحه ۶) روزنامه رسمی شماره ۱۰۹۰۷-۱۳۶۱.۵.۱۶ شماره ۳۹۵۳۴ ۱۳۶۱.۴.۱۳ [Z]

رأی وحدت رویه شماره ۶ به مورخ ۱۳۶۱.۲.۲۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور نظر به اینکه طبق مقررات آئین دادرسی مدنی عموم اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی بطور کلی موظف به پرداخت هزینه دادرسی هستند و معافیت از تأدیه هزینه دادرسی امری است استثنائی و مخالف با اصل و قاعده کلی مذکور است و نظر به اینکه در موارد خلاف اصل بایستی به قدر متیقن از موادی مواد اکتفا شود و از تغییر موسع که مستلزم مشمول حکم به غیر موارد منصوص است خودداری گردد بنابراین قسمت اخیر ماده ۶۹۰ آئین دادرسی مدنی انحصاراً ناظر به موردی که دستگاههای دولتی به اعتبار شخصیت حقوقی دولت طرح دعوی کننده و شرکتهای وابسته به دولت که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده و بودجهای جدا از بودجه عمومی دارند بر طبق قاعده کلی موظف به پرداخت هزینه دادرسی هستند علیهذا رأی شعبه سوم دادگاه عمومی تهران که مشعر است بر الزام شرکت برق منطقه‌ای به پرداخت هزینه دادرسی موجه و منطبق با موازین قانونی می‌باشد این رأی به موجب ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری خرداد ماه ۱۳۳۷ برای دادگاههای در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

ضرر و زیان ناشی از جرم

مسئولیت مدنی ناشی از جرم در دادگاه جزا متوجه شخص متهم صغیر است (۲)

از شعبه اول و شعبه دوم دیوان عالی کشور در مورد ضرر و زیان ناشی از جرائمی که اطفال مرتکب شده و اولیاء قهری متهمان طرف دعوی قرار گرفته‌اند رویه‌های مختلف اتخاذ شده است بدین توضیح:^۱

۱- در مورد اتهام داریوش و حسینعلی هر دو ۱۷ ساله به شرکت در سرقت که پرونده امر در شعبه دوم دادگاه جزائی تنکابن قائم مقام دادگاه اطفال مطرح بوده دادگاه در مورد ضرر و زیان ناشی از جرم که مورد مطالبه زیان دیده بوده است به این استدلال که در امور مدنی صغیر قانوناً مسئولیتی در قبال زیان دیده از جرم ندارد و مسئولیت متوجه ولی قهری او می‌شود ولی قهری هر یک از متهمان را به پرداخت مبلغی در حق مدعی خصوصی محکوم کرده و این رأی به موجب دادنامه شماره ۱۰۲۲۴۷ - ۵۹.۱۱.۱۵ شعبه اول دیوان عالی کشور به این میان تأیید شده است از ناحیه فرجامخواه ایراد و اعتراض موثری که موجب نقض حکم فرجامخواسته باشد به عمل نیامده از جهت رعایت اصول و موازین قانونی و تطبیق مورد با قانون و تعیین کیفر و ضرر و زیان هم اشکالی مشهود نیست لذا حکم را ابرام می‌نماید.

۲- درباره اتهام امیرعلی ۱۷ ساله به اتهام ازاله بکارت شعبه اول دادگاه اطفال تهران با تعیین کیفر متهم پدر او را به ولایت از فرزندش به پرداخت مبلغی به مدعی خصوصی محکوم کرده پس از تأیید رأی در دادگاه استان و طرح قضیه در مرحله فرجام شعبه دوم دیوان عالی کشور به موجب رأی شماره ۵۹.۳.۸ - ۲.۲۵۳ چنین رأی داده است:

در قسمت محکومیت مدنی پدر متهم این اشکال بر حکم وارد است که مسئولیت مدنی ناشی از جرم در دادگاه جزا متوجه شخص متهم است که مورد تعقیب جزائی قرار گرفته و مداخله ولی متهم صغیر در دادگاه منحصرأ از حیث دفاع از حقوق مولی علیه اوست و

^۱ رأی وحدت رویه شماره ۱۰۶۰ (صفحه ۱) روزنامه رسمی شماره ۱۰۵۶۲ - ۱۳۶۰.۳.۱۴

محکوم کردن ولی متهم در دادگاه جزادر حالی که مستقیماً طرف دعوی نبوده جایز به نظر نمی‌رسد بنا به مراتب حکم فرجام خواسته از این حیث مخدوش تشخیص و نقض می‌شود.

نظر به اینکه آراء یاد شده در موارد مشابه متعارض است به استناد ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب سال ۱۳۲۸ طرح قضیه در هیئت عمومی دیوان عالی کشور تقاضا می‌شود.

از طرف رئیس دیوان عالی کشور - ناصر دولت‌آبادی

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز شنبه ۱۳۶۰/۱۰/۲۹ جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی ریاست کل دیوان عالی کشور و با حضور آقای میرحسین میرمعصومی معاون اول دادستان کل کشور و حضور جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید :

پس از بررسی و قرائت گزارش و استماع عقیده جناب آقای میرحسین میرمعصومی معاون اول دادستان کل کشور مبنی بر تایید دادنامه شعبه دوم دیوان عالی کشور چنین اظهار نظر نمودند:

رای وحدت رویه شماره ۲ مورخ ۱۳۶۰/۱۰/۲۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق مواد ۱۲۱۶ و ۱۱۸۳ قانون مدنی در صورتی که صغیر باعث ضرر غیر شود خود ضامن و مسئول جبران خسارت است و ولی او به علت عدم اهلیت صغیر نماینده قانونی وی می‌باشد بنا بر این جبران ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه جزا به عهده شخص متهم صغیر است و محکوم به مالی ازاموال خود او استیفاء خواهد شد. بنا به مراتب مذکور رأی شعبه دوم دیوان عالی کشور از نظر توجه مسئولیت جبران خسارت ناشی از جرم به شخص صغیر صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی طبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه مصوب ۱۳۲۸ در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نکاح

دخول مطلقاً (مشروع باشد یا غیر مشروع) سبب سقوط ولایت پدر می‌باشد (۱)

روزنامه رسمی شماره ۱۱۴۴۵-۱۳۶۳/۳/۲۴ شماره ۱۲۶-هـ ۱۳۶۳/۲/۳۱ [Z] ردیف ۶۲۶۲ هیأت عمومی

ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً ضمن نامه ثبت شده به شماره ۱۳۶۲/۹/۱۵-۲۱۵۹۱ در دادرسی دیوان عالی کشور به عنوان جناب آقای دادستان محترم کل کشور آقای مسلم قاضی کلهرودی اشعار داشته: آقای عباس حبیبی کلهرودی دختر ۱۷ ساله او را اغفال نموده و در یکی از دفترخانه‌های اسناد رسمی به ازدواج خود درآورده و چون دختر به سن قانونی نرسیده و ازدواج آنها صحیح نبوده تقاضای ابطال عقدنامه را نموده است و شعبه اول دادگاه مدنی خاص تهران در تاریخ ۵۹/۲/۲۲ به موضوع رسیدگی و حکم بر صحت عقد نکاح می‌دهد و دادگاه تجدید نظر در تاریخ ۵۹/۶/۳ حکم بدوی را شکسته و عقد ازدواج را باطل اعلام می‌کند و سپس آنان مجدداً ازدواج می‌کنند و آقای کلهرودی به موجب دادخواست دیگر تقاضای ابطال ازدواج دوم را از دادگاه مدنی خاص نموده و شعبه نهم دادگاه مدنی خاص در تاریخ ۵۹/۱۱/۲۸ به موضوع رسیدگی و به اعتبار بیوه بودن دختر مدعی در ازدواج دوم حکم بر صحت عقد ازدواج دوم حکم بر صحت عقد ازدواج می‌دهد و شعبه اول تجدید نظر مدنی خاص در تاریخ ۶۰/۲/۱ رأی مذکور را مورد تأیید قرار داده است و با انضمام فتوکپی احکام مربوط به پرونده آقای جاوید صادق عابدین و خانم مریم موضوع شکایت آقای

محمد علی مسگر زاده پدر مریم ادعا نموده که در موارد مشابه آراء مختلف صادر شده و تقاضای طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت وحدت رویه قضایی کرده است که خلاصه جریان پرونده های یاد شده معروض می گردد:

۱ - آقای مسلم قاضی کله رودی به شرح پرونده ۲۰.۵۸ شعبه اول دادگاه مدنی خاص بطرفیت آقای عباس حبیبی به خواسته فسخ عقدنامه دادخواستی تقدیم داشته است و توضیح داده که خوانده دخترش مهناز قاضی کله رودی ۱۷ ساله را اغفال و بدون کسب اجازه از پدر با او ازدواج نموده و دلائل نیز به شرح محتویات پرونده ارائه نموده و دادگاه پس از تشکیل جلسه رسیدگی به اظهارات طرفین و تجدید جلسه چنین رأی داده است: رأی - بالاخره از بررسی محتویات پرونده و اظهارات خواهان که دخترش بدون رضایت وی ازدواج کرده و اغفال شده است باید توجه داشت اولاً که موجبات فسخ عقدنامه چند چیز است که مورد ادعا از مصادیق هیچ یک از آنها نمی باشد و این که مراجع عالی قدر رضایت پدر را در ازدواج دختر دوشیزه شرط دانسته اند اولاً شرط صحت عقد نمی باشد بلکه شرط کمال عقد است که جنبه اخلاقی دارد که احترام دختر به پدر محفوظ بماند. ثانیاً - هیچ یک از کسانی که حتی اجازه پدر را شرط صحت عقد دانسته اند ازدواج مجدد دختری را که بدون اجازه پدرش با مردی که دلخواهش بوده عقد شده رشیده هم باشد پس از مراسم عروسی و زندگی با یکدیگر برای شخص ثالثی جایز نمی دانند یعنی ازدواج اول را باطل شده اعلام نمی کنند لذا قضیه بی سواد و یا فقر و یا امراضی که علاج آنها امکان داشته باشد موجب ابطال عقد نمی باشد و مسأله کفو بودن از نظر شخصیت مالی و سواد مطرح نیست بلکه جنبه معنوی دارد زیرا همین بودن داماد برای مدتی چند در منزل و آشنایی دختر با پسر روی عواطف و احساس عشق و علاقه ای که در این مدت طرفین با هم علاقمند می گردند و مرتب یکدیگر را در منزل می دیدند ناخودآگاه و آنی پیدا نشده بلکه به مرور این علاقه و محبت در طرفین پیداشده به نحوی که وقتی زیاد می شود دیگر مخالفت پدر را نمی توانند تحمل کنند و از خانه و یا از راه مدرسه طبق قرار قبلی فرار می کنند اگر این علاقه و عشق در آنان به تدریج به وجود نیامده بود به این سادگی محبت و علاقه پدری را دست کم نمی گرفتند و اگر ادعای خواهان که پس از اغفال و آمیزش با دختر در مدت ۲۳ روز سپس اقدام به ثبت ازدواج و صیغه عقد کرده باشند دیگر بطور کلی این ازدواج رضای پدر را لازم ندارد چرا که با تجاوز به دختر قبل از ازدواج، دیگر دوشیزه بودن معنی ندارد و چون هنگام ازدواج دوشیزه نمی باشد لذا اجازه پدر لازم ندارد و خواهان بیشتر به جنبه های عاطفی و رسومات غیر منطقی متوسل شده که هیچ یک از آنان از قبیل موقعیت های اجتماعی و غیره موجب ابطال عقد نمی باشد بخصوص در این برهه از زمان که جوانان بطور کلی از زیر بار قیودات دست و پاگیر و رسومات دوران گذشته می خواهند شانه خالی کنند و در زمان انقلاب به این گونه تمایلات بی معنا که فقط جنبه های قومی و قبیله ای دارد توجه نمی کنند و در واقع به حقیقت زندگی توجه دارند بنابراین ازدواج دو نفر جوان بالغ و رشید که مدت ها یکدیگر را درک کرده اند و اخلاق و رفتار یکدیگر را مدتها در یک خانه ملاحظه نموده اند و با هم تفاهم پیدا کرده اند به نحوی که این علاقه را در خودشان چنان اشباع می بینند که از مخالفت پدر هم چشم می پوشند نمی توان گفت باطل باشد بلکه ازدواج آنان صحیح است و این که اداره ثبت سردفتر را متخلف دانسته و دفترش را معلق نموده است جرمش خلاف دستورات اداری است به عنوان این که بخشنامه ها توجه نشده است لذا ثبت ازدواج را نیز باطل اعلام نمی تواند بنماید و فقط تخلف اداری دانسته است و این که دختر را متهم به عدم عقل سلیم دانسته به دلیلی که ذکر شده با توجه به مطالب یاد شده فقط صرف ادعاست بنابراین صحت اجرای صیغه ازدواج و صحت ثبت آن مورد تأیید دادگاه می باشد و چون این رأی بدون حضور طرفین صادر شده است ظرف ده روز از تاریخ رؤیت قابل تجدید نظر است و ضمناً استناد قضات به مواد ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و غیره دلائلی شرعی ندارد و از نظر شرع مطرود است.

۲ - سپس آقای مسلم قاضی کله رودی به شرح پرونده ت ۳۴-۵۹ بطرفیت آقای عباس حبیبی کله رودی دادخواست تجدید نظر از حکم شماره ۴۳۲-۵۹.۳.۱۲ شعبه مذکور را نموده و شعبه اول دادگاه تجدید نظر مدنی خاص به شرح دادنامه ۲۲-۵۹.۶.۳ چنین رأی داده است: رأی - چون ازدواج دختر باکره و اذن و اجازه پدر طبق نظر فقهای عظام شرط می باشد و بعضی از آنها هم عقد را بدون

اجازه باطل می‌دانند و صحیح نمی‌دانند همانطور که فتوای صریح حضرت آیت‌الله‌العظمی نایب‌الامام خمینی نیز چنین است چنانچه در نامه استفتائیه پاسخ مرحمت فرموده‌اند و در پرونده هم موجود است که آثار صحت عقد بدون اجازه پدر مرتبط نیست منتهی احوط برای پدر آن است که اجازه دهد و اگر اجازه نداد پسر و دختر بایستی از یکدیگر جدا شوند و احوط آن است که بدون طلاق از طرف پسر با مرد دیگری ازدواج ننماید بنابراین حکم صادره از شعبه اول دادگاه مدنی خاص مردود و عقد ازدواج باطل اعلام شده لیکن بر پدر زوجه و همچنین شخص زوجه رعایت احتیاط‌های فوق لازم است. پس از ابطال عقد نکاح به شرح مذکور و برگشت دختر به خانه پدرش و تقدیم دادخواست دیگر از ناحیه دختر به دادگاه در خصوص استرداد طفل شیرخوارش مجدداً دختر و پسر می‌روند و ازدواجشان را به ثبت می‌رسانند و در اصفهان به زندگی خود ادامه می‌دهند و پدر دختر مجدداً و دوباره به شرح ذیل دادخواست می‌دهد.

۳ - آقای مسلم قاضی کلهرودی بطرفیت آقای عباس حبیبی کلهرودی به شرح پرونده ۶۲۴.۹.۵۹ دادخواستی به خواسته ابطال سند ازدواج دوم دخترش با خوانده تقدیم دادگاه مدنی خاص نموده که به شعبه نهم ارجاع گردیده و شعبه مذکور پس از رسیدگی و تشکیل جلسه و استماع اظهارات طرفین و دختر خواهان به شرح ذیل مبادرت به صدور رأی نموده است: (دادنامه ۲۷۹.۹-۱۳۵۹.۱۱.۲۸) رأی دادگاه - نظر به این که دعوای آقای مسلم قاضی کلهرودی در این پرونده و لایحه‌های تقدیمی از سوی ایشان عاری از دلیل است و ازدواج آقای عباس حبیبی کلهرودی با خانم مهناز قاضی کلهرودی که پس از ابطال عقد مجدداً صورت گرفته از نظر این دادگاه بلاشکال است اگر چه شرط بوده ولی در مورد عقد دختر باکره است و مورد پرونده در این ازدواج بیوه بوده و بلاشکال است اگر چه پدر ناراضی است.

۴ - به شرح پرونده کلاسه ت ۵۹-۲۵۴ شعبه اول دادگاه تجدید نظر مدنی خاص تهران آقای مسلم قاضی کلهرودی از رأی شعبه نهم مدنی خاص درخواست تجدید نظر نموده و به موجب رأی شماره ۳۳ مورخ ۶۰.۲.۲ به شرح ذیل اظهار نظر شده است: رأی دادگاه - با توجه به مندرجات محتویات پرونده و لوائح تقدیمی به وسیله خواهان اکثر مطالب ادعایی و دلایل خواهان مربوط به پرونده ازدواج قبلی است که ابطال گردیده و ارتباط چندانی با پرونده مطروحه ندارد و نمی‌توان ازدواج دوم را باطل دانست زیرا به نظر اکثر فقها اجازه ولی دختر در ازدواج مشروط به باکره بودن دختر است و اگر ازاله بکارت به زنا یا شبهه شود چنانکه مورد از مصادیق شبهه است زیرا هر دو زوجین مقرر و معترف می‌باشند که احتمال بطلان ازدواج خود را نمی‌دادیم که در این مورد بحثی است بین فقها که آیا این مورد هم ملحق به باکره است یا خیر که اکثر فقها آن را ملحق به باکره نمی‌دانند و امام خمینی فرموده‌اند بعید نیست که ملحق به باکره نبوده و اجازه ولی شرط نباشد و بعضی دیگر فرموده‌اند وجهی برای الحاق با باکره نیست و تبادر ادعا شده وجهی ندارد (کتاب عروۃ الوثقی فصل اولیاء عقد - مسأله شماره ۲) بنابراین وجهی برای ابطال ازدواج ثانوی نبوده و حکم صادره مورد تأیید است. و اما در دعوی دیگر که خواهان آن آقای محمدعلی و خواندگان آن آقای جاوید صادق عابدین و مریم می‌باشد دادگاهها به شرح ذیل اقدام به صادر حکم نموده‌اند.

۵ - آقای محمدعلی بطرفیت آقای جاوید صادق عابدین و دخترش خانم مریم به خواسته ابطال نکاح مبادرت به تقدیم دادخواست نموده که به شعبه اول دادگاه مدنی خاص ارجاع و چنین توضیح داده است که دختر صغیر او مریم توسط آقای جاوید صادق و پدرش ربوده می‌شود و به کرج برده شده و در دفترخانه رسمی ۵۵ گوهردشت خلاف شرع و قانون و عرف و بدون اجازه او دخترش را به عقد جاوید درآورده‌اند و تقاضای ابطال عقد مزبور را دارد که دادگاه پس از رسیدگی به شرح آتی رأی داده است. رأی دادگاه - در خصوص دادخواست آقای محمدعلی بطرفیت آقای جاوید صادق عابدین دائر به ابطال عقد فیما بین دختر او مریم و جاوید صادق عابدین و این که مدعی است دخترش متولد ۴۳.۴.۲۵ و کمتر از ۱۸ سال در زمان وقوع عقد و حال بوده و آقای جاوید

با کمک پدرش دختر وی را اغفال و به کرج برده و برخلاف فتوای آیات عظام خصوصاً حضرت امام خمینی و صراحت ماده ۱۰۴۲ قانون مدنی که عقد دختر کمتر از ۱۸ سال فقط بستگی به اذن پدر و حتی احتیاجی به اخطار نیز در این مورد ندارد و بدون اطلاع دادن به عقد خود درآورده است و با توجه به دلائل اقامه شده از طرف خواهان و ملاحظه شناسنامه مریم که فتوکپی آن پیوست پرونده است و متولد ۴۳.۴.۲۵ می باشد و در زمان وقوع عقد کمتر از ۱۸ سال تمام داشته و قانوناً عقد دختر کمتر از ۱۸ سال با عنایت به ماده ۱۰۴۲ قانون مدنی که مقتبس از قانون شرع است فقط به اذن پدر بستگی داشته و حتی نیازی به اخطار به پدر دختر در این مورد نبوده و به فرض لزوم اخطار اصولاً همانطور که مریم و جاوید صادق عابدین معترفند روز ۶۰.۱۲.۲۲ دختر از تهران از خانه پدر و مدرسه رفته و روز ۶۰.۱۲.۲۴ عقد آنان آن هم در کرج وقوع یافته یعنی در ظرف کمتر از دو روز و بنابراین امکان اخطار به پدر نمی رود و قانوناً و شرعاً بایستی فاصله ۱۵ روز باشد و به همین جهت در بازرسی که توسط اداره ثبت کرج از دفتر ۵۵ راجع به موضوع مانحن فیه به عمل آمده صریحاً اداره ثبت اعلام داشته صاحب دفتر ۵۵ در مورد وقوع عقد بین مریم و جاوید صادق عابدین مرتکب تخلف شده و خلاف قانون رفتار کرده است و استدلال و عذر صاحب دفتر ۵۵ و استناد وی به فتوای حضرت امام در مسأله ۲۳۷۷ توضیح المسائل صحیح نبوده زیرا نظر امام غیر از آن است که صاحب دفتر اظهار می دارد و حضرت امام خمینی می فرماید که اگر پدر و یا جد پدری غائب باشند به طوری که نشود از آنان اذن گرفت و لذا در فاصله کمتر از ۲ روز از کجا غیبت پدر برای صاحب دفتر احراز شده است و این که آقای جاوید صادق عابدین اظهار می دارد خود را هم کفو دختر می داند اولاً - تشخیص کفو شرعی و عرفی همانطور که حضرت امام خمینی فتوا داده اند و پیوست پرونده می باشند به عهده پدر دختر است نه پسر و دختر که می خواهند ازدواج کنند ثانیاً - به فرض که پدر به واسطه عذر بی جهت اذن برای ازدواج ندهد پسر و دختر بایستی به دادگاه مراجعه و حاکم شرع پس از رسیدگی نظر خود را در مورد این که پسر و دختر هم کفو هستند اعلام و سپس بر اساس نظر دادگاه عمل شود و عمل دختر و پسر قبل از اخذ نظر دادگاه بوده که رعایت اصول شرعی و قانونی در صحت ازدواج به عمل نیامده است و فتوای حضرت امام خمینی و مسأله ۲۳۷۷ حضرت امام در توضیح المسائل و ماده ۱۰۴۲ و حتی ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی (که مربوط به دختری است که از ۱۸ سال تمام بیشتر دارد) مؤید این امر می باشد و بالاخره نظر به این که قوام و دوام یک ازدواج بر اساس صمیمیت و دوستی طرفین و خانواده خصوصاً پدر و مادر طرفین بوده و ادامه زندگی زنشویی جاوید و مریم که پدرانشان همانطور که شخص خواهان و خواندگان اظهار می دارند و فتوکپی پرونده ارسالی بازپرسی حکایت دارد سالهاست که اختلاف داشته و این ازدواج با وضعی که مذکور افتاد اختلاف را بیشتر دامن خواهد زد و از طرفی پدری که با هزار خون دل دختری را بزرگ کرده مسلماً بایستی این حق را داشته باشد که در انتخاب داماد و سرنوشت دخترش دخالت نماید. و بهتر از هر کس در صلاح اندیشی صاحب نظر است مخصوصاً که پسر بیکار و بدون اذن پدر با وضعی نامعقول و خلاف شرع دختر را از مدرسه و خانه از تهران به کرج برده و به عقد خود در می آورد و به همین علت است که آیات عظام و حقوق دانان اذن پدر را لازم دانسته علیهذا نظر به مراتب یاد شده و این که پسر و دختر مزبور دفاعی که محکمه را قانع نماید و قناعت وجدانی ایجاد نماید نکرده و این که پسر (آقای جاوید صادق) می گوید من که نمی دانستم، بایستی صاحب محضر به من می گفت، صحیح نبوده زیرا چهل به قانون رفع تکلیف نمی کند و ادعای دختر مبنی بر این که صبح ۶۰.۱۲.۲۲ مدرسه نرفته و ساعت ده تلفن به جاوید زده و سپس نزد خانواده جاوید رفته و با توجه به گواهی شماره ۲۰۸۱ مورخ ۶۱.۴.۵ دبیرستان که ادعای مریم را تأیید نکرده است به نظر می رسد همانطور که پدر دختر مدعی است مشارالیه را اغفال نموده باشند بنابراین جاوید و مریم به یکدیگر محرم نبوده و زن و شوهر نمی باشند و عقدشان خلاف موازین شرع و عرف وقوع یافته و بنابراین حکم بطلان آن صادر می گردد و رأی صادره قطعی و لازم الاجرا است.

۶ - سپس آقای محمدعلی بطرفیت آقای جاوید صادق عابدین و مریم به خواسته فسخ و ابطال عقد دوم به شماره ۴۳۰۳ مورخه ۶۱.۵.۱۱ دادخواستی به دادگاه مدنی خاص تقدیم و به شعبه اول ارجاع و چنین توضیح داده است که قبلاً به موجب پرونده کلاسه ۱۶۵.۶۰.۱ بطرفیت خواندگان به ابطال سند ازدواج عرضحال تقدیم که منتهی به صدور حکم بر ابطال عقد گردیده ولی

مع الوصف آقای جاوید به دفترخانه اطراف ورامین مراجعه و بدون اذن او دخترش را عقد و به زندگی ادامه می دهند که دادگاه به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده است (دادنامه ۹۴۶-۶۱.۶.۲۷). رأی دادگاه - در خصوص دادخواست آقای محمدعلی بطرفیت جاوید صادق عابدین و مریم دائر به فسخ و ابطال عقد دوم به شماره ۴۳۰۳ مورخ ۶۱.۵.۱۱ و این که مدعی است قبلاً به شرح پرونده کلاسه ۱۶۵.۶۱.۱ بطرفیت خواندگان و پدر جاوید تظلم شده و به عرض رسانده بوده که دخترش مریم را فریب داده و به ازدواج جاوید درآورده اند که به موجب دادنامه شماره ۶۶۵ - مورخ ۶۱.۴.۲۴ عقد آنان باطل و دادنامه قطعی و اجراء گردیده ولی متأسفانه آقای جاوید صادق با کمک پدرش و با گرفتن وکیل دادگاه و قوانین شرع و عرف را ملعبه و بازیچه امیال خود قرار داده و به طور صوری طلاق جاری و سپس مریم و جاوید به عقد یکدیگر بدون اجازه درآمده اند که با توجه به گواهی قاطع و صریح آقای محمدولی تقوایی صاحب دفتر ازدواج ۹ ورامین در مورخه ۱۳۶۱.۵.۲۵ دایر بر این که مریم و جاوید به اتفاق چند نفر به محضر او مراجعه و هیچ اشاره به این که عقد قبلی آنها به وسیله دادگاه باطل شده ننموده اند و فقط اظهار داشته اند از هم جدا شده اند و می خواهند رجوع کنند و حال که از وضع پرونده مطلع شده می بیند حق با پدر دختر است و این که در شرح طلاق مریم و جاوید در مورخه ۶۱.۵.۶ قید شده به واسطه کراهت شدید زوجه ازدواج و با وجود نصایح فراوان که مؤثر واقع نشده طلاق با بذل مهر واقع و به فاصله کمی رجوع واقع و این خود نیز نشانه صوری بودن طلاق می باشد و از طرفی طلاق واقعه از نظر شرعی صحیح نیست زیرا طلاق فقط به شرحی که گذشت صوری داده شده است یعنی در واقع ثبت طلاق بوده و چون مریم و جاوید قصد طلاق و اجرای صیغه مسلماً نداشتند بنابراین شرعاً طلاقی واقع نشده است تا ازدواج بعدی جاوید و مریم مورد بررسی قرار گیرد و در حقیقت ازدواج دومی وجود نداشته بلکه در معنا همان ازدواج اولیه بوده که حکم ابطال آن داده شده است و از طرفی نظر حضرت آیت الله منتظری در قضیه مانحن فیه همین است چون همانطور که اشاره فرموده اند فتوایی نظریه شان توسط جاوید و پدرش ارائه شده زوال بکارت بعد از عقد کذابی یعنی عقد اول که باطل شده به موجب صحت عقد دومی (که این عقد دوم با تشکیل خواندگان و پدر جاوید و احیاناً وکیل آنها ایجاد شده) نمی شود و از اینها گذشته حضرت امام در آنجا که می فرمایند عدم بکارتی که موجب رفع اذن ولی در عقد گردد منظورشان این است که آن بکارتی که به وسیله عقد صحیح از بین رفته باشد شامل می شود نه هر دخول و ازاله بکارتی و از طرفی همانطور که خواهان در دادخواست متذکر گردیده اگر اذن پدر در ازدواج دختر مؤثر نبود پس منظور از فتاوی آیات عظام و قانون شرع و عرف بر چه اساس بوده و اگر روی اساس شرع و عرف عقدی باطل شود و به صرف یک طلاق صوری و عقد بعدی بر همان مبنای طلاق صوری و بدون اذن پدر واقع گردد پس حکم اولیه ابطال عقد چه ضمانت اجرایی دارد و فلسفه فتاوی امام و سایر آیات عظام و قوانین شرع و عرف برای چه بوده است و حکمی هم که بر همین زمینه صادر می گردد چه معنی داشته است بنابراین درخواست و دادخواست آقای محمدعلی پدر دختر (مریم) همانطور که قبلاً دستور داده شده با توجه به ابطال عقد اولیه مجدداً صحیح به نظر می رسد و حکم به ابطال عقد دوم نیز داده می شود و رأی صادره به شرحی که گذشت، قطعی است.

نظریه - همانطور که ملاحظه می فرمایید بین آراء صادره از ناحیه شعبه نهم دادگاه مدنی خاص در پرونده ۹۰۵۹-۶۲۴ مورخ ۵۹.۱۱.۲۸ موضوع دادنامه ۲۷۹.۹ و دادنامه شماره ۶۰.۲.۲-۳۳ پرونده ت - ۵۹-۲۵۴ از شعبه اول تجدید نظر مدنی خاص از یک طرف و رأی صادره از ناحیه شعبه اول دادگاه مدنی خاص تهران به شماره دادنامه ۹۴۶-۶۱.۶.۲۷ که قطعی اعلام گردیده از طرف دیگر از نظر استنباط از قوانین شرعی و قانونی و عرفی در موارد مشابه تهافت و اختلاف موجود است لذا به استناد ماده ۳ اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب یکم مرداد ماه ۱۳۳۷ تقاضای طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت اتخاذ تصمیم مقتضی می نماید.

حسن فاخری - معاون اول دادستان کل کشور

جلسه وحدت رویه به تاریخ روز چهارشنبه ۱۳۶۳.۱.۲۹ جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی ریاست دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای سیدبابا صفوی نماینده دادستان کل کشور و جنابان

آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای سیدبابا صفوی نماینده جناب دادستان کل کشور مبنی بر "حسب نظر جناب دادستان کل کشور که قرائت و ضمیمه پرونده گردیده" رأی شعبه نهم، موضوع دادنامه ۲۷۹۰۹ مورخ ۱۳۵۹.۱۱.۲۸ مبنی بر صحت عقد ازدواج دوم درست و خالی از اشکال است" که عین نظریه حضرت آیت الله صانعی دادستان کل کشور نیز بدین شرح می باشد "به نظر می رسد که رأی شعبه نهم مدنی خاص موضوع دادنامه شماره ۲۷۹۰۹ مورخ ۱۳۵۹.۱۱.۲۸ مبنی بر صحت عقد ازدواج دوم درست و خالی از اشکال باشد، چون مضافاً بر این که مسأله ولایت پدر در ازدواج باکره مورد اختلاف بین فقها است تا جایی که مرحوم سید در عروة الوثقی مسأله ۱ از فصل اولیاء عقد ۵ قول نقل می نماید و آن قدر مسأله پیچیده می باشد که مرحوم سید با آن فقاقت و صراحت در فتوا با احتیاط می گذرد و امام امت هم در تحریر الوسیله مسأله ۲ همان فصل ۴ قول نقل می کند و باز با احتیاط در مسأله می گذرد و با این وضع چگونه می توان حکم به بطلان نکاح دوم داد تا جایی که دختر بتواند به غیر ازدواج نماید با بودن و مراجعه به مسأله ۲ از فصل اولیاء عقد عروه، قضیه روشن و آشکار می گردد چون امام و غیر واحدی از محشین عروه الحاق رابعید دانسته و امام در ذیل جمله (سید ولا یبعد اللاحق) می فرماید (بل لایبعد عدمه للن لایترک الاحتیاط فیه و فیه تالیه) و جمله لایبعد، فتوای است و احتیاط مستحب از همه گذشته دلیل مرحوم سید تبادر غیر مزوجه است از باکره که ضعف آن آشکار است و مورد حکم وحدت رویه از زنا یا شبهه خارج نمی باشد چون اگر واقعاً زوج و زوجه با علم به بطلان نکاح آمیزش نموده که زنا است و اگر به خیال صحت بوده شبهه و مورد فتوای امام هر دواست و اما آنچه مستند حکم شعبه اولی آمده که می گوید زوال بکارت بعد از عقد کذایی یعنی عقد اول که باطل شده موجب صحت عقد دوم نمی شود بسی جای تأسف است چون وقتی که عقد کذایی بوده، یعنی از روی فریب و فرض آن همان موجب صحت است مثل زوال با عقد صحیح، منتها در عقد صحیح قضیه روشن است و در زنا و شبهه به طور عدم به عدولی هر دو فتوای است و اما نقلی که از امام نموده تا آخر مطلب معلوم نمی باشد و اما آنچه بعد در مستند آمده (لیس علی تمامیه با زیر من الاعتبار و لا اعتبار بالاعتبار) مشاوری نموده و اکثریت قریب به اتفاق چنین رأی داده اند.

رأی وحدت رویه شماره ۱ مورخ ۱۳۶۳.۱.۲۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

با توجه به نظر اکثر فقها و به ویژه نظر مبارک حضرت امام مدظله العالی در حاشیه عروة الوثقی و نظر حضرت آیت الله العظمی منتظری که در پرونده منعکس است و همچنین با عنایت به ملاک صدر ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی عقد دوم از نظر این هیأت صحیح و ولایت پدر نسبت به چنین عقدی ساقط است و مشروعیت دخول قبل از عقد شرط صحت عقد و با شرط سقوط ولایت پدر نیست و دخول مطلقاً (مشروع باشد یا غیر مشروع) سبب سقوط ولایت پدر می باشد بنابراین رأی شعبه نهم مدنی خاص موضوع دادنامه شماره ۲۷۹۰۹-۵۹۰۱۱-۲۸ دایر بر صحت عقد دوم طبق موازین شرعی و قانونی صادر شده و صحیح است و این رأی برای محاکم در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تغییر نام

اثبات دعوی حذف نام زائد و منافی با شهرت دارنده اسناد سجلی با شهادت شهود

رای واحدت رویه شماره ۲۲۴ مورخ ۱۳۴۹/۷/۸ «به موجب رونوشت احکامی که اداره حقوقی وزارت دادگستری پیوست نامه شماره ۷-۵۹۷۳ مورخ ۱۳۴۵/۱۰/۱۱ کرده و ضمیمه این نامه است در خصوص تغییر نام مندرج در شناسنامه آرای متضادی از شعب مختلف دادگاه‌های استان صادر شده است از جمله طبق پرونده ۷۹۵/۴۱ شعبه پنجم دادگاه‌های استان مرکز در مورد ادعای «ش» که به خواسته اصلاح شناسنامه فرزندش از حیث حذف نام علی از اول اسم او به دادگاه شهرستان تقدیم دادخواست کرده و حکم بر اصلاح شناسنامه صادر شده و اداره آمار پژوهش خواسته است چنین رای داده است:

(خلاصه اعتراض اداره پژوهش خواه بر دادنامه پژوهش خواسته این است که اسناد سجلی موالید شماره ۱۱۲۷ صادره از بخش تهران بنا به اظهار خواهان بدوی (پدر) و به استناد گواهی قابله توسط مأمور ثبت احوال و در حدود صلاحیت آنان تنظیم شده و ابداً اختلاف و اشتباهی در اسناد مورد بحث رخ نداده تا مشمول ماده (۴۴) قانون ثبت احوال گردد و شهادت شهود مؤثر در امر نیست که مجموعاً موجه و مؤثر به نظر می‌رسد زیرا سند ولادت شماره ۱۱۲۷ در مدت مقرر در ماده ۲ قانون آمار و ثبت احوال تنظیم یافته و به موجب ماده (۹۹۹) قانون مدنی در عداد اسناد رسمی محسوب می‌شود و مطالب یاد شده در این قبیل اسناد با شهادت شهود قابل تغییر و تبدیل نیست و چون دادگاه بدوی توجه مراتب فوق رای صادر کرده دادنامه از این جهت مخدوش به نظر می‌رسد و دادگاه به تجویز ماده (۵۱۵) قانون آیین دادرسی مدنی آن را فسخ و رای بر بطلان دعوی خواهان بدوی و نتیجه صحت اسناد سجلی شماره ۱۱۲۷ صادر و اعلام می‌دارد. در صورتی که حسب پرونده ۴۷۱/۴۵ شعبه ۶ دادگاه‌های استان مرکز در مورد دعوی «الف» که به خواسته حذف نام خدیجه از شناسنامه موی علیهای خود در دادگاه شهرستان طرح کرده و دادگاه حکم بر حذف نام خدیجه از اول اسم ... صادر کرده و اداره آمار پژوهش خواسته چنین رای داده است:

(آنچه از مراجعه به ماده (۹۹۹) قانون مدنی استفاده و استنباط می‌شود این است که قانونگذار سند سجلی را صرفاً در مورد تاریخ تولید رسمی تلقی و تغییر مندرجات آن را فقط با شهادت شهود امکان‌پذیر ندانسته والا در مورد حذف نام زائد از شناسنامه در صورتی که ادعای مدعی به ادله کافی مقرون باشد منع قانونی مشاهده نمی‌شود بنا به مراتب مسلم فوق و نظر به این که از مراجعه به اظهارات اتفاقی گواهان قید اضافی خدیجه در شناسنامه متعلقه به ... استفاده می‌شود دادگاه دادنامه بدوی را که صحیحاً صادر شده و مفاداً از الزام حذف خدیجه از شناسنامه ... حکایت دارد تأیید و استوار می‌کند). به قسمی که ملاحظه می‌فرمایند شعبه ۵ دادگاه‌های استان مرکز شهادت شهود را در مورد اسناد سجلی که در مدت مقرر قانونی یعنی در مدت مقرر در ماده (۲) قانون آمار و ثبت احوال صادر شده باشد مؤثر ندانسته و چنین اسنادی را به موجب ماده (۹۹۹) قانون مدنی در عداد اسناد رسمی دانسته و برعکس شعبه ششم دادگاه‌های استان مرکز شهادت شهود را جز در مورد تاریخ تولید مؤثر تشخیص داده است بنا به مراتب مذکور که این اختلاف نظر در احکام مختلف دادگاه‌های استان دیده می‌شود لازم است رویه واحدی اتخاذ گردد با استناد به ماده (۲) از مواد اضافی به قانون آیین دادرسی کیفری تقاضای طرح قضیه را در آن هیأت جهت اتخاذ تصمیم و ایجاد رویه واحد دارد. دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی هیأت عمومی دیوان عالی کشور در ۱۳۴۹/۷/۸ تشکیل گردید پس از طرح و بررسی اوراق پرونده و قرائت گزارش مربوط و کسب نظریه جناب آقای دادستان کل مبنی ب: قبلاً لازم می‌دانیم عین مندرجات دو عرضحال مورد بحث را نقل نمایم. در شعبه ششم دادگاه‌های استان مرکز عرضحال ذیل مطرح بوده است:

«در شناسنامه شماره ۱۰۹۱ صادر از بخش ۲ تهران دو نام خدیجه و (...) نوشته شده و چون صاحب شناسنامه منحصرأً به نام (...) خوانده می‌شود و نام (خدیجه) که در شناسنامه می‌باشد ایجاد زحمت نموده است تقاضا دارد مقرر دارند نام (خدیجه) از شناسنامه حذف شود». در شعبه پنجم دادگاه استان مرکز عرضحال دیگری به شرح ذیل تنظیم شده است:

«ریاست دادگاه شهرستان تهران محترماً به عرض می‌رساند اسم فرزند اینجانب (ش) در شناسنامه مربوط علی (...) قید گردیده چون داشتن دو نام معقول به نظر نمی‌رسد و نیز نامبرده از بدو تولد تاکنون فقط به اسم .. نامیده شده و به همین نام مشهور گردیده است از این رو با عرض مراتب فوق و با تقدیم سه برگ رونوشت مصدق شناسنامه و یک برگ استشهادیه مبنی بر صحت عرایض استدعا دارد در مورد حذف علی (ع) از شناسنامه نامبرده اقدام مقتضی معمول فرمایند. با تقدیم احترام (...)». آیا دو عرضحال فوق در دادگاه‌های شهرستان قابل قبول بوده است؟ در ماده (۴۴) قانون اصلاح قانون ثبت احوال مقرر گردیده «هر گاه اختلافی راجع به اسناد سجلی ایجاد شود و یا برای یک نفر برگ‌های مکرر صادر شده باشد رسیدگی به اختلاف و ابطال برگ‌های اضافی در دادگاه شهرستان محل صدور شناسنامه به عمل می‌آید». همین طور قانون مدنی در ماده (۹۹۶) چنین نگاشته است:

«اگر عدم صحبت مطالبی که به دایره سجل احوال اظهار شده است در محکمه ثابت گردید مراتب باید در دفاتر مربوط سجل احوال قید شود». با توجه به دو عرضحال که فوقاً عین آن نقل شد مسلم می‌گردد که ابداً اختلافی در تنظیم دو سند سجل احوال مورد بحث وجود نداشته است در هر دو عرضحال هر دو خواهان اذعان دارند که برای هر یک از دو صاحب سجل احوال دو نام کوچک کرده‌اند و اداره سجل احوال هم آن دو نام کوچک را در دفتر ثبت نموده و به تبع آن سند سجلی صادر کرده است و دو خواهان‌ها تقاضا کرده‌اند یکی از دو نام کوچک از سجل حذف شود. از طرفی مسلم است که تغییر نام کوچک بر خلاف نام خانوادگی که تغییر آن طبق ماده (۹۷) آیین‌نامه سجل احوال محدود به پنج مورد است بلاشکال می‌باشد. زیرا هر کس حق دارد هر اسم کوچکی که بخواهد انتخاب کند و یا اسم کوچک انتخاب شده را بدون ذکر هیچ علتی تغییر دهد با توجه به ماده (۴۴) قانون ثبت احوال و ماده (۹۹۶) قانون مدنی که فوقاً هر دو آن‌ها ذکر شد دادگاه‌های تالی در دو قضیه مورد بحث فاقد صلاحیت بوده‌اند و حذف یکی از دو نام در صلاحیت اداره سجل احوال می‌باشد و اداره مزبور مکلف است در مقام تغییر آن برآید. نظیر این قضیه تقاضای اسقاط حق فسخ که در سند رسمی قید گردیده از طرف دارنده حق و با ابراء ذمه مدیون از طرف طلبکار است. در این دو مورد شخصی که می‌خواهد حق فسخ خود را ساقط کند و با ذمه بدهکار خود را از دین ابراء نماید بدون مراجعه به دادگاه به دفتر رسمی می‌رود و تقاضای خود را بدون ایتان هیچ دلیلی حتی شهادت شهود در سند درج می‌نماید. نتیجه رسیدگی دادگاه‌ها به این قبیل تقاضاهای تغییر نام کوچک این خواهد شد که وقت خود را صرف اموری کنند که در خورد صلاحیت اداره سجل احوال است و دعاوی که در صلاحیت خاصه دادگستری است به واسطه رسیدگی به این قبیل تقاضاها به تأخیر افتد. استعجاب دادسرای دیوان عالی کشور از شعبه ششم دادگاه استان از جهت این است که شعبه مزبور قبلاً یعنی در تاریخ ۱۳۴۲/۹/۱۳ در مورد «ز» پژوهشخواه از خود نفی صلاحیت کرده و چنین اظهارنظر نموده است: «تغییر نام کوچک از مصادیق ماده (۴۴) قانون نمی‌باشد تا درخواست مزبور از دادگاه موجه باشد بنابراین تقاضای پژوهشخواه غیر موجه بوده و بدین جهت رأی بدوی تأیید می‌شود». با داشتن چنین نظر صائبی متأسفانه شعبه مزبور در تاریخ ۱۳۴۵/۹/۲۹ در مورد تقاضای «الف» خود را صالح دیده و رأی به حذف نام خدیجه صادر کرده است. در فرانسه با این که در این قسمت قانونی وجود ندارد رویه قضایی تغییر نام کوچک و نام خانوادگی و لقب را در صلاحیت مراجع اداری قرار داده است.

۲۰۷- La demande en rectification ne peut pas etre utilisee pour solliciter le changement d`un nom regulierement porte
l`adjonction d`un surnom ; il y a lieu alors a une instance administrative en changement ou en addition de nom.
(Encyclopedie de Dalloz. Repertoire de droit civil Tome I Page ۹۳)

از شعبه مزبور در قضیه مورد بحث دو نظریه تراوش یافته که قابل تأمل است و لازم می‌باشد ذیلاً در اطراف آن بحث شود. نظریه اول چنین است «آنچه از مراجعه به ماده (۹۹۹) قانون مدنی استفاده و استنباط می‌شود این است که قانونگذار سند سجلی را صرفاً در

مورد تاریخ تولد رسمی تلقی و تغییر مندرجات آن را فقط با شهادت شهود امکان پذیر ندانسته است». اتخاذ چنین نظری علاوه بر این که قوام و اعتبار اسناد سحلی را به کل از هم می گسلاند بر خلاف قانون مدنی و قانون اصلاح سجل احوال می باشد.

در قانون مدنی و قانون اصلاح قانون سجل احوال موادی وجود دارد که دلالت بر رسمی بودن تمام مندرجات اسناد سجلی می‌کند و آن مواد به قرار ذیل است: (سایر مطالب راجع به سجل احوال به موج قوانین و نظامنامه‌های مخصوصه مقرر است) ماده (۹۹۳) قانون مدنی «امور ذیل باید در ظرف مدت و به طریقی که به موجب قوانین یا نظامات مخصوصه مقرر است به دایر سجل احوال اطلاع داده شود. ۱. ولادت هر طفل و همچنین سقط هر جنینی که بعد از ششم از تاریخ حمل واقع شود. ۲. ازدواج اعم از دائم و منقطع ۳. طلاق اعم از بائن و رجعی و همچنین بذل مدت ۴. وفات شخص».

ماده (۱۲۸۷) قانون مدنی «اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آن‌ها و بر طبق مقررات قانون تنظیم شده باشد رسمی است». مؤید مواد فوق الذکر ماده (۴۷) قانون اصلاح قانون ثبت احوال می‌باشد به این شرح: «مندرجات دفاتر ولادت و فوت و اسنادی که بر طبق آن صادر می‌شود و تمام محتویان و امضاهای مندرج در دفاتر از اسناد رسمی بوده و معتبر خواهد بود». آیا با وجود این مواد صریح می‌توان ادعا کرد که در ورقه سجل احوال تنها تاریخ ولادت رسمی است و سایر مندرجات غیر رسمی تلقی می‌شود؟ آیا اظهارنظر شعبه ششم در این قسمت ضربت هراسناکی بر اعتبار اسناد سجلی که در شئون اجتماعی فرد و کشور مؤثر است وارد نمی‌سازد؟ آیا قید ازدواج و طلاق که طبق ماده (۲۸) قانون اصلاح قانون ثبت احوال باید از طرف سردفتر رسمی در صفحه مخصوص شناسنامه طرفین قید گردد غیررسمی می‌باشد. ماده (۲۸) قانون فوق به شرح زیر است: «ازدواج و طلاق از طرف سردفتر رسمی در صفحه مخصوص شناسنامه طرفین قید می‌گردد. با منع صریح ماده (۱۳۰۹) قانون مدنی که قائم بر نظم عمومی است آیا با شهادت شهود که در معرض اغوائت گوناگون قرار می‌گیرند می‌توان سایر مندرجات شناسنامه را از قبیل موت، ازدواج، طلاق که در خیلی از مسائل مالی مانند وصیت وارث و مسائل غیر مالی مانند احوالات شخصیه تأثیر دارد مخدوش ساخت. آیا عدم رعایت مواد مربوط به نظم عمومی ایجاد اختلال قضایی و اجتماعی نمی‌نماید.

On ne peut rien prouver par temoins contre le contenu de l'acte. C'est-a-dire de contraire aux enonciations dispositives de cet acte ni outre ce contenu c'est-a-dire rien qui aurait ete soi-disant omis. Cette interdiction interesse l'ordre public."

نظریه دوم شعبه ششم دادگاه استان چنین است: «نظر به این که از مراجعه به اظهارات اتفاقی گواهان قید اضافی خدیجه در شناسنامه متعلقه به ... استفاده می‌شود دادگاه دادنامه بدوی را که صحیحاً صادر شده و مفاداً از الزام حذف خدیجه از شناسنامه ... حکایت دارد تأیید و استوار می‌نماید». از این اظهار نظر این طور استنباط می‌شود که اگر شهود خواهان راجع به قید اضافی (خدیجه) اتفاق نظر نداشتند و یا اظهار می‌کردند چون خدیجه یک نام متبرکی است قید (...) باید حذف شود دادگاه می‌بایست تقاضای خواهان را رد نماید اگر فرض شود شخصی تغییر نام کوچک خود را بدون ذکر هیچ علتی خواستار شود آیا الزام او به آوردن شاهد موجب سخریه نمی‌گردد؟ آیا اگر خود شخص به طور ساده اظهار نماید نام کوچک او را به اسم دیگر تبدیل نمایند این تقاضا غیر قابل قبول بوده ولی اگر شهود الزامی گفتند «ما شهادت می‌دهیم که خواهان میل دارد نام کوچک خود را تغییر دهد» آن وقت اصدار حکم مبنی بر جواز تغییر نام کوچک بلاشکال است؟ همان طور که فوقاً تذکر داده شد انتخاب اسم کوچک در اختیار انتخاب کننده است و

می‌تواند هر اسمی را که در زمره نام‌های غیر مجاز نباشد. انتخاب کند و برای این کار نه احتیاج به مداخله دادگاه دارد و نه نیازی به آوردن شهود بلکه خود اداره سجل احوال مکلف است به تقاضای او ترتیب اثر دهد. در این قضیه شعبه ششم دادگاه استان می‌بایستی به مشابه دادخواست «ر» که فوقاً به آن اشاره شد از خود نفی صلاحیت کرده باشد و بر فرض هم که درخواست خواهان را در صلاحیت خود می‌دیده احضار شهود و صرف وقت برای استماع شهادت آنان ضرورت نداشته است. عیب قبول شهادت در این قبیل تقاضاها صرف‌نظر از گرفتن وقت دادگاه این خواهد بود که اگر اظهارات شهود زائد بودن نام کوچک مورد درخواست خواهان متفق نبود و یا شهود با حذف نامی که خواهان خواستار تغییر آن شده است اظهار عقیده ننماید دادگاه نمی‌تواند به تقاضای خواهان ترتیب اثر دهد در صورتی که تغییر نام کوچک منوط به تقاضای خواهان بوده و ابداً نیازی به استماع شهادت شهود ندارد. شعبه پنجم دادگاه استان نیز در قبال ایراد نماینده سجل احوال به این که «ابداً اختلاف و اشتباهی در سند مورد بحث که از مصادیق ماده (۹۹۹) قانون مدنی می‌باشد رخ نداده ۸ تا مشمول ماده (۴۴) قانون ثبت احوال گردد» مکلف بوده قرار عدم صلاحیت صادر کند. مضافاً به این که نظریه شعبه پنجم مزبور مبنی بر این که نام کوچک را نمی‌توان از سند سجلی به واسطه رسمی بودن آن تغییر داد» قابل قبول نیست. برای این که مطلب کاملاً روشن شود لازم می‌دانیم راجع به دو موضوع زیر جلب نظر هیأت عمومی را بنمایم:

اولاً - در اعتبار اسناد سجلی. دوماً - در تصحیح اسناد سجلی. اعتبار اسناد سجلی طبق ماده (۱۲۸۷) قانون مدنی مبنی بر اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آن‌ها و بر طبق مقررات قانونی و تنظیم شده باشند رسمی است مسلم است که دفاتر سجل احوال و شناسنامه‌ها که منعکس کننده دفاتر است از اسناد رسمی به شمار می‌آیند. ضمانت اجرایی اعتبار اسناد سجلی را قانون مدنی در ماده (۱۲۹۲) به شرح زیر تصریح کرده است «در مقابل اسناد رسمی یا اسنادی که اعتبار اسناد رسمی را دارد انکار و تردید مسموع نیست و طرف می‌تواند ادعای جعلیت به اسناد مزبور کند یا ثابت نماید که اسناد مزبور به جهتی از جهات قانون از اعتبار افتاده است». اعتبار اسناد سجلی دو قسم است: گاهی نسبت به اعلام کننده و اشخاص ثالث هر دو معتبر است و گاهی اعتبار آن فقط نسبت به اعلام کننده است ماده (۴۷) قانون اصلاح قانون ثبت احوال هر دو قسم را به شرح زیر پیش‌بینی کرده است «مندرجات دفاتر ولادت و فوت و اسنادی که بر طبق آن صادر می‌شود و تمام محتویات و امضاهای مندرجه در اسناد رسمی علاوه بر اعتبار آن نسبت به اعلام کننده نسبت به اشخاص ثالث نیز معتبر می‌باشد مگر آن که خلاف آن در دادگاه ثابت شود. سایر اسناد سجلی که طبق مقررات قانون با تشریفات مذکور در بالا تنظیم شده نیز اسناد رسمی است و لکن در مقابل اشخاص ثالث معتبر نخواهد بود». در این جا باید توضیح داده شود که قانون برای ثبت ولادت‌هایی که در سال اعلام می‌شود دفاتر خاصی را در نظر گرفته به نام دفتر موالید که ولادت طفل در مدت مقرر در قانون در آن ثبت می‌شود ولی چون اغلب شناسنامه‌ها در سابق پس از تاریخ تولید صادر شده است و تاریخ تولید دقیقاً اعلام نشده است به همین جهت این قبیل ولادت‌ها در دفتر مخصوص به اسم دفتر غیر موالید ثبت شده است - ولادت و فوتی که در دفاتر غیر موالید ثبت گردیده فقط نسبت به اعلام کننده معتبر است و نسبت به اشخاص ثالث اعتبار ندارد. تصحیح اسناد سجلی به طور کلی اسناد رسمی اعم از اسناد سجلی و غیره اگر صحیحاً صادر نشده باشد قابل خدشه است و می‌توان خواستار تصحیح آن شد زیرا اهمیت اسناد رسمی برای این است که تا خلاف آن ثابت نشده معتبر است ولی اگر دلایلی وجود داشته باشد که مخدوشیت یک سند رسمی را ثبات کند دیگر نباید به عذر این که سند از طرف مأموری رسمی تنظیم شده برای آن سند اعتبار قائل شد بلکه باید در مقام اصلاح آن برآمد تا اعتبار سایر اسناد رسمی محفوظ بماند. قانون مدنی در مورد اسناد سجلی این معنی را تصریح کرده است «اگر عدم صحت مطالبی که به دایر سجل احوال اظهار شده در محکمه ثابت گردد یا هویت کسی که در دفتر سجل احوال به عنوان مجهول الهویه قید شده است تعیین شود و یا حکم فرضی غائب ابطال گردد مراتب باید در دفاتر مربوطه سجل احوال قید شود». همین طور ماده (۴۴) قانون اصلاح قانون ثبت احوال نیز مقرر داشته «هر گاه اختلافی راجع به اسناد سجلی ایجاد شود و یا برای یک نفر برگ‌های مکرر صادر شده باشد رسیدگی به اختلاف و ابطال برگ‌های اضافی در دادگاه شهرستان محل صدور شناسنامه به عمل می‌آید چنین دادنامه فقط راجع به نظام

"A Cote enonciations relatives aux constatations que l'officier de l'etat civil a relevees personnellement, ex prepris sensibus, il y a celles qui emanent des declarants et que l'officier de l'etat civil s'est contente de reproduire, sans en pouvoir constater la sincerite. Par exemple, l'indication de l'heure de la naissance, celle des noms des pere et mere de l'entant dans un acte de naissance, celle des prenom et nom du defunt dans un acte de deces, etc. Il n'y a pas de raison pour attacher a ces enonciations, ne faisant que reproduire l'affirmation d'un simple particulier, l'affirmation dont l'officier de l'etat civil ne peut verifier la sincerite, une force probante aussi grande qu'a celle de l'officier lui-meme investi par la loi d'une mission de confiance. Par consequence, quand une personne conteste l'une des indications portees dans la copie de l'acte de l'etat civil, il importe de distinguer suivant qu'elle attaque la sincerite du redacteur de l'etat civil ou celle des parties qui y ont compare. C'est dans le premier cas seulement que le contestant est obligedesuivre les formes de l'inscription de faux"

مشاور نموده به شرح زیر بیان عقیده می نمایند:

«با دقت و تعمق در محتویات دو پرونده که یکی به حکم شماره ۷۹۵/۴۱ مورخ ۱۳۴۱/۳/۲۹ شعبه پنجم و دیگری به حکم شماره ۴۷۱/۴۵ مورخ ۱۳۴۵/۹/۲۹ شعبه ششم دادگاه استان مرکز منتهی گردیده چنین معلوم می‌شود که در هر دو دادخواست عنوان تقاضا این بوده است که چون برای مولی علیه درخواست کننده در اسناد سجلی او دو نام ذکر گردیده ولی او به یکی از این دو نام مشهور است و داشتن دو نام برای یک شخص مناسب نیست یکی از آن دو حذف شود و برای اثبات این که دارنده اسناد سجلی به نام مورد درخواست حذف شهرت ندارد بلکه فقط به نام دیگر مشهور است به شهادت شهودی که از این امر اطلاع دارند تمسک گردیده و مؤدای شهادت شهود مزبور نیز مبنی بر همین اظهار بوده و شعبه پنجم دادگاه استان در حکم خود به استناد ماده (۹۹۹) قانون مدنی مندرجات سند ولادت را با شهادت شهود قابل تغییر ندانسته و بر بطلان دعوی رأی داده ولی شعبه ششم با استناد به گواهی گواهان این درخواست را موجه دانسته و بر حذف یکی از دو نام رأی داده است گرچه استدلال شعبه ششم دادگاه استان در این مورد وجهه قانونی ندارد و متعاقب ماده (۹۹۹) قانون مدنی در ماده (۴۷) قانون اصلاح قانون سجل احوال مصوب سال ۱۳۱۹ تمام مندرجات دفاتر و اسناد سجلی که با تشریفات مقرر در آن قانون تنظیم گردیده است از اسناد رسمی شناخته شده ولی نظر به این که به حکایت جریان کار معلوم می‌شود تقاضاکنندگان مندرجات اسناد سجلی را هنگام تنظیم آن صحیح دانسته و دعوی آنان مبنی بر مخدوش بودن آن اسناد نیست بلکه مورد درخواست آنان حذف یکی از دو نام مذکور در اسناد است که آن را زائد و منافی با شهرت دارنده اسناد مزبور می‌دانند و این ادعا مخالف با مندرجات سند رسمی نیست تا بتوان مورد را مشمول دو ماده (۹۹۹) و (۱۳۰۹) قانون مدنی دانست درخواست مزور موضوعاً از حدود منع آن دو ماده خارج و شهادت شهود در چنین مواردی قابل ترتیب اثر می‌باشد. «این رأی به موجب ماده (۳) اضافی به قانون آیین دادرسی کیفری لازم الاتباع است»

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

وقف

عدم قابلیت اثبات عقد وقف صرفاً با شهادت شهود^{منسوخ} (۳۹۲۵)

عدم قابلیت اثبات عقد وقف صرفاً با شهادت شهود آرای سال ۱۳۳۷ رأی وحدت رویه شماره ۳۹۲۵ مورخ ۱۳۳۷/۱/۱۵ چون به موجب صریح ماده (۱۳۰۶) قانون مدنی عقد وقف صرفاً به وسیله شهادت شهود قابل اثبات نیست از این رو نظر شعبه چهارم دیوان عالی کشور صحیح و منطبق با ماده مزبور بوده است بدیهی است که غاصبیت ید متصرف به عنوان مالکیت یا سبق تصرف وقف به وسیله شهادت شهود قابل اثبات است این رأی به موجب ماده واحده مصوب ۱۳۲۸/۴/۷ کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی لازم‌الاتباع می‌باشد.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

وقف

تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است، تصرف به عنوان وقفیت نیز دلیل وقفیت است (۶۹۹)

رأی وحدت رویه شماره ۶۹۹ مورخ ۱۳۳۴/۴/۱۷ پس از قرائت رأی‌های صادره از شعبه ۴ و ۶ و استماع توضیحات آقایان رئیس‌ان و مستشاران شعبتین نامبرده و مذاکره و بحث در اطراف مسأله روشن شد که نسبت به اصل و اساس حکم قضیه اختلاف نظر و رویه بین دو شعبه نبوده است و هر دو شعبه در مسائل زیر متفق می‌باشد:

۱. به طوری که طبق ماده (۳۵) قانون مدنی تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است تا خلافش ثابت شود تصرف به عنوان وقفیت نیز دلیل وقفیت است تا خلافش محرز شود.

۲. تصرف به عنوان وقف قابل اثبات یا شهادت شهود است.

۳. ید فعلی حاکم بر ید سابق است. یعنی تصرف فعلی به عنوان مالکیت را تصرف سابق وقف (ولو ثابت شود) از اعتبار ساقط نمی‌کند مگر در صورتی که ضمن اثبات تصرف سابق وقف محرز شود که منشأ تصرف فعلی مالکانه غصب و بدون مجوز قانونی عدواناً عین موقوفه از تصرف وقف انتزاع شده است و در این صورت تصرف وقف معتبر است تا خلافش ثابت شود.^۱

با توافق نظر در سه اصل فوق مجال و موردی برای اختلاف نظر شعبتین باقی نبوده است تا برای رفع آن و توحید رویه موضوع طرح و اخذ رأی هیأت عمومی به عمل آید.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

^۱ در تعارض تصرف فعلی با وقفیت سابق، وقفیت سابق مقدم است. مثلاً ملکی الآن در تصرف حسن است دو نفر شاهد می‌آیند می‌گویند این ملک پارسال وقف بوده (وقفیت سابق ثابت شد) و ملک را از تصرف (حسن) می‌گیرند. چون امکان انتقال و تملک وقف خلاف اصل است. (دکتر شهبازی)

فهرست آراء وحدت رویه

آراء وحدت رویه	۲
با عدم صدور آراء مختلف در استنباط از قانون نمی توان رای وحدت رویه صادر کرد	۲
صلاحیت	۲
رسیدگی به جرم قاچاق کالاهای ممنوع مطلقاً در صلاحیت دادگاه انقلاب است (۷۳۶)	۶
صلاحیت	۱۰
تغییر قاضی صادرکننده قرار امتناع از رسیدگی نافی صلاحیت دادگاه مرجوع الیه نخواهد بود (۷۳۵)	۱۱
خسارت بدنی	۱۳
مطالبه خسارت از صندوق تامین خسارت های بدنی نیازمند تقدیم دادخواست نیست (۷۳۴)	۱۳
بیع	۱۸
در صورت کاهش ارزش ثمن، در بیع فاسد، بایع قانوناً ملزم به جبران آن است (۷۳۳)	۱۸
تعیین تاریخ وفات	۲۲
در صورت نامعلوم بودن تاریخ واقعه فوت یا ادعای خلاف آن، نیازمند اظهار نظر قضایی است (۷۳۲)	۲۲
آزادی مشروط	۲۴
اظهارنظر درخصوص آزادی مشروط با دادگاه صادرکننده حکم قطعی خواهد بود (۷۳۱)	۲۴
تغییر کاربری	۲۶
حذف عوارض از شمار مجازات های بزه تغییر کاربری مساعد به حال متهم نمی باشد (۷۳۰)	۲۶
کلاهبرداری رایانه ای	۲۹
جرم کلاهبرداری رایانه ای به محض برداشت وجه از حساب شاکی در مبدأ تحقق می یابد (۷۲۹)	۲۹
قاچاق کالا و ارز	۳۰
پرونده های قاچاق کالا و ارز قابل تجدید نظر است (۷۲۸)	۳۰
قاچاق اسلحه	۳۳
رسیدگی به خرید و فروش، حمل و نقل، نگهداری سلاح و ... در صلاحیت دادگاه عمومی است (۷۲۷)	۳۳
اسناد ثبت احوال	۳۵
دادگاه محل اقامت خواهان صالح به دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال است (۷۲۶)	۳۵
اعتراض ثالث در اسناد غیر رسمی	۳۷
اعتراض ثالث، چنانچه مستند به سند غیر رسمی باشد قابل تجدید نظر است (۷۲۵)	۳۷
تغییر غیرمجاز کاربری ارزی	۳۹
تغییر غیرمجاز کاربری اراضی مطلقاً ممنوع و جرم است، حتی اگر زیر پانصد متر مربع باشد (۷۲۴)	۳۹
تقسیم وجه	۴۲
تقسیم مهریه موضوع اجرائیه ثبتی در صورت مخالفت دائن منوط به اظهار نظر قضایی است (۷۲۳)	۴۲
صدور حکم اعسار	۴۵
پس از صدور حکم محکومیت مدیون می توان اعسار او را نیز مورد حکم قرار داد (۷۲۲)	۴۵
مزاحمت تلفنی	۴۸
در مزاحمت تلفنی زمانی جرم محقق می شود که شخص مخاطب گوشی تلفن را بردارد (۷۲۱)	۴۸
مرجع صالح در دعوی پرداخت حق بیمه	۵۰
الزام کارفرما به انجام تکلیف پرداخت حق بیمه ایام اشتغال در صلاحیت تامین اجتماعی است (۷۲۰)	۵۰
تقسیم ترکه	۵۲

- با عدم تراضی وراثت در تقسیم ترکه صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع مال منتفی است (۷۱۹) ۵۲
- حق حبس زوجه ۵۴
- تمکین به معنای مطلق وظایف شرعی و قانونی است (۷۱۸) ۵۴
- میزان مسؤولیت رانندگان ۵۶
- مسؤولیت هر یک از رانندگان در برخورد دو یا چند وسیله نقلیه به میزان تقصیر نیست (۷۱۷) ۵۶
- وکالت در طلاق ۵۹
- وکالت زوجه در طلاق، در صورت محکومیت به تمکین و امتناع از وظایف زوجیت قابل اعمال نیست (۷۱۶) ۵۹
- تجدید نظر از آراء دادگاه انقلاب ۶۲
- آراء دادگاههای عمومی و انقلاب در مورد مجازات اعدام، قابل تجدیدنظر در دیوان عالی است (۷۱۵) ۶۲
- وکالت ۶۵
- دادخواهی حق مسلم هر فرد است، در پرونده های حقوقی تعیین وکیل الزامی نیست (۷۱۴) ۶۵
- قانون توزیع عادلانه آب ۶۹
- محکومیت مرتکب را به مسلوب المنفعه نمودن چاه فاقد مجوز جزء لاینفک مجازات است (۷۱۳) ۶۹
- حل اختلاف بازپرس و دادستان ۷۲
- رفع اختلاف بازپرس و دادستان حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل بعمل می آید (۷۱۰) ۷۲
- صلاحیت ۷۵
- دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اتهام مهم تر را دارد، صلاحیت رسیدگی به سایر اتهامات را دارد (۷۰۹) ۷۵
- مهریه ۷۹
- تقسیم مهریه مسقط حق حبس زوجه نیست (۷۰۸) ۸۰
- تغییر کاربری ۸۳
- صدور حکم به قلع و قمع بنای غیرمجاز، نیازی به تقدیم دادخواست ندارد (۷۰۷) ۸۳
- دادگاه نظامی ۸۶
- تجدیدنظر از آراء صادره که به تبع جرم مهمتر در دادگاه نظامی یک رسیدگی می شود دیوان است (۷۰۶) ۸۶
- مهریه ۸۹
- دعوی مطالبه مهریه در دادگاه محل وقوع عقد قابل طرح است (۷۰۵) ۸۹
- جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی ۹۲
- صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به جرائم مندرج در قانون مجازات اخلاگران در نظام اقتصادی کشور (۷۰۴) ۹۲
- آدم ربایی ۹۴
- اعتراض به رای صلاحیت کدام مرجع است؟ منسوخ (۷۰۳) ۹۴
- اراضی کشاورزی ۹۷
- صلاحیت شورای اصلاحات ارضی در اشتباهات واگذاری اراضی کشاورزی (۷۰۲) ۹۷
- اختیارات دادستان ۱۰۰
- نظارت دادستان شهرستان به انجام وظایف رئیس یا دادرس عل البدل حوزه قضائی بخش (۷۰۰) ۱۰۰
- کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری ۱۰۳
- سازمانهای دولتی می توانند برای رفع هر نوع تخلف احتمالی از قانون به مراجع دادگستری مراجعه نمایند (۶۹۹) ۱۰۳
- قتل عمدی ۱۰۶
- تجدید نظر خواهی قتل عمدی حتی در صورت عدم حکم به قصاص در صلاحیت دیوان است (۶۹۸) ۱۰۶
- تعیین تکلیف اراضی اختلافی ۱۰۹
- رای کمیسیون موضوع م ۵۶ ق. ح و ب از ج و م از حیطة صلاحیت دادگاه عمومی خارج است (۶۹۷) ۱۰۹
- مجازات های بازدارنده ۱۱۲

- انتقال مال غیر از تعزیرات شرعی است منسوخ (۶۹۶)..... ۱۱۲
- ضبط وثیقه..... ۱۱۶
- صلاحیت دادگاه عمومی در رسیدگی به اعتراض نسبت به دستور ضبط وثیقه توسط دادستان (۶۹۴)..... ۱۱۶
- حرفه‌های وابسته پزشکی..... ۱۱۹
- تصدی به امر ساخت عینک طبی محتاج‌الیه داشتن پروانه کار از وزارت بهداشت است (۶۹۲)..... ۱۱۹
- عدم تداخل دیه..... ۱۲۱
- شکستن استخوان درشت نی و نازک نی یک عضو دیه جداگانه دارد (۶۹۱)..... ۱۲۱
- تجدید نظر آراء کیفری..... ۱۲۳
- آیا قرار های قابل اعتراض قابل تجدیدنظر هستند منسوخ (۶۹۰)..... ۱۲۳
- آراء خلاف شرع بین..... ۱۲۵
- رسیدگی اعم از شکلی یا ماهوی در شعب تشخیص دیوان فقط در مورد آراء قطعی است (۶۸۹)..... ۱۲۵
- دعای چک..... ۱۲۸
- دارنده چک می‌تواند به دادگاه محل صدور، یا استقرار بانک، یا محل اقامت، مراجعه کند (۶۸۸)..... ۱۲۸
- جرائم اطفال و نوجوانان..... ۱۳۲
- صلاحیت رسیدگی به جرائم مهم منسوخ (۶۸۷)..... ۱۳۲
- اختلاف در صلاحیت..... ۱۳۵
- دادگاه اطفال و دادگاه کیفری استان در جرائم اطفال و نوجوانان زیر ۱۸ سال منسوخ (۶۸۶)..... ۱۳۵
- تعدد مادی تخریب..... ۱۴۰
- تخریب منابع طبیعی به منظور تصرف و قطع اشجار، هریک واجد جنبه جزایی خاص است (۶۸۵)..... ۱۴۰
- قاچاق کالا..... ۱۴۳
- کالای مکشوفه در حدود مصرف شخصی باشد و مرتکب عالم به قاچاق بودن آن نباشد، قاچاق نیست (۶۸۴)..... ۱۴۳
- دیه جنایت بر اناث..... ۱۴۶
- اگر دیه جنایات وارده بر اناث به ثلث برسد؟ منسوخ (۶۸۳)..... ۱۴۶
- ربا خواری..... ۱۴۸
- دعای راجع به ثروت های غیر مشروع در صلاحیت دادگاه انقلاب است، نه رسیدگی به جرائم آنها (۶۸۲)..... ۱۴۸
- مالکیت دولت..... ۱۵۱
- عدم صدور سند مالکیت بنام دولت، نافی مالکیت دولت نسبت به منابع ملی شده نخواهد بود (۶۸۱)..... ۱۵۱
- ظبط وثیقه..... ۱۵۴
- ضبط وثائق مأخوذه در قبال مرخصی محکومین برابر مقررات تأمین های کیفری است (۶۸۰)..... ۱۵۴
- اختیارات دادستان..... ۱۵۷
- ضبط وثیقه، اخذ وجه الکفاله (۶۷۹)..... ۱۵۷
- تخلف از مقررات ارزی..... ۱۵۹
- مجازات بزه تخلف از مقررات ارزی در زمره مجازات های بازدارنده است منسوخ (۶۷۸)..... ۱۵۹
- ارتشاء..... ۱۶۱
- اخذ رشوه شامل مرور زمان مجازات های بازدارنده نمی شود منسوخ (۶۷۷)..... ۱۶۱
- قاچاق کالا و ارز..... ۱۶۴
- مرجع رسیدگی به جرائم قاچاق کالا و ارز منسوخ (۶۷۶)..... ۱۶۴
- آراء خلاف شرع بین..... ۱۶۶
- اعاده دادرسی در شعب تشخیص دیوان عالی کشور منسوخ (۶۷۴)..... ۱۶۷
- ضرب و جرح..... ۱۷۰

حبس تعزیری ضرب و جرح عمدی ^{منسوخ} (۶۷۳).....	۱۷۰
خلع ید.....	۱۷۳
طرح دعوای خلع ید از زمین قبل از احراز و اثبات مالکیت قابل استماع نیست (۶۷۲).....	۱۷۳
تعلیق مجازات.....	۱۷۷
فرار از خدمت وظیفه عمومی ^{منسوخ} (۶۷۱).....	۱۷۷
امور گمرکی.....	۱۸۰
مطالبه وجه ناشی از کسر کالا در محاکم عمومی (۶۷۰).....	۱۸۰
چک پرداخت نشدنی.....	۱۸۴
صدور گواهی عدم پرداخت از بانک مرجوع الیه، دادگاه این محل دادگاه صالح است (۶۶۹).....	۱۸۴
طلاق.....	۱۸۴
کلیه دعوای مربوط به طلاق قابل رسیدگی فرجامی است نه صرفاً اصل آن (۶۶۶).....	۱۸۴
صلاحیت.....	۱۸۵
دادگاهی که به صلاحیت مرجع غیرقضائی از خود نفی صلاحیت کند باید پرونده را به دیوان ارسال کند (۶۶۰).....	۱۸۵
تصرف عدوانی.....	۱۸۷
در تصرف عدوانی تا زمانی که تصرف ادامه دارد مشمول مرور زمان نخواهد شد (۶۵۹).....	۱۸۷
جرایم نظامیان.....	۱۸۹
قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب منصرف از دادسرا و دادگاههای نظامی می باشد (۶۵۶).....	۱۹۰
جرایم اطفال.....	۱۹۱
کلیه جرایم اطفال و نوجوانان در دادگاه اطفال و نوجوانان رسیدگی می شود (۶۵۱).....	۱۹۱
دعوی ضرر و زیان.....	۱۹۴
درخصوص رسیدگی به دعوی ضرر و زیان در دادگاه کیفری.....	۱۹۴
نقض و ابرام آراء.....	۱۹۶
مرجع صالح برای نقض و ابرام آراء صادره از دادگاههای تجدید نظر استان (۶۴۸).....	۱۹۷
مهریه.....	۱۹۹
تبصره الحاقی به قانون مدنی درخصوص محاسبه مهریه به نرخ روز عطف به ماسبق می شود (۶۴۷).....	۱۹۹
نگهداری ترقه.....	۲۰۱
در خصوص مرجع صلاحیتدار جهت رسیدگی به اتهام نگهداری ترقه.....	۲۰۱
دعای اموال غیر منقول.....	۲۰۳
دعای مربوط به شرکت شامل دعای مربوط به اموال غیر منقول نمی شود (۶۴۳).....	۲۰۳
قرار اناطه.....	۲۰۶
رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور در خصوص قابل تجدید نظر بودن قرار اناطه (۶۴۰).....	۲۰۶
شروع به جرم.....	۲۰۷
رأی وحدت رویه شماره ۶۳۵ دیوان عالی کشور در خصوص قابلیت مجازات شروع به جرم.....	۲۰۸
ترک انفاق.....	۲۱۰
ترک انفاق در صورت عدم تمکین جرم نیست، حتی اگر ناشی از حق حبس باشد ^{منسوخ} (۶۳۳).....	۲۱۰
قاچاق.....	۲۱۲
دیوان عالی کشور در خصوص مرجع صلاحیتدار برای رسیدگی به بزه صید ماهیان خاویاری.....	۲۱۲
تعدد جرم.....	۲۱۵
رأی وحدت رویه شماره ۶۳۱ دیوان عالی کشور در خصوص اعمال و اجرای مقررات مربوط به تعدد جرم.....	۲۱۵
زنا.....	۲۱۸

تجدید نظر خواهی زنای محصن و محصنه حتی در صورت برائت در صلاحیت دیوان است (۶۳۰).....	۲۱۸
اشتباه در آراء	۲۲۲
مرجع تجدید نظر، در مورد احکام و قرار های صادره از مراجع قضایی منسوخ (۶۲۹).....	۲۲۲
کلاهبرداری	۲۲۳
تعیین حبس کمتر از حد مقرر در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت مغایر با موازین قانونی است (۶۲۸).....	۲۲۴
ایفای تعهد	۲۲۶
رأی وحدت رویه شماره ۶۲۷ دیوان عالی کشور در مورد ایفای تعهد دانشجویان بورسیه خارج	۲۲۶
اصالت اسناد	۲۲۸
رأی وحدت رویه شماره ۶۲۶ دیوان عالی کشور در خصوص تأیید اصالت اسناد عادی رقبات	۲۲۸
ضبط و مصادره اموال	۲۳۰
در خصوص موضوع ضبط و مصادره اموال به تبع امر کیفری.....	۲۳۰
جعل	۲۳۲
جعل و استفاده از سند مجعول توسط شخص جاعل دو جرم مجزا و موجب تعیین دو مجازات اشد است (۶۲۴) ۲۳۲	
اختلافات ثبتی	۲۳۴
در خصوص مرجع رسیدگی کننده به اعتراض رأی هیأت حل اختلاف ثبت اسناد و املاک کشور	۲۳۵
قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب	۲۳۶
رأی وحدت رویه ۶۲۲ دیوان عالی کشور در خصوص بند ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۲۳۶	
قتل	۲۳۹
چنانچه دادگاه بدوی قتل را غیر عمد تشخیص دهد مسقط حق تجدید نظر خواهی از جهت ادعای عمد نیست (۶۲۱)	
.....	۲۳۹
رهن	۲۴۱
فروش و انتقال سرقفلی مغازه مرهونه به شخص ثالث بدون اذن مرتهن نافذ نیست (۶۲۰).....	۲۴۱
دیه	۲۴۳
رأی وحدت رویه ۶۱۹ دیوان عالی کشور در خصوص تعیین دیه شکستگی استخوان منجر به نقص عضو.....	۲۴۴
اجاره	۲۴۶
ماده واحده الحاقی به قانون روابط موجر و مستأجر ۵۶ ناظر به اجاره ایست که ابتداء منعقد می شوند (۶۱۸) ۲۴۶	
اثبات نسب	۲۴۸
زانی پدر عرفی طفل نامشروع است و تکالیف پدری از جمله اخذ شناسنامه برعهده وی می باشد (۶۱۷).....	۲۴۸
تعهد ارزی	۲۵۰
رأی وحدت رویه ۶۱۶ دیوان عالی کشور در خصوص تخلف از مفاد پیمان یا تعهد ارزی (۳۸۶).....	۲۵۰
ثبت علائم و اختراعات	۲۵۳
رأی وحدت رویه ۶۱۵ دیوان عالی کشور در مورد بند ۳ ماده ۲۸ قانون ثبت علائم و اختراعات	۲۵۳
لواط	۲۵۶
تجدید نظر خواهی لواط حتی در صورت برائت متهم در صلاحیت دیوان است (۶۱۴).....	۲۵۷
آراء خلاف شرع بین	۲۵۹
خصوصیتی برای محکوم علیه در اصطلاح و رویه متداول قضائی و خواهان یا شاکی در رسیدگی به رای نیست (۶۱۳)	
.....	۲۵۹
وقف	۲۶۱
دادگاه صالح در دعاوی وقف غیر منقول دادگاه محل وقوع مال موقوفه است (۶۱۲).....	۲۶۱
تجدید نظر	۲۶۳

رای وحدت رویه ۶۱۱ دیوان عالی کشور در مورد مرجع رسیدگی به تجدیدنظر از احکام دادگاههای عمومی ۲۶۳	دعای غیر مالی ۲۶۵
کلیه احکام صادره در دعای غیر مالی قابل تجدید نظر خواهی است (۶۰۹) ۲۶۵	چک بلامحل ۲۶۸
رای وحدت رویه ۶۰۸ دیوان عالی کشور در خصوص مجازات صدور چکهای بلامحل و وعده دار ۲۶۸	اجاره ۲۷۰
دفتر وکالت دادگستری را نمی توان از مصادیق محل کسب و پیشه دانست (۶۰۷) ۲۷۰	اجاره ۲۷۳
مطب استیجاری پزشکان را نمی توان از مصادیق محل کسب و پیشه دانست ۲۷۳	ضرر و زیان ناشی از جرم ۲۷۴
رعایت نصاب بیست میلیونی برای تجدیدنظر خواهی آراء منسوخ (۶۰۶) ۲۷۴	مرجع صالحه حل اختلاف ۲۷۶
درخصوص مرجع صالحه حل اختلاف بین دادگاه عمومی و دادگاه تجدیدنظر ۲۷۶	قرارداد بین کارفرما و پیمانکار ۲۷۸
در مورد عدم انطباق قرارداد بین کارفرما و پیمانکار با مقررات ماده ۱۵۷ قانون کار ۲۷۸	مالکیت ۲۸۰
قوانین عام اثبات مالکیت در نقاطی که اصلاحات ارضی انجام نشده، معتبر است (۶۰۳) ۲۸۰	اراضی اختلافی ۲۸۳
در مورد تجدید نظر خواهی از آراء هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی ۲۸۳	قتل عمدی ۲۸۶
تجدید نظر خواهی قتل عمدی حتی در صورت برائت متهم در صلاحیت دیوان است (۶۰۰) ۲۸۶	تغییر اسناد سجلی ۲۸۸
رای وحدت رویه شماره ۵۹۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (تغییر سن) (صفحه ۳۳۲) ۲۸۸	وکالت تسخیری ۲۹۰
وکیل تسخیری حق تجدید نظر خواهی دارد و اختیارات او محدود به جلسه دادرسی نیست (۵۹۸) ۲۹۰	ظهنویسی برات یا سفته ۲۹۲
مهلت یک ساله، ناظر به شخصی که ظهر سفته را به عنوان ضامن امضاء نموده نمی باشد (۵۹۷) ۲۹۲	خیانت در امانت ۲۹۴
خیانت در امانت غیر قابل گذشت (۵۹۱) ۲۹۴	واخواست چک ۲۹۷
واخواست برات و سفته به ترتیبی که در قانون تجارت قید شده ارتباطی با چک پیدا نمی کند (۵۳۶) ۲۹۷	اجاره ۲۹۹
قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۶۲ کلیه اماکن مسکونی قبل از تصویب را شامل می شود ۳۰۰	اجاره ۳۰۰
تسری قانون روابط مالک و مستأجر به کلیه دعای که قبلاً طرح شده و در جریان است ۳۰۰	مجازات های تکمیلی ۳۰۰
احتساب محرومیت از حق رانندگی به عنوان مجازات تکمیلی و قابل تعلیق بودن آن منسوخ (۲۰۳) ۳۰۱	توقف ۳۰۴
عدم پرداخت خسارت تأخیر تأدیه ایام بعد از تاریخ توقف به طلبکاران وثیقه دار تاجر ورشکسته (۱۵۵) ۳۰۴	

وصیت نامه	۳۱۸
نافذ بودن وصیتنامه عادی از سهم وراثی که آن را تصدیق کرده اند (۵۴)	۳۱۸
مجازات	۳۲۰
قاعده عطف به ماسبق نشدن قوانین منصرف از قوانین و احکام الهی است (۴۵)	۳۲۰
معامله معارض	۳۲۱
عدم قابلیت تعارض معامله به وسیله سند عادی با سند رسمی در صورت اجباری بودن ثبت اسناد (۴۳)	۳۲۱
اجاره	۳۲۶
واحد بودن مدیر شرکت مانع از انتقال عین مستاجر به غیر نیست (۴۲)	۳۲۶
غیر منقول	۳۳۰
صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیر منقول محدود به غیر از عقود و قرار دادهاست (۳۱)	۳۳۰
نصب قیم بعد از بلوغ	۳۳۴
نصب قیم افراد فاقد ولی بعد از بلوغ و قبل از اثبات رشد الزامی است (۳۰)	۳۳۴
فرجام خواهی	۳۳۶
مقررات راجع به فرجام خواهی احکام حقوقی و ضرر و زیان ناشی از جرم (۲۳)	۳۳۶
فرجام خواهی	۳۴۲
نصاب فرجام خواهی در احکام مدنی در مورد احکام ضرر و زیان ناشی از جرم لازم الرعایه نیست (۲۳)	۳۴۲
اجاره	۳۴۹
بررسی قانون روابط موجر و مستاجر ۱۳۷۶ و در انطباق با ماده (۴۶۸) قانون مدنی	۳۴۹
اجاره	۳۵۴
لزوم حضور مستاجر کل در جریان دعوی در مواردی که ازطرف موجر علیه مستاجر جز اقامه دعوی می شود (۳۵۴)	۳۵۴
اجاره	۳۵۴
شمول مقررات قانون روابط موجر و مستاجر به کلیه اماکنی که قبل از تصویب قانون به اجاره واگذار شده اند (۳۵۴)	۳۵۴
اجاره	۳۵۵
در مورد قابل تجدید نظر بودن احکام دادگاه های حقوقی دو در مورد تعدیل اجاره بهای محلهای کسب و پیشه (۳۵۵)	۳۵۵
اجاره	۳۵۵
در مورد مسئولیت متصدی حمل و نقل کالا در صورت تلف یا مفقود شدن آن	۳۵۵
اجاره	۳۵۶
رای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد تقلیل اجاره بهای املاک استیجاری	۳۵۶
اجاره	۳۵۶
منظور از شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مورد تعدیل اجاره بها منصرف به فرد اکمل است	۳۵۶
اجاره	۳۵۷
شمول قانون روابط موجر و مستاجر به دعاوی که قبل از تصویب قانون مزبور مطرح شده و در جریان رسیدگی است	۳۵۷
اجاره	۳۵۷
بعد از انقضای مدت اجاره رابطه استیجاری بین مستأجر اصل و مستاجر فرع قطع می شود (۹)	۳۵۷
هزینه دادرسی	۳۶۰
شرکتهای وابسته به دولت که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده موظف به پرداخت هزینه دادرسی هستند (۶)	۳۶۰
ضرر و زیان ناشی از جرم	۳۶۲
مسئولیت مدنی ناشی از جرم در دادگاه جزا متوجه شخص متهم صغیر است (۲)	۳۶۲
نکاح	۳۶۳

- دخول مطلقاً (مشروع باشد یا غیر مشروع) سبب سقوط ولایت پدر می باشد (۱)..... ۳۶۳
- تغییر نام..... ۳۶۸
- اثبات دعوی حذف نام زائد و منافی با شهرت دارنده اسناد سجلی با شهادت شهود..... ۳۶۸
- وقف..... ۳۷۴
- عدم قابلیت اثبات عقد وقف صرفاً با شهادت شهود ^{منسوخ} (۳۹۲۵)..... ۳۷۵
- وقف..... ۳۷۵
- تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است، تصرف به عنوان وقفیت نیز دلیل وقفیت است (۶۹۹)..... ۳۷۵

این آراء به روز رسانی خواهد شد

برای دریافت بروز رسانی به [سایت حقوقی اختبار](#) مراجعه کنید

Sadeq.shaqayeqi@yahoo.com

جهت ارسال نظرات و پیشنهادات: